

- Duran Tafsir -

- Kamal-ud-Din Husain ... Kasbi Hariri
by order of Amir Nizam-ud-Din Ali Shah

- Tafsir-i-Husaini ^{in Urdu}

ASL 1

Herat - 897 H. Encl 980 H. ^{under} Sultan Husain
under pened away in 910 H. - Hivat Mirza

His other books X) Jawahiri-ut-Tafsir

(2) Rawzat-u-Shuhada (3) Anwar-i-

Sahabi (4) Makhsamat - Dusha

5) Ikhlaki (6) Muhsinin (6) Ikhliaat

Printed in 1228 H - 326 Pages.

49

116
ml 1/2, 8y 1/2

توضیح: این کتاب
از کتابخانه
آقای دکتر
تألیف کمال الدین حسینی
۹۱۵
طبع کرده
۱۲۲۸ ه
ASL-1



116

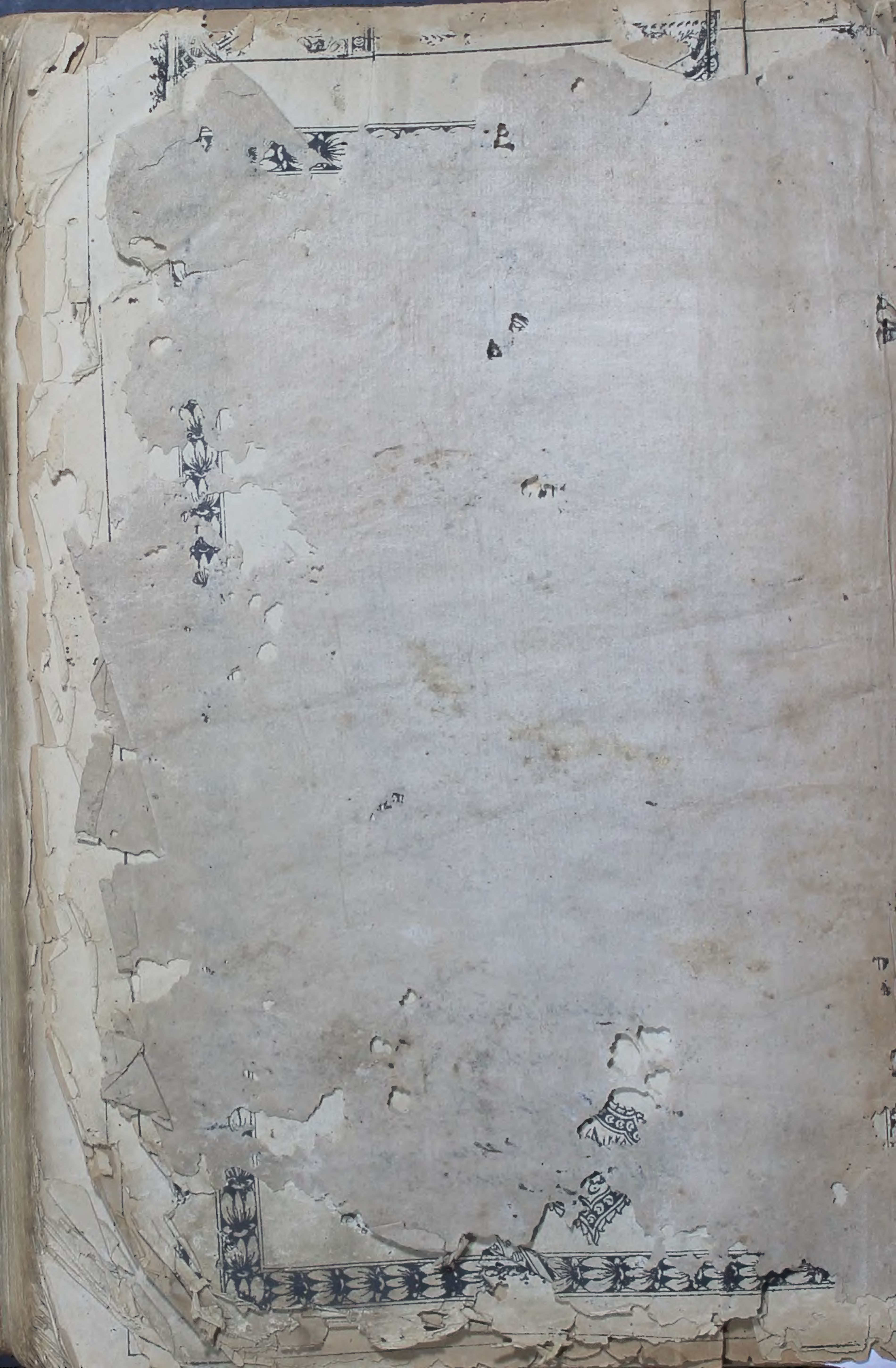
توضیح: این کتاب در سال ۱۲۲۸ هجری
تألیف کمال الدین حسینی
۶۱۰ هجری
طبع کرده
۱۲۲۸ ه
ASL-1

سید طاهر فاروقی

16/12/5

سید علی احمد

14/10/5



16/12/55

ایمانیت کائنات کاشی بوی با ادا که مثل بنا آویخته قاسم و نمانده آنچه دلیله شدنت قارون را
آنکه گذراندت عظیم بدستیده درون خداوند حفظ بزرگرت در دنیا
تقارون در پندار و الارض و ساری او را در زمین
نفسه هر روز قارون ملعون بمقتدر قاتل خود با مال و خانه سر میبرد
نفسه هر روز قارون ملعون بمقتدر قاتل خود با مال و خانه سر میبرد

۱۲۱۹

و تسبیح
مفسر قرآن مجید
مسمی بواسطه علم معروف
تفسیر فی تفسیر کمال الدین حسن
علی شرافت صنیف و کاتب
بجری بعد سلطان حسن میرزا بدرفت و رحلت
در ساله محری در هرات این تسبیح و جوهر القیوم و صفة
و انوار سلی می مخزن الانشاء و الخیرین
و اختیارات از صفات اوت و در
علم خود و انشاء
بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تمهید و اعاده الیه و تاسیس ابی شادانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوٰه عن تناسخ می نمود و می شود که قبل ازین
بشارت مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه ایالت و سکا و معالی صفات مناقب سمات مقرب حضرت سلطان محمد
الملک الی قانیه عضد الدوله القاهره رکن السلطه الظاهره مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدوله و الامارت و الدنیا و الدین قطعه
کوهر و ج کرامت اختر برج کمال آفتاب و ج شمس یلطفه شمس و اعرصه عزت علی شیرانکه هست دالی و الاجناب و او در این
مستفیض از نفخه کلاخ و خورشید جان و ان مستنیر از لمعه رای نیش مهر و ماه دولت و با جلال رفت او با سپهر فاشی کوبنده مردم از سر کین و با
کای جهان از دولت هر چه بخواهی بگوید و سپهر از رفت هر چه بخواهی بگوید و ای عارف الله الخیر یغفره الدارین و دونه شکمیل سباب سعادت
المترلین شرف صدور یافت جو دعنان توجه تالیف کتاب جوامع التفسیر الخفیه الامیر له محتوی بر چهار مجلد است الغطاف
پذیرفت و تمام مجلد اول برقی کامل و ترصی شایسته است و او و بنظر عالی امارت پناهی رسیه قبول یافت اما بواسطه
وفور عیال و هجوم عوایق تحریر بجامی مجلدات در بر عویق و عهده تاخیری افتاد تا غرض محرم المکرم سنه سبع و شصین
و ثمان مائه ایمانی مهم عیسی از عالم لاریبی بخاطر فائز بنده جانی و اعطای کاشفی رسید که عجلاله الوقت را ترجمه بهر از تکلف
سخن آرائی و معرا از اظهار فضیلت منافی کلمات قرآنی را با فضر بیانی رقم زده بیان کرد و تا حضرت مشار الیه بطلان آن را
اینها تمام نمابند و معنی کلمات قرآنی را بنظر احتضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاظر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی
بدین نو باده حدائق معانی که بست با هم سامی انحضرت بمواهب علیه السلام یافته مخطوط گردانند امید واری بعنایت حضرت
باری جل شانہ و عز سلطانه جناب است که عنقریب بنیم توفیق نقاب خفا از چهره شایسته مقصود و برکشاید و عرایس مجلدات ثلثه بر منصب
ظهور بجلوه و آید شعر او جو من الله نیل المواهب و و بی لما یبتغی العبد و اهب و وین ترجمه بعد از طرا
حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و اوضح معنی آیت بر وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیر میباشد مذکور خواهد شد
و از اسباب نزول قصص انبیاء علیهم السلام آنچه صحیح و شهرست بطریق خیر الکلام سمیت و ذکر خواهد یافت برخی از سخنان ارباب تحقیق و محققین
تلفیق خواهد پذیرفت چون قرآن مجید از کلمات بسیارست و اختلافات و احوال و حروف الفبا بشمار دین اوراق از قرآات متعدد و روایت بکار امان
عالم حتمه الله و دین و یار بصفت شهنشمار و رتبت اعتبار دار و ثبت میگرد و بعضی از کلمات که حفظ را با دشواری است و معنی قرآن بسبب اختلاف و تعلیل
می یابد بشارت میبرد و و الله الهادی و علی کریم و عتادی اعوذ پناه میگیرم و التاجینام با الله معبود و بگویم خداوند مطلق من الشیطان الرجیم و سوره یوسف
فرمید و سرکش یا و در انداز رحمت بخشن الوجیم رانده شد و از یا خضبان یا مرید کشته از طبقات آسمان تقدیر ملک مسنان

رسالة القضاة الكتابية وحيث انما

بسم الله بنامه وندشاي پرستش الرحمن نيك بخشنده بر خلق بوجود حيات الهم و بخشانده و مهربان بر ایشان
 بقا و محافظت از آفت الحبل به ثانی و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جمله آن تمام و کمال لله
 مرخدا که مسمی و موصف است همه اسما و صفات و کمالات و کمال العالمین آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت
 و سائر کارهای جهان میان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات گبی و جز آن الرحمن بخشنده وجود
 بار و دیگر در حرکت بقایای جهانیان الرحمن بخشانده و یکبار برافت و رحمت مژمونان را و در آوردن ایشان بهشت عباد
 ملائک يوم الدين را و در روز جزا یا مقصوف و از روز بهر چه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و بستن نامه غلط
 نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان حکم بجای کند و یا جزا دهند و بر سستی در روز پاداش ایاک تعبد ترا بجای برینیم
 و بس که غیر تو مستحق عبادت نیست و ایاک شستین و خاص از تو یاری میجویم در پرستش تو و انجام سایه حوائج همه است
 اهدنا مارا راه نما به صراط المستقیم به برایی هست که راه انبیا و اولیاست در افعال و اخلاق که آن را متوسط
 بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر تا ثابت و امارا راه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سیدنا ام است علیه الصلوة و السلام
 حضرت قطب العارفین و خاتم المصلین ناصر الحق و الدین خواجه عید الله روح درین معنی نکته بلند و کلمه از چند فرموده اند و آن است
 که بنامی مارا راه راستی محبت ذاتی خود مشرف و امانا التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته تمامی گرفتار تو کردیم جز تو ندانیم و جز تو
 نه بینیم و جز تو نه اندیشیم بلکه بنامی مارا راه راست یعنی از راهی که حضرت ترا احیت به نسبت به موجودی که آن موجود بی آن برایی
 ندار و و بنایت کمال چنی آن نمیرسد تا و همه احوال جز تو نه بینم و از تو به بغیر از تو آزاد کردیم صراط الدین بنامی مارا راه راست
 آنکه بفضل خود انعمت علیهم لا انعام کرده بر ایشان به نعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلات
 یا راه آنکه اهل قرب او بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و به جمال لغت باطن که اطلاع به قایق اسرار حقیقت است
 ایشان را معزز و مکرم است غیر المغضوب علیهم نه راه آنکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود و معرض غضب
 تو و آمده اند و بدان بس بر کفر اقدام نموده و یا راه جووان که بسبب مزور و معانده و مکاره و متسلل بسیار
 علیه الصلوة و السلام و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته و لا الضالین و نه راه که امان یعنی کسانی که
 بعد از وجود در طرق متلفه و سبل مخروفا و اندام راه ترسایان که بواسطه افراط در شان سبج و تفریط در سبج
 حبیب صلوات الله علیهما که گشته اند

سورة البقرة المكية ثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل القرآن آية في كتابه وهدى للناس صراطا مستقيما
وانما تر ذلك ان كتابي قد انزلت في كتابك مقفلة بالآيات والعلامات والبراهين
الكتاب اين كتاب كامل است يعني قرآن لا حيب بهيچ شك و شبهت فيه دين كتاب
يعني از ظهور حجت و وضوح دلالت نبوت حجت كه هر كه در واديني تامل كند از ريب باز آيست و داناست
را دران مجال نيت هدي دلالت كنند است و راه نماينده للتقين هم مرهين كاران را كه اين
يدان منتفع شد و ان الذين انما انهم از صدق عقيدت يؤمنون مي گروند بالغيب بخاويه كه حق تعالى
الذات كماله و قيامت با متعلقات آن با پوشيده كه وحى است و كفت انكه غيب قضى
و كلفه است كه مومنان بدان ايمان مي آرند و يقيمون و بپاي مبدارند و ادا مي كنند الصلوة
بنازنج گمانه را بشرايط و آداب آن و حماد و قنا هم و از آنچه بدشان عطا كرده ايم ينفقون
نفقه ميكنند بر اهل و عيال و اقربا و همسايگان و ارباب استخفاف و الذين يؤمنون
و انما انما ايمان مي آرند بما انزل بدانچه كه فرستاده شده است اليك بسوي توارقرآن و ما انزل
و آنچه منزل كشته من قبلك پيش از تو بر پيغمبران ديگر چون صحف و نورس و انجيل و جزآن و
بالاخرية و بسراي ديگر كه دارالجزا است هيم ايشان كه ياد كرده شده است يؤمنون ببيان
مي شوند يعني بر وقوع آن متيقن اند اولئك انكره كه موسوم بدین صفات و موصوف بدین
سمات انكه قسم ذكر يافت على هدي بر راه راست و نشان درست اند من
و هم از رور و كار ايشان يعني بدو توفيق اورا ضواب يافته اند و انك و همان كرده
هم المفلحون لا ايشانند رستكاران از عقبات عقاب و پيوستگان بدرجات ثواب

ايراد كلمه هم دليل اختصاص فلاح است بدین قوم
چرا ايشان طريق رستكاريت يه سزاي رست كاري رستكاريت يه اين آيتها كه گذشت در شان
مومنان است از اهل اسلام و اهل كتاب چون عبد الله بن سلام و اصحاب اوصي
عصم و بعد از مدح مومنان و روم

[illegible]

[illegible]

مرقا مفرشکار یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و جلای بنی الحان ایتی جاعل بدستی که من آفریننده ام فی الارض و زمین که و صبح است
زمین باشد خلیفه بدلی از قوم بنی الحان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و رعایت حق و امانت باطل خلیفه من و دیگر خلیفان
آورده که خلیفه را باین معنی گفته اند که خلف است ارجیع موجودات و همه مملکتها با جمیع خلق و منی توانند بود زیرا که او مجمع غرایب و منبع رغایب غیب شماست
خلاصه عالم جسمانی و روحانی با او است و جامع حقایق علوی و سفلی همه او است آدمی صیت بر رخ جامع به صورتش خلق و حق در و لامع به متقبل با
و قانی حیات و مثل بر حقایق ملکوتی قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آنجا می آید و فیها از زمین من نفی کسی را که فساد کند
و نافرمانی از او صادر کرد و فیها از زمین و کسفات السماء و بریز خون مثل خون و غیر حق و وقوف ایشان برین حال یا با خبر الهی بوده یا در لوح محفوظ
بودند یا در عقول ایشان مرقور بود که عصمت خاصه ایشانست و بهجت آن این معنی گفته اند چنین کسی را خلیفه می سازند و سخن و حال آنکه ما نسخ به یا کی یاد کنیم
از محمد ک بام تو یا بتوفیق تو که موجب حمد است و تقدیر لک و ذکر میکنم زیرا که یکی از برنا شایسته قال گفت خدای یا این ملائکه ایتی اعلم بدستی
که من مبدع و آفرینش این خلیفه را حکمتها ما لا تعلمون و آنچه شما نمی دانید و علم و بیا مروت حق سبحانه و تعالی آدم را و مرا که خلیفه عبادت از او بود و الاکتم
نامهای مخلوقات کلها همه آن را علویات و سفلیات ثم عرضهم فی عرض کرد و شخص آن مسمیات را علی الملائکه بر سرشان که قابل آنجا فیها بود
فقال پس گفت و امر کردند از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان ایلوئی خبر دهید مرا یا سماء هو که بناهای اینها که معهود من شده اند بر شما آن
کنتم اگر بپسندید شما صادقین راست گویان و طعن بر سخاقت خلافت آدم و حال آنکه خلیفه ما علم نابد و شما است قالوا گفتند و بر سرشان بعد از خد
بایدان سامی بطریق اعتدال که سبحانک ترمیمی کنیم ترا از همه نقصها ترمیم کردی لا علم لنا بهج دانش نیست ما را الا ما علینا مگر آنچه تو در آموختی ما را انک
انت العلیم و بدستی که توانائی آموزگار الحکیم و حکم کار صحبت کردار قال گفت خدای بیوحد با آدم ان فیهم امی آدم خبر ده این ملائکه را با شما
بناهای بنه که حاضرند قلنا انما هم نیر آدم که آدم خبر ده ملائکه را با شما بنیات ان فیهم امی آدم خبر ده این ملائکه را با شما
ایا حکمت مرشدا که ایتی اعلم به تحقیق من مبدع غیب السموات آنچه پوشیده است از احوال سما و ارض و آنچه مخفی است از امور زمین و اعلم
و ما تبدون و مبدع آنچه شما ظاهر میکنید انما جعل فیها و ما کنتم و آنچه بودید شما که بر نعم خود با حق مایه پوشیدید اگر است مغرول شدن خود را
از حکومت زمین و از قلنا و یاد کن ای رسول ترا نیز که گفتیم ما للملائکه مرصع فرشتگان را که کمال فرشتگان را که کمال فرشتگان را که کمال
فجد و پس سجده کردند تمام ملائکه الا ابلیس طر مغرایی و وی بقول اصح از قوم بنی الحان بدین مایه و صوحت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی
نا امید از رحمت خدای ایتی سر باز زد از سجده آدم و استکبر و تکبر و در بخشی کرد و کان با او است و انما من الکافرین و جمله ناکر و
و قلنا یا آدم و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم امکن انت ساکن شو و زوجات و جنة و بهشت و کلا و بخورید منها اینست
یعنی میوه های آن و غدا خودی بسیار حیث شگفتا من هر جا که خوابید شما و لا تقر بها و نزدیک کردید هین الشجرة این درخت را یعنی شجره انور یا انجیر
کنم است قنکون پس بشید شما اگر بدین شجره نزدیک شودید من الظالمین از تمسکاران بر نفسهای خود بار خاب نافرمانی فاذا لحا الشیطان پس بفرست
و از جای بیرون آورد و حواری آن دیو سرکش نافرمان بردار علفها از بهشت بعد از آنکه بدست یاری مار و طاوس به بهشت در آمد و بود و آدم و حواری او سوسه کرد و حق
پس بیرون کرد ایشانرا از اسناد و اخراج الشیطان مجاز است چه حق سبحانه و بیرون کرد آدم و حواری آنها کافیه که از آنجا بودند در آن خیر از نعمت و کرامت
و قلنا اهبطوا و گفتیم ما طاوس و مار و آدم و حواری ابلیس که همه فرمودید از بهشت بدینا بعضکم برخی از بعض عدو و برخی را دشمن باشد و
ابلیس و مار که دشمن آدم و حواری او و آدم اند و لکن و مرشدا راست و در تیت شمار فی الارض و زمین مستقر موضع قرار و متاع و رفاه و ارجاع
الی جین نامی که در عالم سید و آجال و بشر آمدن اعمار قنکونی آدم پس فرگرفت آدم من و ریه از پروردگار خشن گشتا ت منی چند که آن بقول شهر این
و ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم نغفر لنا و نرحمنا لنکونن من الخاسرین و این تلقی و قی بود که آدم علیه السلام بعد از سهو طبر که سر از تیت و
مال بکریست حق تعالی این کلمات ویرانگین نمود و چون آدم این مناجات کرد و قتاب علیه پس خداوند قبول فرمود و بدین رفت تو را و اینه بدستی
که حق تعالی قبول التواب است توبه و پند بندگان الرحیم و مهربان بر ایشان قلنا گفتیم ما دیگر بار ابطوا فرور و دیدمشما از بهشت یا از سموات

جمیعاً

نما که ادخلوا آتید هذ القریة من ذی الینیا یا ای که در جباران است فکلوا من ثمرها این دیه یعنی از میوه و طعام بی دوی حیث نشتم
هر چه که خواهید و هر چه خواهید و غل انور دینی که از ده و ادخلوا الباب و در آید بدی از برای این دیه سجد است که ان تکراره خلاص یافتن
از تبه و قولوا و بگوئید حطه و خواست ماحطه است بن اظلم که استغفار ایشان بود معنی آنکه بفکر از ما که با ان ما انغفر لکم ما نرید ما نرید
خطایا که گمان شما را سجود و دعا و سستی دل و زود باشد که زیاده کنیم المحسنین که نیکو کاران را از نواب ایشان قبل الدین بخرج
اندوی است از آنکه ایشان ظلموا استم کردند بر خود و قولا آن سخن را که مامور بود و نگفتن آن غیر الذی یحرام که قبل الحکم گفته شده بود و مرستان را
حق سبحانه فرموده بود که بگوئید حطه ایشان گفتند خطا سقا ما یعنی کندم سرخ بدل کردند تو بر ما بطول خوب خوردنی فاقولنا پس ما فرستادیم علی الدین
ظلموا بر ایشان که تمکاری کردند بتغیر قول و جی اعدابی و عقوبتی من السماء از آسمان بما که نوابان خیریه بودند و ندیدان خیر نفیقون و بدید
رفتند از حد فرمان و آن عذاب تشیی بود که از آسمان فرو آمد و همه را بسوخت یا طاعون بر ایشان گذاشته شد که یک ساعت است و چهار هزار کس مردند
و بقولی هفنا و هزار و اذ المستقی موسی و یاد کنید از آنکه چون موسی علیه السلام آب خواست از ایا لقومه برای قوم خود که بعد از خودن من
سلوی شده شد فقلنا پس گفتیم ما را و را که ای موسی اضرب بعصاک بزنی بصای خود که از شعب علیه السلام توریسیده الحجر سنگ معین
و آن سنگی بود مربع به بزرگی سر آدمی که حق تعالی از پشت فرستاده بوده موسی و گویند سنگ معین نبود پس موسی علیه السلام بران موالی عصا بر سنگ زد
فانفجرت پس شکافته شد منه اثنتا عشرة عینا ط از آن سنگ دوازده چشمه بعد و اسباط بنی اسرائیل قد علم بدستی که دانست کل انما
هر یکی از او میان یعنی از اسباط مشرقیم آب خور خود را کلا به خوردند من و سلوی و اکثر و اوباشا مید از آب چشمه من و ذوق الله از دوی
که خدای تعالی بچ و تعب شما داده و لا تغتوا و از حد و مکریدی فی الارض و زمین مفسدین و در حالتی که شما تبا به کارانید و اذ قلم باقی
و یاد آورید از آنکه گفتند ای موسی لن نضرب ما هرگز ضربتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یکانه یعنی من و سلوی بر چند طعام و و بود اما بود
و بهم سرشته یکی می ساختند فادع کنایس بجان از برای ما و قاتل پروردگار خود را و از و در خوا تا بقدرت خود و یخرج کنایس بیرون آرد برای ما
فما تلثت الارض از آن خیری که از برای رویا ندین نسبت انبات برین مجاز است چه حق سبحانه بقیقت می رویا ندین بقیلها از سبزه و تره
زین و قتلها و از خیار و باد رنگ آن و قومها و از کندم با سیران و عدسها و دانه آن و بصایا و سیران قال گفت خدای تعالی آنکه
موسی علیه السلام فرمود که استبد لون الذی ایام بدل میکند آن چیز را که بحسب واقع هو اذنی آن فرو تر و خوار تر است چون بیرویا
بالذی بان خیری که فی نفس الامور هو خیر آن نیکوتر و بهتر است یعنی بر چنین گوشت مرغ و اکنون که چنین میکند ایهبطوا فرود وید مصلحت
از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فاق لکخس بدینی که در آن شهر شمارا است ماسا لکما نجه خواستید انقول و ضربت زده
یعنی لازم گشت علمیم بر ایشان به خیرای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلّه خواری و فرومایگی بخیر و دادن و المسکنة و دیگر بر ایشان
وضع کرده شد و لکشی و بیاری که هر چند تو اگر باشند در روی خود و محاجی و بنوایی بخلاق نمایند و بقاء و دواز گشتند بغضب من الله خشمی از خدا
یعنی نه از خشم خدای شد ذلک آن خواری و بیاری که خشم خدای بر ایشان را با خصم بان بود که ایشان کافران کافرون بودند که کافر می شدند
بایست الله با شیای تورت و یقتلون النبیان و می کشند خیران چون زکرا و یحیی و شعب علیهم السلام بغیر الحق ط با حق و ما واجب یعنی بر عمر
ایشان نیز خیری که موجب قتل باشد از انبیاء و رنده بود ذلک آن کفر و قتل ایشان بما اعتصموا بر آن بودند که ماصی شدند و فرمان خدای تعالی و کما نوا
لغثا و نفا و بودند که از حد و می کشند و تجاوز از حد فرمان او می کردند بکثرت عصیان یعنی بر چند مصیبت بیشتر کنند تا انکه انیله فل متیری نشیند
بر کشته زکیت بر مرآت دل و دل شود زین زکما خوار و خجل و چون زیادت گشت و از تیرگی و نفرون را پیش کرد و خبری ان الذین بدینی که انما کله زدی
غفاق با منوا اگر ویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند که الذین هادوا و انما که به یهودیت درآمد و اللصاوی و ترسانان و الصابین و آنها
که از دینی بدینی گرایند کاند یعنی از دینی خیری که خوش می آمدند میگردید با ملائکه می رسیدند و بپوشانده روی بکعبه و در نماز میکرد و دوزخ گفته میاید
از اوقه اند با ستار و پرستان من امن هر که ایمان آرد با خلاص میام ازین عذاب با الله به خدای و صفات سلبی و ثبوتی و الیوم الاخر و بر روز قیامت



این نشانها سفیدند قال الذین کفرتوا انکون که این صفتها بیان کردی حیث بالحق آوردی رهنی را وصفت تمام روشن باز گفتی و آن کاوند به نام و آن
و بدست جوانی بود و پیرمیزکار که خدمت ما و کردی انتم بنی اسرائیل بگردیدند آن کا و را با آنکه پوست او را بر زکند فلجوها این سفید از آنکه در کشتن آن سر
کوساله پرستان بود و بنی ن مود که آنچه شما بر سفیدها پیدا قایل فرج است نه لایق عبادت و مدح القصد و راویج کردند و ما کاذب و افعلون و بنی خراستند
که بکشند این کا و را به سبب کرانی بهای آن و اذ قتلتم اول ضمه است میفرماید که یا و کنی از آنکه بکشند نفسا کیم که نام آن عاملین بود فاذ اوانتم بین قتلتهم
خیمها و ان نفس قول بنی و کشتن او و الله مخرج و ضای تعالی بیرون آورده است و ظاهر کنند ما کنتم نکمون و آن چیز را که سفید شما که از بیوم
از قتل ناحق قتلنا اخبر قوه پس گفتیم که بزنید شما آن کشته شده را بجنبه ها بپاره زان کا و که پنج دم بود و باز بان یا کوش و بر هر تقدیری چون
بر روی زدن زنده شده و خون از گردن او میریزید و نام قاتلان خود را بگفت و آن دو برادر را و زاده بود و مذکوره واسطه مال و زبانه صحرای برده بقتل رسانیده
بودند و بعد از تشییع ایشان در حال بغیا دو برادر و کذالک همچنان که این مرده را زنده گردانید خبی الله الموت زنده میکرد و خدا تعالی همه مردگان را
و یونیکه و می نماید شما خطاب با آن جماعت است که در مجلس حیای می غایل حاضر بودند می شنید که منکران زان حضرت سالت صلی الله علیه و آله و سلم میگو
که انکار حشر کنید که آخر خدای شما غایب است و ایا قیامه دلائل قدرت خود را و احیا کعلکم تعقلون که ما باشد که شما فکر کنید و در یا بید که کسی قدرت دارد بر زنده
کردن نفسی بر آینه بر حسیای همه نفوس قادر خواهد بود و تم قست پس سخت قلوبکم و لها می شما می بود من بعد ذلک از پس زنده شدن غایل
فهی پس آن و لها که شمار است کالحجارة همچون سنگ است در سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت تر است در قساوت و غلظت از سنگ و ان
من الحجارة و بدستی که بعضی از آن سنگها است لما یلقونها فیه بر آینه و ان میگرد و منه الاضواء طازان جوهای بزرگ و ان منها و بعضی
و یکمیت که از آن لما یشتق آنچه بر آینه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء که از آب خرد چون چشما و ان منها و به تحقیق هست که از جبارت لما یطیها آنچه
فروا بد و از بد می بستی که از بد می خشیه الله از ترس خدای و ما الله و نیست خدای یفا فل عما تعملون و غافل از آنچه شما ای یهود می کنید
افطمعون ایا طمع در بسته پدای مومنان ان یؤمنوا انک تصدیق کنند و ستوار دارند جهودان لکم مر شمارا و آنچه میگویند از نعمت غیره و حقیقت
و بن اسلام و قتل کان و حال آنکه بودند فریق فتنه که روی از اسلاف ایشان که بی واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدا را
بر کوه طور تم یحشر فو نه پس بگردانیدند آن سخن را من بعد مما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بیان قوم در آمدند گفتند ما نخر حق
و امر و بنی از شنیدیم و لیکن در آخر سخت که اینها که فرمودیم اگر بگویند بکنید و اگر قار و بنا شبید بر ادای آن بکنید و باک ندارید و هم یعلمون و ایشان رسیدند
که اقترامی نمایند و بنا بیع آورده که روزی حضرت رسالت بنا و علیه الصلوة و السلام فرمود که جهودان بعد ازین در مدینه نیایند که از آمدن ایشان بدین فتنه
ظاهر می شود بعضی از منافقان بیوا و اول روز بدینه در می آمدند که ما مسلمانییم همچون شما و آخر روز باز کشته بیارن خود ملحق میکنند کما قال الله تعالی و اذ القوا
و چون ملاقات کنند یهود الذین امنوا اما انرا که ایمان آورده و ما ندان صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم قالوا امنا گویند ما تیر کرده ایم و اذ اخلا
و چون خلوت کنند بعضی از شما هم برخی از منافقان الی بعضی به برخی از اکابر ایشان چون کعب بن لشراف و حی بن خطاب قالوا گویند آن اکابر ایشان
که انحد ثو نمائم اباشما مدیت می کنید و خبر میدهند صاحب محراب ما فتح الله به آنچه گشاده است خدای ابواب دانش از علیکم بر شما در کتابها
قال انت که بعضی از یهود مدینه را و اول نزول آنحضرت علیه صحاب را از نفق و صفت وی که در نوریت مذکور بود و خبر دادند و موسای ایشان از آن کابی
بافته خبر از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را صفات محمد خبر میدهند لیما جو که به تافحا صحت کنند و حجت کبرند با آنچه دانسته باشند عینک و بکنند
نزد پروردگار شما و در قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید افلا تعقلون و ایا چاره در نمی یابید این مقدار که اسرار خود را با جسم و با
باید نهاد و لا یعلمون و ایا میدانند جهودان که ان الله یعلم به تحقیق خدای میداند ما یستتر فن آنچه پنهان می دارند از عبادت رسول و همچنان
او و ما یعلمون و و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر صحابه به اتفاق پس هر که داند که حق سبحانه تعالی و انانی بشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را بفر
برواری از بسته سازد و باطن خود را از لوث ناپاکی و بی باکی بپزد و است بکن سر و علن را با کسی راست نگوید که دانای نهان و آشکار است
و منهم امیون و از جهودان جاعلی اند نا نویسنده و نا خوانده که لا یعلمون الکتب میدانند نوریت را و می شناسند که در وجه خیر است که آمانی

نصف

که از روی خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد یا وعدی دروغ که از علمای خود می شنودند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان را
 شفاعت خواهند کرد و آن هم و نیستند ایشان الا یظنون که اگر آنکه کمان می برند و یقین نمایند قوئل پس عذاب یا اندوه للذین مرا تا نراست
 که ایشان یکتبون الکتاب می نویسند نوشته محرف را یا یدیمیم که بدست خود یا یعنی مباشرت است اندوه دیگری می فرمایند تم یقولون پس
 هذا من عند الله این نوشته از نزد یک خدای است و چه چنین میکنند لیستروا به تا بخزند بواسطه اخذ ثبوت یعنی استبدال کنند بدان کلام
 تحریف داده تمنا قلبی با بی اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ ثبوت صفات مصطفی را علیه الصلوة والسلام که در تورات بدین وجه
 که مردی بنیکوروی جعد موی کند م کون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود و از قد چشم جعد پوست فروخته موی یک
 چشم باشد و این صفت و حال است که با عوام خود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست قوئل لهم پس ای مرایشان را قما کتبت ایدیمیم از آنچه
 نوشته و تغییر کرده دستهای ایشان و قوئل لهم و دیگر باره وای بر ایشان قما یکسبون که از آن چیزی که کسب میکنند از ثبوت و ماکل صرام و
 گفتند یهود برعم خود کن تمسنا النار ما را من کند آتش و دوزخ و میازند الا اقاما معدود که مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن صفت
 روز است هر روزی در مقابل هزار سال که از آن هزار سال عمد نباست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما کو ساله بر ستیده اند قل بکوی محمد مرایشان را آتش
 آید اگر گرفته اند عند الله از نزد یک خدای عهد اعد و همانی که شمار را داده از آنچه میگویند عذاب نخواهد کرد و اگر چنین وعده است قلن تخلف
 الله عهد له پس خلاف کند خدای وعده خود را ام یقولون بلکه میگویند و اقتراس میکنند علی الله برخدای ما الا تعلون آنچه نمایند بلی نیست
 که ایشان میگویند بلکه من کسب سستی که بر می کنی یعنی شرک آورد و احاطت به و فاکیر کرد و اگر در او را خطیئه گناه او یعنی بدو مستولی شود
 تا بر کفر میرود فاولئک پس آنکه و شرکان اصحاب النار این دوزخ و ساکنان آنند هم فیها خالدون ایشان در آن آتش جاودماند کاند
 والذین امنوا و انما که کرده اند بخدای آنچه از نزد او آمده و عملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه اولئک اصحاب الجنة آنکه و در آن
 بهشت مستحق آنند هم فیها خالدون ایشان نه غیر ایشان در بهشت جاودماند کاند و از آخذنا و یاد کنید چون فرار کنیم یعنی در تورات
 میثاق بنی اسرائیل عهد و میثاق فرزند یعقوب را و گفتند لا تعبدون پرستید شما الا الله مگر خدای را که سرای پرستش است
 و بالوالدین و نیکوئی کنید به پدر و مادر احسانا فانیکی کردنی و ذی القربی و دیگر به نسبت خویشان و الیتامی و یتیمان و المساکین و یتیم
 و قولوا و بگوئید للیتامی من عامه مردم را احسانا سخنی که مثل بر نیکوئی باشد یا بامرد در حیان سخن کنید که دوست دارند که با شما سخن گویند
 و اقموا الصلوة و نماز را برپا می دارید یا شریطان و اتوا الزکوة و دیدید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ایم تم قولیتم پس روی بگردانید بعد از این
 پیمان و بر کشید عهد و میثاق الا قلیلا متکم که اندکی از شما را بعضی سلاف ایشانند که بر شریعت تورات استقامت داشتند و انتم معصرون
 و حال آنکه شما اعراض کنید از احکام تورات که در متابعت محمد علیه الصلوة والسلام صادر شده و از آخذنا و یاد کنید که رفتیم عهد و میثاق که
 پیمان از سلاف شما و از ایشان عهد بستیم که لا تشفکون نریزید و ما شکم خونهای اقربا و همدیگان خود را و لا تخرجون انفسکم و بیرون
 نکنید کسان خود را به تم من و یا و که از خانمان خویش و عیدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خریدیم آفریم پس اقرار کردید یعنی قبول نمود
 و انتم کشفکون و شما ای یهود مدینه کوا هید که ابای شما این عهد نموده اند تم انتم هو لا پس شما آنکه و هید که پیمان را شکسته تفتلون
 انفسکم می کشید کسان خود را و تخرجون فریقا و بیرون می کنید که و هی را هم شکم از قوم خود من و یا و هم از سر با و منر لهای ایشان نظر کردند
 هم بهشت شدید علیهم بران قوم مغلوب شده از شما بالا تم به بزه کاری و العدا و ان و افزون طلبی و بیدادی در مدینه و قبیله بودند از یهودی
 قریظه و دیگری نفیر که با هم مقاتله کردند و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج
 اتفاق کردند و بر وقعه از یهود و معاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردند و بعد از غلبه و خرابی منازل ایشان کوشیدند می نامر قوم مغلوب
 بجای آنجا میدی و چون کسی میرشدی با اتفاق فدا وادی چنانچه میفرماید و ان یا توکم و اگر شما آیند اسار می اسیران بنی اسرائیل قتاد و هم
 ایشان را فدی میدید یعنی با سیری دیگر بدل میکنند و هو محرم این آیت تعلق با قبل دارد یعنی قوم خود را از یار ایشان بیرون کرد وید و حال آنکه صرام

کرده شده است علیکم بر شما حکم میافزاید آخر اجهلهم بیرون کردن ایشان افتو قمنون آیامی گردید شما بعضی الکتب بپاره از احکام تورات
 که فدیہ پیران است و تکفرون بعضی دیگر که قتل و اخراج است فاجزاء من یفعل ینیت مکافات آنکس که بکند
 ذلک همچین عید شکنی و نافرمانی منکم از شما که یهودید الاخری مکر خاری و سوانی فی الحیوة الدنیا و دینکافی این هر که آن قتل بنی قریظ
 است و اجلامی بنی نصیر و یوم القيمة و روز سنجش قیودون باز گردانیده شوند از حشرگاه الی اشد العذاب سومی سخت ترین عذاب
 که عذاب دوزخ است و یکی از عذاب است شدت دوام است و ما الله بغافل و خدا تعالی غافل نیست عما تعملون و از آنچه عید شکنان میکنند
 و حفظ خطاب میخواهند و مخاطب جمیع یهود اند یا خطاب عام است اولئک الذین این گروه آناند که از بخردی استخوان و الحیوة الدنیا
 خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را با الاخری و بنعت جاودانی آن برای دیگر فلا یخفف پس سبک کرده نشود عنهم العذاب اینها
 عذاب نه در دنیا بقصان خیزد و نه در آخرت بخروج از آتش و لا هم یصرفون و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان
 و محشر بخفیف عقوبات و لقد اقلنا موسی بدستی که ما عطا کردیم موسی را الکتب تورت و قفینا و از پی در آوریم من بعد
 بالوسیل از پس موسی بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و ذکریا و یحیی علیهم السلام و اقلنا عیسی ابن مریم و عطا کردیم عیسی
 که بپسرم بود البیت نشانیهای روشن و معجزات بود چون اخبار غیب و احیای موتی و ایتک فاه و نیز و مندر گردانیدیم و قوت دادیم او را
 یروج القدس بجان پاکیزه و یا بجرئیل که در همه وقت قرین عیسی علیه السلام بودی یا اسم اعظم که به برکت او مرده زنده گشتی یا انجیل که تازیان
 جان از آن یافتندی یا غنی دل تازیان از حسن کلامت دارد و جان زندکی از سماع نامت دارد و هر جا که دل واقف سر برود و او نور صفای زیبا
 دارد افکلا آیا هرگاه که از تو ما جاء که رسول آمد به شما فرستاده بهما لا تقوی با آنچه دوست ندارند انفسکم نفسهای شما آنرا و سخن او بر حق
 بود و مدعای شما نباشد استکبرتم تعظیم نکردید و گردن نه نهادید ففریقاً کذبتم پس گرویی را از ایشان بدروغ داشتید چون محمد عیسی
 علیه الصلوة والسلام و قریباً تقتلون و گرویی را بکشتید چون ذکریا و یحیی علیهم السلام و قالوا و گفتند یهود قلوبنا غلفت و کما
 ما و غلاف است یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد علیه الصلوة والسلام بدین سخن نا امید گردانیدند حضرت عیسی را علیه السلام
 از ایمان خود و بقرآن و متابعت آنحضرت حق سبحانه و تعالی ایشان میکنند یعنی نه چنان است که ایشان میگویند بل اجهلهم الله بلکه خدا تعالی
 ایشان را زنده است و مدد و لطف از ایشان باز گرفته بکفرهم به سبب ناکر و بدین ایشان فقلیل ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان
 می آورند چون عبد الله بن سلام و صحاب و ولما جاءهم و ان هنگام که بدیشان آمد کتب من عند الله نوشته از نزدیک خدا می که آن
 قرآن است مصدق کوا و موافق لما معهم مران کتاب را که با ایشان است در توحید و نبوت و خیر و آنچه از اصول دین باشد قبول کردند
 و گوید ندیدان و کما یؤمن قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فروماندی کیستفتحون مطلب فتح و نصرت میکردند بدین کتابی
 که این کتاب مدو فرمودید برگاه که کفار عرب قصد یهود کردند و کار بر ایشان تنگ شدی و ستمها برداشته گفتندی باز خدا یا نصرت بخوابیم از تو محمد علیه الصلوة
 والسلام که رسول خدایان است علی الذین کفروا و ابرار که گردیدند از شرکان عرب فلما جاءهم پس آنوقت که آمد بدیشان ما عرفوا انکرا که شنیدند
 بودند کفر و یافه که فزیدند بدو چه ایشان را کمان آن بود که آن غمیزه بنی اسرائیل خواب بود چون از بنی سمعیل بود بدو که فرستند فلقنه الله پس لعنطی بن
 علی الکفر بن برنار و بدکان که داشت خود کار نکردند و فساد و زیدند موضع ظاهر و موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشان است بسم الله اشتروا به بخیری است که ایشان
 فروختند بآن چیز انفسهم بهر نفسهای خود را و آن چیز که است آن بکفر و انکه که فرستند بهما انزل الله با آنچه خدای فرو فرستاده است که آن است
 بغیا از جهت حد یعنی رشک می بردند ان ینزل الله بانه فرو فرستد خدا تعالی من فضله افضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشاء
 بر آنکس که خواهد من عباد و از بندگان خود که سزاواران باشند فباوا پس بکشتند جهودان بغضب به چشم از خدای تعالی یا ستمی گشتند خشمی را
 علی غضب بالا خشمی و بیکر خشمی با یکا عیسی علیه الصلوة والسلام و انجیل خشمی با یکا محمد علیه السلام و قرآن و لیکفر بن و مکر کا و از است عذاب کهن
 عذاب بخار کننده و اذا قیل لهم و چون گویند مر جودان را که ائینوا بکروید بهما انزل الله با آنچه خدای فرو فرستاده از انجیل و قرآن قالوا انون

اَكْثَرُهُمْ بَلَكَةً بَيَّارِ اِيْثَانٍ لَا يُؤْمِنُوْنَ هـ مَيَّكَ وَنَدَبُورِثَ وَمَا جَاهُكُمْ وَلَمَّا بَدِثَانِ وَسُوْلُ مِنْ عِنْدِ اللهِ فَرَسَاوَهُ
 خدای تعالی یعنی محمد علیه الصلوٰه والسلام مُصَدِّقِ باور دارند و لما معهم مروت است بایشان است بُدِّثَ فَرِیقٌ یَفْکِنْدُ کَرِهَی مِنَ الدِّیْنِ
 اَوْ تَوَالِکْتُ اَزَاکُمُ عطا داده شده اند تورت یعنی علمای ایشان بنید خند کتب الله تورت را یا قرآن و آراء ظهور هم پست خود با
 کَاطَمُ کُوْیَالَهُ اَنْ عَمَّا لَا یَعْلَمُوْنَ هـ مینداند که آن کلام الله است و محمد علیه الصلوٰه والسلام رُسُوْلٌ مَّعْدُوْا و اَتَّبَعُوْا و پیروی کردند این یهود و
 تَسْلُوْا الشَّیْطٰنِ اَنْ حَیْزَا که بخواند دیوان علی مُلْکِ سُلَیْمَانَ در زمان پادشاهی سلیمان علیه السلام و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان
 شعبه های صد زکات را باینرنگهای کمانت در اینجا نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود سلیمان علیه السلام بر آن اطلاع یافته فرمود
 با آن نوشتار آوردند و در صندوقی نهاده مقفل ساخته در زیر تخت خود دفن نمود و بعد از وفات سلیمان علیه السلام دیوان آن را از زیر تخت وی بیرون
 آورد و چنان فرمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبه ها پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را به سحر نسبت میدادند حق سبحانه برای دمه و برافرو
 که وَمَا کَفَرَ سُلَیْمٰنٌ و هرگز کافر نشد سلیمان جادویی نکرد وَلَکِنَّ الشَّیْطٰنِ وَلِیْنَ دِرْزَمَانَ او کَفَرُوْا کَا فَرَشَدُ یُعْلَمُوْنَ النَّاسَ
 یومین آموختند مردمان را السحر جادویی وَمَا اَنْزَلَ و دیگر یهود متابعت کردند آن چیز را که فرو فرستاده شده از سحر علی الملکین بر دو فرشته بیابان
 و شهر بابل هَارُوْت و مَارُوْت نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان کنسکار طغنه میزدند حق فرمود که ایشان بشبه نفس هوا اند
 و اگر شما را نیز همان حالت که ایشان را است بودی صد و علماء بدتر از افعال ایشان از شما امکان داشتی ایشان اسبعا نمودند و حق سبحانه نفسا
 بشر را بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستاد ایشان بر زمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند و به سبب تر بخرم بقتل ناحق
 و سجد و صغیر اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد و عذاب برایشان درین جهان مقرر شده و حالا در چاه بابل موی سر آویخت
 معذب اند و انزال سحر برایشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوت می کردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از محبت این علم
 اسم غنم بدیشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشان را کیفیت این علم و مروت تا جمعی زیرکان را تعلیم و بیند و ایشان را کیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده
 معاینه عیان نبوت کردند و مَا یَعْلَمْنَ و بنا موزانندین و فرشته بدین وقت که در چاه اند مِنْ اَحَدٍ یَحْیٰ بَکْرِ اَحْشٰی یَقُوْلُوْا مَا وَفَّقَکَ کُنْیَتُکُمْ اَنْتُمْ
 آن که اگر ائمه سخن فتنه خیز نیست که ما را باین تعلیم از خدا تبعاً فلا تکفیر پس تو کافر مشو بر اعتقاد کردن که بر عمل سحرگانی مترتب نیست فَمِیْتَعَلَمُوْنَ
 پس می آموزند منهای از آن دو ملک مَا یَقْرَءُوْنَ به آن چیز را که جدای اند بآن بین المرء و زوجته میان مرد و زن او و ما هم میخواند جادوین
 بَصَاوِیْنِ به خدای رسانند و بحر من اَحَدٍ یَحْیٰ اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ کَرِضًا و قد خذ تبعاً و یَتَعَلَمُوْنَ و می آموزند مَا یَضُرُّهُمْ اَنْ یَسْأَلُوْا اَزَا بَانَ
 وَلَا یَنْفَعُهُمْ و سود نکند اَسْأَلُوْا و لَقَدْ عَلِمُوْا و بر آینه نیات داشتند یهود و لَمَّا اَشْتَرَوْهُ هَرَّ سَحَرًا به غر و یعنی بیاموز و و کار بند و ما که نیست
 فِی الْاٰخِرَةِ و ان ساری مِنْ خَلْقٍ اَبَدٍ اَنْ یُکُوْنُوْا وَلِبَسَ مَا شَرَوْا به و دیگری است که فرو خند بدان اَنْفُسُهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر را خند
 کردند لَوْ کَا تَوَاعِلَمُوْنَ هـ اگر بستند ایشان که دانند زبان بن سودا و لَوْ اَنْفُسُهُمْ اَمْنُوْا و اگر این جهودان که رویندی به محمد علیه الصلوٰه والسلام و اتَّقُوا
 در پیر کردندی از سحر کیش یهودی با و بش یافتندی و پوشیده نیست لَمُتُوْبَةٌ هـ بر آینه پادشاهی یافتند مِنْ عِنْدِ اللهِ از نزدیک خدای خود و بهتر است
 از شت که بر گمان نعمت سحر علیه الصلوٰه والسلام می ستانند لَوْ کَا تَوَاعِلَمُوْنَ هـ اگر بودندی که بدستندی یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گویید
 لَا تَقُوْا و اَعْنَا کُمْنِ لَفْظِ اعنا و روقت کماله با محمد علیه الصلوٰه والسلام که یهود کفار شما را دوست و نیز ساخته با حضرت بن کلمه میگویند و لغت
 اشلن و شام فخر است و مومنان بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشو حق سبحانه فرمود که این کلمه بگویند و قُولُوا فَنُظَرَّ نَاهِ کُنْیَتُهُ
 یعنی نیکو سویی ما و اَمْتَعُوْا و بشوید حکم خدای را بسمع قول و الکفرین و مر کافران را است یعنی آنها را که بر سبیل مذمت بن کلمه میگویند عَذَابٌ اَلِیْمٌ و عَذَابُ
 و روان که بر کفر القطار نیا به ما بود و دست دارند الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَنَّا کَذِبٌ رَا پو شدند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و کلام المشرکین
 و غیره بآن اَنْ یَنْزِلَ عَلَیْکُمْ اَنَّهُ فَرَسَاوَهُ شود بر شما متن خیر و کفر هیچ نیکویی از نزد پروردگار شما را وحی است و قرآن که جامع همه چیز است یعنی جو
 میخواستند که نبوت بآل محمد اِنْقَالَ کند و مشرکان را و اعبه آن بود که پیغمبری بولید غیر و بالغیم سقنی رسد و الله یُخَيِّضُ و خدای خصاص میدهد بدو حجت



جاءك آدم استنؤمن العلم زوانش که می است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان و قالک نیست مرامین الله از عذاب خدای من و قلبی در پی
مانده و لا نصی و نه کسی یاری دیند و صورت خطا بجهرت علیه السلام بقیت است و معنی راجع بامت الذین انما که اقبلهم الکتاب عطا کردیم
ایشان کتاب یعنی تورات بقولی که آیت در شان عبد الله بن سلام و صحاب او باشد یا بنجل بقولی که در شان صحاب غنیه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن طیار
رض از دیار حبشه بدیند آمدند با قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرو آمده باشد و بر هر تقدیر میشلونف میخوانند آن کتاب را با متابعت میکنند حق
تلاوت و نه چنانچه حق خواندن با متابعت کردن است اولئک اگر و یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنکه تحریف کردند و من یکفر به به
کار کرد و بکتاب و حکام از تغییر و دفا و لئک پس اگر و هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان یا منی امیر اسیر ای فرزندان یعقوب ذکر کرد
با و کنید نعمتی نعمتهای مرا التي ان نعمتها که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و سلام شما و ای فضلکم و بدستی که من بدان شما را تفصیل کردم
علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان مکرر این آیت به جهت تقریر و تذکیر نعمتهای الهی است و اتقوا ایوماً و تبرید از عذاب روزی که از بسبت آن
لا تجزئ نفس کفایت نکند کسی عن نفس از کسی شیا چیزی را از عذاب و لا یقبل منها و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدای او را یعنی
که بعضی او معذب کرد و لا تنفعها و سودی نکند هیچ نفسی را شفاعة خواستند کان بر تقدیر وجود شفیع و لا هم یصرفون و نباشد کافران
که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب باز ماند بیت سودی ندهد یاری هر یار که هست تا در نزد وعده هر کار که هست
و اذ یبکی او یاد کن ای محمد و قتی را که بیا نمود یعنی امر کرد و ابواهم و به برابریم را برورد و کار او بکلمت به بخان او امر و نوای بیامنا سگسج یا آنچه از
حضرت اسلام شمرند و آن فرق است یعنی کافن موی سر او نیم ساختن آنرا که کسی موی دارد و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن
ناخن و بر کندن موی بغل و طلق خانه و ختنه و استنجاء با آب فائمه و پس برابریم علیه السلام با تمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قال گفت خدا تعالی که چون
متابعت فرمان کردی ای اثی جاعلت بدستی که من گرداننده توام للثانیس برای مردمان ایماناً پیوای در دین که همه یکسان بعد از تو بتواضع کنند
و آنکه حق سبحانه پیغمبر علیه الصلوة و السلام را از فرمود که اتبع عیاله ابواهم حنیفاً و استمرحومه را نیز امر کرد که ملة ابیکم ابواهم برای یاران پیغمبر
است و چون خدا تعالی برابریم علیه السلام را بشرف نامت نوازش فرمود قال گفت برابریم علیه السلام با حق تعالی و من ذوی و از فرزندان و بنیان
من نیز اما مان پیدا کن قال گفت خدای در جواب و لا ینال محمد بنی نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول صح رسالت یا امامت مسلمانان الطالمین
سمکاران را یعنی کافران از وریت تو و اذ جعلنا و یاد کن آنرا که گردانیدیم البیت خانه کعبه را مناباة جایی بازگشت یا موضع ثواب للثانیس را آدمیا
یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز کردند و از اینجا ثواب بی حساب رسند و امناء و گردانیدیم آنرا موضع امنی که در کعبه ایکنند و اقلح و او فریزی میگویند
بعد از آنکه شرف حرم دانستند من مقام ابواهم از مقامی که منسوب است برابریم مصلی نمازگاه و آن موضعی است که در آن حجری وضع کرده اند و آنرا قدما
مبارک آنحضرت برو است و حفص و اخذ و بصیغه ماضی میخواند یعنی فراتر رفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه و عهد فدا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم
الی ابواهم و اسمعیل سوی برابریم و اسمعیل علیه السلام آن طاهر که پاک سازید بکنی خانه مرا از اومان و نجاس و خبایث و معاصی و طواف حبش
للطیفین برای طواف کنندگان و العاکفین و برای مقیمان و متکفنان و التکویع التجرد و برای رکوع کنندگان و سجود آرنندگان یعنی نماز کنندگان و اهل بیت
بر آنند که پاک دارند خانه و را که حرم دوست هستند از اومانس خلفات کنونین و گفته اند تطهیر بیت از اومانس و ریاس و تطهیر دل را ملاحظه اغیار بیت
اگر حرم دل از غیر دوست سازی پاک صفای بوجدت صرف اندر و کنی اداک و اذ قال ابواهم و یاد کن آنرا که گفت برابریم یعنی دعا کرد که و اذ جعل ای برود
من بگردان هذا این مکان را که برای تو در آن ما خیمه بگذاشتیم امینا شهری من از مخط و خف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار و اذ ذق اهله و روی
و اهل این بلده را من التمرات از میوه با حق تعالی دعا را مشجاب گردانیده حکم فرمود و اجیر علی السلام کی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن
زمین منقطع ساخته بگرد آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده در زمین تمام بر سه مرحله از که وضع کرده آن دی را به جهت طواف خانه کعبه طایف میگویند و روی
اهل که از اینجا است پس برابریم علیه السلام تخصیص کرد ورق را بنومنان و گفت من امن روزی ده هر که ایمان دارد و من هم از آنکه ساکنان این سرزمین
یا الله بخدای و الیوم الاخری و روز باز پسین قال گفت خدای و من کفر هر که کافر شود فامتنعه پس او را بر خور داری و هم قلبی لا بر خور داری آنک

روى كذا ايشان قبله زوا و ما انت بتلج و تويز منى متابع قبلتهم هم مرقبه ايشان زوا و ما بعضهم و نيت بعضى از ايشان بتابع قبله
 بعضى بيرونه و متابعت كنده قبله بعضى راجع بهت قبله نصارى شرفى است و از ان بيرونه غنى است و جمع ميان اين بيرونه و متعسر است و لكن انجبت
 و اگر بيرونه كنى محمد صلى الله عليه و سلم بر سبيل فرض آهواء هم از روى ايشان را در باب قبله من بعد ما جاءك ايلك ايلك انك اعدتو من العلم از دهن
 انك قبله ابراهيم حق ايلك بدستى كه تو باشى از ان بهكام كه متابعت ايشان منابى لمن الظالمين كه هر آينه از جمله متمكاراتان ظاهر خطاب راجع است
 بايغيبه الصلوة والسلام اما معنى ان راجعت بامتنان الذين انما انك اقلنا هم الكتب و اوده ايم ايشان را تو نيت يعر فوننه ميشناسند و از روى
 انت كه بغيره را كما يعر فوننه همچنانكه مى شناسند ابناء هم نيران خود را در ميان كودكان يعنى شناختى روشن دارند و در باب بغيره عليه الصلوة والسلام
 وان فرغنا منهم بدستى كه گروهى از ايشان ليكنمون الحق بر آينه مى پوشند حق را از عوام و سفله و هم يعلمون و ايشان ميدانند كه مى پوشند
 الحق آنچه درست و راست باشد من و يك از پروردگار تو است فلا تكونن بيس مابش خطاب با آن حضرت عليه الصلوة والسلام است و مراد است
 ان يعنى مابش من الموقنين از شك كندگان در امر قبله در انكه من عند الله است و لكل و مر هر گروهى را از خدا تعالى پرستان يا از انبيا كه در باب شرايع
 اند با هر توهينى را وجهه جنى و قبله ايت هو مو كلفها كه اورد وى بدان دارد و ما خدای تعالى روى او را بدان سوي كودانده فامتنقوا الخيرات
 اين نهايى مسلمانان ميشي كيريد و ديگران در نيكي باي كه كى از ان توجه بجهت مستحقان بر آنند كه از هر نهدايى چيزى سر بر زده و از هر سوداى سوداى ظهور
 گروه كه قبله است و هر يك روى بقبله خود آورده و از توجه بوجه حقيقى باز بماند مگر محرم حريم تجريد و محرم حرم تفريد كه قبله فائما تولوا فتم وجهه الله
 روى نميكردانند طنوى قبله شان بود باج و كمره قبله ارباب دنيا سيم و زرينه قبله صورت پرستان آب و گل قبله معنى شيطان جان و دل قبله
 با و محراب قبول قبله بدست پرستان كا فضول قبله تن پروان خواب و خورش قبله انسان بدش پرورش قبله عاشق وصال سوزال قبله عارف
 جمال ذى الجلال قبله اصحاب شصت مال و جاه قبله اهل سلوك اسباب راه قبله حرص و امل باشد بخواه قبله قانع توكل بر خدا صاحب الحقايق فرموده كه
 بر خيزي را انسان قبله است كه روى توجه بدان دارد قبله بدن آنچه خواست جنس بدان لذت يا بنده را كولات و مشروبات و مسموعات و ميسرات و مثال ان
 و قبله نفس دنيايى غذا است و زمين متاع نا پايدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب شوق و ذوق محبت و قبله سر توحيد و معرفت ربانى و كشف
 حقايق و اطلاع بر معاني و در كشف الاسرار آورده كه هر كسى روى بجانب آرد زدي اى موحدان شما را با بشود روى از اما متايد قل الله ثم ذروهم در باب
 ايشان شاد است و ميفرمايد انما تكونوا ابرجا كه باشد و به قبله كه روى آرد شما و ان كتاب يا تيكم الله جميعا طيبا و دهايى تعالى همه شما را جمع
 كند بر و قيامت براى استياز محيى مبطل ان الله بدستى كه خدای تعالى على كل شىء بر همه چيزها از احصاء و تميز قد بى توانا است و صبح حيث
 خرجت و از هر جا كه بيرون روى اى محمد عليه الصلوة والسلام براى سفر قول و جهلك پس كردان روى خود را بهكام نماز مشط المسجد الحرام طسوي
 مسجد حرام و الله و به تحقيق قول قبله كعبه للفق بر آينه راست و پسندیده است و فرو داده من قيات پروردگار تو و ما الله بغافل و خدای تعالى انچه
 مست عما تعلمون از انچه شما نميكند و من حيث خرجت و از هر مكان و در هر زمان كه بيرون مى آيى قول و جهلك پس روى خود را بگردان در وقت
 و اى نماز مشط المسجد الحرام طسوي مسجد حرام و حيث ما كنتم و بر جا كه شما باشيد اى امت قولوا و جو هكم پس بگردانيد روىهايى خود يعنى
 همه بدن خود را مشطه طسوي آن مسجد لئلا يكون لنا شدا للناس مره و يا مشركان را عليكم بر شما در باب توجه مسجد اقصى حجة خصوصى و جلال
 و و مسكنند كه محمد عليه الصلوة والسلام دين ما منكر است و قبله ما معتقد و مشركان طعنه ميزند كه اين مرد اچه شده كه روى از قبله بدان خود بگردانيد پس
 به نوحان قبله كعبه كسى را بر شما حجتى نماند الا الذين ظلموا منهم كرا نارا كه ستم كردند بر نفس خود و بعباد و مكابره از يهود دينه و بت پرستان كه يهودى گفتند
 بزي سبل با قرباى خود روى به كمره آورد و مشركان طعنه ميكردند كه محمد عليه الصلوة والسلام دانست كه ما بر حقيم ديگر باره روى بقبله ما كرد فلا تخشوه هم پس مسير
 را ايشان در توجه بخانه كعبه و خشونتي و ترسيدن من مخالفت فرمان من و لا تم معطوف است بر ليل كيون يعنى روى بجهت آريد تا كسى را بر شما حجتى نباشد و ديگر
 اما ما كنتم انفس و كرم خود نعمتي نعمت خود را كه اختصاص دارد بملت خفيه عليكم بر شما و لعلكم هتدون و ديگر شايد كه شما راه سايه بشرايع و احكام
 در حق گفته اند نعمت بر شما ما كنتم در آخرت كذا و اسلنا چنانچه در دنيا با رسال سل و انزال كتب كرده ايم و فرستاده ايم فيكم و در ميان شما و سوايكم

آخر فوفروا من الميثاق انما كان روشن و نورست چون حکم جم و الهدى و راه نمودنى و هفت نعت مصطفی صلی الله علیه و سلم من
 بعد ما یثبته از پس آنکه بیان کرده ایم آن بدی را للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب و نورست یعنی ما انکار ما ختم و ایشان محکم کرد
 اولئك انکروه که پوشند کان حق انذرتهم الله میزد ایشان را خدای و از رحمت خود دور میکند و یلعنهم العنون و لعنت می کند بر ایشان
 لعنت کند کان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لا عنان سوال لعنت است از حق بر این وجه که الهم العنهم و همه بر طایفه
 سر او لعنت الا الذين تابوا انما که باز گردیدند از شرک با ایمان یا توبه از گمان نعت نبوی و اصلحو او بصلاح آوردند کان کار با منی تباہ شده را و یلعن
 و بیان کردند از صفات حضرت صلی الله علیه و سلم آنچه پنهان میداشتند فاولئك پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح اوتوب علیهم باز گردم بر ایشان رحمت
 و انا التواب و من قبول کننده توبه بندگان الرحیم و مهربان که تجلیل کنیم و عفو بایشان ان الذين کفروا بدستی که آنانکه کافر شدند از یهود و انکار نبوت
 محمد صلی الله علیه و سلم و ما توفوا و هم کفار و بودند و حال آنکه ایشان کافرند بگمان حق اولئك علیهم انکروه انانند که بر ایشان لعنة الله لعنت
 بعد از مرگ ایشان و الملائكة و لعنت فرشتگان و الناس اجمعین و لعنت همه مردمان مراد از این ماس مؤمنان اند که انقطع ایشان با ناسبت
 ثابت است خالدين فیها و این ملائکه جاودانند و لعنت یا در آتش و در زنجیر و در سبک کرده شود و عنهم العذاب از ایشان عذاب و لاهم
 یقظرون و نباشند ایشان که محلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند و الحكم و قضاء ثما الله واحد معبود یکتا لا اله نیست هیچ معبودی که حق
 عبادت باشد الا هو کرا و که احد است و زوات و واحد است در کمال صفات الخمن مجتذبه است و تربیت اشباح الرحیم مهربانست بر تقویت ارواح ان
 فی خلق السموات بدستی که در آفرین آسمانها که خیمه است بی ستون برافراشته و بی علاقه در هوا معلق برشته و لا ارض و در آفرینش زمین که بساطی است مطبوع
 و مهابت مطبوع و اختلاف الليل و النهار و از پی درآمدن شب و روز هر یک یکرا بر سبیل تعاقب با اختلاف ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض
 و الفلک التي تجری و دیگر در کشتیهای کرا نبار که می رود فی البحر و در با مجایف الناس با آنچه نفع رساند بمردمان از تجارت و مکاسب و ما اتوا الله
 و در آنچه فرو فرستاده خدای من السماء آسمان یا از زمین ماء از آب باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید بان آب زمین بعد
 موقها از پس مرگی او و ثبت فیها ویراننده کرد و زمین من کل ذابا از بر جنبه چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن و قصی فی الرياح و گردان
 با و از هر جنبی و السحاب المسخر و بار فرود داشته و رام شده مرام خدا را بین السماء و الارض بیان آسمان و زمین تا به طرف که حکم شود و هر دو کلا نیست
 هر آینه عدد متساوی است یعنی معین همه که حکمت نشانها است از صنایع حکمت و بدایع فکر لقوم یعقلون و مرکوبی را که خرد دارند و نظر تا قیل بر موجودات کارمند
 کفار قریش میکنند که ما سجد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار که شهر ما را است نمیتوانند کرد و محمد صلی الله علیه و سلم میگوید من بکت خدا و او
 و کار همه عالم می سازد اگر بدین سخن حجتی بیار و علامتی بماند یا برستی او و از کتب این آیت مذکور نازل شده مشتمل بر بیست نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمده
 که وای بر کسی که این آیت بخواند و در و فکر نکند و من الناس من یخجل و از مردمان کسی است که فزاکر و من دون الله بخدا انداد ایشانان
 و شرکان یعنی بتان یحییونهم دوست میدارند ایشانرا کتب الله چنانچه خدا را دوست می باید داشت و الذين آمنوا و از آنکه ایمان آورد
 امشک حبا لله ایشان فوی ثوابت ترند و محبت مر خدا را بجهت آنکه مشرک می بیند و دوست میدارد و مومن نا دیده و دوست گرفته است و با امید
 بودن عمر میکند و دو دیگر محبت کفار مجنی است فانی نفسانی و دوستی مؤمنان محبت باقی ربانی و حقیقت در معنی اش حبا است که اول خدای ایشان
 دوست و نیست که بجهت ایشان او را دوست کنند که چگونه پس دوستی ایشان خدا را بدوستی خدا نیست مرا ایشانرا بر هر طرفی قدس صوره فرموده که اگر
 تخم بجهت کشتی نهال چگونه رستی و فروید اگر از جانب معشوق نباشد کشتی طلب نشاق چاره بجائی نرسد و لولئذ الذين ظلموا و چون به بینند
 و بدانند آنکه ظلم کرده اند با خدا و انداد اذ یرون العذاب بوفیکه معاینه عذاب و در زنجیر به بینند بدانند ان القوة لله جمیعاً آنکه همه قدرت و غلبه مر خدا را
 و ان الله و آن نیز بدانند که خدای شدید العذاب سخت عذابست بر ایشان بر آینه بداند حضرت تاجا و انداد و زبان انحراف از عبادت رب العباد اذ یقرب
 یا و لکن ای محمد ص آن هنگام را که بیزاری کنند الذين اتبعوا آنانکه جمعی پیروی ایشان کرده اند من الذين اتبعوا از همان جمیع که متابعت ایشان نموده اند یعنی
 پیشوایان عمره ترک از ضعف و سفلگی که امر و زبان ایشانند بیزار شوند و اوالعذاب و به بینند عذاب را هم با بجان و هم مطبوعان و تقطعت و بریده

يَهُمُّ الْأَسْبَابُ مِنْ أَشْيَانِ سَبَبِ مَا دَوَّارِطُهَا كَمَا دَرَدْنَا وَنُتْقِدُ أَرْعَافَهُ وَمَوَاقِفَهُ وَخَوَافَهُ وَوَسْطَى مَحَبَّتِهِ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا كُونُوا كَمَا كُنْتُمْ كَرِهُوا
بُودَ مَرَكَمِ كَوْنِهِمْ كَانُوا خُودَ بَعْضِ تَابِعَانِ جَرْنِ نِزَارِي مَتَبُوعَانِ اِزْخُودَ مَشَاهِدِهِ كُنْتُمْ كُونُوا كَمَا كُنْتُمْ كَانُوا كُنْتُمْ كَانُوا كُنْتُمْ كَانُوا كُنْتُمْ كَانُوا
نِزَارِي كُنْتُمْ كَانُوا
أَعْمَالُهُمْ كَرِهُوا كَانُوا
حَسْرَتِ أَشْيَانِ كَرِهُوا كَانُوا
يُرُونِ أَشْيَانِ مِنَ النَّارِ هَذَا أَشْيَانِ لَعْنَةُ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ بَارِئٍ
طَبِيبًا يَكُنْ بِأَكْبَرِهِ بَعْضِ رَوَايَةِ شَيْبَةَ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ الشَّيْطَانِ وَبِزْوِي كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
شَّيْطَانِ حَلَالٍ وَحَرَامٍ مِثْلَ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
أَنَّهُ لَكُمْ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا
يَا مَرْكُومُ خَيْرٌ لَكُمْ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
يَا سَوْءِ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا
تَقُولُوا أَوْ يَكُونُ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
مِنْ طَائِفَةٍ رَأَى رَأَى حَلَالٍ وَحَرَامٍ أَتَى كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
بَلْ تَتَّبِعُ بَلْ يَكُونُ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
يُرُونِ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَفَتْ يَدُكَ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
وَأَوَّارِي وَبِهِمْ أَزَانُ فَمِنْ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
أَزِيدُ رَأَى
مَا دَرَوْكُمْ كَانُوا
أَيَّاهُ تَعْبُدُونَ خَاصُّ مَرَاوِجِي بِرَسْمِ بَعْدَ تَنَاوُلِ حَلَالِ نَبَايَانِ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
الْمَيْتَةُ مَرْتَمَارُ وَأَنْ خَيْرِي أَسْتَكْفِي نَبَايَةً بَشَرًا كَمَا أَنْ جِوَانِ مَكُولِ اللَّحْمِ وَالدَّمِ وَخُونِ رَوَانِ جَانِبِ بَحْدِثِ دَوَّارِ بَعْضِ مَاهِي وَطَبِيبِ
خُونِ جَوْنِ سَبْرُ وَجَرِ حَلَالِ أَسْتَكْفِي بَعْضِ عِلْمِ بِرَجُلٍ شَرِّ رَأْيِ قَبَاسِ كَرْدِ وَخُورِ حَلَالِ دَانِدِ وَطَبِيبِ خُونِ كَوْنِ خُونِ رَأَى رَأَى رَأَى رَأَى رَأَى رَأَى
وَمَا أَهْلُ بِهِ وَحَرَامِ كَرْدِ أَوَّارِي وَدَرْدِ وَرَقْتِ دَجٍّ لَعْنَةُ اللَّهِ بِرَأْيِ غَيْرِ خَدَابِ مَتَانِ يَأْسَمُ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ
بَارِكِي بِرُوحِي كَخُوفِ نَفْسِ نَفْسِ غَيْرِ بَاغٍ وَحَالِيكَ تَكْمَلُ بِقَطْعِ طَرَفِ مَخْرُوجِ بِرَأْمِ مَطَالِبِ حَصِيَّتِ نَبَايَةٍ وَنَبَايَةٍ وَنَبَايَةٍ وَنَبَايَةٍ وَنَبَايَةٍ وَنَبَايَةٍ
بِأَسْمِ كَرْدِ بِرَأْسِ فَلَائِمُ عَالِيَةٍ وَبِهِمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
بِخُورِ وَخَمِّهِ مَرْتَمَارِ بِرَحْمَتِ دَاوَنِ أَشْيَانِ وَخُورِ حَرَامَاتِ الَّذِينَ يَكُونُونَ بِرَأْيِ كَرْدِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ
مَا أُنْزِلَ اللَّهُ الْخَيْرُ وَفَرَسَا وَخَدِي مِنَ الْكِتَابِ أَوَّلُ حَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ
فَكَرَ الْأَوَّلُ وَكَرَدَ مَا يَكُونُ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
بِأَسْمِ كَرْدِ بِرَأْسِ فَلَائِمُ عَالِيَةٍ وَبِهِمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
بِخُورِ وَخَمِّهِ مَرْتَمَارِ بِرَحْمَتِ دَاوَنِ أَشْيَانِ وَخُورِ حَرَامَاتِ الَّذِينَ يَكُونُونَ بِرَأْيِ كَرْدِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ
مَا أُنْزِلَ اللَّهُ الْخَيْرُ وَفَرَسَا وَخَدِي مِنَ الْكِتَابِ أَوَّلُ حَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ وَحَرَامَاتِ
فَكَرَ الْأَوَّلُ وَكَرَدَ مَا يَكُونُ مِثْلُ مَا كُنْتُمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
بِأَسْمِ كَرْدِ بِرَأْسِ فَلَائِمُ عَالِيَةٍ وَبِهِمْ كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا كَانُوا
بِخُورِ وَخَمِّهِ مَرْتَمَارِ بِرَحْمَتِ دَاوَنِ أَشْيَانِ وَخُورِ حَرَامَاتِ الَّذِينَ يَكُونُونَ بِرَأْيِ كَرْدِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ بَعْضِ



از مقدار فیه و در پائینتر از یک سبکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فَلَوْ خَیَلَهُ پس آن تطوع بهتر است هر چند بسبب زیادتی اجزای آن قصور
 و آنکه روزه دارد مطبقا از امیکوید یا رخصت و او کار را در اظهار خیر لکم بهتر است هر چند از فیه این گفتیم تَعْلَمُونَ اگر سستی شما که باید فضیلت صوم را
 شهر رمضان این روزها که هستیم رمضان است الَّذِي أَنْزَلَ آن مایی که در فرستاده شده فِيهِ الْقُرْآنُ و آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام
 قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ با آسمان و دنیا فرو آمده و از آنجا آیت یا سورت یا سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها و تخصیص روزه در
 ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات بن کلمات که غذایی ارواح است بشمار فرستادیم پس از غذایی با شایع اسما که لازم دارد و ما قرآن را منزل سببیم
هَدَى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نمایند است مردمان را و بَيِّنَاتٍ و دلالتهای روشن است مِنَ الْهُدَى از طلال و حرام و الفرقان و واضح و
 احکام و سایر شرایع دین و جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمْ الشهور از شما ای مکلفان یعنی مقیم بده بود
 رمضان یا هر که در یا در شما طلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را و مَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ و سفر بود و در ظاهر
 فیه مِنْ أَيَّامٍ آخِرٍ پس بر او است قضای آن روزه بعد از آن روزها از ایام و دیگر تحبیر حقیق که در آیت اولی مذکور است بحکم این آیت منسوخ شد و بگوید
 میخواهد خدای بکم الْيُسْرَةَ آسانی و وَلَا يُبْدِلْ و میخواهد بکم الْعُسْرَةَ دشواری را لَا جُرْمَ مسافر و مرضی را رخصت افطار و او وَلْيَتَكَلَّمُوا العذر و میخواهد
 که آسان تمام کند روزهای رمضان را با ایامی را که در آن بعد مرض و سفر افطار کرده اید وَلْيَكُفِّرُوا الله و تا به بزرگی یا بکند خدا را یا بکند که بگوید
 عید افطار وقت رؤیت طلال روز و از اول روز تا وقت دای نماز عید علی ما هدی کفر بران راه نمود شمار ابصوم و لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
 و تا که شما شکر کنید بر نعمت تسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مرداد که الصوم لی و وَإِنَّا آخری به و از فضائل روزه یکی آنست که او از بندگان با وجود
 تعبد بدین سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بجزت خود اختصاص میدهد که انا آخری به بیت هر چه بدین شرح است
 ده است إِنْ هُمْ حَرَمُوا انا آخری به است وَإِذَا اسْتَشَلَّتْ و چون پرسند ترا ای محمد عبادی بندگان من عتی از صفت من یا معامله من یا این
 در وقت و عافا فی قریب پس من نزد یکم و اجابت صحابه رضی الله عنهم گفتند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای
 من نزدیکست تا با و از کوم یا دور است تا آواز بلند بر دارم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم به نوع که مرا بخوانید بر من پوشیده نیست اجنب
 اجابت کنیم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده را إِذَا دَعَا چون مرا بخواند حاجت او را رومی سازم اگر خواهیم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده و قضا
 آن بود فَلْيَسْتَجِيبُوا پس باید که بندگان مرا اجابت کنند وَالْيُؤْمِنُوا و باید که بر ایمان بن ثابت باشند یا وثوق ایشان با اجابت تحقق باشد که علمیم
يُؤْتِدُونَ و تا شاید که براه است مانند بعضی بر آنند که مراد این عباد و داعیان روزه دارند که دعای ایشان قرین اجابت است و آنکه قبل از این آیت حکم
 روزهای روزه و بعد از این حکم شبهای روزه بیان فرموده بود که این قول است و در بابت حال مسلمانان و شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن
 زیادت اجازت مظهرات نبود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرکب گشتند روز و دیگر اینصورت بجهت
 رسالت صلی الله علیه و سلم رسید و این آیت نازل شد که أَحِلَّ لکم حلال کرده شد لَكُمْ شما را الْصِّيَامُ در شب روزه الوقت کنایت از مباشرت
 است إِلَى نِيَاكُمْ بازمان خود هنر لباس لکم ایشان پوشش اند مِنْ ثَمَرِهِ و ثمره لباس لکم ایشان پوشش اند وَأَنْتُمْ لباس لکم ایشان پوشش اند لِطَعْنٍ و ثمره لباس لکم ایشان پوشش اند
 و القاص و چنانچه لباس را ببدن می باشد علم الله و انست خدای در ازل آنکه شما گفتیم تَحْتَاوُونَ و باشد که خجانت کنید أَفْسَكُمْ با نفسهای
 خود و ستم روا دارید بر خود به مباشرت در غیر وقت آن فَتَابَ علیکم پس جوع کرد بر شما بر رحمت و رخصت و او باز یکا بضرطت و شبهای روزه
وَعَفَا عَنْكُمْ و عفو کرد از شما آن خجانت فَالَا پس اکنون با شرف و هنر مباشرت کنید با ایشان در لباس صیام و ابْتَغُوا و بگوید ما گفت الله
 لکم آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مردان است که فرض صلی از مباشرت بقای انس باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاب و شهوت
 و كُلُوا و بخورید و اشْرَبُوا و بنوشید و شبهای روزه حتی يَتَبَيَّنَ تا وقتیکه روشن شود لَكُمْ لکم الخط الْأَبْيَضُ مرثما را رفته سفید که کنایت از روزه
 روزه است مِنَ الْخِطِّ الاسود از رفته سیاه که اشارت تا یکی شب است و صحیحین آمده که بعضی از صحابه رفته سفید و رفته سیاه برای بسته بضرطت نسل
 می نمودند تا وقتیکه میان بایض و سواد فرق پیدا می نماید تا آنکه كُرِمَ من الفجر بِلَيْلٍ خطی است نازل دانستند که مراد ظهور روزه صبح است تَمَّ تم أَيُّهَا الصیام

إلى الليل ين تمام رسا نيد روزه را تا شب ولا تشا شرفه حق و مباشرت كنيد زانرا و انتم عا كهنون ه و حال كنه تمام همان به ندي في
المساجيد و مسجد هاي مراد اهل عكا فند كه از صورت مباشرت منع كشته اند و امام مالك رحمه الله همه نكذات بر عكف حرام ميسار و ز و محققان عكف كنه
نفس است و دايه او امر و نوايي شيخ ابو بكر و يحيى رحمه الله فرموده كه عكف نفس است و حفظ جوارح و زنا كنه قن چنان بن سه شرط بخلاي ري بر جا كه
ميوخاي معتكف تواني بود و غريزي بدري بود و خادم را كفت مرا به بقعه ياك نشان ده تا نماز كنم خادم كفت ل خود را از ما سوي اند ياك گني و به جا ك
ميوخاي نماز كنيد نه فردن از ان محراب برو و مكر و ان نه اگر در مسجد ي و در غرا بات نه دل فارغ بايد ياك نا خياري نه كنه نالت سايي و مناجات نه تو كر
و بنزد مل و جاه باشي نه كني ياي صفا هيما ت هيما ت نه تلك انچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حل و ذله انداز ياي است كه خدا تعالي او
و بن مقرر كرده فلا تقربو هائين ان نزد يك شويد مبالغه است در منع تجاوز از ان چه عقيدت قرب بدان واقع شود تجاوز از ان خود چگونه صور منع كن لك
بچا كنه قنين ان احكام فرمود و بيك الله بيان مي كند خدائي ايا قيه نشانه ي خود را از امر و نهي و وعد و وعيد للناس براي عامه مردمان اعلم انهم يقين
شايد كه بر ميرند و از حد و الله و كنند نه قه قاكوا و محو يدا موالكم ما لها ي شمار كه واقع است بلكه در ميان شما نهي محو يدا مال كنه مكر را با ليا ط
بنا شاست چون دنوي و خيانت و خصب و قمار و خود فاسده يا مالها و خود را بنا مشرع صرف كنيد چون شر بخر و زنا و انواع فسق و قتل و اعطاف بغير حق
نه يعني فرو كنيد و با وفا كنيد چنان مالها الى الحكام بسوي حكم كنند كان شكار يا بعضي از ان مالها بر شوت بحكام مديديت كاكوا و با تجار و بحايات ايشان يقيا
قدري من اموال الناس از مالهاي مردمان بالانتم بظنم و تتم با بسو كنند و روع يا كوا و زور و انتم تعلمون ه و شما سيدانيد كه ستم مي كند كسلو نك سوال
مي كنند ترا اي محمد صلي الله عليه وسلم عن الاهله از اهله ي نومي و بن جيل و نعليه رضي الله عنهما كه از اعيان انصار بودند از حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم
پرسيدند كه سبب حيت كه جرم قرض ماه كاه كاه بار يك مينايد و بر و ايام نور او نمائي مي كند و ديگر باره روي تنه قرض مي نهد حق سبحانه و تعالي اعلم اني سيد
كنايت از حكمت نقصان و كمال ه و استحق هم نيست جواب و معرفت فائد ان فرستاد كه قل هي كوي اي محمد كه ان هلا لها موافقت نشانه ي هيكام مباد
است للناس براي مردمان و فرود مردوران و عدت زمان و مدت حمل زمان رضاع و فصال و آجال من با و تحقيق شرطها و الحج و علامات اوفات
اندر اي حج كه موسم را بدان باند و ليس البر و نيست كوني بان قاتو البيوت با كنه در آيد بخانه من ظلمو و هار ايشه ياي آن در عهد جا هليت كسي كنج
با غره احرام كرفتي بروي حرام بودي از در خانه و رادن اگر ارا بل مدر بودي از بام و رآدي يا بروي و يا سر ي فرجه ساختني و ابل برا ز خني مملو آمندي و عيقل و خود را
عنه يا تمام و استندي و تارك انرا فاجر خواندي و اين حكم همه عرب را شامل بود مكر جس را و ايشان چنه قبيله بودند قريش و خزاعه و بنو عامر و ثقيف و غير ان و ايشان
را بسبب صلابت و دين و آئين خود خمس مي گفتند و زوي در ايام احرام حضرت پيغمبر صلي الله عليه وسلم از دري بيرون آمدي و متعاقب آن رفاعه نصاري
هم از ان در قدم بيرون نهاد و هم با جرو انصار بيكار و او را فاجر گفتند و چون حضرت صلي الله عليه وسلم را و پرسيد كه اين جرأت چر كروي كفت من با قند انو نمودم خود را
عالم كفت مرا و ابل و از در بيرون آمدن كه من هم از جسم من بن دين نوست و اين من اين نوفي الحال آيت آيد كه شما اين قاعده را بر نام ناده آيد اين بن
يعني از قريش نويشي و كفت اي سيد عالميان اگر تو از جسمي منم از جسم و لكن البر من ايقى ه و ليكن بزرگي است يا خدا و نذر محمي است كه از حتم خدا بر من و يا
از اعمال مان جا هليت بر من كند و اتوا البيوت و آيد بخانه حال احرام و غيره من ابا و ايجا از در ياي ان و اتقوا الله و تبر سدا ز خدائي و با س
و او امر و نوايي او بداريد لعلكم قتلون ه تا كنه شاز سكار شويد و قتلوا و كشيده كازار كنيد في سبيل الله و راه خدائي الذين يقا قتلونكم انان
كه با شما كازار مي كنند و لا تعتدوا و احد در كنند يعني ابتدا كنيد بقتل اول ايشان آغاز كنند اين حكم بايت سيف منوخ است ان الله بد رستي كه خدائي
لا يحب المعتدين ه و دوست ندارد و تمكاز از او ان مال كه حضرت صلي الله عليه وسلم با جمعي از صحابه رضوان الله عنهم به نيت عمره بكه ميفتند سخماي عرب
و مشركان بي اذيت ايشان از دخول بكه مانع كشتند و در حديد بيه صلح واقع شد بركه سال آينه مومنان بكه آيد و مشركان سه روز شهر را خالي كنند تا ايشان
بفرخت بمرسم طاعت قيام توانند نمود سال و بركه به نيت عمره قضا برون ميفتند صحابه را ناطلي دست داد كه مسا و اعرش از سر عهد و ركه شده طرخ جنگ كنند
و امر قتال و ز شهر حرام و بلده حرام چگونه بود ايت سايي فرود آمده كه اگر جنگ كنند جنگ كنند و ديگر فرموده و افسلوه و بكنشيد مقاتلان خود را حيت
تقتلوه و هم بر جا كه بايد ايشان را از جل حرم و اخير جو هم و بيرون كنيد ايشان را از حرم من حيت اخير جو هم از انجا كه شما را بيرون كرده اند يعني از كنه



وانام

وامام احمد رحمه الله ان من اختار فرموده و درین آیت میگوید که هر که متمتع باشد فما استکسر پس بروست آنچه میسر شود از ده و دو یا کو سفند یا
 مِنَ الْهَدْيِ اَوْ قَرَابَاتٍ شَكَرًا لِّمَا تَوْفِيقُ يَفْتَحُ وَ جَمْعُ مِثْلَانِ دُو عِبَادَتِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ بِسِوَاكَ نِيَا بِمَرَاتِنِ بَعْنِي رَانَ فَاَوْفِرْ وَ هِيَا مِثْلَانِ ثَلَاثَةٌ
 اَيَامِ لَيْسَ عِلْمُ رُزْهٍ وَ شَتْنِ هَيْتِ رُزْهٍ وَ كِرَاثُ وَ جَعْنَمُ چُونِ بَاكَرِ وَ يَبُوطُنِ خُودِ ثَلَاثُ اَيَامٍ بَعْنِي سَهْ وَ هَيْتِ عَشْرَةَ كَامِلَةً وَ هِ عِدَّةٌ مَتَامُ
 اِنْ قِيدَ بَرِي تَا كِيدِ هَيْتِ وَ زِيَادَتِي اَهْتَامُ بَا تَمَامُ اَنْ ذَلِكُ اِنْ حَكَمَ بِنَدِي اَيَصِيَامُ بَا تَمَعُ وَ قَرَانُ لَمِنْ مَرَحِي رَهْتِ كَهْ لَمْ يَكُنْ نَابِشْدَا بِلِ وَ بَعْنِي نَابِشْدَا
 سَا كُنْ كَهْ حَاضِرُ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَجَارِ مَسْجِدِ حَرَامِ بَعْنِي آفَاقِي بَاشْدَنْ كَلِي جَا آفَاقِيَانِ دَرِ شَهْرِ حَجِّ هَرِ دُو عِبَادَتِ مَتَمَعْتِي تَوَانْدَشْدَ وَ اَبْلِ حَرَمِ دَرِ غَيْرِ اَمْسِجِ نَعْمِ
 حَرَامِ مِي تَوَانْدَ كَرَفْتِ بِلِ اِشَارَةِ قَرَانِ وَ تَمَعُ نَابِشْدَا بِنِ قَوْلِ اَمَامِ عَظَمِ رَحْمَةُ اللهِ هَيْتِ وَ اَتَّقُوا اللهَ وَ بَرِّسِيَا رِخْدَا يِ وَ بَرِ اَيَّجِ وَ رِيَا بِي جِ حَرَامِ
 شَدْ هِ مَحَاطَتِ نَابِشْدَا وَ اَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ وَ بَا نِيدَا كَهْ خُدَا يِ شَدْ بِلَا اِلْعَابِ سَحْتِ عَقُوبَتِ سِتْ بَرِ كِي كَهْ خَطَا مَرُونِي نَكْذُ الْخُجْ زَمَانِ جِ
 اَشْهَرُ مَعْلُومَاتِ مَاهِيَا يِ مَعْرُوفِ وَ مَشْهُورِ اَنْ بَعْنِي ثَوَالِ وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ نَهْ رُزْهٍ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ شَبَّخَرِ صَبْحِ بَزْمِ مَاهِ شَا فَعْنِي رَحْمَةُ اللهِ وَ اَمَامِ
 عَظَمِ رَحْمَةُ اللهِ رُزْهٍ رَا نِيَزِ وَ شَمَارِ آوَرْدَهْ فَمَنْ فَرَضَ بِسِوَاكَ فَرْضِ كَرْدَا نِدَرْ خُودِ فَيَلِ الْخُجْ وَ رِيَا مَاهِيَا جِ رَا بِلْبِي وَ سَوَقِ بَدِي بَزْمِ حَفْنِ
 وَ بِنِ اِجْرَامِ بَقُولِ شَا نَحِي رَحْمَةُ اللهِ فَلَ اَوْفَتْ نَحِي اِسْتِنْعَا يِ نَحِي بَا كَهْ اِجْمَاعِ رِطَاعَتِ بَا نَوَانِ بَرِ بَرِ كُنْدَا كَلَامِ بِي وَ هِ نَكُودِي وَ كَلُوفِ
 وَ اَحَدِ شَرِ وَ كَلْمِ دَوَا رِ كِتَابِ مَحَلَّاتِ كَلْمِ وَ اَحَدِ اَلْجِدَالِ وَ بَا كَهْ جِدَالِ وَ جَنَابِ كَلْمِ بَا خَا دَمَانِ وَ رِفْقَانِ وَ حُصُوتِ نُورِ وَ فِ الْخُجْ وَ اَيَامِ حَجِّ
 قَرِشِ بَا كِي دَرِ مَجَالِ مِي مَوْدَرِ مَنَ وَ بَرِ كِي مَسْجِدِ حَجِّ مَنَ مَتَامُ رَهْتِ بِنِ جَمْعِ فَرُودَا مَكْ جِدَالِ كُنْدَا وَ اَقْفَا وَ اَوَا يِ مِي كُنْدَا مَنَ خَيْرِ اَنِي كَلِي
 يَعْلَمُ اللهُ مَسِيَدُ رِخْدَا يِ وَ تَوَرُّدِ اَوْتَهْ بَرِ بَرِ فَوْنِي اَوْ فَعْنِي اِنْ رَا وَ رَحْمَةُ اللهِ كَرُونِي وَ دَرِ كَلْمِ اَصْحَا اِحْتِيَاجِ مَوْدَهْ اَزِ اَبْلِ قَا فِلِهْ خَيْرِي
 طَلَبِي نَدِي حَقَّقَا يِ فَرْمُودَهْ تَوَشَهْ بَرِ وَ اَرِي دَارِ اَبْلِ مَرُومِ كَرْنِ نَابِشْدَا فَ اِنْ خَيْرُ الْوَاكِ الْقَوِي بِسِوَاكَ تَوَشَهْ بَرِ بَرِ كَرُونِ اِسْتِ اَطْعَمَ وَ كَرْنِ تَوَشَهْ
 اَوَا نِ مَرُومِ وَ سَوَالِ كَرُونِ اَزِ اَيَّشَانِ وَ نَزْدِ عَرَا دَرِ اَيْنِ اَيْتِ اَشَارَتِ تَبَرُّو وَ تَوَشَهْ كَرَفْتِ وَ رَفْرَفِ خَزْمَتِ سِتْ بَهْتَرِي رَا وِي وَ اِنْ رَا هِ بَرِ بَرِ كَا يِ
 اَمَامِ قَشَرِي رَحْمَةُ اللهِ فَرْمُودَهْ تَقْوِي عَوَامِ دُورِ شَدْنِ اِسْتِ اَزَلُوتِ كَنَاهِ وَ تَقْوِي خَا مِ اِحْتِيَاجِ اِسْتِ بَرِ اَشَارَتِ مَسَا بَدَهْ مَسَا وِي اَللهُ وَ حَقِيقَتِ اَسْتِ كَهْ بِي نَحْمِ
 دَرِ رَا عَشَقِ بِي سَرِ بَرِ اَبْلِ رَا دُشُوقِ مَرَحَلِ مَحَبَّتِ طَلِي تَوَا كَرْدِ مِثِ زَا دَا وَ اَعْلَانِ وَ دُورِ سِتْ رُويِ زَرْدِ وَ آهْ بَرَا هَزِيْنِ كُونَهْ اِسْتِ سَمِ اَللهُ كَهْ وَ اَرِ دُغْرَمِ رَا فَا
 وَ اَقْفُونِ وَ بَرِ سِيَا زَمِنِ يَا اَوَّلِي اَلْاَلْبَا بِي اِي خُدَا وَ اَنْ عَفْلِ لَيْسَ عَلَيْكُمْ فِتْنَةٌ بَشَا اِحْتِيَاجِ كُنَا بِي اِنْ تَبْتَغُوا وَ اِنْ كَلْمِ طَلَبِ كُنْدَا وَ رُومِ
 جِ ضَلَا كَرُونِي مَنِ اَلْوَكْمِ اَبْرُورِ دَا خُودِ وَ اَسْطِ بَا رِ كِي جَمْعِي اَزْ غَرِبِ بَا جَرَا زَا كِي اَدَمِ نَدِي مِي كَفْتِنِدَا وَ اِحْتِيَاجِ بَعْنِي اَيْنِ اَبْنَدَهْ اِسْتِ بِيَا مِلِ حَقِ سَحَابِ
 فَرْمُودَهْ كِهْ سَوَا وَ مَعَالِمِ اِي شَا نَزَا اَزِ فَيْضِ جِ بِي بَرَهْ نِي سَا زِ وَ اَسْطِ اَلْمَقْصِدِ مَسْلِي بِمَقْصُودِ كَلِي جِ بَاشْدَا فَ اِذَا اَقْضَيْتُمْ بِسِوَاكَ بَرِ كَرُونِ مَنَ عَرَفَاتِ اَزْ مَكْمَلِ
 اَزْ عَرَفَاتِ كُونِيْدَ بَحْتِهْ اَلْمَكْمَلِ اَوَا اَدَمِ اِنْبَا بَا لِمِ هَمْدِ كِرِ مَعَارِفِ شَدْ فَ اَذْ كَرِ اللهُ بَا كُنْدَا خُدَا اَزْ اَبْتِلِيلِ وَ بَلْبِي عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ اَصْحَا اَزْ دِي كَرِ
 حَرَامِ وَ اَنْ مَوْضِعِي اِسْتِ مَحَبْنِ مِيَا نِ عَرَفَاتِ وَ مَنَا كَهْ اَزْ اَمْرُ وَا لَهْ كُونِيْدَا اَذْ كَرِ دَا وَ اَكُنِيْدَا وَ اَوَا بَرِ بِنِ كَانِ بَا دَرِ وِي نِي كُو كَمَا هَدَا كُمُ هَمِيَا كَهْ
 شَمَا رَا هِ مَوْدِ مَسَالِجِ وَ اِنْ كُنْتُمْ وَ بَرِ سِيَكِهْ بُو يَدِ تَمَا مَنِ قَبَا هِ مِشَرَا بَاسْتِ خُودِ اَبْلِ اَزْ بَعْتِ بَا وِي مَطْلَبِ كِهْ مَحْمُودِ رَسُوْلِ اَللهِ صَلَّي اللهُ
 وَ سَلَّمَ اِسْتِ لَمِنْ الصَّالِيْنَ هِ اَزْ جَلَدِ رَا هِ نَا يَا مَكَا نِ لَمْ اَقْضُوا بِسِوَاكَ كَرِ وَ اَحْطَا بِاِ قَرِشِ وَ خَلْفَا يِ اِي شَانِ اِسْتِ كَهْ هَمْدِ عَرَبِ رَا وَ فَوَقِ بَعْرَاتِ
 بُو وِي وَ اِي شَانِ دَرِ رِزْدِ لَهْ وَ اَقْفِ شَدْ نَدِي وَ بَرِ نِيْمُورِ تَرْ فَعِ كَرُونِي بَرِ خَلْقِ وَ نَكْرِ وَ شَتْنِ دِي اَرَسَا وَا تِ مَوْضِعِ وَ دَرِ اَقْضَتِ بَرِ رَا وِي كَرِ اَكْشَتِي
 خُودِ سَحَابِ فَرْمُودَهْ بَا رُ كَرُونِ مَنِ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَ نَا بَا كَهْ بَا رِ مِي كَرُونِ هَمْدِ مَرُومَانِ وَ اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ اَتْلُبُ اَمْرَ شِ كُنْدَا رِخْدَا يِ اَرِ اللهُ
 غَفُورٌ وَ حَقِيقُ كِهْ خُدَا يِ اَمْرُ زَنْدَهْ اِسْتِ كُنَا بَانِ كَهْ شَهْ مَسْتَغْفِرُ اَزْ وَ حَيْمُ هَمْدِ بَانِ اِسْتِ بَرِ اَلْمَحْ كَرِ وَ فَا اَقْضَيْتُمْ وَ چُونِ جِ كَرِ اَرِي دَرِ وِي بَا وِي
 مَنَا سِيَكَهْ كَرِ بَا يِ جِ وَ لَوَا زِمِ اَزْ اَفَا ذَكْرُ اللهِ بِسِوَاكَ بَا كُنْدَا وَ نَا كُونِيْدَا خُدَا اَزْ اَكْذِكِرِ كَرِ مَحْمُودِ بَا دَرُونِ شَمَا اَبَا اَكْثَرِ بَرِ اِنْ خُودِ رِ سَمِ جَا بِلِي اِنْ
 بُو كَهْ اَشْرَفِ عَرَبِ بَعْدِ اَزْ فَرَاغِ دَرِ مَسَا كَتِ دَرِ مِشَرِ جَرَمِ بَا يِ مَسْجِدِ مَنَا وَ جِلِ الرَّحْمَتِ بَا يِنَا وَ نَدِي وَ بَرِ فَعْتِ سَبْ شَهْرِ حَسْبِ اَمَا وَ اَحَدِ وَ مَخَافِ
 كَرُونِي حَكَمِ شَدْ كِهْ چِنَا يِ دَرِ اَزْ اَبَا مِي كُنْدَا خُدَا اَزْ اَكْذِكِرِ كَرِ مَحْمُودِ بَا دَرُونِ شَمَا اَبَا اَكْثَرِ بَرِ اِنْ خُودِ رِ سَمِ جَا بِلِي اِنْ
 بُو وِي مَنِ النَّاسِ بِنِ اَزْ مَرُومَانِ مَنِ اَبْلِ كَسِي كِهْ اِسْتِ كِهْ مَسْكُو وَ بَا يِ بَرِ وِي رَا اَيْنَا فِ الدُّنْيَا مَدَهْ مَارَا وَ رُو مَنَا طَلَا نِي وَ فَرَا جِي وَ بَرِ

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 ع

تجیه گرفت و جان را فدای آنحضرت ص کرد و الله و وف و خدای مهربان است بالعباده به بندگان خود که در طلب ضای او جان فدا می کردند یا آنها
 الذین آمنوا فی السبله و آمنوا بسلام کافه همه یکبار یا مؤمنان را میگوید بر سلام ثابت باشد
 و گفته اند که بن سلام و صاحب و بعد از قبول احکام سلام شرائع توریت را نیز نگاه میداشتند و تقویم شنبه نموده گوشت و شیر شتر ناول نمیکرد
 حق سبحانه و تعالی فرمود که یکبارگی با سلام در آید و لا تتبعو و پیرو کنید خطوات الشیطان ط کامهای شیطان را یعنی از وسوسه شیطان با احکام منوخر
 قیام نماید الله لکم بدستی که شیطان مرشداً عد و متبیین و دشمنی است هویدا که بسوسه خود خاطر شما را متزلزل میسازد فان و لکنتم پس اگر بغیر شما از
 جاوه شرح و احکام دین و وان من بعد ما از پس آنکه جاء نکه البینات آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله پس بداند که خدای
 عز و جل غالب است و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم و محکم کار است مقام نکتة الاجتیه هل یظرون آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند اینان که بکلی در کاف
 سلام و جل نشوند الا ان کفرنا که یا قہم الله باید بدیشان خدای یعنی عذاب و فی ظلیل در سائبانها من الغمام از ابر سفید رفیق چنانچه قوم
 شعب علیه السلام در یوم الظلمه بود و الکشف و بیان فرشتگان که متوکل اند بر عذاب و قضی الامر و گذارده شود و کاری یعنی برای هر کسی بدور رسد
 و الى الله و بسوی خدای یعنی بخیرای او ترجع الامور باز گردانیده شوند کارها باینکه او امر و احکام سلاطین و حکام که امر و بر رعایا میکنند روز قیامت
 باطل شود و امر و فرمان خرج حق را نبود و الامر بوجه الله پس خطاب بانحضرت است مابکر از صلاحیت خطاب دارد و میگوید پسر نبی اسرائیل
 یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل که کم اقلنا هم ما چند داده ایم بدان ایشان را من آیت الله از نشانههای روشن و پیغامهایی نیکویشان محمد صلی
 علیه و سلم با معجزات هویدا چون عصا و یو بیضا و من و سلوی و مثال آن و من یبدل و هر که تبدیل و باز یهود و بگرداند نعمت الله نعمت خدا را
 که صفت پیغمبر است من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است بدو توریت فان الله پس بدستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبت
 بدو در دنیا بقتل و اسر و جهلای وطن و در آخرت لعذاب بی منتها و تن للذین کفروا ارسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الحیو و الدنیا
 زندگانی دنیا را تا بدان فرقیته می شوند و مغرور میگردند و یستخرون و سخریت میکنند و افوس میگردند من الذین آمنوا از آنانکه ایمان آورده اند آنها
 و تیش بر فقر می صحابه چون بلال و عمار و مثال ایشان رضی الله عنهم میخندیدند و می گفتند محمد صلی الله علیه و سلم را نگرید که میگوید باین که ایان کار جهان
 راست میکنم و اساس عظمت شرافت عرب و بنای رسوم و عادات ایشان در هم شکستم و اگر کار روی حق بودی می بایستی که سادات عرب و اهل قبلات
 طبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که و الذین اتقوا و آنکه بر نبر کاری کردند یعنی این درویشان و کدایان فو قهم زیرا ایشانند یعنی بالای می شود کتبه
 یوم القیمه و روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات علی علین باشند از فردوس برین و کافران در درک انفلجین سجن سجن و الله یورث و خدای
 روزی میدهد من تشاء هر که را خواهد بغير حساب بی اندازه کان الناس بودند و میان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او اقمه و واحده کرده بکار
 بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله پس بر نجات خدای البینین پیغمبر را یعنی شیت و ادریس علیهما السلام غیر ایشان مبشرین
 مرده دهندگان اهل طاعت ابواب و منذرین و بیم کنندگان را باب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد
 بر عالم بر ملت کفر بودند و در وقت سالت ابراهیم علیه السلام نیز همین واقع بود حق سبحانه و تعالی پیغمبر را فرستاد و انزل معهم الکتاب
 و منزل کرد با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن مبین بود بالحق برستی و درستی لیکن کما حکم کند مرپیامبری بین الناس بر مردم
 فیما اختلفوا فیہ و آن چیز که اختلاف کردند و ما اختلف فیہ و اختلاف نکردند و حق یادر کتاب یاد مردمین الا الذین اوتوه
 مگر آنانکه کتابها بدیشان داده بودند و یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف می کردند من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینات
 معجزهای روشن و جتهای هویدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بغیاً بینهم از جهت حسد که میان ایشان است یا از روی تمکاری
 فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا اما از آنکه ایمان آورده اند لیکن اختلفوا فیہ بدان چیز که خلاف کردند در آن من الحق حق
 بیان مختلف فیہ است یعنی حق سبحانه مؤمنان را بحق مختلف فیہ راه نمود یا ذیله بعلم و ارادت و امر خود این خلاف و امر قبله بود که بعضی روی
 بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمودی کرد مؤمنان را بجهت که وسطه است یا مخالفت و فضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه

اختیار کرد و حق تعالی این امت را بجهه فاضله ترین روز با است راه نمود و الله میلدی و خدای راه می نماید من قیام هرگز می نمود
مستقیم سوی راه است که از راه اولیا است ام حسبتکم ایا می بیند یاری مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و محنت فاقه
کریست عزت گرفتار یان تلخلوا النجاة انکه بهشت درانید و لانا ما یکم و نیا بدشما مثل الذین خلوا مانند امان یعنی محنت نها که
از من قبلکم از پیش شما یعنی بغیران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت است که می بیند یکد را یکان بهشت روید و بشما نرسیده آنچه در
خدا پیش ازین گذشته اند مستثم الباساء بدیشان میرسد سختی و ناکامی و درویشی و الضراء و بیماری و شکستگی و کسبکی نقل است که میان که و طای
بغیران یافتند که سبب موت ایشان کسبکی بود و حدیث آمده که سخت ترین بلا یا مشوجه انبیا است و کتبه ما و ذی بی مثل ما و ذی بی
این حال است و منوی زبان بلا یا کابیا بروشدند تشریح هفتمی فرستند به هر که در راه محبت پیشتر بر دل و بار محنت پیشتر پس انبیا
علیهم السلام و مؤمنان محبت گذرانیدند و قولوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلا یا که بدیشان میرسد و حتی یقول الرسول ما انکه گفت
پیغمبر ایشان و الذین امنوا معهم و گفتند امان که ایمان آورده بودند با آن پیغمبر یعنی گفتند با اتفاق و منی قصص الله کی باشد یاری و اوان
ما را و طفر و اوان با رضمان التماس تعجیل نصرت میکردند و انکه بر سبیل شک فرمودند و حق سبحانه رسول ایشان پیغام داد الا ان نصر الله بداند یاری
خدای مؤمنان از قریب نزدیکت یسئلونک می پرسند ترا ما ذی یففقون چه خیر نفقه کنند سوال کننده عمر و بن جموح بود رضی الله عنه مروی
و نو انکه از حضرت صلی الله علیه و سلم پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حقیقی از فرمود که قل کبوی محمد ما اففقتم انچه نفقه میکنید و اخرج منما شئ
من خیر از مال فیلکوا الذین پس برای ما و و پدر اولی تر سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است و زیرا
که نفقه وقتی معتد به باشد که محل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه و الذین هم است و الا قریب و خویشان نزدیک که وارث باشند
چه آن صله رحم است و التیمی و بی پدران خود و سالان که قادر باشند بر کتاب نفقات و المساکین و درویشان که در چاره معیشت خود نیاز
و ابن السبیل و راه که زبان و همان و ما تفعلوا امین خیر و انچه بکنید از نیکوئی با هر کس که باشد فان الله پس بدستی که خدای به علمه بان
خیر و امان است و بران خیر خواهد داد و کتب علیکم القتال فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس و شیطان است
که عظیم ترین دشمنان اینانند و این قتال را شما سخت کرده میدانید چرا که نفس خوردنی و خوش خوابیدن و لباس علی پوشیدن و خوش منیاد و نوحا به که در گذر
روی به بندگی آورد خود را یکی ازین بندگان حق شمارد پس خلاف نفس بر شما مکرده است و حال انکه خلاف نفس بر شما بهیست از عباد و صد سال
و هو کرم لکم و ان قتال مکرده است مطیع شمار و شاق است بر نفس شما و این که اهیست نه فرمان خدا را بوده بلکه مقتضای طبع بشری آن است
که تلف مال و هلاک نفس کاره باشد و عسی ان کرم هو امشیئا و شاید که شما مکرده دارید چیزی را بفرست طبیعت خود و هو خیر لکم و حال
انکه آن نیکوئی باشد شما را چون غره که مکرده می شمارید و نیکوئی شما و ان است هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قمار و اغزاز دین و هم بحسب آخرت
از رتبه شهادت و نعیم مخلد و درجات علین و عسی ان تحبوا و شاید انکه دوست دارید شسبیا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از
جواد و هو شتر لکم و ان بی باشد شما را هم در دنیا تحمل دل و غلبه اعدا و هم دران سراسی بچران از ثواب غره بعد از رتبه شهادت و الله اعلم
و خدای مبداء مصلحت شما و انتم لا تعلمون و شما آنرا نمیدانید یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال قی یعنی
از قتال در و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در سال دوم از هجرت عباد بن حمیش را با جمعی از صحابه بطین نخده فرستاد و میان ایشان و کاروان
قریش که از طائف می آمدند بمقاتله افتاد و عمر و حضرمی از کفار کشته شدند و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان درآمدند و گفتند که آنروز سحر جا
الاخری بوده یا غره رجب بعد از انشا را بن جبر کا فران آغاز طعن کردند که محرم حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن در ماه رجب
فوی و او مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قل قتال فیہ کبوی محمد که جنات و حرام کبوی کار بزرگ است
پس از ان وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منوخ گشت و اگر چنان قتال بزرگ بوده اما انچه کا فران میکنند
از بی رایی و صد عن سبیل الله و باز داشتن مسلمانان را از ایمان و کفر با و و ناکردن بدین بخدا و المسجد الحرام و کفر بی حرام

ع

بـ

یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن و اخراج اهلّه و بیرون کردن اهل مسجد را یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم و صحاب و رضی الله عنهم
منه از مسجد بلکه از مکه که مسجد مشعل است اکبر عند الله بزرگ تر است نزد خدا می از قال جبهه ثوبت ان بشر و الفتنه
و شرک بخدا می اکثر من القتل بزرگ تر است قتل حضری و لا یزالون و همیشه باشند مسلمان که بحسب عباد یقافونکم یا شما می موانع
جنت کنند حتی بید و کفر تا شمار باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلام است ان استطاعوا ان یزولوا و تار شوند و من
یزول دینکم و هر که برگردد و از شما عن دین خود و مرتد شود قیمت پر میرود و هو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی برتد
باقی ماند آمدن فاولئک پس آنکه مرتد از حیطت اعمالکم باطل شود عملهای ایشان فی الدنیا و دین پسری که ایشان را امان باشد
و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد و الاخره و در آن سر که مستحق ثواب نمایند و اولئک انما هم اصحاب النار
علا زمان و نزع اند هم فیما ایشان در آن آتش خالدون جاوید اند ان الذین امنوا بربی که آنانکه که دیده اند خدا و رسول و الذین
هاجروا و انما که بدر و کرده اند و اوطان خود را و جاهد و اوجا کرده اند فی سبیل الله در راه خدا یعنی عبد الله بن جبریل و
اولئک انما که یوجون امید میدارند و حمة الله رحمت خدا را و الله عفو و ذو فضل آمرزنده مومنان و مجاهدان است و حمة
بر ایشان مهران است یسئلونک می پرسند ترا می محمد عن الخیر و المیسر از تناول خیر و مباحثت فما جمعی از کار صحابه رضی الله عنهم
با آن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در حمر که زائل کنند عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود و حق سبجانه فرمود
قل فیما یکودین هر دو را شتم گشای کنایه بزرگ است و منافع للناس و منفعتها است مردم و ما را و منافع حمر باید فی بوده باشد چون
اشتغال حرارت غریزی و بهنم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت مسکین و جرات بیدان و یا مالی چون سود فراوان و ربح و سر
ان و فواید بسیار توسعه بوده است بر روی ایشان چه رسم جا بلیت آن بود که زر قمار بر مساکین فتمت میکردند و در حقائق سلمی آورده اثم کبیر است
در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها و انما هم ما و کما خمر و قمار اکبر من نفی ما بزرگ تر است از نفع و یسئلونک
می پرسند ترا می محمد ما ذا ینفقون چه خیر نفقه کنند عمر و بن جموع رضی الله عنه نوبت دل سوال کرد و جواب در تقیین مصارف نازل شد
و یکبار که گفت یا رسول الله انتم که صدقه بکمی باید داد و ما نمیدانیم که چه و بهیم جواب آمد که قل انفقوا بکوانیجنا ضللت امد از نفقه خود و عیال
و نزد بعضی از علمای این آیت بایت زکوة منوخ است کذلک همچنین که احکام اتفاق بیان کرد و بیان میکند روشن میکردند
خدا می لکم الا نیت برای شما نشانهای هر بانی خویش لعلکم تتفکرون باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا و الاخره و در کار این عمر
و آن پسری یعنی دل بردنیا منهد و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمة الله فرمود که تفکر در دنیا و آخرت است که باید که است
فاطمان راه اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا حوام علی اهل الاخره و الاخره حوام علی اهل الدنیا
و هما حوامان علی اهل الله بیت دنیا و عقبی حجاب عا شوق است میل ایشان کی ز عاشق لائق است و یسئلونک و یسئلونک و یسئلونک
ترا می محمد عن الیتامی از کیفیت معیشت یتیمان در سبب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم با یتیم و لا تقر بواما
الیتیم نازل شد آنکه قیم اموال ایشان بودند و در آن مبعاطات تصرف می نمودند جهت براءت و نه خود خواسته اند که از قیام حمایت
ایشان بر طرف روند صورت حال بعضی سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قل اصلاحکم بکرم باصلاح
حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام یتیم جدا بخشیدند می و از جلوس بزرگ
ایشان احتراز نمودند و هیچ نوع راه مخالطت با ایشان نخواستند می حق تعالی فرمود و ان تحالطوهم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام
خود را با طعام ایشان خلط کنید فایحوا نکم پس ایشان برادران شما اند و دین یعنی برادر دینی و الله یعلم المفسد و خدای میداند تباه
کننده مال ایشان از امصلاح و بهنده کار ایشان و لو شاء الله و اگر خواستی خدا بعلی الاعنتکم بهر آئینه شمارا در رخ
افکندی و کار بر شما تنگ گزینی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عنین بدستی که خدای غالبست و قاور بر اعدا است

و ان یزول دینکم و هر که برگردد و از شما عن دین خود و مرتد شود قیمت پر میرود و هو کافر و حال آنکه او کافر باشد یعنی برتد باقی ماند آمدن فاولئک پس آنکه مرتد از حیطت اعمالکم باطل شود عملهای ایشان فی الدنیا و دین پسری که ایشان را امان باشد و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد و الاخره و در آن سر که مستحق ثواب نمایند و اولئک انما هم اصحاب النار علا زمان و نزع اند هم فیما ایشان در آن آتش خالدون جاوید اند ان الذین امنوا بربی که آنانکه که دیده اند خدا و رسول و الذین هاجروا و انما که بدر و کرده اند و اوطان خود را و جاهد و اوجا کرده اند فی سبیل الله در راه خدا یعنی عبد الله بن جبریل و اولئک انما که یوجون امید میدارند و حمة الله رحمت خدا را و الله عفو و ذو فضل آمرزنده مومنان و مجاهدان است و حمة بر ایشان مهران است یسئلونک می پرسند ترا می محمد عن الخیر و المیسر از تناول خیر و مباحثت فما جمعی از کار صحابه رضی الله عنهم با آن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در حمر که زائل کنند عقل است و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود و حق سبجانه فرمود قل فیما یکودین هر دو را شتم گشای کنایه بزرگ است و منافع للناس و منفعتها است مردم و ما را و منافع حمر باید فی بوده باشد چون اشتغال حرارت غریزی و بهنم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت مسکین و جرات بیدان و یا مالی چون سود فراوان و ربح و سر ان و فواید بسیار توسعه بوده است بر روی ایشان چه رسم جا بلیت آن بود که زر قمار بر مساکین فتمت میکردند و در حقائق سلمی آورده اثم کبیر است در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها و انما هم ما و کما خمر و قمار اکبر من نفی ما بزرگ تر است از نفع و یسئلونک می پرسند ترا می محمد ما ذا ینفقون چه خیر نفقه کنند عمر و بن جموع رضی الله عنه نوبت دل سوال کرد و جواب در تقیین مصارف نازل شد و یکبار که گفت یا رسول الله انتم که صدقه بکمی باید داد و ما نمیدانیم که چه و بهیم جواب آمد که قل انفقوا بکوانیجنا ضللت امد از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علمای این آیت بایت زکوة منوخ است کذلک همچنین که احکام اتفاق بیان کرد و بیان میکند روشن میکردند خدای لکم الا نیت برای شما نشانهای هر بانی خویش لعلکم تتفکرون باشد که شما تفکر کنید فی الدنیا و الاخره و در کار این عمر و آن پسری یعنی دل بردنیا منهد و آخرت را هیچ روی از دست مدهید سلمی رحمة الله فرمود که تفکر در دنیا و آخرت است که باید که است فاطمان راه اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدنیا حوام علی اهل الاخره و الاخره حوام علی اهل الدنیا و هما حوامان علی اهل الله بیت دنیا و عقبی حجاب عا شوق است میل ایشان کی ز عاشق لائق است و یسئلونک و یسئلونک و یسئلونک ترا می محمد عن الیتامی از کیفیت معیشت یتیمان در سبب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم با یتیم و لا تقر بواما الیتیم نازل شد آنکه قیم اموال ایشان بودند و در آن مبعاطات تصرف می نمودند جهت براءت و نه خود خواسته اند که از قیام حمایت ایشان بر طرف روند صورت حال بعضی سید عالم صلی الله علیه و سلم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قل اصلاحکم بکرم باصلاح حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است از تجنب از ایشان آورده اند که جمعی طعام یتیم جدا بخشیدند می و از جلوس بزرگ ایشان احتراز نمودند و هیچ نوع راه مخالطت با ایشان نخواستند می حق تعالی فرمود و ان تحالطوهم و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فایحوا نکم پس ایشان برادران شما اند و دین یعنی برادر دینی و الله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کننده مال ایشان از امصلاح و بهنده کار ایشان و لو شاء الله و اگر خواستی خدا بعلی الاعنتکم بهر آئینه شمارا در رخ افکندی و کار بر شما تنگ گزینی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی ان الله عنین بدستی که خدای غالبست و قاور بر اعدا است

حکیم و انا است و آنچه کرد از ترک اعمات و لا تشکوا المشركين و بزنی خواهید زمان مشرک را حتی یؤمن ما و قتیکه ایمان آید رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرتبه عنومی را که مرد و لا در بود و بیکه فرستاد تا قوم مسلمانان در مانده را که از آنجا بودند نهان از کفار بیرون آورند چون بیکه رسید زن مشرک را با هم که در نهایت حال بود و در جا بلیت با هم بازی داشته بودند و زنی آمد و سلسله محبت را تحریک داد و مرثدا با نمود و گفت سلام میان ما و طویل شده و موهلت بر وجه زنا از محالات عنای گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز موقوف است با جازت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس مرثد بعد از محبت یفصرت را بعرض حضرت صلوات الله علیه رسانید و حکم الهی شد که مشرکان را ایمان نیارند و دایره از وواج داخل سازید و هم درین اوقات عبدالله بن رواحه رضی الله عنه خود را بجهت نشوز طایفه بر روی او زده بود و او را وادخواست با آن حضرت نبوت پناه صلی الله علیه و سلم آمد و حضرت بطریق لطیف از عبدالله تعرف حال کنیزک فرمود عبدالله گفت نماز میکرد و دویم روزه میداد و خدا و رسول را دوست می داشت و اما ستیزنده و فرمان نابرده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود پس او مومن باشد بادی نیکوئی کن عبدالله را آزاد کرد و بزنی بخوشت جمعی زبان طعن کشادند که این و هم کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلان زن مشرک را که با مال و جمال بود بدوی دادند آیت آمد که وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَشْجَارَ و بر آن کنیزک مومن خیرین مشرک که بهتر است از زن آزاد مشرک وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ و اگر چه شمار او شکفت اندازد از زن محبت مال و جمال وَلَا تَتَّبِعُوا الْاَشْجَارَ و بدین زن مومن را بر مردان مشرک حتی یؤمنوا و قتیکه ایمان آورند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و بر آنکه بنده مومن خیرین مشرک بهتر است از مرد آزاد مشرک وَلَوْ اَعْجَبَكُمْ و اگر چه شمار او شکفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت او لَا تَتَّبِعُوا الْاَشْجَارَ و مشرکات یذعنون الی التا و میخواستند آتش یعنی کفر که ارتکاب آن سبب رسیدن است بدوزخ وَاللهُ يَدْعُوْا خَدَّيْهِ میخواند بر السه رسل او لبای خدا بتعالی میخوانند الی الجنة و المعصية بسوی بهشت و آمرزش یعنی علمایی که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِاِذْنِهِ بقضا و ارادت او و یبیین آیات و موهبت احکام خود را از حلال و حرام للناس برای مردمان که علمای متذکرین شاید که ایشان پسند پذیرند وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحْضِ و می پرسند برای محمد علیه الصلوة و السلام از حیض زنان بود و در حال حیض زنان خود از ایشان مهاجرت کردند و چشم بر روی ایشان نینداختند و خود را طاهر میدانند کلام با ایشان حرام و مستندی و نصاری بر عکس این در آن حال با ایشان مکلام می نمودند بلکه در مباشرت ملاعبت می افزودند ثابت بر حد رضی الله عنه گفت یا رسول الله ما بر زنان خود در حال حیض چه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ أَذَىٰ بگوی محمد صلی الله علیه و سلم که حیض مکروهی است که نفس آید از آن نفرت باشد فَاَعْتَزِلُوا الشَّاءَ پس دور باشید و یکسورید از زنان فی المحض در حالت حیض ایشان یعنی اغترال کنید از محض و پس نه آنکه ترک محالطت و مکالمات نماید پس بجهت ماکید میگوید وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ و نزدیک نشوید بدیشان یعنی مباشرت کنید حتی یظهرن تا و غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذنب امام شافعی است رحمه الله و حفظ یطهرن بسکون طاهر و ضم با خوانده یعنی وقتیکه پاک شوند و دم منقطع و این قول امام اعظم رحمه الله است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اگر ایام حیض باشد قبل از غسل و طی حلال است فَإِذَا أَطْهَرْنَ پس غسل و پاک شوند فَأَتُوهُنَّ پس بیایند بدیشان من حیث امرکم الله زانجا که خدای تعالی امر کرده یعنی باقی سقر که آن فرج است لا غیر وَاللهُ يَجِبُ التَّوَكُّلَ بدستی که خدای تعالی دوست دارد و توبه کننده کار از مناسی و یحب المتطهرین و دیگر دوست دارد پاکیزگان را زینا و کفر زنان شامخوت لکم موضع گشت زار شما اند و میگویند هرگاه در وقت مباشرت ظهر زوجه که جانب او باشد فرزند احوال آید مسلمانان بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت بجهت نبوت مآب صلی الله علیه و سلم عرض کردند و جواب از حق سبحانه و تعالی رسید که زنان شما محل نزع و منت اولاد اند فَأَتُوهُنَّ پس بیایند بجهت زار خود آن مشتم بر چه گونه خواست بطریق او بار و اقبال و استلقا و غیر آن چنان ماتی واحد باشد یعنی ماتی موضع حرث بود محل فرث و قلی مؤا و فرایش دارد لَا تَنْفِكُ برای نفس خود یعنی طلب که کند یا از پیش بفرستد غیت طاهر و قصد خصیانت نفس کنید حرام و اتقوا الله و ترسید از خدا تعالی در مخالفت امر و مباشرت نهی او و اعلموا آنکه بدانید که شما معلقوه رکبید بدینچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنید که آنرا که می پرسید یعنی با و در عقبی بدیده سر خواهید دید یا ملاقات عارض بندگانت بر خدای کما قال و عرضوا علی ربک صفا و کثیر المؤمنین و مردگانی ده مومن را ز بهشت و رویت وَلَا تَجْعَلُوا الله و مکر و اندام

از مردمان بکمال سیدند و از زنان که شده و در تن کامل شده اند سیه بنت مریم و بنت عمران رضی الله عنهما و الله عظمی و خدی عزیر
 غالب میگردد و اندر مردان و فضل میدهد بر زنان حکیم وانا است و حکمت حکم میکند بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد
 موقوفان و و با است عد و طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضاً از راه طلاق واقع شدی مرد و احق رجعت بودی و بسیاری بود
 که از راه طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده و دیگر باره ربامی کردند و روزی زنی بخد مت عایشه رضی الله عنها آمد و خبر داد
 که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد و بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع علیه نبویه صلی الله علیه و سلم رسید آیت نازل شد
 که طلاق جمعی و در بار است و بعد از و طلاق فاما مساک بمعرف با خود گرفتن است رجعت او قبیح و احسان یا را کردن به نیکویی
 یعنی بگذشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بیعت کبری حاصل آید تا آن زن بکلی شوهری دیگر نرود
 بر آن مرد حلال نشود و لا یحل لک و حلال نیست شمار ای مردمان آن تا خود و آنکه فراموشید ما ایتیموهن از آنچه داده اید زنا خویش را
 شنید چیزی ثابت انصاری رضی باغی بحساب مهر بن خود داده بودند زن از وجدانی طلبیده همان گامین خود را باز خرید و آیت نازل شد که در
 نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق الا ان نجا فاکر انکه دانند و بترسند مرد و زن الا یقینا انکه بیای نمی توانند داشت حدی
 و الله احکام الکی را در صحبت و معاشرت فان خفتم پس اگر استیضای حکام که امر خود و اعطایست شکایت است الا یقینا انکه مرد و زن
 قامت نمی توانند کرد و حد و الله حکمهای خدا را در امر معاشرت آن مرد و زن فلا جناح علیهم مایس هیچ و ز و و بال نیست مرد
 و زن فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بان خود را باز خرد و چنانچه زن ثابت کرد فک ان حکام که مذکور شد از طلاق
 رجعت و خلع حد و الله اندازهای خدای است که برای مصالح بندگان مقرر کرد و فلا تعبدوها پس از آن در گذرید و من
 تعبد و هر که در کرد حد و الله اندازهای خدای فاولئک پس آن گروه متعبدان هم الظالمون ایشانند تمکاراتان نفس خود
 فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد و بعد از طلقه تا نیمی زن خود را فلا یحل له پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد و من بعد از طلاق
 تا آنکه حتی تنگی ما وقتی که نکاح و آید و فجا غیره شوهر دیگر از زوج ثانی از مباشرت او بر خورد و خمر عبد الرحمن بن عوف قرظی که سطلقه
 ثاثره بود و بعد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین شتی قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت مانع فرمود و گفت که حتی
 فذوق من عسلیته و یدوق هو من عسلیتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رجعت نه بکره بعد از مباشرت
 فلا جناح علیهم مایس چنانچه نیست بر زوج اول و این مطلقه ان یتوا جعا انکه با یکدیگر رجوع نمایند بکلی جدید بعد از مدت عدت
 شوهر ثانی ان ینظر انکه میداند یا کمان می برد ان یقینا انکه بیای دارند حد و الله اندازهای احکام خدا را و حق یکدیگر را شناسند
 و فک و اینکه گفته شد از تحریم و تحلیل حد و الله اندازهای احکام است که خدا تعالی یقیناً بیان میکند ان یقوم یعلمون برای
 گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بگردند و اذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس برسند نزدیک
 مدت یعنی بانقضای عدت خود فامسکوهن بمعرفه قیاس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید شان بطریق صلاح نه بروجه ضرر
 او شتر جو هون تا را کنند ایشان را بمعرفه و فبیکونی تا عدت شان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن بسیار رضی الله عنهما
 طلاق و او سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با و رجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین و رنه مادمه بار طلاق داد و سه بار رجعت داد و حق سبحا
 درین آیت از آن نمی کرد و فرمود که ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و رجعت کنید ضیوا و از روی رنج رسانیدن لیعتدوا و اما
 ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت و من یفعل ذلک و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فک حکم نفسیه پس باید
 کرد است بر نفس خود و او را در معرض غضب الکی آورده و آزار رساننده بزنان نزد صاحب شریعت ملعون است در خلاق رکبیه و در
 که در است موسی علیه السلام که دعای بد کنند گفتندی بد کردار دول آزار با و چه کسی که از پیشه بوده و در بورطه ملاکت بدست
 مشومی نکند و مردم نباشد بدش و نوزد کسی بد که نیک افتدش شتر کثیر هم در سر شتر شود و چه کردم که ما خانه کمتر و ولا یختد و

و نفسهای خویش را شوهر کردن یا المعروف به نیکوئی یعنی موافقت شرع مراد صیغه ایجاب قبول است و حضورش و عدول و الله بما تعملون خدا
 آنچه شما میکنید ای مردان و زنان خبیث و ناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که برای آن بتورساند و ای صبی چون میدانی
 که گناه تو میداند ترک محبت کن تا از عذاب برآید رباعی هر که داشت آنکه در همه وقت حق تعالی بجال و بنیاست نه همه کردارهاست
 خیر همه گفتارهاست باشد راست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ در آنچه تعرض کنید بدان یعنی
 بکفایت خبر دهید من خطبه النساء از برای خواستگاری زمان معده یعنی کلامی گوید با ایشان که موهم باشد بر غبت شما در نکاح ایشان
 مثلاً برین وجه که تو از شوهر دور خواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بیکجای احتراز لازم است اما در این کلامی
 نیست که سخن تعرض گویند أَوْ كُنْتُمْ یا آنکه پوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلَّمَ اللَّهُ دانست خدای بعلوم قدیم خود أَنْتُمْ آنکه شما
سَدَّكُمْ و هُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را به نیکوئی یعنی موافقت شرع بعد از تزویج وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُوهُنَّ ولیکن وعده دهید
 ایشان را سَوَاءٌ لَّيْسَ بَيْنَهُمَا می کنید یعنی مباشرت مراد است که بکثرت مجامعت وعده دهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا اگر آنکه گویند فَوَلَّوْهُمَا
 سخن نیکو بر مزارت نه تصریح و عبارت وَلَا تَقْرَبُوا و قصد کنید عقد النِّكَاحِ عقد نکاح ایشان را حتی يَبْلُغَ الْكِتَابَ تا برسد
 کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت آجله بغایت خود و مدت او منقضی گردد و اعلموا آن الله و بدانید آنکه خدای تعالی
يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از غم هر کاری که جایز نیست فَأَحْذَرُوا پس ترسید و غدر کنید از عذاب عقاب
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غفور و آمرزنده است آنرا که ترسد از عقوبت و حلیه بر دوار است و عذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
 گناهی و و باالی نیست بر شما إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان خود مَّا لَكُمْ تَمَسُّوهُنَّ مادامی که مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع
 نشده باشد أَمَّا رَحْطُكُمْ صحیح را موجب مس میاند بشرط عدم مانع و امام شافعی رح مس را کفایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت
 از امهر نکند أَوْ تَقْرَبُوا و بآن نیست طلاق و ادون زمان مادامی که فرض نکرده باشید و نام برده برای ایشان فَرِضَةٌ مهر مقرر
 پس طلاق دهید وَمَتَّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدید مردی از انضاری زنی خواست و و صلب عقد نام مهر نبود و قبل
 از دخول طلاق و ادین آیت نازل شد و حضرت رسالت علیه السلام فرمود که مَتَّعَهَا و لو بقلنسوی که غرض است که متعه باید
 و آن بقدر حال طلاق و بنده باید علی الموضع قَدْ سَمِعُ بر مرد توانگر یا ندازه توانایی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد ویش و تنگد
 بمقدار دسترس وی ابن عباس رض فرمود که اگر متعه چادری است و اقلش مقنعه و نزد امام عظم رح کره است و چادری و معجری بکر نصف
 المثل و ازین کمتر باشد و واضح است که تقدیر متعه مفوض برای حکم شرع است پس متعه و هبید ایشان را مَتَّاعًا بِالْمَعْرُوفِ با اندازه توانا
 متعه دادنی بروجی که شرعاً و عرفاً باشد حَقًّا صفت متاع است یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوف است یعنی خدای واجب کرد و ای
 متعه را واجب کرد وَأَنْتُمْ عَلَى الْحَسَنِ بر نیکو کاران وَأِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ و اگر طلاق دهید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ پیش
 از آنکه مس کنید بشهوات ایشان را وَقَدْ قَرَضْتُمْ و بدستی که مقرر کرده باشید فَرِضَتُهُنَّ برای ایشان مهری مقرر فَنُصِفْ مَا قَرَضْتُمْ
 پس بر شما ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسی که زنی پیش از دخول طلاق دادی از مهر سیمی چیزی بروی لازم نه بودی بلکه
 متعه باستی و ادون جناحه در سوره اضراب حکم شد فَمَتَّعُوهُنَّ و سر هوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منوخ شد و نصف مهر لازم است
إِلَّا أَنْ تَعْفُوَنَّ مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اطمین عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ تَعْفُوا الذَّيَّ یا آنکه عفو کنند آنکس
 بیده عقد النِّكَاحِ بدست و است عقد نکاح یعنی وی بقول قدیم امام شافعی رح و این وقتی است که زن بکرومارسید
 باشد و او را ولی بود امام عظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهر است که در کار او یعنی تفصل کند و تمام مهر بدد و مؤید بهر حال است وَأَنْتُمْ
وَأَنْ تَعْفُوا و آنکه در کارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدید قَرِيبٌ لِلثَّقَوِي نزدیکتر است بر نیکو کاری از بنیاد و لا نفسوا
بَيْنَكُمْ و فراموش کنید یا ترک گیرید تفصل او در میان یکدیگر یعنی مردانیشته کنند که این بعقد من مجوس بوده و از وصال من مجور
 و بوس شده و او را مهر سیمی و لشاد کرد و غم وزن نیز تفکر کنند که این مرد بمن نرسیده و از موصیلت من بهره مند نشده و اولی آنکه از و هیچ کیم
إِنَّ اللَّهَ بدستی که خدای بما تعملون آنچه میکنید از جود و فضل بصیر بنیاست حَافِظُوا محافظت کنید و ایستادگی نمائید

کای که در کلمه گنم مست شوم : و حیرتم از حالت خود با دلداره حیران شده ام فاده و زودست شوم الَّذِينَ آمَنُوا بِذِي النُّفُسِ و علم تو مستی نشد
 الی الملك بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب من بعد موسی بعد از وفات موسی ای قوالو
 چون گفتند این بزرگان لیبی لستم بر غیر که بود ایشان را و آن بقول صحیح شموئیل بود که حق سبحانه و تعالی بنی اسرائیل فرستاد و گویند
 آن بنی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند بنی غیر خود را که حکم خدای ابعث لنا برانکیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
 ملکا پادشاهی تا با عانت و قتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای یا جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از عقبه قوم عدا
 که بموازه بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند و بنی اسرائیل خدمت داشتند و بنی اسرائیل در مانده بودند و میان ایشان ملکی
 و کارفرمای نمائنده بود بسبب آن از غیر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بدو او چاه و تواند کرد و قال گفت این غیر هل عسیتم به شایسته
 این کتب چون فرض گردانده شود علیکم القتل بر شما کارزار کردن با دشمنان من الا قاتلوا انکه شما مقاتله نکنید قالوا ومانان
 گفتند حیت ما و چه بران دارد الا قاتل که مقاتل کنیم فی سبیل الله در راه خدای و قد اخي جثا و بدستی که بیرون کرده اند
 من دیارنا از مواضع و مساکن و ابناء و پسران ما یعنی ما را بهر سبب از ایشان در خبر است که جالوت از ابناء می ملوک زمانه ایشان
 صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان کرده را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مبارزه و شتند فلما کتب
 پس آن هنگام که نوشته علیکم القتال بر ایشان کارزار را بعد از آن گوی که بکشند و از فرمان برداری بکشند الا قاتلوا منهم مگر اندکی از ایشان
 و ایشان سید و سیزده تن بودند و الله علیه و خدای و انا است بالظالمین به ستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون شموئیل هم برایشان
 جت گرفت و ایشان بر سبیل جت جواب دادند از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین فرماید حق سبحانه و تعالی و طرفی از
 روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قدوی برابر باشد پادشاهی این قوم را منور او را
 شموئیل این خبر قوم رسانید و هر یک از عظم بنی اسرائیل بجای خود آمد و شد و آغاز نهادند و برای پیچید ام روغن بپوش نیامد و عصا را با نجات
 ایشان مساوی می نمود تا روزی مردی که شایا و باغ که شاول نام داشت و بواسطه طول قامت و اطالوت گفتند بنی بجای شموئیل آمد فی الحال بن
 المقدس آغاز غلیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد و قال لستم و گفت مری اسرائیل انبیتهم غیر ایشان ان الله بدستی که خدای
 قد بعث لکم حقیر یحیی برانکیز برای شما طالوت ملک طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی استبعاداتی بگویند چگونه
 باشد انجا است که الملك طالوت را پادشاهی علینا بر ما و نحن احق بالملك و ما سرا و از تریم به پادشاهی که از سبط یهو و ایم مینه
 از که از سبط این زمین است و دران سبط نه ملک است و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او ملکیت نیست مروی سقا است و لوقوت و او را
 عطا کرده اند سعه بسیاری و فراخی من المال از مال دنیا یعنی اگر از نسبت و نسب عاری است باری بایستی که صاحب تحارین و وفای است
 تا تجیر لشکر و تهیه سباب جنگ توانستی کرد و قال گفت بنی اسرائیل جواب ایشان ان الله اصطفاه بدستی که خدای برگزید او را علیکم بر شما
 و زاد و افزونی داد او را بسطه کشادگی و بسیاری فی العالم در دانش یعنی علم حرب و گویند و انا بود با مورسات و تدبیر ممالک و الحبحم
 و دیگر بفرمود او را و جسم آورده اند که طالوت مردمانده و با جمال بود و بیک سر کردن از اهل زمان خود بلندتری نمود و الله یوفی و خدای
 که مالک ملک علی الاطلاق است میدهد مملکه ملک خود را من یشاء هر گرامیخواهد و میداند که او را صلاحیت ملکیت داری است بیت
 ملک در و ملکستان است پس نه ماه بکشتن نه و یکس و الله و اسع و خدای تعالی بسیار فضل است در دادن زمانم اختیار بقض اقتدار هر که خوا
 علم و انا است با استحقاق کسی که او را بر میگزیند باری دیگر چنانچه بنی اسرائیل و ابایشان بود از طریق ابرام و الحاج در آمده گفتند ما را بر صطفای
 طالوت جت و علامتی باید تا دلها می مارا بفرمان برداری و هواداری او رغبتی بدید آید شموئیل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی
 او اعلام داد و قال لستم بلیهم و گفت مرا ایشان را بنی اسرائیل ان آیه مملکه بدستی که نشانه پادشاهی طالوت ان یا تیکم
 الطابوت است که باید بشما تا بوی سکنه و آن صندوقی بود صورت همه انبیاء دران نقوش بود و فی سکنه در انجا سکنه است
 من تو بکجه از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکنه جانور بود و مقدار کریم و چشم داشت چون و مشعل
 افروخته که کسی را قوت دیدن و نبود و از مرصفی علی کرم الله وجهه منقول است که روی او مشابیه روی همان بود و و بالان است بوقت کارزار

طرف نرمانده بودند جالوت با آن کرده اندک و مقابل لشکر جانوت صف بر کشید و آن لشکر قبول صاحب سیر مشت همه هزار سوار جزا خنجر کشید
 تیغ زن نیزه دار بودند جیت چو شیران آینه لالما سحر جیت نه چو کرکان بد که هر آشفته رنگت و جالوت نیز بخود مر و عظیم الحجه و شدید الشوکت
 بود و در تفسیر امام جدایی مذکور است که اسلحه جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می بنهاد و سید رطل بوده و اما بوزن او آن هنگام
 که مؤمنان ظاهر شدند و صف قاتل راست کردند لجا لوت و جنود و از برای جالوت و لشکرهای او قالوا لقتل مؤمنان و تنبا
 می پروردگار ما آفرید علینا صبرا فردیر بر ما شکبانی استعاره است از انکار و انکال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن و ثبت اقدامنا
 و نکامدار بناید خود قدما می باراد میدان حرب و انصرنا و باری ده ما را علی القوم الکافرین هر کرده ماکر ویدکان قهقروهم
 پس شکستند و در بنیت کردند مؤمنان کافران را باین الله با عانت توفیق خدای و قتل دأود و کجست و اودین ایام جالوت
 جالوت را بیک فلاحن که بر خودی زد و خود در سرش شکست و مغزش بریشان و لشکر اقامار و مار کشند و طالوت شرط کرده بود که دختر
 خود را بکنده جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس فرخ خود را بداد و دم داد و نصفی از مملکت با وی گذشت و با خرم تمام مملکت بدو
 رسید و آنکه الله الملك و عطا کرد خدای داد و در ابعاد قتل جالوت با و شاهی و الحکمة و اوار حکمت داد یعنی نبوت و یاز بو
 و علمه و پیامور انید اوار امتا کشاء انداخته خواست و آن علمی است که پیغمبر از بکار آید و گویند صنعت زره کری بود یاز بان مران
 و لولا دفع الله الناس و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بعضی بعضی برخی از ایشان به برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای
 مشرکان را به سبب مؤمنان جهاد کننده افسدیت الارض بر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی و لکن الله
 ولیکن خدای ذو فضل خداوند فضل و جمت است علی العالمین بر عالمیان تِلْكَ اَیْنُ مَضْمَنُهَا که در و معجزات و انجات بود
 آیات الله فتاها بی قدرت خداوند است تَلَوْهَا عَلَیْكَ سَخِیْمُ آنرا بر تو یعنی جبرئیل عم بر تو میخواند بفهمان بالحق برستی
 بروی که مطابق واقع است و اهل کتاب آن را مسلم میدانند و اَنَّا لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ و درستی که تو بر آینه از فرستادگان بی بیمه خلق

الحزب الثالث

تِلْكَ الْمَوْسِلُ این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فضلنا افزونی دادیم بعضی هم برخی از ایشان را به خصایص
 و فضایل علی بعضی بر بعضی دیگر منهم مَنْ کَلَّمَ الله ازین پیغمبران کسی بود که خدای با وی سخن گفت به واسطه چون اوم علیه السلام که
 اسکن است و زوجت الجنة و چون موسی که گفت انی اودک و چون پیغمبر عام که فرمود فادحی الی عبد ه ما اوحی و دفع
 بعضی هم دوحات و برداشت برخی را از ایشان بپای های بلند و تفاوت انبیا از نبوت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه ازاده
 بودند و بعضی با اکثر ایشان یا به تمام زمره ایشان یا به مجموع جن و انس چون پیغمبر عام و دیگران که گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری
 و نزد بعضی از مفسران مراد از دفع بعضی ادریس است که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود و کما قال و دفعناه مکانا علیا
 صاحب کشف آورده که ظاهر است که آن بعضی پیغمبر است عام که مفضل است بر انبیا بفضایل سکران و خصایص بی پایان همچنان
 که مطای آیات و احادیث مفهوم و معلوم میگردد مشنوی همه انبیا و ریشاه تواند مقیم در بارگاه تواند تو فرستد پیغمبری بهم
 اختراند و تو سلطان کلی همه جا گردانند و وجه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط و رجوع الیه التفسیر رقم تحریر یافته و التلیا
 و اویم ما عیسی ابن مریم البیت عیسی پیغمبر را معجزه بای روشن به یهود چون ابراهیم که دابرص و اجیمای مونی و آید فاد
 و قوت دادیم او را بروج القدس به جان پاک که جبرئیل عم در ما و روی دمید یا نیر مندر و اندیم او را بموا فقت جبرئیل عم
 و لو شاء الله و اگر خواستی خدای ما قتل الذین اختلاف کردند و اما که من بعد هم از پس انبیا بودند و بعد
 ما جاءهم البينات از پس آنکه آمد ایشان نشانه های روشن بر نبوت پیغمبر ایشان و لکن اختلفوا و لیکن اختلاف
 کردند فمنهم مَنْ امن پس ازین امتان کس بود که بگوید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده لازم دین پیغمبر خود شده و منهم مَنْ کفر
 و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرود داشت تعرض یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی
 از راه راست منحرف شدند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای ما قتلوا اختلاف نه کردند و مخالفت را که بلفظ قتال

الجزء
 ۱۰۰
 ۱۰۰



بر آورد و ذکر سبب است و اراده سبب چه وقوع قال سبب خلاف است و تکرار از برای تاکید و لکن الله و لیکن بخدای بفعل می آید
میکنند آنچه میخواهد یعنی از خدایان و ضلالت و عصمت و هدایت یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اتقوا انفسکم
تقوا و قنا که از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید بشما قویم روزی که از قبول
و سبب آن لا بیع فیہ ولا خالة خرید و فروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت
ولا شفاعة و نه درخواستی بوقت حلول عذاب و الکافرون و ما کروید کان هم الظالمون ایشانندستکاران که منع کنند
حق خدا را از مستحق یا ظالم اندوز و وضع عبادت و در غیر موضعش الله خدای سر او را پرستش و ست لا اله سچ معبودی نیست و در
مخلوق الا هو مگر او که استحقاق عبادت را او را ثابت است الحق زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از تمامی ایشان القیوم پاینده
در ذات و صفات با قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات لا تأخذ ورا بخیر و او را بسنة نه مقدمه خواب از قور و غیر آنکه لغاس کند و لا قویم
و نه خواب که مبطل ادراک خواست ظاهر است که ما فی السموات و الارض است از سموات علویه و ما فی الارض
و آنچه در زمین است از کائنات سغلیه من ذالذی کیت انکر او کشف و خواست کند از انبیا و ملائکه و غیر ایشان عند نزدیک
روز قیامت کسی را الا باذنیه مگر بتدبیر او که اجازت شفاعت دهد فیعلم میدانند خدای ما بین آید نیم اجماع و پیش از این اسمها
وزمینها است از امور جهان و ما خلقهم و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آن جهان و لا یحیطون و فراترند از دیدگان
بیشی من علیه چیزی از معلومات و الا بما شاء مگر بدینچه خواهد که بدان محیط شوند و سع فرار سیده و کنایش باقیه کسبیه
کسی او که زیر عرش و زیر اسمانها است با فر گرفته است علم و السموات بر اسمانها را و آنچه در آن است و الارض و تمام زمین
در آنچه بر آن است و لا یعود و او را در رنج تنگد و بدو کران نیاید حفظها نگاه داشتن آسمان و زمین و هو العلی و او است بر ترا
و با م العظیم بزرگتر از اندیشه افهام این آیت شریف ترین آیتی است از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانی است که تقدیس
نزدیک ساق عرش و خواص فضایل و اقوات او را اخبار بسیار است لا اکره هیچ اگر ای میت فی الذین در قبول کردن وین سلام
بعد از اسلام عرب یعنی اگر اکره نه با کرد و بچکس از بهود و مضاری و مجوس و صابیان به بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفتند حکم
آیت بآیت قال منوخ است از تمام قبایل عرب جزوین اسلام قبول نه بود اما با ویکران قتال باید کرد و اما مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند
ابو الحسین رضای رض و و سپر قابل داشت تا که در سالی از شام به مدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه ضون و افسانه وی مغرور
گشته وین ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحسین از حضرت رسالت پناه عم دستوری خواست تا برود و ایشان را
با کراهه براه شرع باز آورد این آیت نازل شد که اگر او گفتی کسی را که بدینی متدین شده است قد قبلین بدستی که روشن شده است و شد
راه راست من الغی از کراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل تمیز گشت فمن تکفر پس هر که کافر گردد یعنی نکرد و بالظا غوت با نچه
می برسد خبر خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران و یومین بالله و بکرو و بخدای فقد استمسکت پس بدستی که چنگ
بالعروة الوثقی بدست ویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک مرونی که سلوک طریق پیغمبر است هم سلی قدس سر
کوید عروة و ثقی توفیق است و در هدایت و سعادت و در نهایت و در حقایق مجتبه آورده است که آن دعوام را توفیق طاعت است و مر خواص
مزیج نهایت به محبت احض خواص از جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار خلاق واجب الوجود باقی سازد و مقام
حضرت خواجه بهاء الحق و الدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله جقایق کلامه مذکور است که درین طریق طاعت ماسوا حق است کفر بوی
و ایمان به حق در هر قدمی بشرط لازم سالک است و پیغمبر ما هم فرمود که الهوی عند الله بغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در
زمین می پرستند هوای ایشان است افوایت من اتخذ الله بوا و ایمانی منی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بچاره
می پردازد که او بنده خدا است میت خواجه بنیاد که دارد حاصل خواجه بجز بنیاد نیست نه و در حدیث آمده که نفس عبد الله هم
و نفس عبد الزوجه و حلال است بنده از زوجیم و بنده زن و فرزند بر آینه هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستند و نعم ما قال قطع
بر چیزی که اندر دو جهان بنده آئی است ترا در دو جهان مونس معبود پس بالضرورة از همه چیزهای باید برید و بحق سجانه بیا بدست

سجانه اورا و طعام و شراب و حمار و را از نظر خلق سپوشانید چنانچه سال از مرگ او برآمد و بخت نصر ملاک شد حق تعالی نوشک
بر کجیت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول باز آورد و این دیه عنب انچه پیشتر بود آبادان تر شد پس غریز
زنده گردانیده گفته اند اورا هنگام جانشگاه میسرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب کرده بود پس فرشته حکم خدای تعالی در وقتی که غریز
زنده شد و چشم میالید قال که لَبِثْتُ كَافً كَرُوبً است که در آنک کروی قال لَبِثْتُ كَافً كَرُوبً گفت غریز در آنک کروی
جایگاه ما روزی و چون بنکریت که هنوز آفتاب بود گفت اَوْبَعُضُ يَوْمٍ يَأْتِيهِ اَرْزُورُ قال بَلْ لَبِثْتُ كَافً كَرُوبً فرشته نه چنان
است که تو گمان برده بلکه در آنک کروی این جایگاه عاصم صد سال و درین صد سال مرده بودی غریز عم با خود آمد و در نکریت
او صانع آن موضع را بهر پنج و یکریافت تعجب و پیغور و دیگر باره با او گفت فَاَنْظُرْ بِسُنْكَ نَافً كَافً كَرُوبً طَعَامُكَ بَسُوبً
طعام خود یعنی انچه که سله نهاده بودی و شرابك و دیگر شراب خود یعنی بشیره انکور که در خیک ریخته بودی که فَنَسْتَهْجِجُ تَغِيْرُ
نکرد آن عصیر و انظر و در نکر الی حِمَارُكَ بَسُوبً و از گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده انگاه خطاب
رسیده را بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و لَبِثْتُكَ و دیگر تا گردانیم ترا اَيَّةً لِلنَّاسِ نَشَانَةً و عبرتی از برای
مردمان که در حشر حساب و شک دارند و انظر الی الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت کيف
فَنَسْتَهْجِجُ فَاِنْ كُنْتَ اَوَّارَكَ مَدِيْمٌ و بعضی را بالای بعضی مرتب می سازیم تا بگویند پس می پوشانیم مر آن استخوانها را گنجا نوشی
در آن استخوانهای نکریت ندانی شنیده ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه جمع شود بقدرت کامله که باقی همه اجزا مجتمع بدان صوت
ایستند تسویه یافت و جان مجبور آورده فی الحال رحبت و غره زدن گرفت فَمَا تَبَيَّنَ لَهُ پَسْ اَنْ يَكُنَّ كَرُوبً که روشن شد غریز را آثار
قدرت الهی و احیای موتی بطریق معاینه قال اَعْلَمُ كَافً كَرُوبً میدانم حالا بعبان چنانچه دانسته بودم قبلین با استدلال و بیان اَنْ اَللّٰهُ
انکه خدای علی کل شیء بر همه چیزها از احیاء و امات قدیر توانا است پس غریز عم بمیان قوم و پیران آن قبیله اورا نشناختند و گویند
کسی اورا شناخت و امتحان کردند تا توریت از نظر القلب املار کرد و نوشتند چرا که بخت نصر که کتاب ایشانرا سوخته بود و اَذَقَالَ اَبُو اَهْمٍ
و یاد کن آنرا که گفت براهم بیت اَوْحِي اِيْ پروردگار من بنمای بن که بقدرت کامله کيف مَحْيِ الْمَوْتِ چگونه زنده میگردانی
مردگان را سوال از برای شهید و کیفیت احیاء فرموده انکه در اصل احیاء او شبیه بود قال گفت خدای او لَوْ تَوَمَّنْ اَيَا تَوَامِيْنًا نَبَاوَهُ
که من مرده را زنده میکنم استغنام بمعنی ایجاب است یعنی تو ایمان داری بقدرت من براحیاء و امات و با نرود و گفتی و بِي الَّذِي مَحْيِ
و عِمِّيْتِ قال بَلَى گفت براهم بی ایمان آورده ام و بحال قدرت نیز کرده ام وَلَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي وَلَكِنْ اِنْ سَوَّلَ كَرُوبً
تا بیارم و ساکن شود دل من بمعاینه چگونه آن در فتوحات می مذکور است که احیاء متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی به کلمه
کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را به بدین ایجا کرده و جمعی را ابتداء بوجود آورده و طایفه را به سبب مخلوقات دیگر موجود ساخته چون
براهیم عم متنوع وجود خلق دیده بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت وجودی دیگر است و نیز متنوع می تواند بود و درخواست نمود که من
به نمایی که احیاء کدام نوع میکنی تا چون مرا علم بدان حاصل شود دل من از آن آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس را بلباب دریا میکشید
نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و در آن صحرای بیک زوایه می ربودند ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافته جمعی که تهنظران
سکسار آن کران مطیع را فریب میتوان داد که آخرین اجزای متفرقه را از حوصله ظهور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع
تواند کرد حق سبحانه و حی فرستاد و جلیل عم که بکنار فلان دریا شو که دشمن دام مکر می گسترده است و سر رشته زرمی بدست آورده میخواهد که جمعی را
به قیدیشانی در آرد خلیل عم بیا و ابلیس متحیر و ایشبه خود را الفاکر و خلیل عم فرمود که چه محل تحیر است همانکس که این اجزا را از کتم عدم بقضای حمار
وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه به ساحات جمعیت رساند متنوبی کوزه که کوزه را بشکند چون بخوابد باز قائم میکند
انکه و اندک زده کردن از سختی چه عجب که سازد و شکسته نیست پس براهم عم زبان سوال کشاد که الهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی
تا این تا غنی با غنی طرم کرد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت خدای اگر مشاهد این حال از زواری فحش پس فراگیر
اَوْجَعَهُ مِنَ الطَّيْرِ چپا رعد و مرغان که بو تر و خروس و تراغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فَصَوَّهْنَ پَسْ جَمْعُ كُنْ اَيَا نَزَالِ الْيَاكُ

بسوی خود یعنی بدست گیر و در شکل و هیئت ایشان نیکو مال کن و در قایق جینه هر یک را بنظر دقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو
مشتمل گردد و یا مجتمع سازد بان ایشان را یکدیگر بعد از آن که پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاه دار تا آنکه اجعل بس و نه
على كل جبل بربر کوهی ممکن باشد که جزوی از آنها بر توانی نهاد و همه قسمت اینها بر جمیع جبال متعذر نیست و این را قبیل از روی
خاص شخص سخن است که بر هر کوه که نزدیک تر باشد و توانی بنه منهلان زمین مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جز پاره پاره
از علقن پس بخوان این مرغان را بنا همای ایشان تا اجابت نموده یا قلتک سعیا یا ایند بسوی تو می شناسند شتافت
و اعلم ان الله و بان از روی یقین آنکه خدای عز و جل غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبی بی حکیم حکم کار است
بر چه میبازد و القصة بر ایسم هم مرغان را فروج کرد و از برای او ابغاض و محوم و ماء و عوق و اعصاب و خلاصه و توایم و اجنحه ایشان را پاره
پاره کرده با یکدیگر بیا میخت و گویند در باون بگوشت تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کرده نهاد و
سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طایس و ای زراغ و ای خروس بجانب سرهای خود شتابید فرمان خدا
غریب از برای هر یک از ویکی منفصل شده و با یکدیگر ملتهم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند
و حکمت در ویدن آن بود که این صورت بالغ است و در تر از شبهت چه تو هم از آن می شناس که مرغان پیونده نه آن مرغانند یا خیال میر
که شاید پاهای ایشان شده باشد و دیگر آنکه او را که با جره دریافت مرغی را در وقت و ویدن بیشتر است از ادراک آن در وقت پدیدن پس آن بدن
با تایش های بر ایسم هم مید ویدند و از آنجا پرواز نموده بسوی خود که در دست می بود متصل میشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را جیت
ابدی زنده گرداند باید که قوی بدنی را به تیغ ریاضت سهل ساخته بعضی را با بعضی پیامیزد تا صورت ایشان شکسته متشابه فرمان شوند و ایشان را به
شرح و عقل بخواند تا به طریق مطاوعت شتاب گمان باز آیند محققان گفتند که در ذبح طیور را بعد از اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مسکن
است بکش و رشته الفت از خنای بر و خروس را که همواره مائل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رها و زراغ را که منبع حرص است بکش
و صفت حرص و از بکزار و طایس را که جمع زینت است سر بر دار و ویده همت را از آرایش دنیا فرو بند که تیغ مجاهده این چهار صفت مذموم را بکشد
و حیات ابد و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان رابعه در آدمی پدید آمد و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صوابت که
که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره هوا است سیوم تکاپوی حرص که عادت آبل است چهارم تیرگی مساک که صفت خاک است و حکیم
شانی روح الله روح بدین مغنی شارتی فرموده منوی چار مرغ است چار طبع بدان جمله را به ردین بر زن کردن نه پس با میان عقل و غنم و دلیل
زنده کن بر چهار را جو خلیل مثل الذين نمونه نفقه کردن کسانی که فی شایسته غرض و داعیه غرض یفقون بیرون میکنند و صرف نمایند اما
لهم خوشهای خود را فی سبیل الله در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نرد جمعی همه ابواب البر را در خدای است و بر هر تقدیر مثل نفقه کردن
این منفقان گمشدگان گمشدگان است که در بین طیب کارندان و آنه انقلبت بر و یا ند مسبح سنا جل هفت خوشه بدن
که هفت شعبه از اصل او منشعب گرد و بر سر هر شعبه بودی کل مسئله در هر خوشه مائة حبه صد دانه که یکصد حبه حاصل آمده شد
و الله یضاعف و خدای زیاده میکرد و انداین هفتصد را هفتصد هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد و منفقان بحسب نیت و الله واسع
و خدای بسیار بخشنایند است که یکصد را هفتصد زیاده مید و علیم و اما است نفقه کنندگان و غرام و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعاف
و ترغیب متصدقان که چون نظر بجا کنند که یکصد هفتصد است پیوسته تصدقات اشتغال نمایند منوی آنکه شارت بخودت میدهد
و آنیکه هفتصد میدهد و آنه با نزاری شیطان مکاره تازیکی هفتصد آید بسیار الذين یفقون آنکسانیکه نفقه میکنند اموا لهم ما یایی
خود را فی سبیل الله در راه خدای در جاد و با سایر خیرات هم لا یشعون پس از بی آرند ما انفقوا آن چیز را که نفقه کرده اند
ما منی یعنی منستی بر کسی نه صدقه دادن و لا اذی و دیگر از بی در دنیا و رند صدقه خود را از آری یعنی فقیر و درویش را نرنجاند و لا فاعلا
لهم انهم از ایشان است و صدقه ایشان عینکم نزد پروردگار ایشان و لا خوف علیکم و ترسی نیست مر ایشان را از
گشتن مزد و لا هم یجزون و نیستند ایشان که اند و بکین شوند از فوت ثواب قول معروف سخن نیکو و وعده جمیل هر درویش را
و مغفیره در گذشتن از ورستی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام و خیر بهتر است مسئول را در نفع من صدقه از آن صدقه

بماند تنوی نه کاری را باند مری بران نه مالی که بینه نفی دران نه بر ریا بر فی افروخته نه هم گشت اعمالشان سوخته گزالت کج
بیانی که در باب صدقه و جود کرده شد و یسین الله بیان میکند خدای لکه الایات برای تماشای الطاف و احسان خود را بعلکم
تفکر و آن شاید که شما در آن فکر نمائید و در عبادت و یکر می را با و شریک سازید یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان آنفقوا آنفقند
در راه خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیزه های آنچه کسب میکنید تجارت و صناعت و مما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم که من
الارض برای شما از زمین چنان حیات و اشجار و ثمره غنایمی انصار بوقت رسیدن شما آنچه رسیده و تر و کزیده و تر و بوی بهمان از کد بکر مسمی سول
در گوشه نهادن و تا نهاری مهاجرین تناول نمودن و روزی یکی از مال داران دنیا دوست دوست صانع شما از آن منع که هیچ نیزیدی با
بیاورد و در میان شما با ی نیکو بخت و کالانی جنبش خود را با آن متاعهای پاکیزه بر بخت حق تعالی این معامله نمی کرد و فرمود که از اطلب مال
صدقه دهید ولا یتمموا الخبث و متعبد به چیزهای تباه و ناخوش که از دانات بمت منه متفقون از آن خیر نفقه کنید و گشت
یاخذ فیله و حال آنکه نیستید شما فرگیرنده چنان چیز را اگر شما دیند و حقوق شما الا ان تخصوا فیله و اگر آنکه چشم فرو خوا باند و اخذ آن
مسأله و مسأله کنید و اعلموا ان الله و باند که خدی غنی بی نیاز است از کسی که بصدق کند مال جنبش حمید ستانده است از آنکه صدقه
از مال پاکیزه و وید الشیطان و به سرکش یعنی البس و تفسیر کرد و بند که یکی از شما میس البس اماره بعد که الفطر و عده میکند شما را فقر و
احتیاج یعنی میسر سازد و وقت اتفاق از درویشی و محتاجی و یا فرستم بالفتاء و یفر ما ید شما به بخل و امساك و منع صدقات و الله بعد که
و خدای و عده مید بد شما بر صدقه دادن مغصرة امرزشی متنه از خود مرگنا بان شما را دعوی و فضل و افروزی روزی حکامات و الله
واسع و خدای بسیار فضل است بر متفقان حکیم و انا باستحقاق ایشان بر سرعت فضل و مغفرت را یؤتی الحکمة مید بد خدای حکمت انفا
من کیشاء بر کر میخواهد تا و اند که چه و به می باید و اید دانستی که میان القابی زمانی و سوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید شیطانی ترسد و بعد
رحمانی مستظهر باشد و من یؤتی الحکمة و بر رحمت و اوند فضل و ی خیرا کتب پس بدستی که و اوند و انیکونی بسیار امام ابو اللیث
رح فرمود که حق سبحانه و مان متاع و بسیار از آن خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش بکثرت خیر موصوف ساحه که فقذ و فی خیر اکثر این عالم باید
که اهل دنیا را ملازمت کند و داغ خدمت ایشان بر حسین احوال خود بکشد که او را خیر کثیر و اوده اند و انا از متاع قلیل و در کلام مرتضی رض وارد است که
شعر و ضیاء قسمة الجبار فینا لکنا علم و لا اعداء مال فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باق لا یزال
میت علم و اوند و اریس و بقارون زر و سیم شد یکی فوق سما و در کری تحت سمک و ما یلک کثر و در دنیا بند و بند بکثر بدین مو عظمیا
الا اولو الالباب که خداوند آن عقول صافیه و ما آنفقتم و آنچه بیرون کردید ای مؤمنان من نفقة از نفقه نک با بسیار بسیار با علانیه بطریق فرض
یا تضرع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن او نشد و تمم ما بر خود واجب کروانید بدین من فذ و از تضرعین یا غیر معین و طاعت یا مصیبت
فان الله یعلم پس بدستی که خدای میداند و اورد و فراموش نمیکند و ما للظالمین و نیست هر تمکار از آنکه نفقه بیا کنند و باند مصیبت کنند
باندی که در طاعت کرده اند و با فرسازند من انصا و از باری و بندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد و ان تبد و الصدقات
اگر شما را کنید صدقهای خود را بوقت و اگر درین فیما هی پس نیکو چیزی است آنچه دیگر از رغبت افتد و برخیلان حجت لازم شود و قلوب بکا کما
باشنای با اهل حق میل کند و ان تحفوها و اگر نهان و اید صدقات خود را و ثوؤها الفقراء و بیدار از اید و ایشان بجهه قلوب
خیر لکمه پس آن اخفا بهتر است مر شما را چه آن صدقه از اذنت ریا و سمعه و ورمی نماید و در ویش نیز از ندلت آند و بی ناموسی محفوظ می باشد
بعضی از علما حکم اخفا عام دارند و در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در اخفا مبالغه عظیم و متفند هم
در نفقه فرض و بیم در صدقه تطوع و جمعی بر اینند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک رکوه بکسی نه برزد و در ویرا
مسارعت است با مخرج سبانه و تعالی بسبب سخت توانگران و یکرمی شود با وای زکوة اما در تطوع بهر حال با اخفا اولی باشد و از این عباس رض
منقول است که صدقه سر و تطوع فضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقه السر تظفی غضب الرب و از کمال کرم الهی است
که در صدقه فرمود و اگر اخفا کنید شما را بهتر باشد و یکفر عن تکبر و در انیم شما آنکه در صدقه فرمود و بعضی بکفر سخن میزد یعنی خدایتعالی در کند از من
سعیاتیکو بعضی از کنا بان شایع که منالیم و الله بما تعملون و خدای بد آنچه میکنید از اید ای صدقه و خدای آن خبیر و دانا است آورده

که نشان از اوست و هر چه است برت و رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود در ایشان نفقه میکردند و بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و ایمان
آوردند سیدنا محمد علیه الصلوة والسلام شریعت حضرت نوشیدند آن نفقه کردن را بر جودان کاره شمرند و چون صورت حال بر حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام عرض کردند این آیه آمد که لیس خلک نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه و سلم هدی هم راه نمودن یهود و بنی
نوفیق بلکه بر تو پادشاه است و پس و لیکن الله و لیکن خدای بعبادت خود و هدی من تشاء راه می نماید ایمان هر که را خواهد
دقت رسالت علیه الصلوة والسلام فرموده شد و علی بن ابی طالب و اتفاق علما اخرج صدقه و تطوع بغير صلوات است و اما متفقوا و آنچه نفقه
می نمایند چون از مال دنیا نفقه کنند پس برای نفسهای خود می کنند و ثوابی را جع است و خواه منفق علیه که فرماشته خواه مسلمان است
که او مسرور و پیش از آن موجوده تو و پس هر امیری دست خود را در خوشه کجاست و ملک حمام که در زیر در افتد ایمانی بدارم چو هر کشته تیر سازد افکنی
بنای خود نمی نماید یعنی کنی و اما متفقون و تفقه نمی کنند شما که می مانند الا ابتغاء وجه الله برای طلب ثواب و شنودی
ندای وجه یعنی ثواب است که قال الله تعا و ما انتم من ذکوة تریدون وجه الله و اما متفقوا من خیر و آنچه نفقه
می کنند زمال خود و یوسف النکمة توفیه روان می کنند برای شما یعنی برای آن تمامی شما می رساند و انتم لا تظلمون و شماستم دیده
می شود یعنی از ثواب اعمال شما بستم خبری که نمیکند الفقراء این صدقه و نفقه شما برای درویشان است الذین احصوا انما کم از
دست شده اند فی سبیل الله در طاعت خدا تعالی یا در جهاد و لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال بفرایاد و ام طاعت
خود را بکردنی فی الارض و زمین برای تجارت و طلب رزق و ایمان درویشان مهاجر بودند و قریب یا رستن خویش را یا سر و مال
و بزرگ و امثال ایشان من که در مدینه مکینه منزلی نداشتند که شبانجا بسر برند مسکن شب صفة مسجد نبی علیه الصلوة والسلام بود و در
ظلام آنحضرت بودند و نه سائیه التفات بر کس می انداختند و نه بسوال طلب روزی می روختند و بدین سبب فرمود و کسبکم احیاء
می پندارد و ایستاد مردان و پندار حال ایشان اختیار می نمودند و ایشان توانگرند و حق التصدق بسبب زیاده رسول و استغفار از خلق و عفو
نوی شناسی ایشان را ای محمد صلی الله علیه و سلم بسبب آن نشان و علامت ایشان که صفة اللون است و برای بدن و خمیدی پشت برای
اشک لا یسألون الناس سوال کنند از مردمان و خبری نخواهند از ایشان ایضا فاما روی الحی و ابرام و بغیر وجه ایشان موصوف اند
بتعفف که ترک سوال است ترک سوال بجهت محبت و شفقت می کردند که ماکاه مردم رد سوال نکنند و از شکاری بازمانند ماکاه من راسایل
و اما متفقوا و آنچه نفقه کنید من خیر از مال خود برای همای صفة و غیر ایشان از مستحقان فان الله پس بدستی که خدای به علم بدان
و اما است میداند که که میدهند و از برای چه میدهند الذین انما که یتفقون نفقه میکنند در راه حق برای مستحق انما الله هم مالها می خورند
باللیل شب و النهار و بر روز و شب و در میان و علامتیه و با شکار و غرض استغراق اوقات است با خطای صدقات در شب و روز
آورده که رقی علی بن چهارم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سری شب ظلمانی و یکی بر روز نورانی حق تعالی آیت فرستاد و حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام از رقی من پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون از چنانچه
ندیم جمیع آنرا الترام نمودم بمبنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بوقع قرار رسد صاحب کثافت آورده که صدیق رض چهل هزار دینار
صدقه داده و ده هزار درم در سر و مثل آن در خطایه و همان مقدار و شب و در همان منوال در روز حق سبحانه و درین آیت صدقات صدیق من
را بسند و قلهم پس مرا ایشانرا است که بدین چهار نوع صدقه دهند اجزاهم از صدقات ایشان عین و حصم و نزد پروردگار ایشان
که آن بهشتی و نعمت جاودانی است و گفته اند از آنست که ایشانرا در مقام عنایت فرود آرد و فی مقعد صدق عند ملک مقت
ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشانرا و لا هم یخرفون و نه ایشانرا اند که یمن شوند الذین انما که کاؤن التوبوا میخورند
مال را و از این معاملة میکنند و زاده می ستانند لا یقومون بر خیرند از قریبای خود برای بخت و شورا الا کما یقومون در دنیا که بر می خیزد
الذین انما که یحبطه الشیطان بزند و بیکند و از دیو بار سازد و من المسکین را و صدق و صرع و جنون است غم عرب آن که چون
جنی س او می نماید عقل او را مختلط و دماغ او را محبط می سازد و حق سبحانه و تعالی که بر وجهی که متعارف ایشان بود اجرا میکند و طعن کلام است که خورند
ربوا و زعم است بشکل مجاین باشند و ابل عصا ایشانرا بان نشانه بناسد ذلك ان عذاب ایشانرا باطهم قالوا بسبب

که ایشان

متعلقه اعضای ظاہر و باطنی که با خداوند تعالی باطنی میکنند از اظهار رسالت و کتمان آن علیم و ما است فی الله ما فی السموات
 و خدای است آنچه در آسمانها است از ستاره و فرشته یا اورا است عوالم روحانی که سنا رغوب و بویین صفات اند و ما فی الارض و ما فی السموات
 زمینها است از ارکان و موالید یا اورا است عوالم حیوانیه که سنا و مطا هر فعال اند و ان تبدوا و اگر انکا اکنید ما فی انفسکم و
 در نفسهای شماست از عزم و نیت او و خوف و یاس و انجا سببکم به الله شما میکند شما را خدای تعالی بدان خبر میدهد
 از آن نادانید که و انما فی ضمائر و مطلع بر سر ابراست او در دکان که حق سبحانه و تعالی روز قیامت اعمال بند در تمام بروی جمع کند از کفتر
 و دروار اعضا و اندیشه دل فی غیر این گشتا این یامرز و بعد از این احصا را کنی که خواهد بفضل و یعذب من کیشا و عذاب کند هر
 خواهد بعد خود و الله علی کل شیء و خدا بتجارب همه چیز از غفران و تعذیب قدر تواند توانا است بعضی بر آنند که این آیت بایست لایکاف
 الله نفسا الا و سعهها منوخ است و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آن است که نسخ بر احکام متعرض تودنه بر حجاب و این
 خبر است پس منوخ نشود و نزول آیت لایکاف الله بعد از این برای آنست تا نداند که مواخذ و خطره نه خواهد بود زیرا که در وسع نیست و درود
 که چون این آیت نازل شد صحابه کرام رضی الله عنهم آن متالم گشته بطاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اصحاب رضی
 رضی الله عنهم جمعین اتفاق نمودند که بملازم حضرت رسالت پیاده صلوات الله علیه رفته صورت حال بوضع عرض باید رسانید پس
 بحجاب نبوت ماب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل لا نطیق به ما را تکلیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه خبری میافزاید که طاقت
 استماع آن نمی آید حضرت استغفار نمود که آن چه خبر و کدام عمل است گفتند یا رسول الله عنان و لها و قبضه اقدار و زمان اندیشها و نتیجه خستیا
 نیست احیا بحیال معاصی در دل می آید و فرستادی در خاطر راه دور میاید و مانز مگره میداریم و ارقوت بعل نمانیم و حق سبحانه میفرماید لایکاف الله
 الله آرا را بدان بکبر و کار دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم علیه السلام فرمود که مگر شما ایمان میکنید که بنی اسرائیل
 گفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیه بر کفنا را ایشان متفرغ شد بگونه سمعنا و اطعنا و لهای احباب از کلام سید جباب طهیمان تمام آید
 گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره و ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان روی با سبانی نهاد و حضرت حق سبحانه و تعالی این امت و سبب ری نشد
 این آیت فرستاد که آمن الرسول و اعتقاد کرد و رسول یعنی محمد علیه الصلوٰه و السلام بما انزل الیه بدان خبری که فرستاده است با و
 آمن و یقین از ترویج و در کار او که آن آیات قرآن است و احکام دین و حقوق شرع و المؤمنون و مؤمنان نیز از امت او بدان منزل گردید
 و ایمان رسول را به تحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان با قرآن و تصدیق پس بجهت تکرم مؤمنان جمع گردید میان بنی اسرائیل و ایشان در ذکر و فرمود کل
 لیمه ایشان از بنی و متابعان او آمن بالله گردیده اند به خدای یعنی بوجود و ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله و
 و ملائکته و به فرشتگان او که مقرران حضرت کبریا اند نه نبات و بی و بنوط میگویند که الملائکة نباتی و رسل اند از حق سبحانه و انبیاء و
 وصول و حی اند بر رسل و کتب و به کتابهای مقرردهی که همه حق است و سخنان او است غیر مخلوق و دسلله و به فرستادگان او که همه پاک و معصوم
 اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده و براه حق اند لا یفترق میگویند بنی و مؤمنان که ما بعد منبسم و ایمان باین احد بیان هیچکس من
 و سلبه اند سولان او که همه ایمان می آید به خلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر اند و قالوا اممعنا و گفتند مؤمنان تنبیه
 قول خدای را و اطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حقیقت غیبت بذره خطاب برآمد و گفتند غفرانک و بتنا مبطلم آمرش
 ای پروردگار ما الیک الصلوات و سویی نوبست بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت
 و ابل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و قالی او کلی است و بیواسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود
 رضی الله عنه وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خوانیم سوره بقره و آنکه گناهان پاک کننده یعنی کبایر
 بیامرزند مگر کسی را از امت که شرک نیارد بخدا و نبی و رابع آورده که چون رسول علیه السلام به معراج رفت و بساط کوفین را بر قدم بپشت طی کرده بمترقی
 رسید مشغول سویی عالمی شد که عالم نه ماند نه وز و در میان سایه بهم نماند نه برون آمد از پرده بود خویش بآنکه گردی پرده مقصود و در شش
 بوقتی که در مقام او آمدنی سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت سالت پناهی واقع شد حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن
 الرسول بما انزل علیه من و به چنانچه خواهد عالم صلوات الله علیه السلام مناجاتی کرد محتوی بر آنکه مرا شربت این کرامت بی مؤمنان است

آورده نیست حق تعالی فرمود و المؤمنون کل من لایه حق تعالی رسید که امت تو در قبول احکام چه میگوید حواجه عالم علیه السلام فرمود قالوا سمعنا واطعنا خطاب آمد که منم برایشان سهل کردم لایکلف الله در پنج نفی که خدای نفسا هیچ نفسی را یانه فرماید بجاری الا وسعها کرمها طاعت و کما ما کسبت من ان نفسا باشد آنچه کسب کند از نیکی بی بای و علیهما ما اکسبت و بروی باشد آنچه بجا آورد از بدیها حضرت علیه السلام درین مجلس با هم آبی آواز دعا کرد که و تبنا لا قوة الاخذنا ای پروردگار ما کمیار ما یعقوبت ان شئنا اگر فراموش کردیم عمل نیکی را ما فرغت شد او اخطانا یا خطا کردیم و بی قصد مرکب مناهی شدیم و تبنا ای پروردگار ما ولا تحمل علينا و بار من بر ما اضر ابارکنا گما حملته همچنان که بار کردی آن چیز را ان را علی الذین من قبلنا بر آنسانیکه پیش از ما بودند یعنی نبود و فشاری که تکلیف شایسته برایشان واقع شده بود و تبنا ولا تحملنا ای خداوند ما و تحمیل کن بر ما ما الا طاعة لنا به انجیزی را که مستطاعت ما را بآنکه حدت نفس است و وسوسه او بقول مفسران که این آیت را مدنی دانند و ما نسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر مکی است مراد تنبلی است شیطان است بواسطه غلبه شهوات بر نفس یا شمایست خدا یا هر چه بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمان پرورداری او باز دارد و گفته اند لا طاعت لنا به لغیرت است از شرط مستقیم و اعف عتبا و عفو کن و در گذار از ما خطا یا و فراموشیهای ما را و اغفر لنا و بیامرز گناهان ما را و از جنات و بختن ما بقبول طاعتیهای ما انت مولنا تو کار ساز و باری و دهنده مائی فاضل فرما پس یاری ده ما را و مظهر کوان علی القوم الکافرین بر کفر کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض این سوره را ختم کردی آیت گفتی و در خبر است که حضرت سالت بنابه علیه السلام این وعاراد شب معراج میگفت و ملائکه امین میکردند

سورة الاعتراف هی مائتان ایه

الحمد لله الرحمن الرحیم
الکلمة مفتاح صورة یا اسم او است یا العشارتی بالایی عیم حق است و لام بقاء و کریم او و میم به محبت قدیم یعنی برکت آلائی او در دنیا و آخرت و نعمت لقای او در سرای عقی بار یا ب خصوص اصل فیض محبت بی منتهایی او در هر دو جهان اخضر حق جل جلاله الله خدای سزاوار پرستش است لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او الحق زنده که حیات هر زنده ازوست القیوم پاینده که قیام هر پاینده بدو است جمعی از نصاری بخبر آن بدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت علیه السلام در باب عیسی علیه السلام مناظره بکنند و حضرت بعد از ثقات ایشان را با سلام و دعوت فرمود و ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بردوش و حلقه دین الهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شمار نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق سبحا محقیم و اگر عیسی علیه السلام پسر او نیست پس ایدرا و کیست رسول علیه السلام فرمود که در مذنب ما و شما قنار جذای روانیست و نحو سید که عیسی علیه السلام شربت اجل خوا چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مرم بتقدیر او بود و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکمل مرتب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بدو نسبت میکنند و حق سبحانه این همه متعس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تار و الوهیت عیسی علیه السلام و تار و در نبوت محم علیه السلام واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نزل فرود فرستاد خدای علیک الکتاب بر تو است ان با الحق برستی و اخباره درستی و دلالات مصلک قادر حالتی که موافق است این کتاب لما بین یدیه قرآن کتاب بار که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوراة و الانجیل و فرود فرستاد و تورات و انجیل را من قبل من از فرستادن قرآن هدی للناس راه نمایند مربی اسرائیل بطریق حق و درین دو کتاب نفی معبودیت ماسوی است مذکور است و بدین نفی بطلان قول یهود و نصارا و آنچه نسبت بغیر و عیسی علیه السلام میگویند ثابت میشود و انزل الفرقان و فرود فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل و تفسیر کبر آورده که فرقان مجزائی است که مقارن انزال کتب بود و دعوی صادق و کاذب بدان متمیزی شود ان الذین کفروا بدستی که ان کسانیکه گردیدند بایست الله به نشانهای قدرت الهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ابتدای حکم عذاب شدیدا و مرایشانرا است عذاب سخت یعنی سوز

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَخَدَّيْ غَالِبٌ لِّسْتِ وَقَادِرٌ بِعَذَابِ كَفَّارٍ ذُو انْتِقَامٍ خداوند عقاب و غضب بر ایشان اِنَّ اللَّهَ بِدَرْسِي كَدِّهِ
 لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ يُّوشِدُهُ يَمْنِي مَانِدٌ بِرُوحِي رِي اَزْكَانِيَاتٍ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ نَهْ دَرْزَمِي وَنَهْ دَرْ آسْمَانِ مَلِكُهُ عِلْمُ الْهِي
 مَحِيطٌ هَسْتُ بِهٖ جَمِيعُ مَعْلُومَاتٍ وَ مَوْجُودَاتٍ وَ عِلْمُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَعْضِي اَزْ مَعْنِيَاتٍ مَاصِلٌ بُوْدَه وَ اَنْ نَزَرْتُ بَعْلِي حَقُّ بُوْدِي بِجَانِ عِلْمِ
 مَا هُوَ سَتَدَلِّي تَوَانِ شَدِّ بِرُوحِي بِيْتِ اَوْ هُوَ اَنْ خَدَّيْ كِهْ عِلْمُ اَوْ مَحِيطٌ هَسْتُ بِهٖ جَمِيعُ مَوْجُودَاتِ الَّذِي يَصُوْرُكُمْ اَنْكَسُ هَسْتُ كِهْ نَصُوْرُ
 مِيَكُنْدُ شَمَارِي فِي الْاَوْجَامِ وَ زَرْجَمَايِي مَا دَرِ اَنْ شَمَا كَيْفَ كَيْشَاءُ بِهٖ رُتَعِ كِهْ مِيَخُوَاهُ دَرِ اَزْوَكَ تَاهُ وَ ذُكُوْرَانِ شِيَا هُ وَ سَفِيْدِ وَ نَاقِصِ وَ كَامِلِ
 زَشْتِ وَ زِيَا سَعِيْدِ وَ شَقِيْ وَ قُدْرَتِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَرِيْنِ وَ جِهْ نَبُوْدَهٗ بَلَكِهْ دَرِ حَرَمِ مَا دَرِ تَصْوِيْرِيَا فِتْنَهٗ وَ مَصُوْرِ مَصُوْرِ خُوْدُو تَوَانِ بُوْدِي رَا كِهْ نَصُوْرُ
 مَخْلُوْقِ هَسْتُ وَ مَخْلُوْقِ مَحْتَاجِ بِهٖ خَالِقِ وَ مَحْتَاجِي خَدَّ اَنْ شَائِدِ وَ خَالِقِ هَسْتُ اِنَّ اللَّهَ الْاَهُوْكَ بِهٖتِ تَقَرُّرِ وَ حَاقِيَّتِ هَسْتُ
 عَلَيَّ عَمَّ اَنْفِضَارِي كِهْ بَشَا لَتِ ثَلَاثَهٗ قَائِلِ اِنَّ الْعَرَبِيَّ يَمْتَاوِي مَا نَدَّ الْحَكْمُ اَنَا يِي مَحْكَمِ كَارِ هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ اَوَا هَسْتُ اَنْكِهْ فَرُو سَتَا عَلَيَّكَ
 الْكِتَابُ بِرُتُوْقَرَانِ رَامِيَّتِهٖ بِبَعْضِي اَزْ اِيْنِ كِتَابِ اَيَاتِ مُحْكَمَاتِ كَشَا نَهَايِي رُوْشْنِ هَسْتُ وَ اَيَّتِهَا يِي مَفْصَلِ مَسِيْنِ كِهْ دَلْفَاوِي
 اَنْ هِيْجُ شَكَالِ نَبَا شَدَّ هُوَ اَنْ اَيَاتِ مُحْكَمِ اَمَّ الْكِتَابِ اَصْلِ مَعْظَمِ قَرَانِ هَسْتُ وَ اَخِي وَ اَيَّتِهَا يِي دِيْكَرِ مُتَشَابِهَاتِ مَا نَدَّ اَنْدِيْكَرِ
 وَ زَهْرَا هُوَا كِهْ مَعَا يِي اَنْ بِي تَا قُلْ سَتَمِيْدُ بِهٖ بَعْضِي بَرَا نَدَّ كِهْ مُحْكَمِ اَنْكِهْ كِهْ حَمَلِ يَكِ وَ جِهْ مِيْشِ نَبَا شَدَّ وَ مُتَشَابِهْ اَنْكِهْ اَحْتِمَالِ وَ جِهْ دَاوِ
 شِيْخِ اَبُو مَنصُوْرٍ مَا نَزَّ اِيْ رِي رُحِ فَرَمُوْدَهٗ مَكَّةَ عَقْلِ سَايْنِ مُحْكَمِ مِيْدَا دَهْ وَ مُتَشَابِهْ بِيْ يِدِ وَ نَقْلِ وَ خَلْ كِرُوْنِ نَحِيْثُوْندَ وَ كَفْتِهٖ اَنْدَ مُتَشَابِهْ حُرُوْفِ مَقْطُوعِهٖ
 كِهْ هِيُوْدِ وَ زَهْرَا يِي اَزْ رُوْيِ حَسَابِ جَلِ بَدَلْنِ بِرِدْمَتِ دَوْلَتِ سَلَامِ هَسْتُ دَلَالِ مِيَكِرْدَنْدِ وَ چُوْنِ بِرُتُوْرَهٗ اَزْ مَقْطُوعَاتِ غَيْرِ مَكْرَهٗ وَ حَسَابِ تَقَاوُ
 سِيَا مِيْدَشْتِ چِنَا نَحْجِهٖ دَرِ اَلَمْ هَفَا دَوِيْكَ هَسْتُ وَ اَلَمْ صَدِّ وَ شَبِيْتِ وَ يَكِ اَلُوْ دُوِيْتِ هُوِيْ وَ يَكِ هَسْتُ وَ اَلُوْ دُوِيْتِ وَ مَهْفَا دَوِيْ
 وَ اَنْجِهٖ طَلَبِ مِيَكِرْدَنْدِ بَرَا اِيْشَانِ مُشْتَبِهْ مِيْ شَدَّ كَفْتِهٖ مَا بَدِيْنِ اَيَا نِ نَدَا يِمُ حَقِّ سَجَانَهٗ فَرَمُوْدَهٗ فَا مَّا الَّذِيْنَ يَسْ اَمَّا اَنْ كَسَا نِيَكِهٖ اَزْ جِهْتِ تَقْلِيْدِ وَ تَعْصِي
 فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَ دَلِهَا يِي اِيْشَانِ وَ يَغِيْجِيْ وَ تَبَا يِي هَسْتُ يَا شَكَّ دَرِ سَخْنِ اَلِهِيْ فَيَلْتَعُوْنَ بِسِ رُوْيِ هَمَا نِيْدَ مَا كَشَابَهٗ اَنْ خِيْرِيْ
 كِهْ لَفْظِ اَوْ مُتَشَابِهْ مَعْنِيْ وَ شَكْلِ هَسْتُ مِيْنَهٗ اَزْ كِتَابِ اِبْتِغَاءِ الْفِتْنَهٗ بِرَا يِي طَلَبِ كِرُوْنِ فِتْنَهٗ كِهْ مُشْرِكِ هَسْتُ يَا نَكْذِبِ قَرَانِ هَمِيْشِ
 لِرِجَالِ چِنَا نَحْجِهٖ هِيُوْدِ كَفْتِهٖ اِيْجِ حَسَابِيْ مَخْلُفِ بِرَا مُشْتَبِهْ هَسْتُ وَ غَرَضِ اَنْ بُوْدِ كِهْ جَا بَدَلْنِ قَوْمِ خُوْدَا دَرِ شَكِّ اَزْ زَهْرَا وَ اِبْتِغَاءِ نَاوِيْلَهٗ وَ دِيْكَرِ اَنْجَاعِ
 مُتَشَابِهَاتِ مِيَكُنْدُ نَحِيْثِ طَلَبِ نَاوِيْلِ اَنْ بِرُفُوْقِ مَعْنِيْ وَ مَنْمَنَا يِي خُوْدِ وَ مَا يَعْلَمُ نَاوِيْلَهٗ وَ مَنْمَنَا نَاوِيْلِ اَنْجِهٖ مُتَشَابِهْ هَسْتُ اِلَّا اَللَّهُ مَكْرُخْدَا يِي
 كِهْ اَنْزَا فَرُو سَتَا دَوَا اَمَامِ سَجَا وَ نِيْدِيْ رُحِ فَرَمُوْدَهٗ كِهْ بِمَذْهَبِ اِيْمَانِ سُنْتِ وَ جَمَاعَتِ اِيْنِ جَاوَقَفِ لَارِمِ هَسْتُ يَعْنِيْ رَا اَلَا اَللَّهُ وَ قَفَا يِدِ كِرُوْتَا رَا سَخْنِ
 عِلْمِ كِهْ يِدِ اِيْنِ نَدَّ كُوْرِيْ شُوْنْدِ دَرِ بُوْنَسْتِ نَاوِيْلِ وَ خَلْ نَكِرْدَنْدِ حَقِيْقَتِ خَرَجِ سَجَانَهٗ بِهٖ تَاوِيْلِ اَنْ عَالَمِ نَسِيْتِ وَ اَلْوَا سِيْحُوْنِ وَ ثَابِتِ قُدْرَتِ
 فِي الْعِلْمِ دَرِ دَانِشِ كِهْ مُتَوَسِّلَانِ اَهْلِ كِتَابِ يَا نَدَا يِمُ كِهْ اَوَا دَرِ عِلْمِ رُسُوْخِيْ بُوْدِي قَوْلُوْنِ مِيَكُوْنِيْدَ اَمْتَابَهٗ مَكْرُوْدِ اِيْمَانِ مُتَشَابِهْ كِلْ مَنِّ عِيْنِدِ
 وَ تَبَا هَمِهٖ مُحْكَمَاتِ وَ مُتَشَابِهَاتِ اَزْ زَهْرَا دِيْكَرِ پَرُوْدِ كَارِ مَاسْتِ وَ مَا يَلْذَكْرُ وَ يَا دَكْتِهٖ يَا پَنْدِ پَرِيْ شُوْنْدَا اَوَّلَا الْكِتَابِ مَكْرُخْدَا وَ دَانِ
 عَقُولِ صَا فِيْهِ وَ تَبَا هَمِ قَوْلِ رَا نَحَا نِ عِلْمِ هَسْتُ وَ اِيْشَانِ قَوْمِيْ مَا نَدَّ كِهْ مَتَاعِ دَانِشِ خُوْدَا بِرُوْرِ عَمَلِ بِيَا رَسْتِهٖ وَ مِيَكُوْنِيْدَا اِيْمَانِيْ كَارِ اَلَا تَرُوْخِ اِيْمَانِ
 وَ مَنَحْرِفِ مَسَا زِ قُلُوْبِنَا دَلِهَا يِي مَا رَا زِيْنِ حَقِّ بَعْدِ اِذْ هَكَذَا يَلْتَا اِيْرَا نَكِهٖ مَا رَا دَرِ هَسْتُ مُوْدِيْ وَ هَبْ لَنَا وَ بَخْشِ مَا رَمِيْنِ لَدُنَّاكَ
 وَ حَمْدُ اَزْ زَهْرَا دِيْكَرِ خُوْدِ تَوْفِيْقِيْ بِرِ سَتَقَامَتِ كِهْ اِيْنِ رَحْمَتِ وَ مَحْفِ رَحْمَتِ هَسْتُ يَا بَا اَزْ زَا يِي وَ اَرْحَمِيْنِيْ خَالِيْ اَزْ شَكِّ وَ مُشْتَبِهْ اِيَّاكَ اَنْتَا اَلُوْ هَا
 بِدَرْ سَتِيْ كِهْ تَوَلِّيْ نَحْمَدُكَ بِرِ عَطِيْهِ وَ تَبَا اِيْ پَرُوْرِ دَا رَا اِيَّاكَ جَا مِعِ النَّاسِ بِدَرْ سَتِيْ كِهْ تَوْفَرَا يِمُ اَرَنْدَهٗ هَمِهٖ مَرُوْمَانِيْ بَعْدِ اَزْ مَرَكِ اِيْشَانِ لِيَوْمِ لَا رَيْبَ
 فِيْهِ بِرَا يِي حَسَابِ رُوْزِيْ كِهْ هِيْجُ شَكِّ نَسِيْتِ وَ دَوْقِ اِيْنِ اِنَّ اللَّهَ بِدَرْ سَتِيْ كِهْ خَدَّيْ لَا يَخْلِفُ الْمِيْعَادَ خِلَافِ كُنْدَ وَ عَدَهٗ كِهْ دَرِ عَيْتِ
 وَ نَشُوْرِ فَرَمُوْدَهٗ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِحَقِيْقَتِ اَنَا نَكِهٖ كَا فَرَشْدِ نَدِ يَعْنِيْ هِيُوْدِ وَ قُرَيْشِيْ وَ اَنْفِيْرَا كِفَارِ قُرَيْشِ كِهْ حَضْرَتِ رَسَالَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا سَرُ زَشْتِ مِيَكُنْدِ
 كِهْ دَرِ وَايِلِ هَسْتُ وَ پَسَرِ اَنْ نَدَا رَدَهٗ خُوْدَا مَوَالِ اَوَلَا وَ مَخَا رَفِ مَكَا ثَرَتِ مِيَكِرْدَنْدِ لَنْ تَغْنِيْ عَنْهُمْ دَفْعِ كُنْدَ وَ بَا زَنْدَا رَا اِيْشَانِ اَمَّا وَ اَلْهَمُّ
 مَا لِهَا يِي اِيْشَانِ كِهْ بَدَانِ مِيْ نَا زَنْدَ وَ لَا اَقْلَادُ هَمُّ وَ نَهْ فَرَزَنْدَانِ اِيْشَانِ كِهْ بَا وَ جُوْدَانَا عِلْمِ مَسَابِهَاتِ مِيْ اَفْرَا شَتْنْدُ مَنِ اَللَّهُ شَيْئًا اَزْ عَذَابِ
 خَدَّيْ هِيْجِ چِيْزِهٖ دَرِ دُنْيَا كِهْ بِمَحْنَتِ دَرِ مَانْدَ وَ نَهْ دَرِ اَخِرَتِ كِهْ اِيْشَانِ اَبِ سُوْيِ مَضْبُوْقِ جَهَنَّمَ رَا نَدَ وَ اَوَّلَاكَ وَ اَنْ كِرُوْدَهْمُ وَ قُوْدُ النَّارِ هَسْتُ
 اَتَشِ اَنْكِرَانِ وَ دَرْخِ وَ عَادَتِ اِيْنِ مُشْرِكَانِ يَا هِيُوْدِيَا زَهْرَا دَرِ نَكْذِبِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِدَا يَبِ اَلِ فَرَعُوْنِ مَانْدَ عَادَتِ اِيْنِ اَبَا نِ

است و کذب موسی علیه السلام و الذین من قبلهم و عادت آن کسان نیز که پیش فرعونیان بودند چون عادت نمودند که با ایشان بدین
 استیامی یا را ما معجزات انبیای خود را فاخته هم الله پس گرفت ایشان را خدای بدی و بجهنم کینا با ایشان از انکار و تکذیب و غیر آن و الله
 شد بد العقاب و خدای بخت عقوبت است بر کافران قل للذین کفر و ابا کوی محمد مر آن کسان که کافر شدند از یهود و مشرکان و کفار
 و واقعه احد استغلبون زود باشد که مغلوب بشوید و دنیا نصرت مؤمنان بر شما و کثرت و کثرت و جمع کرده شود و عقیب موسی
 و فرخ و بئس المهاد و بد آرا مکاهی است و فرخ بر خطاب با کفار قریش میفرماید که قد کان لکم آیه بدستی که بود شمار اعلامی و نشانی
 درست بر نبوت محمد علیه السلام فی فلتین التقتا و قصه آن دو گروه که هم روی و هم دیدار شدند و حرب بدر فقتل قل
 سبیل الله که روی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر پیغمبر علیه السلام بودند سید و سیزده تن و همتا و هفت تن مهاجرین و دولیت
 سی پیش تن انصاری و اخوی کافیه و گروهی ناکر و دیده به خدای که لشکر ابوجبل بودند قصد و نجات تن یو و طهم می دیدند مسلمانان ایشان را
 یعنی لشکر کفار امشکلیهم و برابر خود و ای العین دیدنی اشکارا اگر چه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما خدا تعالی وعده کرده بود که یکی از مؤمنان
 را بر دوش آن کافران غالب کرد و آنم مائت صابوہ یغلبوا مائتین دوشین مجمل کفار را و برابر ایشان بدیشان نمود تا بوعده الهی منظر شد
 روی بجز آب رند و بر دشمن غلبه کنند و عداوت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و اخبار آمده است که در میدان حرب مؤمنان را اندک بچشم کافران
 و آورد و تار جنت دلیر شدند و در انبای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا زخوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل برون
 کافران باشند خیمه راجع به مؤمنان و علامت صحت برسان بود و الله یوقل و خدای قوت و بد نصیر من یشاء یباری کردن خود هر که
 خواهد این فی ذلک بدستی که در تقلیل کثیر و کثیره قلیل لعبوده هر آینه اعتباری است لا ولی الا بصاره مر خداوندان بینائی با امر
 بینائی دل است که بصیرت گویند و یقین للتائس زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حب الشهوات و بی
 آرزو بای نفس مراد مشتهیات است و زینت دهند حق تعالی بود که خالق افعال و داعی اوست و زمین جهت اهتمام بندگان باشد
 و گفته اند مزین شیطان است که می آید و چشم حس ایشان این شتهیات من الشاء از زمان که بدترین دام شیطان ایشانند و البین
 و سیرن که محبوب طبع والدین اند و القنا طیر المقطره و قطار بای کرد و دیگر دهناده یا دوفین ساخته من الذهب و الفضة
 از زر و سیم قطار بهشت هزار مثقال زر است یا بهشت هزار مثقال نقره یا به پیری پوست کوی دینار و درم و الخیل المسومه و دیگر بسیار
 علامت دارد و آن نشان اسپ است که عیب و عیوب ظاهر می گرداند چون مطلق الیمین و غره مجمل مثال آن و گفته اند مسومه اسپ آراسته است
 یا تمام خلقت یا راه واریا فریب یا بلق که میل عرب بدان بشیر بوده و الا نعام و دیگر چهار یا بیان از شر و کاف و کوسیند و الحرف و کشتزار
 یا زمین برای زرع ذلک این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا می است که بر خرداری یا بندگان در
 زندگانی دنیا و الله و خدای که معبود به حق است عند حسن المآب نزدیک است نیکوئی بای بازگشت حسن المآب
 جز در قرب رب الارباب تصور نیست بیت ای دل از درگاه جانان رخ متاب زندگی خواهی بجایان اقرب چند کری
 که در صحرا و بهوس پیش و آبی ان حسن المآب قل ان لکم کلمه بکوی محمد یا خبر دهم شمار ای درویشان صحابه بخیر من ذلکم
 به بهتر ازینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که علت مؤمنان باشد یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع
 دنیا را دوست باز داشتند چون اهل صغیر ایشانرا است عند دیکم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانها است که اندک
 از آن بهتر است از دنیا و آنچه درواست و در حدیث آمده که لموضع سوح من الجنة خیر من الدنيا و ما فیها پس صفت
 آن بوستان ها میکند که تجری من تحتها الالهات و میروند از زیر حضور یا اشجار آن بوستان جو بهای آب خالدین غیما جاید
 باشد متقیان در آن بوستانها ذکر غلو و جنت آن است که نعمت غلو و در آن بخوف انقطاع منقص نکرد و آذواج و مرایشانرا جنتها
 از حوری و انبی مطهره پاکیزه و از قاف و رانی که سنائی دنیا را باشد یا پاکیزه و خلق و خلق و رضوان من الله و دیگر ایشان
 را خوشنودی است از خدای و این از بهشت و نعم او بهتر است و الله بصیر و خدای بینا است بالعباد به بندگان و جو
 ایشان الذین متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود و آنانند که از روی نیاز یقولون و بنا میگویند ای پروردگار ما را

بسم

بسته و آنرا که خواست داد و گفته اند ملک نبوت و رسالت است که از بنی اسرائیل سبیه و بنی اسمعیل داد یا ایالت که و حوالی آن که کفار قریش از آن محروم
 ساخته ملازمان عتبه علیه نبوت صلی الله علیه و سلم حواله فرمود یا ملک روم و فارس و بین از باب آن اشراخ نموده بدین امت ازانی داشت و نزد محققان ملک
 توفیق است که هر کرا عطا کرد عزیز و جهانی شد و از میر که باز گرفت محض و ل در سری گشت امام احمد عرب رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلها است
 و دلها در قضیه قدرت خداوند بخت است هر کرا مقبول قلوب سازد و از نظرات غنایت صاحب و لالتش بنواز دو و هر کرا از دلها می درویشان بنید
 بشعالات نیر آن کتب و دلتش بکدازد و تَعَزُّوْهُنَّ تَشَاءُ و از چند میاری هر کرا میخوای بایمان و معرفت چون پیغمبران و منابغان وی و وَتِلْكَ
مَنْ تَشَاءُ و خوار و بمقدار میگردانی بر کرا خواهی بکفر و کفرست چون ابو جبل و بیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلار و با عز
 و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار اعم یا عزت این مومنان را بظفر بر پیود و نصاری و ذلت ایشان بقبول خبر پیش
 و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت است و ذلت بخت حرص چه استغنائی قناعت فقیر از اصدق عقیدت بر صبر ممکن رساند
 و بکا بوی حرص تو اگر از اد وصف فعال نمکند و تفسیر بسیار آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت غنیمت مومنان زیارت امام تقری
 غزنوی قدس سره که در زمان خود طلب اولیا بود آمده است دعای فاتحه نموده و همچنان در وصف فعال استاده از تفسیر تعز من تشاء و
 من تشاء و نکته در خواست فرمود و خواهد امام قدس سره جواب داده که روشن ترین وجهی در معنی آیت این است که ترا با هزار و مفسد جل جلالی
 و نجر از فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار کمل بهجت طلب نیادی ملک به خانه میجوین که آبی آرد و در وصف فعال باز آورده
 با این حکیم گفته و بای برینه ملک قناعت بخت و در صد آزادی جامی دهد بیت انکو بقناعت شنا شده از فیض تعز من تشاء
 و انکوره حرص و از پیود و مقهور تذل و من تشاء شده و نزد محققان عزت بشود و لقا و کشف غطا است و ذلت بحجاب حرمان و باز در
عطا بیکلک الخیر بدست تو است یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکیها از اعطای ملک و اغراز مومنان و اگر چه شریز چون نزع ملک
 و اذلال بدست قدرت است اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه شبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل بیان است
 و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا گفتار کرده ما عد الضدین چه از وضعی دیگر مفهوم میشود و چنانچه اسرائیل تقبلم الحیر یا مراعات و کج
 است و خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود و اذ امرضت هو لیثین و حقیقت آنست که شرف خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است
 چنانچه در ثنوی مولوی مخوی میفرماید مخوی بد به نسبت باشد این بهم بدان پس مطلق نباشد در جهان و زهر ماران مار را مانتند
 نسبتش با دیگران باشد حیات یا آنکه خیر وجودی است و شرع می و وجود را با عدم آمیزشی نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام
 در بعضی از ادعیه فرمود که الحیر کله بیک و الشر لیس الیک و صاحب نقد النفوس خلعت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص سیران سخن
 ایمانی مینماید آنجا که در لغت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة و المصلین میفرماید بیت بعل تا حصار باغ باغ تا بهار لثمن با زاغ
و ششم شمش چو دیده سرش بختانی ده ز کل بی بصر چون بطاره جهان پروخت هر دو نیک که و دشناخت که کاینکه نیک انحصار قدیم
 و آنچه به از نقایص عدم است یقلت الخیر کله بیک لکن الشر لا یعود الیک ایاتک علی کل شیء بدستی که تو بر همه چیز اعطا و اثر
 و اغراز و اذلال قدیره توانایی تَوَجَّعَ اللَّیْلُ در می آری شب را فی النهار و در یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب ثنوی تا زمان حلول
 آفتاب بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میگذری و در آخر از رومی افزائی تا روزی که در اول جدی قصر ایام سنه بود در اول سرطان طول ایام
 سال میشود و تَوَجَّعَ النَّهَارُ در می آری روز را فی اللیل در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده می
 سازی تا شبی که در آخر جزا قصر لیالی بود و در آخر قوس طول لیالی می شود و تَخْرُجُ الْحِیَّاتُ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلاً
مِنَ الْمِیْتِ زنده که آن لطفه است یا خراج میکنی مرغ را از بیضه و دخت را از دانه و تَخْرُجُ الْمِیْتِ و بیرون می آری مرده را چون لطفه و
 دانه مِنَ الْحِیَّ از زنده که آن حیوان و مرغ و دخت است و گفته اند جنیت را از طیب بیرون می آری یا طیب را از جنیت یا کافرا از مؤمن
 چون کفان از نوح علیه السلام و مؤمن را از کافران ابراهیم علیه السلام از ذوق مَنْ تَشَاءُ و روزی میدی از خزانه رحمت و اسعه بر کرا
 خواهی بغير حساب بی شمار یعنی مرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا یُخْجِلُ الْمُؤْمِنُونَ باید که فرنگیزند مومنان که دوستند
 الکافرین تا اگر ویدکانز که دشمنان اند أَوْلِیَاءُ و دشمنان متولیان و امواج و من دُونِ الْمُؤْمِنِیْنَ بدون از مومنان یعنی دوست

من خرو من نشاید پس همان باید که کافران بدو تنی بیکرند جمعی از انصار بار و سایی بیو و طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد
 موالات در میان آورده و سخنان از آن نمی فرموده از روی تهدید گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَهِيَ بَكْرَتُهُ يَرْجُ أَنْ يَبْلُغَ إِلَىٰ آلِهِ يَمُوتًا يَشَٰهَدُ
فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ بَشَيْءٌ یعنی از دین خدای بی شئی و چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد الا آن تلقوا امری که برسد و
 کنید مِنْهُمْ تَقْتُلُوهُ از ضربهای کافران ترسیدنی و خد کردنی حکم نقتیه و ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امر و صورت
 نقتیه جز در الحرب نیست وَيُحْذِرُكُمْ اللَّهُ و میترساند خدای شما را در ارتکاب منایب نَفْسَهُ از عذاب نفس خود یعنی عذاب خداوند است
 از محض تباریت حق سبحانه و بیواسطه غیر نفس عبارت است از ذات چیزی و حقیقت و بیویت و پس بر کسی که لفظ نفس در شان حق سبحانی
 ایراد کنند مراد ذات او باشد وَاللَّهُ الْمَصِيرُ و بسوی خدای خداوند است بازگشت همه قل انْ تَحْقُقُوا كَلَامِي محکم گردانید
 و اید مَا فِي صُدُوقِهِ آنچه در سینههای شما است یعنی در دلها از موالات کفار او بشکوه یا آشکارا کنید ما فی الضمیر خود را بعلانی
 خدای از میدان و تعلیم ما فی السموات و میداند آنچه در آسمانها است از اضافات و مافی الارض و آنچه در زمین است از انواع غلبه
 و الله و خدای که علم ذاتی او بدینهمه محیط است علی کل شیء قَدْ بَرَّهَ بر همه چیز با توانا است و قدرت و بر همه مقدرات احاطه کرده پس هر چه میکنند
 و مکافات آن میتوانند پس فرمائی نمکند و برسد يَوْمَ تَجِدُ اُزْوَاجًا هر کسی از عمل کنندگان مَا عَمِلْتُمْ مِنْ خَيْرٍ آنچه کرده
 باشد انیکوی محض حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی به سینه صحیفه حسنه و مَا عَمِلْتُمْ مِنْ شَرٍّ آنچه کرده باشد از بدی تُؤْتُوهُ دوست دارد آن نفس
لَوْ اَنَّ بَيْنَهُمَا لَكُنْزٌ میان او و بینه میان آن عمل بِأَمْدٍ بعد از انداز و دور یعنی بخوابد که طلقا عمل فرماید و يُحْذِرُكُمْ اللَّهُ نقتیه
 به خد میفرماید خدای شما را از غضب و عقوبت خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او فکر کنید بدین تا که بر رفع شکست
 میان ذات خود و ذات خلق باللتراب و رب الارباب قطع چه نسبت ذره را با عین خورشید چه دعوی خاک با عالم با
وَاللَّهُ وَفٌّ بِالْعَبَادِ و خدای مهربان است به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ كَلَامِي محکم گردانید
 شما ای بیو و نصاری که لاف سخن آبناء الله و احببوا و در عالم افکنده اید و دعوی میکنند که نَحْنُ الله دوست میداریم خدا
اَفَاَتَلْعَبُونَ پس بیروی کنند مرا يُحْيِيكُمْ خدا تا خدای شما را دوست دارد و يُعْظِرْكُمْ ذنوبکم و بیا مرز و کنار شما را و الله
 خفوف و خدای آمرزنده است گناهای را که بر متابعت من راسخ باشند و يُحْيِيكُمْ مهربان است بر ایشان بر حمت خاصه با خطاب
 باقریش است که میگویند ما بتا را برای خدای دوست میداریم و به شفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشان را گفتا که
 حق را دوست میدارید متابعت جیب او را فرمودند قُلْ اَطِيعُوا اللَّهَ بگو فرمان برید خدا را و امر و نواهی و الْوَسْوَ و پیغمبر او را
 و احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول فَاِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الکا فیرین پس بدستیک
 خدای دوست نمیدارد کافران و وضع مظهر در موضع مضمحلالت بران میکند که تَوَلَّوْا از طاعت خدا و رسول کفر است اِنَّ اللَّهَ
اصْطَفٰ اٰدَمَ بدستی که خدای برگزیده آدم را که پدر پسر است بتعلیم اسماء و سجده ملائکه و ابوت انبیا و صفیا و نوح و ابراهیم
 عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت مقدمه وَالْاِبْرَاهِیْمَ و نفس ابراهیم را بجلت و نجات از آتش مرود و امامت آدمیان و بنای
 خانه کعبه وَالْعِمْرَانَ و آل عمران را که موسی و هارون بودند بر سالت و حکیم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان گفته اند
 این عمران پدر مریم است و آل و مریم و عیسی بوده اند که خدا بیتی ایشا را برگزید مریم را بقدر و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت
ذَرِیَّتَهُ و پیغمبرین برگزید فرزندان این پیغمبر از بعضی از ایشان مِنْ بعضی از برخی زیاده شده مراد اولاد پسندیده
 از بابی برگزیده وَاللَّهُ سَمِیعٌ و خدای شنوا است مرا و آل باطله بیو و ملا که گفتند سخن آبناء الله و احببوا و یا مخرجات نصاری را
 که بنیره عمران ابن الله گفتند حکیم و اما است باعراض فاسده ایشان ازین مقالات آورده اند که عمران نیک مردی بود از اولاد سلیمان بنی
 داشت حنه نام که خواهر او در کالج فکر یا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عباد و آنچه خوش داشت و در خاطرش گذشت که چه بود
 مرخصی بودی و بجا فرستادی چون بستر شد مذکر کرد که او را حرد کرد و اندر برای خدای تعالی چون برادر و خری بود غمناک شد حق تعالی بر شکستگی دل او رحم فرمود
 و در حشرش که مریم بود بعضی سپر قبول فرمود و اینست که حق از حکایت او میفرماید وَإِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ یا دکن ای محمد چون گفت زن



عمران بن ممان که جنه بنت فاقه بود و در وقتی که حامله شد و بی ایث فذوت ای پروردگار من بدستی که نذر کردم که مافی بطنی برای
 آنچه در شکم من است محسوس آید و کرده شده از قید تعلقات دنیا تا خاص تر پرستند و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد قدس بزرگ
 میداشتند و فرزند را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد و الهی و چنین نذر با فرضیه بود و بعد از نذر جنه شوهر او عمران
 گفت یکایک این چیست که گردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را شاید بران جنه جاری شد که فقید منی پس قول کن خدا یا امر کن
 نذر کردم ای آنکه التجميع بدستی که تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتیم و انانی بقصد من درین نذر که خبر رضایت تو خواهم فلما وضعتها
 پس آن هنگام که بنهاد و بارخود را ضمیر عاید بجنه است یا نذیر و قالت گفت بر جلیل اعتذار و کثرت و بی ایث وضعتها ای پروردگار من بدستی که من
 بنادم آن بار انشی فرزند ماده و الله اعلم و خدای دانای تر است بما وضعت یا آنچه بار بنهادم خصی وضعت و اندیغی خدای دانای تر بود یا آنچه
 جنه وضع کرد و بقرات بر این جمله مقوله قول جنه است و بقرات شخص متانفص ال قد تعالی و لیس الذکر گفت جنه که نیت فرزند که من طلب کردم بر
 خدمت کنیه گالاشی همچون فرزند ماده که من داده و ای ستمگانهها و بدستی که من نام نهادم او را موصی و معنی این لفظ بر زبان شما
 امت الله است یعنی کنیز خدای و ای اعبد هابک و بدستی که من در پناه می آورم او را به حضرت تو و ذریهها و فرزندان او را من الشیطان
 الیچیم از سوسه و پوسه کش رانده شده یا از من لو برکت عای جنه بر روزگار مریم و عیسی رسیده از من شیطان محفوظ و محروس ماند و در حدیث آمده
 که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد بر کشد از من شیطان الامیم و پس از آن که ازین صورت محروس شود
 فتقبلها پس فرزند مریم را و بجا پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه و اقبلتها و برویاند او را یعنی نشو و
 وادبها تا حسن نشو و منائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون به سالگی رسید با انواع عبادت بر همه احبار
 شد و گویند بر پرورش حسن تخلق او بود با خلاق ربانی القصة مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سده و احبار را گفت خدوا
 دونک و هذه السدیة فاکیر یاین نذر کرده شده را که از آن خدای است بزرگان بقول می رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که عمر
 زنده بران وجه قلمهای خود را که بدان کتابت تورنت میکردند بکنار نهارون برده و جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش
 مریم بدو متعلق باشد القصة قلم زکریا بر روی آب آمد و کفالت مریم بر زکریا مقرر شد و گفت لها ذکر یا و فراسیر حق تعالی مریم را بزرگوار و زکریا علیه
 او را بخانه رده جهت ارضاع او و ای مقرر فرمود و چون از طفولیت در گذشت او را بمسجد آورده و غره که جز بزدان صعود بران میسر نشدی برای او تربیت
 داد و هرگاه که زکریا از عهد حال و فارغ شدی و در غره بقیه محکم بسته کلبه با خود داشتی و در حفاظت و حراست او با قصی الغایت کوشش نمودی تا مریم
 بزرگ شد و انوار ولایت بر صفات احوال و لایح گشت کلمات دخل علیها برگاه که در آمدی بر مریم و زکریا الخراب زکریا بفرقه که مریم بخامی
 وجد عندها و قوامی یافت نزدیک و روزی که آن میوه تابستانی بود در میان رستان و محصول مستانی و فصل تابستانی زکریا که چند نوبت
 این صورت معاینه دید قال یا مریم گفتی مریم ای آنکه لك هان ازکی است ترا این میوه و غیر وقت و قالت هو من عند الله گفت
 مریم این زرق که می بینی از نزدیک خدا است ان الله یزق من یشاء بدستی که خدای روزی میدد بهر که میخواهد بغیر حساب
 بشمار از جهت کثرت باغیر استحقاق مرزوق هذا لك و آنوقت که زکریا میوه تازه دید و غیر هنگام طمعش افتاد و با وجود کسین بود و فرزند میسر
 در میان محراب دعا و ذکر و قاریه بخواند زکریا پروردگار خود را قال رب هب لی کفای پروردگار من بخش مرا من لدنک ذریه
 طیبه از نزدیک خود و فرزند می پاک از لایح کنه انک سمیع الدعاء بدستی که تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی
 فنا دته الملكة پس ندانند او را فرشتگان و گویند چنانچه جبریل بوده به جهت تعظیم او را بطریق جمع یا درود و هو قائم و حال آنکه زکریا
 علیه السلام ایستاده بود و یسلی فی المحراب نماز میکرد و در محراب مریم یا و محرابی که داشت ان الله بدستی که خدای یکتایک یجیب
 شونده میدد بدتر از فرزند می که نام او یحیی است و معنی یحیی آن است که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پدر بدو زنده یافت مصداق و حالتی
 که این فرزند او را کند و باشد و ایمان آورده بکلمه الله یعنی عیسی علیه السلام و او کلمه است یعنی عیسی علیه السلام است این گفته شد که بی پدر او تولد شد
 و بکلمه کن پیدا شد من الله از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسی که بعیسی علیه السلام ایمان آورد یحیی بود و علی بن ابی طالب و علیه السلام و دیگر
 صفات یحیی بن است و سید و متهری بکلمه و علم و تقوی که شریط سیادت است است و حصود او باز ایستاده از زمان یا خود را باز آورده اند

سبب انبیا من الصالحین پیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی نیکوای و آبا می او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خدایق بر وجهی او کند
 و چون زکریا را چنین فرزندی بشارت دادند قال رب کفای پروردگار من اینی یکنونی غلام از کجا باشد مرا پسری و قد
 بلغنی الکبر و بدستی که فرارسیده است مزبیری و زکریا سالی و امرأت عاقرو زن من یعنی اشیاع و او خواهر مریم بود و نازا نیده است
 اما مارا چون می سازی یا در همین سیری فرزندی میدی قال گفت خدای با جبرئیل گفت بفرمان خدای کنایک همچنین بر همین حال که هستی ازیری
 الله یفعل ما یشاء خدای میکند آنچه میخواهد و عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی آیه گفت ذکر برای پروردگار من
 ظاهر کردن برای من نشانه که مرا از حمل اشیاع بولد خبردار کند قال ایاتک گفت جبرئیل که خدا میگوید نشانه تو الایاتک الناس ان است
 که سخن بگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثلثه اقام سه شبانه روز الا و منی اگر آنکه بشارت کنی بشم یا سرایوست یا بر زمین
 و ذکر ربک گشای و یاد کن پروردگار خود را بسیار و سبح بالعشی و الا بکا و تسبیح کوی او را در شبانگاه و با داد و باقی قصه گشای
 او سوره مریم خواهد آمد انشاء الله تعالی و اذ قالت الملائكة و یاد کن از زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافه گفتند یا مریم
 ای پرستار خدای انا الله اصطفینک بدستی که خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد و ترا به خدمت یا پرورش داد
 بعصمت و طهرت و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذوراتی که سنار را باشد چون حیض و نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات مجیه
 و اصطفینک گشای برای تا کید است یعنی و بی شبهه ترا برگزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان یا آنکه برای شوهر فرزندی و
 و بنفخ جبرئیل مخصوص گردانید ان یم اقمی لربک ای مریم فرمان برداری کن مرا فرمیده و پیرونده خود و اسجدی و سجده کن
 خدای را و از کعبی مع انوار العین و رکوع آبرو رکوع ازندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با اخباریت مقدس ذلک اینها
 که ذکر کرده شد و اینها از حدیث مریم و زکریا و یحیی من انباء الغیب از اخبار پوشیده است که ما بجهت اظهار عجز از توای محمد علیه
 و السلام نوحیه النیک و می کنیم و بزبان جبرئیل بنویسند و ماکنت و بنودی توای محمد کدیمیم نزدیک اخباریت المقدس
 اذ یلقون اقلامهم ان بنکامی که انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را و روی ارون تا بدانند آیمیم بکفل مریم که کلام
 است از ایشان که بایند آن شود و بعد مریم و ماکنت کدیمیم و بنودی تو نزدیک ایشان اذ یختصمون الوقت که فحاصمت
 برای کفالت مریم اذ قالت الملائكة و یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و صح است که جبرئیل علیه السلام گفت یا مریم ان الله
 یبشیرک بکلمة منه ای مریم بدستی که خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی علیه السلام است و او را کلمه از آن گفت و کلمه
 کن حاصل شد بی بدو اگر چه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب تعارف که والد باشد مفقود است و حق
 عیسی را جرم اضافت حدوث او بکلمه الممل و تم تواند بود و اسمها المسیح عیسی ابن مریم نام آن کلمه مسیح لقب است و عیسی اسم
 تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه کویم نام پیغمبر و مصطفی محمد است علیه السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح یعنی
 منشی باشد یعنی مبارک و جلیها فی الدنیا و شناس و تمام قدر و دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محاضرت یا به مخلوق شدن
 بی بدو یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل و حال و الاخری و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه و من
 المقربین و از نزدیک گردانیده شدگان است بکرامت خدای و یکل الناس و سخن میگوید این فرزند با مردمان فی المهد
 و کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغری و قتی که شایسته کهواره بود و کهل و سخن گوید این فرزند با مردمان در وقتی که کهل باشد
 یعنی دومی و کلام او در همه معجزه بود و در کبولت دعوت و من الصالحین و از انبیا شایسته است قالت رب گفت مریم
 از روی استغفار یا بطریق استعظا که ای پروردگار من اینی یکنونی از کجا و بر چه باشد و کد مرا فرزندی و کد بمسکینی کشر
 و حال آنکه مرا من کرده است بیج لشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزندانند قال کنایک گفت جبرئیل بر همین حال
 که تو هستی بی سلس بشری الله یخلق ما یشاء خدای می آفریند آنچه میخواهد اذ افضی امر اوجن خدای حکم کند کاری را فایتما
 یقول پس خبر این نیست که گوید مر آن چیز که معلوم است کن فیکون یا بشیر یا بشد گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت
 تکون اشیا بکون او یعنی هست کردن خلق بر و دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با سباب و مواد همچنان قدرت دارد بر فرقی



آن حضرت از همه امتان اکمل اند و فضل حکم کن الاخوان السابقون السابقون علوی آوردند و منک اول نظم ای ختم پیران مرسل
 علوی پس در اول پیشوای ماست صدر المسلمین با بنیاب دوست بدر المؤمنین بهست از پیران با و خوتراست و از همه محبوبتر
 و مکرر و او مکرر و ندان کسانیکه علیه السلام از ایشان احساس مکرر کرده بود بران وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسی علیه السلام را ببینند
 بقتله بکشند و اصح آنست که با نوع حیل عیسی علیه السلام را بدست آورند و در خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصبح جمیع کشته
 متهرور که یهودا نام دشت بدرون خانه فرستاد و عیسی را بیرون آوردی سجانه عادی و انشب عیسی را با سمان برده بود و همین که یهود دران خانه در آمد عیسی بیرون آمد
 حی سجانه شب عیسی را و افکند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسی درینجا نیست و روی او نچند و هر چند گفت من فلان کسم و ستغاثه کردی بجای نرسید و از
 وارش در او نچند تیر ماران کردند این است که خدایتعالی فرمود که ایشان مکرر و مکرر **اللَّهُ طَوْخًا يَخْرُجُ خَرَامًا** و خداوند خدای خرامی که در ایشان رسانید یا خود را بخواری تمام کنند
وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَلَائِكَةِ و خدای بهترین کافات کنندگان است ابل مکرر اذ قال **اللَّهُ يَادْكُنْ** آنرا که گفت خدای یا عیسی الی
مُتَوَفِّيكَ ای عیسی بدستی که من فرا کرده توام از دنیا و **وَأَفْعَلَكِ الْإِلَهِ** و بر و آورنده توام بسوی خود یعنی بمفرط لایکه خود و مطهرت و پاک
 کننده و نجات دهنده توام **مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا** از حد و مکران کسانیکه کافر شدند و **وَجَاعِلِ الَّذِينَ أَتَّبَعُوكَ** و گرداننده آن کسانیم که متابعت
 تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو **فَوَقَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْإِلَهِ** آنانکه کافر شدند و بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری علیه السلام و زبیری بر حق
 و برهان در اسات رسالت عیسی علیه السلام با غالب شدند بر ایشان بشمیر و به طوطی معاد و تقیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالت خاستند
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ که تا روز رستاخیز **ثُمَّ إِلَى مَرْجِعِكُمْ** پس بسوی من است بازگشت همه شما یعنی عیسی و متابعان و منکران او فاحکم
 بلیت که پس حکم کنم برستی میان شما **فِيمَا كُنْتُمْ تَخْتَلَفُونَ** در آن چیز که شما هستید روی اختلاف میکنید یهود موسی علیه السلام را
 تصدیق میکنند و عیسی و محمد علیه الصلوة والسلام را منکرند و نصاری عیسی و موسی را تصدیق میکنند و محمد علیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء
 منکرند و الثالث ثلاثه قایل میشوند و مؤمنان میگویند **اللَّهُ تَعَالَى إِلَهِكُمْ** است موسی و عیسی و محمد علیه الصلوة والسلام فرستادگان او و ایندو یکی پس
 خدایتعالی فرمود که به نسبت این طوایف حکم کنم **فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا** پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری **فَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا** پس عذاب
عَدًّا باشد **بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** در دنیا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری و الاخره در دوران سرای با انواع عقوبات خود
 و در دوزخ و **مَّا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ** و نیست مر این کافران از یاران و نصرت دهندگان و در منع عذاب از ایشان **وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا**
 و ایمان کسانیکه ایمان آوردند یعنی امت محمد علیه الصلوة والسلام و عملوا الصالحات و عمل صالح کردند **فَيُوفِّيهِمْ** پس با تمام بهیمشان را
 و جفایوفهم خواهد یعنی خدای بد به اجود هم مژده های ایشان در دنیا به نیکبانی و در عقبی بدست کامی و **اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** و خداوند
 دوست نمیدارد و متمکاران را **ذَلِكَ** این کلام که مذکور شد و قصص انبیاء ثلثه و علیک میخوانیم آنرا بر تو من **الآيَاتِ** و آن از علامات نبوت
 و دلائل رسالت است **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و از یاد کردن است محکم از طرق خلل و تعرض لعل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی علیه السلام
 نصاری بجران زبان اغراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدی و نام بندگی برو مینوی خواجه عالم علیه السلام فرمود که عیاذ بالله که نام
 عبدالله مر عیسی را دشنام باشد و بنده نیست فرستاده خدای ما و کلمه است القا کرده شده به بتول عذر ایشان را **أَتَرْغَبُونَ** برافروخت گفت
 بهنج آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق کرد و حق تعالی آیت فرستاد **وَأَنْ مَثَلِ عِيسَى** تحقیق صفت عیسی و شان غریب او
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیا فرزند گمشد **أَدَمَ** همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او
 بی پدر و مادر مخلوق شده حال آنکه او را ابن آدمی گویند پس شخص که از مادر بی پدر و وجود او بد چگونه او را پسر خدای میخوانند و گفته اند مماثلت
 مشارکت است و بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم است در احد الطرفين که عدم آب است یا در آنکه موجودی است خارج از عادت متمدنه و امام
 قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد و هر دو را به تطهیر روح ایشان از هر هر اصلاب و بحقیقت بوجه مماثلت ظهور و بروز و نهم است
 به محض قدرت بوجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند **خَلَقَهُ مِنْ تَرَابٍ** بیا فرزند خدای قالب و از خاک **ثُمَّ قَالَ لَهُ** گفت
 مر آن قالب معصوم نموی را که حکم من کنی بباش زنده بروح **فَيَكُونُ** پس به بود بتبیه میفرماید که خاک را گفتیم آدم باش و باور گفتیم عیسی
 الحق این خبر که از عیسی گفته شد درست و درست و یغی است رسید **مِنْ رَبِّكَ** از پروردگار تو **تُؤْتِيهِ** تو فلا **تَكُنْ مِنَ الْمُنْكَرِينَ**

مقرر شده بود در میان سخن یهود و قول ایشان از آنکه کلام ایشان را می کند که تصدیق کنید خبر یهودیان خود را و باور دارند آن تَوْتِي اَحَدًا
 آنکه داده باشند هیچکس را مثل ما او تقسیم مانند آنچه شما را داده اند از علم و فضل و حکمت او و يَا حُجُوجُكُمْ و این را نیز باور می کنند که مسلمانان
 با شما خاصه گشتند و عِنْدَكُمْ و يَكُونُ و نزد یهود و کار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر و روشن تر قل ان الفضل بمویدی
 که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت پیدا الله بدست قضای تصرف خداوند است يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ می دهد آنرا هر که میخواهد
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار رحمت است عَلَيْكُمْ و اما باین استحقاق در عطای فضل مختص خاص میگرداند بر خمتیه با سلام با و این با و
 من يَشَاءُ هر که میخواهد و می داند استحقاق آن را و وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مؤمنان و مِن هَلِ الْكِتَابِ
 و از ایل کتاب مَنْ اِنْ قَامَنَهُ کسی باشد که او را این ساری بقطار هزار و دویست اوقیه زمال يُؤْتِيهِ الْيَتَامَى الْاَكْدَانِ با را توبه و عیب
 بن سلام بود و رضی که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر با ما منت بوی داده بود و این سلام او را داد و وَمِنْهُمْ و از ایشان باشد مَنْ اِنْ قَامَنَهُ کسی او
 این کردانی بدین ملک وینار زر لا يُؤْتِيهِ الْيَتَامَى او انکند و باز بدین اولا مَا دَمَّتْ مرا که مادام باشی عَلَيْهِ قَائِمًا بر سر وی بسیار بخت
 تقاضا و آن فحاشی باز و او را اجبار یهود که یک وینار بد و امانت داده بودند و اخیانت کردند و ذَلِكَ این خیانت مرید را با آنها قَالَ ای ایست
 که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نِيتٌ بر ما فی الْاَمِيْنِ در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سَكِيلٌ و حق و حق و در آخرت محقق یهود و نوب
 تورست ندانند ای است و مال می را بر خود حلال میدانستند و دیگر می گفتند تورست روا داشته است که با مخالفین خود خیانت کنیم و يَقُولُونَ
 و میگویند و این سخن علی الله الکذب برخدای دروغ چه در همه ملل و شرایع با دای امانت حکم رفته است و وَهُمْ يَعْلَمُونَ و حال آن است
 که ایشان میدانند که خیانت حرام است بلی نه چنان است که شما اعتقاد کردید بلکه بر شما گرفته است و خیانت عرب و حکم بن است من آونی
يَعْلَمُونَ هر که وفا کند بعدی که خدای با او بسته و تورست با دای امانت و ترک خیانت و وَاتَّقُوا و بریز و در باب حلال و حرام فان الله
 این بدستی که خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ دوست میدارد و بریز کار از ان الَّذِينَ بدستی آنانکه يَشْتَرُونَ می فروشند و بدل میکنند
بِعَهْدِ اللّٰهِ عهده میرا که با خدای بسته اند و آن ایمان است بحمد علیه الصلوة والسلام و اَيُّهَا اینهم و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی علیه الصلوة
 والسلام و تغییر این می خورد ثُمَّ قلایله های اندک و آن صاعی چند جو کزی چند کرباس بوده که اگر بن شرف ستانده اند و نعت غیر را تحریف
 کرده و بدین افرایش عوام سوگند خور او وَاللَّيْلُ آن عهد شکنان و سوگند بدروغ خوردگان لَا خَلَقَ لَهُمْ هیچ نفسی نیست مرا ایشان
فِي الْاٰخِرَةِ در آن سری از ثواب خدای وَلَا يَكْفُلُهُمْ الله و سخن گوید خدای با ایشان سخن که بدان خوشدل گردند و لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ
 و نظر رحمت بدیشان ننگر و يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز سرخ و لَا يَنْزِلُ إِلَيْهِمْ و یک ساز و ساز از آلودگنا و وَلَهُمْ عذاب الیم و وَمَنْ
 باشد عذابی که لَمْ اَنْ منقطع نکرد و اِنْ مِنْهُمْ کفر یقینا و بدستی که از جهودان بر آینه گرویی هستند چون کعب و ابویا سرچی که از روی
نَارِ سَيِّئَاتِهِمْ یلویون اَلَسْتُمْ می بمانند زبانه های خود را بال کتاب بخواندن کتابی که نوشته و بر بافته احبار ایشان است و آن نَقْرًا
 بلفظ عبری میخوانند لِتَحْسَبُوهُ تا شما بدارید که آنچه ایشان میخوانند مِنْ الْكِتَابِ از تورست است و وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ
 و حال آنکه نیت از تورست و يَقُولُونَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن حرف و مقری از نزد خدای است و وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ
 و نیت آن از نزدیک خدای و يَقُولُونَ علی الله الکذب و میگویند برخدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند و وَهُمْ يَعْلَمُونَ
 و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود و کفر افرای نصاری می کند که در حق عیسی علیه السلام می گفتند که او دعوی الوهیت
 کرده و امت را عبادت خود فرموده پس رد قول ایشان را میفرماید که مَا كَانَ لبشیر هرگز نبوده و نباشد و نیست و لَنْزِلُهُ را یعنی عیسی
اَنْ يُّوْتِيَهُ اللّٰهُ الْكِتَابَ بآنکه بدو خدای او را وَالْحُكْمَ و فهم آن با فضل امپور و قضیه نبوت و النَّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ يَقُولُ
لِلنَّاسِ پس انکس گوید مرا امت خود را که كُونُوا عِبَادًا لِّيْ باشید شما بندگان یا پرستندگان مِنْ دُونِ اللّٰهِ جز از خدای
وَلَكِنْ كُونُوا و لیکن گوید که بِأَنِّي باشد و قَائِمِينَ رستاد و رَبِّ و استواران در دانش شما کنم بسبب آنکه باشید شما که از روی خدا
تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ بیا مرید و دیگر از کتابی که از حق فرو آمده است و بِمَا كُنْتُمْ قد و سَوَّوْا و بآنکه باشید شما که پیوسته بخوبی
 و درست کنید کتاب را از معنی آیت چنان مغموم میشود که با فی است که علم را پرورش دهد با فاده و استفاوه و آنکه محمد بن حنیفه رضی در وزن

و رساوه خدای یعنی محمد علیه الصلوة والسلام حق است و قول و صدق و جاءهم البیئات و آمده بود بیشان آیتهای روشن یعنی قرآن مجید
 یغیر علیه الصلوة والسلام والله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه نماید کرده تمکارانرا و وضع گفردند در موضع ایمان اوله ائمت
 ائمه و هم ائمه مردان بادش دوشایشان ان علیهم است که برایشان باشد لعنة الله و لعنت حق است آن در بیت از جهت
 و الملائكة و لعنت فرشتگان و ان نریست از ایشان و الناس اجمعین و لعنت همه مردمان و ان مذمت کردن است ایشان را خال الدین فیها
 جاودین باشند در لعنت یا در لعنت که عقوبت است لا یجفف سبک گردانیده شود و عظم العذاب از ایشان عذاب و ویرج و لا هم
 یُنظرون و و نباشد ایشان که مصلحت داده شوند برای جوع دنیا یا در ناخیر عذاب از وقتی بوقتی ان الذین تابوا انما کما یزکون و بکفر
 ربوبیت من بعد ذلك ایز که رکنه انداخت و اصلح او بصلاح آوردن آن چیز را که و ان فساد کرده اند فان الله یرى تحقیقه که خداوند
 غفور و آمرزنده توبه کنایه است و جیم و مهربان است برایشان برادر عارث بن سوادین آیه را بر دست امینی داده و نزد برادر فرستاد و مارت
 بعد از ملاقات فرستاده و گفت که من مرکز از تو دوری نه شنیده ام و برادر منیر رسول خدا اقرای میکند و رسول نیز بر خدا دروغ نمی بندد و خدای
 از همه راست گوی تر هست پس چرا ما امید داریم توبه کنان روی مبدیه نهاد و بوقت جمع همین آیت را بران باز ده تن دیگر خواند و ایشان از توبه با
 نمود و جواب دادند که ما حالا در کمال غفارت داریم و نظر بر غلوت محمد صلی الله علیه و سلم و اخوان انصار آدمی بریم اگر مطلوب حاصل شود فموا لرد الالبون و هم
 بدین اسلام باز گردیم توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه و ایشان آیت فرستاد که ان الذین کفروا بدستی آنها که کافر شدند بخدا و رسول بعد
 انما انهم یزکون و ایشان شتم او داد و اکفر این یاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات وریدند بران یا باین آیت توبه نیز کافر شدند
 لن تقبل توبکم و کفر پذیرفته نشود توب ایشان و اولئک هم الضالون و و انکرده که کفر اقامت و زیدند ایشانند که با ان از طریق
 هدایت یا بالک شدگان و بادی غایت ان الذین کفروا بدستی آنها که کافر شدند و ما قوا و هم کفار و بودند و ایشان کافر بودند بر کفر کردند
 فلن یقبل من احدیهم پس قبول کرده شود هیچ یکی از ایشان قبل الا و ض ذهابا بری زمین و کوفتدایه و اگر چه فدا و ان
 همه را یعنی اگر کافری انقدر زر که سطح زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد و فیه دهد تا از عذاب و ویرج باز برادر و مقبول نخواهد بود و اولئک
 هم عذاب الیم و و انهای که کافر میزند ایشانرا است خدای مثل برالم حجاب و صا لهم من ناصین و و نباشد ایشانرا هیچ
 کس از یاری و یمنه کان در باز و دشمن از عذاب ایشان

الحشر والرابع

لن نسال البر حتى تنفقوا من انفسکم و بدایچه میطلبید از خیر رسید یا نیاید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید و ما تجبون الا نجه و و
 سیدار از مال که بر فقره صدق نمایند یا جاه که بدان معاونت در ماندگان کنید یا بدن که قوت از اطاعت بزدل سازد یا دل که از واقفیت
 الهی گردانید یا جان که از در راه رضای حق در بازید یا سر که از از او ناس تعلق با سوی الله پیر و ازید و گفته اند که هر که محبوب خود را نفقه کند
 در دنیا مطلوب خود برسد و عقبی و هر که از سر و غنی و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف حدت کسی نوش کرده که دنیا
 و عقبی فراموش کرده و بعد از نزول این آیت ابوطالب انصاری رضی الله عنه و سلم آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال
 و احسان نزدیک من پر حالی بر جا که باشد خدای حکم کند وضع کن و ان باغی بود و غایت مغربی و نهایت شرقی و خوبی که حضرت رسول علیه الصلوة و
 والسلام گاه گاه بدان درآمدی و از آب و میوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابوطالب گفت بخیر این مالی است با سود بسیار و حضرت علیه الصلوة
 و السلام آن باغ را در میان اقربای و صمیمت فرمود و ما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من شئی از خیری خواه اندک خواه یا بار و خواه از محبوب
 اموال خود خواه از غیر آن فان الله به عیلم و پس بدستی که خدای بدان خیر و امان است و حسب نیت شما شایسته خواهد داد و کل الطعام
 بماله خود و دینها کان حلالا بوده است حلال لبنی اسیر شیل و فرزندان یعقوب را آورده اند چون این آیت فرود آمد فظلم من ان
 هاد و احی منا علیهم طیبات املت لهم قتیبه شومی ظلم و معصیت نمودن بعضی از طعاهای یا حلال چون لجوم مای و شوم ختم
 و بقرو امثال آن برایشان حرام گردیدیم و بدین سخن شفته شده گفتند ازینها ابدار ام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد و فرمود
 که خوردن همه طعاهای یعقوب و اولاد او حلال بوده الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسیر شیل علی نفسه یعقوب برش خویش و آن چنان بود و یعقوب



امر غنی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدا تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد و بر خود حرام سازد حق سبحانه و او را شفا بخشید گوشت
و شیر تر که از همه مصلوبات و مشروبات دوست تر داشتی تقریباً الی الله تعالی و فاء بنذر بر خود حرام ساخت جهودان بمتابعت او تناول آنها
اجتناب نمود که گفتند در تورات به حرمت آنها حکم کرده است حق سبحانه و تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان می گویند بلکه یعقوب علیه السلام
اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوراة پیش از آنکه فرو فرستاده شود تورات و اگر ایشان همچنان بر کارها
نمانند قل فانوا بالتوراة که پس یارید تورات صحیح را قاتلوها پس بخوانید از این آیت تحریم این شیای از ان تلاوت کنید ان كنتم
صادقین اگر راست گویان و چون یهود را آوردن تورات با کردند اقوامی ایشان بر خاص عام روشن شده و من القی
پس هر که اقرار کند و بر بند و علی الله الکذیب بر خدای دروغ را در خلیل و تحریم من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد و تحریم را بر اسرائیل علیه السلام
بود و نازل ملک جلیل فاولئك هم الظالمون پس آن مفسرین ایشان متمکارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدینیت قاصدند و الله
بکرات گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فاتبعوا این متابعت کنید ملة ابي ایهیم کیش بر ایهیم و دین او را حذفاً طیان
حال بر ایهیم است که مستقیم بر دین اسلام و مائل غیر آن و ماکان من المشرکین و بنود بر ایهیم علیه السلام از شرک رذکان ان قل
بکیت بدینستی که اول خانه که در روی زمین و ضیع عمارت کرده و ساخته شده للثانیس برای مردمان تا از زیارت کنند للذی بکیت
آن خانه است که در بیت واقع شده و بکیت اسم بکیت است همچنانکه بکیت با اسم همان بقعه که خانه در دست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند
که اما که این خانه است که برای پیش خدای ساخته اند فرمود که فی پیش از آن خیر بویوت عبادات بود اما اول خانه است که حق سبحانه تعالی
مبارک کروانده بر مردمان و زیارت او سبب رحمت و بدایت ساخته که ما قال مبارک گارکت و او ده شده یعنی بسیار رفیع کثیر الخیر و برکت
تا حدیست که نظر کردن در آن بی طواف و نماز برابر است ثواب عبادت یک سال که در غیره واقع شود و هدای و این خانه خدا
بدایت است للعالمین چه مرعالمیاز که معرفت قبل ایشانرا مندی بسیار و دایره مانده است مسلمانان را بهشت فیله درین خانه
یا و حرم آیات بنیات نشانیهای روشن است یکی از آنها مقام ابي ایهیم و آن سنگی است که از قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن سنگ
آیت ملک جهار آیت است اول اثر آن سنگ از قدم ابراهیم علیه السلام و دوم غرض کردن قدم آنحضرت در واکعبین سیم بقای آن
به شهادت و بی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت عبادی آیتی دیگر و من دخله و بر که آمد درین خانه گان امناء باشد این قول
و غارت یعنی گنایکاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است ما دامیکه در خانه باشد و گفته اند داخل حرام بکیت ادای حج و عمره
این است از عقوبات مکافات جرمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکرد
و بغایت وقت صافی داشتم لقمه خدایا تو فرموده که من دخله گان امناء داخل حرم از چه چیز این باشد با تفری او از داد که آمناسن المار جمعی که
مقام ابراهیم را یک آیت دانند امن و دخل حرم را آیت دیگر قول ایشان است که مجموع آیات بنیات و در آن ذکر و باقی را مطلقاً است
ما دلالت کند بر آنکه آیات بنیات بسیار است و ذکر آن متجاوز از حد شمار و مفسران بعضی از آنها را ذکر میکنند چون میل قلوب بان و خضاع اعران
تعبیه مؤمنان و آنکه قاصد تخریب آن خانه است مخدول کرد و وینچ پرده بر ابرام خانه نشیند و هرگز بطواف کننده نباشد و هر که نظر بخاک
السنه دیده اشش شکبار شود و اولیا بر شب آدینه و حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جلیان به طواف آن مایل باشند و امثال این آیات
و صریح است بیت بر چه گفتیم در اوصاف بی از رو کمال همچنان هیچ نگفتم که صد حیا است نه محققان گویند که نخستین
خانه که در مکه عبد انسان به جهت منظوریست ولیکن نظری قلوبکم و نیاتکم موضوع شد خانه دل است و جمیع اجزای وجود به برکت دل
را حق بیا بند چه هرگاه که اشعه او مع نظرات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار الفتح و انوار الشرح از صفحه وجهه اولایج گردد و وجهه صفت
سعت طلک لبی قلب عبیدی متصف کشته منظر اسرار فی سمع و بی میسر شود و درین خانه علامات روشن است که طالب دنیا بر مطلوب خود
استدلال می کند و مقام تسلیم باشد یکی از آنها است شیخ شبلی قدس سره فرمود که تمام ابراهیم مقام خلقت است و هر که بدین مقام
در آید از همه فتنه های امن گردد و در آمدن به حرم صورت سبب امان است از تیغ و شمشیر و دخول در حرم مطهری و اسطه ایمنی با تداوم شمشیر
دوست و عاشقان از هیچ الی از الم فراق و دوست زیاده نیست بیت به تیغ کر زنی باکی ندارد نه به حرام گشتی طاقت ندارم و لله

بیت

عَلَى الثَّامِسِ مَرْدِ اسْتِ بَرْمُودَانِ حُجَّ الْبَيْتِ قَدْ خَافَهُ كَعْبَةُ مَنْ اسْتَطَاعَ بِرَكَهَ تَوَانِي وَادَالِيهِ سَبِيلًا طَبَعُ سَوِي بَيْتِ رَجَبِ رَاهِ وَادَا
يقول امام شافعی رح زاد ورا حله است و سخن امام مالک رح صحت بدن و قدرت بر شئی و کسی که زاد از آن حاصل شود و امام غزالی رح مجمع را و در علم
و صحت بد را استطاعت میگوید و امر طریق نیز شرط است و مَنْ كَفَرُوا بِرَكَهَ تَوَانِي وَادَالِيهِ سَبِيلًا طَبَعُ سَوِي بَيْتِ رَجَبِ رَاهِ وَادَا
بی نیاز است از همه عالمیان و از آن نقیض بذات احد آن حضرت راجع نمی شود بلکه وبال بر تارک آن است قَالُوا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بَلَّوْا بِلِکْتَابِ رَبِّکُمْ
تَكْفُرُونَ جَرَمِي بُوْشید یا منی که روید بآیات الله و بآیهایی که خدا در وجوب حج فرستاده و الله شهید و خدای مطلع است و کوا و علی و
تَعْمَلُونَ و بدانچه شما میکنید از کتمان حق و کفران بآیات ربانی قَالُوا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بَلَّوْا بِلِکْتَابِ رَبِّکُمْ تَكْفُرُونَ جَرَمِي بُوْشید یا منی که روید بآیات الله و بآیهایی که خدا در وجوب حج فرستاده و الله شهید و خدای مطلع است و کوا و علی و
سَبِيلِ اللهِ از راه خدای که دین اسلام است و منع میکنید مَنْ اَمِنَ کسی را که بگوید به خدای و دین حق قبول کرده مراد عموماً از سب و استهزا
او که یهود و ایشان از یکیش بخش میخوانند تَقْبَعُوا لَهَا می طلبید برای آن راه راست عوجا لکی و انحراف یهود و مسلمانان را می گویند که در دین شما کجی است
یعنی این شخصی که متابعت او میکنید غیر موعود نیست و لغت و لغت او را بر وجهیکه تحریف داده بودند بآل اسلام میکنند و حسی را تعارف نموده و کجی
میطلبند و دین اسلام و انتم شَهْدَاءُ و حال آنکه شما کوا بانیید بر آنکه راه راست دین سیدیده اسلام است و از وصیت بر بهیم و یعقوب علیه السلام است
ای و مَا اللهُ بِغَافِلٍ و خدای بخیر نیست عَمَّا تَعْمَلُونَ و از آنچه شما میکنید یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید خطاب با شما
انصار است رض میگوید اِنْ تَطِيعُوا فَوْقَا اگر شما فرمان برید کرو می رَامِنَ الَّذِينَ اَوْثَقُوا الْكِتَابَ از به و در که شما کس قسیر اصحاب بودند
یُودُ و کما بزرگواران شما را بعد ایمانکم پس از ایمان شما کار فرودین و ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شماست و متابعت او کنید شما را از مرتبه
و این شاس جود حقود و حود بود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خویشی که سنگ تفرقه در مجمع یک جستان انصار اندازد
و وقبله بودند اوس و خزرج و در حالت جاهلیت میان ایشان حرب و قتال و ایم و قیام بودی چون مسلمان شدند آن خصوصت او داد و اتحاد و
اشد مثل اس از روی حسد تدبیری نکجت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه کرد و شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بپاشد و از
بعاس که حربی عظیم بود و بین قبیلین سخن در میان افکند و قصیده که در آن ایام شمل بر مذمت خزرج گفته بودند به خواند القصه چون ذکر آن محارب
در میان آمد و ابیات قصیده بر مسامع خرجیان رسید از غایت شفقش ایشان نیز زبان بهجای او گشادند و او سیان تحمل ناکرده آغاز بسبب خرجیان
کردند و کار را رنجآور و بمقتله کشید و در آن طرفین مضار و مغانه و میدان محارب به بسیار اسلحه و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار و دود بسیار
برآید و شخصی زکی که جانب کردی زرم بردار از دیکر سوی جمعی در تنگ و مازند و افتادند همچون شیر خزان یک بزر و نیزه و شمشیر بران نهانی
الحال حیرت علیهم السلام بدین آیتها نازل شد و خواجه عالم علیه الصلوٰه و السلام بمعرفه ایشان در آمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که چون
آنکه من در میان شما ایم داعیه رسوم جاهلیت دارد پس از آنکه خدای تعالی شما را با اسلام کرامی ساخته طریق دین داری فرمود میگرداید بشنودید که خدای
چه مفراید پس این آیتها را ایشان خواند فی الحال استغفار کنند و سلاحها بر بختند و اشک بران یکدیگر را در گنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود
میرند از ایمان بکفر باز میگردند و خدای با ایشان برین وجه خطاب میکند وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ و چگونه کافر میشوید و انتم متشاق و حال آنکه
شما مت که خوانده میشود علیکم آیات الله بر تمیز قرآن را و فیکم و سؤله و در میان شما است

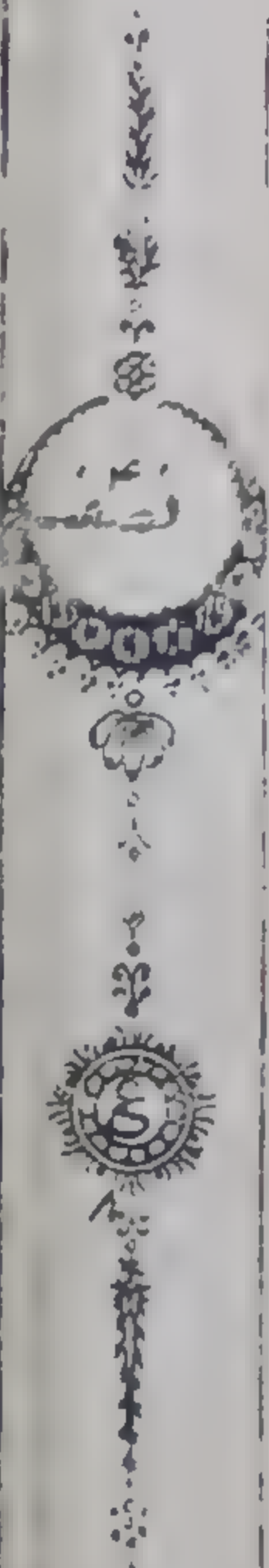
رسول او و مَنْ يَعْصِمْ بِالله و هر که چنگ دزد بدین خدای یا کتاب و فقد هدی بس بدستی که راه نموده شود الی صراط مستقیم
بسوی راه راست یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرده کردیدگان اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاتیه چنانچه برای ترسید است نزد اکثر علماء
این آیت منوخ است چه تقوی بران وجه که حق آن باشد بچکران نمیتواند بود پس غایت الحس بر این است که ازین امت رفع فرموده تا منوخ این
فرستاده که فاتقوا الله ما استطعتم بر نیز کاری کنید بدان قدر که مقدور شماست و لا تموتن و تمیر و الا و انتم مسامون و کما که
شما مسلمانان باشید لفظ نبی بر موت واقع شده مافی الحقیقت امر است باقامت اسلام تا برسد فی میرند و اغتصموا و چنگ دزد بدی انصاف
بکمال الله بدین خدای که بدل المین است جمیعاً همه شما و بقول بعضی علماء جلال الله انجا قرآن است یا موفقت حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام
نم میکند که همه مجتمع باشید و عقصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه به ظاهر و باطن چنگ و اتساع آن حضرت زنده نه راه بمقصد صلی
توان برده نه بطلوب حقیقی توان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل و هرگز کسی منزل مقصوده نیافت و از هیچ روی و هیچ درمی نرسد

آنکه از استانه او روی دل تافت و لا تفرقوا و بکنده شود باز دست می واذکرُوا و باو بکنید نعمة الله عليكم نعمتهای خدا را
که بر شما افاضت کرده و آن سلام است و قرآن و بجزت پیغمبر علیه الصلوة و السلام به بلده ایشان اذ كنتم اعداء انرا یا دوارید که بودید شما با یکدیگر
و دشمنان که موته حرب میکردید فالف پس خدای بیونزداد بین قلوبکم میان و لهامی شما به برکت سلام و میمنت خواجده نام علیه الصلوة و السلام
فاصبحتکم بنسبته بنعمته اخوانا که بر حمت خدای برادران یکدیگر و كنتم و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرتم برکت
مغفک من النار از آتش و فرخ یعنی شرف بودید بر وقوع در آن و اگر مرکب شمار بران حال در یافتی بر آینه بدو فرخ میرفتید فانقذکم منها
پس شمار باز بانه خدای از جفره یازان آتش کذات همچنانکه میان کرم حال شمار از نفرت قدیمی و الفت مجدد و یکتین الله بیان میکند خدا
و روشن میکرد و انکم انما فی شریتم و در وحدانیت خود را لعلکم تفتکرون تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت و لکن منکم و هر
باید که باشد شما آفته روی که ایشان یکدیگر بخون الی اخیر خوانند مردمان را به نیکویی یعنی بدین سلام یا با تلافی مؤمنان با یکدیگر و جمعی بر آنند که
و عبان مؤمنانند که خلق بعبادت خدای میخوانند و یامرون بالعرف و میفرمایند به نیکویی و یمنهون عن المنکر طوبی و باز دارند از منکر و معروف
است که موافق کتب سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت خواست و منکر صحت نفس و اولیای
و آن کرده که داعی خیر و معروف و نبی منکر اند هم المفلحون ایشان رسکارانند و لا تکفروا و با شما شدایی سلمانان کالذین تفرقوا ماند
آنانکه متفرق شدند بعد از توحید و یهود و نصاری که در میان بر یک فرقه پیدا شدند چون عنانی و سامری و موشکانیه از یهود و ملکانی و مسطوری
و مار یقوبیه از نصاری بر فرقه دشمن فرقه دیگر و اختلاف کردند و درین خود بهر دو بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از
سیصد سال از رفع عصای موسی علیه السلام با همان و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاهم البیتات پس آنکه مدد بودید ایشان جهت های
در کتب ایشان و اولیای و نیکوکان و مخالفان لهم عذاب عظیم لامر ایشان است عذاب بزرگ قوم تکبیر و جود در آن
روزی که سفید و روشن کرد و روی و سیاه کرد و رویا فاما الذین امؤدت وجوههم فی النار آنکه سیاه کرد و روی
ایشان حق تعالی بفرموده از روی تو بیج با ایشان گویند اکثرتم بعد ایمان که آیا کافر شدند پس از ایمان خود مراد این کتاب مذکور پس از ایمان پیغمبر
ما علیه السلام کافر شدند یا منافقان که بزبان افرو و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بر بوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند
یا مرتدان که بعد از استعلا و سعادت بدین گرفتار و ام شقاوت و خذلان گشتند و صبح است که خارج و روافض بعد از متک سبست و طوط
بعثت فاند فلوق العذاب پس عذاب و فرخ را بما كنتم تکفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید و اما الذین ابیت
وجوههم و آنکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت هنی رحمة الله پس باشند در حمت خدای یعنی در رحمت
از قبیل تسمیه محل است با ستم و از فرقه بودند رحمت روح وصال است و شهود جمال هم فیها خالدون و این سفید رویان رحمت
یا جنت جاوید ماند که مدیات آنکه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتهای خداوند است و در زوایر و ثبایر و وعد
و وعده نزلوها علیک بالحق میخوانیم از بوسطه وحی بر تو بدستی و برستی و ما الله یؤید و نیست خدای که خواهد ظلم
للعالمین بیدوی از نزد خود مرخص و پس را یعنی بر ایشان ستم نکند و بحکم عقوبت نفرماید و لله ما فی السموات و مرخدا
آنچه در آسمانها است از نجوم و ملائکه و ما فی الارض و آنچه در زمینها است از ارکان و مواعید ثلثه و الی الله و بسوی خدا
تو رجع الامور بگردانیده شود و همه کارها با كنتم خیر امة هستید شما بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب اخبرت للناس پس
آورده شده است از برای مردمان حق است که بودید شما بهترین امتی و سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیایا در روز میثاق که در جود
است بر یکم مسامحت نمودید و خیر امت بر امت بهجت آن است که در سبک خدمت حضرت علیه السلام غنیمت اند
لما دعا الله داعیا للطاعة باکر الرسل کنا اکر الامم بیت چون خدا پیغمبر را بر حمت خوانده است و افضل
و کشته ما خیر الامم مذکور که نه خیر بر امت درین سه صفت است که یاد میکند تا مرون بالعرف و میفرماید معروف آن خیری است
که من آنرا مستحسن با و و تلهون عن المنکر و نبی میکند از منکر و آن چیزی بود که شایع آنرا مستحب شمار و و تومنون بالله ط
و منکر و باز روی تحقیق بخدا ایمان بخدای متضمن آن است که ایمان داشته باشید بر حد ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای حق

که نیکوئی کند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و تیسر آورده که روزی حسین بن علی رضی الله عنهما بر سر خانی نشسته بودند و مشرب با کاشانه شکر
 به مجلس درآمد و از غایت هیبت پایش به جاشیه بساط درآمد بر سر امام حسین افتاد و شکست و آتش بر سر مبارکش فرود بخت امام حسین از روی نادیده
 از راه تعذیب و در کربلاست بر زبان خام جاری شد که و الکاملین الغیظ امام فرمود که خشم فرو خوردم خام گفت العافین عن الناس فرمود که عفو کردم
 خام تمه آیت برخواند که و انتیجب المحنین امام حسین رضی الله عنه جواب داد که از مال خودت آزاد کردم بیت بدی را مکافات کردن بدی را بر اصل صورت بود
 بخور و بی معنی که سائیکه فی برده اند بدیده و نیکوئی کرده اند و الذین معطوف است بر الذین یفقون و مضمون امام آنکه متقیان و وظایفه اندکی
 است که به صفت اتفاق و عفو و حسان موصوف اند دوم نائب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت یوای نفس اذی فاعلوا فاحشانه چون
 بکنند کاری ناشایسته او ظلموا انفسهم یستم کنند بر نفسهای خود به مباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه گردان ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده
 یا اول کبایر و ثانی ضغایر و بقول جمعی فاحشه ظلم و عمو است یا زنا و آنچه مودون او است از مقدمات آن چون نظرو لمس و معانقه و تقبیل و بر بر تقدیری
 بعد از آن فاحشه و ظلم ذکر الله یا و کنت عقوبت خدای را با عتاب اورا پندیده که چرا چنین کردی یا منکر شوند و عده مخفرت را که با متغفار باز بسته است
 فاستغفر و ایزدش خواهند لذت بخشیم برای کسان خود و من بغیر الذنوب و کیت که سیامرز و کنا با اید را استغفار استغفار میبغی
 یعنی هیچ کس نیامرز و جرم زندگان را الا الله فکفر خدای و الله یصیر و امر از کرد بعد از استغفار علی ما فعلوا ابر آنچه از ایشان صادر شد از معاصی
 یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نرفتند و هم یعلمون که اگر امر نکند مبدانند که عقوبت امر از عذاب کما عظیم است نزول آیت و شان بنیان تار بود
 که زنی صاحب جمال بخر ما خریدن نزد وی آمد و به بنیان رادل بر کشتن کرد و به بهانه خرمای خوب و کوشه کاشانه برده و در کنارش کشید و بعد از وقوع قبله زن
 زبان نصیحت کشید که انق الله از خدا بپرس و دامن پا از مالوت حرام الوده گردان به بنیان را خوف اطمی دریافت و پشیمان شده فی الحال حضرت رسالت
 پناه علیه الصلوة و السلام شتاق و صورت حال بعرض سید عالم علیه الصلوة و السلام رسانید فرمود که من و میان شما ام و شما چنین کار را میکنید خویشان برای کبیر
 واری تایان این است فرستاد و بقول بعضی و شان ابوالیسر فرمود آمد و یا بیلون بنایش با بعلیه ای که محمد کناه کرد و با مرکب فاحشه شده پناه و متوجه
 آوردند اولئك انکروه متقیان بدو قسم بودند جی آه هم پادشاه ایشان مغفیره من و قطبیم آمرزشی است از پروردگار ایشان و جنات تجری
 و بوستانها که میرود و من تحتها الاطهار از زیر بنیه یا شجار آن جو یا خالذین فیها و حالتی که جاوید باشند که تدران و نعم اجی
 العالمین و نیکو مژدی است نزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلعت بدستی که گذشته بود من قبلکم پیش از شما سبب
 واقع با میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاد و به حدوث و این واقع با یا اهل سن مراد است شریک
 باشد یعنی متان بوده اند با انواع دین با و به جهت تکلیف پیغمبران پاک شده اند و فی الارضین بر روی و بر بکند و زمین و به بنید با و
 و دیار شود و بیابان لوط فاقظ و این فکر بدین نظر عبرت که به سبب نافرمانی کف کان چگونه بوده است عاقبة المکن بین آخر کار تکلیف کنند
 هذا این کلام که در قصه احد و بدر گذشت یا این شرح که از احم گذشته و وقایع روزگار و ادیم بیان سبب پیدایی سخن جنت للتائیس برای عامه و ما
 و هدی و زیاده و بصیرت و موعظه و پندی مثل بر مهبت و عبت للمتقین و خاصه بر پر میز کار از اول و است متوید و ضعف
 مورد چون در حرب احد و خواجه عالم علیه الصلوة و السلام بشعب کوه و آمد ابو سعید علم علیه بر تیغ کوه بروی خواست که بر اهل شعب مطلع گردد و جهاب و فخر
 رسید حضرت عزت جل و علی جنت سلیه ایشان این است فرستاد که نستی کنید و لا تخرفوا و اند و ناک مشوید از اجرا حلت و مصیبات یا و غنایم و اذیم
 الا علون و حال آنکه شمار برتر از ایشان کجس مکان یا از روی محاربه بر ایشان پشی و اید یعنی در جنگ بدیابر برتری شمار آن است که گشتان شمار
 در صد نفیم اند و از ایشان و قصر حجیم با مقام شمار و جات عالی خواهد بود و از ایشان در کاسفل و حقیقت آن است که این بشارت بود و مؤمنان را بعلو
 و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید شد و ایشان مغرور و مغلوب خواهند گشت ان کنتم مؤمنین و اما که میباید که ویدکان بوجه حق که فرمود
 و ان جندنا لهم الغالبون ان یمنسکهم قرح اگر شمار رسید حتی و حتی فقد کسرت القوم قرح یس بدستی که رسیده است که
 انما را در حربه و حربه و المی مثل قرح و حربه شما و قلات الاقامه و این روز با که دازند گانی بر آن است فدا و طاس و سیر ما یم آن
 بین التائیس میان مردمان که روزی بدو نفع عشرت کرده روزی به نکبت و مرست و ما علینا و یما لنا و این دولت برای آن است که

[illegible]

لَمْ يَأْذُرْهُمَا شَيْئًا فَكَانَ مِنَ الْغَافِلِينَ كَمَا فِي كِتَابِ طَبَقَاتِ رَاجِي بُوَدَ كَهْ مَعْمُودِيهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِتَمَامِ تَوَاضُعِهِ رَسِيدٌ يَقُولُونَ مِي كُوْنِدَ هَلْ لَنَا
 اِيَا هَسْتِ مَا رَا اسْتَفْهَامِ رَسِيدِ انْكَارِ عِنِّي مَا رَا نِسْتِ مِنَ الْاَمْرِ اَزْكَارِ طَرَفِ نَفْسِ كِهْ وَعَدَهْ دَاوَدَ بُوَدِ مِنْ شَيْخِي يَا هِيْجِ چِيْزِ عِنِّي طَمَعِ دَاشْتِمِ بَرِ شَكْرِ
 اَبُو سَفِيَّانِ وَبِشَرِ شَدَّ قَوْلِي اَنْتَ كِهْ اَبْنِ اَبِي رَا كَفْتَنْدَ قَتْلِ بَنُو الْخَزِجِ وَاوَدِ جَوَابِ كَفْتِ اَبْنِ لَنَا مِنْ الْاَمْرِ مِنْ شَيْءِ عِنِّي مَا رَا دَرْ كَارِ اِيْشَانِ سَجْ
 اخْتِيَارِي نِسْتِ كَفْتِمِ اَزْدِيْنِهْ پِيْرُوْنِ مَرُوْدِيْعَنْ مَا رَقُولِ بَرُوْنْدَ قَتْلِ اَنْ اَلَا مَرْكَاهُ لِلّٰهِ بَكُوْايِ مُحَمَّدٌ صَلَّيْ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَدَسْتِي كِهْ هَمِهْ كَارِ بَارِ
 غَنِيْمَتِ وَهَرِ مِيتِ مَرْخِدارِ اسْتِ وَبِفَرْمَانِ اَوَاسْتِ يَحْفَوْنَ فِيْ اَنْفُسِهِمْ اَنْ يَسَا اَزْدِ مَنَافِقَانِ دَرِ نَفْسِهَايِ خُوْشِيْ اَزْ شَكُوْكَ وَشَبَهَتْ
 مَا لَا يَبْدُوْنَ اَلَا اَيْحَ شَكَارِ نِيْ نَوَانْدَ كَرْدِ بَرِيْ تُوْبَهْ جِهْتِ خَوْفِ اَرْشَمِ مَسْلَمَانِ بَا يَمِ كَشْفِ غَطَاوَرِ فَعِ حَجَابِ اَزْ اَعْمَالِ قَبِيْهِ وَنِيَّاتِ
 حَاسِدَهْ اِيْشَانِ يَقُولُوْنَ لَوْ كَانِ لَنَا سِكِيْمِيْنْدِ دَرْ خَلُوْتِ بَا يَكِدِ كِرْ اَكْرُوْيِ مَا رَا مِنْ الْاَمْرِ شَيْءِ اَزْ كَارِ خُوْشِيْزِيْ عِنِّي بَرُوْهْ وَنَصِيْبِيْ بَا اَكْرُوْيِ
 بَرِ جِيْ بُوَدِ مَا قَتَلْنَا هَهُنَا اِيْنِ جَا كَشْتِ نِيْ شَدِيْمِ عِنِّي صَحَابِ مَا مَقْتُوْلِ نِيْ كَشْتَنْدِ وَهَرِ مِيتِ مَارَاهِ نِيْ يَافْتِ قَلْ لَوْ كُنْتُمْ بَكُوْا اَكْرُوْيِ
 شَمَائِيْ مَنَافِقَانِ فِيْ سُوْكَكُمْ دَرْ خَانَمَايِ خُوْشِيْ اَسْتِيْدَكِهْ بَا مَرُوْنِ اَسْتِيْدَكُوْزِ الدِّينِ بَرِ اَيْنِهْ پِيْرُوْنِ اَمْدِيْ اِيْشَانِ شَمَائِيْ اَنَا كِهْ
 اَزْ اَزَلِ نِسْتِ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نُوْشْتِهْ شَدَهْ اسْتِ بَرِ اِيْشَانِ كَشْتِ شَدْنِ اِلَى اَمْضَا جَعَلْتُمْ بِيْ سُوْيِ كَشْتِنِ كَا خُوْدِ بَا اَكْرِ شَمَائِيْ خَلْفِ مَكْرُوْدِيْ
 بَرِ اِيْشَانِ كَشْتِ اِيْشَانِ مَقْرُورِ سَاخْتِهْ اسْتِ پِيْرُوْنِ مِيْ اَمْدِيْ مَعْرَكِهْ حَرْبِ وَصَارِعِ اَبْنِ شَرِكِ بَرِ خُطَابِ بَا مَوْمِنِ
 مِيفَرِ مَانِدَكِهْ بَعْدِ اَزْ جِيَانِ عَمِيْ وَالْمِيْ كِهْ دَاشْتِيْدِ اَمِيْنِيْ وَاَرَامِيْ شَمَائِيْ سَاوَدِ اَمَّا بُوْعَدَهْ اَوْ اَتَقِ بَاشِيْدِ وَلَيْسَلِيْ اَللّٰهُ وَبَرِيْ اَنَكِهْ ظَاهِرِ كَرْدَانْدِ
 نِيْ مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ اَيْحَ دَرِ سِيْنِهَايِ شَمَاسْتِ اَزْ اَدِيْشَمَا وَلَمْ يَخْصُ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَدِيْكَرِ تَا يَكُ تُوْخَالِصُ سَاوَدِ اِيْچِهْ دَرْدِلِهَا دَارِ اِيْچِهْ
 بُوْشْتِ بَاوْغَرِ مِيتِ بَاوَاللّٰهُ عَلَيْهِ وَخُدَايِ وَاَنَا اسْتِ يَدِ اَيْتِ الصَّدْقِ وَدَرِ اِيْچِهْ دَرِ سِيْنِهَا بَاشِيْدِ اَزْ سِرِّ رُوْخِيَّاتِ اِيْنِ الدِّينِ تَوَلُوْكُمْ
 بَرِ اَيْنِهْ اَنْ كَسَا نَكِهْ رُوْمِيْ بَكُرْدَانْدِ نَدَارِ شَمَائِيْ هَرِ مِيتِ رَفْتَنْدِ يَوْمِ التَّقِي الْجَمْعِ اَزْ رُوْزِيْ كِهْ رُوْيِ بَرُوْيِ اَوْرُوْدُوْ كَرُوْدِ عِنِّي كَا فَرَا نِ وِلْمَانِ
 وَجِبِ اَحَدِ اَتَمَّا اسْتَظْهَرِ الشَّيْطَانُ خِيَابِيْنِ نِسْتِ كِهْ بَلْغَرِ اِنْدِ اِيْشَانِ اَشْطِيْطَانِ بَا اَزْ اِيْشَانِ طَلَبِ لَلِ كَرُوْدِ فَرْمَانِ وَيِ بَرُوْدِ بَعْضِ
 عَمَّا كَسَبُوْا اَيْچِهْ شَمَاسْتِ بَعْضِيْ اَزْ اَنْ چَسَبِ كَرُوْدِ بُوْدِنْدِ عِنِّي مَخَالِفَتِ رَسُوْلِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَلَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ وَبَدَسْتِي كِهْ خُدَايِ
 دَرْ كَرْدَانْدِ اَزْ اِيْشَانِ اِيْنِ كِنَاهِ جِهْتِ تُوْبَهْ وَاعْتِزَا اَزْ اِيْشَانِ اِنْ اَللّٰهُ عَفُوٌّ رَحِيْمٌ بَدَسْتِي كِهْ خُدَايِ اَمْرِ كَارِ اسْتِ بَرُوْدِ اَوْ تَحْمِيْلِ اَكْتَبِ
 وَبَعْفُوْتِ كِنَاهِ كَارِ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِيْ كَرُوْدِ كَرُوْدِيْ كَانِ لَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا مَاسْ اَشِيْدِ مَانْدَانِ كَسَا نَكِهْ كَا فَرَشْدِ نِيْ عِنِّي
 وَقَالُوا لَا خَافِيْكُمْ وَكَفْتَنْدِ بَرِيْ بَرَادَرِ اَنْ كَشْتِ وَمَرُوْدَهْ دَرِ سِيْنِيْ يَاسِيْ اِذَا ضَرَّ تُوْا فِيْ الْاَرْضِ بُوْنِ بَصْدِيْ صَدِيْنِ بَرِيْ تَحَارَتِ وَبَرُوْدِ
 اَوْ كَا تُوْا غَرِيْ يَابُوْدِنْدِ غَارِ بَا نِ وَجَاهِ دَكْنْدِ كَانِ وَكَشْتِ شَدْنْدِيْ لَوْ كَا تُوْكُمْ نَدَا اَكْرُوْدِنْدِيْ نَزْدِيْكَتِ مَاوِيْهِ سَفَرِهْ غَزُوْدِ رَفْتَنْدِيْ مَآ مَا فُوْ
 مَرُوْدِيْ دَرِ اَنْ غَرِ وَمَا قَتَلُوْا كَشْتِ كَشْتَنْدِيْ دَرِ اَنْ حَرْبِ بَرِ شَمَائِيْ مُوْمِنَانِ مَخَالِفَتِ اِيْشَانِ كِنِيْدِ دَرِيْنِ قَوْلِ لِيَجْعَلِ اللّٰهُ تَا كَرْدَانْدِ خُدَايِ اِيْنِ
 اِيْنِ مَخَالِفَتِ شَمَائِيْ اِيْشَانِ اِيْشَانِ اَكْرِ بَا بُوْدِنْدِيْ تَلَفِ نَشْدِنْدِيْ حَسْرَهْ فِيْ قُلُوْبِهِمْ دَرِ نِيْ وَانْدُوْيِ دَرِ وَلِهَايِ اِيْشَانِ وَاللّٰهُ
 يَحْسَبِيْ وَخُدَايِ زَنْدِهْ مِيْدَارِ دَرْدِ حَزْرُوْتِ سِرِّ وَبِيْمِيْتِ وَاوْمِيْ مِيْرَانْدِ سَفَرِ وَحَرْبِ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وَخُدَايِ بَرِ اِيْچِهْ مِيْكَدَايِ
 اَزْ بَرِ وَثِيَّاتِ بَصِيْرِ مَنَا اسْتِ وَلَكِنْ قَتَلْتُمْ وَبِخُدَايِ كِهْ اَكْرِ شَمَائِيْ شُوْدِيْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ دَرْ جِهَادِ اَوْ مُسْتَمِرِّ بَا يَمِيْرِيْ دَرِ خَشُوْدِيْ خُدَا
 بَرِ وَشَرِ كَفِيْرَهْ مِنْ اَللّٰهِ بَرِ اَيْنِهْ اَمْرِ شِيْ اَزْ خُدَايِ وَدَجْمَهْ وَبُخْشِشِ اَزْ خَيْرِ مَا تَجْمَعُوْنَ هَبْتَرِ اسْتِ اَزْ اِيْچِهْ جَمْعِ مِيْكَدَا اَزْ مَالِ بِنَاوَحْضِ
 بَغِيْبَتِ خُدَايِ اَمْرِ شِيْ وَبُخْشِشِ خُوْشِيْ سَجَانِهْ شَمَائِيْ هَبْتَرِ اسْتِ اَزْ اِيْچِهْ كَا فَرَا نِ فَرَا هِمِ اِيْ اَزْ اَزْ مَتَاعِ غُورِ وَلَكِنْ مُسْتَمِرِّ وَاَكْرِ مِيْرِيْ اِيْشَانِ
 بَا خُوْشُوْدِيْ حَقِ اَوْ قَتَلْتُمْ بَا كَشْتِ شُوْدِ دَرْ كَارِ زَا كَرِ اِلَى اَللّٰهِ بَرِ اَيْنِهْ سُوْيِ خُدَايِ كِهْ مَعْبُوْدِ شَمَاسْتِ حُشْرُوْنَ اَلَا حَشْرُ كَرُوْدِ شُوْدِ عَفَا
 كَفْتِهْ اَكْرِ مَكْرِ دَرِ بَا بَشَمَائِيْ مَخَالِفَتِ كَشْتِ كَانِ بَا بَقْرِ مَوَا بَاشِيْدِ كَرُوْدِ بَرِ بَتِيْغِ رِيَاضَتِ وَطَرِيقِ طَلَبِ لَقَائِشِ شَمَائِيْ اِيْشَانِ كَسْ خُوَادِ بُوْدِ دَلِ جَا
 دَرِ رَا وَاوْدِلِ كَرُوْدِ اِيْدِيْهِ بَغِيْرِ وَاَزِيْنِ جَا كَفْتِهْ اَنَذَا كَا نِ الْمَسِيْرُ اِلَى اللّٰهِ طَابَ الْمَصِيْرُ اِلَى مَتُوْمِيْ كَرْمَكِ رَسِيْدِ جِهَادِ
 كَانِ رَا هَبْتَرِ مِيْ شَمَائِيْ سَمِ سَرْكَانِ بَرِهْ تُوْا يَمَالِ اسْتِ نَسَائِيْشِهْ اَفْرُوْ مَالِ اسْتِ قِيْمَا وَجْمَهْ مِنْ اَللّٰهِ بَرِ اِيْچِهْ شِيْ كِهْ تَرَا سِيْدَا حَقِ سَجَانِهْ
 لَيْسَتْ طَعْمُ نَرَمِ شَيْءِ بَرِيْ مَنْدَرِ اِيْنِ اَحَدِ نَزُوْلِ اَيْتِ دَرِ اَنْ وَقْتُ بُوْدِ كِهْ حَضَرَتْ رَسَالَتِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بَعْدِ اَزْ جِهْتِ اَبْنِ هَرِ مِيتِ بَا اِيْشَانِ
 تَعْلِيْقِ وَنَشْدِ بَرِهْ فَرْمُوْدِ بَلَكِهْ مَرَسْمِ دَلُوْجِيْ وَلَوْ اَزْمِ خُوْشِيْ بِيْ نَسَبْتِ اَنْ جَمَاعَتِ رِعَايَتِ مَوْدُوْحِ سَجَانِهْ وَتَعَالَى مِيفَرِ مَانِدَكِهْ نَرَمِ خُوْشِيْ وَنِيْكَوْخِيْ تُوْبَهْ



من بود و لو كنت فظا و جی بودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لا نفصو امریه هجایت
یرا کند و شدندی من حولت من از نزدیک تو و با تو نیار امیدندی فاعف عنهم پس در که از ایشان نقصی که در خدمت تو کرده
و استغفر لهم و آمرزش خواه از من برای ایشان ایهای را که در ادای حق من ورزیدند و شاد و دهم فی الامم و مشورت نای با
ایشان در کاری که از حق تعالی دران حکم خرم صادر نشد و کلبی گوید که مشورت مخصوص به امور محاربه و مقاتله با کفار فاذا غفرت پس
چون قصد کاری کردی بعد از مشورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدای کن نه بر مشا ورت ان الله بدستی که خدای بحیث
المؤمن کلین دوست دارد و توکل کنند کار او متوکل حقیقی کسی است که از غیر حق نه ترسد و جز بد و امیدوار نباشد ان منصرفکم الله
اگر خدای شمار از ضرر و در چنانکه در حرب بد و واقع شد فلا غالب الاکم و پس نباشد غلبه کننده بر شما و ان یجذلکم و اگر فروگذار و شمار
چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فمن ذالذی برکت انکم منصرفکم من بعد و باری و دشمار از پس فرو گذاشتن و علی الله
و بر کرم خدای فلیتوکل المؤمنون پس باید که توکل کنند با و در دکان و ماکان لینی ان یغفل و نباشد سزاوارم بنمیر بر انکه خیانت
کند و غیبت بعضی اقربای صحابه رضی الله عنهم علیه الصلوة والسلام در خواست می نمودند که ما را از هر غیبت که می افتد زیاده از حصه صغفا چیزی بده آید
که خیانت بنمیر علیه الصلوة والسلام در غنایم روایت و گویند از غنایم بدر کلبی با قطیفه سرخ رنگ کم شد و جمعی سیه کلیمان از روی نفاق
ان بسید علی الاطلاق صلوة الله علیه کردند و حق تعالی در حجب خود را خصوصاً و در جمیع انبارا عموماً ازین خیانت بری گردانیده فرمود که هیچ بنمیر
و غیبت خیانت نکرده و کند و من یغفل و هر که خیانت کند در غنایم یات بما غفل یا بد بکناه ایچه خیانت دران کرده است یا بیار و
انجیر را که دران خیانت کرد و یوم القیمة روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد و بران قضیت باید اگر همه سوزنی بار شده باشد و اخبار آمده که شخصی بعد
فتمت غنایم رسیده که قبل از غنایم بر داشته بود و نزد حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام آورده بود و حضرت قبول نکرد و فرمود و کما هدا
و قیامت باری تم توفیق پس تمام واده شود دران روز کل نفس برتری را ما کسبت خدای ایچه کسب کرده باشد از خیر و شر و هم
لا یظلمون و ایشان ستم کرده نشوند و وقت جزا فمن اتبع اباه که بروی کند و رضوان الله خندوی خدای را در ترک غفل باشد
یعنی نباشد کمن باء همچون کسی که باز کرد و یسخط من الله بنمیر از خدای بسبب خیانت و ما و به جهنم طوارم جای او باشد بدو
و یبئ المصیر و بد جای باز خشتی است و فرخ هم انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند در رجاء خداوندان پایای بلندند
ایشانرا است و جماعت عند الله نزدیک خدای و الله بصیر و خدای بیبا است بما یعملون و با نیچه میکند مردمان از امانت داری و خیانت
نداری لقد من الله برائیه ب تحقیق نیست نهاده خدای علی المؤمنین هر که ویدکان اذ بعثت فیهم چون فرستاد و میان ایشان رسول
من انفسهم بنمیری هم از ایشان یعنی او میان یثلو علیهم آیات میخواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید و یونیکم و یان
سیر و اندیشا از ادناس مقتضیات طبیعت بر شحات نیایح احکام شریعت باز که از ایشان فرامیکرد و یا کار ایشان بصلاح می آرد و یا بر مایه ایشان
لای میسد و یعلیم الکتاب و می آموزاند ایشانرا قرآن را معارف شرعی و احکام حج و حکمت یعنی حدیث با معارف عقلیه و ان کاف
من قیل و بدستی که پیوند همه مردمان پیش از بعث رسول لقی ضلال متبیین در کرامی بودید و ظاهر نه حق را امید داشتند و نه از باطل
دوری می توانستند بیت تاریکند بد غمت باطل همه جهان عالم در روشن و نور پس رفت اولما اصابتکم ایامیرگاه شمار
محبیه ما بایستی از هر میت و قتل و جراحت از عادی و حال انکه قلا صبت مثلها رسیده بودند از ایشان و و چند از این
بودید از کافران بود بر این ایشان مداحد هفتاد تن از شما کشتند و شما در هفتاد تن کشته بودید و هفتاد تن را غیر کشتید قلتم انی هذا
لقد از روی تعجب و خراج که این از کجا میارسد و ما مسلمانیم و بنمیر خدا و میان است قل هو من عند انفسکم گوای چه اینکه شمار ایشان آمد
چون نزدیک شما است که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بجنب غنیمت آوردید ان الله بدستی که خدای علی کل
شیئی قلیب و بر هر چیزی از فتح و غنیمت و قتل بر میت توانا است و ما اصابتکم و آنچه شمار سید از مکر و بات طبع تا یوم النقی
جمعان دران روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بر می آوردند فباذن الله پس با خدای و قضا و قدر او بود و لیکن
المؤمنین و تا به پند خدای ثبات قدم مؤمنان را و ظاهر سازد و لیکن الذین نافقوا اصحابا و اظهار کند خصومت را که نفاق ورزیدند

باین مقرر شد و شب و شبانه شب بسیار برافروختند تا صبح است لشکر اسلام با جواهر و قتل عرب سبده و مانند که اینها را عجزی و انکاری نیست
 حق سبحانه و تعالی این آیت می فرماید بَلَاغَةُ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشان را جرح
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ آن کسانی را که نیکی کردند از ایشان بوفای عهد و اتقا و تبریدند از غضب خدا و عفو از غم و عجزی
 از وی بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بغیرم استیصال لشکر اسلام غم معاودت و تقصیر و امانا که
 خبر رسیدن آنحضرت به حمراء الاسد با او گفتند برای در دل ایشان افتاد از روح روی بهریت بکه آوردند و در راه قافله تجار با طایفه از اعراب با و
 که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار نمودند که محمد یا زهر جاکه به بیند از ما ترسانید و چنان باز نمائید که ایشان بالشکر آریسته باز گشته اند و جدا از قتل
 استیصال شما را میان بر بسته آن جماعت و حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابوسفیان طرح تخویف فکندند و عنایت را بی مسلمانان
 در یافته هیچ حال اثر نزلزل بمیان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مراد تصدیق فرود جواب ایشان به کلمات حسبن الله و نعم الوکیل باز داد
 و حقیقت آنکه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ أَحَابَتْ كُنُوزَهُمْ آنانی که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مرا ترسانید و نه از غم و عجزی
 یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدستی که ابوسفیان و صحاب او قَدْ جَمَعُوا الْكُفْرَ جمع شده اند و متفق الکلمه گشته برای قتل شما فاخته و هم
 بر سید آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست قَالَ لَهُمُ النَّاسُ زیادت کردانید این سخن مؤمنان را ایماناً خاصه تصدیق و یعنی در
 خود تاملی ترسیدند و قَالُوا أَحْسَبُنا الله و گفتند پسند است ما را خدای باری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکی کار گذاری است
 حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از او است در غزوه بدر صخری فرو آمده آورده اند که روز احد ابوسفیان در میان شعب مقرر کرد
 که معاود حرب ما سال دیگر موضع بدر است و غیره علیه الصلوة والسلام فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بود حد
 ابوسفیان بشمار شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بدین رود و لشکر اسلام را ترساند از قریش چنان سازد که غنای غنیمت از سفر بدر باز کنند
 نعیم به شرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آنرا از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبن الله و نعم
 الوکیل نشنود و حضرت علیه الصلوة والسلام با محاربان احد و جمع دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند به بدر رفت و پشت روز انجا توقف فرمود
 و بازارها قائم گشت و در معاملات سود و فوایدان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیت با فرستادن و برین تقدیر
 آن ماس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود این جان نعیم بن مسعود باشد و بربرد و تقدیر ماس ثانی ابوسفیان و اتباع او و ستمه حال مؤمنان
 این است که فَانْقَلَبُوا پس باز گشتند بقول اول حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بفرستادن یعنی تمام با ثوابی لا کلام من الله از خدای
 و فضل و زیادت در حرمت یا فرونی مال تجارت که مَسَسَتْهُمْ سُوءٌ از رسیدن ایشان از مکر و بی ارحم و جرح و بهریت بلکه سلامت یافتند
 و بهر آنست باز آمدند و اتَّبَعُوا و ضوان الله و بی روی کردند و شنود بی خدای را به فرمان برداری رسول و الله ذو فضل عظیم و خدای خداوند
 بزرگ است بدفع مشرکان از مؤمنان إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست که آن تخویف شیطان بود و يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان دوست
 خود را یعنی آنچه اعراب با و به با اهل قافله با نعیم میگفتند آنرا شیطان القا کرده بود تا ترساند بدان منافقان را و از لشکر غیر روی گردان شوند و انصورت
 شکست کار مسلمانان کرد و فلا تخافوهم پس شما ای مؤمنان ترسید از اولیای شیطان و خافون و ترسید از من در مخالفت من ان گنتم
 مؤمنین اگر ستم شما تصدیق کنندگان مروعد و عید مرا و لا یخزیک الذین و باید که اندویشان نکرانند ترا آنکه يُسَارِعُونَ فِي الْكَفْرِ مشت
 در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسید و تحلف و زید و تراف و که اتَّخَذَهُمْ بدستی که ایشان لَنْ يُصْرِفَ اللهُ شکی
 بر گزینان ترسانند خدای را یعنی دوستان خدا را خیر سبب عارت و کفر بید الله و منجوا به خدای الَّا يَجْعَلْ لَهُمُ آنکه نکرانند ایشان را یعنی نکرانند
 خطای الْآخِرَةِ بهره و ثواب آجانی و لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مران سار عازر عذاب بزرگی است یعنی بسیار و همیشه ان الذین استیو
 الکفر بدستی آنکه بخیر بد کفر را یعنی بدل کردند با ایمان با میان لَنْ يُصْرِفَ اللهُ شکیا هرگز زبان نکند خدا را خیر سبب استر آنکه ضرر ایشان
 عا کرد و لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مرایشانرا است عذاب دردناک که الَّذِينَ بهای ایشان برسد و لا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند
 که سبب کافران از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ خِزَانَتَهُمْ جز این نیست که آنچه ما ملت میدیم ایشان را خزینه لَا نَقْصِبُهُمْ بهتر است
 انفسای ایشان را إِنَّمَا نَمْلِي لَهُمْ بدستی که ما نمک میدیم ایشان را لِيُؤْذَنُوا و آثماته تا زیاده کنند که را و درین باطل خود ثبات و ندانند

عَذَابٌ مُّهِينٌ هه هه ایشانرا است عذاب خوار کننده در سوا سازند و نما کان الله خدای بر آن نیست لید و المؤمنین که بدار و مؤمنان
علی ما أنتم علیه بر آن خبری که شما ای منافقان بر آید از طعن بر ایشان و جفا و ستم با ایشان در آشکارا بلکه صرف حکمت الهی نقد حال
بر محنت امتحان زند حتی یمنی الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده تفارق است من الطیب هه از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز با به جفا و
باشد تا مخالفان تخلف نموده با عدای دین محاسبه نکنند چنانچه در روز احد یا با طهارت و حر و ناس سر بر ایشان که بطریق وحی سید عالم علیه الصلوة والسلام
معلوم کرد و وصحابه بر آن اطلاع یابند و از جمله کمونات ضار ابل تفارق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که امت مرا بصورت
و حلیت من نموند و همان مشایبه که ذرات ذریات را با دم صغی علیه الصلوة والسلام نموده بودند و مرا با لهام الهی معلوم شد که کدام را ایشان سلام قبول
قبول کند و کدام در مانوی ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر میگفتند که محمد چنین عوی بلند میکند و از حالات دل تزلزل غافلست اگر راست
گو علی تعیین با ما بگوید که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ وَجْهًا نَیْسٌ که خدای مطلع گرداند شما را بهیچ وجه
علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند وَلَکِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الیَکُمُ لَکِنَّ خدای برگزیند برای اطلاع بر آن من التوسل
فرستادگان خود و من قیام هر کرا خواهد قَامُوا اِیْسَ شَمَائِیْ مؤمنان بگردید با الله به خدای بر آن وجه که او متفرد است بعلم غیب و وسیله و باور
دارد رسولان را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان باشد و اِنْ تَوَلَّوْا اَوْ کَرِهْتُمْ اَوْ کَرِهْتُمْ اَوْ کَرِهْتُمْ وجه و متفق و پیوسته و باور
یا از شرک و تفارق فلکم اَنْجِ عَظِیْمٌ پس شما را باشد مردی بزرگ وَلَا یُحْسِنُ الَّذِیْنَ وَهْ یُذَرُّ اَنَامُکُمْ اَرْوَءَاتِ هِمَّتِ یُجَلُّونَ یُجَلُّونَ یُجَلُّونَ
بِمَا اَتَاهُمُ اللَّهُ به آنچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ اَنْضَلْ کَرَمٌ خُودٌ هُوَ خَیْرٌ لِّهَمَّ که آن بخل بهتر است مرایش از ابل هو
مَشْرُکٌ هه چنین است بلکه آن بخل بدتر است مرایش از ابل هو در دنیا بد با ب برکت از اموال و هم در آخرت با استحقاق شاید و اموال سَیُطَوَّقُونَ زود
باشد که در کرم ایشان طوقی کرده شود و مَا یُجَلُّونَ اِیْهِ اِنْ یُجَلُّونَ کرده اند آن از مالها و زکوة نداده اند و این ضحیت ایشان واقع باشد یَوْمَ الْقِیَمَةِ
روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و تعالی مال عطا فرموده و آن کس اندوی بخل زکوة آن داده نموده تمیل و تصویر کند بر روز قیامت
مال او را بصورتش ماری بزرگ که از تنیاری و تنیدی زهر موی بر سر او نموده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین چیه خبیثترین
حیات است پس آن مار بیاید و طوق کردن او شده هر دو کناره روی و دهن او را بگیرد و زبان تفریع و تویج کشاده میگوید انا مالک انا کنیزک یعنی من آن
مال توام و در دنیا که بدان لاف نمیبایات میزدی و گنج توام که به سبب آن طرح مغافرت بر اقران می افکندی بیت کجرا از دل برون کن مال افکن چشم
مال تو را راست در معنی و گنج از دهاست وَ لِلَّهِ وَ مَزْجَارِ اِیْسَ مِیْرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمین با یعنی همه میرند و ملک زمین
و آسمان از دعوی مدعیان و نزاع منازغان او را مسلم ماند لکن الملك اليوم لله الواحد القهار و محققان گویند میراث و حقیقت خیر را گویند که بملک
کسی در آید و پیش از آنکه در ملک و نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین میراث را بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان و فی الحقیقه از آن خداوند
لِلَّهِ مَلِکُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ یَحْیِیْ اَهْلَ السَّمَانِ و زمین میرند عاریت او به صاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست تا بگوید بخل را تو نفس
مالی نیست آنچه دار و از آن جهت است پس مال دیگری بخل و زمین غایت عبادت و نهایت تفاوت باشد بیت ای آنکه به بخل کیسه را بندد کنی
خود را بوجود مال خورند کنی یا این مال خداست صوف کن در راه او و اما مساک مال دیگری چند کنی وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیْرٌ و خدای آگاه
شما میکنید از انفاق و امساکن داناست لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ بَدِیْسِیْ که بشنید خدای قول الَّذِیْنَ قَالُوا اِنْ هَیْ اَنْ هَیْ a



لا

خليفة بزرگوارش برترتيب واقع شد حضرت رسالت يافته عليه الصلوة والسلام از مرتبه شهود خود و عاگرد و بنا ما خلقت هذا باطلا
ومدينه اكرم رضى الله عنه در مقام خوف فرمود که و بنا انك من تدخل النار فقد اخيت به وفاروق رضى الله عنه تحقيق تصديق خود را
که و بنا اننا سمعنا مناديا ينادي و النورين رضى الله عنه در مرتبه جابل غفران کرد که و بنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضى كرم الله
وجه از سر همت روى بطلب موعودات آورد که و بنا و اتنا ما وعدتنا لاجرم سهام اين دعوات برده فاجابت رسيد پروا محبت
از ديوان غنايت برين وجه صادر شده که فاستجاب لهم و بطنهم اجابت کرد مرد عاظمي ايشان را پروردگار ايشان بآنکه گفت انك
لا اضع من صنایع من صنایع نکرد اعم عمل عامل منكم عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه رضى نقل میکند که من از سيد عالم عليه الصلوة والسلام سوال کردم
که هر عاظمي را جري است اين چگونه باشد که مردان مهاجران مقابله بيار کرد و مهاجرات را از ان بضي ايشان في فقر موداير ايت است که عمل هیچ عامل از شما
صنایع مني كنم من ذکر او انشی از مردوزن بعضكم من بعض برخي از شما برخي ديگر يد يعني شما همه از يكديگر يزدان از مردان و مردان
از زمان طحس سخن آنکه شمارا در ثواب يك حكم است بر که عمل کند مرد و زورت و انوش را در ان مدخل نيت فالكذبن هاجروا و ايس آنکه هجر
کردن از شرک يا از اوطان خود و اخي جوامن ديوار هم و بيرون کرده شدند از سر با و منازل خود يعني حضرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام و آنکه مشرکان
ايشان از مکه بيرون کردند و اذوا في سبيل و رنجانده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال که او را به ضرب
و ستم و مصيب رومي که او را به نهب نزال ميرنجانده و قاتلوا و کازار کردند با کفار و قتلوا او کشته شدند در جهاد اين عامه مهاجرانند که هجرت
غنم هجرت کردند از ايشان سبتا هجرت بديهاي ايشان را که دختلهم و دارم ايشان را جنت بخري به بوستانها که ميرود من تحتها
الاهل و از يزدان يا از تحت منازل آن جويها و پا داش و هم ايشان را ثوابا من عند الله پاداش و ادبي از نزديک خداي وضع مظهر
در موضع مضمير دليل بر عظيم ثواب و بنده است و اضافت ثواب بعديت و تقيد باسم الله و ال است بر ذات يا مجموع صفات نشانه تعظيم ثواب
است والله عند حسن الثواب ه خداي است که نيکوي پاداش و پاداش نيکوتر ديک است و در تفاسير آورده است که مشرکان که
عشرت بودند و فقرای مؤمنان بعبرت ميگردانيدند و در خاطر ايشان ميگذاشت که چرا بايد که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداي شناسان
در رنج و محنت حق سبحانه و تعالی ايشان با پيغمبر و خطاب فرمود و مراد در و ايشان امت اند لا يفرقك بايد که قريب ندهد ترا قلب
الذين كفروا رفتن و آمدن کاروان کافران في البلاد در شهرها براي تجارت چه آن تقرب ايشان متاع قليل فخر خوراري
اند که است که زود زایل شود ثم ما و لهم جهنم طيس آنکه به آخرت روند بازگشت ايشان و دوزخ باشد و بئس المهاد و بدار امکا بيست
و دوزخ لكن الذين اتقوا و جهنم ليكن آن که ترسيدند از عاقوبات پروردگار خود و متاع دنيا فروختند طهم جنات را ايشان را بوستانها
است بران وجه که بخري من تحتها الاضار ميرود و از يزدان يا در پاي دختان آن جويها از آب و شير و مي و انكمن خالدين فيها
جاويدان باشند و ان بوستانها نزل در حالي که اين بهشتها پيش کشي باشند من عند الله از نزديک خداي نزل انرا گويند که در منزل همان
نازل حاضر سازند و بسياري و خوشي آن دليل کرامت همان و نيکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل همان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی
خبر قشايي بر توانوار لقان باشد بيت توامی زاهد سوي باغ بهشت ميکنی دعوت يا منيخو ايم بهشت و نعمت و ديار منيخو ايم و ما عند الله
و انچه نزديک خداي است از الطاف خفيه خير الا بر آورده بهتر است مرنگو کارانرا از متاع فاني و ان من اهل الكتاب و هم اينها اهل
كتاب لمن يؤمن كرسبت که ميگرد و يا الله ه به خداي و ما انزل اليكم و بايچه بر شما نازل شده که قرآن است و ما انزل اليهم و بدان
نيز که بدريشان فرستاده اند که تورت است يا انجيل مراد اين سلام است و اصحاب او يا نجاشي و اتباع او و خاصه عين الله در حالي که ترس کاران
اندا با متواضعان به خداي الاكثر و ن بدل نميکنند بايات الله با حكام تورت يا نعمت پيغمبر عليه الصلوة والسلام ثمتنا قليلا طيبها ي ايه
چنانچه اخبار يهود و مشرکان و انرا اولئك انكره مؤمن خاشع و متدين لهم اخي هم مرا ايشان را است و ايشان و خيره نهاده عند و جهنم تورت
پروردگار ايشان ان الله بدرستي که خداي سبيع الحساب ه زود حساب است باساني و زود حساب مؤمنان خواهد کرد يا هيا الذين امنوا
اي گروه مؤمنان احبوا و صبر كنيد بر اداي فرائض باير جبا و يا براي ادي اعدا و حقيقت آن است که بر امثال احكام شرعيه بايحه طاعت را ايشان
باشد و صابروا و شكيبا في ما نريد و قتال دشمنان و قدم استوار داريد و ميدان مجاربه و ابطوا و ساخته و آماده باشيد مقاتله اعداء الله



فَقَسَّ اُسُورَ خَيْرِ كَافِرٍ بِجَنَّتِ نَفْسُ بَطِيْنٍ وَخَشِيْلٍ فَكَلُوْهُ هُنَّ اَمْرٌ قَاطِعٌ يَسْجُوْنَ بِهَا خَيْرٌ مِنْ رِجَالٍ يَكْفُرُوْنَ
 كه حضرت سالت عليه الصلوة والسلام برين وجه غير فرموده كه يعنى آن بود كه دروي كياي نبود و مري انكه دروي بخني و دروي نباشد و لا تَوَالَتْ فِهَاءُ وَوَعْدُ
 سفيان و كم خزان اَمْوَالِكُمْ مَالِهَايِ خُورِ اَخْبَابِا و لياي اسوان و ايتام است و اضافت مال بدیشان جهت تصرف ایشان است و در آن بخت
 الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ اَنْ مَالِهَايِ كِه كِرْدَانِدِه است خدایي لَكُم فَيَا مَآبِرَايِ شَمَّ سَبَبُ قَوَامِ عِبَتِ و نيا و رابطه نظام امور و رنج پن حج و جهاد و زكوة
 و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و اَوْزُقُهُمْ و هره و بهید سفارایعنی و طیفه مقرر كنند فیها و ان مالهایی بقدر كفايت ایشان
 و اَكُوْهُمْ و بوشانید و جامه و بهید ایشانرا بقدر حال ایشان و قَوْلُوا اَلْحَمْدُ و بگویند بعد از منع مال ایشانرا قَوْلَا مَعْرُوفًا ه سخني نيكو و پسندیده مثلا اگر
 یتیم باشد گویند این مال از ان تو هست و من خزینه دار تو ام و بوقت بلوغ تسليم تو خواهم كرد و زمان را نیز وعده كنید كه دل ایشانرا خوش سازد و انبشوا
 الدُّنْيَا حَيٌّ و بپارزاید یتیمانرا اگر مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و وقایق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و بیج و ترتیب امور خانه حتی اِذَا بَلَغُوا
 النِّكَاحَ حَ تَا انْكَاهُ كِه برسند به حد نكاح و این كنایت از بلوغ است فَاِنْ اَلَسْتُمْ بِسِ كِه دیدید و دریا فقیه بعد از بلوغ و یتیم و شد از ایشان برك
 راه راست یعنی صلاح دین و صلاح مال فَاَذْفَعُوا اَلَيْهِمْ بَسْ و بهید بدیشان اَمْوَالَهُمْ مَالِهَايِ ایشانرا كه در دست شما بوده و لا تَاْكُلُوْهَا فَوْجَرَةً
 ای و صیاء و اولیا مالهایی یتیمانرا و تلف كنید امیرا از روی كراف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از انكه قاضی فرض كرده باشد و بلكه از او دیگر تلافی كنید
 و اموال ایشان از راه شقاق و مشی گرفتن آن بگبر و امارت رس انكه بزرگ شوند یعنی شتابید و خوردن مال یتیمان از خوف انكه ناكاه بزرگ شوند و
 از شما باز ستانند و مَن كَانَ عَدُوًّا لِّكُمْ فَاَعْلَمُوْهُ كِه باشد از او صیاء و اولیای یتیم كه مال و در دست او است تو نكر فليست بختك پس باید كه از مال یتیم دست باز دارد و
 و خوشی و داری بجای آرد و مَن كَانَ و هره كه باشد از ان جماعت كه مال یتیم و دوست ایشان است فقیر آورد و یتیم محتاج فلياكل من بابك بخورد
 از مال یتیم بِالْمَعْرُوفِ بَ نيكویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بقدری كه اجرت سعي و است فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ بَسْ و بهید و باز گذارید اِلَيْهِمْ
 اَمْوَالَهُمْ بَ یتیمان مالهایی ایشان فاشهد و اعلمهم پس كوا كه بید باقرار ایشان بقض مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید
 و كُنْ بِاللَّهِ وَاسْتَدِمْ خَشْيَةَ اللَّهِ اُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِبُونَ كِه از اویندگان باخرا دهند در اعمال ایشان یا حساب كنند همه در روز جزا آورده اند كه عادت عرب
 در بابیت چنان بود كه زمانرا مطلقا در ان خور و سال را میراث نمی داوند و می گفتند كه مال کسی را بود كه با دشمن قتال تواند كرد و بطن نهره و بضر شمشیر غنیمتها
 در خورده تصرف تواند آورد و چون حضرت سالت عليه الصلوة والسلام به مدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون ستم بود تا روزی ام لسی بجای نبوت
 عليه الصلوة والسلام آمد و گفت كه اوس بن صامت رض و عوت حق را بلك اجابت گفته و من از ستم و خردارم و مال بسیار كشته و انبای عجم ابا
 بحیثه تصرف در آورده اند و مراد صغیر از ان خورم و همینكه شته حضرت سالت عليه الصلوة والسلام ایشانرا طلبید و صورت طایفه حضور ایشان باز را
 ایشان همان قانون جا بلیت از پیش آورده و خواستند كه طریق بید و ابا و اجداد را رونق دهند آیت آمد كه لِلَّهِ جَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا رَزَقُوا و ایشانرا
 و اگر بزرگ بهره است فَمَا تَرَكَ الْوَالِدَانِ اَوْ الْاَقْرَبُونَ كِه بگذارند پدر و مادر و الا اقربون من خویشا و زمان نزديك و للنساء نصيب مِمَّا رَزَقْنَهُمْ
 فَمَا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ اناچه والدین و قارب بگذارند فَمَا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْاَقْرَبُونَ كِه باشد از مال كشته آفگن یا بسیار بود حق سچانه مقرر شده
 برای ایشان نصيباً مَقْرُوضاً بهره با اندازه پید کرده و اِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةُ و چون حاضر شوند و وقت قسمت موارث اُولُو الْقَرْبَى خویشانی
 كه میراث نمی برند و الیتیمی و یتیمانی كه بیکانه باشند و المساكين و درویشان و محتاجان فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ بَسْ و بهید ایشانرا چیزی از آنچه مقوم
 میگردد و اهل ایشان خوشتر شود و مراد آن است كه بر چند مجلس قسمت یا بر سیل تصدق چیزی دهند و گفتند این امر بر سیل و حوب بوده و آیت موارث
 و وصایا منوخ شده و قَوْلُوا اَلْحَمْدُ و بگویند در این جماعت را قَوْلَا مَعْرُوفًا ه سخني پسندیده كه موجب فرح خاطر ایشان شود و الْبُخْشُ الذِّنَّ و باید كه
 بترسند انا كه گوئوگوا اگر بگذارند من خلیفهم از پس رك خویش ذَرِيَّةً ضَعِفاً فَاَوْزَدَانِ ضَعِيفٌ و عاخر خا فَوَعَلْنَاهُمْ مِّنْ اَنْفُسِ الْيَتَامَى
 و ضایع شدن یعنی ورثه باید كه باضعفای قارب و یتیمان و مسكینان كه در مجلس قسمت تركه حاضر آمده اند مرسم رحمت و شفقت امری دارند و تفكر كنند
 كه اگر ایشانرا فرزندان خود را عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی در آیند حرمان ایشان جایز نیست یانی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حكم
 خواهد كرد پس آنچه بخورد و اندازند به نسبت بكران نیز جایز نه شمارند بیت دانی كه میراث است كمال مردی پسند بکس آنچه بخورد پسندی فليتبخروا
 پس باید كه از عذاب خدای بترسند و ليقولوا و باید كه بگویند با حاضران مجلس قسمت فليتبخروا و در دست یعنی حاضر جمیل و عده نكاح

باس است و آن سودمند رود و قوله تعالى فلم يك تفهم ايما هم لما و باسنا اولئك نكروه كه منافق باشند و اينكه بر كفر ميرند و حال آنكه
 اخذنا لهم اموالهم ساخته ايم براي ايشان و آخرت عند ابا الكماله عذابي دردناك كه تخفيف و انقطاع نداشته باشد آورده اند كه رسماً
 جايلت چنان بود كه عوذي وفات كرد و نه جازو باز ماندي پسر متوفى كه از زن ديكر بود و يا كسي از اقربا كه استحقاق ميراث شوي بوقت مصيبت
 چاه بر سر آن زن انداختني و او را بدین عمل تصرف خود آورد و پس از خواستي به آن كج بين كه متوفى مقرر کرده بود او را بكنج در آورد و الا بشهر و او
 و مير مجمل او خود تصرف كرد و يا او را از تزويج منع کرده مجوس مبدئي تا ميراث كه از متوفى بدور شده بودي بهين كس كدشتي بيايد و ميراث و اين كس
 و اگر آن زن قبل از القاي ثوب بره بابل خود پستي و ارث زوج متوفى را برود دست بخودي و در اول اسلام عين قانون رعايت كروند و يا متوفى كه ابو قيس
 وفات كروند و يا كيشه نام از نو باز ماندي ابو قيس فرزندى كه از زن ديكر بود و كيشه را به تحت تصرف و آورده با او محيشتي بطريق مضاره آغاز نمود و عرض
 آنكه هر چه دارد بدو و بد كيشه صورت حال در حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام بموقف عرض سايد خاتمه عالم عليه الصلوة والسلام فرمود كه به خانه باز
 و پاي مضطر رو و من اصطبار كشت تا از حضرت عت چه فرمان رسيد كيشه باز كرد و بدو بجهتي ديكر از زنان بدينه كه بدان بلا مبتلا بود و نذر و يي بدرگاه نبوت
 آوردند و گفتند يا رسول الله كهنا كيشه كيشه ما چه دستور كيشه جام زهر الكو و اين طبعيت نوشيده ايم و لباس منبت طراز از اين خفيه پوشيده و حق سبحانه و تعالي
 رفت اين آيت فرستاد يا ايها الذين امنوا اي گروه مؤمنان لا يجلل لكم زواجيت و انتم ان توفوا النساء و انكم ميراث كيريد زنا را كيريد
 از و يي ناياب است و كراست ايشان تقيد ميراث گرفتن بركه و لالت بران نمي كند كه بطوع و رغبت ايشان از ميراث تو اكرت بگيرد كه تخصيص شي بذكر
 بر نفى ما و او نمي كند كوله تعالى ولا تقتلوا اولادكم خشية املاق چه قتل و وقت عدم خشية املاق هم جايز است ولا تقتلوا هق من
 كنيه اين زنا را از تزويج و گفته اند خطاب با مرداني است كه نان خود را به تنگ آورده براي آنكه از سر مهر خود و كند زنا ايشان را و خانه باز مي آيد و حق سبحانه و تعالي
 ميسر مايد كه زنا را از مجوس سازيد و باز ما را يديتد هبوا براي آنكه به بر يد بعضي ما اقيموا هق بعضي را از آنچه بد ايشان داده ايد و ايد و ايد و ايد
 يا ايها الذين امنوا اي گروه مؤمنان لا يجلل لكم زواجيت و انتم ان توفوا النساء و انكم ميراث كيريد زنا را كيريد
 را و فاحشه و رين آيت يعني چون زن سر باز نذر صحبت مرد و او را و او كه از و يي خلع طلعه و گفته اند فاحشه زنا است و خدا آن در جايلت و او را
 بد ايت اسلام هتروا و صداق زانويه بوده و حالا اين حكم منوخ است و عيشه هق و زنا كاني كنيه باز ناني كه ترك فاحشه نشده اند بالمعروف
 به نيكوئي و قول و فعل و نفقه و سكني و بيا موزيد ايشان را احكام و او اب شرعت كه به نيكوئي به از ان نيت فان كوهتموه هق پس اگر ايشان را
 نخواهد صبر كنند بران فحسي ان نكره هو اشيائهم شايد آنكه شما كار و باشيد خير را و يجعل الله و كروند خدائي و پديد آيد و براي شما فيه
 دران خير كرده و خير اكثر ايه نيكوئي فراوان يعني اب عظيم بر تحمل مكاره و ان او دم و او كروند شما بواسطه كراست صحبت زوجات بي موقع
 نشوز و فاحشه از ايشان استبدال فوج طلب بدل كردني زني مكان فوج بجاي زن ديكر و اقيتم و داده باشيد احد هق بي از ايت
 را كه داعيه طلاق او را بد قضا و اما لسيار بجهت كامين فلا فاحشه و امنه شيئا پس فرمايد يا آنچه بدو داده ايد چيزي نه اندك و نه بسيار
 اتاخذ و نه ايامي كيريد چيزي از ان نكبتا قابا بطل و ستم و انما متدينا و جرمي ظاهر و كنه يي بويده ايشان را و قول بطل نه احتمال مي كند
 و معني بهتان و رين آيت است كه شوهر جرمي از و يي زن فرض كرده و بران كواه گرفته چيزي هتروا و ان مي كند كواه عايي و ان است كه آن مرد فرض
 و اين بهتان صريح است كيف تاخذ و نه و چگونه و بكام وجه و بجهت غرامي ستايد مال را از زنان خود و قد افضي و حال آنكه رسيد است
 بعضكم الي بعض برخي از شما به برخي ديكر افضي كن ايت از مباشرت است و اخذن هق و فر گرفته اند زنان از شما و وقت عقد ميثاق
 خليطان پيمان محكم و عهد سنوار كه آن كلمه نكاح است يعني ايجاب قبول و حديث آمده كه استحالة فر و جهن بكم الله آورده اند كه جمع ايام
 و زمان جايلت از و اج اباي خود را بكنج مي كروند و حق سبحانه و تعالي اين عمل نهي فرمود و گفت ولا تكنوا و نيزي نخوايد و به نكاح در مباريد و ما نكح
 اما و كره از آنكه ستم اند بران شما من نساء از زنان و به نكاح در آورده الا ما قد سلف لكم انچه گذشته است قبل از تحريم كه آن مفعول
 الله كان بدستي كه نكاح زن پدر و قبل از نبي و هست و بعد از تحريم فاحشه عمل زشت و ناپسنديده و مقتضا و مبغوض خدائي و مؤمنان
 اين عمل نزد اشراف عرب كرده و مبغوض مي بوده و غر زندي را كه از زن پدر متولد شدي مي گفتند يعني دشمن داشته شده و ستم
 سبيله و بد براي كه اين است گفته اند مراتب فحش سه است يكي قبيح عقلي كه فاحشه ايشان بدان است دوم قبيح شرعي كه مفت عبارت از ان است



اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه و تعالی جلالت و جلال مرام فرمود پس روا باشد شمار آن مَنْ تَبِعُوا آنکه طلبید زنا را که غیر محرم باشند یعنی نکاح و زنا
و کابین کنند با موالکم بما لکم فی خود مختصین و در حالی که بآن زوج متعنت باشد یعنی دین خود را بآن نکاح و زنا آرید غیور مسافحین و
نما کنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ پس هر که بر خود زاری یافته آید و منتهی از زنان به سبب نکاح فَاتَوْهُنَّ پس به سبب ایشانرا أَجُودَهُنَّ مهرهای ایشان
فرضیه و مقرر کرده و مقرر من ساخته چه مهر و مقابل است وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ و بان کنایه نیست بر شما که ازواج و زوجه عاید فقیما
تَوَاضِعُ بِهِ در آنچه با یکدیگر رهنی شوید یا بچیز من بعد الفرضیه و از پس آن مهری که فرض شده باشد و زمان عقد یعنی آنچه زن را بر کند از مهر
و مهر و عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مهر و زاده و ساز و کوفه از ترا ضعیف و نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
بدستی که خدای است و انا به صالحی زندگان حکیمان محکم که در مهات نکاح ایشان وَمَنْ كَفَرَ يَسْتَطِيعْ مِنْكُمْ طَوْلًا و هر که را استطاعت نیست
از شما از روی توانائی و توانگری آن يُنَكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه نکاح در آن زمان آزاد کرده را ضمن تمام ملکیت آنها نکاح پس باید
که بخوابد بر بی آنکه مالک آن است و دستهای شما من فقیهکم الْمُؤْمِنَاتِ از کثیرگان شما که گردید کاند و الله اعلم و خدای دانایتر است از شما
و بریدن شما بقضای که در میان شما باشد و ایمان بفضیله و خیر از شما که عید و اما اید من بعضی از بعضی دیگر یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما از
یکدیگر در نسب و پدر همه شما آدم است علیه السلام فَأَنكِحُوا هُنَّ پس بخواهید کثیرگان را یا ذِينَ أَهْلَهُنَّ بدستوری خداوندان ایشان چنانچه ایشان
ملوک و دیگری اند وَأَتَوْهُنَّ و به سبب کثیرگان نکاح کرده أَجُودَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکی یعنی بی کس و مضایقه و دادن مهر
ایشان هم باذن مالکان ایشان باید مختص و در حالی که این کثیرگان نگاه دارند و فرج خود باشند غَيْرُ مُسَافِحَاتٍ نه زنا کنندگان به آشکارا
و لا متخذهات اخذات و نه فرزندکان و دوستان به پنهانی فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ پس بنگارم که ایشان نگاه دارند و فرج خود را از حرام سبب ترویج
و حفظ بهیضه مجهول میخواهند و معنی آنست که آن بنگارم که جاری شود هر که رو شده فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند به زنا فعلیهن پس بر ایشان لازم
نصف ماعلی المختص نیمه آنچه لازم بر زنان از دین توبه من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده و حدی از ادبی توبه صد بار یا نه است و از آن کثیرگان
نارایانه باشد وزن آزاد و تقریباً هم است اما شافعی رح میگوید که تغریب کثیر نصف ماست اما مظهر رح فرموده که میان جلد و نفی جمع کند مگر برای سیاست
و در نیمه مذیب و زبانی عید و اما جمع نیست دلالت آن نکاح کثیرگان لَمِنْ خِصِّي الْعَتَمَةِ مری آنکی است که ترسد از پنج سخت یعنی استفت که در زمان افتد منکم شما
که فرماید وَأَنْ تَصْبِرُوا و آنکه صبر کنید از نکاح کثیرگان خَيْرٌ لَّكُمْ بهر سر من بار و با حقیقت توبه و صیانت و ولد خود از بندگی و الله غفور و ذو فضل
مهری که صبر تواند کرد و نکاح اما و خیم و هر یک است بر حضرت بنده کان یوبک الله میخوابد خدای لبین لکم که بیان کند برای تمام احکام طلال و حرام و حلال
و راه نماید شمار است الَّذِينَ راه پای آن کسانی که بودند من قبلکم بشر شما و درین ایام و سماع علی است علیه السلام یا در وقت شکیان از اهل حق و باطل و قیوت
و با کرد و در شما تسهیل انتقال رفع احوال تخفیف احکام و عفران انام و الله اعلم و خدای داناست مصلحت شما در آنچه فرماید حکیم و درست گویاست
و در هر چه علم کند وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ و خدای میجوید أَنْ يَتَّقُوا علیکم آنکه شما را توبه و هدایت کند بخیری که سبب توبه شما کرد و يُؤَيِّدُ الذین و میجوید آنکه از غفلت
یا از روی غنا و بدیع و الشهوات پیروی میکند از روی نفس أَنْ تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه درست مَسِيلًا عَظِيمًا میل کردنی بزرگ چون آنچه
خواهر زاده و پسر زاده نازل شده و اعراض کردند که نکاح و حرمه و در خاله طلال است بلکه خاله و عده حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهر زاده چه حرام باشد و درین
که اهل اسلام بجانب باطل مسلمند این آیت نازل شد که خدای میجوید که شما را توبه دهد و جودان میجوید که شما را منصرف سازد يُؤَيِّدُ الله میجوید خدای آن که حقیقت
آنکه سبک کرد و انداخته و احکام نکاح به وجهی که سبک ساز شود شیخ منصور ما تریبی رح فرموده که مرا و تخفیف است در اقبال عبادات و توبه
از جنایات و ترک پیغمال بقوبات به خلاف احم ماضیه که ایشانرا اغلال و اصار بسیار بوده و وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ و آفریده شده است
او می ضعیفاً ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف الاجرم بر روی سبک کرد و گفته اند ضعیف آدمی آنست که از ماء همین آفریده شده قال الله تعالی
خلقکم من ضعف یا ضعیف است و غنم زمان و قوت آنکه خود را از میل و لثیان باز دارد و یا در سر و سر و غم و غمت و محنت تسکین است محنتان
حق سبحانه از غایت مهربانی که باینده دارد او را و الضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا سبب متابعت از روی نفس نقصی در
او دید یا بدست ضعیفی که جمیع حال او کشیده شده زمان اعتدال بکشد و بسط و بطلوم و جهول هم ازین مقوله است بِمِيتٍ من بطلوم جهولم که
اولم تقصیر نه چه آید از ضعیفای کریم و نه جبال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمره گردیدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مَّخْرُوجًا یکدیگر را فقیهکم

منوخ گشت ان الله كان بدستی که خدای هست علی کل شیء بر همه چیز با اعمود و موثق و محال فات شهید آه آورده اند که جسد زوجه
بر سج من یا جمیل زوجه ثابت بن قیس طریقه نشو و پیش گرفته باشوهر برانی بسیار کرده و شوهر از غایت خطر آب طیارچه بر روی وی زده و او شکایت پیش در خود
برد و باتفاق میر بلا از دست حضرت غمیر علیه الصلوة والسلام رفته قصه گذشته را بموقف عرض سائید و حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب
قصاص شده روی بد مسجد نهادند و جبرئیل آیت آورد که الزجال قوامون مردان کار گذارنده تسلط یافته علی النساء بر زنان قایم بامور عیشت
حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که باز گردید ما کاری خوشیم و خدای کاری خست و الذی او الله خبر و مفهوم این آیت تفصیل مردان است بر زنان
بر مردان و بکننده و کار فرمایند زنان ندیم فضل الله به سبب آنچه که تفصیل کرد و افزونی داد خدای بعضی از ایشان را که مردانند علی بعضی
برخی دیگر که زنانند و تفصیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و یک کمال صوم و صلوة و جمعة و جماعات و اذان و خطبه و عکاف و نماز
عمیدین و نماز جماعت و نماز خازنه و شهادت و حدود و قصاص و زیارات و امثال آن و آنکه انبیاء علیه الصلوة والسلام و ائمه از مردان اند از همه فضائل
الکمل و شرف اند و فما انفقوا و دیگر فضیلت و آن مردان بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان من أموالهم طارالهای خویش چه در
وجه و نفقه و احتیاجت پس زنان شایسته حال قانتات فرمان برند که اندر خیر ایا قیام کنند کان بحق ازواج حافظت للغب که از نگاه
مغیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند و عفت و محنت بپا حفظ الله به آنکه بکاهد دست خدای مرایشان را و اللاتی تخافون و آن زنانی که
سیدانند یا میر سید نشو و پیش آنرا فانی و تسلط ایشان را فحفظوه پس بیکو شیدایشان را بکمالی که دلها بی ایشان را نرم گرداند یا تعلیم و هدایت ایشان را نگاه
دارد تعلیم حقوق ازواج و فحفظوه و بر ایشان در خواستگاه های یعنی بایشان و یک خانه خواب میباشد یا پشت بر ایشان کنسید
و أخیر فحفظوه و زنند ایشان را زدن که نه خراشند و نشکنند و هیچ عسور از پشت نکند گفته اند و عطر نزدیک خوف نشو و پیش و بجهاد و یک طهور نشو و ضرب
بوقت نماز نشو و قان أطعنکم پس اگر فرمان برند شمار او را از آنچه مکرده طبع شما است باز آیند فلا تتبعوا علیهم پس طلبید بر ایشان راه
سیدای ان الله کان بدستی که هست خدای علیاً بر تر از آنکه بظلم بر ایشان رضی شود و گیر آه بر گز از آنکه مظلوم را فرو گذارد و آن خفتن و اگر و اند
شما ای حکام شرع یا اولیای زوجین شیقاق بینکم ما ساز کاری و خلاف میان مرد و زن فابعثوا پس بر یکدیگر اندازد برای تحقیق نشو و حکما و دوی
که حکم کند من اهله از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد و از رغبت زن و نفرت از معلوم کند و حکما و مباحی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد
من اهله از آن قبله و اقربای بدن تا او تبرکمون خاطر زن را از طلب صحبت میل فرقت بداند ان یزید الاصلها اگر خوانند حکمین با صلاح آوردن
کار از زوجین یوقی الله بینکم ساز کاری افکند خدای تعالی میان زن و شوهر ان الله کان بدستی که هست خدای علیم اخبیرا و اخبیرا
بصلاح زوجین آنکه از مقاصد حکمین و اغیبوا و الله بر سید خدای را و لا تشکوا ایه شکیا و انباز بکیرید بوی خیر را از اصنام و غیره و بالوالدین
و نیکوئی کنید مادر و پدر را الحسانا نیکوئی کردی بپدر و مادر و والقربى و با خویشان بصد رحم و البیعی و با یتیمان بدلتوازی و کار ساری و المساکین و
با درویشان بصدقات و زکوة و الجار و یری القربى و با همسایه خویشاوندان بشفقت و مرحمت و الجار و الجنب و با همسایگان بیکانه یعنی آنکه خوشی
ندارد و با همسایه کار و جوار که چهل متری مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه را زده خیر باشد بر ایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بر روایت انس رضی الله عنه
که لا یدخل الجنه عبد الا یمن جاره و بواقعه امام قسری قدس سره فرموده هرگاه که جاردار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایه
نفس را که دل است بطریق اولی که فرو گذاری خواهی مفرقه خیالات دیده را زدی باز داری و با همسایه دل که روح هست نیکوئی بنیائی و او را از مساکنت مایکون
و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایه روح را که مرگ است از غیب موطن شهوات و حجاب کاشفات مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل
نکروی و یقین دانی که بیت همسایه و همسایه است با دلق که او اطلس شه همه است را بیکه فرقه خانان جمع نه باشد همه و است ثم با نیت
است و الصاحب بالجنب و دیگر نیکوئی کنید با همسایین و هم صحبت صاحب کثاف فرموده که مراد صاحب است و این میتواند بود که رفیق سفر باشد
یا شریک در تعلم علم و موهبت و خدمت با همسایین و مسجود و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد و ابن السبیل و با
رکذریان و همانان مسافرو و ما ملکت ایمانکم و با بندگان و پرستاران که دوست تصرف شما اند ان الله بدستی که خدای لا یحب دوست
ندارد من کان محتالا اگر که باشد خدای بیکه که نیکوئی دارد و از والدین و اقارب و همسایگان و همانان و بندگان و با ایشان نیکوئی کند
فحور آنکه نازده خود ستایند که حقوق الهی را وی سازد و خدا با حسان با خلق پر دازد و فخر و بکبر کند الذین یجتلون دوست میدارند خدای آنان را که بخل مسووم

آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت می گفتند مال خود برین مرد یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و یاران هاجران او نفقه کنید که اندک زمانی را فروماند
و محتاج گردید و مال کار او معلوم نیست که بجای او بکشید این آیت نازل شد که خدای آنرا دوست نگیرد که خود بخیل اند وَيَا مَرْوَانَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان
بالبخل به خیل و یکموتون و می پوشند از خلق ما انتهم الله آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از نعمت خویش بامراد بیان نعت حضرت
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود و تورات و آنرا پوشیدند و اعتکاف کافران و آمده کردیم بر
یهود که بخل ورزیده اند و عطای الی یافعت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام را می پوشند عدا با ما مینمایند عذاب بخار کننده که عذاب و فرخ است
والذین و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام نفقه میکنند مالهای خود را رثاء الناس بری دیدار مردمان و ملاطفت
ناموس و ایشان مشرکان که بودند که بدشمنی آنحضرت لشکر جامع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که نفاق ایشان مبتنی بر پاد و سمعه بود
یا در صفت یهودی گوید که بر قوم خود از رحمت اغرض و اغراض نفقه می کنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و نمیکردند از روی حقیقت به خدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه
بروز باز پسین قیامت است وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیوانه یعنی ابلیس که قریباً مر او را یار و دمساز قسماً قریباً پس بد مقارنی که از
دنیاه و آئینه و آخرت نیز با او خواهد بود و قال الله تعالی فیس القرن حکم نانی میفرماید مثنوی هر که این جا که قرن تو است : آن سرائر نهشتن تو است
دویتی جو که جان میفرماید : در دو عالم ترا بکار آید : دیوار نهشتن خویش کن : نفس بد را قرن خویش کن : وَمَا ذَا عِلْمِهِمْ و چه خبر بودی بر کافران و چه زیاده
داشتی مرا ایشان را گو أَمْنُوا بِاللَّهِ اگر ایمان آوردند خدای و الیوم الاخری و روز قیامت و خیرای اعمال او را تصدیق کردند و وَأَهْلُوا و پیرون کردند
حق خدای را بی غرض و ریاضاً وَزَكَّاهُمْ الله از آنچه داده است خدای بر ایشان و کان الله و هست خدای بهم علمگاه ایشان احوال و احوال
ایشان و ناخزای فراخوان با خواهد داد وَاللَّهُ لَا يَظْلِمُ بدستی که خدای ستم نمیکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه سرخ را میگویند که از
غایت صغری تعقی نظر بر نکرده ظاهر نشود و اشهر آن است که ذره خیزی است که شعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و او را چندان وزنی نبوده که وزن
و آید حقیقت این سخن مباهله است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و صبح آن است که در عمل کافر
و منافق مقدار ذره ظلم واقع نشود وَأَنْ تَكُنْ و اگر باشد مثقال ذره حسنة نیکی در دیوان بنده مؤمن یضاً عفوها ثواب از زیاده کرد اند تو بر توفیق
و بدیهه از اید بر ثواب عمل من الله از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس أَجْرٍ عَظِيمًا عظیمای بزرگ ولی باندازد اجر اعطا گفت به جهت آنکه مانع است
و مزید بر آن تکلیف پس چگونه خواهد بود حال کفر و ظلمه اذ اجننا و قتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروهی از امة گذشته بشهید گواهی که آن پیغمبر ایشان
خواهد بود و بر احوال و افعال است خود گواهی داد و جئت بک و بیاریم ترا يَوْمَ نَحْمَدُكَ برین گروه ارامت تو شهید اط گواه تا اقامت شهادت
نی برایمان مؤمنان در لطایف قشیریه مذکور است که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام را شفیع است ساخته اند شهید امت نیز میارند و مقرر است که شهادت
بنوعی او خواهد کرد که مجال شفاعت باقی خواهد ماند وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ از روز که واقع شود در گواهی انبیا و آن روز قیامت است يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا و دوست دارند
آنکه کافر شدند به خدای وَعَصُوا أَمْرًا و نافرمانی کردند رسول ویرا وَتَشَوَّى آنکه راست کرده شود بهیم الا و حنی بدیشان زمین یعنی زمین
ایشان را چون مردگان و معوس نکرند یا کنایه است از آنکه ایشان آرزو مند اند که خاک شوند چه زمین بجا که رست کرده شود و وَلَا يَكْمُوتُونَ الله و نمیرند
یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حدیثی از پیغمبر يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول لا تقربوا الصلوة اگر نماز
کردید و انتم سگاردی و حال آنکه شما متان باشد از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتی است مأمور بها بلکه نهی است از
الکتاب مسکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبد الرحمن بن عوف رضی الله بشارت خمر که در آن وقت مباح بود شتغال
و نهشتند و در زمان هر اندازی و بهیوشی صدای اذان نماز شام با سماع صحابه گرام رسیده نماز برخو هستند و امام ایشان از غایت سکر و سوزده کافران
حرف لا که چهار موضع مثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در وقت غلبه سکر نماز نزدیک مشوید حتی تَعْلَمُوا آه قتی که بدانید ما
تَقُولُونَ آن چیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوای روحانی که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان دارند که نزدیک مشوید
نماز قریب بسوی جامع دل در آن وقتی که مستان باشید از سکر غفلت تا وقتی که از مستی بپوشاید و دانید که چه میگویند و به شناسید که سخن با که میگویند الْمُقْصِلِ
نیاجی به بیت ای که دستپاستی مانده : و ایمان در خودیستی مانده : بر سر ایوان وحدت کی رسی : چو نتواند زندان پستی مانده و لا جذبا
و نزدیک مشوید به نماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل إِلَّا عَابِدِي مگر آنکه برونندگان باشند در راه یعنی مسافر باشید و یا شما آب نبود در آن

وَاسْمِعْ



که از آن حرماً میمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلوة رحم میامی آرییم و بعبادت اصنام بطریق آبی خود مشغول میباشیم هدایت قرب است یا دین محمد
که درین وقت احداث کرده و بدعت راست نام نهاده و دین پدران ما را بدیند و ما را کافر و جاهل میخواند و بعد از سماع این سخنان گفتند که دین
حق راست و این شما با نسق نیز ابوسفیان گفت ما بر اعتقاد شما و حق اعتقاد خواهیم کرد که بتان ما سجده کنید جهودان حبت و طاعت را که بتان قریش بود
سجده کردند حق سبحانه و تعالی از معاذه و مکاره و کفر و زندگه ایشان خبر میداد و میفرمود که ثُمَّ آيَأْنِي دَانِي وَنَمِي كَرِي إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا بُيُوتَنَا
وَأَوْدَعْنَا إِيَّاهُ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ بهره از تورت که بواسطه عداوت مسلمانان يَوْمَئِذٍ می کردند بالجنت و الطاغوت بدین دین
که قریش است و گفته اند حبت سحر است و یهود و از معتقد بودند و طاعت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند و تورت و محققان حبت نفس ما را است
و طاعت آرزوهای او و يَقُولُونَ وَيَكُونُونَ و میگویند این جهودان لِلَّذِينَ كَفَرُوا و حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد و ماهو لاء این کرده کفار
قریش اهدی ما دی تراند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و صحاب و سبیل از حبت راه یعنی راه حق
تراند أُولَئِكَ انکروه معتت و معصب و خود را بی الَّذِينَ آمَنُوا آنکسانند که بخاری لَعَنَهُمُ اللَّهُ طود و کرده است خدای ایشان از رحمت خود و حق
بلعن الله و هر که خدای براند و دور سازد قلن تجد له پس هرگز نیامی نو مراد را نصیب آری که دفع کند عذاب از وی أَمْ لَهُمْ ایما ایشان است
یعنی جهود و از نصیب مِنَ الْمَلَائِكَةِ بهره از پادشاهی دنیا استقامت بر سبیل انکار زعم یهودان بود که ایشان ملک و نبوت از غیر خود و حق و تورت و از
و بدین سبب از متابعت عرب نکت می داشتند و می گفتند آخر مضب نبوت و ملک داری و حکم گذاری با خدا و رسیدن حق تعالی فرمود که ایشان از ملک و نبوت
بهره نیست بَلِيت دولت هر که تو بینی بر آید زری نه دولت آل نبی تا بقیامت باشد و اگر بالفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذا این شکام ایشان
لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نه بدهند و ما را پیغمبر علیه الصلوة والسلام و اصحاب او را نصیب آید با مقدار کمی که بر پشت و آله خرام است و این فایت مالت است
و رنجل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری یا غیری مضایقه دارند بنکام تنگدستی و وریشی پیدا است که چه چیز بجای دهند أَمْ يُحْسَدُونَ النَّاسَ ملک
حسد می برند بر مردمان یعنی ثبائل عرب علی ما أَنَّهُمْ الله بر آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعث حضرت سالت
پناه علیه الصلوة والسلام از ایشان است و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسمعیل است یا مردم عرب حسد بر محمد علیه الصلوة والسلام می بردند که یا چنین حالی ازیم
ابوطالب باشد یا بنی که جبریل علیه الصلوة والسلام بر ما فرو آید مَصْرَع تا یاد که از او اندویشش بکشد باشد که گفته اند مراد از آن حضرت سالت باشد
است علیه الصلوة والسلام و عرب جبر بر او حدی اطلاق میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر که جمیع نشود و الا در بسیاری از مردمان کفوله تعالی
آن که بر ایمان کان مته و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آن است که حق سبحانه مباح گردانید او را جمیع میان پیشتر از چهار زن
و یهود برین حال حسد میزدند و طغنه میزدند که اگر پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر
بواسطه نبوت و کتاب است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب نیز حسد بردند و پیغمبر صورت مختص نهان حضرت علیه الصلوة والسلام نیست و اگر بواسطه
این خصوص آید حضرت است و کسی دیگر را نرسد که چنین کند و این فضل خداوند است بَلِيت حسد میری ای ستم بر ما قبول خاطر و لطف سخن خدا و او
فَقَدْ آتَيْنَاكَ پس بدستی که ما عطا کردیم آل ایما اولاد ابراهیم که موسی و داود و عیسی علیه السلام الْكِتَابَ یعنی تورت و انجیل و زبور و الحکمة و علم
و حرام و آتیناهم و داویم ایشان را با وجود نبوت مُلْكًا عَظِيمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیه الصلوة والسلام داشتند و گویند
ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه صحبت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته و سلیمان هزار و دین سخن تفریض یهود است که اگر حسد بر محمد علیه الصلوة والسلام
بواسطه کثرت ازواج است پس داود و سلیمان علیه السلام بر حسد سر دار تراند و تفسیر آورده که مراد از آل ابراهیم محمد علیه الصلوة والسلام است و از کتاب قرآن
و از حکمت شرایع و از ملک عظیم و وام شریعت تا قیامت یا تا نبی بماند که فِيهِمْ مَن آمن پس از یهود کسی بود که ایمان آورد و بدین آل ابراهیم یا محمد
علیه الصلوة والسلام و مِنْهُمْ مَن صَلَّيْ عَلَيْهِ و از ایشان کسی است که اعراض کند از خبر نبیا و باب نشا و نصیحتی نکرد و از ما راهی از متابعت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بگردانید و کفی يَجْهَنَّمُ و بسنده است و دروغ سعبی راه آتشی فروخته برای عذاب کافران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدین آل
کسان که حق را پوشیدند و نکردند فَأَنَّا نَسْتَدْلِلُ و حدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر علیه الصلوة والسلام سَوْفَ نُصْلِيهِمْ فَا رَا
زود باشد که در ایم ایشان را آتشی و چه آتشی كَلَّمَ انصبت هرگاه آنچه شود یا بسوزد و جلوه دهند پوستهای ایشان با تثن بد لنا هم بدل کنیم برای
ایشان جلوه آغیرها پوستها غیر آنکه بخت و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد و از حسد بصری رح منقول است که در شمار و زری بقا و نبراز

تبدیل جلوه یا بد تبدیل جلوه و سبیل تحقیق است که احراق از آن بریزد بحال اول باز آمدن پس این تبدیل صفت است نه تبدیل عن و تجدید این حال بحقیقت
 و حساس عذاب است یعنی هر زمان پوست ایشان تازه می سازند لکن و قوال العذاب تا بحقیقت عذاب را و آن حشیدن و ام باشد از آنکه کان
 درستی که خدای هست عزیز آن غالب که کسی او را از عذاب کفار منع تواند کرد حکیم و انا بعقوبت و وزخیان بر وفق حکمت و الذین آمنوا
 و انما که گردید و اند بخدای تعالی و رسول و عملوا الصالحات و بجای آوردند طاعتها بر وفق فرمان پسند خلیفهم زدو باشد که در ایم ایشان
 جنات تجری من تحتها الانهار و از درختان یا درخت ساکن ایشان جو بهی خالدين فیهما و حاله که جاوید باشد
 این مومنان در آن آبدار همیشه یعنی زمانی که از آخر نباشد لکن فیهما این بشتیان را باث در آن بوستانها از و اوج مطهره زنان پاکیزه از
 حیض و نفاس بکسار جمیع اقدار و ادناس و ند خلیفهم و در ایم ایشان را ظل اظلیل و در سایه یابنده که آفتاب نرا زایل نکند چون در بلاد عرب
 حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحت میداند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش و آرامش و بدین نکته منفع میشود سخن کسی که میگوید
 چون در بشت آفتاب نیست که بجزارت او متاد می شوند پس ظل ظلیل چرا باشد و فائده وحییت و ترو محققان ظل ظلیل اشارت بجایات الهی و عنایت
 پادشاهی است که همیشه بر مفارق بشتیان مسبوط خواهد بود و آن سایه از زوال میرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست

بیت

این سایه از زوال بد بر ند عاقبت نه در سایه کرز که از زوال نیست ان الله یا مریکم بدرستی که خدای میفرماید شمارا ان تود و الامانات انکه او
 کند امانت را الی اهلها بابل و حضرت رسالت پناه و روز فتح که فرمود تا کلیه خانه کعبه را عثمان بن طلحه طلب دارید و کلیدش را و او سلاطه بود عثمان
 بن طلحه نزد ما در رفت ما در کلید بوی میداد و میگفت که اگر از شما بگیرد باز شما بخوابید و کلید کعبه را بعد عبد الدار بطریق رت باز سیده عثمان بن طلحه میبانه
 می کرد و سلاطه مضایقه می نمود و حضرت در مسجد الحرام متظار میگشاید آخر الامر صدیق و فاروق رض بر در سری سلاطه آمدند و فاروق رض با و از بلند گفت ای
 عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد می گذرد و سلاطه کلید به سپرد او و گفت تو بستانی بهتر که منیم و حدی بگیرد پس عثمان مفتاح برداشته نزد حضرت رسالت
 پناه علیه الصلوة والسلام آورده و آن سرور عالم دست دراز کرد تا زوی بستاند عباس رض برخواست که با رسول الله چنانچه سقایه زرم بر من تقویض فرمود
 حجابت خانه نیز من از زانی و ار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید بمن ده عثمان دست پیش آورد و عباس رض
 همان سخن عاده کرد و عثمان خواست که دست باز کشد حضرت علیه الصلوة والسلام فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک
 بستان با مانت الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود و رضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله منییب
 حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زرم بدیشان داد و فی الحال جبریل علیه السلام بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه علیه الصلوة
 و السلام فرمود که یا علی من شمارا کاری فرمایم که از آن نفی مردم رسد نه آنکه کمان برید که نفع از مردم نباشد و در رسیدن عثمان را طلبید و فرمود که خدو یا
 یابنی طلحه خالد و نالده لا یترعها منکم الا ظالمین عثمان ملازم حضرت اختیار فرمود و کلید را به برادر خود شبیه و او تا امر و مفتاح کعبه
 در دست انقوم است و اگر چه حکم با دای امانت درین خصیه محصوره نازل شده اما تمام امانت درین حکم داخل است در بحقیق امانتی آورده که ذکر امانت
 بعد از ابراد ظل ظلیل که وجود حقیقی است و الت بران وارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود ظلال نسبت با امانت سبب چنانکه وجود ظل
 امانت آفتاب است و وقتی که آفتاب جلوه گنان تجلی نموده و با اشعه عالم افروز را فانی طالع شده بزبان حال میگوید ان تود الامانات الی
 اهلها پس چگونه ظلال مستلاشی می گردند و اثر ایشان بجلی موجود بر همین موال چون تلخ و خورشید وجود حقیقی غرض التمشیر از غنای ذاتی
 واحد غنی عن العالمین طلوع نماید امانات و جودات ظلیه بابل آن باز میگرد و سر من الملک الیوم الله الواحد القهار و بطور
 می آید

بیت

جله مبارک را به پیش او نمیدانم خضم بر شیر آمد و هر روزه او کل شیء هالک الا وجهه و اذا انکبتم و دیگر امر میکند که
 خواهیم که حکم کنیم بین الناس میان مردمان آن محکوموا بالعدلی انکه حکم کنید برستی ان الله بدرستی که زبانی انما یعطکم به
 انیکو چیزی است که شمارا بآن میدمید یعنی امانات و محاکمات این الله گان بدرستی که خدای هست همه عا شوا بقول عثمان
 که گفت کبر یا مانت الله بصیرا ه بیا بود مفتاح بوی یا قیما الذین آمنوا امی کرده و در مکان اطیعوا الله فرمان برید خدای را و فرایض
 و اطیعوا الرسول و فرمان برداری رسول کنید در سنتها و اقلی الامر منکم و اطاعت کنید خداوندان امر را نه ما و امری مسلمانان



که جنب رسالت نماند و صلوة والسلام در عهد خود تعین می نمود چنانچه در سبب نزول است که حضرت خیر البریه جلاله بن ولید را بر سر پیر میگردانید و عمار را
 با وی فرستاد جمعی که به خاله فاصد ایشان بودند بفریاد برخاستند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من با شما
 ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا با شما و الا پامی گیرند در راه نمانده سر خود کیم عمار را امان داد و او بنا بر فرموده وی در خانه
 خود ساکن شد خاله با مادر آن لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرده غیر از آن مناسبتی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خاله
 آوردند عمار فرمود که او مسلمان است و بفرموده من در امان مانده بود و خاله گفت از او بپرس که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را
 امان دهد بکشت و کوی میان خاله و عمار بسیار کشت و به جناب نبوت مآب آمده صورت حال بعضی سنانید سید عالم علیه السلام امان عمار را برقرار
 گذاشت و نبی فرمود از آنکه غیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان اولوالاحرار یعنی امرای سران قبلی فرموده که اولی الامر ابو بکر و عمر رضی الله
 وزیرین صدق بودند و اشارت افتاد و بالذین من بعدی ابو بکر و عمر در شان ایشان نافذ شده و ابو بکر و راق رحمه الله گفته که خلفای از بعد
 اند و مجموع صحابه نیز گفته اند رضی الله عنهم و السلام فرموده که اصحابی کما لنجوم با هم اقتدایم با فقها و علما یا ارباب عقول و اهل رای و نزد عفا
 اولوالاحرار مشایخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازمست **بیت**
 هر که سر خط فرمان و لیلی نماند که میسر شودش روی بر آه آوردن نه هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمایان کردن **فاز**
تَنَازَعْتُمْ بَيْنَ اَنْ تَكُونَ لَكُمْ شَيْءٌ فِي حَيْثُ رَجَعْتُمْ اِلَى اللَّهِ پس باز گردانید از کتاب خدای و التَّوَسُّلُ و رجوع کنید باز
 در زمان حیات او و بسفت آنحضرت بعد از وفات او اینکتم اگر سبب شد که از روی اخلاص **تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ** می گردید بخدای و **الْيَوْمَ** الاخری و بروز
 رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی است که در امر متنازع فیہ رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند و اعمال اقوال **ذَلِكَ**
حَيْثُ اَنْ رَجَعْتُمْ بَيْنَ اَنْ تَكُونَ لَكُمْ شَيْءٌ و نیگو ترا جهت عاقبت آورده اند که یهود را با منافقین خصوص متناقضه با کلمی که پیش و مرا فعه هم خود کشند
 کشند یهودی منافق را به محکمه نبوت می کشند و منافق به محکومت کعب بن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه علیه السلام آمدند و حکم بروف و عا
 بود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جود زد که من بکرم محمد علیه الصلوة والسلام رضی الله عنیه بیستم یا تا نزد عمر رضی الله عنیه و دیگر یاره
 مرا فوکنیم القصه بدخانه فاروق رفتند یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز گفت عمر رضی الله عنیه از منافقین متفسار نمود که قضیه
 وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوالست اما من بران حکم رضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رضی الله عنیه فرمود که شما اینجا را که برید تا
 من از خانه بیرون آیم و برستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رضی الله عنیه شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را به صحرای افکند و فرمود که هر که
 به حکم جان قاضی رضی نباشد نمرای او برین وجه باید داد و آنروز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام عمر بالق فاروق و او حق سبحانه این است
وَرَبُّكَ الَّذِي يَنْزِلُ فِي الْقُرْآنِ آيَاتٍ لِّكَرْدِي سَوِي اَنْ كَسَانِكَ تَوْعَمُونَ کمان می برند آنهم **اَقْنُوا** انکه ایشان کرده اند **بِمَا اَنْزَلَ**
الْبَاطِلُ بدینچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن و **مَا اَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ** و به انکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیاء و یقولون میخواهند با وجود دعوی یا
اَنْ يَّجَاكُوهَا انکه مرا فعه کنند **اِلَى الطَّاعُوْتِ** بسوی کعب بن الاشرف که بغایت طاعی و باغی است و **فَكَذَّبُوا** او حال انکه مامور بودند
 مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامور اند **اَنْ يَّكْفُرُوا** به انکه نکرند به حکم طاعوت و **يُرِيدُ الشَّيْطَانُ** و میخواهد و بود و رفته از رحمت با سر کشیده
 از خدمت حق یعنی ابليس عليه اللعنه **اَنْ يَّضِلَّهُمْ** انکه گمراه گرداند ایشانرا که مایل طاعوت اند **ضَلُّوا** گمراهی دور که هرگز از ان باز نبراه راست
 رجوع نتواند نمود و **اِذَا قِيلَ لَهُمْ** و چون گویند ما برین منافقان را که در وقت تحاکم **قَالُوا** ایایید **اِلَى مَا اَنْزَلَ اللَّهُ** به حکمی که خدای فرستاده است
 در کتاب خود **اِلَى التَّوَسُّلِ** و به حکمی که پیغمبر میکند بفرمان او **وَاَيْتُ الْمُنَافِقِينَ** می بینی منافقانرا که از روی عناد **يَصُدُّونَ عَنْكَ** اعراض
 میکنند از تو از روی عداوت و کفایت پس چگونه باشد وجه خواهند کرد **اِذَا اَصَابْتُمْ** چون برسد ایشانرا **مُصِيبَةٌ** عقوبت صد و دو و غیر
بِمَا قَدَّمْتُمْ آید میم با آنچه دستهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم طاعوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود و مر آن منافق را **ثُمَّ جَاؤُكَ** پس
 بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بکشایند **يَا دِيتُ قَتِيلٌ** خود طلبند **يُخْلِفُونَ** با الله سوگند میخورند به خدای و مضمون سوگند ایشان انکه **اِنْ اَوْدَعْنَا**
 اگر نجو استیم ما بعد از مجلس حکم شما یا به ترا فعه بد خانه عمر رضی الله عنیه **اِلَّا اِحْسَانًا** اگر نیکویی که بما لاحق شود و توفیقاه و تالیف و موافقت که
 بین الخصمین پیدا آید **اُولَئِكَ** انکه در منافقان و سوگند خورندگان بدو **الَّذِينَ يَغْلِبُ اللَّهُ** ان که ساند که خدای میدانده **مَنْ فِي قُلُوبِهِمْ**



مکتب خاندان قاجاری

ایچ در مطیع ایشان است اتفاق و دروغ قاعرض غنم پس عرض کن از قبول عدا از ایشان و عظیم و سینه و ایشان را یعنی منع کن از این
 و دروغ و قتل طعم فی انفسهم و بگوی مرا ایشان را و خلوت در باب نفسهای نایک ایشان قولا و لایحاه سخن بلیغ که اگر کنند باشد در ولای ایشان باشد
 که از آن غمناک کردند و آن تنید است قبل یا طول کاره برایشان اگر توبه نکنند و ما او سئلنا من رسول و نفرستادم هیچ فرستاده را که به بندگان خود
 الا ليطاع مکرری که فرمان وی برند باذن الله ط با خدا و لو انفسهم و اگر این منافقان اذ ظلموا آن بمقام که ستم کردند انفسهم و نفسهای خود
 با نکار حکم تو با تاجک الم الطاعوت جاؤک بیا بیدی بخت تو فاستغفر الله قاپس طلب آمرزش کردند از خدا و استغفر لهم الرسول
 و طلب آمرزش خویشی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجدا لله هر آینه بافتندی یعنی دانستی خدای را تو ابا قبول کننده توبه کنند
 کاران و حیمه همراهان با آمرزش تا بنان در عالم آورده که میان پیرو حاطب بن ابی لمعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از آن ممر فروعات خود را
 آب دادند چون محاکم ایشان به محکمه سید عالم علیه الصلوة والسلام رسید فرمود که ای زیراب ده زمین خود را پس همسایه که از حاطب در غضب شده از روی
 بی ادبی سخن گفت که مضمونش شتم بود پس آن حضرت به جانب زیر حوض سجانه فرستاد که فلا یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه کمان می برند و در آن
 بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون ایمان بخوانند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر فنبیهم در آنچه اختلاف
 افتد میان ایشان و تو حکم کنی قل لا تجدوا ایس با نیاید فی انفسهم و نفسهای خود حوججاشی یا در ولای خود تنگی و گران نباشد قضیت از آنچه
 تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد و یسئلوا و کرون بنهند و متقا و کردند فرمان ترا تسلیمه فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت
 آورده اند که چون زیر حاطب از محکمه نبوت برون آمدند مقدار ضعیف بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای سپهر عثم
 و در سخن کردن کردن را تاب میداد و بی درهم میکشید بیودی اینجا حاضر بود گفت قاتل الله هؤلاء این چه گروه اند که لوای می دهند رسالت این مرد
 و حکم او را منتهی میدارند به خدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی کناسی کرده بودند موسی علیه السلام حکم فرمود که توبه شما آن است که یکدیگر را بکشید فی الحال
 انقیاد نموده به قتل یکدیگر مشغول شدند تا بمقتا و بزار کشته شدند و پیغمبر خود را منتهی نه شدند ثابت بن قیس چون این سخن شنید گفت بخدای محمد علیه الصلوة
 والسلام که اگر محمد علیه السلام امر فرماید که خود را بکشیم و عمار یا سیر و ابن خود نیز بکشیم و حوض سجانه فرمود که و لو اننا ککتنا علیهم و اگر چنانچه ما عرض
 می کردیم بر اینها که دعوی ایمان می کنند ان اقتلوا انکه بکشید انفسکم انفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند و خوجوا من دیار که متافعه
 یا بیرون رود از سرها و منزههای خویش چنانچه بنی اسرائیل برون رفتند از خدی کرده بودیم بر ایشان الا قلیل منهم ط مگر اندکی از ایشان چون
 ثابت بن قیس و عمار و ابن خود و رض و لو انفسهم و اگر ایشان که منافقان اند فعلوا بکرونی ما یوعظون به آنچه ایشان را پند میدهند و تکلف
 می نمایند آن لکان حبوا لهم بر آینه بهتر بودی مرا ایشان را و اجل و أشد قسدا و نزدیک تر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
 و اذا و انوقت که میت حاصل شدی مرا ایشان را و دین ایشان لا یدئنا هم بر آینه ما میدادیم ایشان را من لدنا از نزدیک خویش احمی اعظمه از پی
 بزرگ و ثوابی وافر که نعمت است و کلمه ینا کم و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صراط مستقیما راه راست که از آن بمقصد رسید یا بهشت روند
 آورده اند که ثوبان رض که گویای رسول خدا علیه الصلوة والسلام بود روزی به جناب مستطاب نبوت ما حاضر شد زار و ضعیف شده و زار و نحیف گشته
 حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغییر کرده و روی مسخ تو بکدام محنت زو گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در حالت
 نمی نکرم از زمان از حساب زندگانی نمی شمرم بیت بیتوای آرام جانم زندگانی مشکل است بی تماشایی حالت کامرانی مشکل است
 حالا و اندیشه آنم که چون بیک اجل در رسید مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیل پروازم بیت از مرگ غمی نیست از آن چه شمر
 گزیر تو دیدار تو با من دور است و سخت تر محنتی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران بشم و راکی بنیم و اگر بهشت روم بدایم و بجز رفیع تو نیست که بگویم
 و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری رض که صاحبان و مستجاب الدعوات بوده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه که ران آمد و بعد
 استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از فقر و مال و ولد من بمن دو ستیزی و من امر و از مشاهد جمال تو شکیبایی ندارم سیر
 از آنکه تو فرود و بهشت بدرجه باند باشی و من در صف نعال با مثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم باشم حوض سجانه شکسته و لان فراق را بهر دو
 و نال شما و مان ساخته آیت فرستاد که و من یطع الله و هر که فرمان خدای برود و امر و نواهی و الرسول و فرمان برداری رسول کند در حکام
 و عهد و دین فاولئک پس آن گروه فرمان بروران باشند و قیامت مع الذین به ان کسانکه انعم الله علیهم انما کرده است خدای بر ایشان

حربکم که آزار و اندازی ایشان از حد گذشت و به حکم الهی قیل لهم گفته شد مایشان را از کارزار کفار کفو آید یکم باز و بدو ستمهای خود را تا وقتیکه فرمان
 الهی در رسد و اقموا الصلوة و بیایید نماز را و اتوا الزکوة و بدید مسخقان زکوة فلما کتب پس آن حکام که به مدینه آمدند نوشتند
 یعنی واجب است علیهم القتال برایشان کارزار کردن با کافران اگر فرق منتهی وقت که گروهی از ایشان بخشون الناس نرسیدند از
 از جنگ مشرکان کشتیه الله چنان نرسیدنی که از خدای بایر نرسید او آشد خشیه که بگردد ترسی از آن سخت تر و این ترسیدن را اصل بر
 بشریت ماید که در نه بر کرامت امر خدای یعنی بالطبع انقوت و موت نرسیدند و قالوا و قنا و گفتند ای آفرید کار ما که کتب برای چه چیز واجب
 کرد و اندیدی علینا القتال بر ما مقادیر کفار را که لا اخی قناجر ما را که شنی این و فایغ نکردی الی اجل قریب تا اجلی که نزدیک است
 به همه کس و اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجیب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بدو بی سخی گفته باشند
 و باز توبه کرده قوی است که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد و تحلف و زیدندین سخن ایشان بود و واضح است که سوال
 را محمول بر تنهایی تخفیف تکلیف دارند نه بوجه انکار قل بگو ای محمد مر این ترسند کار که دل در دنیا بسته اند که متاع الدنیا آنچه بدان متع میکنند و دنیا
 قلیل اندک است در جنب آخرت والاخرة و سزای آخرت خیر و لمن اتقى بهتر از دنیا و فاضله مر آن کسی که بیزیر و از شرک یا از بنیمنکرات
 و لا تظلمون و ستم رسیده نخواهد شد ای مجاهدان یعنی از ثواب و درجات جهاد کم نخواهد کرد و قتیله به مقدار رسته که بر دانه خرما است پس بوعده
 استیفای ثواب دستنظر باشید و از مرک که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت عینیشید که هیچ کردنی را ازین کمند رهایی نیست و در اینجا از حدوت
 این واقعه خلاصی متصورنی این ما نکو قوا هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه ید و ککم الموکت در یاد شمار امرک و لو کتم و اگر چه باشد شما
 فی بروج مشیت و طو حصارهای محکم یا در کوشه های ارسته یا در بروج و دوازده گانه فلک یعنی هر حال و هر جایی آدمی را از مرک چاره نیست
 رباعی که کاخ تو بر سپهر عظم سازند و ز کار تو چون سلسله در هم سازند هم عاقبت این حجره فانی نراند ز کان اجل سزای محکم سازند
 و حکیم ثنائی قدس سره میفرماید بیت چه کنی خانه کل آبادان و لمن اینها تگو فوخوان چون در آید اجل چه بده چه شاه
 وقت چون در رسد چه بام و چه چاه و ان تصبهم و اگر برسد منافق از احسنه نعمت بسیار و از زانی با ظفر و دشمنان چنانچه و حرب بود
 یقولوا هل من عند الله میگویند این نیکوئی از نزدیک خدا است و ان تصبهم سبیه و اگر برسد برایتان و سبب تنگی و محظ
 یا نه میت چنانچه در واقعه احد روی نمود یقولوا هل من عندك ط کونید این سختی از نزدیک تو است که محمدی و به سبب تدبیرات تو که صا
 بنوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بدینه هجرت فرمود و میباید آن سال بر منوال سنده سابقه نبود و زرها وی بگرافی نهاد
 و منافقان و جهودان آن حال نسبت به مقدم سرور عالم علیه الصلوة والسلام کردند و حن جانه تکذیب قول ایشان را میگوید قل کل یلوی
 محمد که همه قبض و سط و کرائی و از زانی و نه میت و غنیمت من عند الله از نزدیک خداوند است و بار آورده او قهایس حیت و چه حالت
 طولا القوم مر این گروه جهود و منافق را که لا یجادون یفهمون نزدیک نیستند که فهم کنند حد یشاه سختی را که مشتمل است بر موهظ
 ایشان یا آنکه نیستند که سختی در یابند بلکه چون بیایم که می شنوند و فهم میکنند و از بی فهمی ایشان است که میگویند ما اصحابك من حسنة انچه
 بتور سدا غنیمت و فتح فمن الله پس از فضل خداوند است و اصحابك من سبیه انچه بتور سدا قتل و نه میت اصحاب فمن قساک
 پس از نفس تو است و بعضی معنی آیت برین وجه فرمودند که ای انسان انچه از نیکوئی بتور سدا از فضل و کرم خداوند است و هر طلافی که تراش
 بسبب کنایان تو است و از سدا ناک و فرستادیم ترا الی الناس برای همه آدمیان و سدا و فرستادیم تو که تبلیغ احکام کنی نه مقدم بر
 که اسناد حسنه و سبیه بتو کند و کفی بالله و پسند است سیدی شهادت اد که به رسالت تو بمن قطع الرسول هر که فرمان بر رسول را
 فقد اطاع الله پس بدستی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان برداری او فرمان برداری
 حق باشد بر این خلیفه و در بحر الحقایق آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بوصف فانی اند و بقا باشد موصوف بود و کسی که
 قائم باشد بر این خلیفه اند و در پس خلافت حق آن حضرت را ثابت بود و در هر معامله که با خلق می نموده که قال الله تعالی و ما میت
 و بیشک خلیفه بود و در هر معامله که خانی با او میکرد و اندک قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت جنب خلیفه می باشد
 شست طاعت مستخلف است مثنوی چون تی گشتا خود و پرشدر دوست بیشک فرمان این فرمان اوست و ما میتش کوبید بر ملا

که میگوید تو افکنده ایم ما را تو را مکن نه خدای تعالی فعل فاعله بودی علی بن عقیل اخباره در او هم میگوید که شما را بفرستید و بنده ای عزیز
و من قولی و هر که اعراض کند از فرمان تو قما ان تسلك بک نفسا و هم ترا علیهم حقیقا برایشان نگاه داری ای ایتنا از ان کتاب معاصی می
کنی بعضی از علما این حکم را بابت التیف منوخ دانند و یقولون و میگویند منافقان در صورت تو طاعت کرده اند از فرمان برداری و از تو حکم فاذ
بک و اوس چون برون روند من عندک از نزدیک تو بدیت طایفه منهم شب بایک یکری گویند که روی از ایشان غیور الذی تقول
غیر آنکه روزی با تو میگویند یا می گویند غیر آنکه تو با ایشان می گوئی لفظ تقول فایده مؤنث است و فاعله ضمیر عاید بطایفه یا مخاطب مذکر که حضرت
علیه الصلوة والسلام و الله یکتب و خدای می نویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین به امر خدای می نویسند یا یکتبون که آنجا ایشان میگویند
و تدبیر میکنند در شب فاعله ضمیر هم پس روی بگردان از عتاب ایشان که در سطر اظهار اسلام حکم قتل برایشان جاری نیست و تو کل علی الله
و تو کل کن بر خدای و کار خود را روی گذار و کنی یا الله و بست خدای و کینا که قائم با مومنان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کند
معصیت متوکلان اقلایتدکون القرآن طایرا تا مل نمی نماید بر منافقان و قرآن و تفکر نمی کنند و آن تا برایشان ظاهر گردد و با تار عاجز
که این کلام حق است و لو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزدیک غیر خدای یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است
کو جد و ابراینه یافتندی اهل عقول و فهم فیها اختلاف گویا در و اختلاف بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از ارتقاوت
و خللی نیست خواه بر حسب لفظ خواه از روی معنی و اذ اجاء هم و چون باید منافقان آمنو کاری یعنی چیزی یا می بین من الا من از آنچه موجب این باشد
چون عزم حضرت رسالت بنده علیه الصلوة والسلام بر مصالح قوی یا طهر لشکر اسلام او الخوف یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون جماع اعادی یا نکبت یا
سرایای مسلمانان اذا عوا به طافوا کندان خبر اقبل از تحقیق آن دوران افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تنجی قسوت و در میان دشمنان
و اینک ایشان حرب اهل اسلام و خبر موجب ضعف مسلمانان و پریشانی ایشان است و لو و دو و اگر باند گذارند آن خبر را الی الرسول عری
صابت سفر تا اگر صلاح و اندوختن کار کند و الی اولی الامر منهم طایفه بر خود اندازان امر اهل ایمان چون اشرف صحابه و امرای سرایا علیه
الذین بر اینه دانند از آنکه یستنبطونه منهم استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از خبر و اول الامر آنکه دانند که کدام خبر را
افشا و کدام خبر را اخفا باید کرد و لو لا فضل الله علیکم و اگر نه فضل خدای بودی بر شما ماسال سل و وحشته و به بخاش او با تزلزل قرآن
و گفته اند فضل حضرت غیر است یا اسلام و حجت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت این بابودی لا تتبع الشیطان بر اینه پیروی میکردید
الا قلبیلا که روانگی او دشمنان که بمذ و عصمت ربانی از وسوسه شیطانی ایمن میماند و گفته اند فلیل جاعلی اندک که قبل از بعث رسول علیه الصلوة
والسلام و نزول قرآن محض مویست الی ما راست یافتند چون در قع بن نوفل و قیس بن ساعدة و بکیر ارباب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن
و امثال ایشان فقا تل پس تو کار را در کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای خدا نزول آیت در بدر موعود بود که حضرت سالت
بنده علیه الصلوة والسلام غمیت بدر فرمود و نعم بن مسعود و مردان از لشکر ابوسفیان میسرسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره بودند و حضرت میفرمود
که اگر همه منی روند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف و رزندان کارزار کفار تو تنها برو مقاتله کن لا تکلف الا نفسك تکلیف کرده
شدند و در جهاد و مکر و نفس خود پس از مخالفت و دیگران غمناک مشو و حرض المؤمنین و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بزه تحریض
است نه تکلیف عسی الله ان یکف شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بائس الذین کفروا شدت کار را را آنها که کافر شدند
یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان اندازد و بهین حال در بدر صغرا واقع شد که ابوسفیان ترسد و در موضع حرب بمیدان چنانچه در سوره آل عمران
ذکر شد و الله اشک بائسا و خدای سخت ترست و سبب وصولت از قریش و آمدن تنگنا که سخت تر و عقوبت و عذاب است
من کشف بر که درخواست کند شفاعت حسنة و درخواست نیکو که حتی بدان ثابت شود و تقی کسی رسد و ضرری از کسی منفع گردد
یکن که باشد من شفع را نصیب منها ج بهره از ثواب آن خواهر و من کشف و هر که در خواست شفاعت سکینه و خواست بدید
حق از حقوق فوت شود و ضرری کسی رسد و خبری باز دارد یکن که کفیل منها ط باشد و او را نصیبی از وبال آن و کان الله و است
خدای علی کل شیء ققیقا بر همه چیز توانا و صاحب قدرت یا نیکو بان همه چیز را که بر همه چیز قادر است و احیتهم میتة و چون
وارد شود اسلام حق و این شما نیز حجت کننده خود را حجت گویند یا حسن منها به شکونی تر از آن حجت اگر او کوبد السلام علیک شما و جوا

لوئید و علیکم السلام ورحمة الله وکرم الواسلام با رحمت جمع کنستما در جواب او بر کاتر زیادت کنیدا و ودها با پیمان تحت را باز گردانید یعنی در
جواب السلام علیک بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض است و آنچه او آن گفته شد سنت است فضل شر از اسلام و جواب و آداب آن در جواب
التفسیر از وی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر مسلم باشد جواب با حسن باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر او باید کرد بلفظ و علیک ان الله کان
على شئ حسیباً به درستی که خدای هست بر همه چیز با حساب کننده پس شمار به تحت و جواب آن حساب خواهد کرد و الله خدای است که بی شبهه
لا اله الا هو و هیچ معبودی سزای پیش نیست که در آنچه گفتیم که خدای سوگند که جمع خواهد کرد شمار او قبور الی یوم القيمة تا روز قیامت
که برانگیزد و لا یتب فی شئ شکی نیست در آن روز و در جمیع آن و من اصدق و کتب صادق و تر من با الله حدیثا از خدای تعالی
نیت از وی راست گوی ترا ز جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده حق را نه نیست زیرا که آن فقر است و خدای از فقر مبرا است
آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریقی پیمان شد باز گشتند و بر غیر علیه الصلوة والسلام پیغام از اسلام خویش به مدینه فرستادند
مسلمانان را در باب ایشان اختلاف قناد و جمعی با میان ایشان قائل بودند و بعضی به نفاق ایشان حکم میفرمودند و نیت آمد که فما لکم من
جیت شمار فی المناقضین در شان منافقان که متفرق شده اند ففتین بد و فرقه جمعی بر آنند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه
بماند ساخته از حضرت سالت پناه علیه الصلوة والسلام اجازت قامت بیاوردند و از مدینه بیرون رفته به مشرکان مکه به پیوستند و صحابه در
اسلام ایشان تردید بیاورد این آیت نازل شد که شما چه کرده شدید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکند و الله از کس هم و حال آنست که فوجی
روگردانید از به حکم کفر از قتل و سبی بجا کسب و آنچه عمل کردند و روی از مؤمنان بر تافته رجوع بجا خوان نمودند ان تریدقن ان تفتن
ایمانخواهید که راه نمائید من اصل الله انرا که گمراه ساخته است خدای و من یضل الله ویرا خدای تعالی گمراه گرداند قلن تجد که
سبیل لا یس نی تو مراد را بی حق و قیاس دوست میدارند این رشتگان از دین تو تکفیر و انکه کافر شودیما کما کفر و این
ایشان کافر شده اند فتکفرون سوا تا بشیر بر یکدیگر در ضلالت فلا یحسبوا ایز فرامی یمنهم از ایشان اولیاء دوستان
حتی یحیی و اما وقتیکه ایمان آرند و تحقق شود ایمان ایشان به انکه هجرت کنند فی سبیل الله طود راه رضای خدای هجرتی خالی
از غرض و ریا فان تو کو ایز اگر اعراض کنند از ایمان هجرت فخذوهم و هم کیر ایشان را و سیر کنید و اقتلوهم و بکتد ایشان را
حیت وجدتموهم هر کجا که یابید در حل حرم ولا یحسبوا و امنهم و فرامی یاز ایشان ولیا و دستاری و لا نصیرا و نه یاری
و مددکاری بلکه ایشان را بکیرید و بقتل آرید الا الذین یصلون بکرات از آنکه بیوند کنند و پناه برند الی قوم بکروبی که واقع شده است
بکتک و بینکم هیشاق میان شما و ایشان بیانی و آن قبیله خراعه بود زیارتی بکریانی سلم که پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ایشان مقیم
کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید و جوار حضرت باشد علیه الصلوة والسلام او حاکم و قیام بیوندند به قومی که آمدند بشما حصرت صدق
و حال آنکه تنگ بودند سینه های ایشان و کرامت داشتند ان یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند
با قوم خود از کفار و ایشان بی مدلی بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله کنند و با قریش نیز بر همین گونه عهد کردند و لو شاء الله
خوشی خدای کسلطهم علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما یا انکه ترس شما از دل ایشان بیرون بر دی فلقاتلوکم پس بر آنست
قال کردند فی ان اعز لوکم و نیر اگر از شما کناره کنند این مردان و خلفای معاهدان شما فله یقاتلوکم پس کارزار کنند با شما و القوا
الیکم السکر و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما جعل الله لکم کس نه سخت و نداد خدای شما را
علیهم سبیل لا یس ایشان را بی و قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بایت فاذا نسیا الا شهر الحرم منوح است شجول
زود باشد که بیا بد اخین قوم دیگر را یعنی قبیله عطفان یا بنی اسد که مدینه آمده اطا را سلام کنند بیرون ان قیامتوکم منیویند که
باشند از شما چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یا امنوا قوه هم ط و اراده ایشان انکه امن شوند از قوم خود کلا و د و ابر کاه که بخوانند ایشان را
الی الفتنه بسوی کفر یا قتال با بل اسلام او کسوا فیهم باز گردند بدان فتنه فان لم یعز لوکم پس اگر قتال شما کناره نگیرند و یلقوا
الیکم السکر و القا کنند بسوی شما صلح و طلب امان را و یکفو الیدیم و باز دارند دستهای خود را از قتال شما فخذوهم پس بکیرید
ایشان را و قتلوهم و بشد ایشان را حیت تقمتموهم هر کجا که بر ایشان دست یابید و اولئکم و انکره جعلنا لکم و ادیم ما من شمار علیهم

الاجور نصف



راسان سلطاناً متناً محمدياً رهن در تعريض قبل و سبي ایشان و آن حجت و ضوع کفر و وقوع غدر و کرايشان است و مباحان و نشود و رواناست
 المؤمن بر مؤمنی را آن قتل مؤمنان که بکشد مؤمنی را بغير حق الاخطاء و کشتنی بظلم و من قتل مؤمناً خطاء و هر که مؤمنی را بکشد به خطا و
 فخر مؤمن و قبیله بن بر و است از او کردن بنده مؤمنه کرده و دیکه مسئله و بر و است ویت تمام او کرده شده الی اهل به پورته مقبول
 که قتل کند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصلد قوا اگر آنکه در نه تصدق کند بر قاتل و ویت را از و خفون نماید نزول آیت در شان عیسی
 بن ابی ریحانه است که قبل از هجرت مسلمان شده و از اقارب خود پنهان میداشت شبی که بخت و روی بدینه نهاده و مادر او در فراق او ناله و فریاد میکرد
 و او بجل و برادر او حارث که برادر مادری عیاش بود بدخ و فرغ مادرش را نمود و از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را با فسانه و افسون باز
 گردانیدند و در که دست و پای بسته با قلاب می انداختند تا از مسلمانانی باز کرد و حارث بن زید روزی بر او بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا می
 مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو الفقه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبید مذکبت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که ازین دین
 که بر کشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو
 دست یابم بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر
 بنور روزی عیاش حارث را در محله قیامت با زیافت و بنا بر آن سوگند ویرانقتل رسانید صحابه رض عیاش را ملامت کردند که مسلمانانی را بناحق کشتی و قتل
 چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمد و تمام قصه بعضی رسانید و گفت من از اسلام او خبر ندانم و چه خطا
 امری واقع شده منتظر جزا ام این آیت فرمود آمد و حکم قتل خطاچین شد فان کان پس اگر باشد مقول من قوم عدوکم از گروهی که دشمن شما اند یعنی
 کافران و هو مؤمن و قاتل مؤمن باشد فخر مؤمنه و قبیله مؤمنه قاتل بر قاتل و است از او کردن بنده مؤمن و ادای ویت با اهل و نشاید
 زیرا که میان کافر و مؤمن وراثت نیست و ان کان من قوم و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بلیک و بینکم میباشاق میان شما و ایشان عهد و پیمان
 است یا اهل ذمه بود حکم او در ویت و کفارت حکم مسلمانان است فدیة مسئله پس بر قاتل است وینی او کرده شده الی اهل به پورته و و تحریق
 رقیبه مؤمنه و از او کردن بنده مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیاید بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن فصیام شهرین مشایعین پس
 روز و ماه از پی یکدیگر توبه متین الله و این حکم که خدا تعالی تا توبه بد شما توبه دادی و این توبه و ادن از خدا تعالی است و بتوفیق او و کاد الله
 علینا و هست خدا تعالی و اما به حال قاتل مقول حکماً کتبه و باب ویت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضیایه برادر خود هشام را
 در محله بنی النجار کشته یافت به حضرت رسالت پناه آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و حضرت و میر قدر با او نزاع میان بنی النجار عرض نهاد
 که اگر میدانید که کشته هشام کیست او را مقیس پسر پسر و الادیت او بموجب شریعت او الکید بنی النجار چون ازین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس
 و مقیس باز میر روی بدینه نهاده چون نزد یک شهر رسیدند و سوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که زیر قهر می بیکانه را بکشت و با خود گفت نفسی
 بقصاص نفسی بکشم و مراد ویت بود پس مرده شده روی بیکانه و این آیت نازل شد که من یقتل و هر که بکشد مؤمناً مقتول مؤمنی را بقصد و عمد
 و طلال و اندکشتن او را مجزأ و ده جهنم پس با ویش او در رخ است خالداً فیها و حالتی که جاوید باشند و ان و غضب الله علیه و کرم
 خدا تعالی بر او و لعنه و ویران او و دور ساخت از رحمت خویش و آتش که و آماده ساخته است برای او عذاباً عظیماً عذاب بنی بزرگ بجهت ارتکاب
 این بیکانه بزرگ آورده اند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر برابرسر قومی فرستاد و مرداش قدکی از ایشان مسلمان بود و قوم او بکشت
 و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی مستحسن شد پس سر بیکیر کوپان رسید و مردش آواز بیکیر ایشان شنید او نیز بیکیر گفت و بر مؤمنان سلام کرده
 زبان بختار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه برآمد و اسامه بن زید فی الحار و ناخت و بضر شمشیرش بدیداخت و هر چه داشت
 غارت کرده کوسفندان او را بر اند این خبر که حضرت علیه الصلوة والسلام رسید بغایت متعجب شد و گفت ای اسامه کسی را کشتی که از بیکانگی شرک بر نموده
 به بیکانگی حق معترف بود اسامه زبان عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب امرزش کن حضرت سه نوبت فرمود و کیف بلا اله الا الله
 و روایتی است که اسامه گفت یا رسول الله که گفتن هر دشمن از سر شمشیر ما بود حضرت فرمود بلا شفت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا وانی که او را
 میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای کرده کردید کان اذا صرتم من سقر کثیر فی سبیل الله در راه خدا تعالی یعنی بجا
 بود قتیبتو این نیک پرسیده و به آشنی فخر کنید و لا تقولوا و مکوشید لئن الف الکیم والسلام بر کسی را که الفاکند بر شما سلام را یعنی تحیت اهل

استعداده را در میان کردند و بمنزل تنعم نزل نموده از موت بر جنة ظاهر شد و دست راست خود را بر دست چپ نهاد و گفت خدا یا این دست از ان تو وارید و بگو
رسول تو بجهت یکیم ترا به پنج بیعت کرده است رسول تو با تو این بیعت و در گذشت و خبر و بهینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بهینه رسیدی سلام او را بگو
و نزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت و ستاده که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ وَبِهِ سِرٌّ و به سرون آید از خانه خود و مهاجری الی الله و دسوله در حالتی که به حرکت کنند
باشد بخدا شکر و رسول و یعنی برای ایشان و برای تقرب به ایشان ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ پس در یاد و ارادت در انسانی طریق و به هجرت گاه سرب
فَقَدْ وَفَّعَ آجُرُهُ پس بدستی که ثابت شد و خدا و علی الله بر خدای و کان الله عفو و اوست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر در هجرت کرده و خیم
هر بان در وعده مشوبت و محسن نیت او وَإِذَا خَضَعْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون بفرکنند و در زمین فَلْيَسَّ عَلَيْكُمْ جُنَاحُ پس نسبت بر شما کنایه
أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در ان که گناه سازید از نماز یعنی رباعی را در رکعت گذارید این خفتم اگر رسید ان یفتنکم الذین کفروا الله
بجند ان کسانیکه کافران اند این شرط باعتبار غالب است چو در ان وقت الی مدینه مسلمانان از دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قرار یاد کردن ان کافران
بدستی که کافران گافوکم هستند و شمار عد و اثمینا دشمنی شکار و اذاکت فینهم و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعدای
فَأَقِمْ وَصْلَتَهُمُ الصَّلَاةَ پس خدای که اقامت کنی بر ایشان نماز الشکر خود را در وقت ساز و فَلْيَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که باشند
کروهی از ایشان با تو نماز گذارند و گروه دیگر روی بروی دشمن باشند و وَالْيَا خُذُوا اسْلِحَكُمْ و باید که فرایند آنکه نماز میکند از سلاحهای خود را
از روی جرم و احتیاط فَإِذَا سَجَدُوا و پس چون سجده کنند نماز گذارند کان فَلْيَكُونُوا پس باید که باشند آنکه نماز میکند از من و و انکم از
شمار در برابر دشمن و چون این گروه یک کعت بگذارند نصف لشکر باز روند و وَالثَّانِي طَائِفَةٌ أُخْرَى و باید که ساینده آن طایفه دیگر که لْيُصَلُّوا نماز گذارند
بِمَدِينَةٍ پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر و وَالْيَا خُذُوا و باید که بروارند
ایشان نیز بخود و وَالَّذِينَ كَفَرُوا و دوست میدارند آنکه کافر شده اند لْيَكُونُوا آنرا که غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتعتکم و از متاعها
خویش عن البسه و سایر رخت فیمیلون علیکم پس حمله آورند بر شما مِثْلَةً وَاحِدَةً یک حمله و هر چه بایند ببرد نقلت که حضرت رسالت پناهنده
رفته بود و همین که بعضی از رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتل و جدال راه پیدا شده حضرت نیز فرمود تا لشکر اسلام در مقابل صف
بر کشیدند و وقت نماز پیشین آمد و مساو لشکر کفار معیان قبله سپاه مسلمانان حایل بودند حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام با صحابه با قامت صلوة
اشتغال فرمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده می نمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و تبرکات
شوکت و مارا از ایشان بر فیا و ردیم یکی از مرد کفار را از او داد که این قوم را بعد از این نماز نمازی دیگر هست که در اغزاز و اکر ام آن غایت مبالغه به تقدیم میسر
فرصت نگاه داشته در ان وقت نگاه بر سر ایشان را نیم و بکام دل ازین دشمنان و ادا انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبریل فرود آمد
و کیفیت نماز خوف بدین آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تعلیم داد و فهمید و در حکم یکی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهیه
مقرر شد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ کنایه نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد شمار برخی من قاطر از باران که کران کرد اندامهای شمارا و انکم
مقوضی یا باشد بباران و نا توان در حمل سلاح ان تَصْنَعُوا اسْلِحَتَكُمْ آنکه بنید سلاحهای خود را و وَخُذُوا و بگردانید و هر حال و اگر بیدار
نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و بر خدای باشد ان الله بدستی که خدای أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا آماده
کرده است خدای برای کافران عذابی خوار کننده فَإِذَا خَشِيتُمُ الصَّلَاةَ پس عین او اگر دید نماز خوف را و فارغ شدید از ان فاذا ذکر و الله پس
کنید خدای قیام که شمشیر نیند و قعود در حال نشستن که ترمی اندازید و علی جنوبکم و بر پهلوی خود از زمان که زخم خورده
و افتاده اید و گفته اند ملا و یاد کردن خداوند است در همه حال در زاد المسیر آورده که ذکر معنی خوف است یعنی ترسید از خدای قیام و در وقت در نظر
و قعود در حال شغال با کل و شرب و مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه ببنام کرده اید و مرده الاتح فوا نتیج چنین خوف تواند بود
بیت هر که بی در خوف کشد بموش او نشود الاتح فوا کوش او نه خایف از الاتح فوا کشت درس بهر که خوف نیست چون کوئی مترس
فَإِذَا أَطْمَأْنَنْتُمْ پس عین بار امید و از خوف اطمینان شدید فَأَقِمْ الصَّلَاةَ پس بگذارید نماز را به تعدیل رکان و حفظ شرایط ان ان
الصَّلَاةَ بدستی که نماز گانت علی المؤمنین است بر مؤمنان کتابا موقوفا و فنی بوقت یعنی مح و د باوقات که اخرج ان از اوقات

ان روایت ولا یطهروا وستی مکنید وضعف موردی ابتغاء القوم وطلب کافرن و کارزار با ایشان این آیت در غر و جمراء الاسد نازل شد
که حضرت رسالت بنا علیه الصلوة والسلام بعد از جنگ حدیجو است که از عقب الیوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند حق سبحانه میفرماید که
ان تکلونوا تاملون اگر هستید شما ای مؤمنان که در دین خود از جراحات متالم بودید پس بدین آیت که کافران نیز در دین خود زخم خورده
گما تاملون همچنانکه شما هستید و ترجون من الله و شما با وجود اله امید دارید از خدای مالا یججون انجا ایشان امید میدارند از ثواب
آخرت و نصرت در دنیا و کان الله و هست خداست تعالی علما و انما البصائر شما حکیمان و محکم کار و امر و نبی آورده اند که طعمش بن اسرق از نبی ظفر
شی و در خانه قناده بن نعمان بقی زدی و زهری که در انبان آرد و پنهان کرده بود و بدزدید قضا را انبان شکافی داشت همه راه آرد میر کجیت تا به خانه طعمه
از او در خانه نهاد بلکه از خانه بیرون آمده بخانه یهودی که او از زید بن السهین میگفتند برو بطریق و دیعت بد و سپرد با ما و قناده بر اثر و قناده بخانه طعمه رفت
و بعد از طلب و رع طعمه سو کند یا در که این کار نکرد و ام و خبر ندارم قناده بر همان سمت که طعمه به خانه یهودی رفته بود پی برد و وجود را به خیانت رفت
زید یهودی گفت که دوش طعمه زهری در انبان نهاده بود و دیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قناده صورت حال محکم علیه نبوت رفع کرد و بنو
ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی او بخاستند که طعمه تمت زده شود وجود پاکد من بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جود و دای حضرت
علیه الصلوة والسلام بر آن بود که خیانت به جود ثابت کرد و مسلمانان از آن خیانت بلبا شد و همه که حضرت صد عتاب یهودی فرمود و فرمود است
که به قطع بد او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید انا انزلنا بدرستی که ما فرستاده ایم الیک الکتاب بسوی تو قرآن را بالحق بدستی
و حکم درست لنحکم بین الناس تا حکم کنی میان مردمان یا اولاک الله با آنچه خدای ترا شناسا کرده و دانسته و وحی فرستاده و لا تکن للناسین
و مباحث برای خیانت کنندگان خصما دشمن انگس که بیکناه است و در مقام دفع خیانت مباحث از حاین و استغفر الله و آمرزش خواه از خدا
از قصدی که بعد از یهودی ان الله کان بدرستی که خدای است غفور و آمرزنده هر کسی را که آمرزش طلبد و حیا مهربان برود و لا تحادل و خصومت
لکن عن الذین اذنبوا آنکه بخانت نون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت و در ساخته اند ان الله لا یحب
بدستی که خدا دوست نمیدارد من کان خونا فاهر که است بسیار خیانت کننده یعنی مضر بر آن اثمیا گناه کاری مستغرق در گناه خود کیستخفون شرم میبرند
من الناس از مردمان و پنهان میکنند خیانت را و لا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای و هو معهم و حال آنکه خدای ایشان
و اسرار ضمای ایشان از او پنهان نیست پس او سرا و اتر است که از او شرم دارند و نبی دارند اذ یبیتون آن هنگام که شب ندیرند و میگویند مالا یجونی
انجیر را که نبی پسند و خدای من القول از گفتن دروغ نبی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه طعمه سو کند دروغ بخورد و پیغمبر علیه الصلوة والسلام گوید
او را که مسلمان است با و رخا بد کرد و بقل یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود و کان الله و نیست خداست تعالی بما تاملون بدانچه شما میکنند
از تدبیر محیط احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطه علم او خارج نیست ها انتم هه لاء شما ندی کرده نبی ظفر که از حمت جا بلیت جا دلتهم عنکم
و دفع میکنند از خانبان خیانت را به جدال و خصومت فی الحیوة الدنیا در وقت زندگانی دنیا فمن تحادل الله پس کیت که خصومت کند با خدا
و دفع خیانت کند عنکم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یكون ایاکست آنکه باشد علیهم و کلا لایان کاه بان با آنکه کند از دنیا
که عذاب کند یا حمایت کند که عذاب ایشان باز دارد و من یعمل سوء و یرکب کبیری که از آن ضرری بخیر رسد او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود
ثم یتغفر الله پس طلب آمرزش کند از خدا تعالی و انما یتجدد الله یا بد خدای را غفور و آمرزنده گناهان او و حیا مهربان بفضل خود و برود
درین آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را به توبه و استغفار و من یتکسب اثمًا و یرکب کبیری و خواهد که بیکباری را بدان تمت کند فاما یتکسب
پس خیر این نیست که میکند آن عمل علی نفسه و بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند و کان الله علما و هست خدای و انما سابق
دروغ حکیمان و حکم کننده در مجازات او بقطع بد و من یتکسب خطیئة و یرکب کبیری صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او انما یا کنا بی کبیره یا آنچه بعد
از وصا و کرد و تم یوم به پس تمت کند بان گناه بویا بیکباری را چنانچه طعمه نسبت بزیاد یهودی کرد و فقل حمل جنتا ناپس بدستی که بر داشت
دروغی را که از آن تیجه و مبهوت میشوند بیکباری و انما قبیئنا ط و دیگر حامل شد گناه ظاهرا و لولا فضل الله و کره فضل خدای بر و علناک
بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت ممت آن اعلام داد و وحیته و به بخشایش او که ترا از عذاب زید و تصدیق طعمه مضر ساخت طمعت طائفه
بر آینه صد کرده بودند که روی منکم از نبی ظفر ان یضلواک و با آنکه ترا بگردانند از حکم درست و ما یضلون و در خطا و ضلالتی اندازند الا



انفسهم كمرقعات في دبال بن عمل عابد بستان است وما يضربونك من شيء وترزبان نيتواند رسانند هیچ چیز به تو رسیده عصمت خدایی
 وَاَفْزَلُ لَكَ اللهُ وَفَوْقَهُمَا وَخَدَّيْكَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بَرُو قَرَأُوا الْحِكْمَتَ وِیَانِ احكام از او عَمَلُكَ وَاَمْرًا نَدیده است ترا ماحد امكن نفع از خودی
 که بخود بدینی از فضیلت امور و مكنونات عباد و جمهور گفته اند آن علم است که بر بوبیت حق و جلال او شناختن عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق مغموم
 که آن علم ماکان و ماسکون است که حق سبحانه و در شب سیری بدان حضرت اعطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من خفتند
 فعلت بهما ماکان و ماسکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود و كَانَ فَضْلُ اللهِ وَفَضْلُ خُدَّيْ عَلَيْكَ عَظِيمًا بَرُو بزرگ پیوسته فضل علی علم
 نبوت کامله که از است نیست لا خیر فی شئ کون فی کثیر من بخوفهم در بسیاری از از گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشهور بنا که در خلاص طعمه
 و گفته اند بخوبی اسم متاجیا است یعنی هیچ نیکویی در آن از گویان نیست الا من امر مکرر که بفرماید بصدق قه بعد داده آن او معروف یا مکرر که به معروف
 او آن چیز نیست که شرح سخن باشد و گفته اند معروف اینجا فرض و ادست یا دست گیری پیاره کان او اصلاح بین الناس یا فراید باصلاح میان مردمان
 و رفع که درت از دلایب ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَهَرَكَةً بَعْدَ اَزْهَانِهَا مَذْكُورَةً اِيتَاءَ مَوْضِعَاتِ اللهِ بَرُو طلب خوشنودی خدای شریف
 نوبتیه پس زود باشد که بهیم اورا اجماع عظیم ماه مروی بزرگ وَمَنْ تَشَاقَّقِ السُّؤْلُ وهر که مخالفت کند مارسل من بعد ما تبیین ارس
 انکه ظاهر شد که الهادی مر اورا راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل و سخاوت و یقین و بیرومی کند غیر سبیل المؤمنین غیر از راه که بهیم
 بر آید از اعتقاد و عمل بر آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع بد بکریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا تفرقت و خانه کسی میزد و دیوار فرو داد و در زیر آن
 روز و یکبار از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه کر خیمه و پناه بدینی آورده کشتن و مناسب نیست
 پس اورا از مکه اخراج کردند با آنجا رقصا به سویی شام غمیت نمود و در منزلی کاروانرا مشغول ساختند پاره از متاع ایشان بدزدید و بکریخت اخر الامر بکشتند
 و شکساک کردند و نه تنها هر که آنجا میرسد سگی بروی انسانها می انداخت تا علی عظیم شد و در شب آن باند و قوی است که از جده در دیار نشسته بود و گیسو
 و بسیاری در کشتی بدزدید و بعد از خوف بر آن اورا در دیار انداختند این غدا بویا بود و عقاب آخرت راجی گوید فَوَلَّاهُ مَا قَوَّلَی وَاَلَا اُرِیْ اَوْرَادَیْ
 به آنچه دوست مبارک و در این ساری که آن کفر و درشت یعنی اورا در دایره کفر و مرتدان و خل کنیم و فصله جهنم در ارم اورا بدوزخ و ساءت مصیبه راه
 و بازگشت است و فزع ان الله لا یغفر بدستی که نیامد خدای ان یشرک به انرا که شرک آر و بدجای و یغفر مصادون ذلك و بیامرز و
 جز شرکت است لمن کشاء طهر اگر خواهد نزل آیت در شان پیری بوده است از عاب که بجانب نبوت مآب آمده بعض رسانند که یا رسول الله پیری
 و در کناه غرق شده الا انت که خدای را شناخته ام بر و شرک نیآورده ام و بجز او کسی را دوست نکرده ام و صحبت از روی جرئت و بی ادبی با خدای
 نموده ام و تصور آن نداشته ام که طرقة العینی خدایا بکریختن خود را بفرگردانم و حالا آمده ام ایشان از کناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می
 یعنی خدای بدین آیت مرده داد که همه کما بان را بغیر از شرک امید آمزش هست وَمَنْ یُشْرِكْ بِاللّهِ وهر که شرک آر و بدجای فَقَدْ ضَلَّ سَبِيلَی
 که راه شد از حق ضللا بقید احم که مای دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال شرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه نمی پند
 بدون حق تعالی الا انا فاقان بکرا و کاز تابان را ماده میگوید بواسطه تانیت اسماء ایشان چون لات و غری و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود
 که آنرا انشی بنی فلان می گفتند و در تفسیر منبر آورده که تبان را بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مرا و این انا ت طانکه اند بر عم ایشان که گفتند
 فرشتگان و خیران خدا و ان یدعون و منی پرستند الا شیطانا مکریدا که دیوسرکش بیرون رفته از فرمان برداری خدای یعنی ابلیس
 چه او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لعنة الله همراذه است خدای او را دور کرده از رحمت و قال و گفته شیطان لا یخینن
 من عبادک بر آنکه میگیم از بندگان تو نصیبا مقر و ضا بهر مقرر کرده که آنرا بعث التارکونید و از آنرا که کسی چند به پشت خود
 رفت فرمود که از پزار کس نه صد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به پشت اصحاب رض مضطرب و گریان شدند پس حضرت
 فرمود که یکی از سایر امم باقی از باجوج و باجوج و لا یصلهم و ایشانرا که میگویم از طریق حق و لا یصلهم و در آرزوی اتمکن ایشانرا و می
 دریم چشم ایشان را با بعد از طول حیات یا تا خیر توبه یا انکه بعث و نشریت یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب و لا یصلهم و برکت
 میفرمایم ایشانرا فلیتکون اذان الاغفار پس میکافند گوشهای چهار پایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکرد و اند اشارت بامع
 حرام داشته اند از بحیر و وصیل و غیر آن چنانچه در سوره مایه بیان شده است و العزیز و الامیر میفرمایم ایشانرا فلیخیرن

ملک

ع

از آنجا که صد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به پشت اصحاب رض مضطرب و گریان شدند پس حضرت فرمود که یکی از سایر امم باقی از باجوج و باجوج و لا یصلهم و ایشانرا که میگویم از طریق حق و لا یصلهم و در آرزوی اتمکن ایشانرا و می دریم چشم ایشان را با بعد از طول حیات یا تا خیر توبه یا انکه بعث و نشریت یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب و لا یصلهم و برکت میفرمایم ایشانرا فلیتکون اذان الاغفار پس میکافند گوشهای چهار پایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکرد و اند اشارت بامع حرام داشته اند از بحیر و وصیل و غیر آن چنانچه در سوره مایه بیان شده است و العزیز و الامیر میفرمایم ایشانرا فلیخیرن

پس تغییر میدهد خلق الله و آفریده خدای را به صورت یا به صفت چو نخی کردن و تیره ساختن دندان و لواط و سحر و قلم و کبود زدن بر روی و لب
 و دست و پای یا مراد تغییر طریقت یعنی اسلام با استعمال جوارح و قوی و امور باطله و مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا وَهُوَ كَافِرٌ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانُ وَلِيًّا مِنْ
 دُونِ اللَّهِ بَدُونِ خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ بَرَسٌ بدستی که زبان کند خسراننا مقبیلنا زبان روشن چه سرمایه عمر و موت
 از دست بدد و از سودی بهره بود یا زبان کند نفقات بهشت و سود کند حصول و دوزخ يَعِدُ لَهُمْ وعده میدهد ایشان را شیطان با آنچه وفا نکند
 و میسختگی و در آرزوی افکند ایشان را چیزی که نیابند و ما يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ وعده میدهد ایشان را شیطان الا غرور و راه مکر فریب
 و خداع یعنی اظهار نفع میکند و آنچه مشتمل بر ضرر است او لَيْسَ لَهُ اگر و ده که بر سنده بتان و تابع شیطانند ما و يَعِدُهُمْ جَهَنَّمَ جای ایشان و دوزخ است
وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَدَادًا و دوزخ مخصوصا که گریزگاهی که بدانجا نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند و عملوا الصالحات عملها
 سیده کرده اند پسند خلقت خود را داشته که در آیم ایشان را جنات تجرئی بوستانها که میرود و من تحتها الا انها و از زیر و ختان آن جوینا
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این و اخلان جا دید باشند در آن أَبَدًا تا ابد است یعنی همیشه بی انقطاع و عدا الله و عدا که در خدای وعده کردنی
 در است که روغن خود را حصار است کردنی و مَنْ أَصْدَقُ و کیت است کوی زمین الله قیلا از خدای و سخن خود را بوضاحت روایت میکند که از وی مسلمانان
 و اهل کتاب حاضر بودند با یکدیگر مجتمع شدند و در نصاری آغاز غارت کردند که غیر ایشان را غیر شما مبعوث شده و کتاب با قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نزد و مگر
 و نصاری مسلمانان جواب دادند که غیر ما خاتم نبی است و کتاب ما هیچ کتب نمائیس ما بهشت نزد و از بیم آیت أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبَاقِيَةُ و در خدای از توانا
 یافته شود باز و بای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانٌ أَهْلِ الْكِتَابِ و باز و بای اهل کتاب که گویند پس لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ الا من كان هوذا الوضای یعنی
 هیچ کاری باز و بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که یا من بهشت باید بیت باز و دوس بر نیاید یعنی باب و ده و خون جگر تواند نمودن من فَعَلِ و عمل
 کار در این جزیه جزا و ده شود بان عاجلا و آجلا و این حکم عام است هر چه تا ملاز آورد و اند که چون این آیت فرود آمد صحابه تمام گشتند و آنچه بدقی رضایت رسول الله
 الفلاح بعد از ده الایه بعد از نزول این آیت چگونه شکاری باشد چو هیچکس از کار بد خالی نیست پس تحمل خرابی آن که دارد حضرت رسالت نبی علیه الصلوة
 و السلام فرمود که نه بیماری می شوی و نه اندوه ناک میگردی و نه بلا با تو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواهی عالم فرمود که بنودا که یعنی اینها را می بین
 و در تفسیر فرمود که حضرت رسالت نبی بعد از این سخن فرمود که یا ابا بکر تو و صحاب تو و نومنان را جزای کنایه و در دنیا خواهند داد و تا به خدای رسیده و شمار هیچگاه
 نباشد و دیگر از اجزای اینان جمع کنند و در قیامت بدیشان به مانند دام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرک است بدلیل آنکه قطعاً میفرماید من چهل سوء
 بخورده و لا یحیل که و نمی باید عمل سوء برای نفس خود من دُونَ الله خدای و لیتا و دوست داری که مدد و رسانند و لا نصیرا و تیری
 که از غذایش بر ماند و مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بجای آورد یعنی از اعمال صالحه هیچکس را قوت از کتاب تمام آن نیست من ذکر او آنست
 از و وزن و هو مؤمن و حالتی که ایمان باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد و لَا يُلَاقِيهِمْ پس آنکه عمل کند کان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و از
 شوند بهشت و بعضی بصیرت معلوم خواند یعنی وَلَا يُلَاقِيهِمْ و بگویند که خود و ثواب عمل خود و ثواب که بمقدار تقیری که برست و آنرا غنای
 می باشد یعنی هیچ از ثواب ایشان کم نشود و مَنْ أَحْسَنُ دُنْيَا یُکْتَبُ لَكَ رَجَبٌ و من محسن است از آنکه خالص گروانند و خیرة نفس و
 لله برای خدای یا بزرگ کردی خود را و حق تعالی و هو محسن و حال آنکه و آینده است به نیکویی با و ترک کننده بدها و أَتَبَعَ قَوْلَ آبَائِهِمْ
 حیفا و بروی کردین برابر می رود حالتی که ابراهیم یا این بر روی وی مال است از همه دینا بدین سلام و أَتَخَذَ اللَّهُ وَكُفْرَتِ خَدِي انوا هم
 خدایا که ابراهیم را دوست یعنی ابرار بر کردید و اخقصاص و او بگرامتی که مشابه است بگرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات
 علی نبینا و علیه فخلی دید آمد و چون مردم همواره از مواد خلیل برده فواید یافته بودند و درین سال محبت جوع بیشتر جوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت
 برایشان ایثار کرد و همان که انبار رتی شد چند قفاز تر صبر فرستاد و نزدیک دوستی که محمد علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد و چون پیغام خلیل رسید
 مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر فحشا و غذا ظاهر شد و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام این طعام را از برای خود طلبیدی بهر نوع که دوستی جاره می توان
 نمود ما شنیده ایم که بسی فاقه زدگان بد و التجا کرده اند و او بگرم غریبی و سواحت جلی منجا که این طعام برایشان صرف نماید القصة کنیم ملازمان
 ابراهیم علیه السلام نداده به بای نیز نیافتند بضرورت باز گشتند و ایشان را شرم آمد که شتر از خالی بشهر نرند چه بسی که ما این و بنوا یا این چشم بدان و در شربت
 که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شترانان و حوالی شهر حوالا و پیراز یک نرم کرده بخانه آورند و ذکر می که گذشت به تمام عرض کرد

برایم علیه السلام این حال نکند شده روی سجد نماید و در آن حال سیاره زجبه برایم خواب بود چون بیدار شد و الهام پرورد خود شدل شده و سر کی بشت
آردی بجایت سفید و پاکیزه کی بیرون آید باره از آن خمیر کرده و نان خفته بعلیا و اطفال و درویشان و او چون برایم علیه السلام از مسجد باز آمد و بوی نان پیشام
آورد رسید برسد که این از کجاست گفت از نزدیک دوست مصری تو برایم علیه السلام گفت که این از نزدیک دوست من است خداست خدای بدبخت و برادر است
بزدگان گفته اند شرط خلعت استیلا بنده است و عموم احوال حضرت ذوالجلال و این مقام برایم بود لاجرم به خلیل موسوم شد و شرط محبت قنای
است و محبوب و بفنای او بدو و این مقام محمد است علیه السلام لاجرم بحسب سببی گشت و از اینجا است که ذکر خلعت بظاهر فرموده که واتخذ الله برایم
خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نموده که فاتبعونی بحسب که الله درین معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بطرف عجب
است که عجب آن تو محبوب باند خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی و تفرقه هست و جذبه علامت هستی و جمعیت از سلوک خلیل
بدین عبارت خبر داده که انی ذاهب الی دینی از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کرده که اسری بعید و لیل الاجرم اینجا که نظر کاره خلیل بود که نور
ایراهم ملکوت السموات والارض قد مکاه حبیب گردانید که دینی قدلی بیت خلیل از خیل تا شان سپاهش مسیح از چا و شان بارگاهش
و الله ما فی السموات و مر خدا راست آنچه در آسمانها بود و ما فی الارض و آنچه در زمینها باشد پس هر که از خدا جدا لال آسمان و زمین بدو
برگزیند و کان الله و هست خدای بکل شیئی محیطا به بهر چیز با احاطه کننده از روی علم و قدرت و کسب تقوای و طلب فتوی میکند از تو
فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام که چنانکه گذشت و اعراض عینی بن حصن که دختر و خواهر از صفات سیدی و او گفت نمیدهم کسی
که کار از اراده غنیمت بدست آرد قل الله یفتیکم بکوی محج که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فیکن که در باب ایشان و ما یسل علیکم
و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما آنچه خوانده می شود بر شما فی الکتاب و قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنان اند الی آن زنانی
که لا توفونهم نمیدهند ایشان را ماکت کهن آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و توفون و غنیمت میکنند آن تنگ و هنر آنکه
بنحوا میدهند ایشان را اگر جمیل باشند و مالهای ایشان را بخورند و المستضعفین و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان و بیچارگان من الولدان که از فرزندان
خرد که ایشان را میراث نمیدهند و آن تقوّموا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمایند للیتی برای هم یتیمان و در میراث ایشان بالقسط بعد از
و ما تفعلوا من خیر و آنچه میکنند از نیکی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فان الله کان بدستی که خدای هست به علمگاه با
و اما بران جزا خواهد داد و در باب نزول آورده که مردی بزنی خود بهانه جوی بود و طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بقراری درضا نمیداد و سکونت
را طلاق دهد و هر گاه میخواهی رو که من ترا بخل کردم و گویند دختر محرم من سلمه باشوهر خود را رفع بن خدیج بود که منوخت او را طلاق دهد همین سکونت که مرا را بخل من
نوبت خود بدیگر زن تو بخدیم حقتعالی آیت فرستاد و آن امر آتخافت و اگر زنی بداند و در یاد من بعلها از شوهر خود نشوز آید باز دینی از صحبت او
اعراضا یا روی گردانیدی از محالست و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ کتابی نیست برای ایشان آن یصلحا بینهم ما در آنکه بصلاح از
میان بگذرد صلیحا یا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود به بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و او را
خود جدا نکند و الصلح خیر و آشتی بهتر است از خصومت مفارقت از باب سیر بر آید که حضرت خیمبر علیه الصلوٰه والسلام سوده بنت ربیعہ زن طلاق داد
و او بسرا راه آنحضرت به نشست تا وقتی که سید عالم علیه الصلوٰه والسلام برسد سوده بزبان تضرع گفت یا رسول الله رجعت بنمای بمن بخدا سوگند که دوستی من
و دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فداء قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بیاشته یعنی با منی ختم حضرت علیه الصلوٰه والسلام بوجی مرا
فرمود و در روز نوبت او در خانه عایشه رضی می بود این آیت در فقه وی نازل شد و احضرت النفس الشح و فرود آورده شده اند نفسها به بخل
یعنی مجبورند نفسها به بخلی و از نیست که هر یک از زوجین در مسافحت و مروت بخل می ورزند و آن محسنوا و اگر نیکی و ورزید و زندقانی و قتلوا و بر سر نیز
از نشوز و اعراض فان الله کان بدستی که خدای هست بما تعملون خبیروا با نمی میکنند از احسان و خصومت و اما و لن یستطیعوا و غنیمت
ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا آنکه عدل ورزید و درستی نگاه دارید بین النساء میان زنان برای آنکه عدل است که البته میل و تمایل
و آن متعذر است و لکن حضرت رسالت نباه علیه الصلوٰه والسلام بآنکه در قسم میان ازواج طاهرات و احاطه عمل میفرمود و میکند خدا یا این قسمیت
خیر است که من مالکم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من بستم یعنی در دوستی با بعضی چنانچه عایشه را در زوجه ازواج و دوستر میداد
و لو احرصتم و اگر حرص باشد بر انتخاب عدل و قادر نباشید بر آن فلا تمیلوا کل المیل بر میل کنید تمام میل یا آنکه مرفوعه است و قسم و بقیه یعنی



وَقَدْ

گفتند که است میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بار نوشته بخدا سواهی چنانچه تورات موسی و آیه آت آمد که يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ سَوَالًا مَكْنُوتًا کتابی که ما معاینه کنیم که فرو و آید یا
آن نَزَّلَ عَلَيْهِمْ أَنَّهُ فرو و آری ایشان کتاب بِأَمْرِ السَّمَاءِ کتابی از آسمان بیکبار چون تورات یا کتابی نوشته بخدا سواهی چون الواح موسی و م با کتابی که ما معاینه کنیم که فرو و آید یا
بنام هر یک از کتابی بسیار که نوشته باشد که تورات خداوندی و چون این درخواست از وی نعت بود سمت اجابت نیابت و حق سبحانه تسلیه میفرماید حضرت را علیه الصلوة والسلام
که این سوال ایشان را چون سَلُّوا مَوْسَى پس بدین که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این کرده از ایشانند و خواسته اند از موسی و م اگر مِنْ ذَلِكَ بَرَكَةٌ ازین در حقیقتی
و این وقت که کلام حق تعالی شنیدند فقالوا أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَاءَهُمْ الضعفة پس فرگفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان
آمد و سوخت ایشان را بطریقیم بِسَبَبِ ظُلْمِ ایشان یعنی سوال محال که طلب رزق است و در دنیا که أَتَّخَذَ الْعَجَلِ پس فرگفتند که سال را بخدا بی مؤجل مَا جَاءَهُ ظلم
الکینت از پس آنکه آمد و بود ایشان معجزهای موسی و م فَقَوَّاعُنَ ذَلِكَ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را به سبب آنکه توبه کردند و اقلینا موسی و م بدو ایم ما میگو
سأطاعنا مبینا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود و کشید که ساله بر ستان و ایشان فرمان برداری نمودند و رفعنا قلوبهم الطود و برداشتم بر ایشان طوار را مبینا و فقه
بسیب آنکه میان قبول کنند ایشان آن چنان را بعد از قول شکستند و قلنا لهم ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را زبان بوش غم که در آیند در دروازه شهر را بجا سجد در حاکم
سجده کنندگان باشند و ایشان ازین حکم ابرارند و قلنا لهم و گفتیم ایشان را زبان و او و م لا تعدوا سنم کنند و از حد و مکرزید فی التبت در روزی یعنی
کسب کنید و مایه کبرید و ایشان ازین امر تیر بخوار نمودند و اخذنا منهم و فرگفتیم از ایشان در هر یک ازین حکم مبینا فا غلظاه بیانی استوار فیما انقضاهم مبینا
پس بسبب کشتن ایشان چنان خود لعنت کردیم ایشان آنچه کردیم ازین سخن و انواع عقوبتها و کفرهم بآیات الله و دیگر بحجت کفر ایشان بتوریه یا بقرآن و قیلهم
الانبياء و دیگر به سبب کشتن ایشان پیغمبر را یعنی حق با حق و قوطهم قلوبنا غلف و دیگر بکفر ایشان که ولها و ما و عیبه علوم اوست یعنی از دانش برنده
محتاج بعلم کسی نیستیم با قلوب ما و پوشش است و فیم آنچه محم علیه الصلوة والسلام میگوید بخدا و دونه چنان است که میگوید بل طبع الله علیها بلکه نهاده است خدا بر کما
ایشان بکفرهم بسبب کفر و حود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مد و توفیق مذبرد آیات و مذکور در موعظه از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا
قلیلا که از آنکه چون عبد الله بن سلام رض و یاران او با ایمان اندک غیر معتبر و بکفرهم و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان است بعسی علیه السلام و قوطهم علی مریم
و گفتن ایشان نسبت به مریم جَنَانًا عَظِيمًا بهنایی عظیم که انساب بر تابوده و قوطهم و دیگر گفتن ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح را عیسی ابن مریم
عیسی مریم را و رسول الله فرستاده خدای این وصف خدای است عیسی را م قول بود و ما قتلوه و کشتند او را و ما صلوه و بردار کرد و ما و الا لکن مشیه
طهم و لکن مشیه شده بر ایشان و قتی که شبهه داشتند عیسی م بر ممتزق و این قصه در سوره آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدینست آنکه اختلاف کرده
در شان عیسی و م لکن مشیه که هر آینه در کمان و زرد و بود و زار قتل وی چه در وقتیکه ممتزق و بردار و آنچند که این عیسی است و بطلبی مشغول شدند و چون از ممتزق
خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و ترور کردند که اگر این عیسی است پس بار ما کجا است و بعضی گفته اند شبهه عیسی و م همین بر روی یهود پیش نبود و روزی دیگر ساری دا
آمدند و مقول را در آورده گفتند الوجه وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا ما لهم به نسبت مرجم و از عیسی و قتل او من علم از دانشی الا کلام
الظن و مکرر آنکه بر روی کمان میکند و ما قتلوه یقینا و کشته اند عیسی را یقین بل رفته الله الیه بلکه خدای برداشته است او را و مجمل است برده
و کان الله عز و جل او است خدای غالب و آنچه خواهد از رفع عیسی و نظام از یهود حکیمانه حکم کرده بلعن یهود یا بدین بکنند و حکمت در مسم عیسی و م و ان من
اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به بلکه ایمان آرد بعیسی و م قبل موافقه پیش از مکر خود آن در وقت معاینه مکر بود که آنرا ایمان به کتب
و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آید بعیسی و م پیش از مکر عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرو و آید با و جلال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرد یعنی یقین دانند که او
بود و او ایشان را اسلام و لالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافقه و غیر از ملت اسلام مبی نماند و عیسی و م مقتضای کتاب و سنت پیغمبر و م عمل کند و چهل سال در زمین
انکه متوفی شود و مؤمنان بر نماز گذارند و یوم القیمة و روز رستخیز یکنون باشد عیسی و م علیهم شهیدان بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی
بر یهود و بنکذیب و بر نصاری با آنکه و را این الله گفته اند فی ظلم من الذین هادوا پس ستمی که واقع شده از آنها که متدین بین یهودیت باشند حتی مناعلم
حرام کردیم بر ایشان طینت احمست طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند بر ایشان از طیور و سائر حیوانات و تفصیل آن در سوره انفعام بیاید انشاء الله
تعالی و یصلهم عن سبیل الله و دیگر باز دشمن و منع کردن ایشان از راه خدای گنوا که بسیار از مردمان یعنی تعریف دادند حکم تورات و نعمت پیغمبر را
علیه الصلوة والسلام و بامر مردمان گفتند بدو ایمان ببارید که او پیغمبر موعود نیست و اخذهم الزبوا و دیگر گرفتار ایشان را بوارا و قتلوا عنه و حال آنکه نبی و
شده اند از اخذ بوار و تورتیت و اکلیهم اموال الناس و دیگر بخورون ایشان مالهای مردمان را بالباطل طرشت و غضب ساری و م محرمه و اعتدنا

که آنچه است باشد و است آنست که عیسی و غیر ایشان او نبیند بلکه بنده کان اویند انما المسیح عیسی ابن مریم جز این نیست که مسیح عیسی بر مردم است و رسول الله فرستاده است
 و گفته اند که او گفته اند مرا در کلمه بنابر نیست بوقوع ولیدی بی ساس احدی القهار رسانیدن آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت داد او را و وقوع منته
 و دیگر عیسی خداوند رحمت صادر شده از حق سبحانه بی توسط اسباب فامینوا بالله ورسوله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب باز رسانیدان است خاصه
 و لا تقولوا اننا لم نر الله و لم یکنه که خدا بان ما سه اند عفا بعضی از رضای آن بود که ما آله سه اند ابتدا عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که اقد عبارت از سه چیز است اقنوم الاله
 یعنی ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را قانیم منته می گفتند حق سبحانه فرمود اینها را باز بسند از ثبوت حقنوا الیه با ایدانی که آن
 خیر باشد شمار انما الله جز این نیست که خدای الیه واحد و خداوند نیست چنانکه ذات خود که تعدد را هیچ وجه از وجه و روره نیست متجانسه بیای که باو میکنم و در بابی که
 کردنی آن یکنون که ولد و از آنکه او فرزند باشد که ما فی السموات و ما فی الارض را و است آنچه در آسمانها و زمینها است و همه مخلوق اویند و مخلوق باشد
 خالق نباشد و فرزند ماثل پدر باید چنانکه از ازل آسمان و زمین او فرزند نبود و کفی بالله و کفیل الله و پسند است خدای کافی معات بنده کان یعنی نکا و در بنده کان و سازنده
 کار ایشان تنبیه است بر استغفای حق سبحانه از آنکه او ولد چه ولد برای کفایت معات والد باید و خدای تعالی خود قایم است بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار و در حق
 که نصایب بجزان گفتند ای محمد چه عیسی را عجب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میکنم در شان او که شما آن را عجب بر میدارید گفتند که تو میگوئی که او بنده خدای است و بنده کی عیب است
 حضرت فرمود که بنده کی خدای عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی شنود و موافق قول آنحضرت هم آیت آمد که لَنْ یَسْتَفْکِفَ الْمَسِیحُ شَرَّکَ ذَا رُوحٍ عِسی و تعظیم نور و آن یکنون
 عجب الله از آنکه بنده باشد مر خدا را چون عیده ملائکه که تیر ایشان را فرزندان خدای میدانند اثبات بنده کی ایشان تیر میکند و لا الملائکه المقربون ط و نه از بنده کی او
 عار و از فرشتگان که مفرمان بارگاه ربوبیت اند و در معال آورده که این با حمله عرشند که ایشان را فرزندان میدانند و در انوار گفته که اینها که و بیانند و حوالی عرش و من یستکنه
 و هر که شک دارد عن عباد الله از پرورش خدای و یستکنه و سرکش کند از ان فیسخرهم الیه پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مستکفان را بسوی خود جمیعاً
 همه ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان برساند فاما الذین امنوا و عملوا الصالحات فاما انما که ایمان آورده اند و عمل صالح کردند فیه هم احوالهم پس تمام شد
 خدای مزد پای موعود ایشان را و یزیدهم و یقریبهم نیز بر خدای ایشان من فضله از افزونی کرم خود و اما الذین امنوا و عملوا الصالحات فاما انما که ایمان آورده اند و عمل صالح کردند فیه هم احوالهم پس تمام شد
 از پرورش حق استکاف و استکبار کرده اند فیه هم بن عذاب کند ایشان را عذاباً بالیماء عذاب در و ناک و لا یجدون لهم و نیابند مرا ایشان
 من دون الله بخیر خدای و لیکن و ستداری و لا نصیرا موعود یاری و نه مددکاری یا ایها الناس ای او میان قد جاءکم به رسی که آید شما را هان
 من ریکم حجتی و دلیل ایش بر در و کار شما که آن محمد است علیه الصلوة و السلام با معجزات او باین سلام و انزلنا الیکم و فرودنا یم بسوی شما نور و امیناً
 نوری ظاهر که قرآن است فاما الذین امنوا بالله پس اینها که ایمان آورده اند بخدای و اعتصموا به و چنگ در زدن کتاب او یا پناه بروند به و از وسوسه شیطان
 فیسد خیرهم پس زود باشد که در کار ایشان را فی و حمة منته در توانی که از او بمانی ایمان ایشان مقرر شده و فضیل و در یادی بران از محض انعام و احسان
 و یهدیهم الیه و بنماید ایشان را بخیر و با آنچه وعده کرده صراط مستقیماً راهی رسد که آن اسلام و طاعت است و در دنیا و طریق بهشت و عقیبتی از جباران
 عبد الله انصاری رض منقول است که من بهار شدم و سید عالم علیه الصلوة و السلام بعبادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی است و من کلاه ام یعنی والدین و ولد
 دارم و مرا خواهری چند هست پس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد فبما نزلت حکم میکنند از تو در میراث کلاه قل الله یفیکم بگو که
 خدای حکم میکنند فی الکلاله مادر میراث کلاه این امر هلاک اگر مردی ببرد چنان مردی که لیس که و کد نباشد مرا و فرزند بی یعنی پسری چه اگر و خری باشد اخت را
 نمیکند از ورثه وراثت و له لخت و مرا و باشد خواهری فلها نصف ما ترک پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میکند از مال و هو تر تھا و آن مرد میراث میکند
 از خواهر آن که نیکن لها و کد اگر نباشد خواهر او فرزند اگر مرد میراث همه سال است آن مرد خواه مذکر خواه مؤنث و الا مراد مذکر است چه مؤنث حجب بر او نمیکند
 فان کانتان ثنیتین پس اگر باشد خواهر آن مرد و ما فلها الثلثان پس مرا ایشان را و ثلث است ما ترک از آنچه گذشته است مرد و آن کانتا خواهر
 و اگر باشد وراثت او برادران و خواهران و جالا و نساء مردان و زنان فللذکر گریس مذکر را باشد میراث مثل حظ الانثیین مانند بهره دو مؤنث یسین الله
 و بیان میکند خدای حکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا اما تکره نشود یا بیان میکند آنچه در است و است برای کراست آنکه کراه کرده و الله
 کل شیء و خدای همه چیز را احصا

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید او فوا بالعقود و فاکنید بعد با که با یکدیگر میکنید یا بعضو و شرعیه چون عقد شرکت و عقد کاح و عقد

ایچ و امثال آن اُحلت لکن حلال کرده شده برای تأبیه الایهام چاربانان بسته زبان که آن ازواج ثانیة اند از شر و کاه و میش و بر و با جانوران وحشی چون آهو و خجری
و کاه و بستی و کوبی و کوه یا جنة که از بطون انعام بیرون آید الا ما دلت علی حکم که اگر خاندن خواهد شد بر شما بعدین سوره و هوفوله حرمت علیکم البیتة الایة
غیر محل الصید نه چنانکه حلال دارند باشد صید و انتم حرم و حال آنکه تمام حرم یا شیدج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنکه وحشی شما و از صید کند که در حال حرم
بر شما است از الله سبحانه و تعالی که خدای حکم کند حلال حرام مایه بید و آنچه خواهد یا تھا الذین امنوا ای کرده و مؤمنان لا یحلوا احوال ما اید و حرمت نکند شعاع
مرا الله مناسک حج را یا نشانی دین حق را آورده اند که حصیم کنیدی که نام او شریع بن ضیعه بود و او بسفاست و بی باکی و جهالت ناپاکی و عرب شری و داشت بخیر
آمد و گفت ای محمد است بخیر دعوت میکنی حضرت فرمود که بآنکه خدای را بکنی و اندر مرسلات تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة و طاعت نمایند حکیم گفت آنچه فرمودی سنک
امامان ما و امر باشد که کار ما مشورت ایشان بقطع سام بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود و دین نوبت کلم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که اگر
کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافور آید و غا و بریزد و رود پس حکیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مویشی دین غارت کرد و در عالم قضیه که رسول علیه
و السلام با صبیحه عمره قضا توجه فرموده بودند و چون بموضع تعیم رسیدند و از تلبیه حاج بایمه شنیدند و حکیم کنیدی را دیدند که شتران بغارت برده را بقلاد با آراسته
برسم هی کعبه می برد صیحه خوشمند ناشران را باز ستانده حضرت فرمود که او همی را تقلید کرده است این عمل شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعار اقدار
ولا الشکر الحرام و حلال کنید ماه حرام را بقال و ان ولا الهدی و نه هی را که نامز کعبه باشد ولا القلائد و نه خداوند قلادها را از هی و قلاده خیری بود
که در کرون چاربان میگرداند از پوست و خنای خرم یا غیر آن نامعلوم شود که هی است و کسی تعرض کند ولا امین البیت الحرام و نه قاصدان خانه محمد را که
عازم زیارت او باشد قیبت غون میطلبند قاصدان حرم فضلا امین و قیبت اگر مؤمنانند زیادتی ثواب از خدایا و زی بسبب تجارت و اگر کافر اند یعنی طلبند
مکر و زوری و رضوانا و می طلبند مؤمنان خوشنودی خدای و کافران صلاح معیشت دنیا و ترسان آورده که رضوان حج است و اذا احللتهم و چون از احرام بیرون
آید و حلال شود فاضطاد و این کار کنید اگر خواهید و لا یحرم منکم و بر آن ندارد شمارشنان قوم دشمنی گروهی از کفار قریش آن صد و کم و برای آنکه باز
داشتند شمار در سال حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام آن نعتد و ایا آنکه از حد و کزید و انتقام آن خواهند که اقدام مال قاصدان حرم کنند و حکم
آیه تا بدین محل منوخ است مگر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون آید و کافران به هی و قلاده امان نیست و تعا و نوا و یاری کنید یکدیگر اعلی البربرینگوئی که مشا
امر است و امتناع بدعت یا پیروی سنت و التقوی و بر بر نیز کاری و مخالفت هوا و لا تعا و نوا اعلی الا تم و یاری کنید بدعت که ترک فرمان است یا حب و بیای
یا کفر و العدوان و بر شما کاری یا اتباع بدعت و اتقوا الله و ترسید از فرمانی خدا ان الله شدید العقاب ه بدستی که خدای سخت عقوبت کننده است
بر فرمانان حرمت علیکم البیتة حرام کرده شده بر شما در آن جانور است که روح او بی پنج از بدن او رفته باشد و التام و خون رولن و کم الحی و گوشت خاک با هم
اجزای او از لحم و عظم و غیر آن و ما اهل لغیر الله به و آنچه آواز بر داشته باشد یعنی یاد کرده باشند غیر خدا بر آنزدیکت و فراد و بیجه کفار است که بنام لات غری
و غیر آن میکشند و المنحقة و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن کلمه مرده باشد کافران کوسفند را خنای میگردانند تا میگردانند و الموقود و آنچه خوب و
زده باشد تا مرده باشد و المتردیه و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در جای افتد و بمبرد و النطیحة و آنچه شاخ زده باشد و بکری او را مرده بود و ما
اکل السبع و باقی آنچه او را خورده و زنده مرده بود الا ما ذکبتم مگر آنچه در باید شما از اینها و حج او را و در زندگانی باشد بر آن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم
خود را بچیند و ما فیج علی النصب و دیگر حرام است آنچه درج کرده باشد بر سنگها که منصوب است در حوالی بیت الحرام و آن سجد و شست سنگ بوده پیرامون بیت
الحرام که اهل جا بلیت تعظیم آن بجای می آورند و بر آن قربانی میکرد و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی معنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت کشند
و ان تسلقیموا و آن نیز حرام است که طلب تمت کنند بالا ذلام طبع بر حای اقداح باید دانست که عرب راسته تیر بود بی پرو و پیکان که آنرا از لام و اقداح میکشند
چون ایشانرا می آید رجوع بدانها کردند و این تیر در خرطه کرده کسی که مجاور میل می بوده می سپردندی بر یکی نوشته که امر بی ربی و بر دیگری ربی و بر سیم
آنرا می گفتندی از کتابت خالی بودی پس کسی چون غرم کاری کردی نزد مجاور میل آمدی و هدیه آوردی و دوست در آن خرطه کردی و سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی
که امر بی ربی فی الحال بدان هم اشتغال نمودی و اگر نهایی ربی بودی یک سال ترک آن عمل کردی و اگر میخ بیرون آمدی باز رجوع بآن خرطه کردی و گفته اند مراد از انتقام
جزو است بر انصبا معلوم یعنی شتران گشتندی و باز لام تمت کردند و ایشانرا از لام بسیار بوده برای هر کاری از کج و خنای و اختلاف و رنسب غیر آن ذلکم
این انتقام فسخ بیرون رفتن است از دین اسلام زیرا که امر است بر خدای اگر بر ب او را میخوانند یا شرک اگر غیر او میگویند الیوم امروز روز جمع است و با عرض
بیش الذین کفروا انما نسیتم ان الله قد ارسلنا رسلنا بالبرهان و انما نسیتم ان الله قد ارسلنا رسلنا بالبرهان و انما نسیتم ان الله قد ارسلنا رسلنا بالبرهان

جمع

من این است نماز دیگر روز عرفه است در حجه الوداع فرو آمده و آنحضرت بنا بر آنکه غضبنا سوار بود و بعد از نزول این آیت بشناده و یکروز زیست الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ امر فرمود که کامل گردانید برای شما دینکم و این شمار و دیگر احکام او را رقم نسخ خواهد بود و وَاكْتُمْتُ عَلَيْكُمْ و تمام کردم بر شما نعمتی لغت خود را که حج گذارید امین و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج گذارد و وصیت و وصایای مرا که الاسلام برای شما اسلام را بدینا و این که با کینه تر از همه دنیا فتنه اضطراب پس هر که بیچاره ماندنی مخصوصه در کسوف و یافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بجز و غیر متجانف لایثم در حالیکه مایل نباشد بسوی کسانی یعنی نیکو دین و خور و یازاده از سد من تناول کند فان الله غفور رحیم بدینست که خدای آمرزگانه است مرا و این گناه و حیم و هر بان برو که با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که ندی بن حاتم و زید النیل طائی که پیغمبر علیه الصلو و السلام او را زید النیل نام نهاد و بدست آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما رجائی باشیم که با ستیزار سکان و مرغان شکاری همان داری میکنیم و سکان آل ذریجه دال جویره جانوران و ششی میکنید بعضی از آن جمله است که ما و بی یایم بیش از آنکه سبک چاک کند و بچ میکنیم و برخی آنست که نارسیدن ماسک تلف کرده است و حق سبحانه فرمود که مردار حرام است حکم این جمله را بشنید آیت اَلَمْ يَسْئَلُوْكُمْ اَنْ تَتُومُوا از تومی پرسید که از طعام ما اَلَمْ يَسْئَلُوْكُمْ چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قُلْ اَحَلَّ لَكُمْ اَطْيَابُ که بگو که حلال کرده شده بر شما کشتیهای پاکیزه که بنام خدای فرج کرده باشد و وَمَا عَلَيكُمْ و دیگر حلال است شکار آنچه تعلیم داده آید من الجوارح از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و بان و جران و مگسبین و حالتی که شما مودب و معلمید ایشان را فَاعْلَمُوْا فاعلموا یعنی آموزید جانوران شکار را بر ما عَلَيْكُمْ و الله که از آنچه خدای شمارا آموخته است از طریق ما و اینست چنان است که از بی شکار روند و فتنه خداوند سر و پایشان را بخواهند او باز آید و شکار بر آنخورد و نگاه دارند از قتل و کشتن و بپاک و حلال نما آفستگن عَلَيْكُمْ از آنچه چیزی که جانور شکاری نگاه داشته اند برای شما و خورد و اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری این شرط کرده اند چه تا و بی طبع و تا باین حد منعذر است و اَذْكُرُوا و انتم الله علیه و ص و یاد کنید که بران چیزی که تعلیم داده اند و وقت ارسال و بجانب مید و گفته اند بِسْمِ اللّٰهِ الله الحمد و صل و و نا باید گفت و بسم الله تیر کفایت است و وَاتَّقُوا و اتقوا الله طو ترسد از خدای در تال آنچه حرام کرده است اِنَّ اللّٰهَ صریح الحساب چه بدینست که خدای زود حساب است و از حلال حرام سوال خواهد کرد اَلْيَوْمَ امروز یعنی در روز نزول این آیت اَحَلَّ لَكُمْ اَطْيَابُ و حلال کرده شد شمارا و فرج بر نام خدای و طعام الذین او قوال کتاب و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند یعنی بود و نصاری از و باج و غیر آن اَحَلَّ لَكُمْ که حلال است شمارا و طعامکم اَحَلَّ لَكُمْ و طعام شما نیز حلال است ایشان را و درین ایشان چه شمارا و فرج بر نام خدای میکنید و وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال است بر شما زنان آزاد و بارسان اَلْمُؤْمِنَاتُ از آنها که کرده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر آنرا مومن تیر حلال است و وَالْمُحْصَنَاتُ و دیگر حلال است زنان بارسان اَلَّذِينَ او قوال کتاب از آنها که ایشان را کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات نیز و امام شافعی رح آزاد اند پس این کتاب حرام باشد به مذنب او و نزد امام عظیم رح عفاف اند پس بقول و حرار و اما از کتابیات مساوی باشد و همه را کحل توان کرد اِذَا اذ اقبلتموهن چون ببید ایشان را اَوْ جَوْهَرْنَ و هر بای ایشان محسنین در حالیکه شمار بران نگاه داشت و صلح جوید و غیر مسافحین نه مجاهر باشند زنان و وَلَا و لا متخذین اخذ کن نه فزاکر نه دستان به بیبایی و من یکفر بالایمان و هر که کافر شود با کجایان بدان واجب باشد با انکار شرع اسلام گذارد حلال و حرام فَعَدَّ حبط عملها پس بدینست که باطل شد کرداری او و وَهُوَ فی الاخره و است و دران سرای من الخاصین از زبان کاران یا ایها الذین امنوا ای که کردید کان اِذَا اقمتم الی الصلوة چون خوابید که برخیزید بنماز و شما محبت باشد فَاغْسِلُوا و جوهکم پس بشوید رویهای خود از منبت شعر اسن انتهای ذوق در طول میان هر دو ششمه کوش و عرض و اِذَا ایدیکم الی المرفق و بشوید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضه است و وَامْسَحُوا بربوئکم و مسح کنید سرهای خود را تا مالمالک و مسح کنید بر ظاهر آئینه میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام عظیم رح مسح ربع سرفرض است و امام شافعی رح میگوید آن مقدار که سیم ربع بر روی طلاق توان کرد کافی است و وَأَرْجُلَكُمْ و بشوید پایهای خود را الی الکعبین تا آن دو استخوان بیرون آمده اند و قدم بر مفصل که میان ساق قدم است و کسر لام و ارجلکم بطریق جرجار است و همچنین که در عذاب من رجز الیم و حضرت غضب و خاند عطف بر و بگویم وَاِنْ كنتم جنباً و اگر باشید جنب است سببه فاطهره و آب غسل کنید و این گنتم و اگر باشید مقوضی بماران و استعمال آب شمارا مضرب باشد وَعَلَى سفر یا در سفر باشد اَوْ جَاءَ احدکم یا بیابیکی از شما من الغایط از خلا جانی یعنی محدث بود او وَلَا مستم النساء یا بوده باشند زنان را میباشند فاحشه کلمه محذو و اما پس نباید آب را بعد از طلب میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن بلاک نفس متیقن باشد و آب در جای باشد و استیقا یافته نشود یا میر و نشود و شما نمیت آن ندارید فیمموا اصغیل طیباً پس ضد کنید باک پاک و با هر چیز که پاک باشد از جنس زمین الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم و وَأَيْدِيَكُمْ و رویهای و دستهای خود را منته تا از آن خاک بد و ضربت یکی برای و وجه دیگری برای ایدی ما یؤید الله منیخو اید خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم و غسل عَلَيْكُمْ من حج تا بر شما نسکی فزاکر و وَلَكِنْ یؤید و لیکن بنماز خدای لطیف که شمارا پاک کرد و از اناحداث یا از گناه چه وضو کفایت از نوب است و لیتم نعمته و تا نام کرد و بدست خود را علیکم بر شما با که رخصت میکند شمارا و تیمم علیکم شَكَرُ و نه ناشاید که شما شکر کنید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی این آیه بر زبان اهل شارت نیست که چون برخیزد از خواب غفلت متوجه شود بنماز که معراج شما است در رجوع بمقام قرب پس و بیای خود را که بدان توبه بدینا کرده آید بشوید با آب توبه و استغفا



حال خبر دارند و در نقیب بدولی کرده با قوم خود صفت جباران بروی که دیده بودند در میان آورند و نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوسف
از سبط یهو و ابریم و قرار خود با یسار و ندو و غده در میان بنی اسرائیل افتاد و خطرات در ایشان پدید آمد که ما بن جباران چگونه جنگ کنیم و قال الله و گفت خداوند
ای من معکم بدرستی که من شما را بنصرت و اذن شما برو دشمنان و دیگر گفت لئن اقمتم الصلوة و نه خدای که اگر برای واری نماز را با شریطه آن و انتم الزکوة
و بر میدارو و بار بار با استحقاق و اقمتم بوسلی و تصدیق کنید پیغمبران را و عوذ و تمویهم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید چه امر ایشان امر خدا
است و التعظیم لامر واجب و اقمتم الله و قرض دهید خدا را یعنی نفقه کنید در راه او و قرضا حسنا نفقه دادنی نیکو لا کفران عنکم هر آینه در گذاریم
از شما سستیایکم گناهان شما را و لا دخلکم بود در آرم شما را جنایات تجزیه به بوسه نماند که جایتست من تحتها الا نهاده از زیر درختان آن جویها من گفتم
بعد ذلك پس هر که کافر شود بعد ازین شرط ما که منکم و از شما فدا شد پس هر آینه کم کرده است سواء السبیل راه است را بنی اسرائیل بدین عهد وفا کردند
و حق سبحانه فرمود فیما نقصهم پس بکنن ایشان بنیثا قلمهم پیمان خود را بکنند بر ایشان از رحمت یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم
و جعلنا قلوبهم غفلة و گردانیدیم دلهای ایشان را قاصیای سخت مبتلا به که متاثر نشوند از مشاهدات و استماع تحفیات بحر فون الکلمه عن مواضعه و دیگر
سخنان تورات را با نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر علیه الصلوة و السلام وضع میکند یا کلمات تورات را با ما اول می سازند
بتاویلات فاسد و کسوا خطا و ترک کردند هر تمام را میا ذکر و ایاه از آنچه پند داده شده بودند بدان در تورات از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم
و لا تزال تطلع و همیشه هستی نو که مطلع شوی علی خائفة منهم بر خبانی از جهودان الا قلیلا و قلیل از ایشان که خیانت میکنند چون بن سلام و صحابه
فاغف عنهم پس عفو کن و در گذار ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند و اصفح ما و روی بگردان از اندای ایشان اگر التزم جزیه نمایند و گفته اند طلق عفو و صفح بایه السیف
منوخ است از الله یحب المحسنین و درستی که خدای دوست میدارد و نیکو کاران را و من الذین قالوا و انما کفتمہ انما انصاری بدرستی که ما ترا با نیت خود
را بخود نصرتی گفتند یا نسبت دادند بدیده نصرت یا ناصر که حضرت عیسی عم در آن وقت می بود و یا آنکه میگفتند نحن انصار الله و بر بر تقدیر از ایشان اخذ نامیدند قلمه
گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از جهودان گرفته بودیم فکسوا خطا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را میا ذکر و ایاه از آنچه پند داده شده بودند و در انجیل از پیروی قاصط
که احمد رسول است علیه السلام فاغوینا پس بر یکجیم شومی میان شکنی بینهم العدا و ک میان ترسانان دشمنی ظاهر و البغضاء و بغضی نهان در دل الی یوم القیامه
ما در ستیزه و آن چنان است که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر آنند که دشمنی یکجیم میان بود و ایشان و سوف یلبسهم الله و زود با است که
بیایا که در خبر و بدایشان از خدای بما کانا و یصنعون و چنانچه ایشان میکنند و آن خبر دادن به خبر و مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان و ترسانان
قد جاءکم رسولنا بدرستی که آمد شما را رسا ده ما بینکم لکم روشن میکرد و اندر برای شما کثیرا بسیاری ما کنتم تخفون از آنچه هستید که از ایشان میدارید من الکتاب
از تورات چون نعت محمد مصطفی علیه السلام و آیه جرم و انجیل چون بشارت عیسی با جمعه و یعقوا عن کثیر و در میکند و از بسیاری مخفیات شما و خبر میدهد با یکجیم
هم دنیا و البته آن نیست نفل است که یهودی با نیت خود گفت که کدام است آن کثیر که از عفو کردی حضرت را و اعراض کرد و دوم و سیوم نوبت مبالغه کرد و حضرت علیه الصلوة
و السلام روی از او میگردانید و قصد یهودی آن بود که منافقه از وی ظاهر شود و تبرک عفو چون در جواب خود سه مرتبه خبر اعراض خبری نمیداد و مشاهده نکرد و بعد از آن حضرت متیقن
شده فی الحال ایمان آورد و قد جاءکم من الله بدرستی که آمد شما را از نزدیک خدای تو و روشنایی که دفع کننده ظلمات است و کتاب مبین و کتابی روشن کننده
و بخود روشن گفته اند نور حضرت سالت پناه است علیه الصلوة و السلام و کتاب مبین قرآن است و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیه آن حضرت علیه الصلوة و السلام بنور است
که اول خبری که حق سبحانه و تعالی بنور قدم از ظلمت که عدم وجود آورده نور وی بود و صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم که اول ماخلق اند نور وی بعد از آن عالم برای ظهور نور و نور
ظهور او موجود گردانید و در نقد الفصوص فی شرح نقش الفصوص مذکور است که اصل منشاء و معاد جمله خلائق حضرت حقیقه الحقائق است و آن حقیقت محمدی و نور احمدی است
علیه الصلوة و السلام که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و واضح میران همه مراتب اعتدالات طبعی و حیوانی و انسانی آن حضرت است عالم و کائنات
صورت و اجزای تفصیل او آدم و آدمیان منخراتی تکمیل او الیه الاشارة بقوله علیه الصلوة و السلام و لا اوم و بقوله علیه السلام آدم و من و نه تحت لوائی نظم
انچه اول شد به یار حبیب غیب بود و نور جان او پی هیچ ریب بعد از آن نور مطلق زد علم کشت عرش و کرسی و قلم یکت علم از نور پاکش عالم است
یکت علم در نیست و آدم است نور او چون اصل موجودات بود و ذات او چون معطی به ذات بود و واجب آمد دعوت هر دو جهانش و دعوت ذات پیدایش
تفهدی به الله راه می ناید خدای بدین نور یا کتاب من اتبع رضوانه آرز که پیروی خوشنودی او میکند سبب السلام بطلب بهای سلامت از عذاب
که آن راه حق است یا سبیل دار السلام که طریق نیست است و میخیز جهم بیرون می آرد ایشان را من الظلمات اتاریکی کفر یا شک یا جهل الی النور و روشنایی

پشتان ساخت فاصح من الخاضعين به پیش گشت از زبان زوکان در دنیا با نکه نبیه عمر دنیا مطر و دود و دود و دود و آخرت خود ظاهر است که نصف عذاب پس
دو رخ تنها او را خواهد بود و حاکم نام تعالی در تفسیر خود آورده پس قایل ندانست که با وی چه باید کرد و او را با همه پیچیده و چهل روز او را بر پشت گرفته به طرف میرفت و این عذاب
رض فرمود که یکت یکشید تا کنده شد و بوی گرفت و سیاح و طلیح بر قایل غلبه کردند و هر وقت بگذشتند و بسیار تنگ شد قُبِعَتْ لَهُ عَيْنُ آبِاسِ بَرَكْتِمْ
تاریخی را بختش فی الارض میگوید زمین را بمقتار و بر دپای خود حاضر پید کرد و لیونیه و این عمل سبب آن بود تا بناید قایل را که کیف بودی چگونه بود
سواء اخیه جسته برادر خود را آورده اند که زراغ حفره کرد و در خاک و زراعی مرده بیاورد و در آن حفره بنهاد و خاک بر آن می باشد تا پوشیده گشت قال یا و بلی
گفت قایل که وای بر من آخرت آن لَا يَأْتِيكَ مِنْهُ مِثْلُ حَاقِيقِهَا با شتم مثل هذا الغراب مانند این زراغ درین عمل قاور و بی سوات اخیه پس پیش
تن برادر خود را آنکه قایل بهین طریق مایل را در خاک کرد و فاصح من التادیه من پیش گشت از جمله پشیمان شوکان بر آنکه یکسال او را می کشید و گویند است و بر آن بود
که مادر و پدر از او برادر و تمام جسد او سیاه شده و ندانی شنید که کن خایف اند بعد از آن قایل هرگز امید دید میسرید که ناکا و او را بکشد و آخر بدست میری تا میان این
خود گشته شد من اجل ذلك بسبب ان قتل کنتا علی بنی سیریل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل اِنَّهُ مَنْ قَتَلَ اَنْفَكَ بَرَكْتِمْ نفسا لسی بغیر
بی آنکه او کسی را کشته باشد و بره قصاص لازم شده اَوْ فساد فی الارض و بی آنکه او فساد کرده باشد و در زمین بغیر قطع طریق باروت و یا زنا بشرط احسان
فکأنما قتل الناس جميعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیث که خاک حرمت داده و مرده و مرده را بر ساخته با نکه قتل واحد و جمع یکی است
در سجده بنصب الی و من اخیها و هر که سبب بقای میات کسی شود و بقوا قصاص با منع اقل بار باندن از مالک فکأنما اخیها الناس جميعا پس همچنان
باشد که سبب زندگی همه مردمان شده مقصود ازین لَا تَزِينُ لِنَفْسٍ قَبْلَ وَرَعْبٍ حَاقِيقِهَا و لقد جاء قتلهم و هر آینه آمدند بسوی بنی اسرائیل و سکنایست
یا بالبینات و بجز بای روشن و آیتهای واضح فقد ان کثیرا منهم پس در بنی که بسیار می بعد ذلك بعد از ارسال سل و انزال آیات فی الارض پس
در زمین هر آینه سرف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال با مسرفان و قتل مادر که دشمنان از حد و او امر و نوایمی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیل
بنی مدینه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند و بشرف سلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب علیه الصلوة والسلام اختیار کردند و بواسطه مدینه با مزاج ایشان
موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعضی حضرت علیه الصلوة والسلام سید حضرت علیه الصلوة والسلام ایشان شتران شیردار که نزد یک جبل ابر بوده
فرستاد و وزی چند و آن موضع بسر برده شیر و بول شتران می آتش میدادند و نامض ایشان بصحت مبدل شد صبا حی اتفاق کرده باز زده شتر خاصه حضرت را رانده
روی بقبیل خود نهادند و بسیار که مولای رسول علیه الصلوة والسلام بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده و مقاتله کردند و با خفیسار را گرفته و دست
و پای وی بریده و خا و چشم و زبان او میزدند تا شهید شد حضرت علیه الصلوة والسلام ازین حال وقوف یافته کرزن جابر را بایت سوار از عقب ایشان فرستاد و
همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد حضرت آورد و حق سبحانه و تعالی وَسْوَكَ خَرَابِ نَبِیْ که هست خراب آنکه حرکت با سوار
خدا و رسول و یسعون فی الارض و نشانند در زمین فساد از برای خدا و قطع طریق و قتل غارتست اَنْ تَقْتُلُوا اَنْفَكَ بَرَكْتِمْ اگر کسی را کشته باشد
و مال نهاده او و یصلبوا یا بکشد و برادر کشته باشند و مال برده او قطع آید اَنْفَهُمْ و ارجلهم میبایزند و دستها و پاها میبایند از زمین خلاف جلا
یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشد و کسی را نکشته او و یفوقوا یا براند ایشان از زمین الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که هیچ
موضع قرار نتواند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخفیف نموده باشند و امام اعظم رح نفی را بر جس فرود آورده حاضر را و در شهری دیگر مسلمانان نرسید پس
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل چشم ایشان کشیدند تا کجا و ایشان را مصلوب ساختند فَكَانَ این حد
که مذکور شد لَهُمْ مرایشان را خیری فی الدنیا و خیری و رسوائی است در دنیا و لَهُمْ فی الآخرة و مرایشان را است و آخرت عذاب عظیم عذاب است
بجته بزرگی کنا و ایشان اَلَا الذِّیْنِ قَابُوا اَنْفَكَ توبه کنند از آنچه حق الله است من قبل اَنْ تَقْتُلُوا و ایشان از آنکه شما قاتل شوید قلیتم اَنْفَكَ برایشان پس اگر
مشرک است و توبه کرد یعنی سلام آورد و خواه پیش از قدرت برو و خواه بعد از آن همه حد و که مذکور شد از او ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه نتوان کرد
و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرت برو توبه کرد و مالک بن انس رض میگوید که حد و از وی می افتد و او را بخیری نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او باشد بخدا
رو کند و او را شفقول نیز مطالبه دم نتوان کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت توبه او حد و او را ساقط شود و حقوق ناس فاعلموا پس بدان
اِنَّ اللهَ اَنْفَكَ خدای غفور و آمرزنده گناهان است به توبه و رحیم و مهربان است بر ناسبان يَا اَيُّهَا الذِّیْنِ اٰمَنُوا الله ای گروه مؤمنان بر سر پا
وَابْتَغُوا اِلَيْهِ التوسیل و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان کرد و طلب قرب حضرت او و کلمه جامع درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب حضرت الی



ملاحظه اول امر و نواهی است در لطایف شیرینی که بدو سبب تجرید اعمال است از ریاء و تعصب و غلبه نفس از طلب مطلقه کشف الامر فرموده که سبب
عایدان بفضائل است و از ان عالمان به لایله و از ان عارفان بمرکز و سبیل عابد معارف و نسل جریده عالم بکاشفه راه و دو عارف بجایینه راه نظر کند عابد فکر دین
آید کند که بیدار کردن الله فیما و قعود عالم نظر درین آیه دارد اوله نظره فی ملکوت السموات و الارض عارف ازین کلمه درنگزد و که فل الله ثم نعم
بیربط فی شریح الاسلام خواجه عبدالاحد الانصاری قدس سره العزیز گفت که آبی رسید به هم قوی اگر کسی برای طلب یافتن من خود طلب از تو یافتن نظم
این طلب بانی طلب تو داده به کج حسان بر همه بکشاده این طلب در ما هم از ایاد است در ستن از بیدار بارب و دوستی اینقدر ارشاد تو بخشیده
نابین پس عیب ما پوشیده قطره دانش که بخند بی زمین مستقل کرد ان در با بای خویش و جاهد و فی سبیل و جهاد کنید و راه او با حد
ظاهر باطن کعلم تفلیحون شاید که شکر سکار شود بسبب این اعمال و بحر الحقایق آورده که درین آیه فلاح را چهار چیز باز بسته که بی آن بار سکاری حقیقی است
نه اول ایمان که اصابت نور است در بدو خلقت و نبهه را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منع اعمال شرعی و منشاء اخلاق مرضیه است و ساد
در ان از طاعت محبت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فناء ناسوت است و بقا لاهوت و عارف بسبب این از نایکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد
و ان اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحودین مرتبه از برتری وجود باز رسته بنور شهود می رسد نظم چون جلوه کند نور شهود از تنق عیب از طاعت
مستی تو آثار نماید از چهره و وحدت کفیه پرده کثرت نادر نظرت اندک و بسیار نماید ان الذین کفروا بدستی که آنرا که کافر شدند به پرستش احسان
و ملائکه و مجل غیر ان کو ان طعم اگر باشد مرایش از ما فی الارض جمیعاً همه بجز زمین است از صنوف سوال و منعه و مثله معاً و مانند آن همه بانی
یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقد و جنس از ان کافران باشد لیفتند و آیه تا اثر از ای نفس خود نکنند من عذاب یوم القيمة از عذاب و در ستیغ
ما تقبل منهم قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و طعم عذاب الیم و مرایش از است در آرزو عذابی در و ناک یوقد و نیکو
یعنی طمع میدارند یا ضد میکنند آن بخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش و نوح و ما هم بخارجین منها نه نیستند ایشان بیرون آیند کان از آتش و طعم
عذاب مقیم و مرایش از است عذابی دائم که زوال انقطاع نیابد و السارق و السارقة و مردود و زن و زوفا قطعوا ایدیهم پس پیرید و سنها
است ایشان را چون اقدصاب کنند که ربع دینار است نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک زیاد و چند آنچه باشد از حرز یعنی
چنانکه در آن نگاه داشته باشد چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد و مسلولد راه یا در مسجد و پنهان بردارند چیزی آنجا کسبای خدای پادشاه سید و ایشان را پادشاه
و ادنی با آنچه کرده اند و آن ترک حرمت است در مال و من نکالام و الله و عقوبت میکند ایشان را عقوبتی صادر از حق تا بیدار شود و باز دارد و از رجوع بمنزل آن عمل
و الله عزیز و خدای غالب است در حکم خود حکیم و دانا و حکمت آنچه بدان حکم میکند من قاتل پس هر که توبه کند من بعد ظلم بعد از تمکاری خود یعنی فردی
و اصلح و بصلاح آورد کار خود را با که ترضی خصم کند و عازم و جازم باشد بر آنکه باز بدزدی عود نه نماید قاتل الله یتوب علیه پس بدستی که خدای توبه قبول
کند اما قطع و ساقط نشود بر آن تائب ان الله عفوف و بدستی که خدای آمرزگار است گناهان او را و جیم و هربان است برو که در محشر او را سو آنکه الله لعنه الله لعنه الله
بجنت علیه الصلوة والسلام است و مراد است از یعنی دانستند ان الله انکه خدای که ملک السموات و الارض مراد است پادشاهی آسمانها و زمین با یکتا
من قاتل عذاب میکند هر که را منجر از چنانچه سارق را بقطع بد و یغیر من قاتل و می آرزو هر که را منجر از چنانچه سارق را بقطع بد و یغیر من قاتل و می آرزو هر که را منجر از چنانچه سارق را بقطع بد و یغیر من قاتل
از مغفرت و تغذیب قذیر و توانا است یا ایها المؤمنین ای فرستاده خطاب بآنحضرت علیه الصلوة والسلام است که آنحضرت را بقلب یاد کرد و انبیای دیگر
بنام مخاطب ساخته چنانچه با آدم انبثم با نوح الهبط با ابراهیم عرض یا موسی انی اصفیک با عیسی ابن مریم انت قلت چون نوبت خطاب بآنحضرت رسالت بناد
و علی جمیع الانبیاء رسید و ابصفتها ی حال خطاب کرد چنانکه یا ایها النبی یا ایها المؤمنین لا یخرجک الذین ترا الذین و مناک نکر و اندک و آنرا آنکه نیکه از روی عدا
یا عاون فی الکفر می شناسند و خود را می بکنند و کفر من الذین قالوا از آنکه گفتند امنای ایمان آوردیم ما و آن گفتن همین است یا فوا هم بزبان بای
ایشان و کم تو من قلو بکم و ایمان نیارده است و لهای ایشان مراد منافقانند که در با بای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و من الذین
هاد و بعضی از ان کسانی که دین پیوریه دارند متاعون شنوندگان قول ترا للکذب برای آنکه دروغ گویند بر توجیه و ان بعد از اجتماع کلام آنحضرت بیرون
میرفتند و میگفتند از محمد علیه الصلوة والسلام چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها پیور مدینه بودند متاعون لقوم اخین ه شنوندگان برای کربسی دیگر که
که یا فوا که ما میماند مجلس تو را و پیور خیریه اند که پیور مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیر میفرستادند و نزول آیت سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیر بنی
گرفتند و هر دو محسن بودند و حد ایشان بکم نورنت رحم بود پیور ملاحظه بزرگی ایشان کرده و خواستند که آن احد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد

بدستی بعضی از ایشان و بعضی از ایشان دوستانند بر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما و من یقول لهم منكم و بر که از شما ایشان است
 دارد و بعد از آنست و موافقت ایشان میل کند فانه منكم پس بدستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تمهید است در موالات یهود و نصاری
 ان الله بدستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید که ستمکاران را از که بدستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکند فاول الذین یس نومی پس
 آنرا که فی قلوبهم قسور در دلهای ایشان بیامی نفاق است یعنی این بی و اتباع او بسا و عون فیهم نشا بند و دوسی و یاری جووان یقولون میگویند
 تخشی میترسم آن نصیبنا از آنکه برسد ما را از گردش روزگار که از آنکه چیزی یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این
 اندیشه ایشان را باطل کرد و فرمود فحسی الله ان یاتی پس شاید که خدای بیارد و بالفتح فتح از برای رسول علیه الصلوة والسلام و یاران او را و فتح ملک است
 یا تخیر منازل و مواضع یهود چون خیر و تیمار و فک او امیر من عند یا بفرستد فرمانی از نزد یکس خود بقتل یهود و اهلای ایشان فبصحو ايس کرد و در میان فتن
 علی ما استروا فی انفسهم بر آنچه پنهان داشتند از نفسهای خود در موالات یهود یا شکست در کار پیغمبر علیه الصلوة والسلام نادیدین در ایشان شدگان
 و یقول الذین امنوا و کونوا مؤمنان هر یک یکرا اهلوا لایان کرده اند الذین انفسهم با الله آنکه سوگند میخورند بخدای جهداً انما ظنهم
 غیظترین سوگندان خود انفسهم لمعکم بدستی که ایشان با شما اند و امر فرموده ایشان در دیده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم
 باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا احاسیرین پس گشتند زبان زدگان با فضل در دنیا و خوات ثواب در آخرت یا ایها الذین امنوا
 ای گروه مؤمنان من یقول منکم هر که برگردد و از شما یعنی مرتد شود عن دین خود این اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن
 و انجان بود که بعد از وفات حضرت سالت پناه علیه الصلوة والسلام تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکة و مدینه و عبد القیس از بخران و بعضی از وادان زکوة باز
 ایستادند و جمعی بر سید کذاب و طلحه اسد و سماع کا همه جمع شدند و بر نبوت ایشان اعتراف نمودند و خدا تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد و دین حق بیاید و بگوید
 نخواهد ماند فسوف یاتی الله یقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که بجهت شما آنکه او دوست میدارد ایشان را و یحیونه و ایشان دوست
 میداند و اذلة علی المؤمنین متواضع و متذلل و مدبران باشند بر مؤمنان اعززة علی الکافرین و سخت دل و منقلب بر عجم باشند بر کافران
 و این قوم اهل یمن بودند یا یاسیان یا اشعریان که حضرت علیه الصلوة والسلام بعد از نزول این آیت روی با موسی شعری کرد و گفت هم قوم هذا و این
 مجاهدان روز قاصد سیه است که دو هزار مرد بودند از نخ و پنج هزار بکیده و کنده و سه هزار از سایر قبایل عربین اند و در شیر آورده که ابن عباس حسن بصری
 رض بر آنند که این قوم ابابکر صدیق است رض و اصحاب او از مهاجر و انصار رض که با اهل ردت جنگ کردند بجای هدون صفات تقوم میکند و میگوید
 جناد کنند فی سبیل الله در راه خدای ولا تخافون و ترسند کومة لا یمن طار ملامت هیچ ملامت کننده ذلك فضل الله این صفات
 که مذکور شده افزونی کرم او است یؤتیهم من یشاء عطا میدهد هر که میخواهد و الله واسع و خدای بسیار فضل است بر خلق خود علیم و دانای کسی
 که استحقاق آن دارد و علم را و باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میکنند محبت خدای باینده ارادت توفیق و هدایت است
 در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدا ارادت طاعت است و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقه محبت
 خدای باینده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند و از باب حقیقت بر آنست
 که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث است چون تجلی کرد او صاف قدیم پس بسوزد و وصف محدث را کلیم هر گاه که صدمات
 سطوات محبت ذوالجلال از سر اوق هشام یحبهم و وجود فانی محبت را در توبه و ضحلال اندازد و دیگر باره بهوب نفحات از چمن عنایت یحیونه
 رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد الله اثناء الناسوتیه فی بقا الالهوتیه و محبت الله للعبد
 ابقاء لالهوتیه فی فناء الناسوتیه و در منازل السائرین پیر راه خواجه عبدالقاری قدس سره فرموده که محبت در بدایات تلمذ است
 عبادت و فراغت از خوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی ذات از برای ذات و حضرت حدیث بقا در رسم حدوث در غین از لیه از سمنون
 محبت رسیدند که محبت صیت گفت از محبت حق باینده می رسد یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق باینده فرمود و در این ساعت با حضرت علیه الصلوة
 والسلام بودم و نکته از محبت حق باینده می گفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقول است که در محبت سخن میگفت و مرغ خوش
 از طائر شایان من به بل و الیه یعود بود و در هوای هویت طیران مینمود و مرغی از هوا فرو داد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد
 و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا از التهاب آتش محبت که فروخته نادان الله الموقدة التي بود و پروبالش سوخت و جان بداد نظم



بکرمی و غم گداز بسوخت : جگر لاله بران دلشده زار بسوخت : حضرت شیخ طریقت طلب المحققین قدس الله سره در فتوحات کبری آورده که حق سبحان
 آن مرغ را غم سخنان شیخ سمنون و او تا حال محبت دریافت محکوم سلطان محبت گشت و بجهت موعظه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد صاحب
 لواصع انار الله قلوبنا بلعاه و ارا دات فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است بحال خودش جمعا و تفضیلا و آن بایز مقام جمع بود بجمع و آن شهود جمال
 ذات است و مراتب ذات بی توسط کائنات : رباعی : معشوق که کس سر جمالش نشا حلت : در ملک نزل لوامی خوبی افرخت : فی طاس سپهر
 بود و بی مهر مهر : هم خود بخود این نزد محبت می باخت : و یاز جمع بتفصیل چنانکه آن ذات یکانه در مظهر سجد و کرانه مشاهد ملعات جمال خود میکند
 و سلطان صفات کمال خود می نماید : رباعی : جانانکه دم عشق زند با همه کس : کس را نرسد بدانش دست بوس : مرآت شهود است ذات خود
 با صورت خود عشق هم بازده بس : یاز تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی بکس جمال مطلق او در ایامی تفصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان
 جمال مقتدر ازل مقصود کلی دانند و لذت جمال خورند و بخت فراق دردمند کردند : نظم : ای حسن تو کرده جلو باور پرده : صد عاشق و معشوق
 بر آید آورده : بر بوی تو لیلی دل نبون برده : و رشوق تو دایم غم غذا خورده : و یاز تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص خشت فکرت از کار خارج جمال
 و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و ستار نبون و صفات که مهادی افعال و آثار مذکورده متعلق بهم و قبله گاه توجهات ایشان خردات تعالی
 صفات رفیع الدرجات دیگر نیست : نظم : بیرون زحد و کائنات است دلم : برتر از حاطه جهات است دلم : فارغ ز تفصیل صفات است دلم :
 مرآت نبلیات است دلم : و ازین کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که بجهت از مرتبه نیست از و بتفصیل و بجهت از مقام میل از تفصیل
 به جمع و حضرت عبد الله قدس سره در ساله که بر نام والدین بزرگوار خود نوشته فرمودند که چون نیک در کرمی حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب خرد خود
 دوست نداشته است : بیت : بجهت و بجهت چه اقرار است : بر پرده نکر خویشا حریز است : زیرا که دوست داشتن صاحب جمال
 آینه را لذت نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است در روی پس در حقیقت خود را دوست داشته است : و صاحب عظمت کامل از رتبه محبت محبوبیت
 که در این آیت انسان را ثابت است به حقیقت قرب فرایض و نوافل بی تواند برد تا بل وافی و امد الموفق و الکافی آورده اند که عبد الله بن ابی سلام تابع
 خود بجهت نبوت علیه الصلوة والسلام آمد و گفت یا رسول الله فریضه و نظیر که خویشان ما اند بسبب غارت کشش ایشان و موافقت ما مسلمانان سوگند خورد
 اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم بوند خود از ما گسسته دارند و باو بوسطه بعد منازل صحبت مجالست اصحاب شما محرم میباشیم
 حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند ائمتنا و لیکم الله جز این نیست که دوست شما به حقیقت خدای است و رسوله و فرستاده او
 یعنی محمد علیه الصلوة والسلام و الذین امنوا و ان کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب بغیمه علیه الصلوة والسلام بن سلام چون این آیت بشنید گفت
 رضیا بالله و رسول و بالمومنین اولیاء پس صفت مومنان میکند الذین یقیمون الصلوة آنانکه برای میبازند نماز را یوقون الزکوة و میبند
 زکوة را یحکم و اکیون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است به یوقون یعنی زکوة میبندند
 حال رکوع خود و نماز از غایت حرسی که با حسان دارند و مسارعیتی که در ادای آن می نمایند و اگر تفاسیر مذکور است که این آیت در شان مرتضی علی رض
 مازل شده و در سبب نزول آورده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از حجة طاهره بمسی آمد و مردمان بعضی در رکوع جمعی بقیام بودند
 ویده مبارک بحضرت بر سالی افتاد و پرسید که بچکس ترا چیزی دادی خاتمی از زیارت حضرت نمود گفت این خاتم من داده اند حضرت فرمود که این عطا
 کرده است در ویش اشارت علی رض کرد حضرت فرمود که در چه حال بوداده است سائل گفت عطای و بهور که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
 تجریت و این آیه برخانده گشت و من یقول الله و هر که دوست دارد خدا را و رسوله و الذین امنوا و ان کسانیکه ایمان آورده
 یعنی مهاجر و انصار فارق حزب الله پس بدرستی که لشکر خدای هم الغالبون ایشان غالبانند در خبر است که رفاهه بن زید و سوبین حاش
 از یهود که اظهار اسلام میکردند و با خرمناقی شدند و بعضی از اصحاب را با ایشان طریق بودتی و مصاحبتی در میان بود آیت فرستاد یا ایها الذین
 امنوا ای گروه که ویدکان لا تتخذوا الذین اتخذوا و اکبر دانا را که گرفته اند دینکم دین شما را هزوا و لعبا با شهزاء نازی یعنی ظاهر میکنند
 اسلام را و مخفی میدارند کفر را من الذین او تو الکتاب از آنانکه کتاب داده اند ایشان را مؤمنینکم پیش از شما یعنی یهود و الکفار و فرامیکند
 زکافرا و اولیاء دوستان و التقوا الله و برسد از خدای بزرگ مناسی او انکم مؤمنین اگر بسند شما مومنان چه ایمان حقیقی حقانیه آن میکند
 که با دشمنان حق دوستی کنید و انا دینیم و چون ندانیدید و مرد مرا میخوانید الی الصلوة بسوی نماز ایچند و هاهو و اعبا میگیرند مناد

[illegible]

در زمین فساد راه برای تباہ کاری که فتنه بخیزد و الله لا يحب المفسدين ه خداي دوست ندارد و نه کار از او کفایت اهل الکتاب و اگر چنانچه اهل کتاب
امنوا ایمان آوردند بر محمد علیه الصلوة والسلام و اتقوا و پرستیدند و نیکو کردید از معاصی باز بودید و نصرت لکفر نداشتند هم بر آئینه ما در میگردانیدیم از ایشان
سپیدتر کردیم که امان ایشان را و لا دخلنا هم و بر آئینه در می آوردیم ما ایشان را یعنی حکم میکردیم بدخول ایشان جنات النعیم و در بهشتها با ناز و نعمت و لو
الهم و اگر ایشان اقاموا التوراة و الانجیل بپاداشتمندی احکام تورات و انجیل را یعنی بدان عمل کردند و ما انزل اليهم و اقامت کردند و نیکو کردیم آن را
که فرومی آید بدیشان من رفیقهم از نزدیک و دور و کار ایشان که آن قرآن است الا کلا من فوقهم هر آینه بخوردند و نیکو کردیم روزی را از بر سر خویش و من تحت
ارجالهم و از زیر پای خویش یعنی روزی برایشان فراخ شدی بباریدن باران و سبزه گیاه و میوه ایشان چندان میشدی که از بر سر می چیدند و از زیر پای
بر میداشتند و بسیاری آنکه بر زمین ریخته بودی منسحق از جهود و ان آمة مقتصد ه مگر و ه ای اندر است و ور است کار یعنی آنکه بجزت علیه الصلوة
والسلام ایمان آورده اند و کثیرا منهنم و بسیاری از ایشان ساء ما يعملون ه بد است آنچه ایشان میکنند یا ایها الرسول ای فرستاده بخت ببلغ
برسان بکافه خلافتی ما انزل اليک تمام آنچه فرومی آید بنوعین و کلا نوریون حکم و جم و قضا و امر و زینب بنت جحش در کجای او و حکم جهاد
و غیر آن و ان کنه تفعل و اگر چنین کردی و تمام از آن رسانیدی فما بلغت و سالتک پس ببلغ کرده باشی رسالتی او را زیرا که گمان بعضی ضایع میکند
آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است والله بعضک و خدای نگاه میدارد و من التامین از سر مردمان کسی را بقتل بر تو دست نگا
بود و ان الله برستی که خدای لا یهدی القوم الکافرين ه راه نماید کرده که از راه مبتلا بر تو از انس ابن مالک رض منقولست که آنحضرت را شهاب
و پاسا بنی میکردند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام سر مبارک از قبضه که از اویم و دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان
باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قل بگو ای محمد یا اهل الکتاب که ای اهل کتاب سستم علی شیئی منسبت شما بر چیزی از دین و دیانت حتی تقیه و
التوراة و الانجیل تا هفتیکه اقامت کنید حکم تورات و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از ان با قاطم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن
ایمان آوردن است بر محمد علیه الصلوة والسلام و ما انزل اليکم و تا زمانیکه بپادارید او را و نوایی آنرا که فرستاده میشود به شما من و تکم کار او را فرید کار شما
یعنی قرآن و لیزیدت کثیرا منهنم و زیاد میکند بسیاری را از یهود و نرسا ما انزل اليک من ربک آنچه منزل میشود و توان برورد کار تو یعنی
با شماع قرآن می افزاید ایشان را طغیان و کفر را بیداری و مگر و یکی فلا فاس بس اند و بناک مباح علی القوم الکافرين بر زیادتی کفر و طغیان
کرده کافران ان الذين امنوا بهرستی که آنها که ایمان آورده اند بر زبان و الذین هادوا و آنانکه دین یهودی گرفتند و الصابئون و المصاوی
و صابیان و نرسا بان همچنین من امن بهر که ایمان آورد از اینها بدل معافی و نیت خالص بالله و اليوم الاخر بخدای و بر روز باز پسین و عمل صالح و بکشتن
پسندیده فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست برایشان از هجوم عقاب و لا هم یخزفون ه و نیستند ایشان که انده بکین باشند از فوت ثواب لقد
اخذنا بر آئینه ما فرغتم بزبان انبیاء ميثاق بنی اسرائیل ایمان بنی اسرائیل و توحید ایمان بر محمد علیه الصلوة والسلام و انسلنا و فرستادیم
الیهم و سلاطین و سویی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی عم کلما جاءهم و رسول هرگاه که آمد بدیشان رسولی بمالاهلوی انفسهم
با آنچه خواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از کالیف شرعی فریقا کذبوا و گرویی را کذب کردند چون عیسی و محمد و فریقا یقتلون و گروهی
بودند که میکشند چون ذکر با و یحیی و شعیب علیه السلام و حسبوا در می پندارند بنی اسرائیل الا تكون فتنه آنکه باشد بلای و محنتی ایشان را بقتل و کذب
انبیاء فعموا پس گور شدند ایشان از دیدن راه حق و صموا و اگر شدند از استماع سخن راست که بعد از موسی علیه السلام تحت تاب الله علیهم بر عرض
کرد و خدای تعالی توبه را برایشان به معیت عیسی علیه السلام فتح عموا و صموا پس و بکر باره گور شدند کثیرا منهنم بسیاری از ایشان با نیکار محمد مصطفی
علیه الصلوة والسلام و الله بصیر و خدای بینا است بما يعملون ه با آنچه عمل میکنند و مناسبان پاداش بدیشان خواهد رسانید لقد کفر الذين
بهرستی که کافر شدند و آنانکه از روی جهالت و بی بصیری قالوا ان الله گفتند بهرستی که خدای هو المسیح ابن مریم مسیح پسر مریم است و قال المسیح
مسیح یا بنی اسرائیل اغلبوا الله ای بنی اسرائیل چه پستی خدا را و بی و و تکم کار او را و فرید کار من و شما است یعنی من بنده مملوک
و مملوک مثل شما پس برستیدن خالق را باینده مخلوق را و عبادت رب بناییده مملوک بالله بهرستی که هر که شرک آورد بخدای فقد
حرم الله علیه الجنة پس بهرستی که خدای حرام کرده است بر دی بهشت را و ما و له الناطق و جای او در دوزخ است و ما للظالمین و نیست
مرسمکاران که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند من انصار ه هیچ یاری و مددکاری که دفع عذاب از ایشان کند لقد کفر الذين بهرستی که کافر شدند



انان از ترسايان که از فرط با دانی قالوا ان الله قال ثلثه گفتند که اندکی از ته است معقود قوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان
 خدای و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی ازینها که اندو خدای یکی ازین سه است و ما من الله و حال آنکه نیست خدای و وجود ذاتی و جب سخی عبادت الا الله
 واحد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدهیت و متعالی از توهم شک و ان لم یکنوا و اگر بازند ایستند این قوم عما یقولون از آنچه میگویند و جمیع
 قائل نشوند که یستن الذین کفروا بر آینه برسد آنرا که کافر شدند منکسر از ترسایان عذاب الیم خدای در ذناب که الم او دایم بود افلا یتوکلون آیا
 رجوع میکنند الى الله بخدای از قول ثلثه یستغفرون و آمرزش میخواهند از و با اعتقاد توحید استقامت است معنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
 والله غفور و خدای آمرزنده تائبان است و رحیم و مهربان است برستغران و ما المسیح ابن مریم نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای میگویند
 الا رسول مکرر ستاده از خدای قد خلت من قبله الرسل بدستی که گذشته اند پیش از او فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشان
 را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی عم از د با کشت و آن عجیب تر است و اگر عیسی عم بی پدر مخلوق شد
 آدم علیه السلام بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس آیات نبیاء علیه الصلوة و السلام ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمیزاد
 و امه حیده یقه و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیاری نمود که قال الله تعالی و صدقت بکلمات ربها و کتبه
 و كانت من القانتین کانا یا کلان الطعافه بودند پس و مادر که طعام میخورد و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت نبوت
 برایشان طلاق توان کرد و انظر کیف بنکر که چگونه نبین لهم الا یات بیان میکنم برای ایشان و لایل توحید را هم انظر کس با بنکر در حال ایشان که انی
 یو فکون ه چگونه بر میگردانند ایشان را از در یافتن و بدیافتن حق قل بگوای محمد ترسایان از ان عبدون من دون الله آیامی برسید بدون خدای
 ما لا یملک لکم انرا که ذات خود مالک نیست برای شما خدای را و لا نفعاء نه زبان و نه سود را یعنی عیسی هم تصرف آن داشت که مثل خدای برساند یانی از افعال
 یا عطا کند سودی از صحت و غنا و الله و خدای که معبود بحق است هو التبع او استخوانی افعال باطله شمار العظیم و دانا بقا ید قاسده شما قل یا اهل الکتاب
 بگوای محمد که اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو کنید در دین خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهود است در دست
 عیسی عم و افراط نصاری در مدح او و لا تتبعوا و پیروی کنید اهواء قوم هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که بجهل قد ضلوا من قبل که راه شد
 پیش ازین قبل از بعثت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و احلوا کثیرا و بعدا که راه ساختند بسیاری را و ضلوا و ثابت بودند بر ضلالت و کراهی خود عن سوء
 السبیل از طریق راست بعد از بعثت حضرت علیه الصلوة و السلام لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل لعنت کرده شدند کافران از فرزندان
 یعقوب عم یعنی جودان علی السان داود و بر زبان داود علیه السلام که اهل طبعه را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم و عیسی ابن مریم طو بر زبان
 عیسی عم نیز که اصحاب ماده را نیز نفرین گفت ذلك این لعن را ایشان را بما عصوا و كانوا یعتدون و سبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند که از حد
 میگذشتند كانوا لا یتناهون بودند که بنی نمیکردند بعضی از ایشان را عرفت کفر فعلوه و از عمل زشت که میکردند کینس ما كانوا
 یفعلون بخدای که بدخیر است آنچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم است آنرا که بنی منکر میفرمایند آنچه میتوانند قوی گشت و اقمه هم می نیسای
 از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتوکلون الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بکه
 رفت و مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریر نمود لیکن ما قلدت بر آینه بدخیری است آنچه پیش فرستاده است لهم انفسهم هم برای ایشان
 نفسهای ایشان و آن چه خیر است آن سخط الله علیهم آنکه خشم گرفت خدای بر اسان و فی العذاب لهم خالدون و ایشان جاوید باشند
 در عذاب و لو كانوا یؤمنون اگر باشند یهود که ایمان آرند بالله و النبی بخدای و پیغمبر خود و ما انزل الیه و آنچه فرستاده شده است بران پیغمبر
 یعنی تورات ما اتخذوهم اولیاء بر آینه فرانگیرند مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی و هم حکم تورات است که با کفار دوستی نکنند و می باید که مراد
 منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و محمد ایمان داشتند با بلی کفر و دوستی نکردند و لیکن کثیرا و لیکن بسیاری منهم از یهود و منافقان
 فاقبسون و خارجاند از دایره ایمان لتجدن انشد الناس بر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان را عداوة از روی دشمنی للذین امنوا با آن
 کسانی که رویده اند الیه و د جود از و الذین اشركوا و آنرا که شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مرمونان را جودان و مشرکان اند و بدین سبب در
 مخالفت شما موافقت دارند و لتجدن اقربهم و بر آینه می یابی نزدیک ترین آدمیان مودة للذین امنوا از و دوستی با مومنان الذین
 قالوا انا نصروی آنرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمی جویند ذلك ان قرب مودة بان

آوردن اکثره الخبیث بسیاری خبیث چه اعتبار جود و روانت دارد نه قلت و کثرت فالتقوا الله پس نرسید از خدای در ستمال محرمات یا اولی الاکباب
 ای خداوندان عقلهای صافی لعلکم فقیهون و شاید که شمار شکار شود و در معال از ابن عباس رض نقل میکند که قومی بر جلیل ستم از حضرت رسالت پناه علیه السلام
 والسلام سوا آنها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من کشتی است حق تعالی آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرییده
 لا تسئلوا مبرسید عن امشیاء ان تبدلکم از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسوگم اند و بکین گردانید شمار و ان تسئلوا عنها و مبرسید از
 که اگر پرسید از ان حین یُنزل القرآن و در وقتیکه فرود آید قرآن تبدلکم اشکار کرده شود برای شما و از عهده ان بیرون نتوانید آمد عفا الله عنها عفو
 خدای از ان یعنی مبرسید از چیزهایی که خدای در گذرانید از او بدان تکلیف بخردند کان را آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در
 هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه علیه السلام از دوا عرض فرموده و او سه نوبت این سخن را عاده کرد حضرت فرمود که لاله اگر گفتی نعم هر سال واجب شد
 و شما را نوبتی آن نیست فاقو کونی ما تو کستم و این آیت نازل شد که خدا بپتعالی در گذرانید و بدین سوال شما را مواخذه نیست والله عفو و خدای امر زکار
 که عفو میکند حکیم بر و بار است که بعقوبت تجلیل نمی نماید قد مسألها بدستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش از شما چون شود که طلب نافرمانی
 و حواریان که درخواست مائده کردند تم اصبحی بها کافرین پس کشتند آن سوء لها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نکردید و سبب نزول عقوبت
 شد بر ایشان پس نیکبخت است که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل ضلولی اشتغال بخند و درین باب گفته اند
 نظم

شد برایشان پس سلیخت است که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل ضوابطی اشتغال نمکند و درین باب گفته اند
 بگو آنچه گفتن ضرورت شود و اگر گفتن را فرود بندد در هیچ کار فعلی که لازم بود نه از افعال بی حاصل اندر گذرد نه آورده اند که عمر بن لُحی هفت قبیلہ بزرگ را از قبل
 عرب با یکی قریش بودند بدین جا بلایت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیہ السلام منصرف ساخته بہت پرستی ترغیب نمود و نصب او ثمان و ثعین بجای و سوانب ایشان
 او بود و اصح روایات درین باب آنست کہ چون ناقہ پنج بطن زاد می و آخرین بطن مذکور بودی کوش او را بشکافند می از سواری و دو شدن و بار کردن و موی بریدن
 او منع کردند می و از و هیچ آب و گیاه دور نداشتند می و آنرا بحیرہ می گفتند و اگر شخصی را بیماری بود می یا مسافر می داشتی بختہ شفا می بیماری و قدم مسافران
 ناقہ را گفتی ناقہ ہذہ سائبہ پس آن ناقہ را سردا می و در ہمہ چیز حکم بحیرہ داشتی و آنرا سائبہ گفتند می و کوسفند چون ہفت بطن برادری بطن سابع را ملاحظہ کرد و گیاه
 اگر انشی بود می می گفتند می از آن ماست و در میان رملہ سر میدادند و اگر زکری بود می می گفتند از آن خدایان ماست آنرا زکری کہ زندی و اگر زوماہ بود می می نرانی کشند
 و میکفتند می و صلت اخا یا یعنی انشی بہ برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا و صیلہ خواندند می و محل کہ وہ سالہ ناقہ را آبتن ساختن میکفتند می حمی ظہرہ یعنی
 پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری نمی کردند می و از و هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند می و او را حامی می گفتند می و از زبان عمر بن لُحی تا زمان حضرت رسالت پناہ علیہ
 و السلام اہل ابن قباہل سبع بدین آئین بودند و داعیہ ایشان آن بود کہ خدا بتعالی بدن وجہ امر فرمودہ کہ حق تعالی رو سخن ایشان کردہ آیت آمد کہ مَا جَعَلَ لَكَ
 لَعْنِ مَكْرَهُ است خدا بتعالی و امر فرمودہ و مقرر نداشتہ هیچ چیز مَرَجَبِیرَہ از ناقہ کوش شکافہ وَلَا سَائِبَہ و نہ ناقہ را بجز از باز کشہ قَلَا وَصِيلَہ
 و نہ شانی کہ بہ برادر خود پیوستہ بود وَلَا حَامٍ و نہ حمایت کنندہ ظہر خود را وَلَکِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَلَکِنْ أَنَا کہ کافر شدند چون عمر بن لُحی و اتباع او یَفْتَرُونَ
 اقرا می کنند می بندنہ علی اللَّهِ الْکَذِبَ بر خدای دروغ را کہ تحریم اینہا بدو نسبت میکنند وَ أَكْثَرُهُمْ وَبِشْرَ کَافِرَانِ لَا یَعْقِلُونَ مینداند حلال و حرام
 و تحلیل آن عقل را کافر نمایند بلکہ بتقلید کہ شکن راہ می روند وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ وَبِشْرَ کَافِرَانِ لَا یَعْقِلُونَ شَیْئًا مِّنْهُمَا یَسْتَعْجِلُونَ مَا تَأْتِلُ اللَّهُ بِآیَہِ
 خدای فرستادہ است از حکم حلال و حرام و الی الرسول و یباید بر رسول کہ بیان کنندہ آن حکم است قَالُوا احْسَبْنَا کہ یباید بر است ما را ما وَ جَدْنَا عَلَیہِ آباءَنا
 آنچه یافتہ ایم بدان خود را بران آوگذاگان اَبَاہُمْ آیات تقلید میکنند و اگر چه باشند پدران ایشان لَا یَعْلَمُونَ شَیْئًا مِّنْهُمَا اند چیز را وَلَا یَهْتَدُونَ و نمی یابند
 راہ را یعنی ایشان جاہل و گمراہ بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکہ تقلید عالم و رہنمایی باید کرد تا کار کسی بہ تحقیق انجامد موافق این نظم است

راه را یعنی ایشان جاہل و کماہ بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و رہنمای باید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد موافق این نظم است نظم
از مقلد تا محقق فرقی است : این یکی گوشت و آن دیگر صداست : منبع گفتار این سوزی بود : و این مقلد گفته آموزی بود : دست در میان زنی آبی
دست در کوری زنی آفتی بجایه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کرده کرویدگان عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ طبر شما با محافظت نفسهای شما و التزم صلاح آن لایضحه
زبان نرساند شما را من حجت بی راهی آنکس که کماہ شد اذ اهدیتیم چون شما راہ یافته باشید و از جلا بپنداشت که بنی منکر کند بحسب طاقت خود و نکو
که ضلال دیگری مرزبان ندارد بیت اگر منی که نابینا و چاه است : و گر خاموش بشینی گناه است : این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت خوردند
که بر کافران و منمایان ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از کماہی کافران مؤمنان مهتدیرا خضر نیست اللَّهُ
مُوجِبُكُمْ خَمِيعًا بوسی خداست بازگشتن همه شما فَلْيَتَّبِعْكُمُ پس خبر خواهد کرد شما را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کما که بودید که عمل میکردید آورده و میبیم در کما

وعدی بن مالک که از انصاری بود و تجارت عنایت شام کردند و مسلمانان بی دلیل نام که مولای هر بن خاص بود بدیشان همراه شدند بولایت شام رسیدند بدین بیان
آنچه با خود داشت از نفوذ و استعجاب بر صیغه ثبت کرده در میان رخوت کتبی ساخته و مرضی است و ایستادیم و عدی و صیت نمود که ترک او را بابل و اورساند ایشان بعد از
وفات او رخوت او را بجزه تصرف در آورند و آنانی از نفره که بر نقش ساخته بودند و سیصد شقال نفره در آنجا بودند و ایشان استعجابی برداشتند و باقی را بدین آورده
تسلیم بلی می کردند و در میان این صیغه بدین که شتم بر فضل رخوت و نفوذ و می بود یافتند و چون انانی مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم و عدی کردند
ایشان انکار نمودند و هر افعه مجلس معلابی حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمدند این آیت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي كَسَيْتُكُمْ و دیده اید از آنچه
فرموده اند شهادة بئینکم گواهی و صیت است در میان شما إذا حضر چون ظاهر شود أحدکم الموت یکی از شما را علامت مرگ پس باید که گواه شود بین
الوصیة بهنگام وصیت کردن أقربین دوتن ذو عدل خداوندان عدل و انصاف منکم از اقرار شما یا از مسلمانان و از خویشان یا دوتن دیگر غیر
از غیر شما یعنی از اهل زمره و حالا این حکم منسوخ و گواهی دینی بر مسلمانان نمی شودند باجماع آن آیت چون شما ضربتیم فی الارض سفر کنید در زمین فاحصا بنگارید
بر شما مصبیة الموت مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شود برک محصل سخن آنست که چون در سفر بر موت مشرف شوید و کس را بر وصیت خود گواه گیرید مسلمانان یا غیر
ایشان اگر در سفر باشند و گواه ضرورت باشد تحتسبوا با خود دارند بما باز دارند آن کس را که غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز و دیگر که بهنگام شریف است وقت
فیقیمین بالله پس سوگند خورند به خدای این از بقیه اگر شک دارند شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد لا شئونی به ما دل نمیکشیم باین سوگند
تتمایابی اندک را که آن مال دنیا است یعنی برای طمع مالی سوگند بدفع میجویم و لو کان فاقولن و اگر شهادت نیر خویش ما باشد که سوگند بدفع باد
نمیکشیم ولا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی خدای تعالی گواهی که خدای تعالی ما را با قضاوت آن فرموده انما اذا بدستی که ما آنوقت که پوشیم گواهی را
لکن الاثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک مبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این
سوگند را برستی میجویم و بفرموده که ما دست از ایشان باز داشتند بعد از آن انانی گشته را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و دوتن بدیل در آن باب
مجاوزه از حد اطاعت بگذشت و ایشان می گفتند که ما این طرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما برینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم و دیگر باره به مجلس شریف
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مراجعت کردند آیت انما اذا بدستی که گواهی را که طلاع یافته شود على انهما استحقا شما بر آنکه این دو گواه کس کرده اند
گناه را بسبب خیانت فاخر آن پس دو گواه دیگر بقوم مکان مقامهما بر خیزند بجای آن و خیانت کننده من الذين استحق علیهم از قوم آنها که خیانت
بسبب ایشان واقع شده بر گواهی آن یعنی دوتن الا و لکن از آنکه اول بودند و ذکر مراد همه اولیای میت اند و حفص و استحق معلوم میخواند و اولیان نیز قراوت است
یعنی دو گواه که احق و اولی اند شهادت از آن دو بیکانه زیرا که خویشانند و شما سا به حقیقت او را ایشان بگواهی قیام نمایند فیقیمین بالله پس سوگند خورند
بجای مضمون آنکه اشهاد شهادت گواهی ما حق من شهد شهادت انما اذا بدستی که گواهی را که طلاع یافته شود على انهما استحقا شما بر آنکه این دو گواه کس کرده اند
و ما تم نمیکشیم و از حد در نمیکشیم و دین گواهی انما اذا بدستی که گواهی را که طلاع یافته شود على انهما استحقا شما بر آنکه این دو گواه کس کرده اند
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود تا عمر بن حاص و مطلب بن ابی و داعه برخواستند و سوگند خوردند بخدای بعد از صلوة عصر که این انا حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا انانی را بپوشید بدیل دادند ذک این حکم که کردیم از دین بشهادت انما اذا بدستی که گواهی را که طلاع یافته شود على انهما استحقا شما بر آنکه این دو گواه کس کرده اند
گواهی بالشهادة گواهی على وجهها بر وجهی که حق است او یخافوا یا نزدیک است بانک بر سر آن توذا ایمان از آنکه در کرده شود سوگند بر عدی
بعد انما بعد از سوگند ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شوند و انقوا لله و بر سر خدا بخورون
سوگند دروغ و اسمعوا و بشنویید امر خدا را اسمع اجابت و الله و خدای لا یهدی القوم الفاسقین راه نراند فاسقان که خایان و کوفران دروغند
یوم یجمع الله الرسل یا دکنید روزی که خدای تعالی جمع گرداند پیغمبران فیقول پس گوید مرا انما اذا اجبتم و بچه چیز اجابت کرده شد یعنی قوم شما شمار
و بچه چیز اجابت کرده اند و قتیکه ایشان را توحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیاء علیه الصلوة والسلام بر مؤمنان است ایشان
قالوا گفتند غیر ان لا علم لنا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را بخیر می الا آنکه تو او را باز میسانی انک انت بدستی که تو علام الغیوب
داننده نهاییان پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز انکار کردند ان الله یغشی ابن مریم
یا دکن ای محمد چون گفت خدای تعالی پس بریم را انک نغشی یا دکن بغت مرا که افاضت کردم علی والدیک بر تو و بر مادر تو انک یا دکن
از چون تقویت کردیم ترا بفوح القدس بر جبریل با کلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موبنی و گفته اند روح القدس بخیل است تکلم الناس سخن میگویند

بمردم فی المهد و کهوره و آن مخره نبود و کله آن سخن کوئی در حالت کسولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کسولت از روی فصاحت و بلاغت یکسان است
این آیت مستدل می کند بر نزول عیسی م با اتفاق علی قبل از س کسولت با سمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بن کسولت خواهد رسید و از علمتک
الکتاب و دیگر یاد کن ای عیسی چون بیا موختم تر کتاب یعنی کتاب و خط و الحکمة و فهم خیر با و التوریه و الانجیل و معانی و حقایق نوریت و نبی و انجیل
و یاد کن آنکه می سازی من الطین از گل گهیلة الطیر مانند بیاض یا ذی بدستوری من فتق فیها پس میدی در انصورت که از آن گل ساخته فکون
طیرا پس بشود انصورت کل مرغ زنده یا ذی بفرمان من و تیری الا که و از علت بیرون می آری که مادر زاده را و چشم او را روشن میکنی و الا بوس و پاک و
و بی علت بسازی ابرص یا ذی بامر من و از خجج الموت و چون بیرون می آری مرد کار از قبور ایشان زنده یا ذی بفرمان من و از کففت بنی اسرائیل
یاد کن چون باز دستم شری اسرائیل یعنی جود از اعنک از تو که قصد قتل تو را کنند از جنهم و قتی که آمده بودی بدیشان بالبیتات معجزه ای روشن از آنجه
ندگوشد فقال الذین کفروا پس گفتند آنکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نبی من انبیا و سایر معجزات که عیسی م می نماید الا صحر مبین
که جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نمانده که این سحر است و از او حیث الى الحواریین و یاد کن ای محمد آنکه آمد مردم مر حواریان از زبان پیغمبر خود آن امنوایی
آنکه ایمان آرید من و یوسوئی و بفرستاده من یعنی عیسی علیه السلام قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم و امشهدنا بآئنا مسلمون و تو گواه باش آنکه ما کردیم با تو
فرمان ترا و قال الحواریون یاد کن ای محمد آنکه گفتند حواریان که خواست عیسی علیه السلام بودند یعنی ابن مریم ای عیسی پریم هل یستطیع ربک معجزه
تو بر یعنی اجابت میکند دعای ترا و در کار نوادعا کنی ان نزل علینا که فرو فرستد بر ما آید من السماء خوانی آریسته از آسمان مایه خوانی را می گویند
که بران طعام باشد ایشان از عیسی م خوانی طلبیدند قال نقول الله گفت عیسی بر سر خدا تعالی و مثل این سوآلها مکنید انکمتم مؤمنین اگر بپند شما با ما
دارندگان مرکب قدرت او را و صحت نبوت من قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها شیء
که بخوریم طعامی از آن مانده و قطرات قلوبنا و آرام گیر و دلها می ما با انضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما با استدلال جمع شود و نعلم ان قلقتنا
و بدینم که تو هست گفتی با ما و آنکه هر چه از خدا تعالی در خواستید شما از زانی داده و نکون علیها و باشیم بر آن مایه و من الشاهدين از گواهان و قتی که از آنجا
طلبند از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مایه کردند عیسی م فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدا تعالی بطلبید آنچه میخواهید و یا
سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای بر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی در خواست ما را طعام دهد سلمان رضی الله عنه نقل میکند که
حواریان سوآل مایه کردند عیسی علیه السلام بشیمه در پوشید و دعا کرد و چنانچه حق تعالی فرمود قال عیسی ابن مریم گفت عیسی پریم اللهم ای خداوند
اللهم کلمه بزرگوار است ابو رجاء عطاروی گفته که بفتاد نام از ما عباسی الی و رحمهم اللهم تعبه است و از ضرب تمیل نقل میکند که هر که بید اللهم خذیرا همه ماها خوانده باشد عیسی
در وقت طلب مایه حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای آفرید کار ما انزل علینا فرو فرستد بر ما آید من السماء خوانی از آسمان نگویند لنا عید که بشما
آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد و لیسرا بل مان ما را و آخری نا و آنرا که از پس مآیند اول و آخر از آن بهره یابد و آیه منک و شما آن آیتی
علامتی صادر از حضرت نور کمال قدرت تو و صحت سالت من و زوقنا و روزی کن ما را از آن ان یاتونی شکر آن و انت خیر الواقین و نوبترین روزی و بهنگانی
قال الله گفت خدای ای منظر لحا و بدستی که من فرو فرستده ام ابرخ از علیکم بر شما جنة اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد منکم
بعد از نزول مایه از شما فانی اعد به پس من او را عذاب کنم عذابا عذاب کردی چنانچه لا اعد به ان عذابکم احد امن العالمین و یکما
از عالمیان پس حق تعالی در قطعه بر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بر زمین آمدند و سفره از میان ایشان بیرون افتاد عیسی م بگریه درآمد
و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت کردن و عقوبت کردن پس وضو ساخت و نماز گذارد و بکرست
و گفت بسم الله خیر الواقین و منیل از سفره برداشت خوانی پدید آمد آریسته و بروهای بریان که پوست و خار داشت و روغن از روی
میچکید نزد یک سر و نکات و نزد یک دم او سر که و بر حوالی آن انواع ترها مگر کند نافیج کرده نان بر خوان نهاد و بر یکی زیتون و بر دیگری عمل و بر سیوم
روغن و بر چهارم پیروز و بر خیم قدیم شمعون بر خواست که با روح الله این از طعام دنیا است یا از طعام آخرت عیسی م فرمود که از هیچکدام نیست بلکه طعامی
که حق سبحانه بقدرت خود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر کنید تا نعمت زیاده شود و گفتند با روح الله اگر درین آیت آتی دیگر با نانی موجب از دنیا
یقین شود عیسی علیه السلام بآن برای فرمود که زنده شود بفرمان خدای تعالی مایه فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که بجال اول شو باز همان مایه
بریان شد پس حواریان از تنید بر بانی ترسان شده از آن مایه بخوردند عیسی علیه السلام فرمود که در ایشان و بیماریان و معلولا را طلبیدند و گفت بفرمود



که شمار اعطا است و دیگر از بلا است هزار و سیصد تن از آن طعام بخوردند و هیچ چیز بر آن خوان از آنچه بود کم نشد هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری
نوشید الا که شفا یافت پس مایه و آبسان رفت و دیگر روز چاشنگاه باز آمد و اغنیا و فقرا هم از آن تناول نمودند بعد از چهل روز غایب شد و روزی می آمد و
روزی نمی آمد همچون ناقه صالح علیه السلام پس وحی آمد که ای عیسی مایه ما را بفقراده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مایه شک آورده اند
بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب عالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز برودند و اذ قال الله ما عیسی
ابن مریم و بادکن چون گفت خدای عیسی پس مریم را بعد از رفع او آبسان یا کوبید خدای روز قیامت عیسی را برای توبیح و تفریع نصاریء آنت
قلت ایا تو گفتی للناس من اتخذونی و امی مردم ما را که بگیرد مرا و مادر مرا الهین من دون الله و خدای بدون خدای قال سبحانک گفت
عیسی یا کوبید تشریف میکنم ترا از شرک تشریف کردنی ما یکو کلتی نسروا و نشاید مرا آن اقوال آنکه بگویم ما لیس لی بحق آنچه مرا سزاوار نباشد آن گفت قلت
اگر بوده ام که گفته ام آنرا فقد علمته مایه بدرستی که تودسته آنرا تعلم مایه نفسی تو میدانی آنچه در ذات من است و لا اعلم و من منیدم مایه
نفسک آنچه در ذات تو است یا تو میدانی هر چه من نهان کرده ام و من منیدم آنچه تو نهان داری انک انت علام الغیوب بدرستی که تودانای تو
بای ما قلت لهم مرا ایشان را یعنی امت خود را الا ما امرتني به مگر آنچه تو امر کردی مرا آنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من بکفتم ایشان را مگر
ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدای را و ربی و ربکم پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و مر بوب بکفتم نرب و خالق و کنت علیهم و بودم بر اقوال و افعال
ایشان شهید اکو اهانگاهان ما دمت فیهم مدامیکه بودم در میان ایشان فلما توفیتنی پس آن هنگام که فراگرفتی مرا یعنی رفع کردی
آسمان یا میرانیدی کنت الوقیب علیهم بودی نوکاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان و انت علی کل شیء و نور بر همه چیز
شهید اکو او مطلع بران و مراقبان این تعدیهم اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فاقسم عبادک پس بدرستی که ایشان سندگان تو
و بنده را بر مالک مطلق اعتراض نرشد در هر چه کند و ان تغضظهم و اگر بیا مزی ایشان را با که از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانت انت الغفر
پس بدرستی که تو غالی و قادری بر ثواب و عقاب الحکیم و اما در هر چه کنی از عفو و عذاب قال الله گفت خدا یغالی مراد آنست که کوبید خدای تو را و لفظ ماضی را
تحقیق وقوع است کانه که قیامت قائم شده خدای گفت هذا یوم این روزی است که درین روز یففع الصادقین سود میرساند راست گو یا را صید هم
استی که واقع شده است از ایشان در دنیا لهم جنات تجری من اربابها و قارار بهشت با است که میرود من تحتها الا انها ازیر درختان آن جو یا
خالذین فیها در حالیکه جاوید باشند بدان ابد همیشه ناکید است در غل و یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد و رضی الله عنهم خوشنود گشت خدای
از ایشان بطاعت و وضو اعانه و خوشنود گشتند ایشان از وینیل کرامت ذلك این دخول جهان و حصول رضوان الفود العظم و رسکاری بزرگ است
لله ملک السموات و الارض مر خدا را است پادشاهی آسمانها و زمینها و ما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است و هو علی کل شیء قدير
و او بر همه چیز توانا است بقدرتیکه غر و ضعف
سورة الانعام
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله ربنا یا شامر خدا را است و مرجع همه شایا حضرت کبریا است الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق السموات و الارض بیا فرید آسمانها را بی عی
و مددی و زمین را بی اسیلی و ماده و جعل الظلمات و النور و پدید کرد تاریکیها و روشنی را و قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت
حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جعل علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و نور و
فرمود که بدی و ضلالت از اینجه ظلمت را بلفظ جمع با آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد یاد کرد که بدی یکی است و در حقایق فرموده که بیا فرید آسمان
دل و زمین نفس را و پدید کرد ظلمات نفوس از صفات بهمی حیوانی و اخلاق بعضی شیطانی و ظاهرا هر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی نه
پس اینجه دلائل آیات الذی کفر و انانکه که فرشتند بوجیه بعد لون ه بایر و در کار خود برابر می میدهند بتا را با عدول میکنند از پرستش آفریدگار
خود و عبادت غیر او هو الذی خلقکم اوست آن یککه بیا فرید پر شمار من جانین از کل با نبت که در خلقت شمار از طین یعنی ابوالبشر از آن مخلوق ساخت
نم قضی اجله پس حکم فرمود مدتی را که چون برسد آجل برسد و اجل مسمى عند ه و مدتی نام برده و معین شده نزو یکت اوست که کسی نداند و بعد
از گذشتن آن قیامت قائم باشد ثم انتم تمترون پس شما شک می آرید ای مشرکان با وجود این آیت در توحید و ربعت یعنی بعد از آنکه ثابت شد
که بد و خلقت خلق از اوست پس شک نباید آورد که معاد خلق بدو است و هو الله و اوست خداوند و معبود مطلق فی السموات و فی الارض و هما هما



وزمین با همه را بخواند نیست بعلکه ستر که میداند آنچه پنهان شماست یعنی بخود دل مخفی دارید و جعفر که آنچه آشکارا شماست یعنی زبان می آید و بعلکه
ما نکسبون و میداند آنچه نمیکند از خیر و شر شما را بران جز او را داد و در فتوحات آورد که سرگرم اشارت است به نسبت باطنی انسان و بهر کم عبارت از نسبت ظاهری
او است صاحب بجز الحقایق آورده که مراد از سر خلافت است که در فتنان و دویعت نهاده و هر صفات حیوانی و احوال انسانی او است و حقیقت آنست که آدمی را صیقل
جسمانی و معنی روحانی یکیم از عالم خلق است و در روح از عالم امر سرش از مرتبه شود و هر ش از مرتبه خلق و در نقد القصود فرموده که انسان مراتبی است ذات و همین در یک روش
خصائص به بیت پیدا و در دیگر و بیش نقائص عبودیت بهوید چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوار تر است و چون نقائص عبودیت شمری از همه
کائنات خوار و بمقدار تر است شعر چون دراز و صاف تو بایم اثر می : طش که بود نیک تر از من و گری : و اندم که قد بجال و قشیم نظری : در بر و جهان نباشد
از من تری : حق سبحانه و تعالی میفرماید که من بهر از خصائص شما را در مرتبه غیب میدهم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدهم آنچه شما نمیکند
از علی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تزل بدركات حیوانیت او و استن این و انانی سالک را بران دارد که با اصلاح و تزکیه اعمال مشغول شدیم
از خصیض استیغای حفظ حیوانی برزوه استیاس نعیم روحانی مضاعف کرد و نظم جف باشد که عمر انسانی : چون بهایم بجا و خود کز د : آدمی میداند که
که فرشته بفضل در کز د : و ما تا اینهم من آیه و منی آید کافران از آیتی من آیت و بهر ذرات پرت پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه
چون اشتقاق قمر و انقطاع شجر و غیر آن الا کافران که هستند عنهما معرجه بین ه از ان آیت و حجه اعرض کنندگان فقد کذبوا بالحق بس پرستی بدروغ
و مستند قرآن لما جاءهم ان بهکام که آمد بدیشان فوف یا اینهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان انباء و ما کافران خیر می آنچه
بودند که بدان نیست که فرشتگان است از امیر و مذ و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان بهکام ارفاع آیات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سد و سینه
خیر الامام علیه السلام و ظهور آن اخبار بر کافران مد آخرت روشن است که بود و آید مذ که مابقت تماریت که اهلکنا چند پاک کردیم من قبلهم بین
ایشان من قرون از گروه که دشگان یعنی اهل مانیکه در پیغمبر بوده و قرن هفتاد و باشتاد مال است که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند بصف
اهل قرن یکصد مکنتم فی الارض چنان که روی را بپاک کردیم که ایشان را در زمین بکان و آرامگاه دادیم یا دران زمین اهل از مصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده
بودیم از مکت ما که نمکن لکن آنچه شمار انداده ایم چون عمر و از وفات تمام از وسعت و استظهار بخشیدیم و چشم و افسکنا السماء و فرو ستاده بودیم ما باران
علیهم میداد و ایشان بی بی بهکامی که محتاج بودند بدان و جعلنا الانهار و کردانیده بودیم جوهای آب را که پیوسته تخریج من تحتهم میرفت خیر
درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بزارع و بسا تین خودینی بودند محصل کلام آن است که ایشان
منکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و وسعت میش میگردانیدند و اهلکنا هم بدو پیوسته پس پاک کردیم ایشان را بکنا بان ایشان و سو و مگر و ایشان
آن قوت و نفعت و انشانا من بعدهم و بیرون آوردیم پس از پاک ایشان قوتنا آخرین که روی دیگر درین آیه کفار قریش را تهدید کرد و بپاک را خبر آمد است
که نصر بن حارث و نوفل بن خیل و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه علیه الصلو و السلام آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواستیم آورد ما و قینکه جاری
نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مستخرج که تو رسول ولی آیت آمد که و کوفنا اعلناک
و اگر نصرتیم بر تو کتا با فی قوتنا من نوشته در و رقی فکسوه باید پیوسته پس به بنید و بسا یند از بدستهای خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب را بهمان
مرتفع نشو و لقال الذین کفروا اینها خواهند گفت آنها که کافران هستند است آنچه که آورده ما الا سحر متبین ه مگر جادوی روشن بر همه کس و قالوا
و گفتند کافران کولا انزل علیه ملک چو افرو فرستند بر محمد و رفته که با ما که بدید که این پیغمبر است و کوانزلنا ملکاً و اگر ما فرستیم فرشته لقضی الامر
بر آینه حکم کرده شود بپاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه بنید و رفته را چنانچه طلب کرده اند بپاک ایشان لازم بود چون نکر و رفته
لا یظن قون ه بر مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون شرکان میگفتند که چرا فرشته بر سالت بلایمی آید حق تعالی فرموده که و کوا
جعلنا ه ملکاً و اگر ما کردیم رسول و رفته را جعلنا ه و جعلنا کبر آیه متمثل کرد و اندیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل بصورت وحیه الکلمی متمثل
می سازیم و این صورت بجهت آنست که قوت بشری بدین ملائکه بصورت اصلی ایشان و فانی کند مگر جمعی از انبیاء علیه السلام بقوت قدسی مشاهد ایشان تو بهر
پس چون فرشته را فرستیم بصورت بشر فرستیم و لکلبنا و بر آینه دران حال پوشید و کردیم علیهم بر ایشان ما یلبسون ه آنچه بر خود پوشیده کرده
امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آنوقت نیز طعنه زان خواهند گفت ما هذ الا بشر مثکم پس تسلی میدادیم و فرمایم ما را از قول کافران
خبر را ملال بر خاطر عاقل حضرت علیه الصلو و السلام نه نشیند و میگوید و لقد استخفیت بوسیل بر آینه که غیب نموده افوس کرده اند به پیغمبری که بوده اند

راوده ایم کتاب بفرموده می شناسد رسول خدا را علیه السلام مجلی و صفتی که مذکور است در نوزست که می شناسد پس از آن خود را محلی و
ایشان را معرفتی روشن است آورده اند که حضرت فاروق رضی الله عنه بن سلام پرسید که معرفت شما حضرت را هم که خدای از آن خبر میداد که چون معرفت فرزند است
بر چه وجه تواند بود این سلام رضی گفت من بر سالت غیر علیه السلام متیقن ترم از آنکه بصحت نسب بر خویش چنان را زور است دانسته ام اما از معلوم ندارم که زمان چه است
عمر رضی فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرد و اندای عبد الله فقد اصبت و صدقت الذین خسرنا انفسهم اما آنکه زبان کار شد مذوق نفسهای خود از مشرکان
و اهل کتاب فلهم لا یؤمنون پس ایشان را بآن می آرند و من اظلم و کسبت ستمکار تر متین افتدی از کسی که اقرار کند و ببندد و علی الله کذباً بر خدای
دروغ را با آنکه ملائکه دختران اویند و بنان مازن و یکدیگر شیعی خواهند بود و اذ کذب با یانه با آنکه کذب کند آیات و اقرآن است و آنرا سحر و شعر و کلمات نامند
ان الله لا یفعل الظلکون و بدستی که رستگار نشود رستگاران یعنی کافران یوم نحشکم جمیعاً یادکن رویی را که حشر کنیم همه ایشان را از عبادان و عبودان همه
نقول پس گوئیم از روی توبیخ للذین اشرکوا امرنا از آنکه شرک آورده اند این شرکاء و گوئیم که خدا یان شما که شرک خدای می ساختند الذین کنتم ترعون
اما آنکه گمان می رود که شما را شفاعت خواهند کرد و قتل نکن فتنکم پس باشد معذرت ایشان الا ان قالوا اما آنکه گویند و الله دینا بخدای که پروردگار
ماست ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آورندگان و دروغ گویند و بدان سو کند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهد کرامات و علوم مقامات اهل حشر
کند بعضی بعضی را گویند بیاید تا انکار شرک کنیم شاید که مایه نجات یابیم پس سو کند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه تعالی پروردنهای ایشان مهر بند تا جوارح
ایشان بر کفر ایشان را کوای و دهند که الیوم نختم علی افواههم لایه انظر کیف کذبوا با آنکه چگونه دروغ میگویند علی انفسهم بر نفسهای خود و توفیق شرک را
و ضل عنهم و گوئیم که گشت از ایشان ما کانا یضارون و آنچه بودند که اقر میگردند از شرک بر خدای را نقل است که ابوسفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی خلیف
و برادرش با جمعی دیگر در موضع از مسجد الحرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن حضرت سالت پناه علیه الصلوٰه و السلام کردند پس نفرین جارت را که تواریخ ملوک عجم خوان
بود و خبر از کشتگان یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد میخواند آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید الا آنکه لب میچندند و افسانه پیشینان میخواند چنانچه احبابا
من هم بر شما میخوانم این آیت نازل شد که و منهم و از کفار مکه من یستمع الیک کسان هستند که گوش فرامی دارند بسوی توفیقی که قرآن میخوانی و جعلنا و کلام
ایم علی قالو یهیم بر دلهای ایشان آگشته پوششها آن یقفقوه و ما هم نکند از او فی اذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان و قوا طراکی تا حق نشوند
وان تو و کل آیه و اگر ببینند بر معجزه که از توفیق طلبند لا یؤمنوا بها با آن می آرند بدان از فطخ خدا و استحکام تقلید در ایشان و کذب ایشان بغایت رسیده
حتی اذا جاءوک نا چون بیایند بتو یجاد لوانک جلال خصومت کنند تو بقول الذین کفروا گویند آنها که کافران هذنا فیت این کتاب تو لا آسا
طیر الاولین و کافران پیشینان و هم و اسان یعنی کافران یلهون عنه باز میدارند مردمان را از ایمان بر رسول و یسلون عنه و دور میشوند بفرغ
از یعنی نه خود ایمان می آرند و دیگری را میگردانند و گفته اند این آیت در شان ابوطالب است و معنی آنکه منی میکند دشمنان از تعرض رسول علیه السلام بر حمایت خود
از دین او و دوری میجوید و ان یهلکون و هلاک نمیکند بدین عمل الا انفسهم مگر نفسهای خود را و ما یستعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان توفیق
نمیکند و گوئیم و اگر ببینی ایشان را اذ و قفوا علی النار چون باز داشته شده باشند آتش بر آینه سی امی در غایت شناعت و ایشان را مشاهد کنی
که از سختی عذاب فریادی کنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا فرذ کاشکی که ما باز گردانیده شویم بدینا و لا نکذب با یات دینا و کذب کنیم آیات پروردگار
ما را و نکونن من المؤمنین و باشیم از جمله باور دارند گمان بلی نه چنان است که ایشان میگویند چون بدینار و ندمون باشند بلکه همان کفر خواهند بود و این اقرار توفیق
حالی برای آنست که بد الهم ظاهر شده است مر ایشان را ما کانا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در دنیا چون
امر و بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار می کنند و تمای رجوع بدینا اند و لو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدینا لعا دوا هر آینه باز گردانند لقا
عنه بسوی آخیری که نمی کرده شده اند از آن یعنی شرک و عصیان و انفسهم لکاذبون و بدستی که ایشان دروغ گویند و وعده ایمان و چون این است
ما در وعید قیامت بر کافران خوانده شده بعث و نشر امر کنند و قالوا و گفتند ان هی مننا ان الذین کذبوا کانی ما در دنیا و ما
نحن بمبعوثین و نیستیم ما را بفرستگان از قبور و گوئیم و اگر ببینی اذ و قفوا علی و هم طعون باز دارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قال
گوید خدای الیس هذنا بالحق یا نیست این نعت و نشر راست و درست قالوا بلی و دینا گویند بلی تجی پروردگار ما یعنی افرای کند مو که سو کند قال
گوید خدای قد و قوا العذاب پس عید عذاب را بما کنتم تکفرون و آنچه بودند که کافر میشدند بعضی عذاب کشند بسبب کفر قد خسر الذین بدستی که
زبان کردند اما آنکه گذبوا بلقاء الله ط کذب کردند و دیدن خدای را با باور نکردن لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءهم الساعة نا چون



بیا بدیشان قیامت بخت ناکسان قالوا یا حسرتنا کونیدای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرستادیم بر آنچه تقصیر کردیم فیها و حیات دنیا و هم بچگونگی ایشان
دارند آفرید و هم کسان خود را علی ظهور هم بر پشته های خود مراد آن است که کسان ایشان لازم باشد بر ایشان و از ایشان منفک نگردد و در عالم آورده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند و از چهری در غایت غلبی و خوشبختی و کویدمی شناسی مؤمن کویدمی ترا نمیدانم کویدمی من عمل صالح توام بسیار با سوار شو که من در دنیا بسیار
بر تو سوار بودم و آیت دوم بخشمتن الی الرحمن و خدا اشارت بدین است و چون کافر سوار خاک بردارد پیش آید و از چهری در نهایت شستی و ناخوشبختی و بد کوی و کویدمی بسیار
کافر کویدمی ترا نمیدانم کویدمی من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر سوار شدی امروز من بر تو سوار می شوم و آیت و هم بچگونگی ایشان و از هم علی ظهور هم عبارت است
که اسماء ما یکدرون و بدانید که بسیاری است بارگناه که میکنند و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی دنیا که ایشان غرور دارند بدان الالعب و لکونوا مکر بازی که در دنیا
و مشغولی و بویگان و لکونوا لآخره و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یثقون و بهتر است برای کسانی که بر سوار می میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقی است و لذت
و خالص از ثواب آفات و نعمتهای او این از هم زوال افلا تعقلون اما تعقل نمیکند و حضرت خطاب میخاند یعنی تعقل نمیکند که ازین دو سوار که ام بهتر است آورد
آنکه که خلس بن شریف و ابو جبل با یکدیگر ملاقات کردند اخس گفت یا اباالحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکمی کنی در دعوی خود کاذب است با صادق حال کسی بر مطلع
است که اگر راست کوی بازخواستی کند ابو جبل گفت محمد راست است و آنچه با میرساند آسمانی است نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنم محمد در پی دارد و آن چنان است
که تمام غرور و شرف که اهل حرم بدان متاز و سرفرازند از اولاد و نذود و مسقا به و عمارت مسجد تعلق بال قضی دارد و اگر نبوت نیز با ایشان باز کرد و در اشرف آل فرشت و بقیل الی
بیکبار محروم ماند و قول ابو مسیره آن است که ابو جبل مشافهه با حضرت رسالت پناه علیه السلام گفت که ای محمد ما هرگز از دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانستیم و لیکن در دعوی
نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد علمتم بحقیق ما میدانیم انما لیخبرک الذی یقولون بدرستی که ترا اند و بگویند که از آنچه میگویند در تکذیب تو فاقهم پس بپای
که ایشان لا تکره قولک تکذیبی کنند ترا در حقیقت و برستی تو معترف و لکن الظالمین و لیکن ایشان تمکار اند با آیات الله یجدون و انکار میکنند که
خدا را از روی عداوت برای تسلی حضرت علیه السلام میفرماید و لقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند و سئل من قبلک یغیر از ایشان از تو فصبوا این
استکیبانی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند و آفرید و او را بداند که در میان رسانیدند حی الله هم ما و فیکند اند بدیشان نصرت یاری کردن ما و ما وعده
کرده ایم صابران از نصرت و حکم کرده ایم بجنبه مؤمنان بر کافران و لا مبدل و نیست تغیر رهنده لکلمات الله و وعده های خدا را و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرمود
و لقد سبقتم کلنا العبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و لقد جاءک و هر آینه آمدتو من نجاتی
المرسلین و از خبر فرستاده کان که ام ایشان چه آزار با بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لا غلبن انا و رسولی و ان کلان
کبر علیک و اگر چنان است که کران باشد بر تو اغوا و اخذ روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت پس اگر میتوانی آن قبلی غنی آنکه کوی
نفقانی الا و ضی و راجی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را بر ایمان قوم بودی خواست که هر مجرّه که اقراض میکند حق سبحانه و تعالی
ظا هر که داند باشد که بدایره مؤمنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون اعراض ایشان طول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نفسی دهنه زمین
و بدانجا آئی اوسلک فی السماء یاربانی پید کنی و آسمان برای فتانیه طریس یاربانی ایشان چنانکه خواهند و لو شاء الله و اگر خواستی خدای
جمعهم علی الهدی بر جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان و ادبی فلا لکونن پس مباحش صورت خطاب متوجه آن حضرت علیه السلام است و در بعضی متها
میگوید مباحش من الجاهلین و از نادانان بدین مسئله که کفر ایمان و بسته خدا لان و توفیق من است انما استجب مغیران نیست که اجابت میکند دعوت ترا الذین یسمعون
اما که می شنود و سمع قبول از روی فهم و مامل اما کافران مانند مردکانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات و الکونی یبعثهم الله و مردکان را بر آنچه از خدای آنها
ایشان بدانند و اندانستن سود کند شمر الیه یوجعون پس بسوی او با میگردانند همه را برای جزا و مکافات و قالوا و کفتم و سایی قریش او لا نزل علیه چرا
خروغی فرستد بر محمد آیت من و آیه ما نشانه از پروردگار و یعنی مجرّه که میطلبیم از او قل ان الله قادر و کوبدستی که خدای قادر است علی ان یازل آیه بر او
آیتی از معجزات ایشان و لکن اکثرهم لا یعلمون و لکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن تجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرفنا و پذیرفته که چون مجرّه
طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر کرد و اند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم شود و صحاب مایده و ما من دابة فی الارض و نیست
هیچ جنبنده در زمین و لا طائر و نه هیچ پرند که در هوا یا طیر یجنا حیة به پر و به بالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان خیر چشم دیدم و فلان
سخن گویش شنیدم یا آنکه طیران کنا بت از سرعت می باشد پس لفظ یجنا حیة قطع مجازی کند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرند الا ام امثالکم ط الا که ایشان
امثالهم مثل شما را فرستد و مرده و زنده شدن یاد ادای شای الی چه میگوید ام از تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ایل نیست و ان من شی الا یسلح مجرّه ما قوطنا



مراد و ماندگی و سختی و شتاب و کشتن است تذعونه میخوانید نجات دهند و خود را نصرت از روی زاری آشکارا و خفیه طوبی بنیانی لئن انجا و میگردید اگر نجات دهد
خدا می داند این شدت و محنت کنگون بر اینده بهیم امین الشاکرین از شر گویندگان بر نعمت نجات قل الله یجیکم بکوامی محمد که خدای نجات
میده و شمار منهای از طغات بر وجه و منکل کوب و از هر اندوهی و عینی که باشد قلم انتم تشرکون پس آنکه شما باز رجوع بشکر میکنید و بعدی که کرده اید و فانی
نماید قل هو القادر و بکوا دست توانا علی ان یبعث علیکم برا که فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از بر شما چون طوفان که بقوم نوح علیه السلام آمد و حجاره
که بر سر قوم لوط بارید او من تحت آرجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بر زمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکم ظالم
و من تحت آرجل بندگان و عذاب مسکاران و معاش یا من فوق کله قوم اند و من تحت صغار ایشان او یکسکم شیعا یا در آئین و شمار با هم دیگر کرده و هر که روی را سوار
و تمنا بی و آرزوی و مدعی بی خلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقتله انجا بد و یدین بعضکم و بچنان خدای بعضی را از شما باس بعضی را و سختی بعضی را و شیون مختلف
که بعدیکر گفته سازند انظر کیف بنکر که چگونه نصرت الایات میکردیم آیتها را بوعده و وعید لعلکم تفقهون ه ما باشد که ایشان بدانند و کذب نه و دروغ
میدارند عذاب یا قارون قومک قوم تو که کفار فریش اند و هو الحق ط و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قل لست علیکم بکون من یتیم بر شما یوکیل کا مین
که ممت شمارا بمن باز که بسته باشند شمارا از تکذیب من کنم یا بتعذیب جزا و هم لکل نساء مستقصر فی هر چیز را از و عده و وعید و قتی است که در آن وقت قرار باید یعنی
واقع شود یا هر علی را جزائی است و سوف تعلمون ه و زود باشد که بدانید آرا و اذ آیت الدین و چون بینی تو نگران را که به تکذیب و ستم انجوزون چون
میکنند و گفت و گویی می نمایند فی آیاتنا در آیهایی ماکه قرآن و در آن طعن میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن و منتهین با ایشان حتی یخوضوا ناوقتی که در
فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن و اما بنسبتک الشیطان و اگر فراموش کرد و اندر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بانحضرت علیه السلام مراد
است اند فلا تقعد پس منتهین بعد الذکر می بعد آنکه یاد کنی ذکر خدا را مع القوم الظالمین ه با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و ستم کردند و موضوع
و تعظیم سبب نزول آیه این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستی ایشان فی الحال غرض نمودیدی در تکذیب قرآن و ستم کردند ویدی بالعرض از کلمات آن سخن
و تعالی حکم فرمود چون به بنید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزد و از ایشان و وری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما از لطاف خانه و مقود و مسجد الحرام
چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و سواره سحره میکنند با قرآن و اهل ایمان و مانیتو انیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خواص منع نمی تو انیم کرد و اما انیم بهیم
بانی این آیت آمد که و ما علی الذین و نیست بر آنکه یقون بر پیریز از خوض کردن من حصار یهم از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و نام ایشان من شیخی
از خبری و لکن ذکر می و لیکن بر ایشان است که پند دهند ایشان را پند و ادبی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح با اظهار کرامت کنند از افعال و اقوال ایشان لعلهم
یقون ه تا باشد که پیریز کنند ازین عمل و شرم دارند و ذکر الذین اتخذوا واکذرا یعنی اعراض کن از آنکه فکر کنند دینهم لعبا و هو آدین خود را بازی
و مشغولی طرب و افوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت صنم و تحرم بجا و سواش یا دینی که پیغمبر ایشان را بدان دعوت میکند آن سحره
میکنند و ستم را با عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگردانند و غرقهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشان را از زندگانی دنیا بدین سبب
حشر و بعث میکند و ذکرش به و بنده ایشان را بقرآن ان نسلک تا تسلیم کرده نشود بملاک یا رسوا کرد و باز گرفته نشود نفس بما کسبت نفس هر کافر
بآنچه کرده است از بدیها کین لها نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله جز خدای ولی دوستی که مدد تواند کرد و لا شفیع و نه خواسته
که او را از عذاب خلاصی تواند داد و ان تعدل کل عدل و اگر داد و ده آن نفس هر خدای که خدا باشد تا خود را از عذاب باز خرد لا یؤخذ منها ان یتکبر
از او و انک الذین انکره انکساند که ابلوا سپرده شده اند بملایک عذاب بما کسبوا سبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لهم مر ایشان را است در روز شکر
من جمیع ه شما میدانی از عذاب جو شانیده که درون ایشان بچنانند و بسوزاند و عذاب الیم ه و عذابی دردناک که بیرون ایشان محرق می سازد و بما کانوا یکفر
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر می شدند قل انک دعوا من دون الله بکوامی محمد صلی الله علیه و سلم آیامی بستیم بیون خدای یعنی بستیم مالا ینفعنا آنچه ما را سود
نکند اگر طاعت و آمیزش و لا یضرنا و زبان نرساند اگر فرود گذارمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و فو و یا باز کردیم علی عقابنا بر پاشنه های خود
یعنی مرتد شویم و رجوع بشکر کنیم بعد اذ هدینا الله پس از آنکه ما را نمود خدایتعا با سلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از دین حق باشد مثل کالدیم
استهوانه الشیطان مانند کسی که برده باشند او را دیوان فی الارض در زمین یعنی در بنایان و در و از راه راست بیفکند حیوان متحرک مانده نه راه
نی داند و نه چاره کار خود می تواند که اصحاب مراد را باران و مصاحبانند که از روی شفقت یک عونه میخوانند او را الی الهدی نلتنا بسوی راه
راست و میگویند یا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکند و او متر و دست در رفتن و باز گشتن اگر اجابت شیاطین میکند و در طه بلاکت میفت

و اگر سخن صحاب می شنود و بستر منزل نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابیه است بحسی که او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند برود و بیابان
خطرناک برده اند و فغان کاروان که مومنانند او را باره شایع که منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبند و او را به بیابان فسادت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان
رساند و زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان باند و کفر و زندقه میرد قل آن هتک الله بود سنی که دین خدا بعالی یعنی اسلام هو الحکمت و است و است و است
و راه راست و امرونا و ما فرموده اند لنسلکم تا کردن نهم لوب العالمین عمر پروردگار عالمان را و آن اقیموا الصلوة و دیگر فرموده اند انکم سابعی
مازرا و التقود و تیرسد از خدا می و اجمال آن و هو الذی الیه و است آن خدای که بسوی او تحسرت فرستاده خواهد شد بر روز قیامت و هو الذی
خلق السموات و الارض و او است آنکس که بیا فرید آسمانها و زمین را با حق برای همه سخن چه صنوعات او و لای غرت و و حمد است او و بند و بوم
و یاد کن روزی را که خدا بعالی گوید یعنی هر چیز را که نکون او خواهد آمد فرماید کن فیکون طباشش پس باشد آن خیمه او و روز قیامت است و تکوین جسم را بر
و احیای ایشان قوله الحق سخن و است است و که المملک و مرا و است پادشاهی یوم یفتح فی الصدور در روزی که در و مندر و روان شایع
که در آن خواهند میدیدند و ذکر آن بیا داند شاء الله تعالی عالم الغیب و است یعنی خدا بعالی داند غیب که عالم ملکوت است و الشهادة و داری
شهادت که عالم ملک است و هو الحکیم و او است خداوند حکمت در بعثت و خسر خلائق الجبیر و انا با که کی بر بخیزد و هر چه وجه حشر کند و اذ قال ابراهیم
و یاد کن برای ابل که قصه بر ابراهیم علیه السلام را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو افتد کند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصه او است
که گفت لا بیله اذ و مرید خود را و در کتب تواریخ نام او نارخ است و از لقب او است و معنی آری بر ستند و است و بر بر تقدیر گفت مرا و اسی
اتخذ اصناما الهة انا و امسکیر بنا را که خود ترشیده بخدای اینی او فلک بدستی که من می بینم ترا و قومک و گروهی را که متابع تو اند فی ضلال
متبین و در کرامی هویدا و کذالک و همچنین که بد و نموده بودیم که برای قوم ابراهیم چنان فری ابراهیم بنمودیم ابراهیم را ملکوت السموات و الارض
عجایب و بدایع آسمانها و زمین با و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر و سجان و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد و آسمانها و زمین را از
زروه عرش تحت الثری بر و منکشف ساخت تا استدلال کند بران بر قدرت کامله حق تعالی و لیکون من الموقنین و ما باشد از بیکانان یا موقن بود در علم
استدلالی در عالم آرد که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود و در شش حال
نور آفتاب و مابیناب نابود گشت از غایت فرغ بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولودی خجسته طالع
از خلوتخانه عدم بفضای صحرائی وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بردست او باشد و هنوز این مولودی از مستقر صلب بنمود و جسم نه پیوسته نمرود و نمرود
تامیان زمان و شوهران تفویض کردند و بر هر دید از ایشان یکی را موکل ساخت و آنرا که یکی از مقرران و محرمان نمرود بود شبی با زن وادنی بدست نمرود از
موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و با مادرش کاهنان با نمرود گفتند که شب آن کودک بر حرم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرموده تا بر هر حامله موکل
تا اگر پسراید فی الحال بکشد تا نسکه و نفخ احوال حامل بود چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نمود و از در کشند و دیگر کسی بد و التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید
ادنی بر رسید که اگر پسری زاید و بکاه خبری بکسان نمرود رسد فی الحال و را بکشد بهبانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت و آن غار ابراهیم
را برادر و در خرجه چیده همان جا کشته در غار بست استوار کرده از در که از قصه حل خبر داشت گفت ای از از ترس کما شکان نمرود بصحرایم و پسری زادم فی الحال
بر در خاک دفن کردم و بارگشتم از بار کرد و ادنی روزی دیگر بغار آمد و دید که ابراهیم بختان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل شده بشهر
مراجعت نمود القصه بر ابراهیم علیه السلام چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بر روزی چندان می بالید که کودکی دیگر بر ماهی و ماهی چندان بزرگ می شد
که دیگری در سالی بیت چو ماه نو که بار بوی دل افروز بود زاینده نورش روز تا روز چو پانزده ماه شد با جوانی پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون
بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر بر تقدیر چون ابراهیم م بزرگ شد ادنی گفت باز بر سر تو که آنروز خبر مرگ او بدو و غ و دادم بجوانی
رسیده است در غایت خبر بوی و نیکو خونی پس از را در غار آورد و ابراهیم م بزرگ شده بوی نمود از بجال سپر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این پسری
از غار بجانم و آور که بلا ز من نمرود بریم از بر رفت و ادنی ابراهیم م را از غار بدر آورد و غار شام بود و در بیابان غار کلهای اسب و شتر و مرهبا می کوفتند جمع بودند
ابراهیم م را مادر پرسید که این با چه خیر است و چه نام دارد مادر او را خبر داد ابراهیم علیه السلام گفت هر آینه این را پروردگاری باشد که آفریده او حالا روزی باشد
پس مادر گفت هیچ مخلوقی را از خالق که آفرید کار او باشد و بعد تربیت او پرورش یا بد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار
تو ام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم م بر رسید که خدای نمرود کیست مادرش با ناکت بر روزی که مثل این سخنان ملکوت



کل روز و در زمان نرو و بعضی ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نرو و میکردند بر اسم علیه السلام با ما در جانب شهر روان شد
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيهِ اللَّيْلُ آن هنگام چون شب برود آمد و تاریک شد و ای گو گبا دید ستاره و درختان یعنی نهیره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک باقی مغرب طلوع
کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت بر اسم علیه السلام هذا اونی آیا اینست پروردگار من بر سبیل تقنم یا بر علم انقوم فلما
اقل پس هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الا فلین گفت دوست منیدم فروردندگان را زیرا که زوال و انتقال به پروردگار عالم روانا شد پس
قدری راه دیگر رفت و شب چهارم بود و صبح سپید ماه بر کنار رود خان بنزدک نمودار گشت فلما و ای القم پس چون دید ماه را باز غابر آید و تابنده و جمعی از ما
پرستان میروی سجده و راقاوند قال هذا اونی گفت آیا اینست پروردگار من فلما اقل پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب
مغرب میل کرد قال گفت بر اسم م لئن اقم یهدی بی دیتی اگر افرانماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناختن لا کونن بر اینه شسم من القوم الظالمین
از گروه کمران پس از آنجا گذشتند و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده غم سجد کردند فلما و ای الشمس پس چون به
ابراهم ام آفتاب را باز غره بر آید و جهان را بنور خود آراینده قال هذا اونی گفت اینست که میگوید آفتاب پرستان که پروردگار من است هذا الکبر
این گوگب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنایی فلما اقلت پس چون نشان زوال و انتقال بر او ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم من اونی بوی
پرستی که من بر ارم قیا شکر کون ها از آنچه شما انبیا میگیرید بخدای تعالی اونی و جئت وجهی بدستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم
لذنی من کسری را که از محض قدرت فطر السموات و الارض بیاورد آسمانها و زمین را را حقیقتا در حالتی که من بایم از همه ادیان باطله بدین توحید و مانا
من المشرکین و بنتم من از شرک آندگان در تفسیر من مذکور است که چون ابراهیم ام شهر آمد او را بدین نرو و بردند و او مردی که به نظر بود ابراهیم دوم او را بدید
بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان بر پی پیکر کرد و تحت او صف زده از ما پرسید که این چه کس است که مراد بدین او آورده گفت خدای همه است پر
این ملازمان بر حوالی تخت کینند گفت آوید کار اوید ابراهیم ام منبسی فرمود و گفت ای مادر یکم نه است که این خدای شما دیگر از خود خوبتر آفریده است بایستی که
او را ایشان خوبتر بودی القصة ابراهیم ام پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد
و حاجة قومه و جئت جئند بروی قوم وی و مخصوصه کردند در توحید قال انا جونی گفت آیا با من حجت باطل میگوید فی الله در وحدانیت خدا تعالی
و میخواهید که بر من غلبه کنید و قد هکین و حال آنکه خدا تعالی مرا راه نموده است توحید خود ایشان را و را تخویف کردند که با معبودان ما استنزه میکنی ایشان
بلاهای تو خواهند رسانید ابراهیم ام و مود و لا اخاف و منیرم ما تشرکون به از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که کسی
ضرر نتواند رسانید الا ان کینا مکرر که خواهد دیتی شکینا پروردگار من خبر از مکاره که بحجت ایشان بمن رسد و سبع دیتی و رسیده است پروردگار من
و احاطه کرده کل شیء همه چیز را علما از جت علم اقا امتد کون آیا او نمیکند و پند نمیکند و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمایند و کف
آخاف ما اشکرکم و چگونه ترسم از آنکه شما با نباری گرفتید و لا تخافون و منی ترسید شما انکم اشکرکم بالله از آنکه شرک می آرید بخدای و شرک
او میدارید ما که نازل به آن چیز را که فرو فرستاده است خدا تعالی بشرکت کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی و جتی قاتی الفرقیقین پس که ام
ازین دو گروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارتر اند بایمن بودن از عذاب خدا تعالی پس ارجاب و هید انکم تعلمون اگر بپسندید که بدید
آنرا که از او باید پرسید که قادر است بر ایصال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم ام جواب میداد که نرو و ترا بمنی الذین امنوا ان کسانیکه
آورند و کم یلبسوا و نیا میخند ایمانهم بطلیم ایمان خود را بشرکت یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده بشرکتی نریزیا میخند اولئک انکروه لهم
الامن مرا نشانراست ایمن از خلود و در و فرخ و هم مکتدون و ایشانند راه یافتگان و نلک و آنچه گذشت استلال بر اسم علیه السلام بر احوال گوگب انجا
جئتنا حجت و برهان ما بود که از روی درستی اثباتها ابراهیم و ادیم آنرا ابراهیم تاجت گرفت بدان علی قومیه بر قوم خود توقع در جات بر میدادیم یا بیا
بلند من گشاه هر که را خواهیم در علم و حکمت ان و نلک بدستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیمه و انا با حقا
بر کس در رفع و خفض او و هبناله و بخشیدیم مرا ابراهیم و اسحق که پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب و بنیره او اسرائیل است کل
هدینا بر یکراه این هر دو راه نمودیم و نوحا هدینا من قبل و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم و من ذوقیتا و هدایت دادیم از دیرتقی
علیه السلام و بعضی گفته اند از دیرت ابراهیم ام و اول صح است زیرا که بولس و لوط عم که دین آنها مذکور اند از دیرت ابراهیم نبوده اند و باقی که از دیرت ابراهیم ام
اندیم از دیرت نوح علیه السلام اند زیرا که ابراهیم علیه السلام از دیرت نوح علیه السلام است با اتفاق پس حق سبحانه میگوید که از دیرت نوح عم راه نمودیم داود

که خدا تعالی دانستند فرموده است و گفت آری این خبر در تورات است حضرت فرمود که آن جز آن پروردگار توئی او غضب شد و گفت خدای هیچ کتابی بیکسر نازل نشده است آیت آمد که اینها خدا را چنانچه می بایست وصف کردند اذ قالوا چون گفتند ما انزل الله لمفرساده است خدای علی بشر من نبی و بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع همچین صفتی را که انزال کتب و ارسال سلسله حق سبحانه سلب کردند و قل کجاست کتابی که فرستاده کتاب را جابیه موسی آمد بوی موسی یعنی تورات بود و حالیکه بود و نشان داد و هدایت للناس و راه نمایند مردم را از حجاب و تاریکی گردانیده آید انرا قوا طیس صحیفه و طور با و در قهای برانگیزه شد و نهما اشکار میکنند آنچه میخواستند و تحفون کثیرا و سپهان بسیار بران
چون نعمت مصطفی علیه الصلوة والسلام و آیت جم و غیر آن و علمت و آموخته شده ایامی اهل اسلام بزبان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام ماکه تعلموا آنچه دانستید انتم و لا انا نکتله شما و بدان شما از امر و نهی و حلال و حرام قل الله که بگوای محمد که خدای فرستاد و این جواب آن است که فرستاد تورات را و هم پس از
بود دست بردار ایشان را پسونه فی خود صلیهم یلعون و با باطل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله وجهه در کلمه قل الله ثم فریم
فرموده که اندیس و ماسوا هوس و القطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس وجهه فرموده که قل الله دل بسوی او دارم و در هم غمخوار و فرود گذار شمل قدس سره بعضی
از صحاب خود می گفت علیک بالهدوء ماسوا بهیت چون تفرق دل است حاصل همه و در ایکی سبار و بکل همه و هذا کتاب انزلناه و این
قرآن کتابی است که فرستادیم او را مبارک بسیار فایده و بابرکت مصدق الذی بین یدیه با و در آورنده آنچه پیش از وی بوده از کتب و لیسند و و با هم
این کتاب و حفص بن عاصم از بنی ناسی که ام القری اهل مکه را و من حولها و هر که در مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری جمع قریه است و از قری
گرفته اند که معنی جمع است پس هر کجا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه خوان گفت که ام القری گفت بجهت آنکه تمام زمین را از تحت او ببطر و داند یا آنکه قبله اهل قریه است
و مجتمع ایشان را در وقت حج و الذین یؤمنون بالآخرة و ان کسانیکه ایمان آورده اند با آخرت یؤمنون به ایمان می آرند کتاب یا پیغمبر چه تصدیق آخرت
موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر و آنچه نجات بتابعیت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و قرآن دست دهد و هم و ایشان که بنی و کتاب میگرد
علی صلوهم یحافظون و بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است آورده اند که مسیله کتاب و اسود بن عسی و عوی
نبوت کردند و حضرت رسول علیه الصلوة والسلام از سبب عوی دروغ ایشان بخار ملال بر صفحه خاطر عاقل نشسته حضرت عمر کتمکاری ایشان را شرح داد که و من اظلم
و کبت تمکات من قری از آن کس که اقرار کرد و بست علی الله کذب بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبر اویم او قال یا کفنا و حی الی و حی میکنند
من و لم یوحی الیه شیئی و حال آنکه وحی نکرده اند بدو و خبری مسلم باطل و مفتریات بهر می بست و می گفت این وحی است که من فرود آورده و سوبی
عسی تر می گفت که شخصی بر من ظاهر می شود بر چهارمی نشسته و سخنان بر من القا میکند و من قال و کبت ظالمه از آن کس که گفت سنا نزل زود باشد که نازل
مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرد آید که گویند این سخن عبد الله بن سعد است که کاتب دیوان نبوت بود و روی که آیه و لقد خلقنا الانسان
من سلاله من طین مینشت و قلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از آنکه کلمات شمع افشا فاه خلقا آخر از روی تعجب زبانش
جاری شد که غنارک الله احسن الخالقین حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت بنویس که همچنین نازل شده عبد الله در شک افتاد در گذشت و گفت که محمد
صادق است پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بر محمد فرود می آید اگر کاذب است منم کفتم چنانچه او میگوید و لو انزلت و اگر به منی تو اذ الظالمون چون باشند
ظالمان یعنی کافران فی عمرات الموت و سكرات و شدت های مرگ و الملائكة و فرشتگان عذاب باسطوا ایدیههم که گسترانند کان و ستمای
خود را بر ای قبض ارواح ایشان و در نیایع گفته که دستهای گشاده باشند بعذاب ایشان و عمو دشمن بر ایشان میزنند و میگویند اخو جوا الفسکه که درون
روحهای خود را از جسد های خود همچون متقاضی مسلط که از وی غلظت و غف خیزی میطلبند یا میگویند فرشتگان بدآید روحهای خود را از عذاب اگر می توانند البقا
از وقت مردن شما است تا بدالابدین بخیزون خراوده خواهید شد عذاب الهون عذاب خوار کننده شما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می گفتید
علی الله غیر الحق بر خدای چیزیکه ندر است بود و کنتم عن آیاته و بودید که از آیات و تستگیرون که درون گیتی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن
دند بر نداشتید و لقد جئتمونا و بدینسی که آمد برای حساب جزا بسوی ما فوادی تنهانه مال با شماست و در فرزندان نه خدم و چشم و نه یار و نه مددگار
گما خلقنا که و نه آید چنانکه شمار آفریده بودیم اول مرتبه نخستین بار در رحم مادر سرویای برهنه و تو کنتم و بگذاشتید ما خوگنا که آنچه عطا کرده بودیم شمارا
در دنیا یعنی آنچه بدان می نازیدید و در دیگران بسبب آن مغاخرت میکردید بگذاشتید و اء ظهروا کمنه از پست خود را پیش فرستادید و نه با خود برداشتید
و ما نوری معکم و نهی پنجم با شما شفاعت که شفیعان شما الذین و نعمتم انما نیکمان بر ویدانوی جبال انهم فیکم شروکا و ما بدستی که ایشان



در رست شما شرکان خدا اند کف قطع بکنم بدستی که بریده شد پیوند شما و بعضی نصب نون خواند یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و صل
عنکم و کشتار شما ما گنیم تو عموون آنچه بودید که گمان میکردید که بنان شما شفیعان شما انداز الله بدستی که خدای قاری الحب شکافنده تخم است که از وی تا
روید و التوی و شکافنده و دانه است ناهال از آن بر آید بخیر الحی بیرون می آید زنده یعنی نبات را که بشود ناهایانی دارد من المیت از مرده که تخم و دانه است
یا بیرون آید و ولد از نطفه و مرغ از بیضه و مومن را از کافران و عاقل را از جاهل و مخرج المیت و بیرون آید مرده است چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی طایفه از زنده
که نبات و آدمی و مرغ است ذلک الله این زنده کننده و میراننده الله است قاتی تو فکون پس کجا گردانیدی می شود یاز و فلق الاصلاح شکافنده عموون
از طلمت شب یعنی تاریکی بر دور و شبانی آورد و جعل الیل و کردانید شب را سنگا اگر امکا و خلق تا از تعب حرکات روز بر آساند و الشمس و القمر و سخت
آفتاب و ماه را حسباً نادانسانای شمار یعنی ایشان را در مختلف و سیر با بی قنوع و ادوات مشهور و سنین بدیشان متعین کرد و ذلک این کج را که تسیر و تدویر و شمس و قمر
برای حساب تقدیر العزیزه تقدیر خداوندی است عاقل که حکم و بر همه جاری است العظیم و انما به تدبیر ملک خود و هو الذی وادست آن خداوندی
که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لكم النجوم بیا فرید برای شما ستار را لیتهدوا بها راه یابید بسبب آنانی ظلمات البر و تاریکیهای شب در میان
و البحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر است چون زینت سما و می شیطان و غیر آن و در تفسیر گفته که ذکر این منفعت کرده در اینجا دلیل قدرت علامت برست بر
که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الایات بدستی که روشن و مشرق مبین ساختن نشانهای قدرت را
لقوم تعلمون برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند و هو الذی انشاء کم وادست آن کس که بیا فرید شما را من نفس و احدیه از یک تن که آدمی
است غنم نظیر پس شما را قرار گاهی است در صلب پدر یا روی زمین و مستودع و جایی و دیتی منقر حرم است مستودع و صلب و عکس نیز گفته اند یا مستودع
و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قرار ندارد مستودع او است چون صلب و حرم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر او است و این جهت آخرت را و الله
گفته است و محققان را درین آیت اشارت است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند نظم قومی که حقایق و معانی گویند با خلق کجا برستهای
سرا غم عشق تو دلها با هم بهرم زبان بی زبانی گویند قد فصلنا الایات بدستی که ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای
گروهی که فهم کنند و هو الذی وادست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از آبر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس بیرون آوردیم با آن آب نبات
کل شیئی رستنهای هر چیزی محل ذکر کرد و آنکه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم این آب حضرت اخیری بنوعی گیاهی که از تخم رسته است و بیج شاخ
پیدا کرده بخروج منه بیرون آوردیم این گیاه سبز حتماً مثلاً کباج وانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشها و من النخل و بیرون آوردیم از خرما میان من طلعه
از شکوفه و غنچه وی قنوان دانیه شاخها یکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بر زمین نزدیک از بسیاری بار و جنات من اعناب و دیگر بیرون آوردیم
از انکور و التوت و بیرون آیم باب باران درخت زیتون را و التوتان و درخت انار را مشتبه با درخت آن درختان بعضی بعضی مانند اند در برگ و عطر
مشتابه با دونه مانند یکدیگر اند در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشد و برخی شیرین و بعضی ترش شیرین انظر و الی امره بنکرید میوه بود درختی اذا
اشمس چون بیرون آید و ترخورد و بغایت خرد و بی مزه و در عین خامی و یلعه و بنکرید در رسیدگی و بختگی او که چگونه شکلی و بوی و مزه و نفعی در وی دیدی آیران
فی ذلک بدستی که درینها که یاد کردیم الایات نشانها است بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون هر گروهی را که بگرد و جعلوا و ساختند کافران و صهی
که مراد از او قد اند یعنی محوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزم خود لله برای خدای شوکا الحن از آن جناب یعنی دیوانه گفتند که شیطان شرک است هر چه خیر
خدای می آفریند و از آن بزدان میگویند و هر چه شر است شیطان خلق میکند و او را هر من میخوانند و خلقهم و حال آنست که او آفریده است مین کبر از آن شیطان بلکه
نیز مخلوق او است و اینان مخلوق را شرک خالق میگویند و حقو الله و بر می بافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی علیه السلام و نبات
و درختان چون ملائکه یعنی علمای آنکه علم باشند ایشان را به حقیقت آنچه میگویند سبحانه پاکست خدای و تعالی او برتر است عما یصفون و از آنچه صفت میکنند
که او را شرک و فرزندان او است و حاشا و کلا تعالی عن ذلک علواً کبیراً بدیع السموات و الارض او است پدیدارنده آسمانها و زمین با آنی یكون از کجا
و چگونه بود که و کلام او از زنی و کلمه تگن که صاحبه و حال آن که نیست او از زنی و شوهر پیدا کرد و چگونه او از آن باشد که دوزخ و شوهری
لغایت و غیبت شرط است او را کفوه نیست و میان او و ما سوی مجانست بی و خلق کلشیئی و بیا فرید همه چیزی را و خالق را مانده نیست و هو کل شیئی عظیم
و او همه چیز است و او غیر او را این و انائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل او باشد پس سنا و صاحب و ولد بروی محال بود ذلک امر این که مین
صفتها موصوفات الله خداوند سخی عبادت او است و بکنه پروردگار شما لا اله الا هو هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست که او خالق کل شیئی آفریننده



همه چیزها را غیب و پند و اندرز و است و او را در این صفات علی کل شیء هم چیزها و کلیل کما بهمان و متولی امور بندگان است لکن در آنکه انبصار و دریا
 او را دید و هوید و انبصار و او دریا بد خداوندان و به بار این آیت و الی بنی ادراک دارد که خوف است بر کثرتی و احاطه بدو نه بر نفی رؤیت چه رؤیت بی ادراک
 است و اگر ادراک را بمعنی رؤیت دارند تقدیر باید کرد که نه بیند بصرها و او را در دنیا چه رؤیت و غیبی نفس قرآن و حدیث ثابت شده و هو اللطیف و او است نیکوکار الخیر و دانا ماهر
 در نیایع گفته که او است باریک بین نهان دان کسی نه بیند آنچه وی بیند کسی نداند آنچه وی داند قد جاءکم بصائر بدستی که بشناسانهای روشن من و یکدیگر از پروردگار شما من
 فلیضیه پس هر که به بیند منفعت او را است و من عجبی فعلیهما و هر که نایبنا شود یعنی نه بیند آن جهت های ظاهرا پس ضرر آن بر او است و ما انا علیکم
 و نستم من بر شما بحفیظ و کما بهمان که محاطت اعمال شما کنم و بر آن شما را خبر و هم بر من همین تبلیغ است و پس و کذلک و مثل این تصریف که در آیه های گذشته
 کردم تصریف آیات دیگر میکرد انیم آیه های قرآن را از خوف بر جا و از وعد و وعید تا سامعان متنبه شوند و لیسوا و ما نکونید اهل مکه که تو دوست خوانده
 و تعلیم گرفته از دیگری نعم کفار فریش آن بود که حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه از جبر و یسار که ده بنده بودند از بنی روم تعلیم میکرد و میکود خدای بر من می کند
 حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات می کنیم تا نکونید که توار بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست و لیسینه و دیگر تصریف برای آنست که بیا
 میکنم قرآن را القوم تعلمون و برای گروهی میدانند که این کلام خدای است نقل است که در محلی که کفار عرب آن حضرت را علیه السلام بدین آباء دعوت میکردند
 این آیت نازل شد ای ای الیک بر پی آن رو که وحی کرده شد بر تو من و ربک از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی
 ندارد بر پیش نیست گدا و اعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرنندگان و با قول ایشان التفات منمائی و لو شاء الله و اگر خواستی
 خدای که ایشان موحد بودند می ما اشترکوا و هرگز شرک نمی آوردندی و ما جعلناک و نه گردانیدیم ترا علیهم حفیظا و برین کافران کما بهمان و ما
 انت علیهم بکیل و غیبتی تو بر ایشان و کلیل یعنی کار ایشان بتو باز که نشسته نیست آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله
 حسب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و کر نه مانیر خدای ترا که بصفات کمال با و میکنی بجا کویم آیت آمد و لا
 تستبوا الذین یدعون و دشنام میداد آنرا که میپرستند من دون الله بخیر خدای و بجا ایشان یاد کنید یسبوا الله پس ایشان در مقابل آن
 گویند خدای را عدا و از روی ظلم و تجاوز حق بغیر علم به بی دانی یعنی این عمل کنند از روی با دانی حق سبحانه نبی گردان دشنام کسی که مستحق دشنام است
 تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق نیست کذلک هم چنانکه بیارستم اعمال کفار را در نظر ایشان و قیلا لکل امتی بیارستم برای هر گروهی
 عملکم کردار ایشان از نیک و بد و نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فحون شتم الی و قسّم پس سوی آفرید کار ایشان است می جمعیم با کشت
 ایشان قیتبهم پس خبر دما ایشان را در وقت کافات بما کافوا تعلمون و آنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اگر بر قریش با حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه
 و السلام گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم زنده گردانید آیتی با نبائی
 تا ما با تو ایمان آریم حضرت فرمود که چون میخواهید گفتند که کوه صفا به عای توزر کرد و حضرت عم فرمود که اگر این معجزه به تحقیق پیوندم و تصدیق خواهم کرد و جمله قبل
 دعوت عهده کردند و بسو کنند آن غلط شد و تا کید نمودند که اگر این معجزه بنامی در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم و معال فرموده که حضرت علیه السلام بدعا شقی
 نمود و مقارن آن حضرت جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را از سازم اما سست من بران جاری شده که چون حم از بنی نضیر
 ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد
 و اگر خواهی گذارتا تو به کنند حضرت علیه السلام قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد و اقسموا بالله و سو کنند خوردند بخدای جهنم سخت ترین سو کنند ایشان
 لکن جاء قسّم آیه اگر بیا بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند کیومینن بها هر آینه ایمان آرند بدان قل انما الايات بکوثر این نیست که آیت بل یعنی
 نشانهای نبوت که معجزات است عند الله نزدیک خدای است و او بر اظهار کردن آنچه خواهد قادر است و ما یشتعروکم و چه چیز دانا گردانده شما را ای
 مؤمنان با آنچه از کافران صادر کرد و انما اذا جاءت بدستی که چون معجزه بیا بدیشان و مشاهد کنند یؤمنون و خواهند گردید و قلب فعل
 و میکرد انیم و لهای ایشان را از تصدیق و ابصار و هم و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان ایمان می آرند و آخرت کما لکم یؤمنوا به همچنان که ایمان
 نیاوردند با آنچه از آیات ظاهر شد اول مرتبه نخستین بار چون حق فرمود و غیر آن و نذ و هم فی طعناهم بعمهون و میگردانیم ایشان را تا در برابر خود شریک



میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن تو ازانی داشته و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه اینجاست که در ظاهر و باطن هر دو باطن ترک کن
ظاهر و باطن است و ترک کنه ظاهر و باطن نفوس است از عذاب نهران و ترک کنه باطن خلاصی قلوب است از عقوبت حرمان است ظاهر و باطن خود پاک کن از شرک
تا ازین صورت و معنی تو پاکیزه شود این الذین یکسبون الاثم بدستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر و باطن سیچر فون زود باشد که جزا داده شوند میما کافوا
یقتر فون چه آنچه هستند که کسب میکنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال استندی گفتند ای محمد کوفندی که میپزد و کشنده او کست فرمود که او زمینده گفته و عجیب
این نه میکنند و گن و خرج پاک میکنند حلال پاکست بر چه غذای کشد حرام و ناپاک است ازین سخن و سوسه در خاطر صفای اهل اسلام افتاد آیت آمد فلا یاکلوا و یخربوا
بما لکم یدکر نسیم الله علیه از آنچه یاد کرده اند نام خدا را بدین آن و امام احمد حنبل رح حرام و اند لحم متروک التسمیه را خواه بعد و خواه بسوه و امام مالک امام شافعی
رح بخلاف این میگویند که بوجه مسلمان حلال است اگر چه تسمیه نگفته باشند و امام ابو حنیفه رح میان عهد و نسب ازین فرق میکنند اگر ترک تسمیه بعد از حرام است و الا حلال و آیه
نفسق و بدستی که خوردن آن فسق است و این الشبطن و بدستی که دیوان لیو خون بر آید و سوسه میکنند الی اولیا هضم بدستان خود از کافران لیا و گوشت
تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید بخورید آنچه خدا گشته میگذارد و این اقطعوا اثم و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید تا از استحلال آنچه حرام است بکشید
بدستی که شما مشرکان به شدت زیرا که ترک فرمان غذایی بفرمان بدی غیر او شرک است او من کان میتا یا انکر بود مرده بکفر با جمل باضالت فاحینا پس
زنده کردیم او را با سلام با علم با هدایت و جعلنا له نور وادیم مراد نوری انج و بر این تأتیه کند میان حق و باطل همیشه فی التائیس میرود بآن نور در میان
مردمان برادر است پس بچنین کس باشد یعنی باشد کمن هکله فی الظلمات مانند کسی که صفت آن است که در تاریکیها مانده لیس بخارج منها نیست بر
آینده از آن گذشت بچنانکه آیه است و این را در دل مؤمنان و این لکافون زینت داده اند برای کافران ما کافوا یعلمون آنچه میکنند از عبادت
منام این آیت در شان حمزه رضی الله عنه اهل لغته اند نازل شده در وقتیکه ابو جهل از روی جمل و جرات بی لعی نسبت با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام کرده بود
که ذکر آن لایق حال نبوت و موفق اجتماع مخلصان است نیست و حمزه رضی الله عنه در آن روز و شرکار بود چون باز آمد و شکایت بچهرتی ابو جمل با و حکایت کرد و حمزه رضی الله عنه
بر سر آن ناپاک بیباک رفت و مکان بر سر آن زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رضی الله عنه است و ذکر قاتل ظلمات کفر و امام ابو جمل گفته اند و باره عمر بن الخطاب
رضی الله عنه ابو جمل فرو داده که هر دو در مقام آزار رسید مختار بودند و آنحضرت عم و عا کرد که یارب اسلام را یکی ازین دو تن عزیز گردان و دعای آنحضرت علیه الصلوة والسلام
در باره فاروق رضی الله عنه است حاجت یافت پس صاحب نوح عمر رضی الله عنه و مقید ظلمت ابو جمل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است و حیات بحبت حق یا موت بنگر
است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دستان بحیات معرفت روزی با
که حیات بشریت بر آید کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیات معرفت بر نیاید فلنحییه حیوة طلیقه و از اینجاست که المؤمنین فی الدین است
نمیرد هرگز اجانش تو باشی : خوشا جانی که جانانش تو باشی : شاه که مانی قدس سره این آیت خواند که او من کان میتا فاحینا گفت نشان بر حیات
سه چیز است از خلق عزت و باحق خلوت و دوام ذکر زبان و دل و بزرگی این معنی را در نظم فرموده قطعه بر روی فلانین در صحبت بکشتابی : میباش کل متوجه خدائی : غافل مشو
از ذوق دل و ذکر زبان : تا زنده جاوید شوی در دهری و گذشت و همچنانکه در ذکر کان کنه کاران هستند جعلنا افریدیم فی کل قریة در هر دیه ای اکابر و مجربیه
بزرگان کنه کاران آن موضع اند یا که داند بهیم بزرگان هر دیه و شهری را بچهرمان آن مقام لیکر و آیهها نامر کنند در آن موضع مردم را از ایمان باز دارند چنانچه روای که بر جبر
راه کسان باز داشته اند که در موسم حج هر که بیاید از حال غیریم نوال کند گویند ساحر است و شاعر و کاهن و مثال آن و ما بکفر و ن و کفر میکنند این کافران الا انفسهم کفر نفسی
خود چه وبال بریشان رجعت بدیشان و ما یشرعون و نمیدانند نشان که تبعه مکر صاحب او میرسد و لا یحیی المکر السی الا باهله آورده اند که ابو جمل و متابعا او میکنند
بانی عبد مناف در بر شرفی که دارد شرف و ایم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبری است که بروی فرو می آید یعنی می شویم تا ما بوجبی نیز فرو آید چنانچه بروای
می شود حق سبحانه آیت فرستاد و اذ جاء هضم آیه چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه و اثبات نبوت سید احرار الزمان علیه الصلوة والسلام قالوا کن مؤمن
ایمان نمی آیم برین آیت یا معجزه حتی نونی تا وقتیکه ببیند ما را مثل ما اونی مانند آنچه داده شده اند و سئل الله پیغمبر این خدایا یعنی وحی و کتاب با فرو داد
چنانچه بدیشان فرو می آید امام تغلبی گوید که مراد از سل الله حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چنانچه در آیت یا ایها الرسول مخاطب همه باو است و این بر سبیل تعظیم شد
در شرح معارف آورده که نا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا با وی جمع نکرد و او را بآیت یا ایها الرسول خطاب فرمود مصرع هر چه خوان همه دارند تو تنها داری
در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گفت که اگر نبوت حق است من از تو آن نروار نرم بحبت آنکه بس از تو اکر و مال از تو بیشتر حق
سبحانه فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است الله اعلم خدای و انما ترست حیث یجعل رسالتی طایفه ای می بند پیغام با ی خویش را سبب الیک

عما فانی می شوند فَمِنْ أَضْطَرِّسٍ بَرِّکَ بِبِجَارِهِ کی دمانده شود غَنِیْ بَاغِ نَسْمَکَ بود بر بچاره مثل خود و لَا قَادِرٌ وَنَهْ از حد در گذشته در خوردن زیادت از ضرورت
فَإِنْ وَتَبْتَ غَفُورٌ بَرِّسٍ بدستی که پروردگار تو امر را راست مواخذه نکند آنرا که بضرورت از مخرمات تناول کند وَحَمِيمٌ مهربان است که بچارگان را دران حضرت
و بَدَّ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا وَابْرَأْنَا بَنَدَکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ
و در دین داخل است و در معالمت آورده که مراد شتر مرغ و بط که برایشان حرام بوده و مِنَ الْبَقْرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حرام است عَلَیْهِمْ حَرَامٌ کَرِیْمٌ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
شَحْوٌ مَلْأَ بَیْهَکَ در دین ایشان بود چون پیر کرده و غیر آن اَلَا مَا حَمَلْتَ مَرَاتِمَ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
ایشان از دین و بیرون و الحوا یا یا آن چری که متعلق بودی بران برودهای ایشان و مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ طَائِفَةٍ بِمِثْلِهَا بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
و مَعْرِضٌ عَنْ ذَٰلِكَ نَحْمَدُکَ بَرِّسٍ
از همه چیز فَاِنْ کَذَبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزیکه من بنویسم کرده ام فَقُلْ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
بسیار است که ملت می به شمارا با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و لَا یُؤَدُّ بِأَسَءٍ و باز داشته خواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمَکْرُمِینَ
از گروه مجرمان که مذبذبند حاصل سخن آنست که اگر مهال است اما مهال نخواهد بود سَبَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَکُوا و باشد که بگویند آنرا که شرک آورده اند
درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیت مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَکَرِخَاسِی خَدِی صَا أَشْرَکُنَا شَرِّکَیْیَ آوردیم ما و لَا
أَبَاقُ قَاوِمٌ پیران ما این سخن درست است اما نه بطریق اعتدال می گفتند که اگر کتاب این قبایح مبطلت است یا آنکه استنزامی کردند و عقاید ایشان آن بود که
مشرع و مرفعی عذابند این است که ما میگوئیم می کنیم یعنی بفرموده او است و اگر نه ما شرک نمی آوردیم و لَا حَرَمْنَا مِنْ شَیْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی
او امر فرموده به تحریم اینها کَذَابٌ مِثْلُ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
بِأَسَءٍ تا آنوقت که بشنید یعنی دریافتند عذاب ما قُلْ هَلْ عِندَکُمْ بُکُورٌ یا است نزدیک شما مِنْ عِلْمِ رَبِّیْ عَلِیٌّ مَعْلُومٌ که بدان حجت آید بر سخنان خود
مَقْرُوحٌ کُنَّا بَرِّسٍ
تَحْرِصُونَ و نیستید شما مکر قومی که دروغ میگویند قُلْ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
صَحَّتْ قُلُوبُ شَاءَ پس اگر خواستی خدای لَهْدَکُمْ أَجْمَعِینَ هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلْکُمْ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ
خود را آنرا که گواهی دهند آن الله بدستی که خدای حَرَمٌ هَذَا حَرَامٌ کرده است این مخرمات شما از انعام و حرث و غیر آن فَاِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی
خود برای خود قُلْ لَاشْهَدَ مَعَهُمْ طَرِیْقٌ تَهْکُومٌ یا است با ایشان تصدیق مکن ایشان را و لَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن اَهُوَ الذِّنَّ اَزْوَاجِیْ اَنکسار را
که از روی غناد کَذَبُوا یا یا اینها تکذیب کرده اند آیتهای ما را در طلال حرام و الذِّنَّ لَا یُؤْمِنُونَ و دیگر پیروی مکن آنرا که نمی گردند یا لا خِوَهْ بدان سر
یعنی دیگر بت پرستان و هُمُ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ بَرِّسٍ
اَقْلُ نَحْمَدُکَ مَا حَرَمَ رَبِّکُمْ عَلَیْکُمْ حَرَمٌ کرده است آنچه کار شما بر شما این آیت باد و آیت که تالی او است از محکمات کتاب است که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ
نبوده و این ده حکم است از او امر و نواهی و از جمله آن اَلَا تَشْرَکُوْا اِنَّ هُوَ شَرِّکُکُمْ سَازِیدَ بِهِ شَرِّکًا بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ بَیْهَوَانِکَ
اِحْسَانًا نَکُونِیْ کَرِیْمٌ در دنیا و اویلات فرموده که توحید و حسان و الدین را در یک سَلْکِ تَهْطَامِ داد و بجهت آنکه ایشان سبب اند وجود و تربیت و دو واسطه
اند که حق تعالی ایشانرا مظهر آثار انوار و صفات اتحاد و ربوبیت خود ساخت و لَا تَقْتُلُوا اَوْلَادَکُمْ و کُتِبَ فَرَزْدَانِ خود را مِنْ اِمْلَاقٍ از جهت تربیت
و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ مَارِزِیْ مِیْدِیْمِ شَمَارِ وَاِیَّا هُمُ و ایشان را چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما را مکتب قتل ناحق بشوید و لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ
و نزدیک کنی مکتب یعنی مکتب نشوید و ناپسندید ما را و گفته اند فَوَاحِشُ زنا است و مقدمات آن اگر برب پنهان از مردمان زنا کردند می و او با ایشان ولی با
با شکار ابدان اقدام نمودندی حق سبحانه فرمود که در زنا مکر وید مَا ظَهَرَ مِنْهَا اَنِّیْ اَنْکَا بَاشَدَ اَزْوَاجٍ و آنچه پنهان بود گفته اند ما ظهر منها خمر است
و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِیْ وَکُتِبَ اَنْ تَحْیَیْیَ اَللَّهُ حَرَامٌ کَرِیْمٌ کُتِبَ اَنْ تَحْیَیْیَ اَللَّهُ حَرَامٌ کَرِیْمٌ
که آن قصاص است یا قتل مرتد یا جرمی محصن فَذَٰلِکُمْ اِنْ جِئْتُمْ بِحُكْمٍ و بکن امر و صلت که به امر کرد خدای شما را به نیکو داشت اَنْ لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ تا مکرر
یا بید و بداند که راه است و لَا تَقْرَبُوا اَزْوَاجَکُمْ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ مَالٌ اَلِیْهِمْ
و دران تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بخشی بدهید حتی یَبْلُغَ اَشَدُّ تَابِرَسِیْمِ بَقُوتِ خود و بالغ شود و اَوْفُو الْکِیْلَ و تمام بپایید کیل را در مکیلات

سورة الاعراف مائتان وثلاثة

بسم الله الرحمن الرحيم

المصحح نام وکن است با اسم این سوره یا بحر حریفی اشارت است با سبی از اسمای الهی چون آله و لطیف و ملک و صبور یا بحر حریفی کنایت است از صفتی چون اکریم و لطف و مجد و صدق یا ایمانی است با اسم المصور یا بعضی حروف و دالات بر اسماء دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افضل و منم فدای که میدادم و بیان میکنم یا از همه دانایترم و حق از باطل جدا میکنم و در تاویلات کاشی مذکور است که الف اشارت است بذات احدیت و لام عبارت است از ذات با صفت علم و سیم کنایت است از جامعیت که از اسمعی محمدی گویند علیه الصلوٰه و السلام و صا و صورت محمدی است علیه الصلوٰه و السلام و قول بن عباس رضی الله عنه که صا جبل مکه علیه عرش الرحمن یا ای بدین معنی میکنند و در حقایق سلمی گوید الف ازل است و لام ابد و سیم باین ازل و ابد و صا اشارت است با اتصال بر متصل و تفصل بر منفصل و فی الحقیقت نه اتصال را مجال کنجایش و نه تفصل را محل نمایش نظم این چهار است این برون افضل و وصل به کاندرونی فرع میکنید نه اصل بی معانی فی عبارت نه عیان نه فی اشارت نه حقایق بی بیان نه برتر است از درکات عقل و وهم نه لاجرم مکشست در وی فکر و فهم نه چون بجای روی گفت گوی نیست نه هیچکس را خبر نموشی روی نیست نه کتاب انزل این کتابی است فرو فرستاده است الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدق در سینه تو خروج مینه تنگی از تنیج او یعنی باید که ولتک نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب قوم اند و بناک نباشی که این کتاب بر تو فرو داده است لیسند ذیه تا سیم کنی بدو کارزار و ذکر کری و تا بند دوی بند دانی للیومینین مرمومنا را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم از چیزیکه فرستادیم من ویکم از برون و کار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنکار داشت او امر و نواهی او و لا تتبعوا پیروی نکنید من دونه بخیر کتاب خدای اولیاء دوستان امر و نهی و آنکه کفار ایشان را دوست میکردند یا شباطین الانس و الجن که خلق را در کمر می افکند قلیلا متا تذکر و ن ه اندکی بند میکنید و قتیکه متابعت غیر حق کنید و کم من قویه و بسیار اهل دیها و شهرها از کفار و فجاری که اهلکنا ها حکم کردیم مایهلاک ایشان فجاء هاپس آمد بابل آن دیه و شهر با سنا عذاب مایهلاکا در شب که هنگام غفلت و خواب است مانند قوم لوط علیه السلام او هم قاتلون ه یا فرو داده عقوبت یا ایشان و بودند ایشان هفکان در نیم روز چون قوم شعب علیه السلام تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب درین نیست پس بلیه غیر منتظره صعب تر و سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوب تر و لذت زار است فما کان پس نبود دعوتهم در خواست ایشان از جاهلهم و قتیکه آمد بدیشان با سنا بلا و عذاب ما الا ان قالوا اگر آنکه گفتند انا کنا بدستی که بودیم ما ظالمین ه ستمکاران بر نفس خود که تکذیب سل کردیم اعتراف نمایند بجهت خود و مظنه ایشان آنکه عذاب بحرام سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب نوبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام ازین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فلنسئلكم پس بر آنکه خواهیم پرسید و در قیامت الذین ارسل الیهم کما بی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعقیف و تعذیب است و لنسئلكم الموسلین ه و هر که خواهیم پرسید فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ حکام و این سوال شریف و تکریم است و گفته اند امم را از فرمان برداری انبیا بر سنده و بسیار از عهد بانی بر امم فلنققن پس بر آنکه بخواهیم علیهم بر رسل و امم ایشان کفار و کور ایشان را بعلمه دانش خویش که دانسته بودیم که هر یک چه کردند و گفت و شنود ایشان چه بود و ما کنا عابین ه و نبودیم با پنهان و دور و بخیر از اقوال و افعال ایشان و الودن و سنجیدن اعمال هر کس یومئذ الحق انزور که حق است و بودنی و گفته اند صحاف اعمال را وزن کنند بمیزانی که در اعمو دی و دو گفته باشد و همه خلائق در آن نگرند و این صورت برای اظهار معدلت است و در بنیان از بن عباس رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است و گفتین او یکی از نور است و یکی از ظلمت حسات را در پله نور نهند و ستیا را در کفه ظلمت و گفتین همچو آسمان و زمین است فمن ثقلت پس هر که اگران بود موازنه اعمال سنجیده او برین تقدیر موازن جمع موزونست و اگر جمع میرد و از کفه ظلمت و در وزن و اختلاف موزونات باشد و بر حال کرانی میزان بطاعت است و از آنکه میزان ایشان کران بود فا و کثا پس انکروه هم المفلحون دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد موازنه علمای وزن کرده او آن سبکی معصیت خواهد بود فا و لثا پس ایشانند رستگاران و رسیدگان بجات و من خفت و هر که راست باشد موازنه علمای وزن کرده او آن سبکی معصیت خواهد بود فا و لثا پس انکروه الذین خسروا انفسهم انانند که زیان کردند بر دای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بجا کافوا به سبب آنکه بودند که با یا تیار بودند که انکروه ما یظلمون ه ستم می کردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق و لقد مکنا کما کذبو بدستی که ما ممکن کردانیم شمار ای آدمیان فی الارض از زمین جهت سبکی و زرع و گفته اند خطاب با قریش است میگوید شمار او ستمگاه دادیم در زمین ما میر میکنید بشام و من در ایشان و رستان و جعلنا لکم و افرم

برای شما خدایا در زمین معاینات طایف از کافران و کاسب و تجارات و آنچه سبب معیشت باشد قلیلاً ما تشکر و ان کی شکر میگوید با وجود تخصیص
 بچنین نعمتی باز شما اندکی است که بر اسم شکر گذاری و سپاس گذاری قیام می نماید بیت نعمت بسی و شکر کننده اندکی است که بنده سپاس آتی ز صدیقی است
 وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ وَهَرَأَيْنَاهُ بِحَقِيقٍ بِمَا فَرَدِمَ شَمَارًا وَهَلَلَابِ بَدْرَانِ شَمَا ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ فَرَسَ صَوْرَتِكُمْ شَمَارًا وَهَلَلَابِ بَدْرَانِ شَمَارًا وَهَلَلَابِ بَدْرَانِ شَمَارًا
 تصویر اجسام شما کردیم یا فریدیم در شما آدم را پس تصویر کردیم شما را و ظاهر او شده قلنا پس گفتیم مَالِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاعْبُدْهُ وَاسْجُدْ وَاسْجُدْ سجده کنید سجده عظیم
 و تحت الْأَدَمَ مر آدم را فسیجد و آیس سجده کردند ملائکه آدم را علیه السلام از روی فرمان برداری إِلَّا ابْلِيسَ مکر ابلیس که او را راه عجب و حسد که نکن
بَنُو مِنْ السَّاجِدِينَ از سجده کنندگان مر آدم علیه السلام قال گفت خدای مرا ابلیس را اما منعک چه چیز باز داشت ترا الا تسجد انکه سجده نکردی
 آدم را اذ امرتک چون فرمودیم ترا سجده او قال گفت ابلیس أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آدم این جواب از حیثیت معنی است یعنی استعلا و تمنا
 از که مثل منی ابیجو چون او کسی فرماید پس مانع آنست که من او را بهترم خلقی آفریدی مرا من نادار آتش و آن جوهر لطیف علوی نوریانی است و خلقته
 من طاینه و آفریدی آدم علیه السلام را از گل که جسمی کثیف غلیظانی است ابلیس در بر صورت مخالطه خور و که فضیلت را باعث بار غرضه ظاهر کرد و اگر
 باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت است از ان و به نسبت حقیقت که نفیست من و حی اشارت است بدان در تکرستی و نیستی که خیریت فضیلت آدم است
 نه او را نظم را آدمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن مرد و خوش که چرامن خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون من کنم نیست صورت
 چشم را نیکو مال تا به منی شعله نور جلال و قیاسش نیز در فضیلت نار از خاک به تقیم بود زیرا که آتش خائن است هر چه بد و دهن نیست گردان و خاک این است
 هر چه بد و سپارد نگاه دارد و این از خائن باشد و آتش متکبر است و خاک متواضع و نواضع از تکر نیکوتر بود خاک نقش پذیر و چنانچه آدم هم نقش معرفت
 کتب فی قلوبهم الا یان و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت ابلیس سوخت ففسق عن امر به و وجه تفصیل خاک بر آتش در جواب التفسیر بطریق تفصیل مذکور است
 طعه صورت خاک ارچه دارد و تیرگی در داخه نیک بگر کرده معنی صفا اند صفا اینهمه خاک است کاذب و صفا و صاحبی نیک گفته است که روی دیده
 و از جلالت جستن کو کرد و احمر ضایع کرد و دست در روی بر خاک سیاه آور که بگر کمی است قال گفت خدای مرا ابلیس فاهبط منهنها پس فرود
 از آسمان باز بهشت و این امر عقوبت بود و معصیت و گفته اند تزلزل از مرتبه رفیع که داشتی به سبب طاعتی که کرده بودی بمرله و نیه بواسطه معصیتی که مرتکب آن شدی
فَمَا يَكُونُ لَكَ پس ز سر دور و انباشد ترا أَوْ تَكُونُ لَكَ که در کنی کنی فیما در آسمان و عظیم نمانی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی و بهشت
 که جای طاعت کنند کانت فخرج پس بیرون رواج بهشت یا آسمان إِنَّكَ بدستی که تو من الصاغرين از خوار شدگانی و در نیایع آورده که بیرون رواج صورت شکلی
 و میباش در میان فرشتگان پس حجبانه تبدیل کرد صورت و از بهشت ترین صورتها قال گفت ابلیس و فقیه مسموح شد و از حجت ما امیکشت انظر فی مملکت و
إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر آنجمله شوند و میان از قبر با یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای إِنَّكَ بدستی که تو من المنظرین از مملکت او کانی ابلیس و عظیم
 مملکت داشت تا روز قیامت یعنی منجه است که میر حق تعالی و خواست و قبول کرد تا نفیض صفا و امان داد چنانچه جای دیگر فرمود که إِنَّكَ من المنظرین الی دوم
الْوَقْتُ المعلوم یعنی تا وقت مملکت او کانی تا روز وقت معلوم که زمان میدان نفیض صاعقه است یعنی تو دعیه ضلال او میان واری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا
 و آدم قال گفت ابلیس فَمَا أَغْوَيْتَنِي پس سبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از حجت و لا فعدت کلمه برای بهر آینه بنشینم برای باز داشتن فرزندان آدم صراطک
الْمُسْتَقِيمَ به راه تو که آن راه رست است و درست یعنی دین سلام و من صد آن باشم که ایشان را راه رستم و بر صراط مستقیم گذارم هم لا یقینکم پس بر آینه بیایم بشان من
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و کویم بحث و حشر و بهشت و دوزخ نیست و من خلقهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و از او پیشتر
 ایشان بیا ریم و عن ایمانهم و در آیم از دست راست ایشان یعنی از جهت حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم و عن شما بلهیم و از حیث ایشان
 یعنی از جهت سیئات و از او در دل ایشان شیرین گردانم و لا نجد و نیای تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را شما کوین شکر گویندگان یعنی
 کافران باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدای ابلیس اخرج منهنها بیرون رواج بهشت یا آسمان مذ و ما مدح و اطوار حالیکه نکوهیده
 باشی و عیب ناک را زده و دور کرده از رحمت لمن قبعل بخدای که هر که بر بی تو بیاید منهنهم از اولاد آدم لا میلان جلمهم بر آینه بر کنم دوزخ را
مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ از همه شما یعنی از تو و متابعان تو و یا آدم اسکن و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت و ذوجک تو حجت
 که حوالست الجنة در بهشت فکل پس بخورید از میوه ها و نعمتهای بهشت من حیث شئتم از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید و لا تقربوا و نزدیک شوید
 الشجرة این جن را از درخت که کدم است یا انکور و مخورید از آن که اگر بخورید فتکون فاس بهید من الظالمین از شما که برافض خویش فوسوس

بغير مولى و نصيب سر از بن لباس منيت الاشهر و انوار لقا و بدان پوشيد و شود سوءت رویت ماسوی الله و هر دفعی از لباس تقوی بقای اوست بنوین حق و بدان
پوشیده میگرد و سوءت هویت خلق یعنی همه تعینات مضحک و منداشی گردد و حجاب بپندار از سر و دوات متکبره و در کشیده آید و سر من الملك الیوم بر عرفه و حدت قماری جلوه نماید
نظم ملک ملک اوست خود مالک است : غیر ذاتش کل شیء بالک است : کلشیء محلا الله باطل : ان ضل الله عنیم ما طل : بالک آید پیش و جش منیت
هستی اندرستی خود صفر است : ذلک من آیات الله آن از لباسهای فضل و رحمت خدای است که بدان سوءات آدمی را میپوشد و ایشان را از خصف برکت
ستغنی گردانید لعلهم یذکرون ما باشد که ایشان بپند گیرند و قدر این نعمت شناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتنکم الشیطان بر حذر باشید که شمارا
قتنه نه اندازد و شیطان و با شما مکر کند و شمارا از راه حق بیرون ببرد و گمراهی نماید و بگوید که ای فرزندان آدم لا یفتنکم الشیطان بر حذر باشید که شمارا
از ایشان لباسها جامه ایشان را لیسوا بلباسهم تا بنمایند به یک از ایشان سوا اینها عورات ایشان را یعنی سبب آنست که ابوینها مکشوف العورت گشتند و از بهشت
بیفتادند پس شمارا از مکر او حذر کنید ان الله یؤتیکم بدستی که ابلیس می بیند شمارا هو و قبیلته او و لشکرا و موجب لا تقوه و هم از جانبیکه شما ایشان را نمی بینید یعنی
اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت و نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شمارا بواسطه غلظت و کثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم تر است انما جعلنا
الشیاطین بدستی که مکر داند ایم و دیوانه اولیا و دوستان الدین لا یؤمنون و مر آنرا که ایمان نمی آرند یعنی بواسطه جنسیت و مناسبت و دیوانه است
کافران ساخته ایم و اذا فعلوا و چون کفار و مرتکب شوند فاحشانه عمل است را چون بت پرستی و تحرم کجیه و سایه و مثال آن و چون کسی که ایشان را این
نبی کند قالوا گفتند از روی تقلید و جدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت ابا و نادران خود را و الله امی فابها و خدا فرموده است ما را باین فاحشانه پس
تقلید را همراهی جمع کنند قل کبوی محمد ان الله به تحقیق که خدای لا یأمروا بالفحشاء یعنی فرماید برشتی و ناپسندی در قول و فعل چه هست آئی بران جاری شد
که امر می کند بکار مخلص و محاسن خلاق اقولون آیامی گویند شما علی الله بر خدای از راه امر املا تعلمون ه آنچه نمیدانید که او فرموده است قل کبوی محمد
فرموده و آفرید کار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که سر همه رستیا است واقیموا و جوهکم و راست کنید رویای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک
هر زمان سجودی یا مکان سجودی را در سجود نماز است یا توحید کنید عبادت خدای چون وقت نماز در رسید نزدیک هر مسجدی که باشد و تاخیر کنید بآن جبت که در مسجد
خویش گذارید و اذعوه و بپرستید خدا را مخلصین و حالیکه پاک کنند کان بشید که الدین برای خدا طاعت را گماید آنگاه بجهنم که بیا فرید شمارا و را باندی
خلق تقودون ه باز خواهید گشت بومی تا بنایا تا جزا بد شمارا بر علمای چنانکه شمارا از خاک بیا فرید باز بجای عود و خواسته کرد و فو یقا هدی کرومی را راه راست
نموده بآنکه توفیق داد بر ایمان و فو یقا و مراه کرد و روی را بچند لای و جان کرد و حق علیهم الضلالة که سر او گشت بر ایشان کمرای بمقتضای قضای سابقین
اسد ما ینشاء انهم بدستی که این کمرایان اتخذوا الشیاطین و اگر کنند دیوان را اولیا و دوستان خود که فرمان ایشان بروند من دون الله بدین
خدای و یحسبون و کمان بروند و پندهند انهم مهتدون ه که ایشان راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنان اند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطا
عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است به مسلمانان چه بنو ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مردوزن ایشان برهنه طواف کردند و بدین
تجریدتری از ذنوب تقاول نمودند و بنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوان مجنب بوده و باندکی از طعام قناعت کرده از اطاعت و استندی و تعظیم کعبه خیا
استندی اهل اسلام گفتند ما با حیاء این تعظیم و تکریم سر او از تکریم حق تعالی ایشانرا تخذیر فرمود و گفت خذوا فیکم و یذکروا جامهای خود را که بدان اگر ستماید
عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که از اطواف میکنید یا در آن نماز می گذارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباس است که در وقت نماز پوشند و گفته
زینت شانه کردن محاش است و امام قشیری قدس سره میگوید مراد ازینت سر بر است نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و خلوص مخصوص بیک محل نیست بلکه در همه اماکن
و مساجد باید و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم سر عورت است برای نماز و لبان کشف حضور دل است برای عرض راز و نیاز بیت
و ذوق طاعت بچضور دل نیا بدیچس : طالب حق را دل حاضر درین درگاه و سب و کلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات و آشوب
و بیاشامید شیر و سایر مشروبات طیبات و لا تشرفوا و از حد در گذرید به تخریم حلال یا با فراط تمام و مشروبات و خوردن آنکه بدستی که خدای لا یحب
المشرقین دوست نمیدارد اسراف کنندگان را آنکه زیادت از سیری بخورند و در کتاب قوه القلوب فرموده که دو بار خوردن در روزی اسراف است و از سنی
سلف نقل میفرماید که اسراف آنست که هر چه از آدمی آرد و کند و ذلیل و دیم ترین مردمان آنست که بهمت و تمام مصروف باشند بفکر طعام و شراب و در بابیات خود
سمات نشکند الذی مذکور است نظم خواجه را بین که از سحر تا شام : وار و اندیشه شراب و طعام : شکم از خوشدلی و خوشحالی : گاه پر میکند کمی خالی
فارغ از خلد و این از دوزخ : جای او مزبله است یا مطبخ : شیخ الاسلام عبدالقادر بن عسکری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را القمه سازی و در دهان درویشی

نبی صراف نباشد و اسراف نباشد که بی رضای حق سبحانه صرف کنی مشغولی بیک جوانی که خیر داریم داشت نه پند میداد و راهی در ویرانی بپوشید و نیست در هر
 گفت اسراف نیست انداختن فلک بگویند حرم که حرام کرده است و زینة الله آیشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع التي ان زمین که بجهنم قدرت خج
 برون آورد و لعباده برای بندگان خود از نباتات چون بنه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زهره و خود و الطیبات و دیگر که حرام کرده است
 از پاکیزه من التزویق طار و زمینی یعنی مستلذات ماکل و مشرب از لحم و دسوم و الدمان با جلا لاشان چون بجمه و سائبه و جزء آن فلک هیچ بگویند زمین و طیبات
 للذین آمنوا برای کسانی است که ایمان آورده اند یعنی آیت با صالت برای مؤمنان است فی الحیوة الدنیا و زندگانی دنیا اما کفار و فجار به تبعیت شرک
 ایشانند و در آن لیکن نعيم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود و خالصه پاکیزه و بی شرک يوم القيمة در روز ستیزه گذر کند همچنانکه تفصیل کردیم این حکم را انفضل
 الا میت تفصیل میکنیم نشانی حکم دیگر با دلایل توحید را مبین می سازیم لقوم یسکون در برای گروهی که فهم دارند و می دانند قل بگو ای محمد انما حرم خمرین
 میت که حرام کرد و حیث آورید کار من الفواحش که با آن کبیره را که موجب عقوبت عظیم است ما ظهروا منها آنچه پیدا است از آن چون کفر و ما بطن و آنچه پنهان
 چون نفاق و الاثم و حرام کرد و گناهی را که بر آن حد مقرر نیست چون صغایر و الكبغی و حرام ساخت تمکاری یا کبر یا بغیر الحق با حق و این تا کبد است چه ظلم و
 بحق نخواهد بود و آن شرک و او دیگر حرام کرد و آنرا که شرک آرید یا الله بخدای و شرک کبریه عبادت او ماکم یزول آن چیز را که خدای نفرستاده است یا به پست
 او سلطاناه جمعی و ربانی و ان تقولوا و آنرا که حرام کرده است که بگویند بدروع و اقر کنید علی الله بر خدای مالا تعلمون آنچه نمیدانید از تحريم حرث و باغ
 و برهنه شدن در طواف بیت الحرام و لکل اممة و هر گروهی را است اجل مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است و حبات ایشان را گرفته اند هر امتی را غیر از مؤمنان
 و قبی است که در آن عذاب استیصال برایشان فرو داید قافدا و برین بیاید اجلهم وقت عذاب بلاك ایشان با چون آن مدتی مقرر بر آید لا یستأخرون
 ساعة و پس نایند از آن اجل ساعتی ساعت در عرف قضا و قات را گویند و مراد نه ساعت منجمان است ولا یستقدون و پیشی نیک بران اجل میت
 اجل برین فرو داید پیش و پس پیش گذارت مکلف یا بنی ادم خطاب با مشرکان عرب است اما یا نبیکم چون بایند شما و سل منکم
 پیغمبران از شما بزبان شما واضح است که خطاب عام دارند یعنی ای فرزندان چون بایند فرستادگان شما از انواع شما بقصون علیکم بخواند شما آیاتی که هتیا
 کتاب مرا بخند و هند شما را با حکام شریعت فمن اتقی پس هر که بپزد از شرک و تکذیب و اصح با صلاح آمد عمل خود را فلا خوف علیهم پس هیچ ترسی نیست
 بر ایشان یعنی از هر چه میترسند این شوند و لا هم یخزون و نه ایشان اند و هتاک کردند بلکه هر چه امید میدارند برسد و الذین کذبوا و آنکه دروغ شنید
 یا یا ایها الیهامی ما ریغنی کذب سل کردند بر آیات ما و استکبروا و کبر آوردند و تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عنها از ایمان بدلائل و حدت ما اولئک
 انکروه انحاب النار و طار زمان ایشان نه هم فیها خالدون در ایشان در آن آتش باقی اند بقیای ابدی فمن اظلم پس کیست تمکاری تر یعنی کافر تر من
 افتری از کسی که برسد و علی الله گذر خدای دروغی با که گوید زن و فرزند و شرک دارد و کذب یا یا یاه و یا بدروع شنید آیات منزه او را و این کتاب
 هست اولئک انکروه و مفریان و کذبان یسأطون برسد بدیشان نصیبهم برده ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه بقدر تقدیر نوشته شده از عیان
 و محال ایشان بدیشان بیا بیا بنده جرای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان بایره گیرند از روی نوشته شده برای ایشان حتی اذا جاء لهم تا وقتیکه بایند
 و سلنا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان او آیند یقولون لهم و فرایند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قالوا گویند فرشتگان با ایشان از روی تو بیخ
 و تقریر انما کما ندان بتان که پیوسته گنیم تکذعون بودید که منجوا میزدید و می پرسیدید ایشان را من دون الله بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدا را
 از شما قالوا گویند کافران که آنها ضلوا عتاکند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان باز نرسید و شهید و او کوایی دهند علی انفسهم بر نفسهای خود
 انهم کافران بودند کافران بودند کافران قال گوید خدای بایکی از ملائکه روز قیامت ایشان را اذ خلوا و آید فی امم قد خلت در میان شما
 که در گذشته اند من قبلکم پیش از شما هم بر دین و این شما من الجن و الا نین از برای و آدمی مراد کافران گذشته اند این دو طایفه که حق سبحانه و تعالی کو بدور است
 با هم فی النار و در آتش و در هر کاز ایشان عباد و بکر بیشتر باشند و بیشتر باشند در اندک کلمات دخلت هر گاه و آید اممة گروهی بفرخ لعنت اخطاهم لعنت
 کنند گروهی دیگر را که بدینان ایشان باشند و هر یک کیش ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهود از لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و کبر ان کبر انرا و علی هذا القیاس
 حتی اذا دار کو تا وقتیکه بیکدیگر رسند فیها جمیعاً همه ایشان در آتش قالوا گویند آنکه پس روانند و از پی درآمدگان لا ولهم برای آنها که
 پیشوایانند یعنی در باره ایشان گویند و قیاسی برورد کار ما هو لا این گروه و اذ خلوا که مرده اند ما را قاتلیم پس بدینا را عذاباً باضعفاً عذاب و چند
 که ما را هست من النار و در آتش و یکستم برای کفرای ایشان و یکستم برای کراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعیف مرجمه را عذاب دوباره است

که عباس و حمزه و علی و جعفر طهارت بر اینجا باشند و دوستان خدا بر ایشانند باز کی و سفید روی و دشمنان خدا بر ایشانند بترکی و سیاه روی و گویند بر اعراف کسانی باشند
که حسانت و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از اینان رضی بود و یکی نه و یا موجدان باشند مفسر و عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف به جهت نقص توان
ایشان باشند از استحقاق دخول بهشت و نادوا و اند میگرد اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نکرند اهل بهشت را بر سبیل تنبیت
گویند ان سلام علیکم نخت خدای بر شما باد یا خوشی لی شما که در اسلام سلامت رسیدید که بدخلوها بنور اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند
و هم یطمعون و ایشان طمع می دارند که در آیند قوی است که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکه مذکور است که منیر
حسنت و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت میگردند هم در دوزخ و دخول هیچکدام را فرجی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند و آن آخرین بگویی
روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنت ایشان را حج کرده و به بهشت در آیند و اذ اصرفت ابصار هم و هرگاه چشمهای ایشان را بگردانند
و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان را بگرداند و تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان بپناه گیرند بخدای
و گویند ربنا ای آفریدگار ما را لا تجعلنا مع القوم الظالمین مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن و نادى اصحاب الاعراف
و آواز دهند صحابه اعراف و جاکا یعرفونهم مردانی را که شناسند ایشان پس میمانند بعد از اتمام دوزخ و عین و آن شناختن رؤسای کفره
باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا می گفتند که خدای امثال بلال و عمار و صیب که فقرای صحابه من اند بهشت
بر ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند می خودند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضل نکند قالوا گویند ایشان اهل اعراف که شما در خدای ما اغنی عنکم
و دفع نکرد از شما عذاب را جمع هم مالی که جمع میکردید یا کمتر تبصروا عوان شما و ما که کم است تشکیر و آن آنچه بودید که کردن گشتی میکردید از سخن حق یعنی مستکبر
شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صیب و امثال ایشان رض کافران گویند اهل کفر و کفران این گروه
الذین انما نذکرهم در دنیا اقمتم سوگند میجوید که البته لا ینالهم الله بوحمة ط خدای هرگز رساند بدیشان بخایش خود را حال رحمت حق ایشان بهشت اند و چون
اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید ادخلوا الجنة و آیند بهشت لا خوف علیکم بهیج ترسی نیست بر شما از محاف و شداید
ولا انتم و نه شما تخفون و اند و هناك شوید از فوت مطالع مقاصد بن عباس رض فرمود که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را فرج بعد الیاس پیدا آید
گویند خدایا ما را خوشایند در بهشت و ستوری ده تا با ایشان سخن گویم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نکرند و خوشایان خود را شناسند چه خلقت ایشان
متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را شناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید و نادى اصحاب النار
و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان فیضوا علینا آنکه بریزد بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را بر داند و اما
رزقکم الله یا بهمید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشهر به انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدی که خدای
حرمهم ما حرام کرده است طعام و شراب بهشت علی الکافرین و بر ناکر و بندگان الذین اتخذوا انما که فکر کنند ینهم دین خود را که هوا و لعبا شمشیر
و بازیچه ایشان در عید خود بجای لعبه می آمدند و دست می زدند و بازیچه میکردند و حق تعالی لهم الحیوة الدنیاة و بفریفت ایشان را از ناکافی دنیا و طول مهلت باز
حق فرمودش کردند و نداشتند که دنیا عذاری است فریبنده و مکاری است بازی و هنده مشغولی در دیده اعتبار خواهی است در رکعت راجل سهرابی
مشغول شو بسرخ و زروش اندیشه مکن بکرم سر دش سرمایه افت است زنهاری خود را از فریب او نگذار قالویم نفسهم پس هر روز فکر داریم ایشان را
در آتش گماشتن و چنانچه ایشان فرو گذاشتند و بر خاطر نگذاشتند لقاء يومهم هذا و دیدن این روز را و ما کا کافرا و حیوان بودند که از روی عناد
بایاتنا تجدون و انکار میکردند علامات بوبیت یا آیات کتب ما را و لقد جئناهم و بهر آینه آوردیم برای این گروه کفار یک کتاب فصلنا و بختیالی
که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هر چه بکار آید در او علی علم و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدایت و آوردیم این کتاب را راه نمایند و در
و خداوند بخشش لقوم یؤمنون و برای گروهی که میکردند کل نظرون و آیا انتظار می بر بند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند الا تا و یله که عاقبت کتاب
و حقیقت آنرا از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای وعده کرده است درین کتاب از ثواب عقاب تا به منید که راست شود بانی یوم یاتی تا و یله روزیکه بیا
عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار و وعده و وعید و آن روز قیامت باشد یقول الذین گویند انما که شوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل میترس ازین دنیا
بخشیدن کافران که بقرآن بخوریدند و آنرا از روی ظاهری هر که در صدق سخن خدای تعالی گویند قد جاءت بدیستی که آمده بودند و سئل ربنا و نسا و کان آفریدگار ما را با حق
برستی و بدیستی و انکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فهاک لنا بس یا یستند ما من شفعاة و خواست کنندگان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما هر

تلفی

بدستی که ما فرستادیم نوح بن مالک بن متوشلح بن وریس علیه السلام را و قتی که پنجاه ساله بود الی قومیه بسوی قوم او که اکثر اولاد قایل بودند
 و بت می پرستیدند فقال یا قوم پس گفت نوح علیه السلام ای گروه من اعبدوا الله پرستید خدای را بیکانگی ما لکم نیت مر شمار
 من الله عنده هیچ معبودی بخیر از و پس فرمان وی برید و در عبادت او و یکیری را شرک است سازید ای آخاف بدستی که من پرست
 علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیمه عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفان است یار و قیامت قال الملأه
 گفتند بزرگان من قومیه از قوم او انا لنزولک بدستی که ما می پرستیم ترا ای نوح فی ضلال متبین ه و در کمره ای روشن که ما را از
 پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان یا قوم ای گروه من لیس فی ضلاله
 نیت من هیچ کمره ای و دوری از طریق حق و صواب و لکنی رسول و لیکن من رسول من رب العالمین ه از پروردگار عالمیان
 ابلیغکم میرسانم بشمار رسالات ربی پیغامهای پروردگار خویش و انصح لکم و نصیحت میکنم شمارا جهت صلاح شما و اعلم
 و میدانم من الله از وی خدای که بمن آمده ما لا تعلمون ه آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند
 نشنیده بودند و نمیدانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب شدند نوح علیه السلام گفت او عجبتم اما شکفت میدارید و عجب
 می نماید آن جاء که از آنکه باید بشما ذکر پیغامی و وحی من و یکم از پروردگار شما علی و جل بر زبان مردی متین
 از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما لیسند و کم تا میم کند و بر شما از عقوبت کفر و مصیبت و گفتقوا و تابیر نیز شما
 از خشم خدای و لعنکم و تحمقون ه و تا شاید که بر شما به نجات به سبب آن بر نیز کردن از شرک فکذ بوه پس دروغ و اشت
 قوم نوح علیه السلام و نوح علیه السلام دعا کرد به هلاکت قوم خود خدای حکم فرمود تا کشتی بسانت و با مؤمنان کشتی در آمد حق تعالی
 طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح علیه السلام با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی میفرماید فاصبحنا بکعبه
 نوح را از غرق شدن و الذین معه و انا نراهم که با وی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان شتادتن بودند چهل تن و
 اخرجنا و غرق ساختیم بطوفان الذین کذبوا بآیاتنا انا نراهم که دروغ شنیده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح علیه السلام
 بر نبوت انهم کافرا بدستی که قوم نوح علیه السلام بودند قوما عجمین ه گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت ما نباشند
 و باقی قصه نوح علیه السلام در بعضی آیات و سوره خواهد آمد و الله تعالی و الی عسایه و فرستادیم بسوی عا که انا هم هو و ابرار ایشان
 در نسب یعنی خویشاوندان ایشان بود علیه السلام را عاده که قبیله را باز آورد و بدو خواند چهارم پدر هود است و عاده پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح
 است و نر و اهل سیر نام هود عابر است و او پسر صالح بن ارم شد بن سام بن نوح است و برین قول را بنیای قوم عاده باشد و قبیله عاده مرد
 بلند بالا و تنها و ربودند و از ایشان در تمام روز زمین در آن زمان قبیله عظیم تر بنود و مردم بسیار بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش تان
 میکردانیدند حق تعالی هود علیه السلام را بر ایشان فرستاد تا میان قبیله اید و ایشان را بحتی دعوت بحتی دعوت کرد قال یا قوم گفتی قوم
 اعبدوا الله پرستید خدای را بیکانگی او قایل شوید ما لکم من الله نیت شمارا معبودی غایب که به خردی و بتان مستحق عبادت نیستید
 افلا تتقون آیات منی پرستید از عذاب خدای قال الملأه گفتند گروهی از بزرگان پشیمان الذین کذبوا انما که کافر بودند من قومیه
 از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرشد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند ای هود انا لنزولک بدستی که ما ترا می پرستیم
 متکمن فی سفاهه و در بخردی که دین قدیم را میگذاری و دین محبت می آری و انا لنظنک و به تحقیق امکان میرسد ترا من الکاذبین ه از دروغ
 گوین در آنچه میگوئی قال یا قوم گفت هود علیه السلام که ای گروه من لیس فی سفاهه نیت مرا خفت عقل و حماقت و لکنی رسول و لیکن
 من فرستاده ام من رب العالمین ه از پروردگار عالمیان ابلاغکم میرسانم بشمار رسالات ربی پیغامهای پروردگار خود را و انا لکم و من
 مر شمارا فاصبح امتین ه نصیحت میکنم است کوئی و بی خیالت او عجبتم ای عجب می آید شمارا ان جاء که باید بشما ذکر
 سیدی یا سانی من و یکم از پروردگار شما علی و جل متین بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما که او را اندوشتما و اندوشت
 فرود آمدن و تر بر و انکه لیسند کم تا میم کند شمارا از عقوبت الی و ذکر فرما و یاد کنید نعمت خدای را اذ جعلکم خلفاء چون گردانید
 پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرت موت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام و ذاکم فی خلق

میری

خیزی در خواه و نماز خدایان خود چیزی در خواهم پس عیای بر که محل عبادت رسد دیگر از متابعت باید کرد بر بنیویست و آرد او را روز دیگر بیرون فرستند
و بر نوع حاجت که از بتان طلبیدند اثر خجالت بطور آنکه آمد پس حجت زده و رسوا شده سر باطل و پیش افکندند جنوع بن عمرو که یکی از اشراف قبیل بودند
بود اشراف بتی که گرد که منفرد و صحرای افتاده بود و آنرا کاتبه می گفتند و گفتی صالح بیرون آراین سنگ از برای ما ناله مشایه شتری بختی بسیار می
آستان باشد صالح دم فرمود که اگر خدای من قدرت کامله خود که عجز از بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه می کنید گفتند میگردیم
و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کرد و صالح دم و حرکت نماز بگذارد و بعد از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال
صخره در حرکت آمد چون ماده شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و شکافت و ناله بدان وجه که مدعی قوم بود و پیران آمد و رعایت نکردی چنانچه از
یک پیلو تا پیلوی دیگر صد و بیست گز بود و عظمت جبهه چون کوهی نمود فی الحال بزاد و چه مانند خود و مردمان در آن می گریستند جنوع را مدد و توفیق فریق
شده فی الحال بجان آورد و بوقتی اشراف قبیل نمود و در بادیه خدلان سرگردان ماند و دست انکار از استین استکبار بیرون کردند قطعه
یکی بنور رعایت ره بدایت یافت یکی باوای خدلان باند سرگردان یکی و سوسه و یورفت سوی سقره یکی زیپرو می حق گرفت ملک جنان
القصة آن شتر میان قوم باند و در مرغای ایشان می خرید و آب چاه های ایشان بطریق غیب اوری رسید و صالح دم بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم
قد جاءکم بدیستی که آمد شما بقیة من ربکم طمعه روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذاه ناقة الله این شتر خدا
است اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقة را از صخره کاشیه تا باشد لکم آیه مرثا را برای پیغمبری من فذروها س که بگوید
این ناقة را تا کل فی ارض الله تا بخورد گیاه در زمین خدای و شمار و خوردن او هیچ مؤنتی نباشد و لا تمسوها بسوء و مرساند بوی هیچ بدی قیامت
پس فرما که شمار عذاب الیم عذابی دردناک که استحقاق عذاب نهاده و طعنه خیز ناقة است بلکه با قامت ایشان برگزیده شد و معجزه و عقرب ناقة دلیل عتو
ایشان است در کفر و اذکروا و یاد کنید نعمت خدا را از جعل لکم چون گردانید شمار خلفاء جای نشینان در زمین من بعد عادی اریس ملاک قوم جا
و تو اکر و جای و اشراف فی الارض در زمین حجر تخت و ن فرامیگردید من سهو و طها از زمین های نرم قصور و استکباری برای بتان
و تختون الجبال و سوراخ میکنند کوههای یعنی میسازند و در سنگ بتان خانه های برای نشینان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتها
خدا را از ممکن در زمین و قوت کندن کوهها و لا تعثوا و در تباهی نهایت مجتهد فی الارض در زمین حجر مفسدین و در حالتیکه قاصدان فساد
باشد ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الله لک گفتند که بزرگان الذین استکبروا
انما لکم و مکرش میگردند من قوم صالح علیه السلام الذین استضعفوا از انکساز که از ضعیفان شده بودند یعنی بچارگان لمن
امن منکم مرانکساز که گردیده اند از ضعیفان و فقران اتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مؤسلا انما که صالح دم فرستاده شده است
من ربّه از نزد پروردگار او این سخن بسبیل سزا می گفتند قالوا گفتند ان ضعیفا انا بدیستی که ما بما ارمیل به بر بخیزد صالح علیه السلام
بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون که گردید کاینم قال الذین استکبروا گفتند انما که سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او انا بحقیق
بالذین امنتم به بان خیر که شما گردیده اید بدان کافرون و انکار و بدکاران و منکرانیم آورده اند که قوم نمودار ناقة بتی که مدح و در وری که بت
او بود تمام آبهای چاه ایشان را می شامید و در زوایک نوبت قوم بود آب چاهها بچارایان ایشان و فامیکرد و دیگر تا بتان بطور وادی میرفت چهر
وادی سر و تر بود و انعام قوم از وهرسان شده بطین وادی میرفتند و رستان بطن بطن وادی توجیهی نمود و بطن وادی گرم تر بود و چارایان بطین
وادی رفتند و از نجات ضرر بدیشان میرسد و وزن که ایشانرا عنیره و صدوقه می گفتند و مویشی بسیار داشتند بصورت بدیشان شاق بود و در این میان
و مصدع بن وهرز بران آورده ناله را می گردانید چنانچه تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و کشتن ناقة سبب نزول عذاب شد بدیشان چنان
خوشحاله و تعالی میفرماید فحققر الساقه پس بی گردند و بکشتن ناقة و عتوا او سرکشی کردند عن امروئکم از امتثال فرمان پروردگار چون
و قالوا گفتند از روی سزا یا صالح انبتنا ای صالح ببارانچیز بر که بماتعد فادعه میکنی ما را از عذاب ان کنت من المومنین اگرستی
از فرستادگان برستی فاخذتهم بالزحفه پس گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقة زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیمه فاصبحوا پس با دوا کردند
یعنی کشتند فی داهم و در سهامی خویش جا نماند بر روی در افتادگان و برجای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح دم از ایشان
و قتی که ناقة را بکشتند خدایتعاف فرمود که من قوم نمودار بصیحه جبرئیل علیه السلام و بزرگراه ملاک خواهیم کرد و قال و گفت صالح دم از روی کسر یا قوم

ای که درین اقد ابلاغتکم بخدا می که رسانیدم بشما رساله و بیتی پیغام بروردگار من که باو ای آن ما موردوم و نصحت لکم و نصیحت کردیم شمار
 بوقت دعوت و لکن لا یجوبون و لکن دوست بنیدارید شما و پیروی نمی کنید التاصحیحین و نصیحت کنند کار که از راه مهر بانی شمار با ایمان و
 و از اتباع نفس و شیطان منع کنند و لوط و یاکن ای محمد لوط بن هارن بن از بن ناکور که برادرزاده ابراهیم عم بود آورده اند چون ابراهیم علیه السلام از بابل
 منوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط باو می بود خدا تعالی و پیرایه می داد و بابل متوقفات فرستاد و آن بیچ شهر بوده است سد و ما و آن اعظم مداین
 بود و دیگر عامورا و او و دو صابورا و سودا و او کویند صعد و در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بود و لوط علیه السلام بسد و ما آمد و خلق را بجد دعوت کرد و
 و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات مایه فرمود و از فوجش نهی میکرد و یکی از فوجش ایشان لوط بود و حق سبحانه این است از خاقیت امر ایشان خبر
 و فرمود ای محمد یاکن هه لوط علیه السلام را اذ قال چون گفت لقومه مرا بل سد و ما را که لوط علیه السلام میان ایشان اقامت نمود ایامی آمد شما
 الفاحشه بدین عمل نشست یعنی لوطت ما سبقکم بها کسی می نرفت بر شما بدین فاحشه یعنی سر از شما این کار نکرده اند من احببت
 من العالمین ه از عالمیان اینکم آید شما و حفص انکم بطریق خبر و اند یعنی بدستی که شما ای قوم لتاتون الرجال می آید مردان شهوه از روی شما
 من دون النساء بدون زنان که ساج کرده شده اند بر شما پس شما به طریق حق نیستید بل افتم بلکه مستند شما قوم قسوفون که روی
 امیر کنندگان و از حد در گذشتگان و ساکان و نبود جواب قومه جواب قوم لوط علیه السلام باز ای الا ان قالو امیر که گفتند بعضی از مرد
 سد و ما بعضی را آخری جو هم بیرون کنید لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان آورده اند من قوتیکم از رویه شما یعنی سد و ما اللهم بدستی که لوط
 و متابعان او انما من متطهرون ه مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فوجش یعنی درین عمل با ما متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان
 پس بدو عذاب را ایشان فرود آمد چنانچه تفصیل آن باید انشاء الله تعالی و چون عذاب نازل شود فاجنبنا ه پس نجات دادیم لوط علیه السلام
 از ان و اهله و گسان او را از ابلست و مؤمنان الا مکرانه مکر زن او را که و اعله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر کار لوط علیه السلام
 اغوامی بود و گانت من الغابون ه بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن بالوط عم اتفاق نکرد در میان قوم لوط طاک شد و امطر فاما
 علیه هم بر کفار قوم لوط علیه السلام مطر آبارانی و چه بارانی یعنی عجب آن سنگ بود که بر سر قوم لوط علیه السلام باریده و فاعظون بنکرای بنید که گفتگان
 چگونه بود عاقبه المجرمین ه آخر کار لکن کاران و الی مدین و فرستادیم سویی اولاد بدین که پس ابراهیم عم بود اخاهم شعیبا برادر ایشان
 شعیب بن کلیل بن سخن بدین را قال گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله پرستید خدای را اما لکم نیت مر شمار من الی غیره بیچ معبود
 بحق جزوی قد جاء ثکمه بدستی که آمد شما بینه من و بیکه معجزه روشن از پروردگار شمار و فرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث
 نیز بنظر فقیر رسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیاء هم می کند میگوید که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که چون خواستی که بگوئی بلند بر آدی کوه
 سر خود را و آوردی تا شعیب علیه السلام باستانی بر و صعد و کردی و هر یک از قوم او را و و کلیل و دو میران بودی یکی از دیگری بزرگتر بدان بزرگ
 تر خریدندی و بدان جود تر فروختندی با و و کفر و کلیل و وزن خیانت کردند شعیب علیه السلام ایشان را گفت که من شمار را بخدا می سپارم و آتی روشن شما
 می نامیم فاقول کلیل پس تمام و رست سازید ایل کلیل و المیزان و آله وزن را یاد کلیل از ان رستی کنید و لا یجوا الناس و کم کنید
 مردمان را اشیاء هم در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت نکنید و لا تقصدوا و افساد کنید بکفر و خیانت فی الارض بدین
 بعد اصلا جهاه بعد اصلاح آن زمین بیعت انبیا و ازال کتب ذلکم من عمل میفرمایم خیر لکم بهتر است شمار انکمتم مؤمنین ه
 اگر پرستید شما که ویدکان چون قوم شعیب علیه السلام در شهر بوقت کلیل و وزن خیانت کردند و در صحرا باران زدندی پس ایشان را چنانچه از جنس منع کرد
 از قطع طریق نیز نمی فرمود و گفت و لا تقعدوا و منشیید بکل صراط بهر راهی که بجهت اخلاص و توحید و ن برسانید مردمان را و گفته
 ایشان بر سر راهها نشینند هر که خواستی که بلازمیت شعیب علیه السلام رود او را تحریف کردند بدی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها نشینید
 که وعید کنید طالبان حق را و تصدق و باز دارید عن سبیل الله از راه خدای من امن انکس را که ایمان آورده است و به بخدای و بخیر
 و بخیر برای خدای عوجا که یعنی طلب بطلان آن کنید و اذ کروا و یاد کنید منت خدای را بخود اذ کنتم چون بودید قلیل لاه اندکی از جهت عدد
 و عد فکثر که پس بسیار کردانید خدای شمار را یا انکه برکت کرد در و اموال و اولاد شما آورده اند که بدین بن ابراهیم علیه السلام و خمر لوط علیه السلام را
 و خدای ایشان را فرزند ان بسیار داد و تو انکر کردانید پس شعیب علیه السلام این بخت را با یاله ایشان داد و گفت و انظروا و انکرید کیف کان چگونه



بوجود عاقبة المضدين به آخر کار بناه کاران از ارم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام روی مؤمنان کرد و گفت
 وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ أَوْ رَحِيقٌ مِّنْكُمْ
 و گروهی دیگر را معاندان که مؤمنان را دیدند و روی از دین شعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما را
 نه مؤمنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشان را ببینی شعیب علیه السلام فرمود اگر شما در
 و گروه شده اید فاصبروا پس شکیبائی کنید حتی بحکم الله تا وقتی که حکم کند خدای بینای میان ما و گروه و هو حیر الخافین
 و خدای بهترین حکم کننده گان است که در حکم او میل و مایل نیست

قال الملاء

گفتند بزرگان الذین استکبروا و انانکه و نکستی کردند و در پیش خدای من قوم شعیب علیه السلام بعد از آنکه دعوت
 لِحُجَّتِكَ شَعِيبٌ هَرَّانِيه برون میکنم ترا ای شعیب و الذین آمنوا و انانکه و نکستی کردند و در پیش خدای من قوم شعیب علیه السلام بعد از آنکه دعوت
 از دین خویش او کتعودون یا عود خواهم کرد و شما فی ملتینا در کیش ما که کفر است صاحب کشف فرموده که چون کافران گفتند ترا بانه که ایمان
 آورده اند بیرون می کنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام هرگز کار فرموده و آنان مؤمنان بوده اند بر سبیل تعلیل گفتند یا عود کنید یا ملت
 ما لهذا شعیب عم جواب بدین و تیره داد و قال گفت شعیب عم اجبار می کنید ما را بعود و اولوگنا و اگر چه باشیم ما گاه هین و ناخواهان یعنی چگونه
 در ایم بدین شما و ما آنرا کاریم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوئیم مر خدا را شریک است و فی الواقع نیست قد افوتینا بدستی که اقرار کرده باشیم
 و بر بسته علی الله کذب بر خدای دروغی در وسط آورده که ادعای قوم شعیب علیه السلام آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان ملت
 باشند و بدین سبب از ملت میگرفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما اعتقاد کردن که این ملت ما مور بها است اقرا
 باشد بر خدا ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند و بیایند فی ملتکم در کیش شما بعد از آنکه خدا منوها
 بعد از آنکه بر باند خدای ما از ملت شما پس مغتربان باشیم و ما یكون لنا و لنا بدور و انباشد ما ان تعود فیها انکه باز گردیم ملت
 الا ان تیساء الله مگر آنکه خواهد خدا و تباک آفید کار ما نزد او عود ما را بآن و حکم از بی و مشیت لم یزل بدان متعلق شده باشد و وسیع و بنا
 و بر سنده است پروردگار ما کل شیئی همه چیز با علی از روی دانش قدیم یعنی علم و احاطه کرده است همه خیر و دانا است بعاقبت کار همه
 پس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جزه آن و شما در تندی که می نماید از خراج مؤمنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه علی الله توکلنا بر خدای
 توکل کردیم و کار خود را روی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام روی از معاندان بر تافت و بناجات حضرت عجیب الدعوات توجه فرموده گفت
 و بنا افحی خدایا حکم کن بینا میان ما و بین قوم ما بالحق برستی و انت خیر الفاتحین و تو بهترین حکم کننده گانی و قال الملاء
 و گفتند گروهی از اشراف قبیلہ الذین کفروا و انانکه کافرو بودند بخدای من قوم شعیب علیه السلام با روی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند
 لئن اقبلتم اگر شما متابعت کنید شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید انکم بدستی که باشید شما اذ الخاسرون تنگ
 از زبان زدگان که آئین قدیم را که شته بدین محدث بگردید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود و گفتند که اگر دین خود را ترک کنید و زبان
 افتد زیرا که ما نفع شما در کم فروشی است و او شمار از ان منع میکند پس بند شعیب عم نشنیدند و از کفر و خیانت باز نشنیدند فاختد تمام الخفة
 پس و اگر فت ایشان را زلزله و در سوره هود مذکور است که اهل مدین بعضی ملاک شدند علی گفته اند که صیحه منکره و آمد که زمین را بلرزاند با انکه صیحه مقدمه
 زلزله است چه مقرر شد که زلزله بی صلاح و ریح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فرماید که زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزید و آمد
 فاصبحوا پس گشتند فی دارهم و شهر و منزل خود جائزین و بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند و جسد های بی ارواح الذین
 گذروا شعیب انانکه تکذب کردند شعیب عم را ملاک شدند گان که یغنون و فیهما کویا هرگز نه بوده اند در ان شهر الذین گذروا
 شعیب انانکه بدوغ داشتند شعیب علیه السلام را گافوا هم الخاسرون بودند ایشان زبان زدگان در دنیا و عقبی بقوت مشرب
 و از روم عقوبت آورده اند که چون شعیب عم مبادی غذا را مشاهده کرد و از ان بله غم خروج کرد و فتولت عنهم پس روی بگردانید
 از کافران و قال یا قوم و گفت از روی تحسره که ای قوم من لقد ابلغتکم بدستی که برسانیدم شما و سالات ربی پیغامهای پرورد



خَدَّوَصَحَّتْ لَكُمُ يَصْحَبُكُمْ شَمَارًا زُرِّي مَهْرَبَانِي وَكَلَّمَهُ اَنْدَايِرْ جَطَاب بَا اِيْشَان اَجْدَا زَبْلَاك اِيْشَان بُو دِچَانِجِهْ حَضْرَتِ سَيِّدِ مَعْلِيَّةِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ بَا كَلَمًا
وَرَشِ جَطَاب كَرْدَنْدَ بَعْدَ اَزْ قَتْلِ اِيْشَان دُرْدِرْ وَ شَعِيبَ عَلَيْهِ السَّلَام بَعْدَ اَزْ اَطْلَا بَا سَفْ وَ تَحْسِرْ بِرُ قَوْمِ خُ وَا دُرْ اَتَسْلِيَّةِ وَا دُو كَلَمَتِ فَكَيْفَ اَسْمَى بِرُ كَلِمَةٍ
تَا سَفْ وَا نَدُو وَ خُورْمَ وَ غَمْنَاكِ شُومَ عَلَيَّ اَقَوْمِ كَا فَرِيْنِ هَ بَرْلَاكِ قَوْمِي اَزْ كَا فَرَانِ كِهْ مَرْتَضِيْنِ بَرْدَنْدِ پَسْ بَعْدَ اَزْ قَضَايِ بَعْضِي اَزْ اَمَمِ مَاضِيَّةِ بَرْلَاكِ
اَبْ تَكْنِيْبِ غَمْمَانِ تَهْدِيْدِي نَمَايْدَ كَفَا رُشِيْشِ رَا وِيْ فَرَايْدَ وَمَا اَزْ سَلَا وَ نَفَرْتَا وِيْمَ مَانِي قَرْبَاةِ دَرِ سَهْرِيْ وَ وِيْ مِيْنِ نَبِيْ سَحْ سَهْرِيْ لَهْ وَا وِرْدَنْدَ
كَرْدَنْدَ اَلَا اَخْذَنَّا كَرْدَنْدَ بَرْفَتِيْمَ اَهْلَهَا اَهْلِ اَنْ شَهْرُ وِيْدِيْ رَا بَا لِبَا سَاءَ بَخْتِيْ وَ تَكْلِيْ وَ الصَّرَاةِ وَ بَرِيْجِ وَ بِيَا رِيْ كَلَهْمُ يَضْرَعُوْنَ هَ شَا مَكِهْ اِيْشَانِ
اَزْ رِيْ كَنْدَنْدَ وَ پِنْدِيْدِيْرْ شَدَهْ تَصْدِيْقِ بَنِيْ خُودِ نَمَايْدَ تَا بَلَا مَنْدَفُخْ كَرْدُو وَ چُونِ بِيْلَا وَ رَحْمَتِ قَنَبِهْ نَشْدَنْدَ اِيْشَانِ اَزْ اِنْعَا وَ رَا حَتِ مَبْتَلَا كَرْدِيْمَ تَهْدِيْدِ بَلَا كَنَسَا
پَسْ بِلْ كَرْدِيْمَ مَامُكَا نَ السَّبِيْئَةِ الْحَسَنَةِ بِجَايِ بِلَا وَ مَرَضِ وَ شَدَتْ سَلَامَتِ وَ صَحْتِ وَ رَحْمَتِ حَتَّى عَفْوَانَا وَ قَتْلِكِهْ سِيَا رَشْدَنْدِ سَهْمِ مَالِ
وِيْمَ مَرَجَالِ اِيْنِ حَاثِرْ اَزْ اَكْفَرَانِ كَرْدَنْدَ قَالُوْا وَ كَلَمَتِيْمَ اِيْنِ اِيْنِيْ وَ نَعْمَتِ بِجَايِ مَحْنَتِ وَ مَضْرَتِ اَرْعَادَتِ دَهْرِ وَ طَبِيْعَتِ رُزْ كَارِ سَتِ قَدْ مَسَّ
بَدَسْتِيْ كِهْ رَسِيْدَ اَبَا كَنَسَا پِدْرَانِ مَارِ اِنِزَالِ الصَّرَاةِ وَ الشَّرَاةِ شَادِيْ وَ بَخْتِيْ اِيْنِيْ دَرِ زَمَانِ كِهْ نَشْتَهْ كَا بِيْ قَطْبُ بُو دِيْ وَ كَا بِيْ فَرَا خِيْ وَ وَقْتِيْ صَحْتِ بُو دِيْ
وَ قَتِيْ بِيَا رِيْ زَمَانِيْ غَمِ بُو دِيْ وَ زَمَانِيْ شَادِيْ اِيْنِ سَبَبِ كَفَرِ اِيْمَانِ اَسْتِ پَسْ مَارِ بِيْهَانِ طَرِيْقِ مِيْ بَاشِيْمَ كِهْ مِيْ بُو دِيْمَ چُونِ اِيْنِ قَوْمِ بَرِ نَاسِيَا سِيْ وَ كَفَرِ
رُسُوْخِ وَ رَزِيْدَنْدَ فَا خْذَنَّا هُمْ پَسْ مَا بَرْفَتِيْمَ اِيْشَانِ اَزْ بَخْتِيْ نَا كَمَا نِ اِيْنِيْ دَرِ حَالِيْ كِهْ اِيْمَانِ بُو دِنْدَ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ هَ وَا اِيْشَانِ نَبِيْلَا
كِهْ عَذَابِ بَدِيْشَانِ نَا زَلْ خَوَا بَدَشْدَ وَا يْنِ حَسْرَتِ عَظِيْمِ تَرَسْتِ اَزْ اَنَكِهْ مَقْدَمَاتِ عَذَابِ رَا وِيْدِيْهَ بَاشَنْدَ وَ نَزُوْلِ اِنْرَا دَنَسْتَهْ وَ لَوَا نَ اَهْلُ الْقُرَى
وَ اَكْرِيْجَانِجِهْ اَهْلِ اَنْ دِيْ سَا كِهْ بَدِيْنِ عَذَابِ مَبْتَلَا شَدَنْدَ اَبَا اَهْلِ مَكِهْ وَ مَاحُوْلِ اَوَا مَنُوْا اِكْرُوْا بَدَنْدِ نَحْدَايِ وَ اَتَقُوْا وَ پَرِيْزْ كَرْدَنْدِيْ اَزْ شَرِكِ وَ نَحْلَتِ
بِغَيْرِ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ كَلَمَتِيْمَا اَبْرَ اَمِيْمَكُنَا وِيْمَ مَاعْلِيْمُ اِيْمَانِ اِيْشَانِ وَ مِيْدَا وِيْمَ اِيْشَانِ اَزْ اَبُو كَا تِ بَرَكْتِيَا وَ رَا دِيْ تَا مَنِ الشَّمَاةِ اَزْ آسْمَانِ بَقُوْلِ
دَعْوَاتِ اِيْشَانِ اَبَا بَارِيْدِنِ بَارَانِ وَ اَلَا وَ حُضْنِ وَ اَزْ رَمِيْنِ بَرِ وَا شَدَنْدَ حَاجَاتِ يَارِسْتِنِ نَبَاتَاتِ وَ لَكِنْ كَدُوْا وَ لَكِنْ اِيْشَانِ تَكْنِيْبِ كَرْدَنْدَ
رُسُوْلَانِ مَارَا فَا خْذَنَّا هُمْ پَسْ مَا بَرْفَتِيْمَ اِيْشَانِ اَزْ اِيْمَانِ كَا فَا اِيْكِسْبُوْنَ هَ بَا نَحْجِهْ بُو دِنْدَ كِهْ كَسْبِ مِيْكَرْ دَنْدَا زْ كَفَرِ وَ مَعَا صِيْ دَرِ حَقَائِقِ سَلْمِيْ مَوْدُ
كِهْ اَكْرَمَنْدَ كَانِ بَرُوْ دِنْدِيْ مَبَا وَا عِيْدِيْمَنْ حَذَرِ كَرْدَنْدِيْ اَزْ مَخَالِفَتِ اَمْرِ مَنِ وَ تَبَرُّ سِيْدِيْ اَزْ تَهْدِيْدِيْمَنْ دِلَهَايِ اِيْشَانِ اَبْرُوْ شَا مَدَهْ خُودِ رُشِيْشِيْ وَا وِيْ كِهْ
بَرَكْتِ سَمَا اَشَارَتِ بَدَسْتِ وَ جَوَارِحِ وَ اَعْصَايِ اِيْشَانِ اَزْ اِنْجِيْ مَتِ خُودِ بِيَا رِ اَسْتِيْمِيْ كِهْ بَرَكْتِ اَرْضِ عِبَارَتِ اَزْ اَنْ اَسْتِ
نَظْمِ
دُرْ زَمِيْنِ وَ آسْمَانِ دَرِ بَايِ جُودِ جِيْ كَشَا يَنْدَا زِيْ اَهْلِ سَجُوْدِ نَا زَرِ مِيْنِ بَرِ عِبَادَتِ بَارَكْنِ نَا بَرِ سَمَايِ مَحْرَفَتِ پَرِ وَا زَكْنِ نَا اَقَا مِيْنِ
اَيَا اَمِيْنِ شَدَنْدَ اَهْلُ الْقُرَى اَهْلِ مَكِهْ وَ حَوَالِيْ اَنْ بَعْدَ اَزْ بِيَا نِ كِهْ دَرِ عَذَابِ كَا فَرَانِ كَرْدِيْمَ اَنْ يَا قِيْلَهُمْ بَا سُنَا اَزْ اَنَكِهْ بِيَا يَدِ بَدِيْشَانِ عَذَابِ
بِيَا تَا دَرِ شَبِّ وَ هُمْ نَا عَمُوْنَ هَ وَ حَالِ اِيْشَانِ خَفْتَهْ بَشْدَنْدِيْغِيْ شَجُونِ عَذَابِ بِيَا يَدِ بَدِيْشَانِ دَرِ وَقْتِ غَفْلَتِ اِيْشَانِ اَوَا مِيْنِ اَهْلُ الْقُرَى اَيَا اَمِيْنِ
شَدَنْدَ اَهْلِ اَنْ شَهْرُ اَنْ يَا قِيْلَهُمْ بَا سُنَا اَنَكِهْ بِيَا يَدِ بَدِيْشَانِ عَذَابِ مَاضِيْجِيْ دَرِ وَقْتِ حَاشَتِ وَ هُمْ يَلْعَبُوْنَ وَ حَالِ اِيْشَانِ بَارِيْ مِيْكَنْدَ
اِيْنِيْ بَرِ تَقَرُّفِ وَ مَحَامَاتِ دُنْيَا كِهْ بَارِيْ كَا هَ غَا فِلَانِ اَسْتِ مَشْغُوْلِ بَاشَنْدَ طَخْصِ سَجْنِ اَنْ اَسْتِ كِهْ بَعْدَ اَزْ تَكْنِيْبِ سَلْ اَزْ عَذَابِ اَلِيْ مِيْنِ نَتَوَانِ بُو دِنْدَ بَرُوْرِيْ
اَقَا مَنُوْا اَيَا اَمِيْنِ شَدَنْدَ اَهْلِ تَكْنِيْبِ مَكْرُ اَللّٰه اَزْ نَا كَا هَ كَرْمَنْ خُدَايِ مَكْرِ سَتَا رَتِ اَسْتِ اَزْ سَتَا رَا جِ بَنْدَهْ وَ كَرْمَنْ اَوِرْ وِيْجِيْ كِهْ نَدَانْدَ فَا اَيَا مَنِ پَسْ اَمِيْنِ
مَكْرُ اَللّٰه اَزْ خُدَايِ اِلَا الْقَوْمُ الْخَاسِرُوْنَ مَكْرُ وِيْجِيْ زِيَا نِ كَارَانِ كِهْ كَفَرِ وَ نَفَاقِ زِيَا نِ زُوْدَهْ هَرُوْ حَا نِ بَاشَنْدَ اَوَلَمْ يَهْدِ اَيَا بِيَا نِ كَرْدُوْرَا هَ مَوْدُوْدِ
لِلَّذِيْنَ يَرْثُوْنَ اَلْاَرْضَ بَرَايِ اَنْ كَسَانِيْ كِهْ مِيْرَا تِ كَرْفَتَهْ اَنْدَزِيْمِ رَا اِيْنِيْ مَتَكْنِيْبِ شَدَهْ اَنْدَرَانِ مَنِ بَعْدَ اَهْلَهَا اَزْ اِيْسِ بَلَاكِ اَنْ مَرُوْ كَفَا رَزَمَانِ حَضْرَتِ
پِيَا هَ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ اَنَكِهْ دِيَا رَا مَمَ مَاضِيَّةِ كَرْفَتَهْ اَنْدُوْ خُدَايِ اَبْرَ اِيْمَانِ بِيَا Nِ كَرْدَانِ كُوْشَاةِ اَنَزَا كِهْ اَكْرُوْ اِهِيْمَ اَصْبَا هُمُ مَكْرِيْمِ اِيْشَانِ اَزْ اَبُو دِيْ نَوِيْ مَ بَرِ خَرَايِ كَلِمَاتِ
اِيْشَانِ اِيْنِيْ عَقُوْبَتِ كِيْمِ اِيْشَانِ رَا چَانِجِهْ مِيْشِيَا Nِ اِيْشَانِ اَزْ اَكْرُوْ دِيْمَ وَ تَطْبِيْعِ وَ مَاهِرِيْ تِيْمِ عَلَيَّ اَقْلُوْ هُمْ بَرِ دِلَهَايِ اِيْشَانِ قَهْمُ لَا يَشْعُرُوْنَ پَسْ اِيْشَانِ
اِيْنِيْ شَنُوْنْدَ اَزْ رُوِيْ فِهْمِ وَ عِيْرَتِ بَرِجَهْتِ جِيْمِ قَلْبِ جِهْ اَكْرُوْلِ مَشْرَحِ اَسْتِ اِنْجِهْ مِيْ شَنُوْنْدَ رُوْمِيْ يَا بَدِيْسِ كُوْشِ دَلِ اَزْ اَسْمَاعِ كَلَامِ حَقِ فَا يَدَهْ دَارْدُوْنْدَ كُوْشِ اَبْ اَكْرُوْلِ
نَظْمِ
اِيْنِ سَجْنِ اَزْ كُوْشِ دَلِ بَا يَسْتِ نُوْدِ نَا كُوْشِ كَلِ اِنْجَا دَرِ وِيْجِيْ سُوْدِ نَا كُوْشِ سَرِ بَا جَلْمِهْ حَيَوَانِ بَهْمِ اَسْتِ نَا كُوْشِ سَرِ مَخْصُوصِ نَسْلِ اَدَمِ اَسْتِ
اَكُوْشِ سَرِ چُونِ جَانِبِ كُوْبِيْدَهْ اَسْتِ نَا كُوْشِ سَرِ سَهْلِ اَسْتِ اَكْرُوْ كَنْدَهْ اَسْتِ نَا يَسْ بَحْتِ سَلِيْقَةِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پِيَا هَ عَلَيْهِ الصَّلَاةِ وَ السَّلَامِ مِيْ فَرَايْدَ تَلَا الْقُرْآنِ
اَنْ شَهْرُ بَا كِهْ نَسَبَتِ مَامَمَ مَذْكُورَهْ دَنَسْتِ چُونِ حَقَافِ وَ حَجْرِ وَ مَوْتَفَا كَاتِ وَ غَيْرِ اَنْ نَقَصَ عَلَيَّ خَا نَدِيْمَ بَرِ تُوْمِيْنِ اَنْبَا هَا هَ اِيْنِيْ جَبْرَايِيْ وَ لَقَدْ
جَاءَهُمْ وَ بَدَسْتِيْ كِهْ اَبْدَنْدَ بَا بَالِيْ اَنْ رُسُلُهُمْ يَغِيْبُ اِيْشَانِ چُونِ هُوْدِ وَ صَالِحِ وَ لُوطِ وَ شَعِيبَ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالْبَيِّنَاتِ بَحْرَاتِ رُشْنِ يَا دِلَالِ وَ اِلْحَا



به و بنیابرون می آوردند و بدین سحران تحکم آنکه بیرون کنند شمارای قطیان متن از خاک زمین شما که ولایت مصر است و حکومت
 بنی اسرائیل و فرعون چون این سخن بشنید گفت کما زنا قاتلین پس چه میفرمایند ما را و تدبیر این چیست قالوا گفتند آنچه جبر کین در آواخاه و بر
 او بارون علیه السلام را تا خیرین مهم او را و شتاب زدگی منهای و ارسیل فی المدائن و بفرست در شهر با که تعلق بصعید مصر دارد و حاکمترین کرده
 فرایم آنندگان و جمع کنندگان را که ایشان یا توك بکل ساحر بیازند و هر ساحری که باشد علیم و دانا و حادث و در فن خود آورده اند که در هیچ قرن
 چندین ساحر نبوده که در قرن موسی هم و سایی سحر باقی مابین صعید بودند و در تفسیر میاطی آورده که در مابین صعید و و برادر بودند که ایشان
 در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما بسر قهر پدر خود بر مادرش همچنان کرد و ایشان پدر خود را آوردند
 جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمد هاند بی لشکر و بی سپاه و صلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصای
 است که چون می افکند از دانی میشود و هر چه پیش می آید می خورد فرعون داعیه کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بصبر
 برسد که هفتیکه ایشان در خواب می شوند آن عصای همان اثر دایمی کرد و یانه اگر می کرد بداند که آن جادویی نیست چه سحر و قسیر که در خواب با
 اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شمار بلکه هیچکس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود و القصة برادران با شاکر و ان مصحح
 که دوازده هزار بودند و زوال المسیر کوید که هفتاد و هزار مصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید و جاء الشیطان و امم جادوا
 فرعون بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قالوا گفتند ان لنا ایا باشد ما را که حاکم از وی است
 اگر باشیم نحن الغالبین ما غلبه کنندگان بر موسی قال نعم گفت فرعون آری مژده باشد و انکم و شما باشید لمن المقربین که از
 نزدیکان من هرگاه که خواهید نزدیک من در آید آورده اند که بهتر این جماعت چهارتن بودند آن دو برادر که سا بور و با ذوری گفتند و دیگر
 و صفی و در شرح لباب آورده که این چهارتن را تیر متهری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سا بور و عاز و واقع سوال جواب پدر خود با قوم گفتند
 ایشان از قصه خواب و بیداری موسی علیه السلام و از دبا شدن عصا استغنا ببلغ نمودند معلوم شد که هرگاه که موسی هم در خواب است عصا از دبا
 شده یا سبانی میکند ایشان را تردوی بدید آمد و دغده در خاطر ظهور کرد و نهان میداشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی هم را طلبید و متعجب
 که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره نظام یافت سحران عصا و سینی چند در میان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفج نشست مردم
 مصر نظاره حاضر شدند و هفتاد و هزار سحران یک طرف صف کشیدند موسی و بارون علیه السلام بیک جانب ایستادند جادوان بطریق و ب
 مثل آمدند قالوا اما موسی گفتند ای موسی اما ان قلنی یا ان هست که تویی فکینی عصای خود را و اما ان نکون و یا آنکه باشیم
 نحن الملقین ما افکنده کان جمال و عصای خود را قال گفت موسی هم از وی کرم و تسامح و تخلفی که اینها علیه الصلوة والسلام را باشد که القوا و شما بفکنند
 فلما القوا پس آنکه ما که بفکنند جادوان آنچه ساخته بودند سحر و اعین الناس جادوی کردند چشمهای مردمان یعنی خود بدیشان خیره خیل
 که حقیقی نداشت و استرهبوهم و ترسانیدند مردمان را و جاء و بسج عظیم و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای گرا حوض
 مافته و بافته بودند و بقیه مطلق کرده و چوبهای دراز میان بی ساخته و اجواف همه را بر سیما بکرده چون حرارت آفتاب بدینجا رسید زیستی در
 حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته پس
 حرارت آتش در تحت و گرمی آفتاب ز فوق اثر کرد و آن نکال در حرکت آمد چنان نمودند که همه میدان پر از مارانند و او حینا و ما حی کردیم الی
 موسی بسوی موسی هم ان الق عصا انکه بفکن عصای خود را پس موسی هم عصا بفکنند از دبا شد و بان کشاده فاذا هی پس آنجا که عصا
 از دبا شده بود قلقت فرو می برد ما یا فکون آنچه تدویر میکردند و بدروع بخلق می نمودند و آن چهل خوار رسن و چوب بود را وی گوید که چو
 چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد و روی نظاره گیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم دران ابنوی ملاک گشتند پس موسی هم او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه
 تعالی آن عصا و حبال امعدوم گردانید فوق الحق پس ثابت و پیدا آمد رسنی موسی هم و بطل و زایل شد ما کا فوا یعمکون آنچه بودند که عمل
 میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوهای جیل ما را باطل گردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان هنالك
 انجا که موسی هم غالب شد با فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند و انقلبوا و باز گشتند از ان موضع صاعرین و خوار شدند کان و ناامیدان بی
 مراد و الفی الشیطان و فکنده شدند جادوان بر رویهای خود مساجدین و سجده کنندگان مرخدا را که قالوا اما گفتند ایمان آوردیم

وَتَشَامِتُ إِثْنَانِ بَا مِيرْسِدَا لَا بَدِيدَا إِنَّمَا طَرَفُهُمْ جُزْئِيَّتٌ سَبَبٌ خَيْرٌ وَشَرٌّ لِّإِثْنَانِ عِنْدَ اللَّهِ تَزِيدُكَ خَدَايَ وَأَنْ عَمَلٌ بِإِثْنَانِ هَسْتُ كَرَامُ الْكَاتِبِينَ
بِهِ حَضَرَتْ بَرْدَهْ اَنْدَشَامَتَنْ عَمَلَا بِإِثْنَانِ رَسِيدَهْ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَيْكِنْ بَشِيرٌ لِّإِثْنَانِ بَعْنِي قَبْطِيَانِ لَا يَعْكُوفَنَّ هَسْمِيدَانْدَهْ اَنْدَهْ بِإِثْنَانِ مِيرْسِدَا رَكَارَهْ وَابْهَوَالِ
بِرُطْمَهْ شُمُوعِي اَعْمَالِ سَتِ وَقَالُوا اَوْفَعْتُمْ فِرْعَوْنِيَانِ مُوسَى وَمَرْهَمُهُمَا قَاتِلَانِ بِهْ هَرَا كَهْ بِيَارِي بَا بِرْخِرِي كَهْ بِيَارِي بَا مِثْنَانِ اَيَّةُ اَنْشَانْدَهْ كَهْ زَعْمُ تَوَانِ هَسْتُ كَهْ جَزْءُ
تَوَسْتُ مَثَلُ قَطْطِ وَفَرَضُ مَثَالِ اَنْ لَشَحْرَ نَابِلَا تَسَحَّرُ كُنِي مَارَا بَانَ قَمَا حَنْ لَكَ بِسِ مِثْنَانِ مَاتَرَا مِثْنَانِ هَسْتُ هَا كَرُويدَكَانِ وَبَابُورِ دَارِ مَكَانِ چُونِ قَبْطِيَانِ
بِهْ نَهَايَتِ كَارِشِي اَمْدَقَارِ سَلَا سِ فَرَسَا دِيمَ مَعْلَمُ الطُّوفَانِ بِرِ اِثْنَانِ طُوفَانِ وَانْ خِرِي بَاشْدَهْ طُوفَانِ كَمْدَهْ مَارِشِي وَفَرَايِرِ وَهَمَهْ تَرَا چُونِ مَارَانِ
وَسِلَ وَفَرَايِرِ اَمْدَقَارِ سَلَا سِ فَرَسَا دِيمَ مَعْلَمُ نَزْدَهْ وَالْقَلْبُ مَعْلَمُ يَادَهْ يَكْنَهْ يَسْبُوسَهْ وَالصَّفَادِيعُ وَنَزْعُ وَالدَّمُ وَخُونِ اَيَاتِ مُفَصَّلَاتِ وَرَجَالِ لَشَحْرَ اِيْشِيَا
اَيْتِمَايِ قَدَرْتُ مَابُودِنْدَا رَكْدَكِرْ عَدَا شَدَهْ عِنِي مَدْتُ مِثْنَانِ هَرُو اَيْتِ كَجَاهْ بُوْدُو لَشَدَا هَرَا تِي يَكْتِ مَفْتَهْ فَا سَتَكْبَرُ اِيْشِيَانِ كَرْدَكَشِي كَرْدَنْدَا فِرْعَوْنِ هَرُو
وَكَانُوا اَوْ بُوْدُو قَوْمًا مَجْرُمِيْنِ هَرُو سِي مَجْرَمُ عِنِي مَعَاذِ كَفَرْ كَهْ بَا وَجُودِ لَشَا هَرَا اَيَاتِ وَتَابِعِ اَنْ اِيْمَانِ نِيَا وَرُوْدَهْ وَكَمَا وَقَعْ هَرَا كَهْ وَاقَعْ شَدِ
وَفِرْعَوْنِ اَمْدَقَارِ سَلَا سِ فَرَسَا دِيمَ مَعْلَمُ نَزْدَهْ اِيْشِيَانِ عَدَا بِي اِيْشِيَا كَهْ مَكُورْ شَدَ قَالُوا اَكْفَعْتُمْ اَزْ رُوِي تَضَرَّعُ يَا مَوْسَى اَدْعُ كُنَايِ مَوْسَى چُونِ بَرِي مَارِ اَيْتِ اَزْ فِرْعَوْنِ
خُودِ بِمَا عَمِلْتُمْ عِنْدَكَ بِتَجْهْ عَمْدُ كَرْدَهْ هَسْتُ وَانْ عَمْدُ تَزِيدُكَ تَوَسْتُ عِنِي خُدَايِ بَا تُوْ عَمْدُ كَرْدَهْ چُونِ اَوْرَا چُونِ اِيْ اَجَابَتْ كَمْدَكُنْ كَسَفْتُ اَكْرَبَارِ
بَرِي وَرَا يَلِ كَرْدَانِي عَمَّا الرِّجْزِ اَزْ مِثْنَانِ عَذَابِ رَا كُنُوْ مِثْنَانِ لَكَ هَرَايَهْ مَا اِيْمَانِ اِيْمُ وَتَصْدِيقُ كُنِيْمُ مَرْتَرَا وَكُنُوْ سِلَكُنْ وَهَرَايَهْ بَصْرُ سَلَمُ مَعَكُ
بَنِي اِسْرَآئِيْلَ هَرَا تَوْنِي سِرْ اِيْلَ تَا هَرَا كَهْ خَوَاهِي بَرِي فَلَئِنْ كَفْتُمْ اَسْ اَنْوَقْتِ كَهْ بَا بَرُوْدِيمَ بَدْعَايِ مَوْسَى عَمُ وَوَقَعْ كَرْدِيمَ عِنِي الرِّجْزِ اَزْ اِثْنَانِ اَنْ عَذَابِ
وَ تَا خِرْ كَرْدِيمَ اِلَى اَجَلٍ مَدِي كَهْ اَزْ زَمَانِ كَهْ بِي شَبَهْ هَمُ بَالِغُوْهُ اِثْنَانِ سَنَدُ كَانْدَهْ بَدَانِ تَا مَعْدَبُ كَرْدَنْدَا اِنْ اِذَا هُمْ يَكْفُوفُونَ هَرَا اِثْنَانِ عَمْدُ
مِي تَكْنَنْدَرِ قَهَا سِرْ كَرْدَهْ كَهْ دَرِ مَعْمُ مَفْتُ شَا نَزُوْدَا بَارَانِ بَا رِيْدُوْهُ خَلَّتْ بَرَايِ مَرَا كَمُ دَرِ مَانْدَهْ وَآبِ بَخَانَهْ مِي قَبْطِيَانِ دَرِ اَمْدُ وِ مَرْدَانِ وَزَمَانِ بَرَايِ اِثْنَانِ
وَ كَوْدَا نَزَا بَرِ بَلَنْدِ بِيَا شَانْدَهْ بَرِ قَطْلِي كَهْ وَجَا نَهْ نَشِيسْتِي غَرَقُ شَدِي وَا لَكِهْ بِيُوْتِ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ مَبَا زِلِ اِثْنَانِ مَقْصَلُ بُوْدُو قَطْرَهْ آبِ بَدَانِ خَا نَهْ دَرِ بِيَا دِ الْقَهْصَةِ
اَمْدُ رُجُوعُ بَقَرْعُونِ كَرْدَنْدَا وَنَا اَمِيدُ شَدَهْ رُوِي مَوْسَى عَمُ اَوْرُوْدَهْ كَهْ اَزْ خُدَايِ خُودُورْ خَوَاهْ تَا اِيْنِ عَذَابِ اَزْ مَوْعُ كَمْدُو مَا اِيْمَانِ اِيْمُ چُونِ اَنْ طُوفَانِ بَدَايِ مَوْسَى
مَنْدَفَعُ شَدَهْ آبِ اَزْ رُوِي زَمِيْنِ بَرَفْتُ مَرُوْدِ اِثْنَانِ خَا هَرَا كَشْتُ مَبْنَاهُ نِيَكُوْ كَهْ هَرَا كَرْدَنْدَهْ بُوْدُوْدَا رَا كَفَرَانِ نَحْمَتْ وَرَزِيْدُ دَايْمَانِ نِيَا وَرُوْدَهْ كَفْتَنْدَا اِيْنِ چُونِ
مِي بَايَسْتُ حَقُّ تَعَالَى مَعْلَمُ سَوَارَهْ بِرِ اِثْنَانِ كَمَا شَسْتُ تَا اَكْثَرُ مَرُوعَاتِ اِثْنَانِ اَزْ اَجْزُوْ وُوْ دِيكِرَا بَارَهْ بِيَا هْ مَوْسَى عَمُ اَوْرُوْدَهْ وَسُوْ كَمْدُوْ خُورُوْدَهْ اَكْرَبَانِ بِلَا مَنَكْشَفُ كَرْدُوْ
بَخْدَايِ تَزِيكِرُوْدِيمُ حَضَرْتُ مَوْسَى عَمْدُ اِسْلَامُ بَصِيْرُ اِيْرُوْنِ اَمْدُ وَبَعْصَايِ خُودَا شَا رَهْ بَشَرِ مَعْلَمُ بَا بَدَانِ دُوْ طَرَفِ مَتَفَرِّقُ شَدَ اِثْنَانِ دِيْدَهْ كَهْ مَقْدُ
اَزْ مَرُوعَاتِ مَانْدَهْ كَفْتَنْدَهْ اِيْنِ مَاهِ حَصُولِ اَبَسْ سَتِ وَتَصْدِيقُ كَرْدَنْدُ حَقُّ تَعَالَى مَعْلَمُ يَادَهْ فَرَسَا دَا اَنْجَهْ اَزْ زَعِ بَا قِي مَانْدَهْ بُوْدُوْ جَزْءُ دِيكِرَا بَارَهْ اَلْحَاجُّ اَلْحَكِيْمُ اَمْدُ
اَخَا تَضَرَّعُ مَنُوْدَهْ بَشَرُ اِيْمَانِ اَنْ عَذَابِ نِيَا خِرْ شَدَ كَفْتَنْدَايِ مَوْسَى مَارَا مَتَحَقُّ كَشْتِ كَهْ تُوْدُرْغَنِ سَحْرَا جَلْمَهْ مَاهِرَانِي دِيكِرَا بَارَهْ حَقُّ سَجَا نَهْ وَتَعَالَى لَشَكْرُ نَزْعُ رَا اِثْنَانِ
فَرَسَا دَا مَاهِ اِيْمَانِ اِثْنَانِ دَرِ مِي اَمْدُ وُوْدِيكِمَايِ اِثْنَانِ مِي اِفْتَا وَنُ چُونِ كَسِي سَخْنُ كَفْتِي بَدِيْنِ دِي اَمْدُ نَذِي بَا تَضَرَّعُ مَنُوْدَهْ وَشَرَطُ كَرْدَهْ اِيْنِ بِلَا مَنْدَفَعُ شَدَ
وِيكِرَا بَارَهْ بَا سِرْ تَرُوْدُوْ عَمْدَا وَفَقْدُ حَقُّ تَعَالَى اَبْنِلِ اَخُونِ كَرْدَانِدَهْ مِثْنَانِ كَهْ سَبْطِي مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ مِثْنَانِ
خُورُوْدِي بِي سَبْطِ هَرَا يَكْتِ مِثْنَانِ حَالِ وَاقَعُ بُوْدِي اِيْجَا نِيَا عَمْدُ كَرْدَهْ كَهْ بَعْدُ اَزْ كَشْفِ بِلَا شَرَطِ مَتَابَعْتُ بَا نِيَا وَرُوْدَهْ قَاتِلْمُنَا اَمْنَهُمْ سِ لَصَافِ سَتِيْمُ وَا رُوْ
اَنْتَقَامُ كَرْدِيمُ اَزْ اِثْنَانِ فَا غَرَقْنَا هَمُ فِرْعَوْنُ سَا خِيْتُمْ اِثْنَانِ اَزْ اَلْقِيْمُ وَرِيَايِ قَلَمُ تَزِيدُكَ مَصْرُ بَا اَتَمُّ اِيْشِيَانِ كَدُوْ اَبَا اَيَاتِنَا بَدْرُوعُ دَشْتَنْدُ
اَيَاتِ قَدَرْتُ مَارَا وَكَانُوا اَعْنَاهَا غَافِلِيْنِ هَرَا بُوْدُوْدَا تَامَلِ وَرَانِ بِيْخِرَانِ وَآوَرْنَا الْقَوْمَ وَمِيْرَاثِ دَاوِيْمُ مَقَوْمِ الدِّينِ كَانُوا اَيْتَضَعُوْ
اَنَّا لَكِهْ بُوْدُوْدُ ضَعِيفُ وَزَبُوْنُ كَرَفْتَهْ شَدَهْ بَدَسْتُ فِرْعَوْنِيَانِ عِنِي بَنِي اِسْرَآئِيْلَ اَكِهْ بَدَسْتُ قَبْطِيَانِ دَرِ مَانْدَهْ بُوْدُوْدَهْ بَعْدُ اَزْ اَكْ فِرْعَوْنِ وَتَابِعِ اَوْمِيْرَاثِ دَاوِيْمُ مَشَارِقِ
اَلْاَوْصِ حَبَاتِ شَرْمِي اَزْ زَمِيْنِ شَامِ وَمَغَارِهَا وَجِبَاتِ غَرْبِي اَزْ زَمِيْنِ اَلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا طَائِفَتِيْنِ كَهْ بَرَكْتُ سِيْدَا كَرْدِيمُ وَرَانِ بَا اَزْ زَمِيْنِ وَبِسَايِ
مَحْصُولَاتِ يَا بَا قَدَامِ بِنِيَايِ عَظَامِ عَلِيْ بِنِيَاوَعْمُ وَنَمَتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ وَتَامَ شَدُوْ بُوْ فَا رَسِيْدُ عَمْدُ بَرُوْدُ كَارُ تُوْ اَلْحُسْنِي اَمْدُ هِيَكُوْ عَلِيْ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ
بَرِ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ كَهْ اَنْ بَصْرَتُ بُوْدُوْ بَرَا عَمْدَا وَشَحْرَ دِيَا اِثْنَانِ بِمَا صَابَرُوْا طَوْفَايِ اِيْرَجْ عَمْدَهْ سَبَبُ اَنْ بُوْدُوْ كَهْ صَبْرُ كَرْدَنْدَهْ بَرِ شَدَايِدُ وَكَارَهْ وَوَقْرُنَا
وَخَرَابُ كَرْدِيمُ مَا كَانِ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ اَنْجَهْ بُوْدُوْ كَهْ سَاخْتَهْ وَرَسْتُ كَرْدَهْ بُوْدُوْ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَكَرُوْدَهْ اَوَا زَكُوْ شَكْمَا وَحَصَارُ بَا وَتَرْتَلَهَايِ نِيَكُوْ وِيَا
كَانُوا اَيْحَرُ شَوْوَنَ دُوْ اَنْجَهْ بُوْدُوْدَهْ بَرَا مَشَقَّتَهْ بُوْدُوْدَا زَبَانَهَايِ چُونِ صَرَحُ بَا مَانِ وَجَاوَزْنَا بَنِي اِسْرَآئِيْلَ وَبَكَرْ اِيْمُ بَنِي اِسْرَآئِيْلَ اَلْجُوْ اَزْ رِيَا سَلَا
فَا تَوَاسِيْنِ يَادَنْدُوْ بَكَرْ شَتْنَدُ عَلِيْ قَوْمُ بَرِ كَرُوْ سِي اَزْ قَبِيْلَهْ لَحْمُ كَهْ دَرِ وِلَايَتِ رَقَهْ يَكْفُوْنُ مَقَامَتُ مِيكِرُوْدَهْ عَلِيْ اَصْنَامُ لَهْمُ بَرِ پَرِ شَتْنِ تَانِ كَهْ مَرِ شَتْنِ



بود و یونانی اسرائیل قومی را مجاور تنگه دیدند و گفتند یا موسی اجعل لنا ای موسى بساراً لربی یا الهی یعنی مثالی بساز که از این سیستم
 کما لحکم الحجة طینچه ایشان را خدایان هستند که می پرسند قال انکم گفت موسی هم بدستی که هستید شما قوم تکه لئون که روی که نادانی میکنند
 و جهل می ورزید و درین که توهم جوار عبادت غیر خدا دریدان هو لا بدستی که این گروه بت پرستان متبتن ملاک شده اند ما هم فیه باین
 ایشان در اند یعنی خدای دین و این ایشان را در هم خواهد شکست و بتان ایشان را بر دست و پا پاره خواهد کرد و قال و زایل مضجیل است ما کا نوا
 یعملون و آنچه هستند ایشان که میکنند اعبادت اصنام قال غیر الله گفت موسی هم آیا جز خدای ابعثکم الهی طلب کنم برای شما معبودی و هو
 فضلکم و حال آنکه او فضل او شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و با انواع نعم تخصیص فرمود و از اینجاست که و ما دکنده چون بر ما ندیم
 شما من ال فرعون از تبع فرعون یسومونکم میخشانید شما را سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم میکشدند پسران شما
 بجهت انقطاع نسل شما و یستخونون نساکم ط و زده می کشند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و فی ذلکم و درین برهاندین
 بلا و نعمتی بود یاداران عذاب محنتی بود شما من و بکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی هم وعده کرده بود بنی اسرائیل را
 که بعد از ملاک فرعون کتابی بیارم بشما از روی حق تعالی که هر چه شما را بیداران مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون عرق
 شد طلب آن کتاب نمودند و موسی هم از خدای درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بر روزه باشی پس از آن بطوری تا با تو
 سخن گویم موسی هم سی روز روزه داشت و در روزه و یکم بطور توجه نمود و گراست داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی
 روزه آید پس برای دفع آن رایحه مساوئ کرد ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک می شمئیم از آن مساوئ دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرم آنرا
 ده روز دیگر روزه بخنای میفرماید و اعد موسی و وعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثلثین کیکه سی شب از روزه روزه و
 چون مدار حساب مشهور عرب بر رویت طلال است و آن شب میری میشود تاریخ را شب مقید کرد و اتممتنا ها و تمام کردیم آن سی بعث
 بد و دیگر از ماه ذی الحجه فتمت تمام شد یققات و بیه و قلیکه پروردگار او مقرر کرده بود از بعین کیکه بیست و نه شب از روزه قال موسی
 و گفت موسی لا خیاره هارون مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طرسینا می رویم اخلفنی تو خلیفه من باش و فی
 در میان قوم من و اصل و صلاح آر هر کاریر که شایسته صلاح باشد از امور ایشان و لا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین و
 راه تباه کارانرا و لما جاء موسی و انکم که آمد موسی هم لم یقاتنا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم و کله و بیه و سخن گفت
 با وی پروردگار وی یعنی بشنود اند و از کلام خود بوسیله در بیان آورده اند چون حق سبحانه خواست که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا بهف فرسخ کرد و کرد
 طور ظلمت فرود رفت و چون موسی هم قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی برانند و ملکین کاتبین را از دور کرد و آسمان را بنظری در آورد و دید
 را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق سبحانه با وی سخن گفت و در نیایع آورده که اورا بیست چهار هزار کلمه بشنود و بروی مفضل
 و صح نود و چهار هزار است و در کشف گفته که حق تعالی اهل شب از روزه با موسی هم سخن گفت چون موسی هم سخن حق شنید و از جام کلام بی طام رانی جرعه و
 محبت چشید فراموش کرد او را که در دنیا است خیال است که در فردوس علی است و چون جنت حای مشاهده لغاست قال گفت موسی هم و رب ادنی
 ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا شکر ساز و در رویت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بوی تو قال گفت خدای کن توانی دید مرا
 در دنیا چه حکم از لی بدان وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرانه بینی بلکه جمال فانی بدیده باقی مشاهده
 باید کرد و آن دیده در بهشت خواهد بود بد آنکه طلب موسی هم رویت را دلیل از رویت است چرا که اگر رویت محال بودی موسی هم این سوال نکرد
 چه طلب مستحیل از انبیاء هم رویت است بیت ای بسا بلبل که پیش از تو بهار نه می سراید بهر کل بر شاخسار صاحب کشف الاسرار گوید که تمام
 موسی هم در آن ساعت که خطاب بن ترانی شنید عالی تر بود از آن وقت که گفتار بی زیر که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قیام
 خود قائم بر ادحق بودن کا طر است از قیام بر ادحق نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب نه هر چه آن از دست آید سینه
 کردن متاب نه اگر چه زخم لن ترانی رسد فی الحال مرا هم احتیاج فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از آن گفتم که لن ترانی و لکن
 انظر ولیکن نگاه کن الی الجبل کهویر که بلندترین جبال دلیات مدین است و قوت تحمل و از تو بیشتر است فان استقر پس اگر که قرار گیرد ثابت ماند مکان
 در جای خود و بنکام تجلی من برو قسوف تو آتی پس زود باشد که تو نیز به بینی مرا و طاقت دیدار من باشد اگر که در طاقت دیدار نباشد تو هم دنیا



از تمای این کار در گذر فلک تجلی پس آنکه کام که تجلی کرد و به پروردگار موسی عم یعنی ظاهر کرد و انداز نور خود یا از نور عرش بمقدار سوزنی چنان
برای آن کوه بعد از آن که حیات علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید در عین المعانی از سهیل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از
بفتاد هزار حجاب بمقدار در همی ظاهر کرد و در آن ساعت هر دیوانه که بر وی زمین بود با بهوش آمد و هر بیماری که سر ببالین مرض داشت شفا یافت و هر
زمن رحم سر سبزی پذیرفت و آبهای شور بقد و بت و صلاوت متصف گشت تبان بروی در افتادند و نیزان مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جملگی گردانید
خدای مر آن کوه را در گذر ریزه و در میان آورده که کوه بدان غطت یار باره کشت و شش کوه دیگر از وجودش کوه که احد است و رتقان و خضوی
بدین افتاد و سه کوه دیگر که توره و بئر و حر است بکه و خوموسی صیفا و بقیة موسی عم بهوش از بهوش آنچه مشا به که در یار باره پاره شدن
کوه و از غشی خمیس یوم عرفه ناعشیه روز جمعه بهوش ماند فلک آفاق پس آنوقت که بهوش آمد قال سبحانک گفت تری میکنم ترا از هر چه نه لایق
حضرت تو است یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا ثبت الیک باز گشتم بسوی تو از اقدام بر سوالی که بغیر اذن تو باشد و انما اول المؤمنین
و من اول کردید کام بظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای سیکله تو کوه بصد باره شود و عجب مشت کلی تا خروید
شود و عجب سری است که کوه بدان غطت تجلی دیدار داشت و دل سنا را به حکم و لکن نظری قلوبکم طاقت آن نظر نیست نکته درین آن است که تجلی کرده
بظرفیت بوده و تجلی بر دل نظر رحمت است آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر را معموری سازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون بر تافت نه
دل بدانت آنچه عرش اندر نیافت نه پس حق سبحانه جهت تسلل دل موسی عم و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قال گفت خدای یا موسی
ای موسی اگر ترا ضح کردم از رؤیت بجهت صلاح حال بقای ذات تو اندوه ناک مباش از فی صطفیتک بدسی که من ترا بر گردم علی الناس
بر بنی اسرائیل یار و میان که در زمان تو موجود اند بوسا که بی پیغامهای من که به خلق رسانید و بیکلامی ده و دیگر ترا اختصاص دادم سخن گفتن
من با تو بی واسطه فخذ پس مرا که ما ائیتک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکر گویند کان بران عطا
و کتبنا که و نوشتم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل عم را گفتیم که بقلم ذکر و دادند انور نوشت برای موسی عم فی الالواح در لوحهایی که
یا نه یاد بوده و در زوال مسیر آورده که ده بود و این موافق است و طول هر لوحی دوازده و یاده ذراع بوده و لوح از یاقوت حمر بود یا از یاقوت سدره است
یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش و نگین و صبح است که از زمر و سبز بوده و بروی نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب من محتاج
الیه باشد موعظه پندی و تفضیل و بیان کردنی لکل شیء از هر چیزی از اوامر و نواهی فخذ هاس گفتیم موسی عم که فرائد الالواح را بقوه بی تمام
و غم درست و امر و بفرمای قومک که ده خود را تا بصدق و غمیت یا خذ و افرا که نه یا حسناتها به نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند
بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود و قوی است که احسن غرام بوده و حسن حصتها یعنی بفرمای تا بغیر میت عمل کنند نه بر خصت و در المصیر
فرموده که حسن جمع است بین الفرائض و النوافل سادیکم زود باشد که بنمایم شمار ای بنی اسرائیل و اول الفاسقین سرای فاسقان یعنی آرامگاه
ایشان که دوزخ است یا شمار ابولایت تمام در آرم و منازل قرون ماضیه که زایره فرمان من بیرون رفته اند بشما نام یا بنمایم شمار منازل فرعون
و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی ماند و تا عجزت کیر دیدان نظم چشم عبرت بین چرا در حضرتشان بن نگردند
تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب و پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت نه جغد نویت میزند بر قاعه فراسیاب سکا حروف زود باشد
که بگویم عن ایاتی از قبول آیتهای من که قرآن است یا نفهم دلائل قدرت که در آفاق و انفس و دیت نهاده ام الذین یشکرون انما انکر کبره فاعلم
در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهربانهای مشکبک ان نهیم تا نفهم سخن مانکنند از ذوالنون مصری قدس سره منقولست که خدای میخوابد که گرامی سازد و لهای عباد
باطل را بکنون حکمت و قرآنی لاجرم از لهای ایشان قابلیت قبول ان سلب کرده بیت حیف است چنین کج دران ویرانه حکمت بکنون فتمین دیوانه
وان یروا و اگر به بیند این سرکشان کل ایة سر نشانی که با بنمایم بر صدق نبوت محمد عم یعنی معجزات آن حضرت یا بداند هر پیغمبری که فرستیم لا یؤمنوا بها
منکر و ندان از جهت سبزه و عناد و ان یروا و اگر به بیند این سرکشان سبیل الرشید راه رست و طریق هدایت لا یجذ و سبیل انرا که بگرد
یعنی متابعت کنند و ان یروا و اگر به بیند این سرکشان سبیل البغی راهی و کفری یجذ و سبیل انرا که بگرد و پیروی کنند خلك این
گردانیدن دلهای ایشان را از ختم آیات با تمام سبب است که ایشان گذر آبا یا تبارخ شمرند سخنان بار و کافوا و بوزن عتقا از نظر دران و عتقا را غافلین
ناگایان و بخیران گفته اند مرا و غفلت عرض و عناد است غفلت سهو و جمل یعنی میدانند و تصدیق میکنند و الذین و انما که تلبس کردند یا تبارک انهم که قرآن است

که آنکه از روی جهالت اتخذوا الحجل گرفتند که ساله را بخدای سینه الهی زود باشد که برسد ایشان را غضب خشمی من و بقیسم از پروردگار ایشان و آن خشمی
 بود که حق تعالی امر فرمود که بشید یکدیگر را و ذلک و دیگر برسد ایشان را خوار بی الحقوة الدنيا و زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از ديار ایشان و کذا لک تخمین
 که یادش داده هم که ساله برساند از بخیر المقتربین جز میسریم دروغ کومان و بسته عاز و الذین و آنکه عملوا السیئات بدیهه کردند از صغیر و کبیر را بکشت
 آوردند و تمکنا بواپس بازگشتند بخدای من بعد هارین وقوع آن عملها و امنوا و مکروید یعنی تصدیق کردند خدا را بیکانگی و رسولان به پیغمبری و اگر مراد
 از سبب است غیر شرک باشد معنی امنوا است که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کند کار قبول میکند آن وقت بدستی که پروردگار تو مؤمن بعد هارین وقوع
 لغفور و برزیه نامزد است مرگنا بان ایشان را و حیم هر بان بر ایشان بر قبول توبه از ایشان و کما سکت و چون مؤمن شد یعنی ساکت گشت عین موسی
 از موسی و خشم او تشبیه کرد غضبی را که حامل موسی و م بود بدان فعل کسی که آمر باشد بخیر می و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تغییر فرمود و آنکه
 غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم کرده است برای مغضوب علیه پس کو یا که آن بمنزله لفظی است و سکون آن بمثابة سکوت الفصه چون خشم موسی
 علیه السلام فرو نشست أخذنا لالواح و گرفت بقیه الواح را که بپفکده بود و وقتی فنجحنا و در آنچه مکتوب بود در آن هدای راه نمودن بود و از
 کراهی و وحشت و بختایش یعنی پاک شدن از گناه لذلک ینکشم برای کسی که ایشان را بقیسم مرغاب پروردگار خود را فرمود هیهون و ترسکاری
 می کنند یعنی از غضب خدای میترسند آورده اند که حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید موسی و م که جمعی از اخیار بنی اسرائیل با خود بطور برود تا از عبادت
 عمل اعتراف کنند موسی و م با قوم گفت و قبول کردند و أخذا و موسی و مرکزید موسی علیه السلام قوه که از قوم خود سبغین و جلا افتاد و
لمیقا تنگد از برای میعاد و مایعنی وقتی که داده بودیم و قبولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نموده و آنچه بر الواح کلام موسی و م
 است حق تعالی فرمود که ای موسی قوم از بزرگان اولاد یعقوب و م را با خود بیا تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی و م بهفتاد تن را با خود برد و چون
 بطور رسیدند بر می پدید آمد و میان موسی و م و ایشان جایل شد و موسی و م پرده عمام در آمد و اختیار قوم او بسجده و افتادند و حق سبحانه با موسی و م
 سخن گفت و امر و نهی و وعده و وعید فرمود پس چون بر کشف گشت موسی و م بیرون آمد و گفت شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما سنگم
 نه بود و مایعنی ایمان آری که که خدای را بشیم مقارن این سخن صاعقه پدید آمد و همه را بسوخت موسی و م مضطرب شده آغاز نیا کرد چنانچه حق سبحانه خبر
 سید قلنا أخذنا تمام پس آنکام که گرفت آن بهفتاد تن را لوجفة ساعقه و بسوختند و قبولی آنست که فرارفت ایشان را آواری مهیب همه
 از بول آن مردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد و بمثابة که مفاصل و اوصال ایشان با قطع نزدیک سید موسی و م بر رسید که میزد و او تر و بنی اسرائیل
 بقتل ایشان متهم کردند و قال دیت گفت ای پروردگار من کو شیت اگر منیستی أهک کشته شدی بلاک میکردی ایشان را مقن قبل از این بیرون آمدن
 از میان قوم و قائ و م را نیز بلاک میکردی و عین المعانی فرموده که ایشان را بلاک میکردی و عبادت عجل و مرا بقتل قطعی أهک کشته شدی یا بلاک
 میکنی یا بلاک فعل التفهما و بسبب آنچه کردند بخیر و ان میناء از قوم مایعنی عبادت عجل و اجرات این قوم و طلب رؤیت آن هی نیستین کرد و ایشان
الافتتک مکرر آرایش و بتلای تو مرند کار یعنی اینها را کلام خود شنوایید یا طمع رویت کردند و از که ساله آواری پدید ساختی تا روی بوی آوردند و در کتاب
 فصل الخطاب و آنچه محمد یار سا مذکور است که حق سبحانه موسی و م را در مقام بسط داشت بجمال حال پس رسید و اندوی دلال برین جرات قدام فرمود و
 دلال که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستانین مناجات برنخ العبد الاسود الی قوله یضحکی
 کل یوم ثلث دفعات حضرت مولوی قدس سره فرموده که کساحی عاشق ترک ادب نیست عین ادب است مثنوی
 گفتگوی عاشقان در کار رب : جوشش عشق است فی ترک ادب : هر که کرد و انجام حق یک جرعه نوش : فی ادب ماند و روی عقل و هوش : و هم
 از مقام بسط است این سخن موسی و م فصل بهما من تشاء که راه میگردانی بدان فتنه و ابتلا هر که را میخواستی که گمراه می شود و تهدی من
تشاء و راه می نمایی هم بدان که راه یا بدانت ولینا توئی یا ما و متوالی کار ما فاعضل کنا پس بیا مر ما را و أحمتا و به بختای بر ما و آنست
 خیر الغافرین و تو بهترین آمرزیدگانی و اکث لنا و بنویس بر ما یعنی ثابت کن با عطای حلال ده ما را فی هذک الدنيا درین سر حسی
 نیکوئی که قول توبه است یا توفیق طاعت یا وزی حلال یا صدق مقال وفی الآخرة و در نهاری هم نیکوئی ده ما را که مغفرت است یا جنت یا سعادت
نویت انا هذک فألیک بدستی که ما باز گشتیم بسوی تو قال گفت خدای عذاب من از صفت او آن است که اصدیب به میرسانم و
من آتاءه هر که را میخواستیم یعنی کفار و جنتی و وسعت و رحمت من از صفت او آن است که رسنده است کل شیئی و بهر چه میخواستی شامل است در دنیا

موسى و کافرا بداد جان و فرستادن روى و گفته اند رحمت تقاطف است که حق تعالى به خلق ارزاني داشته تا بدان بریکه یکفره بانی می ورزید
یا رحمت توبه است که علی العموم درین رحمت بر همه کشاد و دوبره با تصاف برین رحمت دعوت فرموده که توبوا الی الله جمیعاً نزد محققان رحمت است
و انیه که آنرا مطلقه و امتناعیه گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرسیده چنانچه فرموده و رحمتی و سعت کل شیء و نتیجه او عطا دادن است بی سابقه و حال آنکه
حاجت محتاج باین ثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجهه کما اشارت الیه فی بیت ای بداده رایگان چشم و گوش فی زرشوت بخش کرده و
هوش در عدم مستحقان کی بدیم که بدین جان و بدین دین شدیم ما بنودیم و تقاضا ما نبوده لطف تو ما گفته مای شنوده دوم رحمت و جوییه
که مقید نیز خوانند و آن همه از رحمت ذاتیه فایض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را بنیم نتیجه رحمت امتناعیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و لطف
و دعوت استحقاق وجود ازانی فرمود و بعد از فیض وجود استعداد و استفاده و قابلیت استفاده داد و رحمت و جوییه را مقید از جهت آن گویند که مقید
بشرطی چند از احوال و افعال چنانچه فرمود فساکتبتھما لیس زود باشد که ثابت سازم این رحمت وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه بر نمیکنند از شرک
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدیند زکوة مفروضه وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ و برای آنانکه ایشان بایات متزلزله وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ میگردند فدا و رح میگرد
که پیرو و نصاری تنبائی این رحمت نموده گفتند که ما بایات ایمان داریم و زکوة مال را میگیریم پس برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشت میباید ایشان را
منقطع ساخته آن رحمت را بدین است تخصیص داد و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان فی زلیم وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ آمانت که از روی صدق يَتَّبِعُونَ
الرَّسُولَ می روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبری مانوسیده و ناخوانده و صفت آنحضرت علیه السلام برین صفت است
بر آنکه کمال علم او با وجود اوست یکی از معجزات اوست می تواند خواند بود بیت نکار من که بکتابت نهفت و خط نوشت بغیره مسئله امور صد مدرس
و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشأ را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که میداء و منشائی همه شهرها و دیهه ها است و لوح را ام الکتاب
خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه و السلام را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه کلمات و ستغنه لولان
لما خلقت الافلاک مؤید این معنی است بیت توصل و جود آری ناخست و ذکر هر چه موجود شد فرع است الَّذِينَ يَتَّقُونَ ان پیغمبری که بخند و فای می رسد
و صفت او را مکتوباً نوشته اند عِنْدَهُمْ تَزْوِيكَ ایشان فی التوویت در تورات آنجا که میگوید احمد الضحک القائل بربك البعير وليس الشاة آخره و لا بخيل
و در بخيل آنجا که از قول عیسی و مبرمایدانی ذاهب الی دبی و ربکم و الفار فليطأ جاء تا آخری یا می هم میفرماید این پیغمبری ایشان را که بی روایند
بالمعروف و بنیگوئی که توحید است و یلتزمهم و باز میدارد ایشان را عن الْبَشَرِ که از آنکه شرک است و گفته اند معروف و نام کارم خلاق است یا صله رحم یا انصاف
و سکر سادی خلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف و یحیل تخم و صلال میکردند ایشان الطَّيِّبَاتِ مطهورات پاکیزه را که بر این جا بلایت حرام کرده بودند چون بچه بچه
و خزان یا مستلذات محرمة بر یهود چون شحم و میجرم و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْحَبَائِثُ بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای
ناوجه چون رشوت و ربوا و یضع و فرومی بند یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان أَصْرَهُمْ بارگرا ن ایشان را یعنی سبک میکردند بر امت خود و اوضاع شرع
و گویند مردان خیر ما است که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از او صادر شود و قطع ائمه از راهی که سخت
بدورسد و خزان و الاعلال و سیر سبک میکند و بر میدارد ایشان عَلَيْهَا وَبَنَدُهَا التي انکه بوقت موسی هم گمانت علیکم هم طر بر در ایشان و آن قتل
نفس بوده است در توبه و قصاص فی عفو دیت و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ پس آنسانیکه بگردیدند بدین بنی امی بنی اسرائیل
و عز و ده و تعظیم کردند او و نصره و یاری دادند او را بر دشمنان و اتَّبِعُوا او پیروی کردند وَالَّذِينَ آمَنُوا ان نور که انزل معناه و فرو فرستاد
از بانبوب و مراد قرآن است و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقاء قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی
علیه السلام فرو داد و اکثر از آواز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآن نور گفت بغایت روشن است چه موردین و دنیا از مفضل است و موبد اولک انکروه
که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند وَالَّذِينَ آمَنُوا ایشان را که از غدا فایز رحمت و ثواب قل گوای محمد بر سبیل عموم
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ بدستی که من فرستاده خَدِيمُ الْبَنِي جمیعاً همه شما به بعضی و من بعضی چنانچه پس از
بودند الَّذِينَ ان خدای که به تحقیق که مراد است مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یا دستان آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف دران که الله
الاهو هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او و محیی زنده گرداند و ممیت و میراند فاما منجا بالله پس ایمان آید بخدای که صفت او شنوده
و رسوله و بکر و بد فرستاده و النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ پیغمبری الذي یؤمن ان پیغمبر میگرد و بالله بوجدانیت خدای و کلیات به سبحان





آب و بازی گردیدی و چون روز شنبه بگذشتی بر فتنیدی و تماشایی کردی و می گدای آن بگویم همچنان میار ما یم ایشان را یعنی معامله از ایندگان کنیم
 بما کافوا آنچه هستند که از سر جهل و فسق و فساد بیرون میروند و از دایره فرمان چون اهل البیعه روز شنبه ماهی بسیاری دیدند و صید کردن مشکل بوده و صید کردن
 و سوار میروند و کشتند و با انواع حیل و تدبیر متکسب حبه در طلب چاره آن کار بودند و آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که حصنها ساختند و از دریا جوها
 بر آن حصنها بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان را بدان حصنها را ندیدی و دواها و دیش راه نصب گردیدی تا ماهیان اجماعاً بمانند
 و روز یکشنبه بر فتنیدی چند نوبت این عمل کردند و عذاب ظاهر شد و لیر شده از سر تعظیم سبب کردند و اهل آن دیه شده و شند و فومی مباحث
 فعل بودند و گروهی ایشان را نمی می نمودند و جمعی نه نمی گردیدی و نه ماهی بر فتنیدی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت می کردند چنانچه حتی سجان خبر میداد
 و اذ قالک ویرس از اهل کتاب خبر از چون گفتند امّا مَن لّهم کروی از اهل آن که متوقف بودند و فعل و نبی مکرر می راند و تقصون هر چند
 سید و قوم اگر کسی را که بی شبهه و الله مکه لکم حدی ملاک کنند و ایشان است در دنیا با فرمانی و ترک تعظیم سبب او و معذکام
 یا عذاب کنند ایشان عذاباً شدیدا عذابی سخت و سخت که آتش و دوزخ است قالو گفتند فرقه ناهیه معذرة این و عذاب عذر است
 از ما و حفظ معذرة بخصب خواند یعنی بپردازن ما برای معذرت است از ما الی و بکم بمسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر را واجب
 است ما ایشان را ندیدیم تا عذاب معذور بشیم و لعلهم یثقون و تا باشد نیز که ایشان را بر سندان خدای و ترک محبت کنند فلما
 فوایس اینکام که بگذشتند فرقه صید کنندگان ما ذکر و آیه آنچه سدا ده می شدند بدان یعنی موعظه قبول کردند و انجنا بر ما ندیم
 الذین یثقون اما را که نمی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی و اخذنا و بفرستیم الذین ظلموا اما را که ستم کردند و صید نهی غیب
 بلیس عذابی سخت بما کافوا آنچه بودند که از روی عناد و فسق و فساد خارج می شدند از دایره فرمان برداری و فرقه متفرقه اختلاف است
 که نجات یافتند یا ملاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میداد فلما عتوا پس اینکام که کردن کشیدند عن ما هو
 عنه از آن چیزیکه نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قلنا لهم گفتیم ما را ایشان را که کوفت و آفریده گردید بوزن خان خاصین
 و در شده کان و ما امیدان از رحمت آورده اند که ماهیان بعد از آنکه از پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکت نموده میان خانهای خود ایشان
 و یواری کشیدند و در بی بجله خود نشاندند راه آمد و شد بمساکن ایشان در بستند و زری از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامدند
 و تفحص افتادند همه را یافتند بوزنه شده و هر بوزنه کرد کسان خود که بیه کسان میکشت و در و جای در جامه ایشان می مالیدند و روزنده بودند و
 چهارم مردند و اذ قالک و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد و بک آفرید کار تو با سکنند خور و لیبعث علیهم که برای بیکه در بهی و الی یوم
 القیمه تا روز سنجید من یسومهم کسی را که بچناندا ایشان را سوء العذاب عذابی سخت چون قتل و جلا و ضرب جزیه گفته بخت
 نصر علی بقتل و سر ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را میر بجا نیدند و باج میکردند تا زمانی که رسالت پناه علیه الصلوة و السلام معبود
 شد حکم فرمود بمقتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم باقیامت باقی است ان ذبک بدرستی که برورد کار تو کسیر العقاب
 زود محقق است کنند است مرا فراز و آینه و بدرستی که او لغفور از کار است هرگز توبه کند و طلب مغفرت نماید و حیم مهربانست که بعد از
 توبه بکناه نکر و قطعناهم ویراننده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض اما در زمین جماعتی یعنی هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی
 نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایسته گانندیدن موسی علیه السلام متدین شده تغییر حال ایشان راه نیافته یا مراد آنها اند
 که حضرت پیغمبر علیه السلام ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج آنحضرت علیه الصلوة و السلام گرویدند و منهم و از ایشان ستم دون
 ذلک فرود از صالحان یعنی کفر و فسق و بکونا هم و باز نمودیم ایشان را پاکسناث بنیکو سیاهی چون عیش و غنا و صحت و السیئ
 و بدیها چون شدت فقر و مصایب نفس و مال لعالم بود چون ه شاید که باز گردند بخدای و از معصیت طاعت گرانند ایشان را در نعمت
 شکر بیاست کرد بطر و استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر بیست کرد آغاز تا ساز کرده گفتند یا الله مغنی
 پس محک اعتبار تمام عیار نکوبیرون نیامدند بلیت خوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که دروغش باشد خلف
 من بعد هم پس از پس در آمدند صالحان را خاف پس بدان و در ثواب کتاب میراث گرفتند و تربیت را یعنی چون بیا موقت علم آن را
 از پدران یا خد و ن فرامیکند عرض هذا لادنی خواسته و متل این خیر و تر که در دنیا است مراد احبار زمان حضرت رسالت

عليه الصلوة والسلام اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگوید و یقولون سیغفر لک انما یغفر الذنوب لی الله اعلم بالصواب
شب و جرم شب ایشان بر روز آفریده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند و ان یا هضم و حال آنکه اگر باید ایشان عرض حمله خواسته
از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت یا خذوه و فرامیگیرد اند از اول آن توبه نمیکند یعنی میبخشند و دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام
انما یا خذ علیهم ایما که نشسته است ایشان میثاق الكتاب عهد کور توریت آن لا یقولوا انکم نکید علی الله بر خدای الالهی
که سخن راست و ایشان دروغ گفتند و انکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشان است
و در سوا خوانده اند ما فیها آنچه در دست و این حکم در روی ندیده اند و الذال الاخره و استکباری سرای دیگر که عقیبت حین بهتر است
دنیا للذین یتقون مامرانان که بر زمین است حال محارم و دروغ بر خدای افلا تعقلون آیا تعقل نمیکند و حضرت خطاب میفرماید یعنی در کتاب
که نعمت عقیبتی بهتر است از مال دنیا و الذین یمسکون بالكتاب و از آنکه نگاه میدارند کتاب را و چنانکه در آن میرند مرد مؤمنان اهل کتاب مذکوران
درین آیت قرآن است و اقاموا الصلوة و بیای دارند نماز را تخصیص صلوة با آنکه متک کتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات حجت آن تواند بود که
نماز ستون دین است و اقامت دین و وقوف بر اقامت آن نظم خانه دین خویش را و خدای نه بر ستون نماز گرد بیای نه بیشکی تا ستون بجای بود
خانه دین حق بیای بود اقامت بر سببیکه ما لا نصیغ ضایع نمیکیم اگر المصلحین و مرد کار اصلاح آرند کان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم
و اذ تلقنا الجبل و یادکن ای محمد برای بود زمان خود چون بختیم و برداشتم کوه طور را فو قمم برزبر ایشان گانه کوهی که کوه سابه
بانی است بر سر ایشان و ضوا و دانستند آفاه آنکه کوه واقع بختیم و و آینه است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکند چه خدا تعالی ازین خبر دارد
بود خذوا کفیم که بگوید ما ائینا که آنچه دادیم شمار از حکام بقوه یک تمام و اذ کروا و پیوسته یاد کنند ما فیها آنچه در دست را و هر
نواهی اعلایه یتقون و شاید که بریزد ری کیند و ارحله متقیان باشد و اذ اخذ ربک و یادکن ای محمد چون فر گرفت برورد کار تو من نبی ادم
از فرزندان آدم من خلکو و هم از پستیهای ایشان ذریه فرزند ایشان را و اشتهل هم و گواه که دانند ایشان را علی انفسهم بر نفسهای
با قراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت اکست بونکم آیا نیستیم برورد کار شما قائلی گفتند آری تو پروردگار مای حق سبحانه تعالی
ذریه آدم هم را بیرون آورد و بعضی را ضلالت بعضی همچون نواله انباء از ابا و ذکر آدم هم نکرد چه همه کس معلوم است که پدر بشر است و همه را ضلالت
بیرون آید حکم ابو عبد الله در صحیح خود را این عباس رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه السلام فرمود که خدای فر گرفت عتیاق از ذریه آدم بخان
و آن وادی است نزدیک بعرفات و آثار انعمان سبحان گویند و بقولی بطن بخان خوانند و لباس آورده که اخذ عتیاق در دوشها بوده و آن یعنی است
در ولایت هند و بعد از خروج آدم هم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمود مفسران بر آنند خلقت آدم و قبل از دخول جنت بوده بر قضا نمیکند برورد
است و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی ذریه آدم را علیه السلام از ضلالت بیرون آورد و بر مثال مورچهایی خرد و زرد و بعضی میگویند که سفید
و گرد و سی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که تواله تناسل از پشت آدم هم یکبارگی بوده نه بر وجه تواله
و تناسل روی نموده و حیات عقل و نطق و ایشان بیا فرید و بر بوسیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شهادت فاکو اشیام
ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریه آدم هم بی گفتند حق سبحانه تعالی که را گفت گواه باشد ملائکه گفتند شهادت ما و سدی فرموده که این خبری است حق
سبحانه تعالی از خود و از فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار ذریه آدم هم گواه شدیم ان یقولوا یوم القيمة تا گویند روز قیامت که انا گناه
بدیستی که ما بودیم عن هن ازین قرار غافلین و بی خبران او یقولوا یا انکم نکید انما اشرك بخرابیت که شرک آوردند با ما و فنا
پیران ما من قبل پیش از ما و گناه ذریه و بودیم ما فرزندان من بعد هم از پس ایشان و افتد بدیشان کردیم افسوس لکن ایا ما ان میکنی
ما را و معذب می ساری بما فعل المبطلون و آنچه کردند آن کج روان و بی را مان یعنی پیران ما چون مشرکان تقلید را دست آورند سائید
این سخن را ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ عتیاق بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از ذریه آدم علیه السلام واقع شده پس تقلید دیگری در شرک
عذر نشود و در پیش این آیه مذکر عهد الست است تا بخیران سر کوه غفلت را متنبه سازد و الا هو شمنان بیدار دل را از سوال جواب غافل نیستند
بیت الست از ان میمانش بکوش با فریاد قالد و در خروش و در نفحات مذکور است که علی سهیل معصیانی را قدس سره گفتند که زور بی
با داری گفت چون ندارم کوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبد الله نزاری رح فرموده که درین سخن نقص است صوفی را دی و فرادیه بود و زور را



شب در نیامده و صوفی در جهان روز است نظم روز و مرور است ای صوفی و شان کی بود از روی و از فردان شان : انکه از حق نیست غافل
 بکنش : ماضی و مستقبل حال است و بس : از حسین بن منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سوال است چگونه جواب دهد
 پس هر مخاطب و محیب بنیابت نازک است بیت تو در میان هیچ نه بر چه هست دوست : هم خود است که بدو هم خود می کند و کذا لک و خفا
 بیان کردیم امر شایق را افضل الايات تفصیل میکنیم و دیدیم ساریم نشانهای قدرت خود را تا تیر کنند در آن و وَعَلَمَهُمْ يَوْجُونَ و نشان
 که ایشان باز کردند از تقلید بحقیق و قل و بخوان ای محمد علمم بر قوم خود یا بر یهود و نسا الذی جرائکس که اقیانه و ادیم اورا اياتنا علم
 ایتها بی مایعنی کتب منزله و آنکس که امیه بن ابی صلب بود که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و عیبه و
 که آن رسول او باشد چون حضرت سالت پناه عظم مبعوث شد امیه از روی حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد و کما قال فانسلخ منها
 پس بیرون آمد از آن آیت بواسطه کفر و عناد چنانچه ما از پوست بیرون آید فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس بدو پیوست شیطان با و در پی روی خود
 فرمود فکان پس گشت آن داند ايات من الغاوين اگر اکران و گفته اند آنکس ابو عامر را هب بود که پیغمبر علیه الصلوة و السلام اورا فاق و لقب
 نهاد و سائی بنای مسجد ضرر رست صفت حضرت سالت پناه علیه الصلوة و السلام در کتب الهی دیده بود و اورا شناخته و بوی ایمان آورده و خارجا کرد
 و بدو کافر شد و شهر است که این کس بلغم با جور بوده از کفایان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود و هم عظم میدانست و محلی که موسی
 بالشر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلغم کردند که مستجاب الدعوات بود و التماس نمودند که بر موسی ع و قوم او دعای بد کنند و او را
 او با کرد و در آخر باغوا می زن خود فرقه گشت و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی ع و قوم او نفرین کرد و حق سبحانه عظم از او و بر دو ایمان با وی ماند
 و وَكُنتُمْ شِئْئًا و اگر منجی هستیم ما كُفَعْنَاهُ بر اینه بر میداریم او را بها سبب آن آیات صحف با کلماتی که مشتمل بود بر هم عظم است علیه و درجات سبب
 که منازل بزرگوار است و لکنه و لیکن بواسطه و ناء تهمت اخلاص میل کرد الی الارض سوی زمین یعنی محض خیر ذات و التبع
 و بی روی کرده و هوانه از روی خود را قبول ثبوت و استماع سخن زن فمثلة کس صفت و دخت کمثل الکلب مانند صفت کس است و خصل حال
 ان تحمل اگر حمل کنی علیه برو و برانی او را یلکثت زبان از دهن بیرون افکند او تو که یا اگر بکند بری او را و برانی یلکثت همان زبان از دهن بیرون
 مغنی است که راندن سگ و مار راندن و یکسان در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند بلغم سک صفت نیز همین حال است که هیچ وجه از امانت و خفا
 خود بگشت او را در خواب نموند که بنی اسرائیل او عی بدکن منجر نشد و در وقتیکه متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند و از کوشی که بروی سوار
 با وی سخن درآمد که این راه برگردد و از سمرین حمل بگذریم متنبه گشت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که تا با و تقدیر از کجا و آید وجه و العجیب نماید اگر از
 جانب فضل و زور نار بهرام که را که بند عشق بازمی راه وین گرداند و اگر از طرف عدل و زور هم توحید بلغم را بر انداخته با سگ خسیس برابر می و بدو هم قال
 رباعی آزمایری از صومعه در دیر که ان فکینی : وین را کشتی از بتکده سر حلقه مردان کینی : چون چرا و کار تو عقل زبون را کی رسد : فرموده مطلق تو فی حکمی
 خوابی آن کنی ذَلِكَ این مثل گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهی است که از روی خود دوستکار بگذرند بِأَيَاتِنَا دروغ می شنودند
 ایتها بی ما را که قرآن است و این گروه کفار که اند قَصَصِ الْقَصَصِ بر چنان بر ایشان این خبر را گفته اند و از این قوم یهود اند که تکذیب آیات تورات
 کردند و در کتمان نعمت حضرت رسالت علیه الصلوة و السلام بودند پس مسفر باید که قصه بلغم برابر ایشان خوان که اصلاح او از آیات ماضی سببی دارد و با تکذیب ایشان
مَرَاتٍ ما را عَلَمَهُمْ متفکر و ندها شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که پند بر شوند مَثَلَانِ الْقَوْمِ مثل سگ و
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و انفسهم و نفسهای خود را كَانُوا انظلم
 بودند که هم میکردند تقدیم مفعول و لالت بران میکنند که و بالظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِي اللَّهُ هر که راه نماید خدای فیض فضل خود
فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس راه باقیست و مَنْ يَضِلَّ و هر که راه سازد بکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که امان هم الْخَاسِرُونَ هتاند
 زیان کاران در بر و دوسری و وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدستی که آفریدیم ما لِجَهَنَّمَ برای دوزخ گشتن وَالَّذِينَ هُمْ از دیوان و آدمیان
 که حکم از کی شقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم ما اصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قلوب ایشان از اولیات
 که مطلقا لا یفقهون بها هیچ حقیقی و معنی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردند و این آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل صدق و
 انابت پاک نیسازند و لَهُمْ اعین و مرایش از چشمهاست که هیچ وجه لا یبصرون بها از روی نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار و مخلوق

[illegible]

فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بزرگ در نهایی ایشان یعنی بر دایره یاروس ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری نقل میکند که چون ملائکه تقبال ما مورشدند
که در ضرب قتل که ام عضوی می باید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان و اضر قوا منهن و بزنید از ایشان یعنی بر سرهای ایشان یعنی بر
اکافران کل بئان همه ایشان و گفته اند ما در تمام دست و پایی است ذلک این ضرب بدیشان با نهم سبب است که ایشان شاقوا لله مخالفت
کردند خدا را و در سوره و فرستاده او را و من تشاقق الله و سوره و بزرگ خلاف کند خدای و رسول و افاض الله پس بدستی که خدای
شدید العقاب سخت عقوبت است بر مخالفت کنندگان در دنیا بقراری و با خیر بخاری ذلکم این است عقوبت شما ای کافران فذوه
پس بکشید از اعدا و ان للکافرین و بدستی که مرگافرازی است جلا عذاب النار عذاب تش و وزخ با نهم الذین امنوا ای آنانکه رویده
اذا القیتهم و چون ببینید الذین کفر و انما که کافرانند و حفا ابنوه و درهم پیوسته برای حرب فلا تولوهم الا دبار پس بگردانید ایشان را
یعنی نرسد کنید این حکم را و السلام بود که یک مؤمن را زده کافرو زباده نشایستی که یحیی بیت الان خفف الله عنکم منیع شده چنانچه عنقریب مذکور کرد
انشاء الله تعالی و من یوهم و بزرگ گردانید ایشان یومئذ در روز دجوه بشت خود را الا ممتح فاعلم که رویده باشد برای جولان بازی کرد
لقتال هر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میکشید و خصم را بازی میداد تا غافل شود پس از گردوی او میخیزد ایامی که بی باشد فی الفیقه تسوی
که روی هم از مسلمانان یعنی از مبینة مبسره و رود و بر عکس آن و هر که بغیر ازین دودجه بشت بر خصم کند فقد باء پس بدستی که باز کرد و غضب
من الله مجسمی بزرگ از خدای و ما و به جهنم ط و بارگشت وی در وزخ باشد و بئس المصیبه و بدجایی بازگشتنی است و وزخ آورده
اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر علیه السلام در عرش و آنجا نه بود که از جوب و خاشاک ساخته بودند از دعا
کرد و گفت اللهم انحرلی و عدنی خدا یا و عده که در باب حضرت من فرموده بود فارسان جبرئیل عم فرواد و گفت کف خاک بر دار و بر طرف شمن
افکن حضرت علیه الصلوه والسلام کف خاک و سنگریزه برداشت و گفت شامیت الوجوه و بر روی لشکر کفار افکند حق سبحانه آنجا که و سنگ در حتما
مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مومنان بکار درآمدند و کس از صنادید عرب کشته شدند و بقیه را دیگر اسیر کردند
پس از ان اهل بدر تقاضا میکردند این میگفت من کشته شدم و آن میگفت من اسیر کردم آیت آمد که قلتم تقتلوه هم پس شما نکشتید و شمنان را بقوت خود
ولکن الله قتلهم و لیکن خدا تعالی ایشان را بکشت باینکه شمار انصرت داد و بر ایشان سلطه گردانید با ملائکه و ما و میت و بیکدی
تو امی محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان افکند و میت چون بپایند تو و بکشدن تو بمشایه نبود که چشم تمام لشکر رود و لکن الله و حی
ولیکن خدای بپایند و را یعنی چشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعد از راه کساست و بجای از روی خلق صاحب و ملائکه فرموده که حق سبحانه را
صحا به راض بقضای افعال و سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوه هم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت نباه علیه الصلوه والسلام
در مقام قیام بالحق بود سلب کرد فعل از وی که و ما رمیت و نسبت داد ان فعل را بوی که از رمیت اثبات کرد خود را که و لکن الله رمی تا افاده
معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الراجی محمد علیه الصلوه والسلام با بدو لا نفسه و فتوحات کلی آورده که حضرت رسالت نباه علیه الصلوه والسلام سبب بود
در رمی حکم کنت سمعه و بصره و یده پس از الاسباب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بسبب عین و بیکلام در مرتبه قرب نفلی است و لفتحات الانس در شایع
انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کلام حال مصطفی علیه الصلوه والسلام استغراق و در حالت فنا قوی تر از همه انبیاء و اولیاء بوده و چون حضرت علیه الصلوه والسلام
مستغرق مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد و هر چند نشانه فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت از رمیت آن شاک
بر روی دشمن تونه انداختی خدای انداخت و بهم از ان جنس فعل از داود علیه الصلوه والسلام حاصل آمد و فرمود که قتل داود و جالوت ای داود جالوت
را بکشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی علیه الصلوه والسلام و دیگر پیغمبران هم فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل افت
و حوادث میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت نماید و وی حق سبحانه قدیم و منزله ارفات و حوادث نظم ما و میت او و میت گفت حق
کا حق بر کار دارد سبق که بر اینیم تیران فی زمانست یا کمان و تیر اندازش خدست تا باشد مغلوب کس این سربنیافت که تو خواهی انظر با دست
و از مشنوی مولوی چنان مفهوم می شود که حقیقت ما رمیت از رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخن در جواب التفسیر بسطی لایق سمت تحریر یافته
و لیست المؤمنین و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا و مومنان را میندازد نزدیک خود و بلاء حسنا ط عطا فی نیکو که آن نصرت است
و غنیمت در حقانی سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن است که ایشان از نفوس ایشان فانی گردانند و بعد از فانی بهویت خودشان

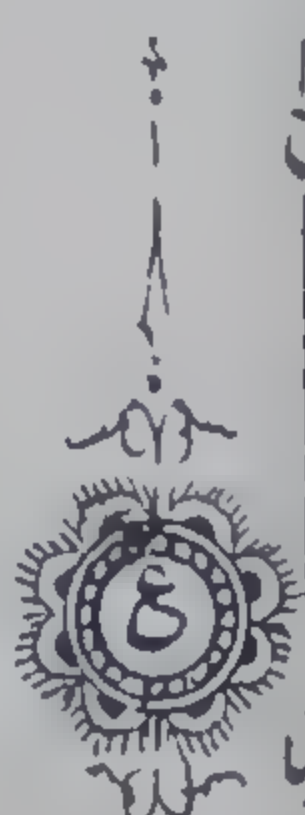
باقی سازد امام قشیری رح که بدین مایه حق آن است که مبتدا مشاهده کند مسلمانی را در عین بلا بیت چو دانستی که این در دنیا کیست زنج خوشتن میباشی
که او هرگز بدید بهتر نشکر و او زخمت زنده خست زهر هم إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدستی که خدای شنواست استغاثه و دعای شما شود و علیم
و نااست به نیات شما لا حرم دعا را اجابت فرموده لَكُمْ آيَاتُ كَارِكَهٍ وَ أَنْ اللَّهُ وَ أَنْ نِيرِيسَتِ که خدای موهن است کننده و ظالم
سازنده است كَيْدِ الْكَافِرِينَ که و حیلۀ کافران را آورده اند که کافران در وقت خروج از مکۀ با ستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی تو محمد
و ایم حضرت ده این دوشکر از راه یافته ترست و دین و وفا صلوة و بتود دوست تو در درجۀ نیر و جمل همین دعا کرد اللَّهُمَّ أَنْصُرْ حَبِ
الْفَتَيْنِ الْبَيْتِ پس حق سبحانه خطاب میکند بابل که بر سبیل نیک و میفرماید إِنْ تَشْفِقُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ
پس بدین معنی فتح آن دین که بمن دوست ترست وَأَنْ تَنْتَهُوا و اگر باز استیلائی کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول
فعل و خیر لَكُمْ پس آن بهترست مر شما را قتل این جهان و عقوبت آن عالم وَأِنْ تَعُودُوا و اگر باز کردید بجایه مسلمانان فَعَلَّامُ الْبُرْ
ما نصرت ایشان وَلَنْ تَغْنَى و دفع نخذ عنکم از شما فَلْتَكُنْ جَمَاعَتُكُمْ جماعت شما بشدت خیر از اولاد و کثرت طواغیر بسیار باشد وَأَنْ تَنْتَهُوا
و بدستی که خدای مَعَ الْمُؤْمِنِينَ با مؤمنان است نصرت و موت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ وَرِئَاسَةً
خدا را و رسوله و فرستاده او را و اولاد او را و بر مکررید و اعراض کنید عنه از امر طاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول علیه
و السلام چه مراد از آنست بطاعت غیر علیه الصلوة و السلام و نبی مخالفت او ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه شما می شنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول او است
پس از امر رسول و سر متابید و أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ که و حال آنکه شما می شنوید که من میگویم او پیغمبر من است با می شنوید موافق آنرا و لا تگویند او میباشید
کا الَّذِينَ قَالُوا أَسْمِعْنَا مانند آنکه گفتند شنودیم ما مثل اهل کتاب یا کفر یا منافقان و هم لَا يَسْمَعُونَ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنید
که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند بِئْسَ ملوک که می شنوم هر چه گفته عیدی چه شد که می شنوی چون نمی شنوی إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ بدستیکه
ترین جنید کان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای در حکم او الْقَتْمُ گرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ آنکه
در نمی یابند حق را بدترین انبیا هم هست آنکه از خود که سبب تفصیل انسان بر سایر حیوانات است روی بر تافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس
در بیان آورده که مراد از این قوم قفري اند از بنی عبدالدار که از ایشان خرد و کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمرو بن حرمه رض و گوید علم الله و اگر دین
خدای فیهیم خیر او ایشان نیکویی که انتفاء است بآیات قرآنی لَا تَسْمَعُونَ هر آنکه شنواید ایشان را یعنی توفیق شنیدن نافع داری و وَلَوْ
أَسْمَعْتُمْ هر آنکه شنواید ایشان را تصدیق کردیدی لَوْ كُنْتُمْ هر آنکه شنواید ایمان و هم مُعْرِضُونَ و ایشان را عرض کنند کان انداز قبول حق علی
آن است که کفار مکۀ میگفتند ای محمد برای ما زنده گردان قضی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آر و حق سبحانه میفرماید
که اگر خدای شنواید ایشان را کلام قضی هم ایمان نمی آید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدای را و لِلرَّسُولِ
و مرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول لِمَا حُجِّبَ عَنْكُمْ بآن چیز که شما را ندیده اید یعنی علوم و دینی که حیات دل ازوست یا عقاید صحیح
و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است و نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شما است که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را طاک کند یا شهادت که حیات
است نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که جمیع قلوب مؤمنان است و اعْلَمُوا بدانید أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يُحَوِّلُ جدا کند بین المرء و قلبه
میان مرد و دل و صاحب انوار فرموده که تمثیل است مرغایت قرب حق را به بنده و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه مطلع است بر کمونات دلها و نفس
تصور تملک حق است مردل بنده را در نسخ عرایم و نقض هم باحت است بر مبارات تصفیة دل و خلوص آن پیش آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و
او بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند خدای أَفَكُذِّبُ میان بنده و مراد او با آنکه مقلب القلوب است تصرف کند در دل چنانکه خواهد و کشف الستر
فرموده که علماء را یابند طوبی و لمن کان له قلب شارب بر آن است و عرفا در آنکه گندجول بین المرء و قلبه عبارت از آن است در بدایت دل و حارت و
نهایت دل حجاب دیدار است بیت زمین می میش از دل خوش دَلَّ دل نه حجاب بود و در دشت پیش و أَنَّهُ و از آنکه شما الْحَيُّ و الْقَيُّومُ
بسوی او محسوس خواهید شد و محاربات عیان شما خواهد فرمود و اتَّقُوا بیزیرید فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تَصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا
نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی نه مخصوص ایشان بود بلکه عام باشد بطالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن وقت قراق طم
و ظهور بدعتها و بداهت در امر معروف و نبی منکر و تکاسل در جهاد و اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بدانید آنکه خدای چون عقوبت کند شدید العقاب



تحت عقوبت است کسی که ضرر ظلم او متعدي بغير باشد واذكر فوايا وكنياي مهاجران اذا انتم قليل انرا که شما اندک بودید مستضعفون
بجارجان في الارض ودر زمین که پیش از هجرت تخافون می رسیدید آن بخطفكم التامس از آنکه بر باند شما را کفار قریش یا بیم دشمنی که از آنکه
ببین آید شترگان عرب بر شما تا خنجر انداخته و کافر بر حای و دشمن را خدای در دین و آید که و تقویت کرد شما را بنصره ساری و اودن خود را بظاهرت
انصار یا با دلا که در بدر و ذوقم و روزی و دشمن را من الطيبات از غنایم پاکیزه که بر شین جلال نبود کعلکم تشكرون یا شاید که شما ساید
کنید بر این نعمت با امام تعلیمی روح فرموده که بعضی اصحابه رضی عنان از غنیمت می شنیدند و در شای آن می گوشتند و منافقان بران طلاع یافته خبر شترگان سیر
تو سبانه آیت سادیا ایتها الذين امنوا اي ان كسانك ما ن آورده اید لا تخونوا الله و الرسول خيانت كنيد با خدای و بار رسول می و ظهار
تخل آن است چون غنیمت ابولبا به را بخصاری قرطبه فرستاد و یهود با و دباب فرو دادند از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد علیه السلام با ما چه خواهد کرد اگر فرو دهم
بولبا به را بکشتن شتران که در یعنی همه شتران را بکشتن فی الحال است که خیانت کرده از حصار فرو داد و بسی غنیمت در آمد و خود را بر ستون مسجد استافت
توبه و رستم قبول یافت این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت كنيد با خدای در باطل فریضه و بار رسول او در قصه است و حق تو اما فاكتم و خيانت كنيد
و ما نمتها که امسان بکد کردید و انتم تعلمون و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجب است و اغلو
انما اموالکم و بدانید که مالهای شما و اولادکم و فرزندان شما فتنه و محنت اندازد خدای که بدان شمار می آید پس باید که دوستی مان محبت فرزندان را
بر وقوع در انتم نذر واحد الطاق قدس سره فرموده که حق سبحانه مان فرزندان را فتنه گفت تا رفته سگور ویم و ما میو شته بخلاف حکم خداوندان فتنه را زیاده ایم
بیت جوان و مر که در بند مان فرزندان نه عاقلند که طفلان را خردمندند و ان الله و بدانید که خدای عینده نزدیک است که حق عظیم
مزدور کس بطلب آن سعی نماید و جمع مان و دلا بکند ایتها الذين امنوا اي گروه با و در ازندگان ان تلقوا الله اگر بر سید خدای تلقی
را شعار خود سازید بجعل لکم ساز و برای شما یعنی بد بشمارا قرقا فاضری که بدان جدا شود بطل انحق یا بدای در دلها می شما که بدان فرق کنید یا
حق باطل یا جدائی میان شما و غیر شما ابراهیل و ایان یا نجالی از خطرات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور کردید وصیت شما همه طرف برسد
و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما با سر جلال خود و بغیض کلی از انوار جمال خود و تفرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید
و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آن است که حق سبحانه و تعالی را دقایقه خود گرفته باشد و ذات و صفات و اعمال عقل
که در افعال حق نامی شده باشد و صفات و در صفات حق مستلک گشته است که شده چون سایه اند آفتاب یا چو بوی گل در جرای کلاب
و یخبر عنکم و بوشانند و در گذران شما سببکم بدیهای شمارا و یخبر عنکم و بوشانند و در گذران شما سببکم بدیهای شمارا یعنی گاهان کبیره شمارا بتوبه یا بمشیت خود از بهر حریم
شمارا کرد و الله و خدای ذو الفضل العظیم و خداوند فضل بزرگ است آورده اند که چون اجار ت هجرت شد و صحابه رض غرم مدینه فرمودند و جرای
و علی رض کسی در خدمت سید عالم علیه السلام نماد قریش ازین حال متروک شده بداند و جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بدان مجمع درآمد و در باب
استشاره نموده یکی گفت و در خانه محبوبان یا ساخت و در خانه را مستحکم بر آورده و از و زن آب و نان بوی می باید داد تا بمیرد ابلیس این را می شناسد
و گفت اکثر اهل مدینه سلام آورده اند و یاران وی بشیر انجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاصی و
و یکی گفت و ازین لایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد و ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فرقیته وی میشوند جمعی کثیر را و نب و دود و باید و با شما مقابله
نماید ابو جهل لعن الله علیه گفت که رای من آنست که از بهر قبیل از قریش و خلفای ایشان یک کس بطلبم تا با اتفاق او ر بکشد و خون او در قبایل منتشر گردد و بوشانند
با تمام قبایل مجاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت رضی شود ابلیس گفت رای اینست ابو جهل لعن الله علیه از بهر قبیل کسی را طلبید و مقرر شد که در آن شب
حضرت علیه الصلو و السلام را قبل از آمدن جبرئیل عم حضرت علیه السلام را خبر داد و حضرت علیه السلام علی کرم الله وجهه را بر فرشت خود خواند و با صدق رض
بغارت رفت و حق سبحانه و تعالی در غنیمت خود از آن نعمت یاد میداد و میفرماید و اذ یمکسرک و یاد کن آنرا که مگر کردند و الذین کفروا انما کفر و اولاد
لستم بک تاجس کنند از او یقتلوا ک یا بکشد ترا بشمشیرهای مختلف او یخیر جوك یا بیرون کنند از آنکه و یمکسون و ایشان بهی گشتند
و یمکسون الله و خرامید به خدای ایشان را بر ایشان و الله خیر الما کرنه و خدای بهترین جزای دهندگان است مکاران
و خزان نیست که مگر ایشان را بدیشان رو میکند و ایشان را در جای که برای دیگران کنده اند می نمکند بیت هر که در راه کسی چاهی کند و خویش را خردان چه
افکنند آورده اند که حضرت جارت لعن الله علیه تجارت بلوا فارس آمده بود و قصه رستم و سفند یا بخرد و عرش ساخته بود و گفت اینک فسانه آورده ام شیر تر از فسانه شما که بر نایم



حق سبحانه و تعالی و نضر خیر میدهد که و اذ انت علی و چون خوانده شود علیهم بر نضر و متابعتان و ایا تینا اینها می کتاب ما قالوا کونید قد سمعنا برستی
که ما شنیدیم این کلام را گوئی شایسته اگر خواهیم ما گفتنا بر اینه که تویم مثل هذا مانند این و این لاف کذاب بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را که فانت مبله
و ایشان عاخر شدند پس عرض این اظهار عناد و مبارزه بود که میگفت من مثل این بگویم و دیگر میگفت از این است این الا اساطیر
الا و لیکن هر قصه ای که پیشینان نوشته اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه و السلام فرمود
که وای بر تو این کلام خدای است و منزل من عند الله نضر در مقابل این سخن و عاگردی چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد و اذ قالوا اللهم وما دکن انکره
نضر و متابعتان او که با و متفق بودند که ای بار خدایا ان کان هذا اگر است این قرآن هو الحق راست و درست و منزل من عندک نزل و نزل
فامطر علینا پس باری بر حجاره من السماء سنگها را از آسمان بچنانکه بر صاحب قبل بارانیدی و ایتنا یا باری ما بعد اب الیم و خدای مومنین
عرض این و عاظهار یقین است از ایشان به بطلان قرآن و ما کان الله ليعذبهم و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال
میکند و انت فهمیم و حال آنکه تو در میان ایشان و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نکر و اندوختی را تا یغیر ایشان در میان ایشان باشد خصوصاً که تو
عالمیانی و ما کان الله معذبهم و نیست خدای عذاب کننده ایشان و هم کیستغفرون و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان
استغفار انداز مومنان پس برکت ایشان باری میرسد با فرض اگر کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمان است از ترضی کرم الله وجهه منقول است
که فرمود در زمین و در زمین و و اما ن بوده اند یکی رفت و دیگری باقی است آنکه رفت حضرت یحیی علیه السلام است و آنچه باقی ماند استغفار است یحیی را استغفار مانع
از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال است پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد و استغفار و غفران چنانچه در روایات وارد است که حق
فرمود که آمرزش از من طلب کنید ملتوی گفت حق کامرزش از من میطلبد کان طلب مر عفو را باشد سبب ازین زهر کنه ارسنوی نیست
استغفار بر یاق قوی و ما لکم و صیت ایشان را وجه جای است الا یعد بهم الله انکه خدای عذاب کند ایشان را و هم تصدق و حال آنکه
ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از کعبه بیرون میکنند و ما کانوا و نیستند ایشان اولیاء و متولیان
مسجد حرام و وفل کفار است که میگفتند کن ولات المسی الحرام ما یستکار و صاحب اختیار مسجد حرام حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک و ولایت حرم
سایران اولیاء و نیستند نه و اربوبیت مسجد حرام الا المتقون مگر بریز کاران از شرک و لیکن اکثرهم و لیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند
که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند و ما کان حلالا تمم و نیست دعای شرکان عند البیت نزدیک خانه خدای الامکا
مگر صفر زدن و قصص و دست بردن کوفتن عادت بعضی از کفار آن بود که مردان فرمان برهنه طواف میکردند و صفر میزدند و دست و دست
میکوفتند و حق تعالی است که و قبله حضرت سول الله صم نماز میکرد و ایشان برای تعلیظ آنحضرت عم این عمل میکردند و برین تقدیر مرا و اخصوه نماز ما مود است
فذن و قول العذاب پس بپشیدای کافران عذاب را که قتل و اسیر است در روز بدره حرق و زجر است در روز حشر بما کنتم تکفرون و آنچه هستید که کفر
میورزیدیدیم با عتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و غیمت بدو و از ده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی لشکر
طعام و دیس برنجی از ایشان ده ستره بانه شتر در روزی میکشند حق تعالی میفرماید ان الذین کفروا بذرتی که کافران یعنی ستمان بدر میفقون نفقه
میکند امم و الحکم خونه های خود را و شتر میخیزند و یکفار میدهند لیصد و اما باز دارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که ایشان
رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر و او چهار عرب بدر گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمدند یا صاحب آن کاروان که ایشان
گرفتند سود و جماعت خود را که بجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحراب احد رفتند و این آیت نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فیسبقو
پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را تمم نکن پس باشند آن نفقه علیهم بر ایشان حسره پیمانی و غم خد مال رفته باشد و مقصود حاصل نشد
تمم یعلون و پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلائل اعجاز قرآن است که خبر داد از خبری که قبل از وقوع آن و الذین کفروا
و اما لکه ثابت باشد بر کفر الی جهنم و تحشرون به سوی و فرخ راده شوند لیمیز الله و این غلبه شد کافران برای آن است تا حدی که
خدای الخبیث من الطیب نایک را که کافراست از پاک مومن است و یجعل الخبیث و جمع کند و بهم افکند کافران بعضه علی بعضی چنانچه
جمیعاً پس بریم جفا ندیمه را فی جعله فی جهنم پس در آرد و همه را در فرخ و اولئک انکره خبیث یا منفقان بدرهم الخسرون و ایشانند که
در احوال و اموال خود و قل الذین کفروا انما کافران و صواب و ان یتکفوا اگر باز ایستند از کفر و عداوت و ان



لِكَمِّعُ شَوْاَ اسْتِ مَرَقَالِ مَوْسَى وَكَافَرَا عِلْمُ مَا اسْتِ بِأَحْوَالِ أَتِيَانِ وَدَرَجَةُ رُشْدِ مَذْكَورِ اسْتِ كَلِمَةُ سَبْطِ فَرُوزِ عَقْلِ اِيْمَانِ كِه وَرَحْمَةُ سِنْدِ
مِي سِيَارِ مَذْكَورِ اسْتِ وَشَمْنَانِ تَرْدِ مَنِ تَرْمِي نَهْنِدِ لِيَهْلِكُ مَنِ هَلِكُ عَنْ بَلِيَّةِ وَبِحِي مَنِ حِي عَنْ بَلِيَّةِ عِنِي بَارِقَةُ نُورِ عَقْلِ اِلْكَرَارِ جَانِبِ عَيْنَايَتِ وَتَوْفِيقِ
لَا مَعِ شُودِ دُوسْتَانِ بَدَانِ مَسْتَقِي كَرُونِدِ وَكَرَارِ اَزِ هَرْ طَرَفِ قَهْرِ وَخُذْلَانِ اسْتِضَاعَتِ يَزِيدِ سَبَبِ خُتَابِ بَصَارِ بَصِيرِ وَتَمَنَانِ شُودِ بَصَلِ بِهْ كَثِيرِ
بِيَدِي بِهْ كَثِيرِ نَظْمِ خَنَكِ اَنَكْسِ كِه عَقْلِ بِهْرِ اَوَسْتِ يَزِيدِ دُورِ عَالَمِ بَطُوعِ جَا كَرِ اَوَسْتِ عَقْلِ كَانِ مَهْمَايِ حَمِيدِ اسْتِ اَنْ نَهْ عَقْلَتِ اَنْ عَقْلِ
اسْتِ نَقْلِ اسْتِ كِه كِهْزَتِ رَسَالَتِ بِنَاهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دَرِ اَنْشَبِ كِه رُوشِ خَبْثِ بَدِ رَوَاقِعِ شُدِه وَرَوَاقِعِ دِيْدِ كِه لَشْكْرِ قُرَيْشِ رَا وَرَبِّ
قُلْتِ دَوْلَتِ وَتَاوِيلِ فَرَمُودِ بَا اَنَكِه دُوسْتَانِ غَالِبِ دُشْمَنَانِ مَخْلُوبِ خَوَابِ مَشْدُومَنَانِ بَعْدِ اَسْمَاعِ اِيْنِ رُويَا وَتَعْيِيْنِ بِنَايَتِ فَرَحَانِ دُورِ شُدِ دُخُونِ
تَدْكَارِ اَنْ نَحْمَتِ مِيْضَرَايِدِ وَمِيْكَوِيْدِي مَحْمُودِي اَزِ نِيْكَمُ اَللّهُ اَنْ رَا كِه چُونِ نَبُودِ خُدَايِ اِيْشَا زَا فِي مَنَامِكِ دَرِ خَوَابِ تَوْقِيلِ اَنْ اَنْدِكِي بَا چُونِ صَحَابِ خَيْرِ
وَاوِي دَلِيْر شُدِنْدِ دُورِ عَدِهْ نَصْرَتِ مَسْطَرِ كَشْتِنْدِ وَكُوْ اَوْنِكُمُ كَثِيرِ اَوَاكِرْ خُدَايِ تُو مَوْدِي اِيْشَا زَا سِيَارِي وَتُو خَيْرِ وَاوِي كَفَشْتِنْدِ بِرَ اَيْنِهْ بَدَلِ مَشِيْدِ
اِيْ صَحَابِ وَكُنْتَا وَنَحْمُ وَبِرَ اَيْنِهْ نِزَاعِ مِيْكَوِيْدِي اَلْمَرْدُورِ كَارِ قَالِ كِه يَا حَرْبِ كَيْنِمُ يَا فَرَاغَايِمُ وَلَكِنْ اَللّهُ وَلِيْكُنْ خُدَايِ سَلَامَتِ اِيْ شَمْنَانِ
بِرَ دُولِي وَتَنَازَعِ بَا اَرَضَتِ اَعَاوِي اِنَّهُ عَلِيمٌ بِدُرُسْتِكِهْ اَوَا نَا اسْتِ بِذَاتِ الصَّدُورِ دِيْدِيْ دَرِ سِيْنِمَا اسْتِ اَرْجَعْتِ وَبِيْمُ وَخَرَجِ وَتَسْلِيْمِ وَاذِيْوِيْكَوْهُمُ
وَاَنْزَايَا كُنِيْدِي صَحَابِ كِه نَبُودِ خُدَايِ شَمْنَانِ اِذَا التَّقِيْمُ چُونِ مِلَاقَتِ كَرِيْدِيْ فِي عَيْنِيْكُمْ دُورِ مَهْمَايِ شَمَا قَلِيلِ اَنْدِكِي تَاوَلِ شَمَا قُوِيْ شُدِ بِهَرْ حَرْبِ اِيْشَانِ
سَبْحَانِهْ وَتَعَالَى لَشْكْرِ قُرَيْشِ رَا وَرِيْدِيْ سَلَامَانِ اَنْدِكِ كَرِ دَانِيْدِ بَرَايِ تَسْبِيْتِ اِيْشَانِ وَتَعْدِيْقِ خَوَابِ سِغْمَرِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَوْرُودِ اَنْدِكِهْ مَسْجُودِ رُوقِ اَلْقَامِيْ صَفِيْنِ
بَا كَسِيْ كِه دَرِ سِلَاسِيْ اَوُودِ فَرَمُودِ كِه اَعَاوِي مَقَاتِلِ بَاشِنْدِ اَنْغَرِ كِفَتِ كِه بَهْدِ تَنْزِيْكَ بَاشِنْدِ وَخَالِ اَنَكِهْ اِيْشَانِ نَهْصِدِ وَنَجَا هَدِ دُورِ مَوْتِ قَلِيلِ كِه اَوَا نَكِ كَرِ دَانِيْدِ شَمَا
نِزَارِيْ اَعْلِيْهِمْ دُورِ مَهْمَايِ دُشْمَنَانِ تَاوَلِيْر شُدِنْدِ دُرْكَارِ اَرْشَا وَاَرْشَانِ حَسَابِيْ بَرِ مَزْدِ اَشْتِنْدِ وَتَمِيْ سَبَابِ حَرْبِ كَمَا نِ فَيْغِيْ نَحْرُودِ نَقْلِ اسْتِ كِه اَوُوجِلِ كَفَتِ اِيْشَا
بَسِلَاحِ خَبْثِ كُنِيْدِ بَلَكِهْ كِيْرِيْدِيْ دُورِ سِيْنِمَا بَرِ بِنِيْدِيْ وَچُونِ بِهَرْ شُغْلِ شُدِنْدِ خُدَايِ مَوْسَا زَا دَرِ نَظَرِ شَرِكَانِ دُورِ اَبَرِ اِيْشَانِ مَوْدِيْ وَنَهْمُ مَسْلِيْهِمْ وَاوِي
الْعَيْنِ بِرِ سَبَبِ دَلِ شَكْتِهْ وَمِهْمُوتِ شُدِنْدِ وَشَكْتِ بَرَايِشَانِ اَفَا وَاِيْنِ صَوْرَتِ غَايِبِ اَيَاتِ اسْتِ چِهْ بَصَرِ كَرِيْ سَبَبِيْ قَلِيلِ رَا كَثِيرِ اَكْثَرِ اَقْلِيلِ سِيْنِمَا اِيْنِ
خُدَا تَاوَلِيْدِ كِه قَرِيْبِ بِنَا رَتْنِ رَا صِدْقِ مَبِيْدِ نَزْدِيْكَ سِيْصِدْقِ نَفَرِ زَا بَرِ نَهْصِدِ وَنَهْ سَرِ نَهْ قُدْرَتِ كَامِلِهْ رَا بَانِيْ بَا زُوْشْتِ اَبْصَارِ رَحْمَتِيْ رَا اَبْصَارِ رَحْمَتِيْ عَلَيَّ اَلْعَالَمِيْنَ
بَا وَجُودِ تَسَاوِيْ دَرِ شَرْطِ رُوقِ لِقَاضِيْ اَللّهُ اَمْرًا نَا بَرِ اَنْدِ خُدَايِ عَلِيْ كِه اَنْ كَانِ مَفْعُولًا هَسْتِ بُوْدِيْ دَرِ عِلْمِ اَوَا اَللّهُ وَسُوِيْ خُدَايِ تَوْجِعِ اَلْاُمُوْرُ
بَا زَكَرِ دَانِيْدِ شُدِ كَارِ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِيْ كَرُوْهُ مُؤْمِنَانِ اِذَا الْقِيَمَةُ چُونِ بِهْ بِيْلِيْدِ فِتْنَةٍ كَرُوْبِيْ اَزِ اَلْعَاكِرِ كِه قَهْرِ حَرْبِ كُنِيْدِ بَا شَمَا فَانْتَبِهُوْا اِيْسِيْ
وَاَرْمِقُوْهُ اِيْشَانِ دِيْ مَتَابِيْدِ وَاذْكُرُوْا اَللّهُ وَاِيَا كُنِيْدِ خَيْرِ اَكْثَرِ اِيَا كَرِ دَرِ نِيْ سِيَارِ بَدَلِ دُرْ بَانِ كَعْلَكُمْ تَقْلِيْ چُونِ كِه مَكْرَ بَاشِنْدِ كِه شَمَا طَفَرِ بَايِدِ بَرَا خُدَايِ اَلْقَهْرِ
اَزِ ذَكْرِ كِيْرِ اسْتِ دُرُوقِ شَمِيْرِ زِيْنِ يَادِ عَايِيْ بِهَرْ كَفَا بِرِيْنِ وَجِهِهْ اَللّهُمَّ اَخْذِ لَهْمُ اَللّهُمَّ اَقْطَعِ دَاوِيْهِمْ دَرِ نِ اَيْتِ تَنْبِيْهِ اسْتِ بَرَا اَنَكِهْ بَايِدِ كِه بِنْدِ رَا بِهَرْ
شُغْلِ اَزِ ذَكْرِ خُدَايِ بَا زَا نَدَارِ نَظْمِ تُو بِهَرْ جَايِيْ كِه بَاشِيْ رُوْزِ شَبِ نِيْ كَفَضِ غَا فِلِ مَبَاشِ اَزِ ذَكْرِ رُبِّ دُرُوقِ شَمِيْ ذَكْرِ تَوْشَكْرِ نَحْمَتِ اِيْنِ دُرُوقِ اَلْحَاجِ كِهْزَتِ
وَاطِيعُوْا اَللّهُ وَفَرَا نِ بَرِيْدِ خَيْرِ اَوَا سُوْلَهْ وَفَرَسَا دَهْ اَوَا دَرِ اَمْرِ مَجَادِ وَثَابِتِ قَدَمِ دَرِ مَعْرَكِهْ قَالِ وَلَا تَنَازَعُوْا اَوْحَا كُنِيْدِ فَتَفَضَّلُوْا اَكْرَهْ اَفْخَالِفْتِ
بَدَلِ شُوِيْدِ وَفَدَّ هَبْ رِيْجُكُمْ دُورِ دُولَتِ وَفُوتِ شَمَارِيْجِ مَسْتَعَارِ اَزِ دُولَتِ اسْتِ چِهْ دُولَتِ دَرِ مَشِيْ اُمُوْرُ وَنَفَا وَاَنْ مَشَابِهْ بَا وَاَسْتِ دَرِ سَبُوبِ نَفُوْرِ
اَوَا كَفْتِهْ اَنْدِ مَصْرَعِ اِذَا هَبْتَ رِيَا حَكْ فَاغْتَمَّهَا بَعْضِيْ بَرَا اَنَكِهْ مَرْدِ حَقِيْقِيْ اسْتِ چِهْ نَصْرَةِ مَنِيْ بَاشِنْدِ اَلَا بِيَادِيْ كِه خِيْ سَحَابِ اَزِ مَسْبُوحِ فَرَسْتِ
رِيْجِ النُّصْرَتِ مِيْكَوِيْدِيْ دُرُوقِ حَدِيْتِ اَمْدِهْ كِه نَصْرَتِ اَلْاَصَا وَاَهْلِكُ عَادَا بَا اَلدُّوْرُ وَالصُّبُوْرُ وَاَطِ وَشَكِيَا نِيْ نَا سِيْدِ مَقَاتِلِهْ اِنَّ اَللّهُ بِرِ سِيْنِكِهْ خَيْرِ
مَعَ الصَّابِرِيْنَ بَا صَابِرَانِ اسْتِ بِحَفْظِ نَصْرَتِ وَلَا تَكُوْنُوْا مَبَاشِنْدِ كَالَّذِيْنَ خَرَجُوْا مَانْدَا نَا كِه بِرُوْنِ اَمْدِنْدِ مَنِ دِيَا وَهْمِ اَزِ سَرِ اَمُوْرِ
خُوِيْشِ بَطَرِ اَزِ رُوِيْ سَرِ كَشِيْ وَفَخْرِ وِيَا اَلنَّاسِ وَبَرَايِ نَايِشِ خَلْقِ مَرَا وَاَهْلِ مَلِهْ اَنْدِكِهْ بِحَايَتِ كَارِ وَاَنْ بِرُوْنِ اَمْدِنْدِ دُرُوقِ خَيْرِ اِيْشَانِ سِيْدِ كَارِ وَاَنْ سِيْدِ
اَزِ بَرِ كَشْتِ وَمَرْدِ مَعْرُومِ رُجُوْعِ كَرُونِدِ اَوُوجِلِ كَفَتِ اَبَدِ اسْتِ اِيَا كِه بَدَرِ رُوْمِ وَبَشَرِ خَمَرِ شُغْلِ نَهْمَايِمُ تَا اَوَا زَهْ اَهْتِ مَادَا حِيَايِيْ عَرَبِ مَسْتَشْكِرِ دُورِ مَرْدِ
شُجَاعَتِ وَتَوَكُّلِ مَحَسَابِيْ كِيْرِيْدِيْ خُدَايِ مَوْسَا زَا مِيْضَرَايِدِ كِه شَمَا زَا دِيَا رُوْدِ چُونِ كَفَا بِرُوْنِ مَيَايِدِ كِه اِيْشَانِ عَجَبِ مِيْوَرِ زَا دِيَا مِيْكَنْدِ وَبَصَلِ
وَاَزْمِيْدَارِ نَدْمِ دَا رَا عَنِ سَبِيْلِ اَللّهِ اَزِ دِيْنِ خُدَايِ وَاَللّهُ بِمَا يَعْمَلُوْنَ وَخُدَايِ بَا نِجِهْ اِيْشَانِ مِيْكَنْدِ مَحِيْطُ عَالَمِ اسْتِ وَبَرَايِهَا خِرَا خَوَادِ وَاَوَا رُوْدِ
كِه چُونِ قُرَيْشِ اَزِ مَكِهْ بِرُوْنِ اَمْدِنْدِ وَبِجَا اِيْ مَنَزَلِ بَنِيْ كِنَانِهْ رَسِيْدِنْدِ بَحْتِهْ كِنِيْدِ قَدِيْمِيْ كِه دِيْمَا نِ اِيْشَانِ بُوْدَا نِيْشَا كِ شُدِه خُوَسْتِنْدِ كِه بَا كَرُونِدِ اَلْمِيْسِ صَوْرَتِ سِرَاقِهْ
بِنِ مَالِكِ كِه مَهْرِ كِنَانِهْ بُوْدِ بَرَا اَمْدِهْ بَا اِيْشَانِ مِلَاقَتِ نَبُودِ وَكَفَتِ شَمَا نِيْكَوْ حَايَتِيْ مِيْكَنِيْدِ بِرُوِيْدِ مَنِ صَدَا مَنِمُ كِه اَزِ بَنِيْ كِنَانِهْ ضَرِيْ شَمَا زَا سَدِ مَنِ نِزَرِ طَرِيْقِ قِيَمَتِ



مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی بیدار آوردند و حق سبحانه ازین قصه خبر میداد و اذ ذنبن و یا و کنید آنرا که بسیار است **لهم**
الشیطان برای کافران و یهود و کفر است **اعمالهم** عملهای ایشان را در دشمنی پیغمبر علیه الصلوة و السلام در حقایق سلمی فرموده که قوت بسیار از
ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند و قال و گفت ابلیس لا غالب لكم **اليوم** هیچ علیه کننده نیست بر شما امروز **من** التائین از مردمان بجهت کثرت لشکر شما
آراشکی ایشان و این جاز لكم **من** فریاد رس و زهرار و هم شمار از قوم کثرت **فلما تراءت الفئتان** پس آننگاه که دیدند همدو گروه لشکر یکدیگر
نگص بارگشت شیطان علی عقبیه بر دوپاشنه خود و این عبارت است از بهر میت کردن بگرد و حیل آورده اند که روز بدر چون ملایکت فرود آمدند ابلیس ایشان را
دید روی بفرار نهاد و در آن محل دست او در دست حارث بن حشام بود حارث گفت ای سارق و چنین حالی که ما را فرو میگرداری ابلیس دست بر سینه زد
و قال و گفت ای برائی منکم بدستی که من بیزارم از زنها شما ای اوستی بدستی که من می بینم مالا **تقوون** آنچه شما نمی بینید یعنی فرستگار آنکه بد
مؤمنان می آید ای **خاف الله** ط بدستی که من می بینم از خدای ابن عباس رض گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای ترسیدی کار او
بدیجا رسیدی و **الله** شدید العقاب و خدای سخت عقوبت است بر کسیکه از او ترسد نقل است که منزه مان بدر بعد از رجوع بکه سارق را پیغام فرستاد
که لشکر ما را تو منزه ساختی سارق سوگند یاد کرد که تا خبر بهر میت شما نشنوم از غریت شما و قوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در
سارق نموده **اذ يقول المنافقون** آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه **والذين في قلوبهم مرض** و آنانکه در دلهای ایشان است
شکی و نفاق یعنی منافقان که یا مشرکان وضع آن است که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرفراز نشدند و در وقت
خروج قریش با ایشان بیدار آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکر که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون تبرک هجرت نافرمانی کرده بودند و در روز بدر
شامت آن در ایشان رسید و قلت مؤمنان را مشاهده نموده گفتند غو غو **لا** فرقیه است این گروه مؤمنان را **ذليلهم** ط و این ایشان که با وجود
قلت عدم عدت برابر چنین لشکر آریسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ** و هر که توکل کند **عَلَى اللَّهِ** بر خدای و کار خود را
با و گذارد **فَاتَّخَذَ اللَّهُ** پس تحقیق که خدای عزیز غالب است متوکل را و فرمود **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ** که اهل توکل را یاری کند و گوئی و اگر میدی
ای محمد **اذ يتوفى الذين كفروا** که چون قبض میکردند ارواح آنانرا که کافر شدند **الملائكة** فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند و در صحن جمعی
از منافقان که چون علی بن امیه و بنیه و بنیه و انباء الحجاج السهمی کشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح
ایشان **يَضْرِبُونَ** میزدند عمودهای آتش و **وَجُوهَهُمْ** بر رویهای ایشان و **أَذْيَانَهُمْ** و برشتههای ایشان و **وَذُوقُوا** و میکفتند که سخت
عذاب **الْحَرِيقِ** عذاب سوزان را که مقدمه عذاب و فرخ است هر آنکه میدیدی امر منکر و کار برهون و دیگر ملائکه میکفتند **ذَلِكَ** این ضرب عذاب با قوت
سبب آن علت است که از پیش فرستاده آید یکم و دستهای شما از معاصی و ترک هجرت و **آتِ اللَّهُ** و دیگر سبب آن است که خدای لکن **ظلال**
نیت تم کنند **للعبد** و مرند کار که ایشانرا که بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عدل است پس برای تسلیه حضرت رسالت دنیا و هم میگوید عاقبت
مشرکان قریش با تو **كَذَابِ الْفِرْعَوْنَ** همچون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی علی نبیاء و هم **وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** ط و هم
عادت آنها که پیش از فرعون بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کفر و آیات **اللَّهِ** کافر شدند به نشانیهای خدای
بلائی که بر توحید خود نصب کرده بودند یا معجزات انبیا **فَاَخَذَهُمُ اللَّهُ** پس گرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد و بد تویم ط بکنایان ایشان
که کفر و تکذیب بود **آتِ اللَّهُ** بدستی که خدای قوی با قوت و قدرت شدید **العقاب** ط سخت عقوبت است بر منکران و مکران **ذَلِكَ** این
گرفتن و عقوبت پیشبان **آتِ اللَّهُ** سبب آنست که خدای که **يَكُفُّ** مغيث **انهم** کردند و تغییر دهند و **فَعَمَّ** انعمها انعمی را که انعام کرده است
علی قوم بر که و بی حی **يُغَيِّرُوا** تا و قلیکه انکرده تغییر و تبدیل دهند ما یا نفسهم **ان** حال را که در فتنه ایشان است کمال بدتر از آن و این
اندید قریش است که ایشان حال خود را که بت بدستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام و کذب قرآن و ستمزایدان و ایدان
به آزار مؤمنان بدتر ساختند و **آتِ اللَّهُ** سميع و بدستی که خدای شنواست سخنها می نافر جام مشرکان را **عَلِيمٌ** و انا است بعقاید باطله ایشان
و دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب تو **كَذَابِ الْفِرْعَوْنَ** همچون عادت قوم فرعون است **وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ** و آنانکه پیش از
ایشان بودند **كَذَّبُوا** آیات ربهم تکذیب کردند مآیتهای روزگار خود را **فَاَهْلَكْنَاهُمْ** پس هلاک کردیم ایشانرا و بد تویم ط بکنایان
ایشان با قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بر قتل مبتلا ساختیم و **اغرقنا** و غرق ساختیم در دریای قلم **الْفِرْعَوْنَ** و اتباع فرعون و کل



و بر روی از غریقان قبضه و قیدان قریش کافران بودند ظالمین و ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان اوقات شترالد و آب بدستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عینک الله نزدیک خدای الذین کفروا آنانکه را سخا شد و در کفر مراد معاذان قریش از چون ابو جهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا
سکاران بود و چون کعب بن اشرف و حنی بن حطب و جدی و احباب ایشان قلم لا یؤمنون ق یس ایشان ایمان نمی آرند و بیکر بدترین دو آب
الذین عاهدت انما نذک عهده بشه با ایشان منتهی از کفار و ایشان بنی قریظه بودند که پیغمبر ع م با ایشان معاهده فرموده بود و قهر بنقض
پس میکنند عهده خود را فی کل مرتبه در هر بار بی که عهده میکنند و در قیام آورده که بنو قریظه عهده کرده بودند که دشمنان رسول را یار نمی نمایند
و روز بد مشرکان را اصلاح بدو کاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهده بستند که در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نمود
عهده بستند و هم لا یتفقون و ایشان پرنیاز میکنند از نقض عهده یابی ترسد از عقوبت خدا و فاقما تنقضتم پس اگر در یابی ایشان از فی
الحرب در جنگ فشرده یابی هم پس رسیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان متن خلفهم از آنکه از پس ایشان فرار شدند از عادی شما یعنی
چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که میست توان کافران و دیگر از مقامه تو بر ما ندانیم باشد که آن رمنده کان بدگروان و بدگروان
و عترت پذیرند و اما تخافن اگر بدانی و در یابی من قوم از که هی که با تو عهده دارند حیثا نه نقض آن عهده به علامتهاء که بر تو روشن رود و فانیند
الیکم پس بفکر بیوی ایشان عهده ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهده شمارا بر انداختم تا تو ایشان باشید علی سوا برادر
علم به نقض عهده ایت الله بدستی که خدای لا یحب الخائضین و دوست نمیدارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را و لا یحب بن الذین
کفروا و میبنداری محمد آنرا که کافر شدند که ایشان سبقوا طیشی گرفتند بر عذاب ما مراد که نیکان در انداختند کان عهده میفرماید که میبنداری که ما عهده
کشتیم از عقوبت ایشان انهم لا یجرون و بدستی که ایشان عاقر نمیکند ما را از عذاب خود حصص و لا یحب بن یحیی یعنی باید که کافران
نه پندارند که ما از عذاب ایشان عاجزیم و اعدا اطمینان داده سازیدای مؤمنان برای ناقضان عهده یا منزهان بدر ما استطعتم آنچه
توانید من قوه از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابد و عقبه بن عامر مرض میفرماید که ما شنیدیم از پیغمبر ع م که بر منبر میفرمود الا ان قوه اری
یعنی آگاه باشید که مراد از قوه تیر انداختن است بعضی از علما گفته اند تخصیص می ذکر و دلیل است بر آنکه تیر و کمان قوی بن سلام است شیخ الاسلام ابو القاسم
نصیر آبادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت می است بلی همچنین باشد اما می بر سه گونه بود می ظاهر تیر و کمان و می باطن تیر و کمان
از کمان خضوع و می سهام خطوط از دل و توجه بحت و فراغت از ماسوی ابو علی رود باری قدس سره فرموده که قوت هتما دست بر حمایت حق و
بودن بعنایت او بیت کر عتقاد تو بر سبب لشکر است سلاح : مر است بر کرم و دست اعتماد تمام : و گفته اند که مراد از قوت حصار ما است میفرماید که ما
سازید قلعهما بحت و دفع کفار و من رباط الخیل و دیگر آما دی کنید از سپاه بنه تو هبون به تا برسانید بدین استعداد و عدا و الله و من
خدا را و عدا و من عدا که کفار که اند و آخرین و دیگر ترسانید با سپه سلاح کافران و دیگر امین و و قیسم خبر کافران که که لا تعلمون
شما نمیدانید ایشان را الله یعلمهم خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهودانند یا منافقان یا مجوس و در مدارک آورده که با کفر
اند چه صبیح پس چن میترسانند و ما تنفقوا و آنچه تنفق میکنند من شتی از خیریه دارد فی سبیل الله در راه خدای یعنی ترتیب سلاح تنفق
یوف الیکم تمام کرده خواهد شد شما خری آن و انتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد به نقصان ثواب و ان جنوا و اگر میل کنند
شکران للسلام بصلی و استسلام فاجتج کلهم میل کن بمصالحه و تو کل علی الله و تو کل کن بر خدای یعنی ترس از آنکه به مکر و حیل طرح
صلح انداخته باشند الله هو السميع بدستی که خدای شنواست مرا قوال ایشان را العلیم و اما است بدروغ و رست آن اگر در مقام مکر باشند
نکار دارد و وبال مکر را ایشان کما رو چنانچه فرمود و ان یؤیدوا و اگر خواهند ایشان ان یخذعوک انکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود را
باز دارند فان حسبت الله طیس بدستی تراننده است خدای هو الذی یتدک او است آنکه قوت و او را بنصیر بیاری کردن خود و فر
ملایک و بالمؤمنین و همه مؤمنان و صبح است که باضار و الف بین قلوبهم و پیوند میکند بدوسی میان دلهای ایشان یعنی اوسن خراج که
بست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود و همواره بقتل و غارت اشتغال می نموده اند حق تعالی به برکت تو دلهای ایشان را با یکدیگر الفت داد
لو انفقتم اگر خرج میکردی بجهت صلاح احوال ایشان کافی الا و من جمیعاً همه آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت تالیف میداری
و قادر بودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که باهم داشتند و لیکن الله لیکن خدای



والسلام من ان تخاف ان تفت لفته بودم ترا که خبر داد فرمود که فرید کار من من سیام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که وحدانیت حق و رسالت کو می بینم
پس خدای خود و سگس و دیگر دایات آمد که یا ایها النبی ای غیر قل لمن فی آذنیکم میگویم که شما از که دوست شما اند حقن الاشرع از سیرن ان لعل الله
اگر داند خدا و به بیند فی قلوبکم در دلهای شما خینانیکوی از ایمان و خلاص تو تو که خینان بد شما بهتر تمام اخذ منکم از آنچه فرارفته است از شما
یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفرکم میبوسامزد شما را و الله عفو و خدای آمرزنده است گناهایی را که در زمان شرک واقع شده است و رحیم مهربان
که شما را توفیق اسلام داده و داده اند که عباس رض گفت خدای تعالی مراد و وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اید من و بد برین وعده وفا کرد و حالات
بند دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکند و سفایه زمرغ نیز من داد که زبیه موال عرب دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرت امید دارم
که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامزد و چه در وعده کرم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست که کرم آید لیسیم اگر نکند وعده را وفا شاید و ان یؤیدوا
و اگر خواهند سیرن که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد با برکتش از دین فقد خانوا الله پس بدستی که خیانت کردند با خدای
من قبل پیش ازین بفرقا ممکن منتهی طیس خدای توانایی و او ترا برایشان تار و زبر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن کردند
و الله علیم و خدای داناست مال بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان الذین امنوا بدستی آنانکه ایمان آورده اند و هاجروا و هاجرت
کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای خویش و جاهدوا و جهاد کردند با مؤالهم بالمالی خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و انفسهم
و بنفسهای خویش که مباشرتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و ایان قوم مهاجر اند و الذین اوو و انانکه جای دادند مهاجران را نفقه
و نصرت کردند حضرت رسول علیه الصلوة و السلام را مراد کرده بشار اند و لک انک و بعضهم بعضی از ایشان اولیاء بعضی دستان برخی
و متولی در میراث در مراء کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و الذین امنوا و انانکه ایمان آورده و کم هاجروا
و هجرت نکردند با شما مالکم نیست مرثا امین و لا یتهم از تولى ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجر و انانکه هجرت کنند و ان
استنصر و کم و اگر مؤمنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فی الذین در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم
النصر پس بر شما واجب است یاری کردن ایشان الا علی قوم مکرر بر روی مشرکان که باشد بکنکم و یتهم میان شما و ایشان متدنا و عینی
یعنی نقص عهود معاهد کنند و الله بما تعملون و خدای آنچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بینا است و الذین کفروا و انانکه کفار
شدند بعضی برخی از ایشان اولیاء بعضی دستان برخی دیگر اند در مظاهر و معاونت الا تفعلوه و اگر نکند از که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر
و تعاون و دوستی فتنه فی الارض وجه فتنه در زمین و فساد کبیر و فساد بزرگ در دین یعنی مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدگر را
یاری نکنند هم ایشان روی بجهنم بگردانند و فتنه این بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بزرگ
آن شد فرمود و دیگر باره از خراجی هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید و الذین امنوا و انانکه میگردیدند بجای رسول و هاجروا و هاجرت
نمودند و جاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه ضیای خدای و الذین اوو و انانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت و نصرت
و یاری کردند در پیغمبرم را در قتال مشرکان و لک انک و هم المؤمنون حقا ایشاند مؤمنان برستی لهم مغفرت مرثا از امرتشی از خدا
و رزق کرمم و روزی نیکو برنج و منت و الذین امنوا و انانکه ایمان آورده من بعد پس از صلح حدیبیه و هاجروا و هاجرت کردند چون
و ابوجندل و غیر ایشان و جاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولک منکم طوبی اگر در راه حمله شما اند یعنی لاحقان با شما اند
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد و اولوا الارحام و خداوندان خویشها یعنی قربا بعضی برخی از ایشان اولیاء بعضی دستان برخی در میراث
رفتند فی کتاب الله در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت صخ توارشان جماعت است که بسبب هجرت میراث میکردند ان الله بدستیکه
بکل شیء هم جنه از موازیت یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت او و اعتبار رحم و قرابت ثانیاً علیم که داناست کسی را که بران حیوان و چراغ
بیت نه در احکام و دست چون و چرا نه در افعال او چگونگی و چند
بن سوره راسوره برات و فاضیه و مخزنیه و مفسقه و سوره الغالبه نیز خوانند و ترک تشبیه در وی پنجه نیست که بسم الله سبب مالست و این سوره برای دفع امان
ازل شده و گفته اند صحابه رض خلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد و سوره پس از حبه میان سورتین گذاشتند و بسم الله
نوشته و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو الیسین نقل میکنند که ثقات شایخ بعینه از ذی النورین رض روایت کردند

وَمِنْ أَهْلِ الْكَلْبِ
مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ



که کاتب خاتمہ عیونک عن الانفال و فاتحه براءه من اعدائنا بوم حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰۃ والسلام میانین دو سوره اطہی شمیمه فرموده
 آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰۃ والسلام سی یا چهل آیت از اوایل این سوره بابو بکر رضی واده او را امیر حاج ساخت
 و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چند روز از رفتن صدیق من مرتضی علی رارض طلب فرمود و بر ناقه غضبا سوار ساخته از عقب ابو بکر فرستاد
 و امر کرد که آیات را زوی گرفته خود قراءه کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل علیه السلام من آمد و گفت دایم این پیغام نکند مگر تو بای
 از تو باشد پس علی رضی بابو بکر رضی لاحق شد و در روز ترویبه صدیق رضی خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رضی نزد یک جمعه
 عقبه آیت بار بار اهل موسم خواند **قَالَ اللَّهُ إِنَّ هَؤُلَاءِ عِدَائِي وَأَنَا عَدَاؤُهُمْ وَلِلَّهِ غَلَبَةُ الدِّينِ** و از فرستاده او الی الذین عاهدتم بسوی
 آنکه ایمان بدهند با ایشان من المشرکین ه از شرک آن زندگان آورده اند که حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام با بعضی از مشرکان عرب عهده بسته بودند
 هر قومی را تا وقتی معین همایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهده بستند حتی سبانه این آیت فرستاد که مضمونش بر آن است بفتح عقد و نقض عهده مشرکان
 یعنی خباثت ایشان عهده خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا بند عهده کرد و بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را **فَيُحْذِرُ أُنْقَاصُ الْعَهْدِ**
 در زمین یعنی بایستد و بر ویدایم از تعرض مسلمانان از بکاه اشهر چهار ماه از روز عید تا نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر و قولی است که آیت
 اوایل شوال فرود آمده است پس مدت او تا آخر محرم است امام ثعلبی رح آورده که اجل معینی معاهدان که نقض عهده کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و از آن
 برخی بیشتر آنرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری نمایند و آنرا
 که عهده شکسته بودند ایشان را تا انقضای مدت ایشان مان داد و ناگهان عهده گرفت **وَأَعْلَوْا أَنْتُمْ وَبِئْسَ الْبَيْتُ أَنْ تَقُولُوا لَنْ عُدَّتْ أَلْفٌ شَيْءٌ** و باینکه شما غیر معجزی الله نه آید که عاجز
 کنندگان خدا باشد از عذاب خود هر چند شمار مهلت داد **وَأَنَّ اللَّهَ وَآيَاتِهِ يَتَّبِعُهُ النَّاسُ** و این را نیز بدانید که خدای محضی الکافرین و سوگند کافران
 است در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن و آذان و اعلام است و آگاه ساختن من الله ورسوله از خدای و رسول و الی الناس بسوی
 مردمان **يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ** و پنج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی دروست یا اگر باعتبار آن بود که اعیان
 اهل کتاب موافق افتاده بود آن روز یا در آخر روز غزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام است آن الله بونی که
 خدای بزرگترین المشرکین ه از شرک آن و عهود ایشان و رسوله و پیغمبران علیه الصلوٰۃ والسلام نیز بر است **فَأَنْ تَبْلُغُوا** پس اگر باز کردید کفر و غدر و قتل و خیار
 اگر پس آن بایست بهتر است شمار از اقامت بر آن و آن تو لستم و اگر برگردید از توبه و ترک کفر کنید **فَاعْلَمُوا أَنَكُمْ تَبْلُغُونَ** و باینکه شما غیر معجزی الله نه عاجز کنید که
 خدایر یعنی نتوانید که از بگریزید یا باو ستیزید و کثیر الذین کفروا بجای شما ایمین کن کافران از عذاب آیم و بعد از آن در ناک در آخرت چون عهده ناگهان فرمود
 و بر مانی ضمره و بنی کنانه که در حدیسیه عهده کرده بودند و نقض عهده نموده میگوید **الَّذِينَ لَكُمْ عَهْدٌ** و باینکه عهده کرده اید با ایشان من المشرکین ه از شرک آن زندگان
فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ پس ایشان که نکرند شئی یا چیزی از عهدهای شما یعنی شکستند ایمان شما و اوله نظاهر و ایاری و هم شئی نکرند و علیکم بقیال
 شما احدا یکرا از دشمنان شما و **أَتَمِنُوا إِلَيْهِمْ** پس تمام کنید بسوی ایشان عهده هم عهده ایشان را الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشان
 چون ناگهان بر چهار ماه و پس مهلت میدهید **إِنَّ اللَّهَ بِدِينِكُمْ** بدینست که خدای بحب المتقین دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی و فایده است
 و تمام شرایط آن شیخ ابوالقاسم نصر آبادی قدس سره فرمود که متقی را چهار نشان است حفظ الحی و دود بدل الجود و الوفاء بالعهود و القناعت بالمعروف
 و برین وجه ترجمه یافته است متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیاً آنچه دسترس باشد بر فقیران و بیکیان باشد
 عهده را با وفا کند پیوند هر چه باشد بدان شود عهده و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید **فَإِذَا انسَلَخَ**
الْأَشْهُارُ الْحَرَامُ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیت روزی الحجه و تمام محرم و قولی است که آیت در شان معاهدان نازل شده و شهر حرم
 چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که ذی الحجه و محرم در و است یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی از زمان تروی
 سوره که نذر از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذوالقعد و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی
 کرد و **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ** پس بکشید مشرکان را که عهده نکرده اید با ایشان یعنی آنکه عهده شما را شکسته اند **حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ** هر جا که بیابید در محل
وَحْشُواهُمْ و بگریزید ایشان را با سیری و احصر و هم و باز دارید شان از طواف مسجد حرام و **اقْعُدُوا لَهُمْ** و نشینید برای ایشان **كُلَّ مَرَضِلٍ** بر هر
 امری یعنی بسته گردانید بر ایشان را بهما تا منتشر نکرند و در بلا و قوی **فَإِنْ تَابُوا** پس اگر باز گردند از شرک با یان و **أَقَامُوا الصَّلَاةَ** و بیای و از نذر ناز

مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند خانه و آن خفتم و اگر می رسید ای بل که عیله از ویشی بسبب منع ایشان
را دانست که جمعی از کفار در موسم حجته خرید و فروخت اطعمه و البسمه می آوردند حق تعالی میفرماید ایشان را از دخول حرام منع کنید و اگر این میسر شد که بسبب قطع
تجارات ایشان تنگ عیش شود قَوْفَ یُحْنِیکُمُ اللَّهُ فیس زدو باشد که خدای توانگر سازد شمار آدمی فضیله از فضل و رحمت خود این است که اگر
خواهد و انجارین و عده فرموده بآنکه اهل تبار و خوش که دود و دود باز بلا و دین مسلمان شده و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بکند می رود یا آنکه صفت
روم از اقطاع زمین متوجه حرم ساخت تا با انواع تجارت انجامیر و ذرات الله عَلَیْکُمْ بِرِسْیَکُمُ خَدَی و دانست بحال زندگان حکیم و حکم کننده است
به تحقیق آمال ایشان اگر روی در بند و بگری بکشد قطع کمان مذکر ضایع نموده می که ضایع نگذار و مسبب الاسباب به روی من و رحمت
اگر تو بر بنده می روی و اگر بکشد به مفتاح الابواب به بعد از ذکر مقام که و شنی حجاب که گالی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الذِّینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ بکشد
مؤمنان و کارزار کنند با آنکه ایمان ندارد بخدای یعنی یهود که به نشیقه قیل اند و نصاری که تثلیث را معتقدند و لا بالیوم الاخره و نمیکردند روز قیامت
یهود و کوفین که در پیش اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد و حیاتی را اثبات میکنند پس ایمان ایشان بر روز آخر حیا نجه باید نباشد و لا یحیر مؤمن و حرم
منداند و مشید اند مباح حرم الله آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خمر و دَسْوَلَهُ و نه آنچه حرام کرده است رسول و یعنی محرم نمیدانند آنچه حرام است و
کتاب و سنت ثابت شده است و لا یدیکون دین الحق و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است من الذین اوتوا الکتاب و آنکه داده شده
از کتاب را یعنی تورات و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید که این کتاب مقوله کنی حتی یعطوا الجزیه یا وقتیکه
جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس که از ایشان مقرر شود به بند عن یک از دست خود و هم صاعقون و و حال آنکه ایشان خوار شدند کان باشد
یعنی جزیه بدست خود از دونه نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان با سیلی فرو گویند مفهوم آیت مقضی تخصیص جزیه است
بآل کتاب و مجوس که آتش پرست اند چون شبیه کتاب است ملکی از باطل کتاب و امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرد امام عظیم رح فرمود
که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان با تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گفته از همه کفار گیرند مگر از مد که حکم و قتل است و قالت الیهود
و گفتند جهودان عزیر بن ابی الله عزیر پسر خدا است عن ذلك علوا کبیر باید دانست که عزیر بن شریح از نسل یعقوب عم است از سبط لاوی و کبر
و بهشت بهارون بن عمران علیه السلام میرسد و محل قصه وی آن است که چون حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم را بر بنی اسرائیل گذاشت تا مصاحف تورات را بسوزند
بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که تورات میدانست همه را بکشت و باقی را بر دو گرفت و عزیر علیه السلام از جمله سیران بود و تورات میخواند اما چون خرد
بود از خواندن وی حسابی نکردند و او بعد از مدتی که از قیام ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد و حق تعالی او را در شای طریق در قریه سار آگاه
اورا بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر علیه السلام بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند و او را بخواندن و تورات
تورات امتحان کردند و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند و به پنج کشت کتاب تورات میکرد و از ظهر القلب
تا با تمام رسید و یکبار به شبهه کرد که چون کسی تورات داند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که این تورات است یا نه مردی در میان ایشان گفت
که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه نجات نصر تورات را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان کافه گاه نهاده ام جمعی با آن مرد
برفتند و تورات را از آن محل برداشته بجمع آورد و با آنچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی
تورات بعد از صد سال در دل عزیر عم انداخت که بسبب آنکه پسروست پس مقتدا بن یهودین قول قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه و زمان عظیم ایشان
حضرت رسالت پناه علیه السلام بن سخن گفتند و قالت الصادق و گفتند ترسانان المسیح ابن الله عیسی پسر خدای است و این ترسخن جمعی سبب آنست
که وجود فرزندان بی وجود پدر سخیل شود و یا آنکه از و برای آنکه و ابرص و احیاء موی مشا هده نموده بدین جرئت اقدام کردند و ذلک آنچه مذکور شد و امام
گفتن ایشان است یا هؤلاء هم طر بانهای ایشان نه که بر اینها اقرار میکنند یا حتی است مهمل که بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد و یضاهون مشایبه
سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل طایفه از ایشان یعنی بنو مدیج که گفتند ملا یک دختران خداوند با بعضی کفار
عرب که حق سبحانه را ابواللوات و ابوالغری میخوانند قاتلهم الله لعنت کنا و خدای بر ایشان اتی یوفکون چگونه برگردانید میشوند از راه حق
سوی باطل مستغفبام بطریق تعجب است اتخذ و اگر گفتند یهود و نصاری اخبار هم علای خود را و دهبانهم و خبا و خود را و با با ندایان
من دون الله بخدای یعنی فرمان ایشان بر بند و تحکیم و تحلیل چنانچه فرمان خدای می باید بود یا سجد میکند ایشان و المسیح ابن مریم عیسی پسر مریم را





بجای میگرد و ما اموال آنکه عیسی و جابر و برهان فرموده نشدند یا فرایند کان ایشان بجای ما میروند در همه کتابها الا لعبد و اگر آنکه در
برند و پرستند الهما و احد ایت خدایا که در وحدانیت لا اله الا هو مکر و سبکانه پاک است او عتیا لشیر کون
از آنچه با وی انبیا میگردند و یقیناً میخوانند و ترسانان آن یطفئوا که فرو نشاندند نور خدایا که قرآن است یا نبوت محمد
مصطفی علیه الصلوة والسلام را یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند یا فواهیهم میباید و پنهانی خویش یا تنگدستی که بر زبان خوش
میراند و یا فی الله و منجوا به خدای و منی پسند و الا آن یتیم مگر آنکه تمام گرداند نور دین روشن خود را با علای علام توحید و گوید که کافر
و اگر چه کاره باشند از کافران و درین معنی گفته اند شعر یدید الجاهدون لطفوه و یا بی الله کان یتیمه بیت
چراغی را که ایزد بر فروزد و کسی پش پش بسوزد پس بیان تمام نور میکند و میفرماید هو الذی آو است آن خدای که بفضل
شامل خود از سبک و سؤله فرستاد و فرستاده خود را که محمد علیه السلام است یا الهدی بقرآن که حضرت هدایت است و دین الحق و دین دوست
که اسلام است و ارسال برای آن بود و ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ سازد احکام از او این بعد
نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند و گوید که المشرکون و اگر چه کراست دارند مشرکان در این صورت را یا قیام الدین
منوایی کسانیکه ایمان آورده اید آن گشتو ابدیتی که بسیاری من الاحبار و الوهبان از علما و زهاد و یهود و نصاری لیا کلون هر آنچه
اموال الناس مالهای مردان را با لبا طل بر شوت و حکم و یصدون و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای یعنی منع
میکند از دخول در اسلام و الذین و آنکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل بکنز و الذهب کین می دهند زر را و الفضة
ونقره را و لا یفقیونها و نفقه نمیکند آن چهار را فی سبیل الله در راه خدای یعنی زکوة نمیدهند چه در خبر ده که ما اذی زکوة فلیس بکنز آنچه
او داده اند آن کین نیست یعنی کین که بران و عیدی شربت باشد و عید آن است که فرمود و فلیس هم پس شارت ده کین بناوند کان زکوة ناهند
بعذاب الیم بعد از در دناک یوم یحیی روزی که گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش علیها بر آن کجانی ناز جهنم و آتش و فرخ فتگوی
پس داغ کرده شود و یها بدان دنیا را و در همای سوزان جباههم پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقر اگر بران زده اند و جنون لهم
و بملوهای ایشان را که از اهل فقری کرده اند و ظهور هم و پشتمای ایشان که بر درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این عضو
اند که اشمال بر عضای ریه که دماغ و دل است و جگر و از این بر سه راد از روز مغذ بگردانند داغ و گویند هذا ما کنزتم اینست آنچه نه
بودید لا نفیکم برای منفعت نفسهای خود و امر و سبب حضرت شما شد فذوقوا پس بید ما کنتم بکنز و ن و بال آنچه بودید که ذخیره
میکوید و ذخیره که و بال بدان منفرع نباشد اعمال صالح در مالی امام ظهیر الدین و لواحق مذکور است که اگر دیگران خرمنه مال کنند تو خزانة اعمال کن و اگر دیگران
کنز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه یکدم کان دبی بدویشی نه بزرگجای مدخر است از آنچه داری مستعی بر دار کان و در روزی کسی که
چون عیاد متعبدان اهل کتاب و اثر بر ماه قمری نیست و سال شمسی است سیصد و شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روزی تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار
روز و کسری پس در هر سال سه نشان سیزده ماهی باشد و عدد سنه در حکم خدا و از ده ماه است پس حق سبحانه بنی الکتر اهل اسلام بر شهر و قریه نهاد و احکام صید و حج
و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان عدد آن فرمود ان عذرة الشهر و بدیشی که شمار ماهی که پسندیده است عید الله نزدیک خدای ایشان
عشر شهراد و از ده ماه است فی کتاب الله در کتاب یاد لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را یوم خلق السموات و الارض در روزی که با فرید
آسمان و زمین را منشا این دوازده ماه و اربع حرم چهار ماه حرام است سه دریم سوخته ذوالقعدة و ذوالحجة و محرم و دیگر منفر دوازده رجب است ذلک الدین
القیم اینست حساب درست در شمار ماهها فلا تظلموا پس تم کنید فیهین در چار ماه انفسکم بر نفسهای خود با ترک محرمات و سبک حرمت این اوقات
جمهور علما بر آنند که حرمت معتاد درین ماهها منسوخ است و مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال و قتلان را اهل شرک اگر چه در همه شهر ترک معاصی لازم است
اما تخصیص منواین چهار ماه را از جهت شرف چه گناه و دین ماهها مشابیه است بجاه و در حرم مادیال حرام و قاتلو المشرکین و کارزار کنند با مشرکان کافه با همه
در شهر حرم و غیر آن کما یقالونکم کافه طحنا که همه ایشان با شما کارزار کنند و اعلموا ان الله و بداند که خدای مع المتقین با بر نیز کار اینست نصیر
و حفظ آورده اند که طباع اهل جاہلیت بقتل و غارت مستان شده بودند و در ماههای حرام قتال میکردند و چون سه ماه متصل حرام بود بیکدیگر و گفته اند
پی در پی بی تاراج و غارت کحل نداریم پس قلمش کنانی صورتی بر نیکخت و در موسم مذکور و ایستاده شده خطبه خواند که یا معشر العرب خدای شما درین سال

القصة كفار بدر غار رسیده بسبب آن حالات که ولالت بر غلو مقام از سیدانام علیه الصلوة والسلام داشت متعرض غارت شدند و صدیق رضی صلی الله علیه و آله
 یکی ازین مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه مارا بیند خواجه کائنات علیه فضل الصلوة والتسلیمات که ما ظنک بائین اند تا لثامی از دلائل و براین
 اخلاصیت صدیق رضی این حدیث و این صحبت و یاری است و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون گفت پیغمبر لصاحبه مر بار خود را
 یعنی ابو بکر صدیق رضی را لا تحزن ان الله یخیرک ان الله بدستی که خدای معنا با ما است حضرت بر عادی و عصمت از عوادی فانزل الله
 پس فرمود خدای سکنه رحمت خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول و اشهر آن است که بر صدیق رضی بجهت آنکه از روی
 شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فریدالدین عطار قدس سره العزیز در باب نزول سکنه بر صدیق رضی فرموده نظم
 خواجه اول که اول یار است تا فی اثنین ادبها فی الغار است چون سکنه شد حق منزل بروی گشت مشکلمای عالم حل بروی و اول
 وقت داد خدای پیغمبر خود را بجوید بلشکرای ملائک شما که تروها ندید ایشا را یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت و نود
 یام و ملائک منزله اند در بدر و احزاب و حنین و جعل و گردانید کلمة الذین کفروا کلمه آنها را که کافر شدند السفلی و بر بعضی دعوت
 کفر را که از ایشان صادر می شد غار و فی مقدار ساخت و کلمة الله و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا
 آن بلند تر و رفیع قدر و عالی تر است و الله عزیز و خدای غالب است عزیز گردانید اهل توحید را حکیم و انا است خوار سازد اهل شرک را و
 از یراقصه غار در ثنای امر بغزوه بتوک آن است که اگر شمای کارمان جاد یاری کنید پیغمبر امر او را یاری کنیم چنانچه در آن محل که با او یک کس بشنود
 و تمام صنادید قریش بقصد او بر خاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش سلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت
 من است و من نصر الامم عند الله نظم یاری از من چون از خیل سیاه را از با من دیدی نه بامیر و شاه نه بر کز یاری کنم بر تر شود
 بر کرد و و افکنم بر شود ان فیروا بیرون روید بغزوه بتوک خفا فاسکت باران و ثقلا و کران باران و مفسران را در حفات و ثقل
 اقوال است حاصلش آن است که مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بهاران یا جوانان و پیران یا درویشان و بوانگران یا بی
 سلاحان و مسلحان یا غریبان و کدخدایان یا لاغران و فربهان یا متفردان و خدشکاران و سلمی رح میگوید سبک و جان بارنگا طاعت
 و کرانباران از مباشرت مخالفان امام قشیری رح میگوید که خفاف آنند که از بند شهود و ماسوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات
 منقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از گشش عنایت بر راه سلوک در آمده و ثقال سالکانند که پیرویش هدایت متوجه جذب
 حقانی شده هر دو طایفه در راه اند یکی سبال کشش می پرد و یکی بیای کشش راه می برد آنکه پیامبر و در هر قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه سبال
 اقبال می پرد و بدم بساط مشا هده ماسوی را چلی میکند نظم مرد عارف چون بدان پرمی پرد و در می از نه فلک می بگذرد و سیرای
 آدمی بگذرد راه نه سیر عارف هر زمان تا تحت شاه نه در شباب نزول مذکور است که جمعی به بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار
 های این جهانی داعیه تخلف از غزوه بتوک میداشتند حق سبحانه عذرا ایشا را قبول نکرد و فرمود که برون آنها که سبک از بارمان و منال آنها
 که گرانند با جمال الثقال وجاهدوا و جهاد کنید با موالکم بالهای خود و تهیه زاد و سلاح کنید و انفسکم و بنفسهای خود که مباشر
 که مباشرت کارزار کردید فی سبیل الله در راه خدای ذالکم این بیرون رفتن و حرب کردن خیر لکم بهتر است مر شما را از تخلف و ترک جهاد
 انکم تعلمون اگر میدانید که بداند ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مردمان را
 بغزوه بتوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شدند و آن اکابر و مجرمان و انصار بودند
 و بعضی ضعیفای مومنان را که آن اما فرمان خدای و حکم رسول را بر موی نفس اختیار کردند و برخی دست و ستوری اقامت و تخلف طلبیده و آنها
 سنا فغان بودند و در شان ایشان نازل شد که گوکان اگر بودی آنچه تو ایشان را بدان دعوت میکنی عوضا خسته و بنوی قویا نزدیک
 سفر گرفتن و سفر اقامه و سفری مسانه و آسان لا تبعوک هر آینه بیروی تو میگرد و نبطع مال و لکن بعدت و لکن در شب عظیم
 الثقة برایشان مسافتی که بمشت قطع آن باید کرد و سخیفون بالله فرود ما شد که سوگند خوردند بخدای این خبر از معجزات قرآن است که قبل از
 وقوع بیان میکند که چون از بتوک باز آئی مستحلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لو سست قطعنا اگر تو انست می سفر کردن و سنا طاعت و سستی
 الخ حنا هر آینه بیروی ای دم معکم با شما و در رفقت موافقت می نمودیم فیلکون انفسهم هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند و رفعت



یعنی مستحق عذاب بسیارند و الله اعلم و معذای میداند انفسهم لکاذبون بدستی که ایشان برآیند دروغ گویند عفا الله عنک و عاله است
حق سبحانه و تعالی بخیر خود را علیه الصلوة والسلام میگوید عفو کند و عادی از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت می و وقوع خطای
زوی چنانچه مثلاً یکی نشسته آب در دهان و کسی غیر از او در جواب عا طش جا میگوید بر جنتک افتد و جانی برآید که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
بعضی مستأذنان را اجازت تخلف داد و حق سبحانه و تعالی را عفو کرد و درین تقدیر خطاب با پیغمبر علیه الصلوة والسلام باشد یعنی در گذراند عذای از تو لکن اذنت لهم چرا
و ستوری دادی و در باز ایستادن سر ایشان را و عذر داری چیل آئین ایشان را شنیدی بایستی که با اجازت مبادرت نمی نمودی حتی بلباس تا و فتنه روشن
لک مرزا الذین صدقوا انما استکفتم و اعتدوا و تعلم الکاذبان و تا تو میدانستی دروغ گویند الا انما استاذنک و ستوری نمی
طلبند از تو الذین یؤمنون انکما نیکم به تحقیق و یقین ایمان دارند بالله و الیوم الاخر و بجای و برز و بار پسین از یکجای و آنرا که جهاد
بأموالهم و انفسهم بما لها و نفسهای خود و الله اعلم و عذای و اما است بالمتقین بر پرهیزکاران از تخلف انما استاذنک خبر این
نیست که و ستوری نمودند از تو و تخلف الذین لا یؤمنون انما ایمان ندارند بالله و الیوم الاخر بجای و برز و فیامت و اقامت و در شک افتاد
است قلوبهم و لهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام مترود شده اند فقههم فی دینهم پس ایشان در شک خود و یقین دون و سرگردان
و متحیر میگردند و لو اذاد و الخروج و اگر خواستی این منافقان بیرون آمدن بخود و لا عد و الله هر آینه ماده میگردند برای خروج عده
از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لکن کوه الله انما فقههم لکن کرامت داشت و نه پسندید عذای بر یکجای ایشان
و درین سفر فقههم پس باز داشت ایشان را و ترس و کمالی بر ایشان داشت و قيل اعدوا و او گفته شده ایشان را که بنشینید و خانما مع القاعدین
با نشستن کن یعنی زمان و کلودکان و بیاران و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود یا بعضی از ایشان با بعضی می گفتند و صحبت
رسیده که چون معسکریا یون در تنبیه الوداع مقرر شد عبد الله بن ابی تراب جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل زیاب نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تفرق
که حرف گویند کوچ کردند و یی با مردم خود و تخلف نموده باز گشت این خبر حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام رسید و فرمود که اگر در وی چیزی بودی با ما همراهی نمود
منت دارد که از شر اشرار خلاص شدیدی حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت است فرستاد که کوخو اگر بیرون آمدی فیکم در میان شما ما را از
نیفر و ندی شما را الا خیالاً که تباهی و بدی و عذر و کلا و ضعوا و پراینه دمی ساختند خیل لکم در میان شما سخن صبی و غمازی و فساد و
البین یبغونکم الفتنه میبختند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می کردند یا شما از جنگ و میان میسر میبختند و فیکم و در میان شما
سماعون لهم حاجا سوسانند ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند و الله اعلم و عذای و اما است بالظالمین به ستمکاران یعنی منافقان
لقد ابغوا الفتنه و هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفرق صحاب و پریشانی امر را من قبل پیش ازین در غزه احد که از تو باز گشتند و در حقیقت گفتند
یا این تریب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانید فلک الامور برای تو کار بار یعنی مکاید و حیل و ابطار امور تو انکسند حتی جاء الحق تا بیاید
نصرت الهی و ظلمت غالب شد آدمی الله کار عذای بر کار ایشان مادی و نبندی یافت و هم کار هون و ایشان ما خواهند کاند نصرت
دولت را اما چون عذای میخواهد کرامت ایشان را اثری نیست بیت چون ترا اندر حرم قرب خود رده داد شاه از نفیر پرده وار و طعن دربان
غم مخور و آورده اند که حضرت رسالت علیه الصلوة چندی قیس را گفت بل لک فی جهاد بنی الاصفی تخت منگه سراری و دو صفای پیش
بقال ال روم میل کنی و ایشان سر بهایی خوب و کثیران نیکو بگیری چندی قیس گفت ایضا میدانند که من مشغولم به نسایم ترسم که چون زبان بنی
الاصفر را به بنیم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که و منهم و از ایشان من یقول کسی باشد که گوید اذین لک و ستوری
ده مراد تخلف ازین غزه و لا تقصتی و مراد فتنه میدانم الا فی الفتنه بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است و ان
جهنم و بدستی که سباب دخول و درخ محیطه فرا کرده است و احاطه کننده با کافرین و بنا کردید کان ان تصبک اگر برسد بنوای محمد
در بعضی از غزه و بها حسنة نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود شوهم اند و بکن کنند ایشان را از فرط حسدی که دارند و از تصبک و اگر
بتو در برخی از جنگها مصیبه جراحی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد یقولوا گویند از روی خودی قداخذنا بدستی که گرفتیم ما امری با
احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم و یقولوا و بر گردند از مجلسهای خود و هم فرج خون و در
شادمان باشند بشماست یا معجب بفعل خود قل بکوی پیغمبر کن یصیبنا برآیند رسد ما را الا ما کتب الله لناه مگر آنچه نوشته است عذای برای

ما در لوح محفوظ از غنیمت و بهر میت و سر و ضار و دولت و محبت هُوَ مَوْلَانَا او است یار ما و سازنده کار ما و علی الله و بر خدای ندر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات است و کفایت مهمات و امانی از آفات قل بجوای محمد
مرا ایشان را هَلْ تَرَوْهُمْ بنا ای چشم میدارید یا یعنی نظار منبر بدید که با میرسد إِلَّا أَحَدِي الْحَسَنِينَ مگر یکی از دو چیز نیکو که حضرت است
اگر چشم و شهادت است اگر گشته شویم و محسن و ما تَرَوْهُمْ بیکم چشم میداریم شما یکی از دو چیز آن تَصْبِيحَكُمْ اللَّهُ آنکه برساند شما خدا
يَعْنِي أَبَ مِنْ عِنْدِ غَدَايِ از نزدیک خود چون صبح و خف تا ملاک شود یا و باید بنا یا برساند شما عذاب بدستهای ماکه
را بسبب کفر قبل برانیم فَتَرَوْهُمْ پس نظار برید از آنکه با میخواستید إِنَّمَا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ بدرستی که ما با شما منتظر ایم آنرا که
با میخواستیم آورده اند که جناب قیس با حضرت رسالت بنیاه علیه الصلوة والسلام گفت بِإِذْنِ تَحْلِفُ میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفه
متغذرت است اما لشکر ترا مال خود مدد کاری منیایم آیه قُلْ لَّيْسَ بِي كُفْرٌ که قایل گویای محمد و جواب او أَنْفَقُوا آنکه گفتند ما را است یعنی خبر یعنی چون نفقه کنند
کثرت خواه بطوع و رغبت او کوهها و غارها بکوه و نفرت هیچ وجه لَنْ يَقْبَلَهُنَّ قبول کرده نخواهد شد شما آنکه گفتیم بدرستی که شما هستید قوم فاسقان و کفر
بیرون رفتن از دوازه اسلام و نفقه کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز داشت ایشان از آن تَقْبَلُ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقه تمام
نفقه های ایشان إِلَّا أَنْهُمْ مگر آنکه ایشان کفر و آیات الله کافر شدند بخدای و بر سؤله و بفرستاده وی وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ و نمی آیند نماز و عبادت
پیغمبر علیه الصلوة والسلام وَالَهُمْ كَسَالٌ مگر آنکه ایشان کاهلانند یعنی بنمازی آیند بحالت و کرامت به صدق و ارادت وَلَا يَفْقَهُونَ و نفقه نمیکند
راه خدای إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ مگر ایشان ناخواه اند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که با دای آن امید ثواب ندارند و ترک آن از عاقبت عتاب بنی ترسند
تجسس پس باید که ترا در شکفت نیارد خطاب با حضرت است و مراد امتند مؤمنان را میفرماید که متعجب نگردانید شمار أَمْوَالَهُمْ مالهای منافقان و کافران
و فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد و بال است مرا ایشان را يُرِيدُ اللَّهُ خیرین نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بها تا عذاب کند خدا تعالی
ایشان را إِنَّمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و زندگانی دنیا به سبب تعجب و مشقت در جمع مال حفظ و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فزونندان و
تَوَحَّقَ أَنْفُسُهُمْ و بیرون رود روحهای ایشان از بدن بصعوبت بسیار وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر میزنند
ایشان را دست گیر دونه فرزندان بفرماید ایشان سبک را عی چون هر کس کردن کردان در بند نتوان بستیزه جستانان خم نمکند و آن لحظه
که دست اجل از پای افکند نی مال بفرماید رسیدنی فرزندی وَيُخْلِفُونَ با الله و سوگند میخورند بخدای إِنَّمَا كُنْتُمْ لَهَا که ایشان را جمله شما
اند یعنی از اهل اسلام اند و ما هم مِنْكُمْ مویشند ایشان را شما بجهت ابطان کفر و لکن لَكُمْ و لیکن ایشان قوم تَقِرُّ قُلُوبُكُمْ گروهی اند که می
از شما که با ایشان از قتل و اسیران نمیکند با مشرکان میکنند پس به تبعیت اظهار اسلام میکنند لِيُخْلِدُوا ملجاء اگر بیایند نیای که بدان التجا
توانند کرد و از قلعه یا سرکوبی یا جزیره او وَمَغَارَاتٍ یا غارها و در کوهها یا سردابها و مُلُكًا خلا یا سوراخی که در آنجا توانند خرید و فروش و إِلَى سر
روی میگردانند بدان از ترس شما و هم يُخْلِدُونَ و ایشان می شتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون سب سرکش آورده اند که چون حضرت
رسالت بنیاه علیه الصلوة والسلام مَتَمَّتْ غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میزد و کمال
جی برید که عدل میکند آیت أَمْ لَهُمْ و از منافقان مَنْ يَمْلِكُ کسی است که عیب میکند ترا فی الصدقات و قسمت صدقات و گفته اند
این آیت در شان ابن ابی الحویریه یعنی چون جرقه اول ابن زبیر که سرخوار بود فرو داده که بوقت تمت غنائم چنین که حضرت علیه الصلوة والسلام بهت تالیف
قلوب نو مسلمانان حطی و افرغ غنائم بدیشان داد و او بران طعن کرد باطلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از من فرستاده بود و حضرت علیه الصلوة
والسلام تمام آنرا چهار کس از مشرف عرب عطا فرمود جرأت نموده با حضرت رسالت بنیاه علیه الصلوة والسلام گفت که عدل یا رسول الله حضرت علیه الصلوة
والسلام در جواب او گفت وَكَيْلَكَ ان اما عدل فمن بعدل و آنحضرت علیه الصلوة والسلام او را و قوم او را رقیب لقب نهاد و در نیایع و کوه
که مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که تو آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی رح و تفسیر خود را ابو سعید خدری رض نقل میکند که من در نزد آن حاضر بودم
که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواب تفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده تمت متعجب بن قشیر بود که در تمت
غنایم طعن میکرد و غرضش جرفه خود بوده چنانچه میفرماید فَإِنْ اعطوا پس اگر داده شوند منتهای از صدقات چنانچه دلخواه ایشان باشد و
به پسندان تمت را و آن که يُطَوِّقُونَهَا و اگر داده نشود از آن بموجب اراده ایشان که داعیه دارند إِنْهُمْ سخطون و اگر آنها

خشم گیرند و ناخوش شوند و بایستد و گویان وَأَنفَحَمُ وَصَوَّأُوا اگر ایشان به پسندند مَا أَتَاهُمُ اللَّهُ آنچه و هدایت از خدای و وَسُؤْلُهُ و فرستاده او ازین
وصدقه و بدان خورشند کردند و وَقَالُوا که يَنْدَحْسِبُنَا اللَّهُ پس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللَّهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِنْ فَضْلِهِ که از
فضل خود غنیمتی دیگر و وَسُؤْلُهُ و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللَّهِ بدستی که ما بخدای را غنیون و بازگردانیم
و امید دارند کان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جرع دران موجب محنت سلمی از ابراسیم و هم قدس سرها نقل میکنند
که هر که بمقا ویر خورشند شد از غم و ملال باز است بیت رضا بداده بدو و چنین کرد بکشی که بر من و تو دور ختیار نکشاد است و دور بمان معنی
فرموده بیت بشنویان نکته که خود را زغم ازاده کنی خون خوری که طلب روزی ننهادی کنی پس باین مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در صمت غنایم کرد عین صواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ جز این نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر
درویشان است وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیران است که سوال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال
کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح بر عکس این است وَالْعَامِلِينَ علیها و دیگر عمل کنند کار است بران غنی جمعی که سعی کنند در
تحصیل آن وَالْمُؤْتَفَقَةَ قلوبهم و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی سلام آورده اند که امانتیهایی ایشان هنوز خالص نیست بجهت
تالیف دل ایشان با سلام ایشان را مخطوطه باید ساخت و مؤلف قلوب اشرف عرب بودند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام نظر بر الفت لهایی
ایشان بدین حق و ترقب سلام مثال ایشان را از غنایم چنین متممی کامل داد چون ابوسفیان و عقبه بن حص و واقع بر جابس و غیر آن چون بهم مؤلف قلوب
برای این عرض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان با جماع صحابه رضی الله عنهم قطعه شده است وَفِي الْوَقَابِ و دیگر زکوة برای صرف کردن
در کشتادن کردنیهای بندگان از رقبه منکی مراد بنده است که خود را از خواهه باز میخورد و ادای بخوم کتاب او را زکوة مذکور و امام مالک و امام احمد رح
بر آنند که مال زکوة بنده باید خرید و از او باز کرد و وَالْغَاوِمِينَ و دیگر وام داران مجلس که برای خود قرض کرده باشند و غیر محصیت صرف کرده فِي سَبِيلِ اللَّهِ
و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای بِأَنَّهُ نفقه کنند بر خازیان در ویش با سلاح خرید برای مجاهدان و گفته اند ساختن بل و رباط این جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ
و دیگر برای راه کدیری که از مال خود دور مانده باشد حق سجا نه باین جماعت فرض کرده است فِي رِضَا فرض کردنی مِنْ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدا و الله
علیم و خدای و انا است مستحقان حکیم حکم کننده است بهجت بروجهی که شاید و باید نظم حق تعالی چون در صمت کشتاد و هر کسی را آنچه میباید
داد نیست واقع اندران قسمت غلط بنده را خواهی رضا خواهی سخطه آورده اند که جلاس و صحاب و چون رفاه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر
ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم علیه الصلوة والسلام خالی نبود و خدای حضرت عم را بچیزهایی که زبان را حدادای آن نیست نسبت میکرد
یکی گفت خاموش باشید اگر لسمع حضرت علیه الصلوة والسلام رسد جمیع شما را شنود گفتند محمد علیه الصلوة والسلام گوش شنود دارد ما هر چه میگوئیم و چون پیش او
رویم و سوکنه میگوئیم که نفقه ایم باور میکند یا قبل بن حارث پوسته سخن چنین کردی و اسیر مسلمانان را با منافقان در میان نهادی و چون او را منع کردند
گفتی محمد روی سخن شنو است ما بنفی و اثبات هر چه میگوئیم قبول میکند آیت أَمَّا وَمِنْكُمْ و منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ انا ند که می آزارند
پیغمبر را و يَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ و میگویند و روی سخن شنو است که هر چه با او میگویند استماع میکند قل بگوای محمد ایشان را وَأَذِّنْ خَيْرَ لَكُمْ شنو
خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بروجهی که شما از روی ندمت میگویند بلکه شنوده و قبول کننده نیکو است يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدا را و هر چه
گفته و میگوید و يُؤْمِنُ بِالْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مؤمنان را و سخن ایشان را بقبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان و رحمة و سبب محبت است
لِلَّذِينَ آمَنُوا أَمْ لَكُم مِّنْ دِينٍ که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ ظاهر شما یعنی نه آن است که بقول شما و انا نیست صدق و کذب شما میداندا ما برده از روی کار شما
نمیدار و از روی رحمت رفیق شما می نماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و انا ند که می آزارند بقول فعل وَسُؤْلَ اللَّهِ فرستاده خدای را لَهُم مَّا يَشَاءُونَ است
عذاب الیم و عذابی دردناک و آخرت بخلفون یا الله سوکنه میجو رند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه منافق نیستید لِيُؤْذَوْكُمْ
تا شما را خوشنود سازند از خود و الله و رسول و خدای و رسول و احق شما را از آن يُؤْذَوْكُمْ آنکه خوشنود سازند از خود و منافقان و بر این رسول
چه سخن در آید و از رضای رسول است و گفته اند خدا را و تو حیدر و التبر لازم رضائین دارد یعنی خوشنودی خدای و البته خوشنودی رسول باو است
پس خدا و رسول خدای را خوشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ اگر هستید مؤمنان چنانچه کمان میرند أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا میدانند أَنَّهُ من مجاد
یا الله آنکه هر کس خلاف کند با خدای و رسول و او از حد در گذراند فان که پس شما را است آنکه باشد مرا و انا وجهتم انش و فرخ



الْأَجْهَدُ هُمْ كَرِهَ رِطَاقُ وَتَوْتِ خُوَيْعِي أَبُو عَقِيلٍ رَأَى مَكُونَهُ خَدَّاءَ رَسُولِ رِضَا عِزِّهِ وَنَافِئِ قَلْبِهِ وَنَافِئِ قَلْبِهِ
 إِذَا يَشَانُ لَيْسَ سَحَرِيَّةً مَكِينَةً بِأَيْشَانِ سَحَرِ اللَّهِ مِنْهُمْ جَزَاءُ خَدَّاءَ عَالِي أَيْشَانِ رَأَى وَطَنَهُمْ عَذَابُ أَيْمٍ مَرَاثِيًا زَابَا شَدَّ عَذَابِي دُرُونَكَ بَدَانِ سَحَرِيَّةً
 وَتَهْرَاءُ كَمَا مَكِينَةً دُرُونَكَ أَوْرَدَهُ كَمَا سَحَرِ عَذَابِ بِنِ ابْنِي كَمَا هَمَّ عَذَابُ نَامِ وَتَشْتِ أَرْجَلُهُ مِنْ مَخْلُصِ سَطِيعَانِ خَالِصِ بُوْدِ وَرِضَا بَدَرِ خُوْدِ
 حَضَرَتْ رِسَالَتِ نِيَاهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دُرُخُوسْتَ أَنْ مَوْدُكِهِ بَرَامِي بِدُرُويِ أَمْرِشِ طَلَبِ نَحْضَرَتْ رِسَالَتِ نِيَاهِ بَرَامِي ابْنِ ابْنِي سَتَغْفَارُ كَرُو
 آيَتِ أَمَّا سَتَغْفِرُ لَهُمْ سَتَغْفَارُ مَكْنِ بَرَامِي أَيْشَانِ كَمَا مَنَافِقَانِ أَمَّا أَوَّلُ سَتَغْفِرُ لَهُمْ يَأْمُرُشِ مَحَوَّاهِ بَرَامِي أَيْشَانِ مَرَدِ أَنْتِ كَمَا هَمَّ دُرُو
 دُرُ عَدَمِ مَعَادِهِ مَسَاوِي أَنْدَانِ سَتَغْفِرُ لَهُمْ أَلَا مَرُشِ طَلَبِي بَرَامِي أَيْشَانِ سَبْعِينَ مَرَّةً هَمَّ دَارُ فَلَئِنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ لَيْسَ نِي بِمَرُ
 خَدَّاءَ عَالِي أَيْشَانِ أَوْرَدَهُ أَنْدَكَ حَضَرَتْ رِسَالَتِ نِيَاهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَرَمُودُ كَمَا بَرَمَ فَمَقَامِ بَرَامِي آيَتِ أَمَّا كَمَا سَوَاءَ عَلَيْهِمْ اسْتَغْفِرُ لَهُمْ
 أَمَّا كَمَا سَتَغْفِرُ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ سَيَدَّ عَالِمِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بَعْدَ رُزُولِ ابْنِ آيَتِ وَبَرَكِيَّتِ مَنَافِقَانِ سَتَغْفَارُ نَكْرُودِ أَرَانِي مَعْلُومِ شُ
 كَمَا مَرَادِ عَدِ وَسَبْعِينَ تَكْثِيرِ سَتِ نَعْدِي ذَلِكَ أَنْ عَدَمِ قَبُولِ سَتَغْفَارُ دُرُحِي أَيْشَانِ بِأَهْمُ سَبَبِ أَنْتِ كَمَا أَيْشَانِ كَفَرُوا بِاللَّهِ كَا فَر
 شَدَّ نَجْدِ عَالِي وَرَسُولِهِ وَرَسُولِ أَوَّلِ اللَّهِ وَخَدَّاءَ عَالِي لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ هَذَا نَهَادِي مَقْصُودُ كَرُوْدَ فَاسْقَارِ لَيْسَ مَرُودِ
 دُرُ كَفَرُ خُوَيْشِ فَوْحِ الْخَالِفُونَ شَاوُ كَشْتِ بَارِيسَ مَانْدَكَانِ أَرْغُوْدَ بِمَقْعَدِهِمْ بَرَشْتِ خُوَيْشِ خِلَافِ رَسُولِ اللَّهِ بِرِخْلَافِ رَسُولِ خَدَّاءَ
 وَكَوْهُوَ أَوَّلُ كَرَامَتِ دُرُشْتِ بَرَكِيَّتِ عَقِيدِهِ أَنْ تَجَاهِدُوا أَرْزَاكِهِ جَاهِدُكُمْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بِمَا لَهُمْ وَنَفْسًا يَفِي
 سَبِيلِ اللَّهِ دُرُ رَاهِ خَدَّاءَ بَلْكَ فَرَاغَتْ وَتَنَ آسَانِي طَلَبِ نَدِ وَقَالُوا وَكُفْتُمْ مَرُومَنَانِ رَأَى كَمَا تَغْفِرُ قَائِرُونَ مَرُودِ بَدِينِ غَرُودِ فِي الْحَرِ
 دُرُ كَرَا خُوْدِ بَرَفْتُمْ وَخُوْدِ سَتَنْدُ كَمَا مَوْنَانِ زَا تَرْتِغْفِرُ كُنْدُ قَلْ فَا رَجَحْتُمْ كَمَا أَيْشَانِ زَا كَشْتِ دُرُخِ أَشْدُ حَرِ سَحَرَتْ رِسَالَتِ نَحْضَرَتْ
 بَايِنِ كَرَامِ أَيْشَانِ بِمَخَالِفَتْ مَسْحِي سُوْخْتِ شَدَّ دُرَانِ حَرَارَتِ كَوَا بَرَفَقَهُونَ كَرَامِشْتِ كَمَا بَدَانْدُ كَمَا مَالِ أَيْشَانِ دُرَانِ جِهَانِ تَشَلِ سَتِ فَلَظْخَاوُ
 پَسَ بَايِدُ كَمَا نَجْدِ قَلِيلًا أَنْدِي وَلَيْسَ كَوَا كَثِيرًا أَوْبَايِدُ كَمَا بَرَكِيَّتِ بَارِيسَ خَبَرِ سَتِ بَصِيغَةِ أَمْرُودِ شَدَّ هَسْتَ تَاوَلَالَتِ كُنْدُ بَرَاكِهِ لَازِمِ سَتِ كَرُو
 قِيَامَتِ خَنْدَهُ أَيْشَانِ أَنْدُ كَرِيَا أَيْشَانِ بِيَارِ شَدَّ دُمِي شَايِدُ كَمَا خَنْدَهُ وَكَرِيَا كَمَا نَيْتِ زَفُوحِ وَغَمَّ بَا شَدَّ وَقَلْتِ رَا حَمَلِ بَرَعَدَمِ كُنْدُ عِنِي فَرَا أَيْشَانِ عِنِي
 بَا شَدَّ بِي فَوْحِ وَانْدُوهِي بُوْدِي سَرُورِ كَجَاءُ بَاوَشِ وَبَدَايِشَا زَا خَدَّاءِ يَادُوشِ دُرُ دِنِي بِمَا كَانُوا أَيْكْسَبُونَ هَذَا بَا نَجْدِ بُوْدُ كَمَا كَسَبُ كَرُوْدَ زَا رَانْفَاقِ
 وَمَسَاوِي اخْلَاقِ فَإِنْ رَجَعَكَ پَسَ كَرَامِ بَارِ زَا دُرُخَدَّاءِ بِهَدِيْنِهِ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ سُوِي كَرُوْدِ هِي اَزْمَانِ فَنَاقَانِ مَخْلَفِ شَتَا ذَنُوكِ
 پَسَ دُسْتُورِي طَلَبِ نَدِ تَوَلَّى خُرُوجِ بَرَامِي بِيرونِ أَمَّا نَغْرُودِ دِي كَرَامِ بَارِ تَوَكُّ فَقُلْ لَنْ خُرُوجُ أَيْسَ كَوِيرونِ هَرُ كَرُمِي آيِدُ خَبَرِ سَتِ مَعْنِي نَبِي
 بِيرونِ مِي آيِدُ مَعْنِي بَا مَنِ أَبَدًا هَرُ كَرُوزِ لَنْ تَقَاوُ أَمَّحِي وَكَارِ زَا رَكْنِيْدِ دُرُ مَحَابِتِ مَنِ عَدُوْ وَطَنِي رَا تَكْمَلُ بَرَسْتِي كَمَا شَاوُ ضَيْمِ
 خُوْرَسَنْدِ شَدَّ بِأَلْعُقُودِ نَشِشْتِ وَتَخْلَفُ كَرُونِ أَوَّلِ مَرَّةٍ أَوَّلِ بَارِ عِنِي غَرُودِ تَوَكُّ فَا قَعْدُوا پَسَ نَشِينِ دِي كَرَامِ بَارِ مَعَ الْخَالِفِينَ هَذَا بَا
 پَسَ مَانْدَكَانِ كَمَا قَابِلِيَّتِ كَارِ زَا رَنْدَازِ چُونِ زَمَانِ وَكَوْدُ كَانِ چُو جِهَادِ كَارِمِ دَانِ مَرُودِ مَبَارِزَانِ مِيدَانِ نَبَرُودِ سَتِ اَزْهَرُ تَرُودِ مَنِي ابْنِ كَارِ نِيَايِدُ وَبَا
 بِيْدِ رُو مَبَارِزَتِ مَحَرَكِ مَجَاهِدَتِ رَا نَشَايِدُ بَيْتِ يَابَرُودِ چُونِ زَمَانِ رَنَكِي وَبُوْدِي مِشِي كَرِيَا چُو مَرَدَانِ اَنْدَرَايِي وَكَوِي دُرُ مِيدَانِ مَكْنِ اَوْرَدَهُ
 كَمَا حَضَرَتْ رِسَالَتِ نِيَاهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دُرُ مَرُضِ ابْنِ ابْنِي بَعِيَادَتِ دِي رَفْتِ وَآوَا زَانِ حَضَرَتْ التَّهَامِ كَرُوْدِ كَمَا پَرَامِنِ خُوْدِ عَطَاوُمَايِي تَا كَفْنِ خُوْدِ سَارْمِ وَ
 بَدَفْنِ مَنِ حَاضِرِ شَدَّ وَمَرَا نَمَازِ كَارِ دُرُ مَرَا مَرُشِ طَلَبِ حَضَرَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ دُو پَرَامِنِ پُوشِيْدَهُ بُوْدِ پَرَامِنِ بَالِيْنِهِ مَبَارَكِ خُوْدِ بُوِي دَاوُودِ بَجَا زَا
 دِي حَاضِرِ شَدَّ وَخُوَا سَتِ كَمَا نَمَازِ كَارِ دُرُ فَا رُوقِ دُرَانِ بَابِ حَضَرَتْ بِيَارِ مَرُودِ مَسَاوِي اَوْبَا يَادِ حَضَرَتْ مِيدَاوُ چُونِ مَنَعِ بِيَارِ مِي كَرُوْدِ آخِرِ نَحْضَرَتْ
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَزْ كَمَالِ لُطْفِي كَمَا دُرُشْتِ عَا زَمِ شَدَّ بَرَا كَمَا نَمَازِ كَارِ دُرُ آيَتِ أَمَّا وَكَوِيْنِدُ بَعْدَ اَنْدَكَ نَمَازِ كَارِ دُرُ بُوْدِ نَازِلِ شَدَّ وَكَافِصِلِ
 وَنَمَازِ كَارِ دُرُ عَلَيَّ أَحَدٍ بِرِجْحِيكَ مِنْهُمْ مَاتَ اَزْمَانِ فَنَاقَانِ كَمَا مَرُودِ كَرَامِ اَبْدَاضَرَفِ لَافِضِلِ بَا شَدَّ وَكَفْتُهُ اِنْ ظَرَفِ مَاتِ سَتِ بَعْنِي
 كَسِي بِرُكْفَرِ مِيرُودِ وَاحْيَايِي اَوْبَرَامِي تَعْذِيْبِ سَتِ نَبَرَامِي مَتَمَّ پَسَ كَانَهُ هَمَانِ مَرُودِ سَتِ وَبَا بَرِ هَمَانِ حَالِ خُوَا هَدِ بُوْدُ وَكَافِصِلِ وَبَا سَتِ حَالِ قَرِ
 بِرِ مَرُودِ بَرَامِي دُرُ فَنِ يَارِ زَارَتِ يَادُ عَاوُ سَتَغْفِرُ لَهُمْ بِرَسْتِي كَمَا مَنَافِقَانِ كَفَرُوا بِاللَّهِ كَا فَرُشَدَّ نَجْدِي كَمَا شَرَكِ اَوْرَدُ وَرَسُولِهِ
 وَبَرُ شَادُوهِي وَبَرَامِي بَرَدَارِي نَكْرُودِ وَكَوَا بَرُودِ وَهُمْ فَاسِقُونَ وَحَالِ اَنْدَكَ اَيْشَانِ بِيرونِ رَهْمَا نَزَا طَرِيقِي بَايَانِ وَلَا تَجْحِيكَ
 وَبَايِدُ كَمَا تَرَامَتَجِبِ نَسَاوُ مَرَادِ سَتِ مَرَادِ مَتَانْدُ وَخَطَابِ بَا حَضَرَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ سَتِ عِنِي دُرُ عَجَبِ نَهَادِ زَا شَمَارِ أَمْوَالِهِمْ مَالِهَامِي



سنا فکان اگر چه بسیار است و آفریدند و فرزند ایشان اگر چه قوی و با مقدارند از تمام یزدان الله خیرین است که میخواهد خدای آن تعین بهم
بها آنکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنيا که سبب جمع مال و محافطت آن پیوسته در پنج و ثقب باشد برای رونق احوال و ولاد و تهیه
اسباب محاش ایشان بموارد محنت و مشقت میکشد و توفیق انفسهم و بیرون رود و جمای ایشان بحسرت تمام و هم کافرون و ایشان
کافران باشند یعنی بر کفر ازین جهان بروند و ویشی میکشد اغنیاء استی الا شقیاء اند مال دنیا جمع میکنند با انواع پریشانی و رحمت و کاه میدارند
با صنایع بلیت و مشقت و با خرت میروند و میکشند بصد هزار حسرت و ذمات قطعه در اول چو خواهی کنی مال جمع نه بسی بجز
باید کماشت پس از بر آن تا بماند بجای نه شب و روزی بایدت پاس و شست و زین جمله آخال مشکل تر است که آخر بحسرت باید گذشت
و اذا انزلت و چون فرستاده شود سوره سورتی از قرآن به تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل
کرد و آن آمنوا یا الله بآنکه ایمان آرید بجای و جاهد و مع رسول و جهاد کنید در خدمت پیغمبر و استاذ ذنک و ستور می جویند از تو
در باز ایستادن او و الطول خداوندان مال و توانایی منهم از منافقان و قالوا و گویند و ذنک ایدار ما را و ما خود بشکر میکنیم تا بشیم مع
القاعدین باز نشستن در خانه ها و ضوا فرستاده شدند و رضی کشند یا آن یگونی بآنکه باشند مع الخوایف بازمان و باز پس ماندگان
و طبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دل های ایشان از اتفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکند آن چیز را که در جهاد
از انوار سعادت و آنرا که در تحلف است از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای و الذین آمنوا و انما الله ایمان آورده اند و
معه با و یعنی در خدمت و جاهد و جهاد کردند با قلوبهم و انفسهم بالهای و نفسهای خود و اولئک و انکره و هم الکفرون
مر ایشان را است نیکو نیهای هر دوسری یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت و عقبی و اولئک و انکره و هم الکفرون
ایشانند فی زری یا فمگان و بمقصود رسیدگان اعدا لله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری از تحتها
من تحتها الانهار از زیر مساکن بالی آن جو یا خلدین فیها جاوید ماندگان در آن ذلک آن است الفوز العظیم رشکاری بزرگ
و فی زری تمام و جاء المعک وون و آمدند در وقت توجه بغزو و بتوک عذر گویند کان من الاعراب از باده نشینان یعنی
و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا ربط عامر بن طفیل اعتذار کردند بآنکه اگر ما بغزو آئیم بی طای یا بای و مویشی ما را غارت میکنند و این عذر گفتند
لیؤذن لهم تا دستوری دهد مر ایشان را و تحلف و قعد الذین و به نشستند اما آنکه گفتوا الله دروغ گفتند با خدای و رسول و باری
و ادعای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نکردند سیضیب الذین کفروا و با شد که رسد اما آنرا که کافرشند منهم اعراب عذاب الیم
خدا بی مؤلم بقتل در دنیا یا حرق در آخرت کس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان و عاجزان و لا علی المرضی و نه بر بیمار و لا علی الذین کفروا
و نه بر آنکه نمی یابند ما ینفقون کجیرا که نفقه کنند بر خود و بهای باده سازند چون قوم حینی و بنو غدره و فربنیه یعنی برین سه طایفه نیست خرج گنای اگر از بستانند
از غزوه اذ انصحو چون نیک خواهی نمایند فرمان برند لله و رسول و در سوله بر خدای و رسول او و نصیح صلاح فعل است با اخلاص نیست ما علی الحسین
نیست بر نیکو کاران که ناصح اند من سبیل و هم عتانی و طامتی و الله عفو و خدای آمرزنده است از آنکه بعد از غزوه باز ماند و حیم و هر بان که عذر
رضت و خود و علی الذین و هم معاتبی نیست بر آنکه از در مانکی اذ اما اولک چون بیامند بسوی تو و در خست کردند و تحلمیم تا ایشان را امری می بای
خود و جری قلت کفنی تو که در بنوقت لا اجد فی یام ما احمک علیه و خیر که شمارا سوار کنم بران تو کو و اعینهم بر گشتن از پیش تو و چشمهای نشان
تقبض من الذمیع روان میشد از شک یعنی دید بای ایشان میرخت حق از روی اندوه الا یجد و اجبت آنکه نمی یافتند ما ینفقون تا آنچه نفقه کنند در آن فزون
قوم را بکاین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پیاده الصلوة و السلام آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جبار است پیاده مانده هم مرکبان عنایت می فرمای
سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پیاده علیه الصلوة و السلام فرمود که ایچه میجوئید یعنی یا یم ایشان که به کینان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمر و عبا
و عثمان رضی ایشان را و او توشه و مرکب داده همراه بروند پس حقیقی امیر ماید که بدین نوع مرزم اگر تحلف کنند حرمی و عتانی نیست انما السبیل خیرین است
که معاتب و طامت علی الذین بر آنان است که ایشان کسنا ذنک از تو دستوری میجویند و باز ایستادن و هم اغنیاء و فو حال آنکه ایشان توانگر اند و از ادب
ایشان آمده است و ضوا یا آن یگونی بآنکه باشند مع الخوایف بازمان و گوید کان و طبع الله و مهر نهاده است خدای علی قلوبهم
بر دل های ایشان فهم لا یفقهون پس ایشان نمیدانند خامنه عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است



یا آنکه بدست صاحب ایمان آورند قبل رجعت عقبه ثانیة والذین اتبعوه واما که متابعت کردند سابقا با حسان ایمان و طاعت مراد صاحب
رض اندازند و صاحب من که پیروی سابقان کردند و گفته اند هر که متابعت ایشان کند تا قیامت زمره متابعان است و رضی الله عنکم خوشنود
خداي از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخلند و وضو اعنه و خوشنود شدند ایشان از خدای با نیک بافتند از نعم و نسیه و دنیوی
و اعد لهم و اما که در خدای ایشان از اجتناب مجرمی بوسا ناکه میروند و تحتها الافکار زیور و خاتمان جو یا خالدين فیها ابداء جاوید
باشند و ان همه تا که خلود است ذلک الفوز العظیم است فروری بزرگ و رسیدن تمام مراد و من حق جو لکم و از آنکه کرد اگر دشمن شما اند
من الاعراب اهل ابدی منافقون منافقان چون اسلم و هیچ و عفار و قومی اچسبیه و نرینه که کلمه شهادت میگویند و روز قیامت میبینند و من اهل
المدینة و اهل شهرها هر دو آفرینی اند که خورده اند و اقامت نموده علی الاتفاق بر اتفاق و مابین ما پذیرفته اند و ی محمد با وجود کمال خلعت و صدق فرستاد
لا فعلکم من منبغی ایشان یعنی کفر و سواد بی دل خود پنهان دارند و انرا ایمان جهان بطوری آید پس ایشان را با عیان ایشان نمی شناسی سخن بعلکم هم
ما میدنیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم سنعذب بهم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را و توفیق و نصیحت در دنیا و دیگری عذاب قبر یا با خدای
از ایشان و تکلیف بعباد که یوقدون پس بازگشت خود در قیامت الی العذاب عظیم و بعد از بزرگ که آتش دوزخ است و بحقیقت عذاب عظیم بعد ایشان است
از درگاه غت و محو بیت ایشان از نور لقا و رؤیت و هیچ عذاب از بخت حرمان و متفت حیران بزرگ تر نیست بیت از فرق لمح میگوئی سخن
بر چه خواهی کن لیکن کن کن : تلخ از هر حیران هیچ نیست : در فراغت غیر حیران نیست : صد هزاران مرد تلخ از سوی تو نیست : تلخ از فرق روی تو
جور و دران و در آنجایی که هست : سبب از بعد حق و غفلت است : زانکه انما بگذرد وین بگذرد : ای خوشا آنکه که جان آگاه بود : از فرق این خاکها
شوره شود : و از فرق این آیه تیره بود : و دوزخ از فرق چنان سوزانند است : بید از فرق چنان لرزان شده است : که بگویم از فرق یک شراره
تا قیامت یک بود آن از هزار آوره اند که انحصار اهل اسلام و ده تن بغیر تکلف و زبیده بودند چون از تهدیدات ربانی که درباره متخلفان نازل شد
بود و خبر یافتند هفت تن از ایشان بایسته تن خود را بر ستونهای مسی بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشان را بکشد تا وقتی که بکشد خدای کشته شود چون حضرت
رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از بتوک رجوع فرمود بدین نزل نموده بر عبادت عبوده مسجد درآمد و اینا را زوده فرمود که هر کس اند صورت حال بوقف
رسانیدند سید عالم علیه الصلوة والسلام بر زبان که بار گذرانید که منم سوگند میخورم که ایشان را نکشیم تا وقتی که امر در رسد آیت اند که و اخرون و قومی دیگر
غیر منافقان که نزد پیغمبر علیه الصلوة والسلام اعتراف و اید تو بهیم اعتراف کردند بکتابان خود و مقرر شدند بان خلطوا یا منجذ عملا اصلحا
کردار نیک را یعنی غزو با که اتفاق حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از ایشان در وجود آمد و بود و اخي سيدنا و بعلمی دیگر بد که از بتوک تخلف نموده بدعی
الله شایده خدای ان یتوب علیهم انکه توبه ایشان در پذیرد ان الله غفور درستی که خدای آمرزنده است و تا با ناز و حیمه مهربان است بتفضل و
در تاویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنوب از جهت بقای نور است و عدم رسوخ ملکه خطیبات و بدان هستند لال میتوان کرد بر آنکه متعرف
را دیده بصیرت گشاده و قباح کناه مشهود وی گشته چه اگر طاعت غفلت مترکم کرد و در ذل و طبیعت راسخ شود مجرم هیچ کناه ازشت نداند بلکه بسبب عتبات
از انک میند و در عذاب خدایان باشد حکیم ثانی قدس سره فرموده نظم چون بدی کناه را دانی : نکشت جانب شیمانی : و زندانی کناه را که بدست
آن نشان سقاوت ابد است : الله بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود ما ایشان را بکشد و ندان از او شدگان بشکرانه نعمت
الهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آورند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت خدمت تو بازماندیم اینها را فراموش کرد راه خدای تصدیق
خواجده عالم علیه الصلوة والسلام فرمود که من با خدا اموال شما مودرستم این آیت نازل شد خذ من اموالکم فاکرموا لها ای ایشان صدقه
زکو و فريضه تطهر هم تا پاک کردانی ایشان را از کنا بان یا از حب مال که مؤدی بطغیان و عصیان است یا از ریاضات بخل تو که هم و زیادت کردانی و نشو
و نما و بی حنات ایشان را بجا مان صدقه و صل علیهم طود دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب ان صلواتک بر سببیکه و دعای تو مسکن کسب
را من بود و لهای ایشان را و الله سمیع و خدای شنوا است دعای ترا بعلکم و اما است بتحقاق ایشان مرا نرا الی یعلمو اما منیدانند این بیان با آنها
که توبه میکنند معلوم ندارند ان الله انرا که خدای هو یقبل التوبة او است که قبول میکند توبه را عین عباد و از بندگان خود و یا خذ الصدقات
و فرامیگرد و یعنی قبول میکند صدقهای ایشان را و ان الله و میخندند از انیر که خدای هو التواب او است پذیرنده توبه التوحیم مهربان است بر توبه
کننده و قیل غمنا و بگوئید کنیای تا ثبات یعنی بعد از قبول توبه بقیامت و زید بدان یا میگوید ای گروهی که توبه نمیکند بکنید آنچه میخواهید بترسد بدست

مسیحی

که زیرین بدست نی شده و ظاهرش گاهی استاده باشد و شکافه شده و نزدیک افتادن رسیده و این چنین زمین سست ترین قاعده باشد و چون بر آن
بنایند خانه و آری آن زمین سست گردد و در افتد به آن بنا یا بانی آن فی ناکه و جهنم و آتش و فرخ و این مثل است از برای آنکه بنا و دین خود را بر امور
ماطله نهند و مال مهم ایشان رجوع باشد به فرخ و الله لا یهدی القوم الظالمین و خدای راه نمی نماید که راه را از آنکه مقصود ایشان است
لا یزال همیشه است بنیای ایشان الذی بنوا آن بنائی که بنیاد نهاده اند آن را بر اغراض فاسده و نیکه سبب شک و نفاق فی قلوبکم
و دلما ی ایشان را در شک و نفاق که دارند گفته اند مرا و تحریب بنای ایشان است که از رجوع بتوکل ایشان استند عاخذند که حضرت علیه الصلو
و السلام مسجد ایشان در آید و نماز گذارد آیت آمد که لا تقم فیہ ابد حضرت رسالت پناه علیه الصلو و السلام فرمود که مسجد را بکنند و سوختند
و حکم شد که آن مسجد موضع ضربه اهل مدینه باشد بیت پس بنی فرمود که از بر بکنند و مطح خاشاک و خاکستر کنند و چیزی نه میفرماید که همیشه باشد
خرابی بنای ایشان و مطح تراید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم حسرت و نفاق و ریت خواهند بود بسبب این تحریب که چرا ما این بنا کردیم که فایده
نداشت و این حسرت و دلما ی ایشان پاره پاره شود و چنانچه میفرماید الا آن تقطع قلوبکم مگر آنکه پاره پاره کرده شود و دلما ی ایشان بختی که قابلیت در آن
در آن نماند و گفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یا بدیامرک یا در قبر با درون و قول جمعی است که پیوسته بتوبه و استغفار و ندامت بر مسکن آن امور
علیم و خدای داناست تا سینه بنای ایشان که بجهنم نیت بوده حکم کند است بخرابی آن بر وجه حکمت و تفسیر و سیطره محمد بن کعب غلی نقل میکند
که چون در لیله العقبه اتفاق افتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت رسالت پناه علیه الصلو و السلام بیعت میکردند عبد الله در احوال رض گفت یا رسول الله
کن برای خدای و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه او را پرستید و بد و شرک نیارید و برای خود آنکه مرا گناه و اید از آنچه نفسها و کما
خود را گناه میدارید گفتند چون بدین امر قیام بنمایم اجرایی ما چیست حضرت علیه الصلو و السلام فرمود که جزاء شما بیست خواهد بود و انضا گفتند و بیع
لا تقبل ولا تستقبل خرد و فروخت و دمنده است ما درین بیع سود کردیم مگر از آنکه نخواهیم نمود و بیع شما نه از آن بیع و شرخر میاید که آتی الله استی
بدستی که بخیر خدای من المؤمنین از گردیدگان انفسهم نفسهای ایشان را که مباشرت با دشمنان و اموالهم و مالهای ایشان را که در راه و بی نفعه
یا ان لهم الجنة با آنکه مرا ایشانرا باشد حشمت این تمایل است برای ثابت نمودن آن بهر بهشت بدل اموال و نفس ایشان و حقیقه اشترای که بیع و شری
جای وقوع پذیرد که تا برین ملک بود و جوهر که هست و هر چه هست همه از آن حق است العبد و مال مولاه پس این تحریف است که بر غرور و جهل و بی ادبانه
بذل کردن نفس و مال و ارض عطا و دادن بهشت بی زوال نفس سر میاید و شریعت و مال سبب طغیان و غرور این و ناقص محبوب را در راه مافدا کن و بهشت
باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بنید و کرمی ستان خاک زمین می ده و زرمی ستان و عوض فانی خوار و حقیر نعمت پاکیزه باقی بکیر
در کشف و عین المعانی و حران منقول است که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه علیه الصلو و السلام میگذاشت حضرت علیه الصلو و السلام این بیت
میخواند لغات انوار کلام الہی باطن در عکس پذیرا شرفات فوض ملکوتی ساخت برسد که با کلام من حضرت علیه الصلو و السلام فرمود که با کلام الله سوال
که این بیع و شری بی بوده است جواب دادند که در روز قیامت که ذرات ذرات را خطاب مستطاب است بر یکم شنواید اعرابی گفت و الله بیع موجب
لا تقبل ولا تستقبل چون نفوس معیوب و اموال فانی را را خرید و عوض آن بهشت باقی میداد هرگز آن بیع را نه اندازیم بلکه نفس و مال خود را در بازیم
بیت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم اصلادین حدیث اقا لیت نمیرود و غریزی فرموده است که هر که بنده را بخرد و بعباد او دانا باشد او را در
نتواند کرد و بی سببانه را خرید و بعبوب ما دانا بوده است که از روزگار کرم رونماید بیت امید که از فضل مرد و مذکورم من چون شد عیبی
لطف تو خریدارم و در نفحات الا سن مذکور است از ابو ذر و جانی نقل میکند رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی دیدی آنکه عیب بخردی تو بعلم آن
من عیب همان را در مکن آنچه خود پسندیدی و حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را با بیع و نفس و مال را بذر خصاص داد و دل
درین مباحه داخل کردند مذکران و محققان را عبارتی عجیب و شایسته غریب است و بعضی از آن در حواجر التفسیر است تحریفات
هر که خواهد گزین بود بوی نیکو تماشای آن گلستان کن و بعد از اشترا و بیان ما لاجله الشری میگوید یقاً قانون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان
خریده شده است فی سبیل الله و راه خدای و طلب رضای او فیکتلون پس کای میکنند و شمنان را و یقتلون و کای میکنند و شمنان را و یقتلون
ایشان و عدل علیه و عده داده است خدای ایشانرا برین بیع و شر و عده داد و بی حقیقت و باقی که خلاف در آن فی التوراة و الانجیل
و القرآن درین کتابا دلیل است بر آنکه اهل توریت و انجیل ما مور بوده اند بقبال و من آوئی و کیت و فاکند و تر بعباد بعد خود من الله

از خدای که گریه است و در کرم خلف و عده و اندر و فاش بشیر و این شادمان باشد بلیغ که بخرد و فروخت خود الذی بایعتم به با که سابقه کرده اند
و ذلک وان سبج هو الفوز العظیم و او شکاری بزرگ است و در بارک از امام جعفر صادق رضی نقل میکند که ای مؤمنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس
مفروشید و بیشتر مکریدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا بفروشید که قیمت شما نفیم جاودانی باقی است در شنوی مغوی آورده ^{مستثنوی}
خویش را شناخت سکین و می از فرونی آمد و شد و کمی خوشتر را آدمی از زان فروخت : بود اطلخ خوشتر بر دلش و حجت : التائبون این مردمان
باز کردند که انداز معاصی با رجوع میکنند مانند بختی سحانه به تمامی العابدون برستندگان حق با خلاص با قایم بشر ابط خدمت الحامدون ه
ستادگان حق بدینچه برایشان رسد از سزا و سزا باشد گان نفیم الکی در هر لحظه و طره التائبون روزه داران با سیر کنندگان بطلب علم با بیرون
آیندگان از با و یه نفس و روزندگان بر منزل انس الزاکون رکوع کنندگان در نماز یا خشوع آیدگان بدرگاه بی نیاز الساجدون سجده کنندگان
و خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الامرؤن بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت سالت بنیه علیه الصلوة والسلام
و التاهون عن المنکر باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون بهفت عقد کامل است دخول او شهرت بر آنکه او ثمانیه است بار
تضام میان امری چون ثبوت و انکار یا بخت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گواشی واحد و هر یکی با دیگری منضم باشند و الحافظون و کما
دارندگان لیل و و الله امر احکام خدای را سلی گوید که از کافران و امرا و بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح و کثیر المؤمنین و بشارت ده مؤمنان با
که در صفات موصوف اند و وضع مظهر بر موضع مضمحل است بر آنکه ایمان داعی ایشان است بدین فضائل و حذف بیشتر بشارت است بتعظیم و تکرار آن آورده اند که حضرت
رسالت بنیه علیه الصلوة والسلام بعد از زیارت قبر ما و خود که یکسان فرمود که دستور پی طلبیدیم در زیارت وی مرا اجازت داد و چون در استغفار او اجازت
خواستیم مرا باز و پشتند این بیت آمد ماکان صحیح نباشد و و انبؤ للشیء بر غیر او و الذین امنوا و اتوا را که کرده از آن گشتغفر و انکه طلب
آمرزش کنند للمشیرین برای شرک زندگان و گفته اند پیغمبر علیه الصلوة والسلام با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او اماند شد و عده فرمود
بود که آمرزش خواهم از برای تو ما و ای که مرئی کنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه رضی عن و استند که آنحضرت علیه الصلوة والسلام
بجست ابوطالب آمرزش میطلبید گفتند ما چرا برای او و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه برای پیغمبر خلیل الله صلوات الله علی بنیه و علیه برای پدر خود استغفار
کرده و اینک پیغمبر را برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روانست که پیغمبر و مؤمنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند و لو کانوا اعداء و اگر چه باشند
مشرکان اولی قریب خداوندان قریب من تبعد ما تبین آری که روشن شد طهمن مرا بشناز انهم آنکه اصحاب شرک اصحاب الخیم ملار
و وز اند و ماکان استغفار ابراهیم و نبود آمرزش خواستن بر ابراهیم علیه الصلوة والسلام لایه ابرای پدر خود و الا عن هو عده مکرار برای
وفا کردن وعده که در وقت مناظره و حکم ها آیه وعده کرده بود و در اینجا که گفت ساستغفرک ربی و در نیایع آورده که وعده داده بود
ابراهم مرا و آنکه من ایمان آوردم پس استغفار ابراهیم علیه الصلوة والسلام آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو و تیکه بکروی فلان تبین که پس
انهم که روشن گشت مرا بر ابراهیم را ان الله عذوبی بدستی که پدر او دشمن است مر خدا را یعنی بر کفر میبرد و توفیق ایمان نیافت یا او را بوجی معلوم شد که از را
ایمان بخوار آورد و تبیر آمنه نیازی کرد از و قطع استغفار نمودن ای ایهیم لا قواه بدستی که بر ابراهیم بسیار راه کننده بود کنایت است از رفت قلب
و کثرت نرحم او و حلیم حاضر و بار بوده که بدست یافت لا و جهنک و او جواب میداد ساستغفرک ربی پس در آید تالیه تمسید عذر رسول و مؤمنان
میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار کردند بدان مواخذه و او را بود و ماکان الله لصلی قوم ما نیست خدای که قومی را ضلوع و تاه کرده اند یا تاه
بکیر و خیانت اهل ضلالت را بعد از هدیه نم پس آنکه راه نمودن ایشان را با سلام حتی ببین انهم تا وقتی که روشن کردند برایشان ما یقون آنچه
و حجت که از آن بر سر کنند و گفته اند این آیت در شان جمعی است که قبل از تحول قبله در گشتند یا پیش از تحم خم ساعرا جل نشیند میفرماید که برایشان از
کار با که کرده اند گرفت نیست ان الله بدستی که خدای بکل شیء همه چیزها از احوال اول و آخر ایشان علیمه و انا است ان الله بدستی که خدای که
مرا و است ملك السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کرد بی مانعی و مناعی بچینی زنده کرده و اند مردگان را و قیمت میفرماید
زنده گان را و ما لکم و نیست مر شمار ای مؤمنان من دون الله بخیر خدای من ولی کار سازی و لا نصیر و نه یاری و مددکاری وی شاید که خطا
با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شما بنیاد و متوالی امری نیست که حکم عقاب از شما و رفع کند و جزا و باری بی که عذاب از شما باز دارد و لقل قال الله
بدستی که توبه پذیرفت خدای و بقبول توبه بازگشت علی الشیء بر غیر خود و بجهنم اذن او و منافقان را در خلف با بیان تبریبه و مر حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام

بکنه از قلن بذوب کما قال لیغفر الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ما اختلفت است بر توبه یعنی هیچ نیست که محتاج توبه و استغفار باشد
 حتی غیر علیه الصلوة والسلام و صحاب و چه هر کس را مقامی است که ما دون آن به نسبت می منقص خواهد بود پس توبه ما دون کنایه است که از آن توبه لازم است
 و بیش بعضی وانی لا استغفر الله کل يوم سبعین مره شایسته است و نزد محققان این معنی مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت علیه الصلوة والسلام نیست چه حضرت
 علیه الصلوة والسلام غیر حق متصور نبود پس سلمی رح میگوید ذکر توبه نبی بر آن است تا که مقدّمه توبه است باشد و توبه تابع بمقدّمه نصیح پذیرد و بر هر تقدیر در
 ذریعت خدای توبه را از غیر علیه الصلوة والسلام و المکاحین و الاکصا و از مهاجران و از انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مرغز و بتوک را بطبع
 بغا و الذین اقبلوه اما که مروی گردند بر غیر علیه الصلوة والسلام را فی ساعه العشرة و در زمان عسرت و تنگی لشکر بتوک را حیث العشرة میگذشتند
 بحجت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که برده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر کس روزی بیک خرما بر می برد و دویم در آب که با وجود قلت مراب
 شتر میگذشت و بر طوبات اجواف و امعای آن و هن خویش را تر میافتنده و با بغایت کرم میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که در این میان
 تنگی متابعت حضرت غیر علیه الصلوة والسلام میکردند من بعد ما کاد ارس انکه نزدیک بود که از غایت عسرت یو یغ میل کند و از جای برود و قلوب
 فوق و لهای گروهی منحصراً از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول علیه الصلوة والسلام دست باز دارند و به طعنه
 و بیعت تم تأب علیهم پس خدای در گذشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بودند آنکه بطعم بدستی که خدای بر ایشان در و ف
 بسیار رافت است چون توبه کردند و حیمه مهربان است تفضل بر ایشان و علی الثلثة الذین خلفوا و دیگر توبه را دو به بخشید بر آن سه تن که با
 پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود قبل ازین ذکر یافت که هم کعبه و طلال و مراره در حاضر افتاد و حضرت سالت پناه
 علیه الصلوة والسلام حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد جمل روز فرمود تا از زمان خود دور شدند و زن طلال بخد مت می آمد که مروی
 بر وضعیف بود نامر و گشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حتی اذا ضاقت تا و فنی که تنگ شد علیهم الا و ضی بر ایشان
 زمین بجا و حبیب با وجود کثا و کی و سبت و این کنایت از شدت حیرت و نهایت بر شانی است و ضاقت علیهم و تنگ شد بر ایشان
 انفسهم و لهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بچشید که فرج و این در آن راه نبود و خطوا و انفسهم ان لا یجاء انکه پناهی نیست من الله
 از ششم خدای الا الیه کرم بوی و امرزش خواستن از کرم وی تم تأب علیهم پس چون در ماندند و به یاری خود و انا شدند توفیق توبه و او خدای
 ایشان را التوبه و توبه کردند و بحق باز گشتند و مقرر است که تا و بتوبه توفیق ندهد و هم قبول نکند توبه هیچ تاب دست نبود رباعی
 کر لطف تو یاری نه نماید بخت بهم توبه گشته است و هم بجا است چون توبه بامید پذیرفتن است تا توبه پذیر نشود و توبه درست
 القصه بعد از پنجاه روز این آیت فرود آمد و توبه ایشان پذیرفته شد ان الله بدستی که خدای هو التواب او است قبول کننده توبه از ایشان التوبه
 متفضل است بر جنت بر ایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بر رسید از خدای و بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت
 کنند و کونوا مع الصادقین و باشد بار است کومان و اقول خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که رست گفتند و عذر باطل نیاوردند و
 رستی که مر صدق نجا دولت نجات یافتند نظم از کجی اقمی بکم و کاستی از همه غم رستی اگر راستی در رستی خویش نهان کس نکرد و برخیز این کس کرد
 و گفته اند خطاب با اهل کتب است یعنی ای کرویدگان بموسی و عیسی علیه السلام بر رسید از مخالفت محمد علیه الصلوة والسلام و باشد با صداقان که صحاب
 اخبار و امت بر کوارا و ندهد ما کان رویت و نشاید اهل المکینة مایل مدینه را و من حوطهم و انا که کرد و ایشانند من الاعراب
 از بادی نشینان آن تخلفوا انکه تخلف کنند و باز پس روند عن الرسول الله از حکم رسول خدای علیه الصلوة والسلام مرا و می است و جمیع معنی
 ابالی مدینه و حوالی آن بحجت قرب بوده و معرفت ایشان بخروج حضرت علیه الصلوة والسلام بطرف تبوک و لا یوخبوا یا نفسهم هم و رسالت ایشان را که در
 کنند بر نفسهای خود عن نفسهم یعنی خویشین واری کنند و خود را بر طرف و از اندر کشیدن آن رجها که او میکشد مروی است که ابو خشمه رضای
 رضی در مدینه مانده بود و بعد از چند روز که از غزمت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام گذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت کرم بود
 او و زن و هست زمان وی بر یکی در عیشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزه های آب سرد و حبیب ساخته و طعاهای نیکو ترتیب نموده و ابو خشمه بر
 عیش با ستاد و در زمان نگر است و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت که رسول خدای علیه الصلوة والسلام در میانان شدت و حرارت و باد کرم
 در مانده بود و ابو خشمه در سائید خنک آب سرد و طعاهای نیکو ترتیب داده و در آنجا نیکو ترتیب داده و در آنجا نیکو ترتیب داده و در آنجا نیکو ترتیب داده

بسوی برخی دیگر یعنی چشم که بیکر اشارت کنند از روی تکار و سحر به بدن پوره یا از راه شتم و سخت با سماع غیث
 خود با ستامریون ایمانی کنند بفرز از مجلس و با هم گویند هل نوبکم یقین احد ایامی مندی از مسلمانان شمار از اهل
 بیرون رود پس اگر کسی میداند که کند و اگر نمیداند که کند انصر فواطیس با بزرگوار مجلس میفرمود علیه السلام
 صَوَّفَ اللهُ بَكْرًا وَنَدَى خَدَّيْ قُلُوبَهُمْ وَلَهَائِي اِشْتَان رَأْفَتِهِمْ قَرَأَن بَارِقُولِ اِيْمَان وَاصْحَ اِلَهِيَّتْ لَهْ اَرْبَعَةٌ يَوْمِيَا
 این کلام خبر است و احتمال و عاود یعنی بگردان و خدای دلها ی ایشانرا از خیر با باطنش بسبب آنکه ایشان
 قَوْمٌ لَا يَفْقَهُوْنَ کَرُوْهُیْ اَمْ کَمْ فَنَمُكِنْدُوْهُیْ بَابِنْ حَقِّ رَالْقَدْ جَاءَ كَمْ بِرَئِيْةٍ بَدْرِيْیِی وَرَسْمِيْیِی کَلَامِ شَهَادَةِ اِيْمَانِيْیِی
 وَسَوَّلَ وَنَشَادَهُ کَمْ بِحَقِّ خَدَّيْیِی مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَرْشَامُ بَعْنِي اَرْخُسْ شَمَادُ بَشَرِيَّتْ نَابُو اَسْطَهْ حَسْبِيَّتْ مَحَالِطَتْ تَمَائِدْ
 و افاده و ستفاده وجود گیر و یا آید شما ای اعاب رسولی از شما تسکیم بلغت شما یا از قبیل شما ابن عباس رض فرموده که هیچ
 قبله نبود و عرب الا که حضرت مصطفی علیه الصلوة والسلام رشت قرآنی پیوسته بود بدان و در قرأت شاده من
 اَنْفُسِكُمْ لَفْجَحْ فَاْخَاذَهُ لَعْنِي فَاْضَلُّنْ وَ شَرِّفْنِ شَمَامْ وَ رَسْبْ وَ هِمْ وَ حَسْبْ عَزِيْزٌ عَلَیْهِ دُشْوَارٌ وَ سَحْتٌ بُوْدُ
 مَا عَنِتُّمْ اِنْجَهْ دَرَجْ اَفْتَدِیْ بَدَانْ وَ لَعْنِي بِرَلْفَظْ عَزِيْزٌ وَ قَفْ كَرُوْهُ وَ اَنْ رَا صَفَتْ رَسُوْلٌ دَانْدُ وَ مَعْنِي عَلِيْهِ مَا نَمُ
 بَرِيْنْ فَرُوْدَارَنْدْ کَمْ سَرُوْسَتْ اِنْجَهْ بَلَنْدِ اَرْكَنَاهْ لَعْنِي اَعْتَدَارَانْ رُوْدِيْیِی هَسَتْ رُوْزِ قِيَامَتْ کَمْ لَشْفَاعَتْ تَدَارُكْ اَنْ
 خَا بَدْنُوْدُ دَرِيْنْ مَعْنِي كَفْتَانْدْ بَعِيْتْ نَمَانْدْ بَعْصِيَانْ كَسِيْیِی دَر كَرُوْنْ کَمْ دَارْ جَنِيْنْ سِدِيْیِی مَشِيْرُوْنْ اَكْرُوْ قَرَا كَنْهْ
 يَا كَنْيَتْ اِنْجَهْ اَوْ عَذْرُ خَا مَيْتْ بُوْدَا كَنْيَتْ اِنْجَهْ اَوْ عَذْرُ خَا مَيْتْ اِنْجَهْ اَوْ عَذْرُ خَا مَيْتْ اِنْجَهْ اَوْ عَذْرُ خَا مَيْتْ
 بَرَا سَلَامْ شَمَا بِالْمُؤْمِنِيْنَ بَرُوْدْ كَانْ رُوْفٌ وَ حَيْمٌ مَرْبَانْ اَسْتَجْنَانْدَهْ حَقِّ سَجَانْدَهْ بَعْجِیْ بَرَا كِيْجَا اَسْتَمَامْ
 اَرْسَامِيْیِی خُوَا خَصْمَا صَنْدَا دَمَرْ مَعْمَرٌ عَلِيْهِ الصَّلَوَةُ وَ السَّلَامْ مَا رَا خُوْدُ فَرَمُوْدْ اَقْ اَللّٰهُ بِالْاِنْسَانِ لَرُوْفٌ وَ حَيْمٌ
 وَ دَوَا رَهْ اَوْ كَفْتْ بِالْمُؤْمِنِيْنَ رُوْفٌ وَ يَكْتُ وَ جِهْ تَفْضِيْلْ اَنْ حَضَرَتْ بَرَا نَبِيَايِی دِيْكَرْ عَلِيْهِ الصَّلَوَةُ وَ السَّلَامْ اَسْتَمَامْ
 فَاِنْ تَوَلَّوْا اَيْسَرْ اَكْرَبْ رُكْرُ دِيْدْ مَنَافَقَانْ اَرْيَا رِيْیِی وَ مَوَادَّ رِيْیِی وَ تَخَلْفْ نَمَائِدْ اَرْفَرْمَانْ بَرُوْدَارِيْیِی فَقُلْ حَسْبِيْیِی اَللّٰهُ
 اِنْ بَكُوْ تُوْ كَمْ سِنْدَهْ هَسَتْ مَرْخَدَايِی كَمْ شَرِّ شَمَارْ اَكْفَايْتْ كَنْدُوْمَرْ بَر شَمَا غَالِبْ سَا زُوْلَا اَللّٰهُ هُوْهُ هَمْ مَعْبُوْدِيْیِی
 بَحْنِيْیِی كَرْوِيْیِی عَلِيْهِ تُوْ كَلْتْ بَرُوْ تُوْ كَلْ كَرْوْمْ وَ كَارْ خُوْدَرْ اَبَاوِيْیِی كَدْ شَتْمْ وَ هُوْ حَوْبُ الْعَرْشِ الْعَظِيْمْ
 و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملك عظیم است با عرش که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت
 و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش را بدان همه عظمت که هست هزار رکن دارد و بروایتی صد هزار قاعده
 از قاعده تا قاعده صدی هزار ساله راه و همه آن مملو از خافات بقدرت کالمه نگاهدارد و قادر است که مراتب اثرش
 منافقان در پناه آورد که حافظ بنده گان و ناصر سرافکن گان او است
 از و خواه یاری که یاری ده او است بدو التجا کن گرانان به او است کسی را که او آورد و در پناه
 چه غم دارد از فتنه کینه خواه مطالعة لطائف و اشارات این دو آیت حواله است با وراق جواب
 التفسير والله المولى والغنى النصير

سورة یونس مکیه و هی کا توبه فتح

بسم الله الرحمن الرحیم

الوجه حروف مقطعه بقول ابن زید رضی الله عنه سورته فی علم اللمدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد گفتند اما الله الرحمن و در بحر الخفایق آورده که هر حرفی اشارتی است از حق به حبیب وی علیه الصلوٰه والسلام میگوید سوگند میخورم بالای من بر توبه و ازل و لطیف من با توبه و وجود و برافت من بر توبه و ابد جواب قسم چیست فلک این سوره آیات الکتب الحکیمه آیه های قرآن مشتمل بر حکمت است با حکم که در وی بنا قضا و اختلاف نیست با آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشود با کسی بر تغییر وی قادر نبود ابن عباس رضی فرموده که چون اسما نبوت محمدی علیه الصلوٰه والسلام تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را بر سالت اختصاص داد و صنادید قریش اطهار را کنار نمود و گفتند عجیب است که حق تعالی بعالملیان را از میان رسول فرستد و از جمله ایشان بنیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود اکان للناس آیه است مرد ما را عجبا شگفتی آن او حینا آنکه ما وحی کردیم الی و جعل منکم سومی مردی از جنس ایشان و از قبیل ایشان و مضمون وحی ما چیست آن اند و للناس آنکه هم کنی مردمان را از عفو بات الکی نفیم کرد و انداز راجه بیکس خالی از صفتی نباشد که او را از ان باید ترسید الا ما شاء و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشد نیست پس فرمود و کثیر الذین آمنوا و مژده ده انما انرا که گریده اند انکم با انکم مرا بشناز است قدام صدق پیش و نیک عند و یام نرو خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند ما را در قدم صدق سابقه از بی است که حق سبحانه تعالی وعده رست و او را و نجات مؤمنان و مباحلی گوید که مقام صدق آن است که در روز و ال ملال نیست با ایمان صادق یا رضوان اقد با دعای ملائکه در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلق میرسد یا صلح که پیش از ایشان در گذشته یا تقدیم حق سبحانه این امت را بطاعت چنانچه خواهی بخن الاخرون السابقون از ان خبر است با شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است علیه الصلوٰه والسلام و عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام را از قدم صدق بر رسیدن فرمود که می شفاعتی تو سلون بی الی ربکم و مقرر است که کنایه کاران تبا و روزگار را بهیچ و بی برای اغزش برابر شفاعت آن حضرت علیه الصلوٰه والسلام نیست شعر کفنی کتم شفاعت عاصی قدر خواه دل را میدان گرم افتاد و گناه قال الکافر و ن گفتند ناکر و بدکان بعد از آمدن پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام را بشنا و نمودن خوارق عادت ان هذا درستی که این مرد کسا حو قبین جاویدی است انکار ان ربکم الله درستی که بر روی کار شما الله است الذی ان خداوندی که بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین جسم این عالمند فی ستة ايام و مقدارش روز را با ما دنیا که مستوی بر منولی شد علی العرش بر عرش که اعظم حکومت است ید توالا هر میا ز دام کائنات



بر تقضاي حكمت يا تقدير ميكنند و نينا بروحي كه ميخواهد مامين شفيح نيست بچ شفاعت كننده روز قيامت الا من بعد اذ ذاك مكرس از دست
 و اون خدای مژاور در شفاعت اين كلام رو شفاعت البته است و اثبات شفاعت ما دون ذلكم الله ان خداوندي كه موصوف است بصفت خلق و پر
 و ستايد و يك پروردگار شماست نه غير او از دين صفها شركت نيست فاعبدوه و پس او را بيايكي پرستيد افلا تذكرون ايا ايند ميگريد بغير
 نميكنند كه مستحق عبادت و ستايد معبودان شما الله بسوي اوست موجهكم جميعا به بازگشت شما همه موت و نشور نه بغير او پس آماده باشيد جواب
 ربوا و عباد الله و عده و او شمار خدای و عده و ادني حقا است و درست الله يسد و الخلق بدستي كه خدای تعالى كه در اول ها فر خلق
 نه بعد از پس بعد از مردن زنده كرد و اذ ويرا و مقصود از ابد و اعاده ثواب و عقاب است چنانچه فرموده است ليحزي الذين امنوا و اخرجوا
 انما انكره و يده اند و عملوا الصالحات و علمها ي پسندیده کرده اند بالقسط بعدل خود يا مكافات كذا ايشان را بعدل يعني بر عايت عدل كه در امور
 فرموده باشد يا ايمان ايشان چه ايمان عدل قوی است و در برابر آن شرك ظلم عظيم و اين وجه براي مقابله و جبه است چه ارا و ف ميكنند اين كلام را قبول
 و الذين كفروا و انما كه كافرند و ظلم شراب من حميم مرا ايشان رست ايشان ميدن از آب كرم و دوزخ كه چون بخورند احشاء امعاني ايشان
 باره باره كرد و عذاب آليم و ديكر ايشان را به و غذائي در دناك كه تخفيف نيابد بيايكا فوا به سبب انكه بودند بخدا و رسول يكفر و انكه كافر و مشرك
 هو الذي او است ان خداوندي كه بقدرت كمال جعل الشمس كروانيد آفتاب را ضياء خداوند روشني و القمي فخر و اوماه را خداوند نور علمابر
 كه اگر روشني بالذات باشد ضياء است كمال بعرض باشد نور است و در انوار آمده است كه حق سبحانه درين آيت تنبيه فرموده با انكه آفتاب بذات خود نور است
 و قمر نور بعرض نير ميشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم نيست مدين شد و قد و قد و تقدير كرد و هر يك را از شمس و قمر متنازل مقرر لها فلك
 بقدر مسير ايشان و شهر آن است كه تقدير كرد و براي قمر متنازل مقرر لها بشت كانه كه معين و مشهور است و قمر قريب بيايكا فوا به سبب انكه كافر و مشرك
 تا باند شمار عدل و السنين شمار سالها و چون سال مشتمل بر ياها باشد ذكر ما و كرو و الحساب و تا باند شمار اوقات از ياها و روزها و اوقات
 و موات خود ما خلق الله ذلك نيا فريد خدای آنچه ذكر شد الا بالحق مكرر برستي نه بيايكي و كويند با معني لام است يعني براي بيان حق بفضل الله
 روشن ميكنم و فضل افضل بخواند يعني خدای بيان ميكند و لايل قدرت خود را القوم يعكفون چه براي كروي كه ميدانند يعني در ان اندیشه ميكنند و از ان نفع ميگيرند
 ان في اختلاف الليل والنهار و بدستي كه در آمد و شد شب و روز پس از يكديگر با و مخالفت ايشان نور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه ذكر
 خدای في السموات والارض و در آسمانها و زمين با انواع بو و نينا كالايت بر آينه نشاينها است بر وجود صانع و وحدت او و كمال علم
 و نفاذ قدرت او القوم يتفقون و مكرروي را كه ترسند از عواقب احوال و خواتيم امور يعني احوال و معا و در انديشند و از رسوايي خسر ترسان گردند چه آن
 اندیشه و خوف باعث بود و ايشان را بر تفكر و تدبير ان الذين بدستي انما كه لا يوحون اميد دارند لقائنا و ايدار ما را يعني منكر اند آخرت كه محل اوقات
 و وضوا و خوشنود شوند بالحياة الدنيا بزندگاني و نيا و پسنديدند از احوال و احوال و آرام گرفتند بدان يعني بمت خود را بذات محسوسه و زخارف فانيه
 مقصود گردانيدند و از نعيم جاني و لذتهاي جاوداني غافل شدند يا انكه در دنيا ساكن گشتند بروحي كه گويام كرا ايشان را از اينجا طلت نخواهد بود و دانستند
 كه لحظ طلحه دست اجل طلب جيل فرود خواهد كفت رباعي ان كيت كه دل نهاد و فارغ نبشت پنداشت كه مهملتي و تاخير ي هست نه كوخيمه مزن كه منج
 مي بايد كند نه كوختم منه كه باري بايد است و الذين هم و انما كه ايشان عن اياتنا از ايات كتاب باز و لايل صنع ما غافلون نه ما اكا مان
 و بجايند اولئك انكروه كه ياد کرده شد ما و همم النار و جاي بودن ايشان و دوزخ است بيايكا فوا به سبب انكه كافر و مشرك و بايچه بودند كه ب
 ميگردانند از عاصي يعني كفرو مشرك و نفاق ان الذين امنوا بدستي انما كه ايمان آوردند و عملوا الصالحات و بگردنكار هاي شايسته جنت هم
 و همم راه نمايد ايشان را پروردگار ايشان در آخرت بايما همم نور ايمان ايشان براه بهشت يا بسبب ايمان ايشان راه نمايد بسلك سبيلي كه
 سويي با وراك حقايق باشد بخبري مبرود من تحتهم الاطهار و از بر مسكن ايشان جو بهاي آب في جنات النعيم در بوستانهاي باغيست
 دعوتهم خواندن بهشتيان مرخداي را فتيها و بهشت و قتيكه آنچه از زوي ايشان باشد طلعتن است كه كويند سبحانك اللهم بيايكي باو كنم
 ترا با خدا با و اين ذكر بجهت نكاح و نه براي عبادت و چون اين كلمه كويند آنچه شستماي ايشان بودند و ايشان حاضر كرد و تحيتي هم و در و در
 ابريكه كبر قتها و بهشت با و در حق با تحت ملايكه براي ايشان سلام بود و اخذ دعوتهم و اخذ عايت ايشان ان الحمد لله ان با
 كه كويند مرخداي را و بيت العالمين كه پروردگار عالميان است و گفته اند چون ثومان به بهشت در آيند انوار عظمت و كبريايي حضرت عزت شاه

وَلَا ادْرِكُهُ بَصِيرَةٌ وَلَا يَدْرُسُهُ زَمَانٌ وَهُوَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَهُوَ الَّذِي يَنْزِلُ فِي الرُّسُلِ مَا يَشَاءُ وَيُخَوِّفُ مَنِ ارْتَدَّ وَهُوَ غَافِلٌ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 من درنگ کردم فکرم میان شما عمری دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن مبین در آن مدت که مبعوث بودم من در آن
 میخوابیدم و نه شما بدان و اما بودید اخلاصاً قائلون و اما حرامی بایستد و تقصیر نمیکند که کسی چهل سال در میان شما نهد و ما رست علمی نه نموده و با عبادی
 مصاحبت نفرمود این زمان کلامی بر شما میخواند که ضحای هر زبان را غلبه آن جبراند و بقاء دیوان ادب از کمال فصاحت آن نکشت تخریر
 در زمان گیرند و هر آینه تا در بهر صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه انقاع کلامی چنین از روی چنان خارق عادت است پس آن معجزه رسالت و سبیل
 سعادت است عشوی امی و اما که بعلم زون را نذر تم بر ورق کاف و نون بی قلم و کاغذ و آب سبزه آورده و روحی را که بی خط و قلم
 را علم ازل مشکل بود و قلمش گشت حل و مصون است از آن نیست که من قرائی هم بر عبادی در تغییر و تبدل قرآن و شما قرائی میکنید که قرآن را کلام
 من میدانید من آن را که بر من است مکار تر من یا فتوی از کسی که اقرار کند و برسد و علی الله کذباً بر حدی دروغی او کذب با یا یا نه بگوید
 کند آیهایی او را بدان که فَوَسْوَسَ لَهُ الشَّيْطَانُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ وَكَانَ يُحَذِّرُهُ اللَّهَ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُغْضُوبِ عَلَيْهِمْ
 بدون خدای سبحان یحضر که هم خبر که هرگز رسیده بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش
 ایشان صرف نشدند ایند زیرا که معبود ایشان خدا است و جمیع بر اعیال بفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود را بر که قدرت او باقیع ثواب و عقاب
 مستغرق بود مانند آن بامید جلبش بفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون و میگویند عباد اصنام هه و آه این نشان شفعاء و شافعان را اند
 عند الله نزدیک خدای یعنی در امور دنیا و آخرت کشته اند و انتقامی از خود است زیرا که ما کفایت کند ما اگر و خداست و شریک
 چنانچه مفسد مومن است ما را از خدا تعالی در هر حال کشته و از عذاب برهانند قل که در پیشگاه الله که آخرت میکنید خدای را استغفار و توبه است
 بما لا یعلم و بار خدایند فی السموات و الارض و لا فی الاشیاء و لا فی الخلق و نه در زمین و نه در زیر زمین و نه در میان زمین و آسمان و نه در میان آسمان و زمین
 شریک نیست و اندک شفاعت بمان میکند و خداوند که عالم است جمیع مخلوقات این را میداند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود
 و گویند که کلمه علم صریح است معنی اینکه خبر میکند خدا را بجزای که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک با وی نیست یا نه بآن است خدای و تعالی
 و برتر است عما یشیرون از آنچه ایشان شریک او میدارند و ما کان التامس و نبودند از میان الا ائمة و احدی که گرامنی یانه یعنی توفیق بود
 بروین سلام در زمان آدم علیه الصلوة والسلام یا بعد از واقعه طوفان که جزئی علیه السلام و احباب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان نوح
 علیه السلام و خلیل الله علیه السلام فاختلَفوا این اختلاف کرد و بسبب بعثت رسل یعنی ایشان را آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا حرب بودند
 اسمعبل علیه السلام متحد بودند پس محلف شدند بر عهدی که احکام جا بجا است اختراع کرد و کو لا کلمة و اگر نه کلمه است مسقت من و یک
 که پیشی گرفته است از او و یار تو یعنی حکم الهی واقع شده بنا بر عهدی که فاسل و نایق باشند میان متحققان و متخلفان و از نه لفظی بنیهم
 بر آینه حکم کرده شدی میان ایشان و فیما فیهم در انحراف ایشان و ان یختلفون و اختلاف میکنند یعنی عذاب بیاندی و محفل بلاک شد
 و محی مانندی و یقولون و میگویند منقر جان آیت شرکان که کو لا انزل چرا در دستا و نه قلبه و محی الیه معجزه من و یقوت به فمیرود کار او
 از جبرانی که ما میطرا که آن تفرقه آنها است و اسفا سحر برافنی آیت در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انما الله تعالی فضل پس بود جواب ایشان که تو
 آنها را از عالم غیب است و فی شبه انما الغیب لله خیر این نیست که علم غیب بر خدا راست شاید که در همین آیه است ففرجه تا سفیده باشد که
 بار و آیتها را از رول فانتظر و این شما انتظار در بر نزول فخر عازا اتی معکم بدستی که من نرماند امن المناظرین و در سطر اییم یا بهر هم که عذاب
 می آید یا آیتها را که مطلوب شما است واقع میشود و اذ قال الناس و چون بپاییم مردمان را یعنی ایل که را وحیه صحیحی من بعد ضراء از سحر
 مستلهم رسیده باشند بدیشان یا و اخی بعد از تنگی و فحلا اذ المسم چون در کمری را نشان است مکر فی آیتها مکری و آیهایی مایه طعن کنند و آن
 و در باره غیر علیه الصلوة والسلام که بدینا نیا آورده اند که بل که هفت سال تسلای قحط و فلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی از آن لطیف
 بقیع کلامی حل و علا و قصد حضرت رسالت نبی علیه الصلوة والسلام مشغول شده و کما ندو جمل همک می جنب خن سحانه فرموده قل الله یوحی محمد که خدای
 است مکر از زود تر است از شما در رسانیدن جزای کار شما پیش از ظهور که شما قبول عذاب بر شما خواهد کرد و آن و شما را بدینکه فرستاد و کان یعنی
 حفظ میکنون می زیند ما مکر و آن را آنچه شامی اندیشد از مکر و بعد از آنکه تدبیری شما بر فرشتگان بایوشیده نیست بر ما کی بهمان خواهد بود مضمون این کلام حق

معاصي و سبله تفاخر بر ادنی واقصی شود کلا ان الانسان ليطغى ان واه استغنى ببيت تو انکري کشت سوي عجب کثرت و مازت خوش است
فقر که دارد و هر روز و نیاز و دیگر آنکه باری چون بنال کل سدا لطافت و طراوت او بفراید و چون بخار بن گذر و صحت و شوکت از یادوت کند مال دنیا بجز
بمصلحت و صلاح او بفراید نعم الما الصالح للرجال الصالح و اگر به دست خداوند غنا و غنا و اوروی باز یاد دند غنوی از محک امتحان آمدن
نقد حال هر کسی کرد و عیان چون کرمی را بدست افتد زری از زرش آسوده کرد و گشوری عام باشد کار ساز بهایی او نه روح نمکد و لنواز بهایی او
سفله کر راه یا بد سوي کج خلق از روی نباشد غیر کج گفته اند چون آب باران بر زمین قرار گیرد بلکه با طراف جوانب روان گردد مال دنیا نیز کجا قرار دارد
و بایک کس آرام نگیرد بلکه هر روز در دست و کبری باشد هر شب با یکی عهد موصلت بنده عهد و وفای و نه وفای او با بقای نظم کج امان نیست درین خاکدان
منغرفا نیست درین استخوان نیکنه سر است بعد جا کرد نیکنه و اندر کرد و نوبه نو و در تفسیر فرموده که حق تعالی بنده کان خود را میخواند دنیا که محل آفات است
بلکه بسری آخرت و غوث میکند که تملک سلامتی از محافات است چنانچه فرموده و لله يدعوا و خدای میخواند بنده کان خود را الى دار السلام بسوی سر
سلامت و آن بهشت است یعنی میخواند بعلی که موجب و خول بهشت بود و بهشت را دار السلام بخت آن گفت که تحت ملائکه بر اهل آن با تحیت شنبان بر یکدیگر سلام
با سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدان بخت تعظیم چنان چون اضافت بی دران طهرانی باشد برای تکریم آن در موصول آورده که حق سبحانه
بنده را میخواند از سرای که اولس بجا است و او طس غنا و آخرش فنا بسری که مبداءش عطا و میانه اش شش رضا و انتهاش بقا است **نظم**
والله يدعوا و ازادی زندانیان زندانیان نمکین شد و کوفی زندان میکشی شاهان سفیازا جمعه در بند و زندان میکشند تو از چه فزندان نشان سوي گلستان میکشی
بمهر اید بهشت میخواند و یصلی و راه می نماید صنفینا هر که میخواند الى صراط مستقیم بسوی راه رست که غنی بیار السلام باشد و آن سلامت
با طریقی سنت سید نام علیه الصلو و السلام می غریز دعوت عام است بدلال حضرت سالت پناهی و بدایت غافل است و البته توفیق الی شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که همه را میخواند اما اگر برسد قبول نشانه مصرع تا بار که خواهد و میلش بکشد للذین احسنوا و آن کسان را که نیکوئی کردند
یعنی ایمان آوردند الحسنی مشوبه حسنی و پادش نیکوست یعنی بهشت و زیاد و افزونی از پادش که بطریق فضل کرامت فرماید و نیکوئی خیرای حسنه است
یکی سبکی زیاده انکه کبر کرده و در یا بیشتر یا حسنی مغفرت است و زیاده خوشنودی حضرت حق است در مدارک آورده که زیاده محبت است و قلوب با آنچه در دنیا عطا
کند و در آخرت حساب نماید و گفته اند سبحان است که بر اهل بهشت هرگز و هر چه خواهند بدیشان بیارد و جمیع محققان بر آنند که زیاده الهی حق تعالی است
که بخش کرم بهشتیان را بدین کرم سازد و لا یوحق و پوشیده نکردند و جوهه هم رویای بهشتیان را قتل گردید و غباری و لا ذلک و نه خواری و روی
یعنی از زلالت به شرفه ایشان نباشد و لئلا تکره محسان اصحاب الجنة این بهشت اندهم فیهما ایشان دران بهشت خالدون جاودماندگانند
نه نعمت از ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه و را که در صد فنا و زوال است و الذین و پادش نام که کسبوا
السعيات کسب کردند بهیاری چون شرک و کفر و فحشاء و سبیه پادش بدی است بمبتلیها بمانند سیه کرده اند نه زیادت بران و نه شکرهم و سبوا
ایشان را ذلک خواری و رسوائی یعنی انا زلالت برایشان هوید کرد و ما لهم نیست مرا ایشان را من الله از عذاب خدای من عاصم هیچ کجا دارند یعنی
عذاب از ایشان ندارد و کما انما اغشیت که پاک پوشیده شده است و جوهه هم رویای ایشان قطعا من العیل با ربای سب مظالم
در حالتیکه نارکت بود یعنی سیاه کرد و در و نهایی ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئك انکره که کاسب سعيات اند یعنی شرکان و منافقان اصحاب
النار و لازمان و درخ اندهم فیهما ایشان دران آتش خالدون جاوید باشند کان اند یعنی هرگز روی ربانی از عذاب ندارند و يوم نحشرهم
و نبرسده ان روز که حشر کنیم یکبار و بار از اجتماع همه ایشان را که نقول پس کونم للذین اشکوا امرنا انرا که شرک آوردند مگانکه با سبید بر جا بهایی خود
انتم و شرکاککم و شما و شرکایان شما که بدون من را بر سبیده اید یعنی تان ما بر سبید که با شما چه میکنم فونلنا پس جدا کنیم بیکم میان کفار و معبودان ایشان
و بر سیم از کافران که بر ابریش تان کردید و کونید که ایشان را با بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه و تعالی را بسجی آرد و قال شرکاککم و کونید شرکایان ایشان
اصنام ما کنتم ایا نا تعبدون نبودید شما که را بر سبیده باشید بلکه شما را بریش خود را بریش میکردید افوايت من اتخذ الهه هوا و یا مع آورده است
که کافران اغاز جدال نموده کونید نه چنین است بلکه شما را بریش خود را کرده اید تان کونید فکفی با الله شهید ابر سبیده خدای که آه بئنا و بئنا که میان
ما و شما این کتابدستی که بودیم ما عن عبادتکم از بریش شما لغافلین و بر آینه بی خبران زیرا که نمیدیدیم و نمیشدیدیم و عقل فهم نمیدادیم عباد الله
مقام تمیلو ایا را بد یعنی بیاید و بکشد کل نفس بر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است از اعمال یعنی نفع و ضرر از ابعاینه میند و رد و با

گردانیده

گردانیده شوند چنانچه **إِلَى اللَّهِ سُبُوهُ** و اب و عقاب خدای **مَوْلَاهُمْ** الحق خداوند ایشان رجعت نماید و ایشان رستنی و وصل غنیمت و کم کرد و اگر کارشان
ماکان **أَوْ يَفْتَرُونَ** مانع پسند که اقرار میکنند شفاعت ایشان و حال آنکه ایشان از ایشان برای می خوانند **قُلْ مَنْ يَرْفَعُ كَلِمَةً كُفْرًا** که شمار روزی سب بد
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان که باران می باراند و **الْأَرْضِ** و زمین را که با وجود میرواند آتش **يُنَالِكُ السَّمْعُ** آید است که خدا و مدی کند و شمار او **الْأَبْصَارُ** و دیده
را یعنی که تواند که سمع و بصر بیاورند و از آفتابها که باران و **مَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ** و کیست که بیرون آورد و در آن که حیوان است با نباتات **مِنَ الْمَيِّتِ** از مرده و در نطفه است
یا و نه و **يَخْرِجُ الْمَيِّتَ** و بیرون آورد و در آنکه نطفه است یا و نه **مِنَ الْحَيِّ** از زنده که حیوان است با نباتات و **مَنْ يَدْبُرُ الْأَمْزَاجَ** که تدبیر کند کارهای عالمی
و آسان کند و سایر بهای مردمان را **يَعْلَمُ** و چون این سوگمانی از کافران از غایت و ضلوع و ظهور نموانند که عباد و مکاره **سَيَسْأَلُونَ اللَّهَ**
پس زود باشد که گویند و جواب بدهد که رسیدی **قَدَرْتُ** و چون این اقرار بر گزین حق است در بطان طریق ایشان که اتحاد اصنام است **فَقُلْ لِّسْ** بگوئی محمد شایسته
که بعد از این **أَوْ أَفَلَا تَتَّقُونَ** آیا پس چرا نمی ترسید و بعد از این **سَيَسْأَلُونَ** او میسازد **فَلَا تَقُولُوا لَكَ اللَّهُ** پس آنکه او را این سخن بگوید باشد **اللَّهُ**
و **يَكْفُرُ** الحق را و در کائنات است که ثابت است بر بومیت او و سانی که شک را در آن مدخل بود **فَمَا أَذَابَ** پس چه چیز است که **أَبْعَدَ الْحَقَّ** بعد از حق و بیان حق **إِلَّا**
الضَّلَالُ مگر گمراهی فانی **تَصْرِفُونَ** پس از کجا گردانیده شود **بِأَخِي** با خود و **تَوْحِيدُ شَرِكٍ** گذاشتن مجانی که **يَوْمَئِذٍ** حق را سزاوار است **حُفَّتْ** سزاوار
كَلِمَتِ رَبِّكَ حکم برورد که **تَوَلَّيْنِي** واجب شد **فَدَابَّ** الی علی **الَّذِينَ فَسَقُوا** اما که بیرون رفتند از دین و اصلاح و فساد و زبردند و کفر و افسوس برای آن
ایشان **لَا يُؤْمِنُونَ** ایمان نمی آرند **قُلْ كَوَهِلٍ** من شرکاء **أَيُّكُمْ** آیا است از شرکاء **يَتَّبِعُونَ** تا بی که شرک است خدای **يَسْتَبِدُّ** من **يَسْبُدُّ** الخلق کسی که آغاز
کنند یعنی بیاورند خلق را **يَعْمَلُونَ** پس عماره کنده یعنی زنده کند و بعد از موت و چون کفار را بداند و عماره را منکر بود و در روزی **لِجَاحٍ** و جهاد و ان اعتراف نمی نمود
حق سبحانه و تعالی **قُلْ اللَّهُ** بگوئی محمد که خدای **يَسْبُدُّ** الخلق با ناز و فریب خلق را **يَعْمَلُونَ** پس زنده سازد و بعد از فانی **تَوْفُكُونَ** پس از جا
گردانیده می شود و از راه است **قُلْ كَوَهِلٍ** من شرکاء **أَيُّكُمْ** آیا است از شرکاء **يَتَّبِعُونَ** تا بی که شرک است خدای **يَسْتَبِدُّ** من **يَسْبُدُّ** الخلق کسی که آغاز
و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصیحت و بر سر کند تا راه یابد الی الحق سبوی حق که درین سلام است **قُلْ اللَّهُ** بگوئی خدای **يَسْبُدُّ** الخلق را **يَعْمَلُونَ** پس از جا
حق **أَمِنْ** یحیی **أَيُّكُمْ** آیا که راه نماید الی الحق سبوی حق حق آن **يَتَّبِعُونَ** سزاوار است که متابعت کرده شود **أَمِنْ** لا یهدی **يَا أَيُّكُمْ** را و دنیا بدو
إِلَّا أَنْ یقصدی **مَنْ** که راه نماید و در تفسیر زاهدی آورده است که بت برسان بتان بر چهار بابان می بستند و از جای بجای نقل میکرد پس حق سبحان و تعالی
کی میبرد و دانکه بر راه نماید کسی که تو او را راه نمایی **فَمَا لَكُمْ** پس چیست و چه بوده است **تَا كَيْفَ** چگونه **يَتَّبِعُونَ** چگونه حکم میکنند و بر بری میدید کسی که شما بوی حق
با کسی که او شما محتاج است و یک است و شما را به عجز و قاف در احکام فرموده **نَظْمٌ** عجز و قدرت که هر دو ضد اند **عَقْلٌ** که گوید که بگمانند **عَجْزٌ** عجز
مید و اندوخت **قَادِرٌ** بر کمال است و **وَمَا يَتَّبِعُ** و پیروی میکنند **أَكْثَرُ** هم پیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در عقاید خود **أَهْلُ** اهل
مکرمانی را که مستند است بحیالات و امور و فاساد فاسده چون قیاس غایب بر شایه و خالق بر مخلوق **إِنَّ** لَطْفَ **بِرَّ** برستی که گمان **لَا** یعنی بی نیاز از گردانی
مِنَ الْحَقِّ از علم و عقدا و درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین تواند بود و گفته اند **ظُنُّ** کفار آن بود که بتان ایشان شفاعت خواهند کرد و حق سبحانه فرمود که گمان
ایشان سود نکند و باز در عذاب حق **شَيْئًا** چیزی **إِنَّ اللَّهَ** علیم **بِرَّ** برستی که خدا تعالی داناست **يَمَّا** یفعلون **بِأَيِّ** ایشان میکنند از متابعت بتان بکمان و عجز
در حجت و برهان و ماکان و نیست و نشاید **هَذَا الْقُرْآنُ** این قرآن با وجود دلائل عجایز آن **يَقْتَضِي** آنکه بر یافته شود و کسی تواند گفت **مِنْ دُونِ** اند **يَخْرِجُ**
یعنی نه نیست که این سخن منقرای بشر بود و لیکن فرستاد خدای تعالی او را **الضَّلِيلُ** الذی برای تصدیق آنچه بود و این **يَدَّ** به پیش از وی از کتب مقدمه یعنی با وجود
عجایز او **كُتِبَ** بشره **مَبْرُورٌ** و **تَفْصِيلُ** کتاب و برای بیان آنچه بر شما نوشته شد از او و نوای **لَا** دیت **فِيهِ** نیست شک و در و نشاید که باشد چه آنکه
است **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ** و از برورد که عالمیان اما کفار را بر منکر و ندانم **يَقُولُونَ** بلکه میگویند **أَفَتَقُولُونَ** بر باقی است این کلام را می از خود **قُلْ** بگو اگر پس
سخن را از خود بر میتوان بافت **فَأَقِمْ** و بر یابد **سُورَةٌ** **مِثْلَهُ** سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما را نظم طبع و شرواح **سُورَتَانِ** و سوره
و در اندک آنچه دشمنان معارضه نمی توانید که در استعانت نماید و **أَدْعُوا** بخوانید برای معاونت خود تا از ایشان سوره مثل قرآن **مِنْ** است **طَعْنٌ** هم بر کرات و
که از وی یاری خواهید **مِنْ دُونِ** **اللَّهِ** بخدای تا شما را مددکاری کند و بسازد مانند قرآن **إِنْ كُنْتُمْ** صادقین **هَآ** اگر سیدر است که بان که **عَلَيْهِ** الصلوة
و السلام از خود میسازد کافران یک سوره نیاوردند بل **كُنْ** بگو **أَلَمْ** ندید که **يَدَّ** به پیش از وی از کتب مقدمه یعنی با وجود
مساحت نمود و در کتب بخند و نیاوند از امر او آن است که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبیر آیات آن **تَكْذِيبُ** انکار مشغول شد و **وَلَمَّا** **فَاقَصَمَ** و نهوین

بدیشان یعنی منکشف تخت برایشان تا بویکه معنی حقیقت قرآن و دین ایشان با سر و دقایق آن نرسید یا کذب کردند آنچه نداشتند و قرآن از ذکر لغت
 و جزا و وعید و عقوبت و نیاید بدیشان آنچه از عذاب و عده کرده بودند و هرگز نخواستند و بعد از وقوع آن خبر مذمت حاصل نخواهند داشت و آن مذمت نفع
 نخواهد کرد بعیت پس از دیدن ایشان کردی اما بشما فی ترا سودی ندارد كَذَلِكَ هَمَّجَيْنَ كَذِبِي که کفار زمان تو دارند کذب الدین کذب کردند
 انبیای خود را اما که بودند من قبلهم مثل اینها فافظرس و ذکر و بهین کیف کان چگونه بود عاقبه الظالمین و انتهای کار ستمکاران
 و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است و منهم و از ایشان
 که کذب میکنند من یؤمن به و کسی باشد که میکرد و بقرآن و تصدیق میکند نفس خود میداند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار میکند و منهم لا یؤمن
 و از ایشان کسی بود که نکرود بآن از طرف جمل غایت نادانی و وَذِكْرُكَ أَغْلَمُ و پروردگار تو داناست بالمفسدین به تباه کاران یعنی معاندان که مصرانند بر کذب و کفنه
 منعی است که بعضی از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و اگر کفر تو به کند و حی آن باشد که ازین حوادث محروم مانده بر شقاوت کفر میرند و آن کذب و اگر کذب
 کتبت یعنی این اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان نا امید شوی فقل پس بولی عملی مرا است خدای کردار من و کلمه و مرثا است عملکم با و پس عمل شما آنچه
 بویون شما بیزاید یعنی در نه شما بری است مما عمل از آنچه من میکنم شما را بعل من مواخذه نخواهد کرد و اما بویون من بیزایم مما تعملون عازیه شما میکنند یعنی
 ما خود بعل شما نخواهیم شد و بعضی از علما این آیت السیف منوخ است و از ایشان یعنی کفار و روز را المیسر کو یار یهود من تستمعون کسان هستند که گوش
 فرامیدارند البیاء بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و امت را احکام شرعی آموزانی ما استند کنند بآن آفانت آیا تو قمع الصم می شنوای که از استقامت معنی
 نفی است یعنی برستماع ایشان قادر نیستی ولو کانوا و اگر چه هستند که با وجود کفری لا یعقلون و در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم عقل انضمام یافته مراد آن است که اصم
 عاقل بطریقه تفرس از طین صوبی که بصماع او رسد استدلال بر چیزی می تواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیدا است که حال بر چه منوال بود و منهم و از ایشان
 من ینظر کس باشد که نظر کند البیاء بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و غایت عناد چنان فراماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده
 آفانت آیا تو قهیدی العینی راه می نمایی که از انرا یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان ولو کانوا و اگر چه هستند که با وجود عدم بصیرت لا ینصرون و نمی بینند بدید
 بصیرت یعنی مقصود از دیدن چشم سر مشاهده دلائل جبار است چشم سر و ایشان از آن محروم و ملخص سخن است که می نمیکند چه علمی و جهالت و ایشان جمع شده و ممکن است که اعمی صا
 بصیرت در یاد خبر که اعمی صا از او را که آن محروم بود و ان الله بدین که خدای لا یظلم الناس شیئا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیزی سلب نکند و من یعقل ایشان را
 و لیکن الناس و لیکن مردمان انفسهم یظلمون و ستم کنند بر نفسهای خود و حسن عقل که او را که آیات قدرت است و در تلاشی استعمال نمایند منافع و فوائد آن در
 از ایشان فانت کرد و نظم چشم از برای دیدن آیات قدرت است که گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است که هر که حق نبیند و حق نشنود کسی که رو کر است بلکه از انهم سیرسی
 و قوم محشر هم و با در کن روزی را که جمع کنیم و حصص بغیبت بخواند یعنی خدای جمع میکند کافران را و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر ایشان را کوتا نماید کان کل یظلمون
 که با در نک کرده اند الا ساعه مکرزانی اندک من النهار از روز در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب
 بودند مدتی بدین درازی ایشان را ساعی نه نمودی و جواب گویند که این صورت سبب صعوبت احوال شدت احوال قیامت است که مدتی عذاب قبر و حجت آن کیساعت نماید
 و چون از قبر برخیزند متعاف شوند بنیام استانی و بنده میان یکدیگر یعنی همه را بشناسند که با که زمان مفارقت مذکور بوده و این و اول بعثت باشد پس از آن سبب نوبت
 احوال قیامت آن شنائی و تعارف و تقاطع یا بدوا یکدیگر فراموش کنند فَلْيَحْشِرُوا الَّذِينَ به تحقیق زیان کردند و در خطوط خیرات آنان که لَنْ يُولُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ
 مکذب کردند در لقای خدای یعنی بعثت و جزا را منکر شدند و ما کانوا امتهتدین و نبودند راه یافتگان و اما غریبتک و اگر بنمایم ترا بعضی الذین
 بعضی از آنچه نعلد هم و عده و اویم کفار از عذاب و آن ملاکتی جمع از ایشان بود در روز بدر او توفیقک یا متوفی سازیم ترا قبل از آراء آن بتو بدان که
 خاست و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام بخشیم از ایشان در دنیا و تو به منی فالذین پس بسوی است مر جعهم بازگشت ایشان و ترا در آخرت نمایم عذاب ایشان
فَمَا أَتَى اللَّهُ پس خدای بعد از آراء آن یاس از تو می تو شهید گواه است علی اما یفعلون و برای ایشان میکنند و فرار و عمل جزا خواهند یافت و
 لكل امة و هر هر گروهی را از امم ماضیه و رسول فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پرچم آن آمد بدیشان و رسولی که
 مبعوث بود بدیشان و کذب و کردند قضی بنیام حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط برستی یعنی رسول نجات یافت و اهل کذب و ملاک
 شدند و هم لا یظلمون و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی ثواب رسول کم نکند و در عذاب مکذبان زیادت از استحقاق حکم تفریق
 آورده اند که بعد از نزول آیت و اما نوبینک الایه کفار که استعجال عذاب موعود نمودند این آیت مذکور و یقولون و میگویند کفار از روی استعجال

و بوجته و برت او که دین اسلام است و گفته اند فضل قرآن است و رحمت انکه ما را ازل آن گردانید یا رحمت حضرت رسالت نبیه است علیه الصلوٰه
والسلام یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و در حقایق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت است و رحمت توفیق دریافت آن و در عین المعانی آورده که فضل
نعم ظاهر است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان است و رحمت نجات بران یا فضل کشف غطا است و رحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از برای
استارت یکدیگر ای بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست بر فضل من که آسایش نیست بر رحمت من و هر کس سرایه است
سرایه مؤمنان فضل من و هر کس را خزانه نیست و خزانه مؤمنان رحمت من بیت کرشاه را خزانه نهدون بود و موسی در ویشتر آخر آیهین لطف و رحمت پس
بعضی بر آنکه معنی آیت است که فضل و رحمت من فرود آمده و موطنه و شفا فبذلک پس بدین که فرود آمد فلیقرحوا بآیه که شاد شوند مؤمنان برای آنکه هوخیر
او بهتر است مما یجمعون از آنکه جمع میکنند کافران از خطام دنیا که در معرض زوال و فنا است قل یو مشرکان عرب را آیتم خبر دهید اما انزل الله الخیر
و فرستاد خدای لکرم برای شما من قذوق از روزی یعنی چهار یا بیانی که خوردن آن حلال است فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید منته از آن روزی که حق
و حلال حرامی و حلالی یعنی بعضی که از آن گفتید حلال است و بعضی را حکم کردید که حرام است چون بکره و سائبه و مانند آن و بعضی را گفتید که بر جمعی حرام و بر جمعی
که گفتند ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا و محرم علی ازواجنا قل کما الله اذن لکم یا خدای دستور دادم شمارا در محرم و حلال
ام علی الله یا خدای یفترون و ما ظن الذین و حیت کما انما یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را و کلیل
حرام و تحریم حلال یعنی چه کما ان دارند که خدای با ایشان چه کند یوم القيمة طرور و رستخیز که روز کافات است درین ایام تنیدی بزرگ و وعده عظیم است
ان الله مدتی که خدای لذ و فضل بر آینه خداوند رحمت است علی الناس بر مردمان با نزال کتب بر ایشان و ارسال سلاسل بر ایشان و لکن اکثرهم و لکن اکثرهم و لکن اکثرهم
لا یشکرون و سبب داری نیکند این نعمت را و ما تکون و نباشی تو ای محمد فی شأن و هیچ کاری از کارهای خود و ما تملوا منه و توانی هیچ آیتی موهبی
از آنچه فرستاد خدای من قرآن از قرآن و لا تعملون و نکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها الا کما که گنا هستیم ما علیکم بر شما شهودا که
با کما هبنا ان یقضون آنوقت که خوض میکنید و درمی آید فیہ دران کار و ما یعزب و پوشیده نمیشود عن ربک از علم پروردگار تو من مقبال
ذوق هم شک نورجه خرد یا مقدار فی الارض و درین و لا فی السماء و نه در آسمان و لا اصغر منه خرد تر من ذلک از آن ذره و لا اکبر منه بزرگ تر از آن
الا فی کتاب مبین و مکر آنکه مکتوب است در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ طحض آیت است که هیچ فعلی و قولی بر حق سجانه پوشیده نیست و بکافات افعال
مناسب آن حکم خواهد فرمود پس در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال ثبوت و وعده بود شرکان را باغایت عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهم و میفرماید
الا ان یذکرکم اولیاء الله و دستان خدای لا خوف علیهم هیچ نترسی نیست بر ایشان از رسیدن تکا و شداید و لا هم یخزفون و نیستند ایشان
که اند و هبنا که باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یا کردن خدای باشد و در بحر الحقایق آورده که مراد از
اولیاء الله آنند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعت اند و بر بان حقیقت ظاهر ایشان با حکام شرع عاریت
و باطن ایشان با نور حق پرستند شمولی رخس زمیان ازل تا خسته و کوی بویکان ابد با خسته و معتقلان حرم کبریا و شسته دل از صورت کبر و ریاض راه نور
شکسته قدم از از کشتایان فرو بسته و دم نلفته اند و اولیاء الله جماعتی باشند که باید یکروستی از برای خدا کنند و مؤید این قول همین کلام پس که و حبت محبتی للشیعین
خی و این قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اند و بیکر نشوند از احوال یوم القیامة و بعضی اولیا مؤمنان بر بنیه کما یانه دلیل آنکه حق سبحانه و وصف ایشان میکند که
الذین امنوا اولیاء الله اند که گرویده اند بمجا جاء من عند الله و کما فی الايقون و هستند که بر بنیه کاری کنند متماحق الله لهم البشری را ایشان
مزدکانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشراتی که از زبان غیر علیه الصلوٰه والسلام در باب ایشان گذشته بقول جمعی مراد و رویای صالحه است که مؤمنان بنده
مراد بشرات گویند یا بشرات ملائکه مرایشان را در وقت نزول و در بیان گویند بشری است که مؤمنان را در بهشت بنده پیش از مرگ و در ملائکه آورده که بشری
حجت مردمان است با ایشان و نام نیکو و فی الاخری جبرایشان را مرده است دران ساری و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی رح فرموده که بشرات دنیا و آخرت
لقاء است و مرده آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را در و بشرات است در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سر و مجا بده بشر
نوشته این جابه صفا و وفادار بخار صفا و لقا شعر از نعمت این جهان تنای تو بس است و در دولت جهان لقای تو بس است لا تبدل فی نیست بدل کرد
لکلمات الله در سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذلک آن بشیر موعوده هو الفوز العظیم آن است رسکاری بزرگ که فهم بجای رسد
و عقل بزرگ بکنه آن رسد و لا یخربناک و باید که اند و بیکر نکرانی محمد قولهم گفتار کفار را شرک را بوبیت و کذب بیوت و مشا ورت بر مثل

تو یا سخانی که در خاور و پشت تو میگویند بیت بابت سگ دان حدیث بدگویان : قرص مر از بانگ سکیزیان اِنَّ الْعِزَّةَ بِرِيسِي که غلبه لِلَّهِ
جمعاً همه مر خدا راست دین ترا عزیز خواهد گردانید و ترابری خواهد داد و هُوَ السَّمِيعُ شنوای احوال ایشان را میگرداند و اِنَّ الْاَشْيَاءَ دَانَا باحوال ایشان در
بر غنیمت و نیت که دارند و فراخوران ایشان را جز خواهد داد اَلَا اِنَّ فِيَّ بدانید که تحقیق مر خدا راست مَنْ فِي السَّمَوَاتِ هر که در آسمانها است از ملائکه
وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمین است از جن و انس چون اینها که اشرف مملکتند همه از آن او باشند و در قیامت عبادت یس بجای ایشان نرسد که عبادت
شریک کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرک در ربوبیت نباشد پس عبادات را شرک حق ساختن نهایت جهالت و نهایت است
است وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ و چه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند مِنْ دُونِ اِلٰهِ شوق کاء بخیر خدای شرک را یا متابعت
نمیکنند آنانکه خدای را می پرستند و مخلوق حق را شرک حق تعالی نمی سازند زیرا که شرک در ربوبیت محال است بلکه اِنْ يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند و عبادت
شرک اِلَّا الظَّنُّ مگر گمان است که بتان کمان شرک حق برده اند و اِنَّكُمْ لَخَرَصُونَ نیستند مگر دروغ میگویند نسبت آن شرک و بعد از نفی شرک
تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر وفایت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت و رست و پس چنانکه میگوید هُوَ
الَّذِي اَوْسَتْ اَنْ يَكُنْ بقدرت کمال لِكُلِّ اَمْرٍ ساخت برای شما شب را و لَشَكُوْا فِيْهِ تا بیدار میدان و از تعب تر و در روز بر سر آمد
وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و گردانید روز را روشن تا بر انجام عبادت خود قیام نمایند اِنْ يَدْعُونَ درستی که در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان را لَا يَتَّبِعُ
هر آینه نشانهها است بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَتَّبِعُونَ مگر روی را که بشنوند و از آبگوشش هوش و در آن تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اخذ الله گفتند
از بنی مای که فرارفت خدای و لکن آفریندی یعنی ملائکه را بفرزند می گرفت سُبْحَانَهُ طایاک است حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ و او بی نیاز است از آنجا که
چه طلب و لایضعفی کند تا بد و قوت گیرد یا فقیری تا با عانت او روزگار گذرانند یا ذلیل را بسبب فرزند غرث شرف یابد یا حقیری کم نام تا بولد اسمی سمعی
کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد هر آینه آنجا که ولد از منفی بود یا گویم که ولد بعضی از والد است
پس این صورت مستعدی صورت ترکیب باشد و بر مری ممکن است و هر ممکن محتاج بغیر واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بد و راه نباشد بیت
بود کمال غنا از صفات ذاتی او : کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج : و اشارت بیان غنای حق این است که مَا فِي السَّمَوَاتِ مرا و است از وی
مالکیت آنچه در آسمانها است و از نفائس علویات و مَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمینها است از ذایع سفلیات اِنْ عِنْدَكَ نیست نزد یک شما ای
مشرکان مِنْ سُلْطٰنٍ اَرْسَلْنٰ و بر ما نی عهد آید اِنْ يَدْعُونَ که خدای فرزند فرستد و اَقْتُولُوْنَ آیا میگویند علی لِلَّهِ بر خدای بد و رخ فاقه امالا
تَعْمَلُوْنَ و آنچه نمیدانید قل بگوی اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ به تحقیق آنانکه اقرار کنند و بر بندند علی لِلَّهِ الگذب بر خدای دروغ را با تخریب
ولد و اضافت شرک بوی لَا يَفْلَحُوْنَ و رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و بهشت نرسند متاع و مرایشان راست بر خور داری اندکی الَّذِي
در دنیا یعنی دوشه روزه مهلت دارند و سهل فرستی را گذرانند و بگذرانند اَلَيْسَا موجه هم پس بوی ما باشد بازگشت ایشان که نَذِيقُهُمْ
پس چنانیم ایشان را اَلْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دائم و انقطاع بما کافوا بسبب آنکه بودند که بکتاب پیغمبر یا کفر و نَذِيقُهُمْ کافر میشدند
وَاَقْلُ و بچنان علمایم یعنی هر قوم خود را را بل که نباء فوج و خبر نوح پیغمبر از قال یا دکن چون گفت لِقَوْمِهِ مگر گروه خود را یعنی آنها که مشرک بودند
یا قوم ای قوم من اِنَّ كَانْ كِبَرُكُمْ است که بزرگ شده و گران گشته عَلَيْكُمْ بر شما مقامی اقامت من با قیام من بدعوت نص کلام را با بی نیستی
از آنکه حضرت نوح علی نبیا و علیه الصلوٰة و السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد و جفا و از ایشان را تحمل فرمود و چون چغای قوم بغایت
رسید و گفت ای قوم اگر شما شاق میگردید و بکشت من در میان شما و تذکیری میداد و من مر شما را با یات لِلَّهِ بعلا متهمای روشن بر وحدانیت حق و نصیحت
مرا می رنجانید فعلی اَللّٰهِ پس بر خدای تو کلفت توکل کردم و دروغ کید شما و نصرت من بر انداخته و عوا بس کردارید و حکم سازید اَمْ يَكُنْ کار خود را یعنی غمیت کنید بر این مجمع
کنند خداوند امور را و امر او را و رویای قوم اند و شوق کاء که وَيُؤْمِنُ شرکایان خود را یعنی آنانکه بر نعم خود شرکای حق میدانند شخص اِنَّ كَانْ شما هم بقصد من اتفاق کنید که
لَا يَكُنْ پس باید که نباشد آنی که كَمَ شما و قصد من عَلَيْكُمْ بر شما پوشیده یعنی بطاهر متوجه من متوجه لَا اَقْضُوْا الی پس و اکنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید
از کاره آنچه اراده شما است وَلَا تَخْضَعْنَ و مرا مهلت دهید تا خلاص یابید از مشقت تمام و تحت کلام من این سخن را لیل است بر آنکه نوح در مقام توکل ثابت قدم بود
و وثوق تمام بنصرت ملک عالم داشته و منجاسته که امت او بدین معنی بی برده قدم در طریق متابعت نهید و ایشان را خدایان ابدی دریافته از قول بی اعراض نمودند و وی
فان قولیت پس اگر روی گردانیدید و از قبول قول من اعراض نمودید قما سالتکم فیس من اِنْ كُنْتُمْ شما را و ای رسالت خود من آنچه فرمودی که با عرض شما از فرقت



شده باشند اجماعی نیست مومن برای دعوت الی الله اگر بخدای او امر بدان نواب خواهد داد و خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید و امرت و فرموده شد
آن آگون بانه بستم من المسلمین طه از کون نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر حکم و اجر رسالت از غیر حق بگویم فکند بود پس دروغ و شتمند قوم نوح مراد از انبی اصرار کرد
بر کذب و بعد از الزام حجت فرستادیم بر ایشان طوفان فجئتنا به پس بجات دادیم نوح علیه السلام را غرق شدن و من معه و اولاد که با وی بودند فی الفلک
درختی و ابل سفینه بقول صح هشاد مومن بودند از ذکر و امانات وجعلنا هم و کردانیدیم اهل کشتی را خلافت با تشدکان در زمین از پس و غرقنا الذین کذبوا
و غرق کردیم بطوفان آنرا که کذب کردند بایاتنا آیتهای ما را که با نوح علیه السلام بود یعنی معجزات او فافظرت پس مذکرای مکرر ده بدیده عبرت و بهین کفایت
اگان چگونه بود عاقبة المذنبین عاقبت کاریم کرده شده کان یعنی مشرکان از قوم نوح علیه السلام درین آیت هم تسلیه حضرت رسالت نیا علیه الصلوة والسلام و هم
تهدید اهل کفر و ضلالت است تم بعتنا پس برانجهتیم من بعد از ارس نوح علیه السلام و سلا فرستادگان الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی بر سویی را بقوی
بود علیه السلام را بقوم عاد و ضالح علیه السلام را بقوم ثمود و ابراهیم علیه السلام را بقوم بابل و شعیب با صیبا یک و اهل مدین فجاؤهم پس آمدند رسولان من بایشان خود بایشان
بمعجزهای روشن و دلیل باری و صبح فاما کافوا لیومئذوا پس نبودند امین سل که ایمان آرند بدان پیغمبر فرستاده بدیشان بجا که کذبوا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند
یعنی نکروده بودند و به بدان من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت بر همان تیره سلوک نموده بودند بایمان نیا و روند ما بخیر نیک
مکذیبان کرده بودند پس ازین یعنی در روز میثاق گذشت مثل این مری که بردهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع مری نیم علی قلوب المعذبن
بر دلهای از حد و کزندگان بر کذب یعنی مکذبان فریش و اضرب ایشان ازین امت ثم بعتنا پس برانجهتیم من بعد هم ارس بر بنحیران موسی و هارون
موسی بن عمران و برادر او هارون علیه السلام را الی فرعون بسوی ولید بن معصب یا قابوس که فرعون از زمان بود و ملک شاه و شرف قوم او بایاتنا آیتهای
ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و بدو ضیاء فاستکبروا پس کردن کشتی کردن از قول آن و متابعت نه نمودند و کافوا بودند ایشان قوما مجرمین کروی
جرم آرندگان یعنی معاند و تکذیب انبیا علیه الصلوة والسلام و متناون بایات کبیر فلما جاءهم الحق پس آننگام که آمد بدیشان سخن رست و درست من عندنا
از نزولت ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القافر مود و معجزه برایشان نمود قالوا کفتمنا فوط غناد و مودان هذا بدستی که آنچه تو آورده
و معجزه نام کرده است کسب متین ه هراینه جادوی است اشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام مر قائلان این قول اقولون آیا میکشید شما الحق تر سخن رست
و معجزه روشن که ما جادویم که آن بنگام که شما آمد که این شجر است اسحر هذا ایا سحر است اینکه من شما نمودم متفهام است بطریق کار یعنی این جادوی نیست و لا
یظلم الساجدون و فی زری نیاید ساجران برادر نرسند قالوا کفتمنا اشرف قوم فرعون مر موسی علیه السلام را اجبتنا ایا آمدی نوبال کفتمنا ما کردانی ما را غما
و جگند کار آنچه یافته ایم ما علیه بران چیز ابا با بدان خود را مر عباد و تفرعون است یعنی آنچه ما را از بر شش فرعون باز داری و تگنون و باشند لکم الکتاب
مر شما هر دو برادر یا دشاهی فی الارض در زمین مصر و ما نحن لکما و نیستیم ما مر شما هر دو را بمؤمنین از قصد بق کنندگان و قال فرعون و گفت فرعون
جمعی را از طایران خود ائتونی بکل ساحر یارید من هر ساحری علیم و ناماد من خود ما معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند و در وجهی که در سوره اعجاز
گذاشت و بمواعیه کلیه مستطیر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آننگام که آمدند جادوان در مقابل موسی قال طعنهم صومی
گفتند ایشان را موسی القوا بیفکند ما افتم ملکون آنچه شما افکند کنید مر از ارس نهاد عصا با فلما القوا نوحین بنفکند جادوان جبال و عصای خود را
و بسبب حرارت هوای بکرت آمده در چشم مردم شکل مار نمود قال موسی گفت موسی ۱۴ ما جئتم به السحرة آنچه آورده اید شما جادوی است نه آنچه من
آورده ام و فرعونیان او را سحر میگویند ان الله سبط طله بدستیکه خدای زود باشد که شاه کرد و اند سحر شمارا و ناخیر سازد ان الله لا یصلح لکم
خدای صلاح نیا و توقیت کند عمل المفسدین نه کار تباه کارانرا و یحیی الله الحق و مات کرداند خدای و ایش بر دخی را یعنی آنچه من آورده ام از
احکام الی بکلمته بسجنان خویش یعنی حکم و قضای خود با بوعده نصرت و غلبه که با من فرموده و لو کوه المجرمون ۵ و اگر چه گراست دارندگان و دوا
ای بدیشان یعنی حق سبحانه بوعده نصرت و دستان و فاکند و از شتم و کراست دشمنان پاک ندارد و در شوی مغنوی اشارت بدین معنی است مشنوی
حق تعالی از غم و شتم و خصام نه کی گذارد اولیا را و غرام نه فشا ند نور سکت و ع و ع کند نه سکت ز نور ماه کی مرتع کند نه خسر ضایع میرود بر روی آب نه
آب صافی میرود بی اضطراب نه مصطفی مه مشکا فذیم شب نه راز منجی بد ز کینه بولیب نه آن مسیحا مرده زنده میکند نه وان جهود از شتم سبکت میکند
فاما امن لموسی پس ایمان نیا و روند موسی عم در مبداء امر او الا ذریه من قومیه مکر فرزندان از قوم موسی ۱۳ و اینجا بود که چون موسی ۱۴ از مدین مصر آمد
بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نه نمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی کردند علی خوف با وجود ترس من فرعون از فرعون و ملائمه

وترس از گروه بود یعنی از پدران و رؤسای قوم و او است که جمعی از بنی اسرائیل میان آورده موسی علیه السلام بآنکه می رسیدند هم از فرعون : هم از کسان خود آن
آنکه عذاب کند فرعون مرا ایشان را بچو کند آنرا فی اینان بفرعون ناز کرد و نذاشتان را کفر و اق فرعون کمال و بدستی که فرعون منکر بود و عا غی فی الارض
در زمین منصر و غالب بر اهل آن و اقامه بدستی که بود و لمن المسوفین بر آید از بندگان و کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت
و قال موسی و گفت موسی ۴ مر آن مؤمنان را و غنیکه آثار خود نشانیشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من این گفتن و اقامه مگر پسند شما که کرده اید
یا الله بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقضه اقتدار است فعليه توکل و ايس بر توکل کنید و کار خود با و دل را باینکه تم مسلمین اگر
شما کردن شما و کان مرا حکم قضای او را و انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه متعلق با ایمان و چه توکل است و مشروط با سلام حصول
آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود سبب الاسباب و انقطاع ارطاطه اسباب و گفته اند
توکل تعلق دل است بحجت قادر مطلق و نیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را و حق و تائیدی اثبات کند بلکه منقاد باشد تحت حکم الازلی مبتای بهست و پیش فاسل
نظم هر که در بحر توکل غرق گشت بهشت از ماسوی الله در گذشت : این توکل کر چه دارد و رنجها : فوجیه بخدا روی گشاید : و چون موسی علیه السلام
ایشان را بنوکل فرمود فقالوا ايس گفتند علی الله بخدای نه بر غیر او توکل کنایه توکل کردیم و بلطف و واثق شدیم و چون دعای توکل را جابت مقرون است
بزمان نیاز آفا و دعا کرده گفتند و تبتای برورد کار ما لا تجعلنا فتنه کردان ما را محل عذاب للقوم الظالمین در ای گروه تمکاران یعنی ایشان را بر ما
مساز تا بدست ایشان محذب شویم و یجنا و خلاصی ده ما را بوجیهات مهربانی و بخشایش خود من القوم الکافرین : از گروه ناکر و بدکاران یعنی از کید
و ضد ایشان باز لطافت با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم موسی علیه السلام و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه و تعالی فرعون بفرمود
تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشان را از ادای نماز منع نمود و حق سبحانه موسی علیه السلام را فرمود تا ورون خانها
ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید و وحینا و وحی کردیم ما الى سى و اخیه موسی و بر او و بارون علیه السلام
ان تلو القوم کما انکه فراموشی باری باز گشت برای قوم خود و یضو بیلو تا و شمره خانه که رجوع کنید بان حجت بر شش خدای تشبه ضمیر ایشان اشارت
است بآنکه تخصیص معابد تعیین قبل از آن متعلق است بایم قوم چه در آن محل امام ایشان موسی و بارون علیه السلام بود و جعلوا او دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو
و قوم شما بنیو تکم خانهای خود را که رفته اید قبله مسجد های متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام باز جانب کعبه گذاردی و اقموا الصلوة و بیای و اید تا
داران موضع جمع ضمیر بجهت آن است که اتحاد مساجد و اقامت صلوة و تعلق همه دارد و کتبوا المؤمنین و بشارت ده ای موسی مؤمنان را نجات دنیا و درجات عقبی
توحید ضمیر شریک است بآنکه بشارت و طیفه صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود و قال موسی و گفت موسی علیه السلام در دعای خود که و تبتای ای فرکارا
ا فاکت بدستی که تو داری فرعون و ملکش فرعون و گروه او را و مینه چیزی که بان آرایش کنند لباس و پیریه و متاع خانه و اموالا و او را و
مالها انقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بخرن با سر ضرر فرموده که از قسطا ط مصر تا زمین چشبه کوههای که در آن معادن و ذهب و فضه و غیره
بود و تعلق بفرعون داشت و فرمان او در آن مواضع روان بود بدین سبب ال بسیار بجزوه تصرف قطعه داده همه متحمل و مجمل شدند و سبب ضلال و ضلال ایشان
گشت پس موسی علیه السلام بعد از آنکه در دعای خود گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زمین داده و دیگر باره برای الحاح در تضرع تکرار دعا کرده و تبتای
ای آفرید کار ما ایشان را و او را لیضلو تا که راه کنند بندگان ترا عین سبیلک از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند و تبتای الطیس ای پروردگار ما اثر
محو فرست علی اموال طیم بر بالهای ایشان یعنی صورت آرمو کن و مستقل ساز بخیری و دیگر تا شوکت ایشان نشکند قاده ج گفته که دنیا رو درم ایشان همه شک
شد بر همان شکل نقش که هست و سیدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نفود و الطمه و اشجار و ثمار همه شک شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام
و عا فرمود که و اشد د علی قلوبکم و اگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بران ناسخت دل شوند فلا یؤمنوا ایل ایمان نیاورند و موسی علیه السلام بوحی الهی و
بود که ایشان نخواهند کرد و بلا جرم دعا کرده دل ایشان اسخت ساز تا ایمان نشود و ایمان نیاورند حتی یرو العذاب الا لکم ما به پسند عذاب و رون
که آن غرق است در دریای تلزم قال گفت خدای قد اجیبت بدستی که اجابت کرده شد دعوتی که دعا می کرد و دعا می کرد و
بارون علیه السلام آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعای بر دوستی است فاستقم ایل است باشد بر دعوت و الزام
حجت و تعجیل نماید که مطلب شما در وقت خود بطور خواهر رسیده او بعد از چهل سال از این و طاها هر شد و لا فبتعان و پیروی کنید و تعجیل سبیل الذین راه را
که از فوجها لت لا یعلمون نمیدانند که وعده حق سبحانه بوفانی انجام در وقت آن مصرع کارها موقوف است آمد بکمال و چون وقت آن قوم رسید

لَمْ يَكُنْ لَكَ كِتَابٌ رِشْتٌ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُبِّكَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كِتَابٌ رِشْتٌ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُبِّكَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كِتَابٌ رِشْتٌ مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُبِّكَ
عليه الصلوة والسلام است و مراد است که از این کتاب بهر منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر
لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ بِرُسُوكَ أَنْ تَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتْلُو آيَاتِهِ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي يَتْلُو وَ يَتْلُو آيَاتِهِ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي يَتْلُو
صح احوال آن است که در امثال این مخاطبان صورت خطاب توحید حضرت رسالت نباه علیه الصلوة والسلام معصوم و محفوظ است از شک و شبهات و آنچه بر
نزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر که وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ و مباشرت من الذین کذبوا از کسانیکه کذب کردند یا آیات الله را تفسیر می خذیر که قرآن
تکون پس باشی اگر کذب کنی من الخاسرین از زیان زدگان این الذین حقت بدستی که آنرا واجب شده است علمیم بر ایشان کلمات تک
قول بروردگار تو یعنی قوی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میسرند و ملائکه را بدان خبر داد و گفته اند کلمه آنست که لا ملأ من جهم الا هو و لا فی النار الا
ابالی و بر هر قدر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لا یؤمنون ایمان بی آرند زیرا که کلام حق سبحانه و تعالی نیست و چون سبب اصلی مرایان ایشان را
که تعلق اراده الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند و لا جاء قسم کل آیه و اگر چه بد بر ایشان هر آیتی که اخرج میکند حتی قیوم آیه بهینند
العذاب الالیم عذاب و در آنرا که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب میان ایشان را خلع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر مردم ماضیه را سودی
داشت فلولا کانت قویة و بیان آورده که اکثر کوفیان بر آنند که لولا ایجاب معنی مای نافییه پس یعنی نبودند بل و سی ازویه مای عاصیه که بوقت نزول
عذاب امننت ایمان آوردند و فتنهها پس سود رسانید بل آن ویه را ایماها ایمان ایشان در آنوقت الا قوم یوشع و طر قوم یونس علیه السلام که ایشان
لما آمنوا کفنا عنهم ان یسألهم ان یؤمنوا و در آن وقت عذاب آخری عذاب سوانی را فی الحقیقه المذبح
زندگانی دنیا و متعنا هم و بر خور و اگر چه استیم ایشان را الی جین و ما یسألهم رسیدن اطمینان ایشان و بر هر قدر این معنی که گفته شد استناد و الا نوم یوش
متصل بود و نفع ایمان باس مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت فلم یألفهم ایمان خاصا و با سنا و جمعی بر آنند که معنی
آیت نیست چرا بل قبر ایمان نیارند و قبل از معاینه عذاب تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی الشا از ایمان لیکن قوم یونس علیه السلام چون مارت
عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند برین تقدیر استنا منقطع باشد و قصه یونس علیه السلام بر سبیل ایجاب چنان بود
که حق سبحانه و تعالی فرستاد از ارض موصل و مدتی ایشان را بجزای دعوت کرد و با نموده وی را میر بخانیدند آخره تنگ آمد و گفت ای قوم من مرا بکند
روند ف اتولک علیهم فتمتک حتی سجانا اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بتمافرو و آید یونس علیه السلام ایشان را
و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید حق تعالی بآلک و فرخ خطاب کرد که بمقدار شعیره ارسوم و فرخ باین
قوم فرست مالک فرمان الی بجا آورد آن سموم بصورت ابرسیاه باد و غلیظ و شرارتش بپایه کرد و دینه ینوی را فر گرفت بل شهر دانستند که یونس علیه السلام
راست کفحه روی بآلک خود آوردند و او مرد عاقل بود فرمود که یونس علیه السلام اطلب کنی چنانچه طلبیدند نیا فندک گفت اگر یونس علیه السلام بر رفتن آید
ما را بد و دعوت میکرد باقی است و دانا و شنوا اکنون هیچ چاره نیست الا آنکه بخیر و تسکلی و تضرع بدرگاه او بریم پس ملک سر و پا برهنه پلاسی و ریو شد
در عایا بهین صورت روی بصحرانسان و مردوزن خرد و بزرگ خروش و فریاد و در گرفتند که دکان را از ما دران حد گذرند و بیکبار برفتند خالص ساخته آواز دادند
ایمانا بجا بیا به یونس علیه السلام و از اول ذی حجه تا عاشر محرم برین وجه می نالیدند و درین چهل روز از فغان و ناله نیا سو ده و ماندکی و بیچارگی بموقف
خضر میرسانیدند مشنوی چاره ساز که بی ما و یریم که تو برانی بکه روا یریم بی طرییم از همه ساندند و بخت تو داریم نوازنده پیش تو بکس و یا آیدیم
بیم با مسد تو خدا آیدیم تو می گفتند خداوند یونس علیه السلام ما را گفته که بنده کن بخیر و آزاد کنی ما بنده کان تویم تو بگرم خود ما را از عذاب آزاد کن جاعیم
نیالیدند که آئنا یونس علیه السلام ما را خبر داد که تو خداوند فرموده که بیا رکبان و در ماندگان را دست گیرید ما بچاره و در مانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی بگر
بعضی میرسانیدند که ای پروردگار ما یونس علیه السلام از قول تو بما میفرموده که هر که بر شماستم لن از دور که زانید غذا یا ما بکنه بر خود دستم کرده ایم از ما غن کن رحیمی
در بکر بین گونه او امیکردند که خدا یونس علیه السلام ما را میکفت که پروردگار من گفته است که سالار زار دکنید سالار ن روی بدرگاه کرامت آورده ایم ما را در
کن بیت ماتیستان بر آوردیم دستی دروغا نه نقد فیضی نه برین دستی که نکار همه فانی حاجات درویشان و محتاجان تونی پس روا کن از
از کرم حاجات بسیار همه القصه روز چهلیم که آینه بود و غاشور ادغای شایر اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان حجت
نوشته شد و ظلمت سحاب مرفع گشته ابر حمت مایه رافت بر غارق ایشان انکذه یونس بعد از چهل روز مشوجه ینوی گشته منی است که احوال قوم خبر کرد

خداي بصرت تو يا امر كن بقاء ثني و خبر كنابي و هو خير لك اكلين و دوست بهترين حك كنندگان زيرا كه در حكم او خطا و ميل و ستم نيست با مطلع است بر سر آيات
 بعينه و كوازه دارد **بیت** انصليدي تا سايي كيرد تالوج و تسلر يك رقم از خط حكش و هو خير لك اكلين

سورة هود هُوَ عَلِيمٌ فَذَلِكُمْ تَلَاوُشٌ عَشْرٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

الوقف و احقاف فرموده كه حروف مقطعه نسبت اصطلاح وضعي و عرفي مضمون المراد نيست پس هر كدام باشد و مويدين قول است كه شعبي از معني مقطعات پديد فرموده
 كه سر آمد فلا تطلبوه يعني بر آنند كه معني الوان است كه اما قدرتي بنم خدايي كه مي نمى طاعت مطيعان از محصيت با و عاصيان را و هر كس مناسب عمل و جزا خواهم داد
 پس اين كلام منزل است بر وعده و وعيد كتاب اين كتابي است صفت و اينكه احكمت استوار كرده شده است اياتي ابتدايي اوج و دلايل يا مستظم گفته است نظم حكم
 چون بناي ستم كه نقص خلل بدو راه نيايد ثم فصلت پس جدا كرده شده است سوره و آيه آيه يا تفصيل بافته است در ويجه بندگان بدان محتاج اين يعني
 مسين شده است من لك حكيمم از تو ديكت حكم كننده يا مكنيت بخشه و جنيده و انا هم خبر است الا تعبدوا و ابراي انكه تا بپرستيد الا الله كره خدا را انفي لكوني
 من شمار اخيه از وي يعني با مروي قد تو بيم كننده ام بعقوبت بر شر ك و طغيان و دشمنيه و مژده و بنده بمشويت بر توحيد و ايمان و ان استغفروا و اولي
 يا تفصيل آيات براي آن است تا امرش طلبيده و بگويد از پروردگار خود براي كنان كه شسته ثم تو بوالا اليه پس توبه كنيد بجزت و از معاصي در زمان اينده بمشقه
 تا بر خوراري و در پناه كتمان حاسنا بر خوداري نيكو يعني عمر و از از رازاني دارد تا مردم از شما منتفع گردند يا شمار از زندگاني و در رايني و ندرستي الى اجل مسحي طافتم
 نام برده شده كه آخر عمر مقدار است محققان گفته اند متاع حسن رمن است با نچه دست و پا رنعت و جبر بر آنچه روي نمايد رنعت و لطايف امام قشيري قدس سره ذكر است كه بر
 خوراري نيكو آن است حاجت مردان بر دستي كز آورده شود و ثبوت و نابد خدايي كل ذبي فضل مبر خداوند فضل را در دين فضله و ثواب جزاي فضل
 او هم در دنيا هم در آخرت اين سعود و رض فرموده كه ذو فضل كسي است كه جنات و فاضل باشد از سببات او جز جاني قدس سره گفته كه ذو فضل آن است كه در ديوان از انام
 و نشان فضل نوشته باشند و هر آينه بعد از وجود بان شرف خواهد رسيد مصرع آنكه با و ناز و بار نكرند و ان قولوا و اگر شمايي كافران بر گرديدار اسلام با اعجاب
 كنيد امتا بعث من قايي پس بدستي كه من اخاف عليكم في رسم بر شما عذاب يوم كبره از عذاب و زبرك اقامت است و در تفسير كويده كه روز بدر كفته
 روز شدت و مشقت و ان ابتدائي كفار بود و بقطعه فلا تا مدكم روده مرد را بخوردند الى الله بسوي مجازات خداست من جمعكم بباركشت شما و هو على كل شي
 جاه بر همه چيز اراعه و ماله و نفذيب قد يره توانا است آورده اند كه جميع مشركان بي باك كه عداوت حضرت رسالت پناه عليه الصلوة و السلام مي ورزيدند بخت
 مصلحت زمان و اخلاقي آن ميكوشيدند روزي با يكديگر طاقت نموده كفتند چون پرده كذايم و خود را با ما بپوشيم و سينهاي خود را فركيم در عداوت محمد عليه
 و السلام كسي چگونه بران اطلاع يابد حق سبحا ز آيت فرستاد كه الا اقمم بدانيد كه ايشان يعني كافران يثنون صدقهم فهم فرام ميكيرند سينهاي خود را بر عده
 حبيب من ياده تا ميكرد و اندازد تا كردن سينه جاريت است از پوشيده داشتن راز و دل يعني دشمني پيغمبر و درون دل ميكيرند ليستخفوا تا نهيان دارند سينه
 از خدا الا حين بدانيد آن هنگام كه ايشان يستغنون تيا جهنم و سر كند با همي خود را بر فراش خود جاي كيزند يعلم مسيدان عذاي ما بترقن انچه نهيان
 ميكند در سينه و ما يعلمون و ميدانند انچه اشكارا ميكند بزبان و سر طانيه ايشان بدست علم و يكيان است انكه علم بدستي كه او دانا است بديان
 الصدوق و به با سراري كه در سينها است و كويند ذات الصده و لها انحق سبحا نه مضمرات آن را مي داند **بیت** ايكه در دل نماند كخي سريانه انكه دل آفرين
 ميدانده در اسباب نزول آورده كه آيت در شان اخ بن شريف نازل شده كه مروي سخن كذا و دشمن زبان بوده بلازم حضرت رسالت پناه عليه الصلوة و السلام
 آبي و سخنان خوش آينده او اكردي و لاف بچمتي و هو ابري زدي اما ظاهريش بخلاف باطنش بود و روشن تره و درونش روشن مي نمود و حق سبحا نه خست عقبت او را
 بدین آيت اشكارا كرد و انكسي بصفاي ظاهرش از طلعت باطنش فاضل نكر و شيخ طريقت قدس سره فرموده كه منافق مشابه ما است درونش زهر و بيرونش شكر و ان
صورت ظاهر ندارد و اعتبار باطني بايد مرا از هر عنبار

بیت وَمَا مِنْ دَابَّةٍ

و نيست هيچ جنبه و في الارض و در زمين هر اوجي حيوانات اند الا على الله كبر خدي است و زنها روزي ايشان از روي فضل و رحمت يرا و لعطائي كه قديم
 است و شرع بجهت تحقيق اصول رزق است برزوق و گفته اند على معني من است يعني روزي همه از خدا است يا معني الى است يعني روزي همه مفوض حق تعالى است اگر خواه
 بسط كنند و اگر اراده نمايد بقبض كند و يعلم و ميدانند خدايي تعالى مستقرها و اراكه حيوان و حين حيات و مستودعها و آرام گاه وي بعد از وفات حساب



دران مان نختی و میراث نوح علیه السلام رسیده بود و نشان عذاب آن بود که آب از آن تور بر جوشید پس چون عمارت غلاب پدید آمد قلنا احمیل کفتم مانوح را که مردار
فیهما و کشتی من کل و جین از هر جنبی و وجفت از حیوانات یعنی از آنجا که جفتی میکند آتشین رو تا زود ماده و حفص به بنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی و نخت
بختی بر و اهلک و کسان غلبه که مسلمانانند بختی در آور ایا من سبق مکر از آنکه پیشی گرفته است علیه القول برو قول ما یعنی حکم ببلایک و می مرا و کفتم
و اعلی که پس وزن نوح ۴ بود و من امن و برادر کشتی بر کس از آنکه ایمان آورده و ما امن و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکردند معاً مانوح را که اقلیل
مکرانگی از مردمان که نوحه مسلم او بودند و سه سر حام و سام و یافث و زمان ایشان هفتاد و دو تن از زن و مرد و غیر ایشان که مجموع هفتاد و نه تن بودند و مانوح هشتاد
تن پس نوح علیه السلام ایشانرا نزد یک کشتی در آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشید و از زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرو
آمدن آغاز کرد و قال و کفتم نوح ۴ از کبوا فیها سوار شوید و کشتی در حالتیکه کوبند لیسیم الله یعنی نام خدای برید مجبوراً در وقتان کشتی و موسها و بنکها
بازداشتن آن و گفته اند بنام خداست رفتن و ایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسیم الله گفتندی و چون خواستندی که ساکن شود بسیم الله
گفتندی باز ایستادی پس نوح ۴ ایشانرا بدین وجه تعلیم نمیده داد و گفت ان کتب بدستی که بر در و کار من لغفور و آمرزنده مؤمنان است و حیمه مهربان بدیشان که از آفت
طوفان نجات میدهد و هی مجبوری بهم و کشتی میرا ایشانرا فی مخرج در موهجا که از عظم بود و گالجهال مانند کوهها و فادی و او از داد نوح ۴ ان الله نوح علیه
مرسوخ و کفتم را و کفتم نام او یام بود و کان فی معزل و حال آنکه بود بر کرانه آن کشتی و پدیدار و اسلمان میبایست پس از فرط شفقت گفت یا نبی اذک
معنا ای سرک من سوار شو و کشتی با ما اما امن شوی و لا تکن و مباحث مع الکافرین با ناکر و دیکان که غرق شوی آن سپرافق بود و باید اطهار اسلام کردی با
کافران و کشت ایشان متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساری زود باشند که باز گردم و پناه برم الی جبل سوی کوهی که از غایت غمت یعضمنی بکار
ما من الماء از غرق شدن در آب قال گفت نوح ۴ لا عاصم الیوم نگاه دارند نیست امروز که منع کند چیزی را من امر الله از عذاب خدای ایا من و حیمه که
انکس که می بخشد خدای کوبند عاصم معنی معصوم است چون ماء و افق عیسه واضیه یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر او بخشد و در انسانی
مکالمه میان پدر و پسر طوفان شد و اذیافت و حال شد بینهما الموج میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المعرّقین پس کشت از جمله غرق شدند
الفصه نوح ۴ از کوفه یا از بند یا از عین و رده که موضعی است بجزیره و کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین بکشت و چون واقعه طوفان بنهایت انجام یافت
غرق شدند امر الهی در رسد و قبیل گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر مآءک آب خود را که بیرون آورده و یا سماء اقلعی یا
آسمان باز گیر آبی را که فرو کرده شد آب بر روی زمین و قضی الامر و گذارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود از بلاک تشر و کجا
ار ابرو است و وفرا گرفت کشتی علی الجودی بر کوه جودی از موصل با شام روز عاشورا و هم محرم و مدت طوفان شش ماه تمام بود و قبیل و کفتم بعد از
و بلاکت باد للظالمین ۴ مکرده ستمکاران را یعنی کافران و چون نوح ۴ با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکر آن روزه داشت و صوم عاشر است
شد این آیه در غایت فصاحت و بلاغت در متفاح و کشف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجه فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم
عزیم و اسلوب عجیب بکته در لیراد هر کلمه و من مواقع آن در سکت تحریر کشیده و چون درین ترجمه فصاحت میدان سخن و ری سعت ایراد آن ندارد و حاله و توقف در قیام
در فائق ارجال مطالعه این محل در جواهر النظم و در سنن التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللالی مصرع کوه طلایی روی سویی در یکن و فادی
نوح ۴ و جاز نوح ۴ قیام بر در و کار خود را فقال پس گفت و بای آفرید کار من ان انبی بدستی که پس من کفتم من اهل ابل من بوده و توفیر موده
بودی که ابل نجات دهیم و او پلاک شد و ان وعدك الحق و بدستی که وعده تو راست است وانت احکم الحاکمین ۴ و تو حاکم ترین حکم کنندگان فی حکمت
درین صفت امام مارتیدی در تالیلات آورده که نوح ۴ از کفر سیر خیر نهشته چه اگر خبر داشتی این سوال کردی زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده بود و لا تخاطبونی فی الدین
ظلم و چون این سوال فرمود جواب او رسید قال گفت خدای یا نوح ۴ ای نوح بدستی که پسر تو لیس من اهلک نیست از ابل دین تو آیه عمل بدستی که او خدا
علی است غیر صالح نه نیک و شایسته فلا کساکن من میر من مالمین لک آنچه نیست از ابله علمه بدان خیر داشتی یعنی خیر که دران ازیر رسیدن از انبی
میرس یا خیر که ترابان علم نیست چون کفر سیر تو از من سوال کن انی اعطاک بدستی که من پند سید هم ترا منع میکنم ان تكون از آنکه باشی من الجاهلین از آنجا
سوال غیر جائز قال و ب گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من انی اعوذ بک بدستی که من پناه میکنم تو بعد ازین ان اسألك از آنکه پسر من از تو مالمین لک
آنچه باشد مرا به علمه بدان خیر را انی یعنی بجز سوال از ان و لا اغفیر لک و اگر نیامری مرا و تو حتمی و تجانی پس ان کن من الجاهلین ۴ باشم از زبان کاران
قبیل یا فوخ گفته شد ای نوح اخط فرمای کشتی بسلام مناسبتی حاصل از حضرت ما بسلام و بختی از ما بر تو و بر کات و بر کتیا و زیادهای عاقلک بر تو

بج

درسل تو تا آدم ثانی باشی و درانش با آدم و سبب توبه قوی است که از این کشتی غیر نوح و عیسی و اعیان و تمام نسبت اهل عالم برین ستم کس نمی رسد و سبب
 پروردگار و فرستاد و یافت برترک و حام و پروردگار و علی ام و سلام و برکت بر کردی چند من معاف از آنکه با تو اند یعنی آنکه ناشی نشود از
 که با تو اند یعنی مومنان و ام و از آنکه با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد ستم عظیم زود باشد که بر خود داری و هم ایشان را در دنیا فخری عیش و شربت
 رزق هم می بخشیم پس برسد ایشان را امتناع عذاب الیم از نزد ما غذای دردناک و آخرت مراد کفار اند و وسط از فطری رحمت اند نفل میکند که هیچ مومن و مومن
 نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل است درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافر نبود الا که داخل دارد درین نفع و عذاب ثلاث این قصه که مذکور شد من انباء
 الغیب از چیزهای غیب که ما بواسطه جبرئیل علیه السلام تو حینها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو می محمد ما کنت تعلمها بنودی که بدانی از آنست و لا
 قومک نه تو و نه قوم تو که قریش از من قبل هذا پیش ازین وقت فاصبر پس شکبایی کن بر این ای قوم و مشقت بتبلغ رسالت همچنانکه نوح
 صبر کرد ان العاقبه بدستی که عاقبت نیکو است لکن متیقن هر چه بریزد کار از کار است در دنیا بظفر بر اند و در آخرت بدرجات علیا بر طریقت قدس سره فرموده که
 صبر کلید شکبایی است و شکبایی علاج شکبایی است نتیجه شکبایی ظفر است و کاری صبران هر روز برست نظم صبر است کلید کنج مقصود بی صبر در راه نکند
 که صبر کنی مرادی بی در زبانی و رفتی ارشانی که صبر کنی صبر شکبایی دولت تو آید از آنکه ای عا و غریبا ویم بقوم عا و آها هم هو و ج
 برادر ایشان بود و از آنکه اوست بخت نسبت است چنانچه در سوره اعراف که شد قال گفت بود علیه السلام یا قوم ای گروه من اعبدا لله برستید خدا را بر یک
 ما لکم من الله نبت شما را معبودی غنوه و باججوی و شما او را شرک است اثبات میکند ان انتم فیتید شما الا فیتید فیتید که مکرر کنندگان برخدای
 با تها و شرکایا قوم ای گروه من لا اسألكم مناجاهم شما را علیه آجی ابر تبلیغ رسالت فرمودی و مقرر است که مجموع رسل قوم خود را از پی طبعی خود خبر داده اند
 از آنست و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت و قبی فتنه و بد و مو غطت از زمان فائده رساند که به طبع فاسد الوده نباشد بیست
 طمع بند و فقر حکمت نبوی طمع بکسل و بر چه خوابی بکوی لا جرم میغیران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانچه بود علیه السلام ان آجی نیست فرد من لا
 علی الذی مکرر کسی که بحض قدرت خطونی بیا فریدم افلا تعقلون آیا فهم نمیکند عقل خود را کار نمی فرمایند تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنند
 و بدانند بر که مالی بخوبی دروغ برای چه کوبیده آورده اند که عادیان دعوت بود علیه السلام قبول نکردند و حق سبحانه بر شامت آن سه سال باران از ایشان گرفت و مردان
 و زنان ایشان را عاف و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت مبادی و برای دفع عادی با اولاد محتاج شدند بود
 علیه السلام فرمود و یا قوم استغفروا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید و بگو از پروردگار خود بایمان شتم تو بگو آیس بازگردید الیه بدو از
 از عبادت غیر و یوسل السماء ما بفرستد آسمان علیکم بر فرز و عات شما میدو و ابارانی پیوسته و بزد کم و بفرید شما را و یاری کند فقهه الی
 قوتیکم قوت با قوتی شما یعنی فرزندان و بد شما را تا بد و ایشان بر دفع عادی قادر شود پس سخن من بشنویید و لا تقولوا و بگردید از من و اعراض منما شد از غم
 الی مجرمین و حالیکه مصر باشد بر کنایان قالوا گفتند یا هود ما جئنا بدینه ای هو دنیا و روی با حجتی که دلالت کند بر صحت و دعوی تو و حال
 آنکه بود معجزات بدیشان نموده بود ایشان آنرا در حساب بنیا و زنده و انکار نموده گفتند و ما نحن و نیستیم ما بتاریک الحینا ترک کنندگان عباد
 خدایان خود را عن قولک از سخن تو که کوئی بک خدا برستید و ما نحن لک و نیستیم ما ترا بموقنین اگر و دیدگان ان نقول ما نمیکویم و ایشان
 الا عترتک مرا آنکه رسانیده اند بنو بعض الحینا برخی از خدا بان ما بسوء طبعی و کزندی و علنی و کویند مراد جنون است عادیان گفتند که تو چون شناس
 میدی خدایان ما را از ان ایشان ترا دلوانه ساخته اند تا سخنان که بر طبق عقل است از تو شنیده میشود قال گفت بود عا آتی بدستیکه من شاهد الله
 گواه میسازم خدا را و شاهد و او شما نیز گواه باشید بر آنکه آتی بوی یا آنکه من میسازم شما را نیز میسازید من و قیام بدون خدای
 یعنی و عبادت او دیگر از مشرک میسازید فکید و فی پس اجتماع کنید بر یکد نسبت من جمیعاً بر شما یعنی شما و خدایان شما و اولاک من اتفاق نماید
 تم لا تنظرون پس مرا حلت دهید و هر چه خواهید و قصد من بکنید که من باک ندارم و بحایت عصمت الی از مضرت و معرفت شما نه اندیشم و من
 از جمله معجزات بود ۴ بوده که تن نهاد و مواجده جمعی اکثر اخبار ان و ابل بطش و سطوت و ارباب شوکت و قوت که چون او نشسته بودند این همه مبالغه نمود
 که جمع شود و اتفاق نموده بی سلت و اولاک من سعی نماید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیارات از رسانیدن آنکه ضرری بدو عا
 شدند و نعم ما قبل بیت تو خدا را شو اگر حمله عالم دریاست بخدا که سر موی قیامت نرود و چون بود علی بنبیا و علیه الصلاه و السلام کم
 آبی و توفیق تمام داشت و گفت انی تو کلت بدستی که من تو کل کردم علی الله برخدای و بی تو بگو که پروردگار من و پروردگار

۴

من پروردگار شماست و هم خود را بوی باز داشتیم ما مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبه نیست الا هو اخذ بنا صيتها مگر خدای فرایزنده است مری
میشانی و این یعنی مالک است و قادر و غالب بر واقع و نواصی تمیل و مالکیت و قدرت و تصرف است ان دبتی بدستی که آفریدگار من علی
صراط مستقیم هر طریق حق و عدل است هر کس که بر توکل کند و راه راست نماید و ضایع نکند و در بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم
آن است که منتهی بحق باشد نه بغیر و کما قال جل جلاله و آن الی و بک المنتهی و در نقد النصوص جامی مذکور است در باب احدیت فعال
و بیان تاثرات و موهنرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال و مؤثر و تمام منفعلات است بحکم ترتیب بر یکی را بحسب
قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند این است سر اخذ بنا صيتها ان دبتی علی صراط مستقیم بیت کس کشا میکشد کافا الیه و اجعول
چون روی جای و در فکر غلط باشد جنون و این مقولهاست قول قایل شجر چون همه راه او است از حیث راست نه تو بهر ره که میروی او است
چون از بود و ابتدای همه بهم بد و باشد انتهای همه فان قولوا پس اگر بر روی دامن و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فقد آتیتکم
پس بدستی که من رسانیدم بشما ما ارسلت به اخیرا که فرو فرستاد و شده ام بان النکمة بسوی شما یعنی حی الکی بشما رسانیدم و بر شما حجت
گرم چون قول حق نکند حق تعالی شما را بملک کند و یستخلف و جانشین شما گرداند و بی آفریدگار من قوم ما غنیمت که روی را غنیمت و لا
تصروا فانه شیئا و زبان نتوانید رسانید چون حق را خیر می باغرض از من و آیا قبول دعوت حق ان دبتی بدستی که پروردگار من علی کل
شیء حفیظ بر همه چیز نگاهبان است یعنی افعال و اقوال و احوال همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از وفاست نمیشود و چون کفار قوم بود علیه السلام
بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعباد ایشان نافذت و لما جاء امرنا و آن هنگام که بیا مد فرمان ما بعباد ایشان بخینا هودا انجا دادیم
بود علیه السلام و الذین امنوا و آن کسانی که رویده بودند معهما با و و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود رسانیدیم از عذاب و حمله مبتلا
بخش و بخشایش را یعنی نجات بفضل ما بودند بعل ایشان و بخینا هم و بر ما رسیدم ایشان را عن عذاب غلیظ از عذاب درشت و آن نمود و درخ بود که بنا بر ایشان
در آمد و از او بار بیرون شده و اعضای ایشان را باره باره می ساخت و تلك عاد و آن عادت یعنی اثری که در دایره حقایق می بیند آثار قبیله عاد است محمد و
انکار کردند و کافرانند با ایت و بطم با ایت پروردگار خود و عصود و سله و عاصی شدند و فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مسلم عصیان همه عین
و اتبعوا و پیروی کردند امر کل جبار و فرمان هر سرکشی عتید سیر کار را یعنی عاصی شدند و کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند از او بی روی کردند
و ایشان را بکفر و ضلالت مجازند و اتبعوا و از پی در آمده شدند و فی هذه الدنيا الغنة درین سری لغت را که بعد از ملک است و یوم القیمة
و در روز قیامت نیز لغت در پی ایشان است الا ان عاد ابدانید که قوم عاد کفر و اوجستم فکر و بدیدند پروردگار خود و الا بعد العاد بدانید که دوری است
مر عا و یعنی از رحمت دور اند بعضی گفته اند دوری با و مر عا و یعنی ملک بر ایشان بعد از ملک ایشان و دلیل استحقاق عذاب و عقاب است قوم هود عطف
عاد است یعنی این عاد که ملک شدند عا و اولی بودند که حضرت بود علیه السلام بر ایشان دعوت بودند عا و درم که ایشان را عا و نماند که گویند چه ایشان با قوم شود و ملک شد
و الی تمود و فرستادیم بسوی قبیله تمود اخوا هم صلحا برادر ایشان صالح را م را و اخوت نسبی است قال گفت صالح علیه السلام یا قوم اعبدوا
ای قوم من پرستید خدای را و بوحانیت او بگردید ما لکم نبت مر شمار من الیه غیره معبودی بخیر می هو انشا که او بیا فرستاد من الا و من
از زمین یعنی آدم علیه السلام را که پدر شماست و مواد نطفه را که نسل و از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد و استعموک و فیها و زندگانی و بقا و او شما را درین
در مدارک مذکور است که سال عمر هر یک از قوم تمود علیه السلام از سیصد تا هزار بوده یا شمار قدرت و ادب و عمارت زمین تا منازل منزه ساختند و بجز انهار و عرس شما
استغال نمودند فاستغفره پس آمرزش خواهد از حضرت یعنی ایمان آرید تا شما را بیا فرستیم توبوا الیه پس رجوع کنید بر ستمش و از عبادت غیر او
ان دبتی بدستی که آفریدگار من قریب نزدیک است با امید داران بر رحمت مجیب اجابت کننده و اعیان است بفضل و منت قاله ایا صالح گفتند
قوم که ای صالح قد كنت بدستی که بودی تو فینا در میان ما فرجوا امید و یعنی نشانه رشد و سداد و چنین حال تو میدیدم قبل هذا پیش ازین که روی
نبوت کنی و میخواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید بدستیم که بدین مانند شوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده ایم آنها فایا ما را بی
میکنی ان توبد از آنکه می پرستیم ما یعبد ابا و فانا از آنکه بدیدیم در آن ماکه می پرستیدند و انشا کنی شاک و به تحقیق ما و شکیم بما قد عوفنا از تو
ما را میخوانی الیه بسوی آن توحید و ترک عبادت صنایع مویسکی و تمت افکند یعنی کبابی که نفس را مضطرب می سازد و در آرام نمیدهد و عقل را شورید و میگرداند
قال یا قوم گفت صالح علیه السلام که ای گروه من آریتم خبر میداد و عرض کنید که من این گشت اگر باشم علی قیمة بر حجتی روشن من دبتی از پروردگار خود



فَصَحَّكَتْ بِسُجْدَتِهَا لِجَنَّتِ فَرَجٌ وَسُرُورَةٌ فَرَجٌ وَكُجَّتْ زَوَالُ خُوفٍ بَرَاهِيمٌ ۴ بُودِیَا بَرایِ طَلَاکِ اِیْلَ فَا دَکُو نِدْخَذَهُ اَوَّلَ تَعَجُّبٍ بُودِیَا تَعَجُّبٍ مِکَرِ اَرَعْلَتِ قَوْمِ لُوطَ ۴ اَبَا وُجُودِ قُرْبَتِ
بَرِیْشَانِ یَا مَتَعَجُّبٍ بُودِیَا تَمِثِلُ مَلْکِ اَبْصُورَتِ بَشَرِ اَشْکَفَتِ مِمَّا اَزْخُوفٍ بَرَاهِيمٌ ۴ اَرَسَتْ تَنَ اَبَا وُجُودِ بَسَارِیِ حُشَمِ وُخْذَمِ خُودِهِ بَرِ تَقْدِیرِ چُونِ سَارِ دَکُو نِدْخَذَتْ نَاکَ اَیْسِ اَشَارَتِ دَاوِیْمِ
اَوَّلَ اَبْرَزَانِ مَلَاکِ یَا اِسْحَاقَ بُو جُودِ فَرْزَنْدِ اَسْحَاقِ یَا مِیْمَنَ وَدَا اِسْحَاقَ یَعْقُوبُ ۵ وَاِیْسَ اَحْمَاقَ یَعْقُوبُ عَلَیْهِ السَّلَامُ تَخْصِیصِ اَشَارَتِ سَارِ وُجُودِ اَنَ بُودِ کِهَ بَیْتِ سُرُورِ
زَمَانِ نَصْرِ زَنْدِ قِیَمَتِ ۶ وَاِکَرِ اَنَکِهَ اَبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَزْجَاوِ پَسِریِ دَاشْتِ اَسْمَعِیْلَ نَامِ وُ سَارِ دَا بَیْجِ فَرْزَنْدِ بُودِ چُونِ مَرْدِ فَرْزَنْدِ شُودِ قَالَتْ یَا وَا یْلَکِیْ کَفَتَا یِ عَجَابِ اَلْکَلِیَا
مِنْ بَرَاهِیْمِ وَاَنَا عَجُوزٌ وَحَالٌ اَنَکِهَ مِنْ نِیْرَهْ زَمِ وُ دَرَانِ وَقْتُ نُو دُو نَهْ سَالِ اَزْ عُرُو یِ کُذْ شَتِهْ بُودِ وَ هَذَا اَبَعْلٰی وَاِیْنِ شُو بَرَسِ شِیْخَا وُ رَحَالِ نِکِهْ پَرِ سِتْ صَدِ وِ مِیْسَالِهْ بَا صَدِ
وُ اَزْ دُو سَالِهْ اِیْنِ هَذَا بَدِیْسِیْ کِهَ اِیْنِ خَبَرِ کِهَ مِکُو نِدْ لِشَیْ عَجِیْبٌ ۷ هِ خَبَرِیِ عَجِیْبِ اِسْتِعْجَابِ وِیِ اَزْ رَا هْ عَادَتِ بُودِ نِهْ اَزْ رُو یِ قُدْرَتِ قَالُوْ اَلْقَدْ فَرَشْنَا سَاوِ
اَلْعَجَبِیْنَ اَیَا شَکَفَتِ مِیْدَارِیِ مِنْ اَمْرِ اَللّٰهِ اَزْ کَا وُ خَدَا یِ بَیْجِ عَجَبِ نِیْتِ کِهَ اَزْ صَنْعِ بِلِ اَلتَّ وَفَضْلِ بِلِ عِلَّتِ اَزْ مِیَانِ دُو پَرِ فَرْزَنْدِیِ سُرُونِ اَرِ مِیْسِ
قُدْرَتِیِ رَا کِهَ بَرِ کَمَالِ بُودِ کِیْ جَنِیْنِ بَا اَزْ وُ حَالِ بُودِ ۸ وَحَمْدُ اَللّٰهِ تَجْا یَشْ خَدَا یِ وُ بُو کَا تَهْ ۹ وُ بَرِ کَتَا بَعْنِ زِیَادَتِیِ خِیْرَاتِ اَوْ عَلَیْکُمْ اَهْلُ الْبَیْتِ بِرَکَاتِ
اِیْ اَهْلِ بَیْتِ مَحْفَقَانِ بَرِ اَنَکِهَ اَزْ بَرِ کَا تَلِیْسِ اَنَ بُودِ کِهَ اَسَاطِ وُ جَمِیْعِ اَبْنِیَا یِ بَنِیِ اِسْرَئِیْلَ اَزْ اَبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَزْ سَارِ هِ رَضِ سِیْدِ اَشْدِ نَدَا فَهْ بَدِیْسِیْ کِهَ خَدَا یِ حَمِیْدِ
سُودِهْ اِسْتِ اَعْطَا یِ نَعْمَ حَمِیْدٌ بَرِ کَا اَرَا سِتْ بَا ظَهَارِ کَرَمِ قَلْبَا ۱۰ ذَهَبَ یَسْ اَنُوقْتُ کِهَ بَرَفْتِ عَنْ اِیْمِ اَلْوَقْعِ اَبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ نِیْرِیِ وُ فَرَعِیِ کِهَ دَاشْتِ
وَجَاءَتْهُ الْبَشَرُ ۱۱ وَاَدْبُو یِ اَشَارَتِ وَاَوِیْجَا وُ لَسَا وَاِیْسَا وُ مَجَا وُ لَهْ کَرْدِ بَا فَرَشْکَانِ مَافِیْ قَوْمِ لُوطٍ دَرِ شَانِ قَوْمِ اَوْرَدِهْ اَنَکِهَ مَلَاکِ رَا کَفْتِ کِهَ شَمَا اِلَاکِ مِکُنِیْدِ اَهْلَ فَرِیْدِ
وَاَنَ صَدِ مَوْسَ اَبَشْدِ کَفْتَنْدِیِ فَرَمُودِ کَرْدِ بُاشْدِ کَفْتَنْدِیِ اِلَاکِ مِکُنِیْمِ بَیْجِیْنِ وِهْ دِهْ کَمِ مِکَرْدَا بَدِهْ رَسِیْدِ وِ بَیْجِ سِکِیِ مَلَاکِ کَفْتَنْدِ دِرِ پَرِ وِیْ کِهَ یَکْ مَوْسَ اَبَا اَهْلَاکِ اِیْسَا فَرِیْدِ
نِیْسَا بَرَاهِیْمَ فَرَمُودِ کِهَ اَنَ فِیْهَا لُوطَا کِهَ لُوطُ وُ بَنَاتِ یِ دَرِ اِنْجَا اَنْدِ فَرَشْکَانِ فَرَمُودَنْدِ کِهَ مَالُوطُ وَاَهْلُ اَوْرِیْمِ وُ نِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ
بُودِ تَعَجُّبِ نَاشْتِ وَاِیْسَقَامِ اَزْ بَرِ کَا اَرَا اَوَا کِهْ زَنْدِهْ وَاَسَفِ خُورَنْدِهْ بَرِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ
مَالَاکِ اَزْ رَقْتُ قَلْبِ فَرَطِ تَرَمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ
عَنْ هَذَا اَزِیْنِ جِدَالِ اَقْدَهْ قَدْ جَاءَ بَدِیْسِیْ کِهَ اَمْدِهْ اَسْتِ اَمْرُ وُ بَا کَ فَرَا نِ فَرِیْدِ کَا رُو بَعْدِ اِلَاکِ اِیْسَانِ وَاَهْلُ اِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ
مَرْدُ وُیْ عَدَا بِلِیِ بَا زَا کَرْدِیْدِهْ بَعْدِ اِلِ وَاَعَا یَسْ مَلَاکِ اَبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَاَوَاعِ مَوْدِهْ رُو یِ مَوْتَعَلْکَاتِ نَمَا دَنْدِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ اَوْرِیْمِ
چُونِ فَرِوِیْکِ شَهْرِ سَدِ وِمِ رَسِیْدَنْدِ کِهَ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ دَرِ اِنْجَا یِ بُودِ کَا کَرْدِ وُ دُو وِیْرَا دِیْدَنْدِ کِهَ دَرِ مِیْنِ کَا مِکَرْدِ وِیْمِ یِ رَفْتَنْدِ وُ سَلَامِ کَرْدِ وُ کَا جَاءَتْ وُ سَلَامُ اَوْرِیْمِ
کِهَ اَمْدِ فَرِیْسَا دُکَانِ مَالُوطَا بَسُو یِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِیْجِ بَیْجِ اَنْدِ وِیْکِیْنِ شَدِ بَدِ اِیْسَانِ وُ ضَاقَ اِلَیْهِمْ ذَوْعَا وُ تَنَکُ دَلِ حُجَّةِ اِیْسَانِ نِهْ اَزْ کَرَامَتِ مِیْجَا وِیْرِی
بَلْکِهْ سَبَبِ اَنَکِهْ اِیْسَانِ رَا وِیْدِ بَارِ وِیْ بَا یِ خُوشِ وُ صُورَتِ بَا یِ دَلْکَشِ اَنْدِیْدِ وِیْ بَا یِ قَوْمِ اَنْدِیْدِ وُ قَالْ وُ کَفْتِ هَذَا اَيُّوْمُ تَخْصِیْبِ اِیْنِ دُو رُتَخِیْرَتِ مِیْنِ
اَوْرَدِهْ اَنَکِهْ حُشِ تَعَالٰی بَا مَلَاکِ کَفْتِهْ بُودِ کِهَ تَالُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ چَا رُو بَتِ سَبْدِیِ قَوْمِ خُودِ کُو اَبِیْ نِهْ اِیْسَانِ رَا اِلَاکِ مِکُنِیْدِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِیْجَا وِیْرِی
جُزْءِ اِلِ شَهْرِ کَا رَا اِیْسَانِ کَفْتَنْدِ حِیْثِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَشْرَمِ اَمْدِ کِهَ تَلَقُّظِ اَعْمَلِ اِیْسَانِ کُنْدِ کَفْتِ کُو اَبِیْ مِیْدِیْمِ کِهَ بَدِیْرِیْنِ اَهْلِ عَالَمِ اِیْنِ قَوْمِ اَنْدِیْعِیْ عِلَامِ بَا زِیْهَا مِکُنِیْدِ جِزْءِ اِلِ
بِیْکَا یِلِ اَشَارَتِ فَرَمُودِ کِهَ اِیْنِکِ بَکْ شَهَادَتِ پَسِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ بَا اِیْسَانِ رُو یِ اَشْهَرِ نَمَا وُ چُونِ بَدِ وَاَزْ رَسِیْدَنْدِ اَمَانِ سِیْجِ اَنَکَرِ اَفْرَمُودِ چُونِ اَشْهَرِ رَسِیْدَنْدِ دِیْکَرِ بَارِهْ
اَعَا وِهْ مَوْدِ چُونِ نِجَا نِهْ رَسِیْدَنْدِ وِیْکَرِ بَارِهْ اَدَا کَرْدِ وُ شَهَادَتِ اَرِیْعِ وُ جُودِ کَرَفْتِ بَعْضِیِ مَرْدَمِ مِیْجَا وِیْرِی اَمَانِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَا وِیْدِ نِهْ خَبَرِ دِیْکَرِ اَنَ رَسَا نِیْدِ اِیْرَانِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
کِهَ کَا فَرِهْ بُودِ اَكْثَرِ قَوْمِ رَا خَبَرِ کَرْدِ وُ کَفْتِ جَوَانَانِ خُوبِ رُو یِ دَرِ خَانَهْ هَمَانِ شَدِهْ اَنْدِ قَوْمِ رُو یِ دَرِ خَانَهْ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ نَمَا دَنْدِ وُ جَاءَتْ قَوْمُهُ وَاَنْدِ بَا لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
يُحْزِنُ اِلَيْهِ تَبَاتٌ وَاَوَانِدَهْ شَدِهْ بَسُو یِ اَوْرِیْمِ قَبْلُ وُ پِشِ اَزِیْنِ وَقْتُ نِیْرَ کَا فَا اَعْمَلُوْنَ السَّيِّئَاتِ بُودِ نِهْ کِهَ عِلْمَا یِ بَدِ مِکَرْدَنْدَا اِلِطَّتْ وُ کَبُو تَرِ بَا
وُ صَفِیْرِ زُونِ دَرِ مَجَالِسِ بَرِ اِیْمِ اَسْتِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ بَرِ اِیْمِ اَسْتِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ
بَنَاتِیِ اِیْنِکِ وُ خَرَانِ مِیْنِ اِیْسَانِ اِنْجَا بَسِیْدِ هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمُ اِیْسَانِ پَا کِیْرِهْ تَرَنْدِ مَرِ شَا رَا تَرِ وِیْجِ بَا اِیْسَانِ بَشَرِ اِیْمَانِ بُودِ بَا اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ
رَا بَا فَرَا نِ مِیْوَالِ اَسْتِ کَرْدِ حَضَرَتِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَزْ فَرَطِ قُوتِ وُ کَرَمِ حَمِیْتِ وُ خَرَارِ اَفْزَا یِ مِیْجَا وِیْرِی اَمَانِ کَرْدِ وُ کَفْتِهْ اَنْدِ مَرَا دَرِ بَنَاتِ لَسَا یِ اِیْمَانِ بُودِهْ چُو هِزِیْ بَدِیْرِ
خُودِ اَسْتِ اَزْ حِیْثِیْتِ زَبِیْتِ وُ مَرَحْمَتِ بَعْنِ زَمَانِ نِجَا بَسِیْدِ کِهَ شَمَا اَعْلَالِ اَنْدِ فَا تَقْوُ اَللّٰهَ پَسِ تَرِ سِیْدِ اَزْ خَدَا یِ تَرِکِ فُوشِ وَاَلَا تُخْزَوْنَ وُ مَرَا سُوا مِکُنِیْدِیْ
صَفِیْیِ دَرِ شَانِ مِیْجَا وِیْرِی اَمَانِ مِیْنِ اَلْیَسْ مِیْنِکُمْ اَیْمَانِ اَسْتِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ اَشْهَرِ
کَفْتَنْدِ اِیْ لُوطُ بَدِیْسِیْ کِهَ تُو مِیْدِ اِیْنِ کِهَ مَالِنَا نِیْتِ مَارَا فِیْ بَنَاتِکِ وُ دُخْرَانِ تُو مِیْنِ حَقِ مِیْجَا وِیْرِی اَمَانِ کَفْتِ لَعْنَةُ دِیْ حَقِیْقِ تُو مِیْدِ اِیْنِ مَا فَرِیْدِ اِنْجَا
مَاجُو اَبْرَاهِیْمَ اَزْ اِیْمَانِ فَا حَشَهْ قَالْ کَفْتِ لُوطُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وُ رَا بَا اِیْسَانِ لَوَانِ لِیْ بَکْمُ قُوَّةٌ کَا شَکِیْ بَا شَدِ مَرَا بَعْنِ شَمَا قُوَّتِیِ یَا کَرُ قُوَّتِیِ بَا شَدِ دَرِ نَفْسِ مِیْنِ هَرِ

شمار دفع کنیم آواوی با پناه گیرم و باز گردم الی دکن شد دید بر کسی تحت بنی شیره و قبیل که بدو ایشان منع شتازانم کرد و راه دیت صحیح وارد است که
حضرت رسالت بنای علیه الصلوة والسلام فرمود که جمیع قحطی لوطا کان یا وی الی کن شد یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه و تعالی او را یاری داد و چه طجایی در ماندگان
درگاه او نیست مشنوی آستانش که قبله گاه همه است از همه آفتی پناه همه است هر که دل در حمایتش بستاند از غم هر دو کون و راست آورد و اندک لوط
در خانه فرو بسته بود و از پس در با ایشان مجادله می نمود ایشان و دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط با بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را بدین
و خروش و جرع دیدند قالوا یا لوط گفتند ای لوط ایفا و تسل و تسل ما فرستادگان پروردگار تو ایم و بغدای ایشان نازل شده ایم دل تو بدار که ایشان کن
تصليوا الیک نمیرسد با ضرار و ایضای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل پیش ایشان باز شد و پر خود را
بر رویای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط بیرون دویده میگفتند خدا کند که همان لوط ساحران پس جبرئیل فرمود که فاصبر یا هلاک پس یکبار
خود را بر قطع من الیل باره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب و لا یلتفت باید که التفات نکند و رایش نکند و منکم احد از شما یکی پس همه بلع
پیر الی امی اتک کرزن خود را که او کافره است ان الله مضطربها بدین که رسیده است او را ما اصحابهم آنچه رسد بدیشان یعنی وی تیر چون باقی کفار و بلاک
خواهد شد لوط از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود و پاک شدن ایشان جبرئیل فرمود ان موعدهم الصبح بدین که هنگام عذاب ایشان صبح لوط علیه السلام
فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود الی الصبح یقرب ای نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فلما جاء امی فابس الوقت که آمد
فرمان ما بغدای ایشان جبرئیل فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان در آورد و در پشت و بر بالا برد تا جای نیکه اهل آسمان بانگ خروش و آواز سگان ایشان
می شنود ندیس حکم کردیم تا بیکند و ما بقدرت کامله جعلنا که دانیدیم خالیهما سافلهما بر آن شهر را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم و امطرنا و بارانیم
بر آن شهر را بعد از سرنگون شدن آن حجارة سنگ من سجیل از منجر سجیل معرب سنگ کل است و آن کلی باقی نمانده شده چون آجر یا سجیل کوبی است در آسمان
یا نام آسمان دنیا است یا سجیل است که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ و آن سنگها بود مقتضود به برهم نماند باقی در
مستوی نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جرع یا به بیاض و حمرت و زرد المیر که دیده کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بعضی سیاه و برخی سیاه
و بعضی سیاه و سفید چون جرع یا به بیاض و حمرت و زرد المیر که دیده کرده شده بود بعضی از آنها سفید و بعضی سیاه و بعضی سیاه و بعضی سیاه و بعضی سیاه
که بر و باران می شد بر آن نوشته بود یا آمده کشته عذوبت در خزان پروردگار تو برای عذاب ایشان و تفسیر زاهدی آورده که سنگ کلان او را بر جانی بود و خود
او ساوی سبوی قوی است که سنگ بر سر جماعتی یا بر دوزان قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی مقرر بنا می نمود بر سرش آمد و هلاک
شد آورده اند که یکی از ایشان بجرم که درآمد و تا چهل و زار سنگ که نامزد او بود و هر هوا معلق تابستاد و همین که از حرم بیرون آمد بروی فرو داد و هلاک شد و ما هی
من الظالمین و نیست آنک عذاب از ظالمان تبعید در چه ایشان را استحقاق آن است که بر ایشان سنگ بار دیت چو عالم از سنگ ترک دارد
عجب نبود که بروی سنگ بار دیت سکا از سنگ در خورد است بسیار چو ظالم را به بیسی سنگ بردارد و گفته اند ضمیر بی راجع بقری است کنایت غیر مذکور یعنی
و یا قوم لوط علیه السلام از شما کاران که دور نیست و در انامی هفابران و یا میکذوب پس اولی و انسب آنکه بنظر اعتبار و اعتذار در آن نکرد و از عذاب عقوبت
ترسان شده حال خود را بایمان و احسان بصلاح آرند و الی مکتب و فرستادیم با و لا بدین یا با کنان بلده مدین آخاهم شعیباً برادر ایشان شعیباً
را که اخوت نسبی داشت قال یا قوم اعبد الله گفتای قوم من پرستید خدا را به یکا یکی ما لکنه نیست مرشدا من الیه خیر و هیچ ندای بخیر
ولا تنقضوا المکیال و کم کنید و مکا مید پیمان را و پیودن مکبات و المیزان و ترار و اور سجدین سوز و نوات ای او لکنه بخیر بدستی که من بنیم شمار
باز اگر می و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمار بخیرانت بلکه مردم مغم و توانگر بدین رسم حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازند و هر
از حقوق ایشان باز گیرید و ای بدستی که من آخاف علیکم میترسم بر شما با این خیانت که وارد عذاب یوم محیط عذاب روزی کرد و آید و لوط
یوم با حاطه که صفت عذاب است به جهت وقوع آن است در آن یعنی در آن روز عذابی که شمار فرود گیر که هیچ کس باقی نماند مراد عذاب قیامت است اما عذاب
استیصال چون نبی کرد و انتقیص کیل و وزن امر میکند با یفای آن و این غایت مبالغه است و یا قوم و ای گروه من او قول المکیال تمام پیماید کیل به پیمان
و المیزان و تمام بسجید موزون با ترازو بالقسط بعدل و رسانی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از من آن چیزی را میبخرند و هر
دینار و درم را تیر می بریدند و در آن باب میگوید و لا تنقضوا المکیال و کم کنید و مکا مید پیمان را و پیودن مکبات و المیزان و ترار و اور سجدین سوز و نوات ای او لکنه بخیر بدستی که من بنیم شمار
باز اگر می و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمار بخیرانت بلکه مردم مغم و توانگر بدین رسم حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازند و هر
از حقوق ایشان باز گیرید و ای بدستی که من آخاف علیکم میترسم بر شما با این خیانت که وارد عذاب یوم محیط عذاب روزی کرد و آید و لوط
یوم با حاطه که صفت عذاب است به جهت وقوع آن است در آن یعنی در آن روز عذابی که شمار فرود گیر که هیچ کس باقی نماند مراد عذاب قیامت است اما عذاب
استیصال چون نبی کرد و انتقیص کیل و وزن امر میکند با یفای آن و این غایت مبالغه است و یا قوم و ای گروه من او قول المکیال تمام پیماید کیل به پیمان
و المیزان و تمام بسجید موزون با ترازو بالقسط بعدل و رسانی و آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از من آن چیزی را میبخرند و هر
دینار و درم را تیر می بریدند و در آن باب میگوید و لا تنقضوا المکیال و کم کنید و مکا مید پیمان را و پیودن مکبات و المیزان و ترار و اور سجدین سوز و نوات ای او لکنه بخیر بدستی که من بنیم شمار
باز اگر می و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید که داعی باشد شمار بخیرانت بلکه مردم مغم و توانگر بدین رسم حق گذاری آن است که مردم را از مال خود بهره مند سازند و هر
از حقوق ایشان باز گیرید و ای بدستی که من آخاف علیکم میترسم بر شما با این خیانت که وارد عذاب یوم محیط عذاب روزی کرد و آید و لوط



شمار احوال بعد از آنکه حرام خیر که تبارک و تعالی از آنجا نجات جمع میکنند گفتم مؤمنین اگر سبید با و درازند کان قول ما انا علیکم و من یمین بر شما
بجایگاه نگاهبان بر شما که شمار از قبایح باز دارم باز فدا بجاقت کم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدن است و پس بدت
من آنچه شرط بلاغت با تو میکنم تو خود از سخنم سبک و خواه ملال آورده اند که انبیا علیهم السلام بر تو قسم بودند بعضی آنکه اشیاء از فرمان حرب بودند چون سی
رواد و سلیمان علیهم السلام و بر منی از ایشان را بحرب نفرموده اند و شعیب علیه السلام از آن جمله بود که حضرت حرب نداشت قوم را همه روز موعظ میکرد و خود همیشه
باز میکرد و قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوات تا مروت آید ما را ز مای نو ترا میفرماید ان فتوک بکلیف آنکه ما ترک کنیم ما بکلیف
آیا و تا آنچه رسیده اند بدان ما از زبان او آن تفعل ما دست داریم آنچه ما میکنیم فی أموالنا در مالهای خود ما فشاء آنچه ما میخواهیم از نقصان کمال و در
یا باز گرفتار من یا قطع اطراف در اهرم و دنا بر اوقات لا انت الحکم بدستی که تو بر داری الوشید راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی حکم میکنند و مراد
ایشان اصدا و این سخنها بود و صفتها با هر طریق استماع میکنند که تو با آنکه حکم ورشد موصوفی و موصوفی هر این سخن میگوئی قال یا قوم گفت شعیب که ای قوم من
اواقعتم چه می بینید و چه میکنید ان کنت علی یتیمه اگر با شما من به بصیرتی و یحیی من و یحیی از تو پروردگار خود و دقتی و روزی داده باشد مرا مینه
از تو یک خود و ذوقا حسنا روزیکه نیکو بود یعنی نبوت و رسالت یا مال ملال فی خیانت بجن و تطیف یا مراد دولت کمال تکمیل از آنی داشته باشد و سعادت و مانی
و جسمانی فرموده و با باشد که من در حقی او خیانت کنم و ما اذید ان اخالفکم و منخواهم که من مخالفت کنم شمار از آن و بیایم الی ما افضکم عنه بسوی
چیزیکه شمار از آن نمی میکنم یعنی شمار از چیزی منع میکنم تا خود مرگب و شوم بلکه از هر چه شمار باز میدارم خود از آن نیز باری ایتم ان اذید منخواهم من الا اصلاح کریم
آوردن کارهای شما ما استطعت ما ما می که توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من در صلاح امور شما یا رسیدن بسبب منزل صلاح الا بالله که هدایت نمود
خدا علی علیه تو گفتم بر تو کل میکنم که قادر است بر همه چیز و غیر او عاجز اند و الیه ائیب و بسوی او باز میگردد و در هر چه نیست میکنم و یا قوم و ای گروه من
لا یجبر منکم و شمار بران ندارد شقاقی دشمنی من و سینه کاری با من ان یضربکم و اگر بر سر شمار امثال ما اصابت مانند آنکه بر سر قوم نوح گروه
علیه السلام از طوفان او قوم هود با قوم بود علیه السلام از ابا و صرصر او قوم صالح را که در صالح علیه السلام از بر جبه و ما قوم لوط و نیستند گروه لوط علیه
منکم و معبد از شما و در بعضی در مکان و زمان بشمار نزدیک اند اگر ارام گذشت عبرت بگیرد از ایشان عبرت گیرد و استغفر و اوبکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار
خود و بایمان تم تو بوالیه پس رجوع کنید بعبادت از پرستش غیروان و یحیی بدستیکه پروردگار من و حیم بخشنده برستغفران است و دوده و دستار
مانبان است و دو و فعل است بمعنی فاعل آید یعنی بندگاز دوست دارد و معنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارد و خطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخي قدس
در شرح اسماء الله معنی الود و در برین وجه آورده است که دوست دارنده نیکی به خلق دوست در ولایای حق یعنی او نیک را دوست میدارد و دینکان او را دوست
میدارد و فی الحقیقت دوستی ایشان فرج دوستی او است زیرا که چون بنظر تحقیق در مکر محل حسن و حسان که سبب محبت می باشد کسی غیر از انا بت نیست پس
خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت مجتبه و یحبونه بر منظره عیان جلوه نموده و للولد الاعز و یدت حقایقه صفیا را
ای حسن تو داده یوسف از خودی و عشق تو کرده عاشقان یعقوبی که نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست در مرتبه محبی و محبوبی قالوا یا شعیب گفتند ای شعیب
ما افقنه فهم نمیکند کتیرا اما تقول بسیاری از آنچه میخوای و بسکونی تو از جوب توحید و حرمت تطیف و این بوسطه تصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن
از روی عنا میکنند و اگر نه چرا فم کلام او نکریدی و اخطیب الانبیا علیه السلام بود و بگر گفتند و انما لک و بدستی که ما بر تیری بدست ز فتنه و میان ما ضعیفا
بی قوت و دروغ ما یا ان یا ضعیف البصر و کولاه و هتک و اگر نه قوم تو بدیدی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم کوجبتاک هر آنکه ما را اسکار میکردیم و ما انت
و منی تو علینا بر بعضی یزید عزیز و مکرم بر تبه که عزت تو مانع رحم با موجب رحم شود قال یا قوم گفت شعیب علیه السلام که ای گروه من او خطی ای عینه و قوم من
اعز علیکم عزیز ترند بر شما و دوست تر از شما من الله از خدای و اتحاد نموده و گرفته بد شما مراد او آید که از ایشان خود خطریا همچون متروک و فراموش
شده یعنی خویش و تبار من نگاه میدارد و فرمان پروردگار من پس بدستی که آفریدگار من بما تعلون و آنچه شما میکنید بخطه آگاه است
بر وجهیکه هیچ چیز بر او پوشیده نیست و بر آن شمار مجازات خواهد فرمود و یا قوم اعمال و ادای کرده من عمل کنید علی مکانیکه بر جا می خود که دارد از شرک و جنس آبی حایل
که من نه عمل کننده ام و منکر و کار خود سوف تعلون و نه و باشد که بدانید من قایت به انکس را که باید برو عذاب تجزیه خدای که او را رسوا کند یا فضیلت تمام ملاک
سازد و من هو کاذب و انکس که اندر رخ کویت بر عزم شما یعنی زود باشد که بدانید که من بر عزم شما و اذقیبوا و انتظار برید از آنکه من میگویم که ای معجز و قیبت
که من نیز با شما منظم و لا جاء اخرنا و انکس که آمد فدا ما یجئنا شعیبا نجات دادیم شعیب علیه السلام را و الذین امنوا معه و اما نرا که ایمان آورده اند

از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی دنیا بان تشنه باشد و برهک شرف شود و آب توان داد و فروزنی گفتند اگر آتش ندیدمیرد فروز که دعه موت مصحح
انجان بد زندگانی نروده پس حق سبحانه از فرط رحمت فرمود که میل ظلم ظلمت فتمتک الشاوس بس باید شمار آتش یعنی شمار سد آتش و وزخ و ماکه و سبت
شمار من دون الله بخیر خدایا من اولیاء و دوستان که عذاب را شمارا دارند فتمت لا تنصرفون بس شما یاری داده نشوید و اقم الصلوة و بیای در بار
نماز احطری النهار و در و طرف و روزگامین الليل و در ساعت از شب نماز طرف علی از روز نماز با مداومت و نماز طرف سفل ظهر و عصر و نماز زلف
اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمر بن عبد ربض خرمای فرخت زنی صاحب جمال را که بخیر ما خریدن آمده بود گفت خرمای خوب تر و خانه هست چون گنجینه
او را آمد عمر و او را تقبیل نمود فی الحال ایشان شده مجلس حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام آمد و گریان گریان حال که تشنه را بعرض رسانید آیت فرود آمد
اق الحسناات بذهبن السیئات نه بدستی که نیکوئها یعنی نماز پنجگانه برزد و مچو کند بپار که غیر کبار باشد حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام
از عمر پرسید که نماز دیگر با ماکه آری گفت فرمود که بی کفارت آن نماز کفاره این گناه است گفتند یا رسول الله این مال مراد است خاصه کت فی برای عموم مردم
و مؤید این قول در حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارت گناهان ایشان واقع شده باشد چون از کبار اجتناب نمایند و اطل قدس سره فرموده که انوار ظلم
ظلمت معاصی را محو سازد و در بحر الحقایق آورده که انوار ذکر و مراقبه و طرف فی النهار و زلف من الليل ظلمات و فانی را که گنج نسیانی حذف شده باشد و دفع میکند بعضی
بر آنند که حسات گفتن کلمات اربعه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ذلک این فرمان و این وعده ذکر کن للذکر کن یدی است مراد
کنندگان را و اصبو و صبر کن بر امتثال او امر و اجتناب از نواهی فان الله پس بدستی که خدای لا یضیع ضایع کرد و اند آخر الحسنین اجر نیکوکاران از برای
از صبر شایان است که شکیبایی از احسان است فلو کان بس هر انبوه و لا یمنع نفی است یعنی نبود من القرون من قبلکم از اهل قریه ناکه نیش شما
اولو فقیه خداوندان عقل و رای که از روی جرم یهون باز و تشندی مفسد از اعین الفساد فی الارض از تباہ کاری در زمین تا عذاب و دنیا بدی
الا قلبیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا منهم از آنها که نجات و ایم ایشان را از عقوبات که دشمنان که ایشان را نمی میکردند و اتبع الذین ظلموا و
انکه کار بودند ما اتوفوا فیہ آن خیر را که منعم شده بودند و ان یعنی متابعت از روی بای نفس کرده و تمام اهتمام به تحصیل اسباب شهوات صرف کرد و اند
و از ما و رای آن اعراض نمودند و کار تو امجر منین و بودند کافران و ماکان و فک و خواست پروردگار تو لعلک القوی که پاک کند اهل و بهار اطل
بشرک و اهلها مصلحون و و حاله انکه اهل آن موضع اصلاح آرند کان باشند میان بیکدیگر یعنی مجر و شرک پاک نکند تا فساد و ظلم بان منظم کرد و از اینجا کف
الملک یعنی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم و لو شاء و فک و اگر خواستی پروردگار تو لجعل الناس برائیة گردانیدی مرد و از ائمه واحد بیکدیگر
یعنی هر یک دین و یک بین و لا یوالون و همیشه باشند مختلفین و اختلاف کنندگان در حق و باطل چون بود و رضای و محوس الا من رحم و قک و
انکه رحمت کند پروردگار تو پروردگار با ایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانان یا انکه مختلفند در دینی یکی توانگر است یکی بدویش مگر انکه خدای
تعالی و اقامت و بد و لذت و لذت و از برای این اختلاف خلقهم طافرنده است خدای مردمان را یا برای رحمت فریده راه یافتگان را و تمت و نام شد کلمه
و فک سخن پروردگار تو یعنی کلمه که با لایک گفته و آن نیست که لا ملان بر آینه بر میارم جهنم و وزخ را من الجنة و الناس از عاصیان و بان و او میا
که از ایشان کفر و کافری روی نموده اجمعین و همه ایشان و کلا لا نقص و هر چیزی که میخواهم علفک بر تو من انباء الرسل از اخبار پیغمبران و ان خبر
ما فکتبت به آنچه ثابت میکردیم و در جای میباریم آن فوادک دل ترا یعنی فایده اخبار رسالت آن است که دل ترا بسیار مد و یقینیت بفراید و بر ادای رسالت
نات منائی و بر اندازی کفار شکیبائی کنی و جاتک و آمده است بتوفی هذ الحق و درین سوره آنچه درست و درست است در معال فرموده که تخصیص این سوره
برای شریف است و الا حق در همه سوره قرآنی هست و گفته اند هذ اشارت باخبار مذکور است درین سوره یعنی این خبرها است و موعظه و نذات و دیگر
و یاد کردن است للمؤمنین مکرر دید کار و قل و بکوی محمد للذین لا یؤمنون مراد از که ایمان نمی آرند اعما و عمل کند علی مکانیک و طر حالتیکه
بدان متمکنند انا عاملاون بدستی که مایه عمل کنند کایم بر همان حال که داریم و انتظر و اوشیم و اید با انقلاب زمان را افا منتظر فن چه دستیکه مایه منتظریم
عذاب شمار و لله و مر خدا بر است عذب السموات و الارض علم آنچه غالب است از آسمانها و زمین با و الیه و بسوی او رجوع الاخر باز و در حق
برج محمول میخواند یعنی باز گرداننده شود کله همه کارها فاعبد ه پس پرستش کن مراد از که مرجع همه دست و توکل علیک و توکل کن بر روی تقدیم عباد
بر توکل اشارت است بآنکه نفع توکل بعبادان رسد و توکل بر خدا و اعتبار بود و ماک و فک و نیست پروردگار تو بغافل عما یعملون بخیر آنچه بندگان
میکند و حفص بطلب میخواند و مخاطب همه مردمانند و تیسیر از کعب الاخبار رحمة نقل میکند که فاتحه تورث آیه اول زوره انعام سبع خاتمه آن تبه خمر

سُورَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الوقت در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهاست قرآن است لایعلم تا ویدله الله و گفته اند مرا در کتب اسمایی چنی است اگر کسی داند چنانچه از ارقم بن زون الرحمن حاصل میشود یا مختصرات سنت از اسمایی الکی چنانچه الف لامه الله و لام از لطیف و از زروف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد است و لام از لطف و از رحمت که با قسم یا یکنزد برین وجه که انفراد من بر ربوبیت من و بلطف من بر عارفان لطایف احدیت و بر رحمت من بر کافران و بر بیت جاست قسم **قَالَ اَيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ** این آیات آیاتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویدا است معانی آن بر مثال بارش کننده است قصه را که بود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود و بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد علیه الصلوٰۃ والسلام سوال کنید که سبب انتقال یعقوب از شام بمصر و از قصه یوسف علیه السلام چه بوده این سوره نازل شد افا انزلناه بدرستی که ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است **قُلْ اَعَزَّتْ قُرْآنِي نَارِي** و بعضی از قرآن را قرآن گفته اند یعنی ما این سوره بلفظ عرب فرستادیم **لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** تا باشد که شما فهم کنید و معنی آن برسد و محبت بر شما لازم شود و وجه اگر لغت دیگر فرستیم شما و فهم آن عذر آرید **لَقَدْ نَقَصُ مَا نَخَوْنِمْ عَلَيْنَا اَحْسَنَ الْقَصَصِ** بر تو بهترین قصه که خوانده میشود و در معالک کوبیده که بهتر است بخت مال او بر عجب و غرایب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصهای دیگر احسن است چه صاحبش نیز از آدمیان احسن بوده و در تفسیر عجیب القصص گوید و صاحب بحر الحقایق گوید که احسن است بجهت آنکه مشابعتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کند یوسف علیه السلام را بدل و یعقوب علیه السلام را روح و رحیم انفس و قوی و عاقل را برادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون ترجمه طریق مختصر مرعی است مجموع اخبار در روایات این قصه تا ویلات و با نکات و وقایق که در هر آیتی گفته اند و اله بواجب التفسیر می رود و این جامع و ایراد و ترجمه الفاظ الکفای نماید آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله علیه الصلوٰۃ والسلام او قصصت علينا این آیت نازل شد که ما بر تو خوانیم بهترین کلامی که باشد یا خبر میدیم ترا بهترین خبری **مَا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ بَدِیْ كَرُونَ مَابَسُوْهُ** تو هذا القرآن این سوره مقرر آوان گفت و بدستی که بودی تو من قبله **مِنْ رَّبِّكَ** این سوره **لَمِنْ الْفَافِلَيْنِ** یعنی از دو استن قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است **اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَخِي رَاكَ كُنْ وَ قَتِي رَاكَ كُنْ** یوسف گفت یوسف **لَا بَیِّنَ لِيْ بِرَدِّكَ** یعقوب را گویند یوسف در سن و دوازده سالگی شاید دین در کنار پدر خود خواب بود ناگاه سر سیم از خواب در آمده یعقوب گفت ای پسر چه پیش آمد گفت **يَا أَبَتِ اَيُّ دُرِّ غَابِيْ عَجِبَ وَ دِيمَ اَيُّ وَايْتِ** بدستی که من دیده ام و در خواب خود **اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا** یازده ستاره را و الشمس و القمر و الخشب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انبار جاری و اشجار بنبر بود که از آسمان این ستارگان و نیزین فرو آمدند من در ایشان می نگریدم **وَاَيَّتُهُمْ وَ دِيمَ اَيُّ a**

از آن در این

و در سیر بودند و ان ویشالی و جا و اشتر آورده اند چون یوسف علیه السلام خواب مذکور را بدید تقریر کرد و یعقوب علیه السلام بچنان آن وصیت فرمود و با اعتبار تمام نعمت را فرمود
 و او بعضی از زنان را و شوهر و نواز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشان را عرق حسد در حرکت آمد و به بدیر غم و مشغول شدند
 اذ قالوا یا کن از که گفتند برادران یوسف علیه السلام با یکدیگر یوسف و اخوه هر آینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین احب الی آبائنا و است نزد سبوی
 متاثرنا و نحن عصبه ط و حال آنکه ما جماعت توانا و کار گذاریم ایشان خرد سال بی کفایت پس ایستی که پدر ما را دوست داشتی چون و عا جبر نجیب را برادر
 مروی اختیار کرده این گانا بدستی که پدر ما کنی ضلال مبین هر آینه در و زرافه است آشکارا از او صواب یعنی برای او درین کار خطا واقع شد و در سیر
 آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد صورت سیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف بخواب که شما را به بندگی فراگیرد گفتند ای پسر بدیر صیت گفت که
 ن اقلوا یوسف کشید یوسف علیه السلام را و کوبید و کوبیده این سخن را بدید گفتند و بگفتند او طحیوه یا بگفتند او خنا بر یعنی دو از عمارات یا مضعی که
 سباع باشد یعنی او را غائب کنید بخیل لکن ما خالی ماند برای شما وجه آیتیکم روی بد شما یعنی چون او نباشد بد روی توجه شما آورد و تمامی بر شما اقبال کند
 و تگوفوا و باشید من بعد یوسف علیه السلام یعنی بعد از ساختن کار او قوه اسکا این گروهی شایسته گان یعنی توبه کنندگان و این هزارم که استیفا
 که ناشکیبا یان با ویه از روزی تسویف میگوید مصرع امروز کنه کنیده و فو اتوبه : آخر ما مل نمی نمائید که عذر فرود آمد و دانه می باید بر عمر اعتما و نیست
 شعر کار امروز بفر و انگاری زهار که چه فرود برسد نوبت کار و راست : قال قائل فتمم گفت کوبیده از ایشان که به واد بود یا رسول لا تقتلوا یوسف
 کشید یوسف را که قتل بکینا بان کنایه عظیم است و القوه و بگفتند او را فی غیاب بیت الحب و قهر چاه یلقطه تا فرایند او را بعضی السیاده
 بعضی از بکذریان که بد بخار سده و بر نیش بنا حیتی دیگر و شما از و باز رسید یعنی چون غرض شما ما بودن است بدین وجه می باید کرد آن گتم فاعلین اگر رسید شما که گفت
 مشورت من پس به برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فضل بهار رسیده و سیر با از زمین و مید و نظم سبیل سیر نامه باز کرده : کل دست بر و در از کرده : سیر با سیر
 نو خیره از لوله تر زمر و انیکه چه شود که یوسف را با ما به صحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بگذرانند یعقوب علیه السلام فرمود که من بی بهار خسار یوسف جان
 بلبل خزان دیده خواهم بود و اما بدید که شما و بگذر باشید و من بخار خراجچان گرفتار باشم نظم حریفان در بهار عیش خندان : من اندر کج غم چون در روند
 فرزندان یعقوب علیه السلام نا امید شده پیش یوسف علیه السلام آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با و ی در میان آورده گفتند بیت
 موسم کل دوسه روز است غنیمت دانید که در نوبت تاراج خزان خواهد بود : یوسف علیه السلام نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش
 پدر آمده و التماس جازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال عرض رسانید بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بهر صحرابکشت : کر نستان با و صحر خوش میبایم
 یعقوب علیه السلام در فکر و در و زرافه قالوا گفتند برادران یوسف علیه السلام یا با نانا ای پدر ما مالک لا قانمتا چیست ترا که امین بنداری ما را علی
 یوسف بر یوسف و نامل میکنی و دستا دن او و انا لک و حال آنکه ما را اورا کنا صحون ه لیک خوا بایم و بغایت بروی مهربان او سله معنای
 او را با ما غدا و بجانب صحرا ترقع ما در صحت و فراخی معیت میوه ها و قلعها خورد و بگفت و بازی کند به تیر انداختن و شتر و اسب و انا لک و بدستی ما
 را و انا لک فظون پر آینه نگاه بانایم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب علیه السلام ای لحنی بدستی که مرا اند و مکنی از و ان قد هبوا به انکه شما
 برید و از پیش من چه شدت مفارقت و بر من بسیار است و صبر زنده وی دشوار و آخاف و دیگر می رسم آن یا کله الذئب از انکه او را بخور در کن
 چه بدان زمین که شما میر ویدر کان درنده بسیار اند ما که اگر کی قصه وی کند و انتم و شما عنه خافون او بخیران باشد سبب تغال شما به شما
 یا قلت ایستام در محاطت و نظم از ان برسم که زو غافل نشیند : ز غفلت دست حالش نشیند : درین و برینه دشت محنت انیکه کس که کی بر
 و ندان کند نیز قالوا گفتند فرزندان یعقوب علیه السلام لئن اكله الذئب بخدای که اگر بخورد او را اگر کن و نحن عصبه و حال آنکه ما کرده توانا
 و قوی میکنیم که برایت از ما با و شیر و محاربه مقادمت میتواند کرد انا اذ انکسروا بدستی که ما آنوقت که او را بگرفت و نیم هر آینه زیانکار باشیم
 پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف علیه السلام بکشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید و دل را بچراغ مناده و بقضای الهی
 رضا داده بفرمود که تا سر و تن یوسف علیه السلام را بشستند و مویش شانه زده جامه ها و پوشا نیندند و تمیص بر ابریم صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبریل علیه
 از پشت آورده بود و بوقت القای و آتش فرو روی در پوشانیده بود و میراث به یعقوب علیه السلام رسیده چون تعویذی بر بازویش بست و بمشاعت
 فرزندان تا شجرة الوواع که بر دروازه کنگان بود بیرون آمده یوسف علیه السلام او را کمر گرفته کریم گان آغاز و دواع کرد بیت روزی و دواع کریمه و فرود
 بود و طوفان اشک تا بگریان رسیده بود : یوسف علیه السلام چون پدر را گریان دید بطرات کلاب بر کمر کن رخسار باریدن گرفت و دانه وانه وانه وانه



فوساب بالباس مژده سفتن آغاز گرفت مصرع ناله از نرس فر و بارید کل آب داد و گفت ای پدر سبب گریه صیت زبان حال یعقوب علیه السلام
 مضمون این قصه بسمع آن تو بصر رسانید بیت میان بغم سفر بسته بر رایت نه سر شک دیده من میرود که ره گیر و ای یوسف ازین سخن تو را بخاندی
 عظیم بشام دل من می رسد و منیدم که سر انجام کار بجای خواهد کشید باری که تانی فانی انسان را فراموش کن که من ترانیز فراموشی بجم کر و مصرع
 فراموشی نه شرط و ستان است پس فرزند از او باب محاطت یوسف علیه السلام مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف علیه السلام را بر دوش گرفته روی بر او
 بیت بچشمان پدر تاج می نمودند ز یکدیگر مهرش میریوندند یعقوب علیه السلام در ایشان مینگریست و از شوق لقای فرزند از چند میگریست بیت
 منور سرور و نام خشم ناسته دور نه دل از تصور دوری جوید لرزاست چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فلک
 دهبوای پس آن هنگام که برادران به برود یوسف را کردند و با او آنچه کردند و صایای پدر را هر یک طرف نهاده یوسف علیه السلام را بر زمین زدند و آغا
 طعن نموده میگفتند ای صاحب رویای کاذه که از آن کوکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما بر ماند یوسف علیه السلام گفت یا اخوان شما را
 چه شد کی از حال پدر کفانی بر اندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید بیت باری دهد کرد را و دور گشته ایم نه رحمی کنید که غم اوز را مانده ایم
 القصه سخن و التفات نکرد و طمانچه بر روی اوز و دزد و خاک و خواری گرسنه و نشسته بر روی می کشیدند تا بسلاک نزدیک سیدی و آن صورت حال مشابه
 نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تقدی در ستن توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان شکن یافت و از قتل او در گذشتند
 و اجتمعوا جمع شدند و رای خود را مستحکم ساختند آن بجایگاه با نکه سفینه او را فی غیاب الجب دفع چاه و آن چاهی بود بر سر فرسخی از کنعان یا در جوی بیت
 المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او کشاده و مقدار کرمق یا زیاد پس یوسف علیه السلام را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می اندازند
 هر یکی از ایشان می زد و دستش را بر بستند و سنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و من بر پیش برنگی که بر سر چاه بود و او بخت پیرا من برین کشیدند و چون میان چاه
 رسیدن با بریدند و از حضرت ملک ای خطیب مستطاب بطا را نشاند سدره المنتهی رسید که او را عبدی حبشیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف علیه السلام تنگ چاه رسد
 وی رسید و او را با چوبه مقدمه خود گرفته بر بالای خور که در تنگ چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیرا من خلیل که تعویذ و ابر باز داشت درو پوشانید و او را
 الیه و ماوی فرستادم بسوی او و بسطه حبشیل علیه السلام با الهام دادم او را که اندوهناک مباش که بزودی مرا از این خنجر چاه بزرده مسد چاه رسانیم و بر لوان ای حاجتمندی
 نزدیک تو آیم گشتیم و هر آنکه خبری توانی از ایشان را بیا میرهم هذا باری که کرده اند و بخی که بتو رسانیده و هم لا تشعرون و حال آنکه ایشان ندانند که تو بخی
 بخت علوشان و رفعت مکان تو و بعد از آن زمانی را این صورت دست داد و بخت او آمدند و او را نشناختند و هم له منکرون اما چون یوسف علیه السلام در
 چاه افتاد و برادران باز گشته بسر رفته و خند و زغال را گشته پیرا من او آلوده بچون ساختند و جأ آگاهم و آمدند نزدیک پدر خود عشاء شبانگاه و بدروع میگویند
 میگریستند یعقوب علیه السلام چون کرد آواز فرزندان را شنید سر سیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه میشود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او
 قالوا یا ابا نانا گفتند ای پدر ما انا و هبتنا نسبی ما به صحرار فتم و شمی میگریستیم بر یکدیگر در و دیدن و تیر افکندن و تو گنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را
 عند متاعنا نزدیک حوت و بار ما فاکله الذئب پس بخور و اراک و ما انت بمؤمن گنا و شمی تو باور دارند ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی و لو
 گنا صادقین و اگر چه ما راست گویاییم در همه کار ما اما اینجا بخت بد کمالی که به نسبت ماداری ما در دوع گوی می بنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن کرک یوسف را
 و آن پیرا من است و جاء و آمدند علی حبیبیه بر پیرا من یوسف بدم کذب بچون دروغ یعنی آوردند پیرا من یوسف علیه السلام را نزد پدر بچون آلوده ساخته
 بدروع یعقوب علیه السلام که پیرا من خون آلوده دید و غمغمه ملاک یوسف علیه السلام در دلش بدید اما چون اطراف پیرا من درست بود فرمود که عجب کردی بوده که یوسف را خورد
 و تعرض به پیرا من کرده پس از روی عتاب قال گفت با فرزندان که چنین است که شما میگوید بل سئولت لکم بلکه ایسته است برای شما آفتسکه و نفسها
 شما و آن ساخته ام و کار باری بزرگ از ملاک یوسف علیه السلام قصه حبشیل پس کل من صبری است بیکو یعنی شکیبانی که با آن شکایت نباشد مگر با خدای
 والله المستعان و خدای باری خواسته شده یعنی باری از یوسف را میخواست علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از ملاک یوسف علیه السلام آورده اند که سه رویو
 علیه السلام در آن چاه بود صبح روز چهارم مژده نجات بوی رسید و جات سبب و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین به مصر میرفتند
 فادسوا پس فرستادند و آویدهم و ارد خود را بسوی آن چاه و ارد کسی را که میندک آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و ارد آن کاروان مالک بن ذعر الحارعی بود و او را
 مدین برین سر چاه آمده فاذلی دکه پس در چاه فرو گذاشت و او خود را می رسید یوسف علیه السلام که در دلو نشین مصرع ای یوسف خبر بر تو این دلو چاه
 یوسف علیه السلام در دلو نشست در مغالم آورده که دیوارهای چاه و فراق یوسف علیه السلام میگریستند و در انیس المیدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران باز چاه

يوسف عليه السلام که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی آیه ویتی بدستیکه خدای پروردگار من است احسن متوای نیکی است
است منزل از نزدیک مار که در ترب باغ زیر میترن است و ترا به نیکو داشت من امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده و سنجید و در حرم آورد
عنیکم آیه بدستی که اولی فی الظالمون رسکار نشوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمها است و از
زبان حال یوسف علیه السلام که بازین خطاب بیکر گفته اند نظم زبی خجلت که در روز قیامت که افتد بزنا کاران غامت زجای آن جفا کیشان
نویسند ما سر و قدر ایشان نویسد و لقد همت به و بدستیکه صد کرد آن زن بخالطت یوسف علیه السلام بزنا و هم لها و قصد کرد یوسف علیه السلام
دفع وی بطریق فرار کولا آن دای اگر ندیدی یوسف بزهان و بیه برهان پروردگار خود را بر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول صحیح بود
عصمت الکی و لمعه نبوت یوسفی بود که حاصل شد میان یوسف علیه السلام و میان آنچه سبب خشم خدا تعالی باشد پس یوسف علیه السلام بقوت نبوت و مدد
فوت در احوال خود را نگاه داشت کذلک همچنین وراثت و اویم عصمت و عفت لیصرف تا بگردنیم عنه السوء از وی بدی یعنی خست
در حرم غیز و الفحشاء و عملی زشت یعنی زنا آیه بدستی که من عباد و الخالصین ه از بندگان خالص است یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته
و ناایسته آورده اند که چون یوسف علیه السلام از زینجا دار کرد و بر وی بسته که میرسد بیک مفتح الاواب کشاده بشد زینجا از عقب او میدوید و استبقا الباب میسر شد
یوسف و زینجا بسوی درناگاه زینجا یوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید و قدت و بدید و کشیدن قمیصه پیرهن یوسف را من دُور قفا و الفحشاء
سید ها و یافتند شوهر آن زن یعنی غیز را کذا الباب نزدیک و بیرون چون غیز یوسف علیه السلام و زینجا را مضطرب دید و است که صورتی روی نموده که مردفته
اند پیش از آنکه متعجب مشغول کرد و زینجا پیش منی نمود و دلیرانه سخن در آمد قالت گفت زینجا ما جوا من آو که صیت خبری کسی که خواهد با اهلک سوء بکمان تو بدی
مرا و من غش خود است درین سخن است که ابرای و منه خود کند از گناه و چنان فرماید که جرم یوسف علیه السلام است پس گفت کافات کسی که بجرم تو قصد کند چه خیر تو اندو و الا آن
تجسین که اگر بزندان کرده شود یعنی با و ش ازندان است او عذاب الیمه با عذابی دروناک یعنی ادب کردن و زدن و تازیانه چون یوسف علیه السلام این سخن شنید که بزندان
و محبوسیت و تهدید میکند قال هی را و دیتی گفت یوسف علیه السلام او درخواست کرد مرا عن نفسي از نفس من و من تن بوی دزدادم و از وی میگردنم غیز گفت بدستی
این سخن بچه و انم و بیچکس ازین واقعه خبر دارد یوسف علیه السلام گفت در اینجا نه کو کی چار ماه در کهواره بود و گواه من است و آن کوک پسر خاله زینجا بود و غیز گفت کوک
چار ماه چه و اند و چگونه سخن کو بد با بازل و سحر کی میکنی یوسف علیه السلام گفت خدای من قادر است بر آنکه او را سخن آرد بر لبی کنایه من کو ای و بد و دلطایف سخن آورد
که غیز از آن کوک پرسید که توجه میکنی بقدرت ربانی سخن در آمد و گفت یوسف علیه السلام است یکو بد و حق تعالی ازین قصه خبر داد و درین کلمات که شاهد شاهد
من اهلها و گواهی داد و گواهی دهند از کسان زینجا گفته اند که او پسر عم زینجا بوده که از روی حکمت گفت که ای غیز از آن کان قمیصه اگر هست گریبان پیرهن یوسف
قد من قبل دریده شده از پیش قصدقت پس زینجا است یکو بد و هو من الکاذبین و یوسف از دروغ گویاست چه به صورت دلیل است بر آنکه زینجا قصد
دفع یوسف میکرد و از خود که گریبان از پیش دریده شده و آن کان قمیصه را گریست پیرهن یوسف قتل من دُور از پس دریده شده و کذبت پس زینجا
دروغ میگوید و هو من الصادقین و یوسف علیه السلام از راست گویان است چه ارجح دلالت بر آن دارد که یوسف از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که
پیرهن از پس دریده و فلکنا و ای آن بکام که بدید غیز قمیصه پیرهن یوسف را که قد من دُور دریده شده از پس وی زینجا کرد و از روی غضب قال آیه گفت
بدستی که این کار من کید کن از کمر حیل شماران است این کید کن بدستی که کید شما عظیم بزرگ است زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس توجه یوسف
شده و از روی اخذ از گفت یوسف اعرض ای یوسف و کذر و اعراض کن عن هذا ازین هم و پنهان دار و استغفری و ای زینجا تو آمرزش طلب
لذنیك صابر ای گناه خود و تفسیر زاده ای گفته که خدرا خواهد از یوسف که غریب است و تو او را بسیار روی افتاد گشت بدستی که تو بدی من الخاطئين ه اگر کو
گناه کاران تذکر از برای تعلیب است آورده اند که غیز اگر چه این را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی بماند شمه ازین واقعه و السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مضطرب
لامت بر زینجا و از کرد و هر آینه عشق اغوی لامت در کار است نه سوای سلامت نظم نسازد عشق را کج سلامت خوشار سوای و کوی ملاست نه غم عشق
از ملامت تازه کرده و زین غوغا بلند آوازه کرده و قال ثبوة و قصد کرد وی از زمان در کشف آورده که هیچ زن بودند از خواص ملک ریان یعنی زن چنان
وزن ساقی وزن خیار وزن زندان بان وزن صاحب و دای که با یکدیگر نشسته گفتند فی المدینه و شهر مصر صحنی که آنرا حین الشمس گویند مضمون سخن
این که امرات العزیز زن غیز یعنی زینجا تو او دقتها طلب کرده است غلام خود را عن نفسه از نفس او یعنی در خواسته است از او که کام او بدید و قد
تغفها بدستی که بشکافه است غلاف دل و حباً از حبت دوستی یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده ایفا لیلها بدستی که مافی سینه آن زن را

والقبا

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی بود و خطای روشن که با وجود شوهری مانند زینب و فریفته درم خدیده خود میکرد و فلان سمعت پس بنی زلیخا بمکره
اگر ایشا زینب نمی که در غیبه میگفتند او سکت الیه حق فرستاد بسوی ایشان و سندی عای آن مرد که بدعت و حاضر شوند آورده اند که جن زمان باطل بود آن حج
وامت او در میان ایشان بود و در سخن بران می آمدند هم غراز گامی آورد و اعتدلت و آماده کرد و کین برای ایشان تکیه گامی از بالشهای لطیف با حیا
کرد و این طعامی پاکیزه با ساخت مجلس طعام چه در خیر است که ایشان تکیه زده طعام منجور و نذوات بدو کل واحد منهن من هر یک ازین زنان سبکینا
کاروی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جائه رصع در وی پوشانیده و تاج مکل بر سرش نهاد و قالت اخراج و گفت بیرون ای علی بن
زمان یوسف علیه السلام با نموده زلیخا در ساله فرو دنا و قنیکه یوسف علیه السلام را بیرون آورد بیت زخوت خانه آن کج نهفته بیرون آمد و چو کذا سگفته
فلما و اشته پس نهنگی که زمان او را دیدند آنگاه بزرگ یا قندش در حال کمال یکبار همه شیفه دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند و قطع
ایدین و بریدند دستهای خود را و باله آن مجر نشدند و حقایق سلمی مذکور است که حق سبحانه بدین ایت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که خلوقی در ریت
مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع بدینکند شما در توجال خالی باید که از هیچ راه عنایتا لم نشود بیت که با تودمی دست در آغوش توان کرد
سید او سهل است فراموش توان کرد و الفقه زمان مصر از بی خودی با خود باز آمده زبان آفرین بگشاند و قلن و گفتند حاش لله یا کت خدای از صفت عجز
در آفرین چنین مخلوقی ما هذا اکثر که نیستین غلام آدمی ز که جن جن جال معهود بشهری باشد و کسی ندیده شعر تو از سلاله سفلی ز آب خاک ترا دی
که از قبیل روحانیان خورشادی ایت هدا نیستین شخص الاملاک کویم که فرشته گرامی نزدیک خدای چه جمال بدین نیایی و کمال بدین غنایی و عصمت
درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست بیت چو دیدنش که خروالا که نیست برآمد بانگ از ایشان کین شربت نه چون او فراب و کل شربت زبالا
آمده قدسی فرشت است صاحب سبط با سنا و خود را زجا بر انصاری رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود که جبرئیل علیه السلام من فرود آمد
و گفت خدای ترا سلام میرساند و میگوید که ای حبیب من جن روی یوسف علیه السلام را از نور کرسی است داده ام و گوشت حسن ترا از نور عرش مغر ز کرده ام و ما خلقت
خلقا احسن منک یوسف اجمال بود و آن حضرت را کمال در شهود جمال یوسفی دستا بریده شد و ظهور کمال محمدی علیه السلام زمان را با قطع یافت بیت
از جن روی یوسف دست بریده سهل است و دیای و لبر ما سر بار بریده باشد از عایشه رض نقل میکند که در صفت حال حضرت سالت پناه علیه الصلوة والسلام فرمود
شعر لوامی زلیخا او را این حبیبه لا تون بالقطع القلوب علی البید زمان مصر بنکام جلوه یوسف ز روی بنجودی اردن شش سر برید
مفرست که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نور دیده سید یارنده الفقه چون زلیخا حیرت زمان در شیفگی ایشان مشاهده کرد و قالت فلن لکن الذی
گفت زلیخا این آن کس است که شما ملتفتی فییه ملامت کردید مراد و پستی او اکنون و اینست که حق بطرف من بوده و لقد داودته و درستی که من مراودت
کردم و اعرن نفیه از نفس او و در جوستم که از روی من بدید فاستعصم سرخیش را نگاه داشت و سر من دنیا و رو لکن لم ففعل و اگر چنانچه بکنم ما انی
آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آنکه بزندان کرده شود و کیو فاهر آنکه باشد من الصاغرین ه از خوار شدگان یعنی دخل و روان و بی باکان بود
که این سخن بشنید روی از آن مجلس بر تافت و زمان در عقب بی بیرون رفته در لباس آنکه او را ملامت میکنند بر یک جدا جدا او را به خود دعوت کردند یوسف علیه السلام
و مغلالات ایشان به تنگ آمده قال رب یوسف علیه السلام ای پروردگار من لیسجنن زندان احب الی و سرست من میاید عوفنی الله اریخه
منجوا انان زمان مراد بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان شعر عجب در مانده ام و کار ایشان به مراد زمان به از دیدار ایشان و الا تصیرف و اگر کردانی
عنی از من کید هت مکر و فیه ایشا زینب یعنی اگر مراد پناه عصمت خود و نکیری اصب الیه من میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان و لکن
من الجاهلین و با شتم از نادانان با رتخاب آنچه نشاید فاستجاب که پس اجابت کرد و مدعی او را و اذقه از یکا را و فصرف عنه پس کردند
از و کید هت مکر ایشان را اذقه هو السمع برستی که او شنو است مدعی کسی را که بدو پناه برد العلیه و انا است بجال کسی که از همه دور گیرد آورده اند
که بعد از نومیدی زمان روی زلیخا را گفت صلاح است که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که به سبب ریاضت رام گردد و قدر غضب و راجحت
راشته من سبایم بر خط فرمان تو بند بیت چو کوره ساز زندان را بر و کردم به بود از آن کوره کرد و آتش خرم زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت ای غلام
عبری بدنام گشته ام و طبع از خدمت او نفرتی بدید صلاح آن است که او را در زندان کنی تا مردم کمان بر مذکوره گناه کار است و من از ملامت باز دارم غرض این
سخن قبول افتاد حکم کرد که بزندانش کشند ثم بد الله ثم پس ظاهر شد مرلشان را و در دل فقاد من بعد ما و الا یات پس از آنکه دیدند و لائل عصمت و شواهد
براعت یوسف را چون شهادت حبسی و چاک پیراسن او را فقاد قطع دستا یعنی با وجود مشاهده این نشانیهای ایشان بران قرار یافته که برای صلاح لیسجنن



بسم الله الرحمن الرحيم

هر آینه در زندان کند و راحت چنین ه تا بنگاهیکه مقرر باشد پس یوسف را بر زندان آورد و در زندان را بدین سر و قامت کل خسار رشک گشتان کردند بیت
 چو آن دل زنده در زندان در آمد به جسم مرده کوی جان و آمد در آن محنت سر افاده جوشی : بر آمد زان گرفتار آن خروشی و دخل و در آمد ندعه السجین با او
 زندان فتنیان و دهنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک بود که او را یونان گفتندی و دیگر طبایخ که او محبت خواندندی ملک بر ایشان کمان برده بود که او را نیز
 و حکم زندان کرده اتفاقا یوسف علیه السلام زندان در آمدند و یوسف علیه السلام در زندان تعهد حال زندانیان کرد و خواهی ایشان را بغیر فرمودی و تا روزی این
 زندانی نیز خواهی و دیدند که ساقی دیده و طبایخ بی نام مطلقا هر دو خواب نا دیده یوسف علیه السلام را امتحان کردند قال احدثها گفت یکی از ایشان یعنی ساقی اتی او آتی
 بدستی که من می خورم خواب که در باغی یک اصل تاک است و بروسته خوشه انگور رسیده و کاشه ملک بدست من است اعصم خمری از می خورم و در انگور بر شمشیر
 بخور باعتبار ما یول الیه است وقال الا حی و گفت دیگری یعنی طبایخ اتی او آتی بدستی که من می خورم که در طبایخ ملک احمیل بر میدارم فوق و آتشی بر سر خود
 خبیثان را و آن سه نفره مان بود فاکل الطیر منه می خورد مرغان از آن نان و میر با بند فلک یا و یله خبره ما را بغیر این بر و خواب اتفاقا فاکل الطیر است که با هم
 من المحسنین ه از نیکو کاران با این زندان پس نیکو فی کن با ما تا و مل و یای ما یوسف علیه السلام خواب است که بغیر خواب ایشان را برود و باز که بدیده در آن مکر و پی متوجه
 یکی پس جواب ایشان عرض فرمود قال گفت یوسف علیه السلام لا یا نیکم که نباید شما طعام قوت قافیه خوردنی که روزی داده شود یوی الا نیکم که خبر هم
 شما را یسا و یله بجاقبت وی یعنی بگویم زک و مره آن طعام را قبل آن یا نیکم که می از آنکه باید شما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنمان و غفران
 امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام گفت که این حجره من است نه عرافت که از کما این که هتم شما قما علمتی از آن چیزی است که با موخت مراد بی پروردگار من بالبا
 و حی اتی تو گفت بدستی که من دست داشته ام ملة قوم لا یؤمنون ه کیش که وی را که منکر و ند با الله بخدای و هم بالاخره و ایشان بسری آخرت هم کافون
 ایشان را که دیدگان اندر کرا خیمه برای ناکید کفر ایشان است با خرت و اتبعته وی روی کرده ام ملة ابائی کیش بدان خود را ابو اهیهم و اشقاق و یعقوب
 ابراهیم و سحی پسرش و یعقوب که پدر ما است اظهار ذکر با بجهت آنکه از اهل بیت نبوت است یا بجهت زیادتی رعبت بوده با شمع کلام وی ماکان کنار و است
 و نشاید ما را که بغیر اینم آن کثیر که انما از کرم با الله من شیء بخدای چیزی را بلکه او را میسریم بیکانی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خود است
 علمنا بر ما که بوی ما را کاسی داده است و علی الناس و این از فضل و است بر سایر آدمیان که انما علیه الصلوة و السلام را بارشاد ایشان فرستاده و لکن
 الناس و لیکن بیشتر مردمان که بغیران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمیکند آن فضل و موهبت را یا صاحبی السجین ای یاران زندان عاذا
 متفرقون آیا خدا یان متفرقه که شما دارید از روز و نفره و آهن و چوب و سنگ یا اعلی و اوسط و ادنی خیر بهتر است ام الله الواحد یا خدای یگانه و در
 و صفات القهاره غالب بر همه ما تعبدون نمی رسید شما من دونه بدون خدای الا اسماء مکر ما یعنی خبری چند را ما عتاز ما ما که بی حجت
 بورمان متمتعوها نام نهاده اید انما را انتم و ابائکم شما و پدران شما ما اتوا الله فاعرفوا نعمته و است خدای پرستش آنها من سلطان از هیچ حجتی که
 کند تحقیق مستحبات ایشان پس شما نمی رسید الا اسمی چند بی سبی را ان الحکمة نیت حکم عبادت الا الله مکر خدای که مستحق پرستش است امقرمان و او بر بان غیر
 مخلق را الا تعبدوا انما می رسید الا ایاه مکر او ذلک الدین القیم این است دین حق و روشن و درست و راست و لیکن الناس و لیکن بیشتر مردمان
 لا یعلمون ه نمیدانند راه حق را و در با یه ضلالت سرگردان میشوند یا صاحبی السجین ای یاران زندان اما احد کما ای یکی از شما که ساقی ملک است تبه
 و دیگر خلاص باید فلیسقی و تبه پس بیا شما ما نذر است کننده خود را خنجره شرب چنانچه بگیری بوده و اما الا حی و اما آن دیگری که طبایخ است فیصلب پس او خنجره
 شود بر دار و مدتی او را بگذارد تا مضحل گردد و فاکل الطیر پس بخورند مرغان بکاری من و اسیه از کله سروی پس ایشان با یکی از ایشان گفتند و روع گفته ایم و هیچ
 خواب ندیده بودیم یوسف گفت فضی الامر الذی حکم کرده شده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما فیه گفتفتان و آن از من طلب تا و یل کردید و خلاص
 انحر من کفرتم که بود و قال و گفت یوسف الذی ظن مرئوس که و است اینه فاج منهنم که او از زندان و قتل مان خواهد یافت از آن بر و یعنی ساقی را
 گفت اذ کنی یا و کن مرا عند ربک نزدیک مری خود یعنی حال بیکایی من بعض ملک رسان تمام از این محنت باز ماند نظم بگوست اندران زندان غمی
 عدل شاه دوران بی نصیبی : چنین شن بی کنه نشیند بخور نه که بسن این از طریق عدلت و در نه آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک کس را فرستاده تا طبایخ را
 که خیانت او ثابت شده بوده بر دار کردند و مرغ چشمه را کاشه سر او بیرون آورد و ساقی را که صفت مانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما چون
 او بر تبه مقرب بر رسید و از ساغر جاده و دولت سر خوش کرد و باز از زندان و اهل آن غافل شده فاکسه الشیطان پس فراموش گردانید بروی شیطان ذکر
 و تبه یار کردن یوسف را نزدیک مری خود فلیس فی السجین پس در ملک کرد یوسف در زندان بضع سنین ه چند سال بضع عدوی است بهرم می

بسم الله الرحمن الرحيم



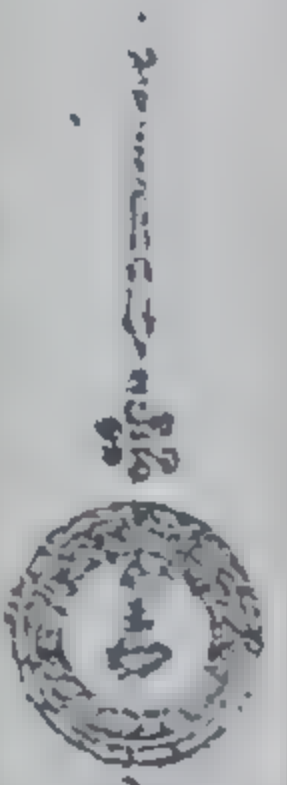
سوره گویند یوسف علیه السلام بعد ازین واقعه هفت سال در زندان ماند و مشهور است که از اول تا آخر دوازده سال در زندان ماند و در محال انحراف از حق بصری
نقل میکند که روزی جبرئیل علیه السلام نزدان آمد یوسف علیه السلام او را شناخت و گفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل که کاران جبرئیل علیه السلام گفت
یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میگوید که شرم نداری که آدمی را بسبب خلاصی خود میدانی و بدو شش فلک عینی بغرت و جلال من که ترا چند
سال در زندان بدارم یوسف علیه السلام گفت درین حال ازین رضی هست بانی گفت آری از تو خوشنود است گفت اذالای الی کون که از رضی است ازین هیچ
باک ندارم و فی المشوی المعنوی نظم پس خرابی آنکه دیدار امین : ماند یوسف حبس در بضع منین : که تقصیر از بجز و سحاب : تا تو خوابی باری از یک سر
اما چون دست محنت برآمد و ملک ریان خوابی دید حبیب و بامداد آن پیام حکماوند طار طلبید و قال الملک و گفت ملک ای آری بدستی که سر خواب دیدم
سبع بقوات سمان هفت کاه فریه که از نر پاس برود آمدند و پس ازان یا کلهم بخورند و فرودند ایشان سبع عجاف هفت کاه و لاغ و در
شکلهای ایشان هیچ زیادت نشد و سبع سنبلات و در هفت خسته خسته سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و آخر و هفت خسته دیگر
دیدم یا حبسات شک یعنی رسیده و بدر و در آمد پس این شهای خشک بران خوشهای سبز سجده و در خاک زبر کردند ایشان را و پوشیدند با آنها الملائه کرد
کامران و معمران قاتل قوم افقونی و قوتی و میداد این جواب و میداد و یای و بغیر خواب من ان کتم اگر بپسند تا که از روی دانش للزویا
نعم و ان همر خواب را بغیر میکند قالوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب می بودند اخفات لعلهم این خوابها شوریده است و ملحق و نیستیم ما بتاویل
الاحلام بغیر این نوع خوابها بعالمین و دانیان چه بغیر رویای صادق میکنند و این اقبیل نباتات باطله است ملک ریان از خواب خود جواب ایشان متوجه کرده
تقر غوطه خورد که آیا این شکل من که کشاید و راه بغیر این واقعه که من نماید مصع یارب این خواب بر ایشان را بغیر چیست : ساقی که ملک ریان را متوجه و متفکر و باز حال
بیاد آمد و قال الکی نجائهم و گفت انکی که نجات یافته بود ازان و دهنده زندانی بنی سانی و ادگر و یاد کرد و قول یوسف علیه السلام که او گری عندک بعد
امیه پس از زمانی دور و درازا انبتک من خبر و هم شمار بتاویله بغیر این خواب قاصسون درین فرستید مرزندان که در اینجا کیست که علم بغیر انیک و
لک ازین خبر شادمان گشته فرمود که زود بر خبر و خبر بسیار سانی سوار شده مرزندان در آمد و درین خدمت پیوسته و گفت یوسف ای یوسف ایها الصدیق این یک
راست گوینده افلتنا قوی و ده ماری سبع بقوات سمان و هفت کاه فریه یا کلهم بخورند ایشان سبع عجاف هفت کاه و لاغ و سبع سنبلات
خضیر و هفت خسته سبز و آخر یا حبسات و هفت خسته خشک و دیگر که بر ایشان بخورند خشک سازند همه حکما و ان جبرائیل نوحه جواب کوی ارجع باباست
که باز کردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان یعنی ملک و طار زمان و لعلهم یعلمون شاید که بیکت توان ایشان را خند بغیر این واقعه را تا مشرف فصل معلوم
گند و بسوی خویش بخوانند قال گفت یوسف علیه السلام که شما تو دعوت کشت کنید سبع منین هفت سال که بقوات سمان اشارت است بدندان و آگاه
زراعتی بجاوت ستمه خود قما حد تم پس آنچه بدر و بد غلات قد و دین بکد از آنانی سنبله و خوشه او یعنی خوب را پاک کنید تا از سوسه و آفات امن شایه
و غلات را با خوشه و خیره کنید الا قلیل که اندک یعنی بقدر حاجت قما تا کلون و از آنجور بد که از پاک سازید که بانی پس باید من بعد ذلک پس این
سالها سبع شداد هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از ایشان است یا کلهم بخورند مل سالیانی که سانی که دران زمان باشند ما قد تم کلهم این
ازین فرستاده باشند یعنی ذخیره نهاده باشند برای آن سالهای قحط الا قلیل که کرانکی ما خضون از آنچه نگاه دارد و ضبط کنید برای تخم زراعت که بانی
پس باید من بعد ذلک ازین سالهای قحط عام فیه عالی که دران یغات الناس فریاد رسیده شوند و مان یا باران داده و فیه یخضرون و درین
سال که بغیر از آنچه افشردنی باشد مثل انک و کج و زیت و امثال آن و این کباب است از کثرت بار و گفته اند اشارت بدوشیدن شهرت از پستان کاه و کوه سفید
و این عبارت از فراخ سالی است چون یوسف بغیر تمام کرد سانی بازگشته خدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخن باز برد و جی که شنیده بود و تقریر کرد ملک را پسندید و افتاد و خوا
که بکوش خود از زبان یوسف بشنود و طلبی فرستاد و قال الملک و گفت ملک ثنونی به بیارید من یوسف را فلما جاءه الرسول پس از وقت که آمدند و
فرستاده ملک قال الرجوع گفت باز کردی و بت بسوی من فرود فاسا که پس برین او را یعنی درخواست کن ما برسد و تفحص نماید ما بال الشوة التي جربو حال
ان زمانی که در مجلس زلیا قطعن آید یقین که بریدند ایشان دستهای خود را ان رتی بدستی که پروردگار من یکید هین عیلمه بکر زمان و کید ایشان و انات
یوسف علیه السلام خواست که بیکهای او بر ملک انگار کرد و تا کسی را در حال و مجال و قیعت نامد این سخن ملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و این بنیام یوسف علیه السلام
رساند ملک بغیر مود و آن زمان را جمع کرد و در اینجا را نیز بر آورد پس از جهت تحقیق هم قال گفت ملک با ایشان ما خطبکن چه بود حال شما و او دقت یوسف
چون طلب میکرد یوسف علیه السلام را عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل خود از وی میچسبید قلن گفتند ازمان حاش لله پاکست خدای از آنکه عاجز باشد از فریه



یوسف علیه السلام ملک صورت حال عرض کرد و گفت همه بنده تواند و اعتبارش نواست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را از در و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و غیره از ایشان گرفته بود ایشان باز داد و حکمت در میان آن بود که مصریان یوسف علیه السلام را در وقت خمریه فروخت بصورت بندگان و بده بودند و در آن بی همه الطوق بندگی او کردند و ساد و ماسی را که در باره او سخن بی او نه زد و نتواند گفت آورده اند که از قحط بکفان رسیده کار بر او لا یعقوب علیه السلام نکت شده پس آن یعقوب علیه السلام گفت ای پدر در شهر مصر مکی است که بنده حفظ زوکان را می نواز و دو کار غراب و ابناء السبیل به لخواه ایشان می سازد نظم را حسالتش آسوده بر نیاورد و پیر و زوگشته خوشدل غریب بخش از بهای می فروخت صفات کمالش نهایت برون : اگر فرمانی برویم و طعامی از بر کرشکان کفان بیایم یعقوب علیه السلام اجازت فرمود بنیامین را خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک خرد و بضاعتی که داشتند روی بر او نهادند و یک خرد بخت بنیامین با بضاعتی که داشت همراه کردند و جاء اخوه یوسف و آمدند برادران یوسف علیه السلام از کفان ببلایم یوسف علیه السلام قد خلوا علیهم پس در آمدند بر و رسم خدمت بجا آوردند و قصر هفتم پس شاخت یوسف ایشان را در نظر اول و هم که منکر قون و ایشان را و انشا سندکان بودند بجهت طول عهد چه بقول صحیح چهل سال از واقعه ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف علیه السلام از پس پرده با ایشان سخن گفت و او را نشا خدمت یوسف علیه السلام از ایشان پرسید که شما چه کسانید که با سوسان را میمانید گفتند ای ملک ما خداوند ما سپران یک پدریم که یعقوب است اسرائیل شد یوسف علیه السلام گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند و ده یسروشت یکم و در صغر سن کرک بگردد و یکم دیگر بجهت خدمت خود نگذاشته است و ماده تن به خدمت آمده ایم یوسف علیه السلام گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد گفتند فی مردم مصر ما را نمی شناسد یوسف علیه السلام گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن بر در اینبارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان فرزند بنام سمعون بر آمد پس وی بایست و یوسف علیه السلام بفرمود و بضاعت ایشان بستید نزد خویش آنکم بدیشان دادند قلما جعفر هم بجایانیم و آننگاه که بساخت یوسف علیه السلام کار ایشان را و هر یک یک تیرا بگندم داد و گفتند یک شتر و دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدر است بدید یوسف علیه السلام گفت من بشمار مردم میدهم به شما شتران مبالغه نمودند قال گفت یوسف علیه السلام افتونی بیارید من با نخ لکم من اینکه برادری که شما است از پدر شما یعنی غلانی است از صبیانی الا قون ایامی بیندانی اوف الکیل از آنکه من تمام می بیایم بیا به زود حق کسی را بگیرم و انا خیر المؤمنین و من یمنع من فروعهم کافر یعنی در امر همانان و اگر ام و انسان با ایشان دقیقه فرو نمیکند ارم فان که قاتونی به پس گری آید من آن برادر را فاذا کیل لکم عنیدی پس شمار نزد یک من بکسب یعنی طعام و لا تقرعون و نزدیک مشوید من و در ولایت من میاید قالوا استر او و عنه آباد گفتند و او را بصلیم زد و وجه کنیم و آن و انا لفا علون و بدستی که ما کنند کاهیم اخیر را که بگویم و قال گفت یوسف علیه السلام ایتیانیه اجعلوا بضاعتهم و مرغلا ما که کیل غلانی است که غلق بدیشان داشت بنویسد با ایشان را که بهای کندم آورده بودند و آن او می و گفتی حید بود یوسف علیه السلام خواست که کندم بهای بدیشان فرو شد فرمود که بضاعتی ای ایشان را و ج کین فی و جاطیم و بار دانی ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان قضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون من اندم بوده باز آرد و این جهت لعلهم یغفروا لها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا چون بازگردند الی اهلهم بسوی کسان خود و ما بختنا بد لعلهم یرجعون شاید که باز گردند و برادر ما بسیارند قلما و جعوا پس اینکام که باز کنند فرزندان یعقوب علیه السلام الی اینهم بسوی پدر خود قالوا یا ابا نا گفتند ای پدر ما میبایست که کیل منکر کرده شد از ما میمون طعام یعنی ملک مصر حکم کرده و دیگر طعام بر ما میماند اگر این بر بنیامین را بریم فادسل معنایس بفرست با ما آخانا برادر ما را بگسل تا فرایم کیل از برای خود و برای او و انا له و تحقیق ما و انا لفا فطون نگاه دارند تا نیم از رسیدن مروهی بدو قال گفت یعقوب علیه السلام که ای فرزند هل امنکم آیا شما ایامی بر علیه برو یعنی بر بنیامین الا کما انبث که که میماند که این ساختیم شما را علی آخیه بر برادر او من قبل پیش ازین که گفتند و انا له لفا فطون و من بر حاشیت شما اعتماد داریم فانه خبر پس خدای بهتر است حافظها از جهت نگاه داشتن و حفظ حافظ خواند یعنی او است بهتر و عالی که نگاه دارند و است پس او کل برویم و کار خود را بدو کردیم و هو ارحم الراحمین و او بنده ترین بنده کاست شاید که محافظت او من به بخشاید و بصیبت و و فرزند ما مبتلا گردد و قلما فحقوا و آن بهنگام که بگذاشتند معنایس را برای خود و او خد و ایتضا عثم یافتند بضاعت خود را که تسلیم گشته بود و در باره یوسف علیه السلام و دقت الیهم باز گردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابا نا گفتند ای پدر ما ما نبغی ما خیر مطییم از احسان و ری این که هیده بضاعتنا است بهای ما که غنیمت بضاعت ما فروخته اند و دقت الینا باز گردانیده اند ما پس باین اگرام جوع کنیم ملک و نمیز اهلنا و طعام آیم کسان خود را و نحفظ آخانا و کما بهای کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزد او زیادتی بمانیم کیل بچین میمون شتری یعنی یک شتر و ما بصاحب برادر زیادت میاریم ذلک این یک شتر و اکیل کنیم قبل ذلک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه خواهد کرد قال گفت یعقوب علیه السلام لن اوسله بزرگتر نفیتم بنیامین را معکم با شما حتی توفون تا بدید مرا و توفان من الله یانی مؤکد بکر خدای تعالی در بیان فرموده که او را بشما ندیده تا سوگند خوردید بچین محمد نام النبیین و سید المرسلین علیه الصلو و السلام و آله و صحی جمعین

بنیامین سق و زوی کرد و ما شهید تا که اسی نمیدیم ما ایما علینا که باخه میدیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا و نیستیم لایق بر این
حال را حافظین نگاه دارند کان یعنی بظاهر روزی او دیدیم اما از نفس الامر و خبر نداریم که فی الواقع بر و تهمت کردند و صاع را در بار او نهادند یا خود او سبب این
بوده و اسأل القریة التي ویرس از بل آن دهی که کتافیهما بودیم مادران یعنی مصر مراد آن است که پسرست و از مصریان پسر و العیون التي واران کار و
نیز سوال کن که ما قبل کتافیهما روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان و آن جمعی کنعانیان بودند از مسایگان یعقوب علیه السلام و انا الصادقون
و بدستی که مادر است که با نیم فرزندان یعقوب علیه السلام حکم رسول با بهر دو روی بکنعان نهادند و بجهت پدرا بهد آنجه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت
علیه السلام بل سؤلت لکم بلکه راسته است برای شما آنفسکم امر اطافیهای شما کاریر که خواسته اید و با هم قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که خرابی یاق
استرقاق است فصبر جمیل پس بر من است شکبانی بگو عسی الله ان یا قتیبی شاید که خدای بیار و بهم جمیعاه بمایشا از من یعنی یوسف بنیامین
و آن برادر دیگر که در مصر است اینه هو العالم بدستی که او و انا تراست بحال من الحکم راست کار است و آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت دل توجیه است
الاخران فرمود و تولی عنهم و روی برگردانید از فرزندان خود و قال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف برفراق یوسف علیه السلام صاحب کتاف
که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام از جبریل علیه السلام پرسید که وجه یعقوب علیه السلام و خزن او چه مرتبه بود و فراق یوسف علیه السلام جبریل علیه السلام فرمود که
بقا و ما ویرس و حضرت علیه السلام فرمود که او را چه مقدار مرده و او ندانست فرمود شهید آدمی بیچس و رانش مفارقت آن برابر یعقوب علیه السلام سوخت که سال
و بقولی هتا و سال از وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال ابراهیم یعقوب علیه السلام از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه ششها که می جنبید
گرفت و ابيضت و سفید شد عیناه هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم پس بر بود از خشم فرزندان یعنی دلش متسل بود از غیظ اولاد و ظاهر میکرد
بیت و رویت درین سینه که گفتن تو اتم و من طرفه که آن نیز نفقت تو اتم اما چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیده اضطراب پدرا متشاده نموده و قالوا
گفتند یا الله تقوی بجای که همیشه باشی بناله و زاری تذکر یوسف یا کفی یوسف را متشی تگن حوصنا و قتلک بیاری شوی بیاری شرف بر موت او
تگن من الکا لکین بابا شتی از جمله ملک شدگان قال گفت یعقوب علیه السلام ای فرزندان من ایما اشکو اجز این نیست که شکایت میکنم بجای خونی
غم اندوه خود را الی الله بخدای شما و نه بغیر شما زیرا که کس سکیان و چاره کن چاره کان اوست نظم حاجتی را که از تو میجویم با کسی نه که با تو میگویم
راز گویم خلق خوار شوم با تو گویم بزرگوار شوم و بعضی تفاسیر است که چون یعقوب علیه السلام گفت ایما اشکو ابی و خونی الی الله حق سبحان
و تعالی وحی فرستاد که ای یعقوب بغرت جلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودند ای باین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساخته بموا برسانید
و ازین مرده بود که یعقوب علیه السلام گفت و اغمه من الله مما لا تعلمون و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف علیه السلام
و رسیدن وی بمن گویند روزی ملک الموت زیارت وی آمده یعقوب علیه السلام بر سو کند و او که روح یوسف را قبض کرده گفت ای یعقوب علیه السلام بان
اسید و ای گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من بروید فتحسبوا پس تضرع کنید من یوسف و اخیه از حال یوسف و برادر او و لا تکتا سوید و
نباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای اینه لا یسأس بدستی که نومید نشوند من روح الله از رحمت و فضل خدای تعالی الا القوم الکافرون
مکر کرده ناکر ویدکان پس یعقوب علیه السلام نامه نوشت برین وجه که از یعقوب اسرائیل شد ابن اسحاق و بن اسحاق و بن اسحاق و بن اسحاق و بن اسحاق
آن ابل شیم که بلاد موکل گردانیده اند بدم ابراهیم را و ست و پای بر بسته و آتش نمر و افکندند حق سبحان و انجات و او پدرم اسحاق را کار در خلق نهادند خداست
برای او فد و ستاد و مر اسیری بود و دشمن همه فرزندان من برادران او را بصر ابر و بند و پیر من خون آلوده بمن آورده گفتند او را اگر خور من و فراق او
چندان گریه ام که چشم سفید شده او را برادر عیالی بود که من بروی تسلیم داشتم تو او را بدزدی گرفته نگاه داشته و مانده از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی
بر آید اگر این فرزندان من و خستی فیها و الا بر تو دعائی کنم که اثر آن بر فرزندان یوسف و السلام پس نامه را بر فرزندان داد و اندک بضاعتی از چشم و روغن و غیر
و امثال آن ترتیب داده ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادر ی را که انجا بود و ملاقات کردند و اتفاق برادر روی بدرگاه یوسف علیه السلام نهادند
فلما دخلوا علیه پس اینکام که درآمدند برادران یوسف علیه السلام بروی قالوا یا قتیبا العزیز گفتند ای عزیز مستنار رسیده است ما را و اهلنا
الضروکسان ما رختی و بنیوائی و کرسکی و جئنا بضاعة و آورده ایم بضاعتی چند مزجیه اندک ولی اعتبار فاق و لنا الکیل پس تمام
برای ما کیل را و تصدق علینا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت ما یا زیادت از بهای متاع ما این الله بدستی که خدای تعالی بخیر المصدقین
پاداش دهد بیکوئی آنرا که از روی فضل تصدق نمایند آنکه نامه یعقوب علیه السلام بر گوشه تخت نهادند چون یوسف علیه السلام نامه را بخواند که بر روی علیه

که یعقوب علیه السلام سیاه شد چون چشمش بر جمال یوسف علیه السلام افتاد و گفت السلام علیک یا مدحی الاخران و هر دو دستها را بگردن یکدیگر آوردند و دستها را
 یکدیگر بستند نظم چو خوش حالت روی دوست دیدن پس از عمری یکدیگر رسیدن شربت خوشی را نوش کردند بشادی دست و آغوش کردن یکدیگر
 زمانی آمدن به هم تفتی سخن و زهر شندی ز دل به حال آغاز کردن ز عاشق و فراقی غم باز کردن پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف علیه السلام و
 رفیع در آنجا ساخته بود و یوسف علیه السلام در آنجا نزل فرمود فلما دخلوا پس هنگامی که در آمدند علی یوسف بر یوسف علیه السلام در آن نزل اوالیه جایی
 بسوی خود آویخته پیر خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر مادر پدر را و کنایه گرفت و حال را بر سر فرمود و برادر را و کار را و نوازش نمود و قال ادخلوا مصر و کفتم
 بمصر ان شاء الله امین اگر خدا بدخداي در حالتیکه امان باشد از خط و عنا و مشقت و بلا استثناء داخل است و در آن زمان چون برآمدند از آنجا نزل
 خود فرود آورد و رفیع آویخته و بر دست پدر و خاله خود را یعنی بالبر و علی العونش بر تخت خود و خود و او بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران که مراد سجده
 در حالتیکه سجده کنان بودند و تحت تعظیم ایشان و آن زمان سجد بود یوسف علیه السلام که انحال امشاده نمود اظهار سرت بهجت فرمود و قال و کفتم یوسف
 علیه السلام یا ایت پی در من هذا این سجده کردن شما را تا و قبل و و یا کی بغیر خواب منت که دیدم من قبل از این در ایام صبا قد جعلها بسجده
 گردانید از آن وقت حقا پروردگار من است و بعد از آن که بگوئی کرده است من آفریدگار من از آن جایی چون بیرون آورد مرا من التیجانی
 ذکر نایه کرد و برادران منفصل شدند و جاء یکم و آورد شمار من البد و از بادیه و آن موضعی بودند من فلسطین انعطای شام که یعقوب علیه السلام در آنجا نشستی
 و آن نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام حجت نکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بخت رسانید و شمار از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستم من
 بعد از آن نوع الشیطان را پس آید و شیطانی که گفت فکند بیخی میان من و بین اخوتی و میان برادران من این وقت بدستی که بروردگار
 من لطیف رسانده و نکی است لیتا شاء هرگز خدا بدافقه هو العلیم به تحقیق است و اما بوجوه پذیرا حکیم که حکم کار در تعیین مواقع تقدیرات و لطائف
 است چون بیت چهار سال ازین واقعه گذشت یعقوب علیه السلام را وفات رسیده و بعد از بیت و سه سال و یک یوسف علیه السلام پدر را و واقعه دید که مسکود که ای
 یوسف بغایت مشتاق لغای تو ام شتاب تا سه روز دیگر تو من آبی یوسف علیه السلام از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده و صیته را کرد و بهودار اولی عهد خویش
 فرزندان را بدو سپرده و بر طریقی مساجات گفت و بت ای پروردگار من قد انشیت بدستی که داری مرا من الملک با دشا بی و مملکت داری و حکمتی و باری
 مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات والا ارض ای پدیدارنده و آفریننده آسمانها و زمین با انت و لیستی نوی بار بر تو ولی
 کار من فی الدنیا والاخره در این مری و در آن مری تو قبی میران مرا مسلما در حالتیکه کردن نهاده باشتم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران و الحقیقی و در
 رسان مرا بالصالحین پیران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از واقعه که دیده بود بروضه و حال رحلت فرمود و حضرت خفایق نیایی در فضیله یوسف
 ز اینجا که لباس نظم و لید بر پوشانیده و تحریر بعضی بیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف علیه السلام برین منظر که میفرماید نظم
 بخت خیر علی حاضره و مستسی که باغ خلد از آن میداشت بی چه یوسف را بدست آن سبب بینا و روان کنی سبب را بوشید و جان داد و بی زبان بختی باغ
 بقایافت از آن نکست بسوی باغ ثبات ذلک انچه یاد کرده شد از قصه یوسف علیه السلام من انباء الغیب از خبرهای غیب است که با بخت ظهور
 و لائل اعجاز فوجیه التیات و میکنم از آن تو و ما کنت کدیم و تو بنودی نزدیک برادران یوسف از اجتمعوا امرهم آن هنگام که جمع کردند را بهای خود را
 برافکنند یوسف علیه السلام بپایه و هم نمک و کون و ایشان را مسکودند یعقوب و یوسف علیه السلام و چون تو انجا بودی و کذبان تو میداند که از کسی نشنیده
 و خبر میدی چنانچه بوده پس لیل روشن است بر آن که بوجی الهی دانسته و ما اکثر الناس نیستند اکثر مردمان و موقوفی صحت و اگر چه حرص میوزی بر ایمان ایشان
 بمؤمنین کردند کان بخت عنا و و صمیم ایشان در حضور و ما شاکلهم و منجیابی تو از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن حصص
 فرانی من اجزی مری چنانچه قصه کوپان مرویچو ایندان هو نیست فرآن الا ذکر مکریدی از غداي للعالمین مر عالمیان را و نه تنها مشرکان بلکه از
 مکره نوروی مسکودانند و کاتین من آیه و بسانتانهایی قدرت و دلائل و اله بر وجود صانع و حکمت است فی السموات والا ارض
 بر آسمانها و زمین که آن معاندان بمؤمنان علیها مسکودند بران و هم عنهما و ایشان از آن آبتها مغضون و روی گردانند که در آن مکر
 کنند و نه از آن عبرت گیرند و ما یؤمنون اکثرهم و نه گردیدند بیشتر بر ایشان یا الله بخدای تعالی الا و هم مشرکون و مکر ایشان که شر کنند
 باشند گویند مرا و این گروه کفار که اند که گفتند و بنا الله و از پی در آوردند که الملائکه بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند غیر بر ایشان
 یا نصاری که بخدای کردند و گفتند المسیح بن خدا فامینوا یا امین شد مشرکان آن قاتیم از آنکه باید بدیشان غاشیه عفو بی پوشیده یعنی فرود



کبرند ایشان را من عذاب الله از عذاب خدای او تا قیامت بقیة ناکان و هم لا یعرفون و ایشان را
 آمدن از او کار سازنی کرده باشند قل بگوئی محمد هین دین دعوت توحید سبیل راه من است و برین راه ثابت ام ادعوا منوهم خلق الله
 علی بصیرة بر مینایی بود و حاجتی روشن آنانی که ضعیف تر است و ادعوا و من قلبی و منوهم بخدای هر که پیروی کرده است و سبحان الله
 و پاکست خدای از شرک کتی که شما و اربابان وصف میکنید و ما آنانی که منوهم من المشرکین از شرک آنندگان امام زایدی آورده که کافران گفتند خدای
 فرشتگان هستند چه آدمی را بر سالت فرستید اگر خواستی ملایکه را فرستادی خوش بماند و ما از مسلمانان و نه فرستادیم ما من قبلک میش را تو بر سالت
 الا و جالا کرم و از آنکه فوخی الیه من و فرستاده شد بدیشان و بعضی ما و می فرستادیم بسوی ایشان من اهل القوی از اهل شهر ما و
 دیهیمای در وسط از امام حسن بهی روح نقل میکنند که حق تعالی هر که پیغمبری بفرستد از اهل بادیه و نه از جن و نه از زمان و در باب ما بجا بهر که بهی روحی
 که دعوی نبوت میکرد و گفته اند شجر اصحت نبینا انی نطوف بها و لم انبیای الله ذکرنا انما افلم کپیروا یا سیر میکنند کافران فی الارض
 در زمین شام و یمن و بر دیار عا و نمود و نمیکند زنی باید که بگذرد فلینظر و ایں پسندید بنظر عبرت گفتگان که چگونه بود عاقبة الذین اخرجوا ایمان که از
 منکران و مذهبان بودند من قبلهم پیش از ایشان پس ایشان را مذهب برداشته از مذهب پیغمبر و قرآن مذهب کردند و کذا و الاخری و هر آینه ساری آخرت است
 و نعمت او خیر نبهر است از لذت فانیه دنیا للذین اتقوا امرنا را که بر نیز کرد و از شرک و نافرمانی افلا تعقلون آیا تعقل نمیکند و نمی اندیشند تا بدان
 که آن بهتر است بیت چه نسبت جاه سفلی را به تربتگاه روحانی چه مانند گلشن نزهت کاشتهای سلطانی پس باید که معاندان زمان توبه نمایند
 ایام حیات و دولت خود مخور نشوند که احمق ماضیه را بپسندند و هم حتی اذا استناب من الوسل ما انگاه که نوسید شد و فرستادگان از ایمان ایشان
 وضو القوم و کمان بودند رسولان که ایشان قلد کذبوا بدستی که مذهب به شد یعنی کفار بوجه ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران کمان بودند که سل
 ما ایشان میکنند و وعده و وعید جانشینان خود را بپیغمبران یاری کردن و بعضی غدا بپس آن قوم فرو داد و فحش پس برده شده من نشاء میسر کرده
 یعنی پیغمبر و مسلمانان و لا یؤد و باز گردانده شود با سنا عذاب ما من القوم المجرمین از گروه کافران و فتنه بدیشان فرو داد گفتند کمان بدستی
 فی قصصهم در قصه انبیاء و ائم ایشان با در قصه یوسف علیه السلام و بر بدن ایشان عبودیت اعتباری و بنیدی لا یلک الا کتاب مر خدا و ندان عقول خالیه
 سحر جعفر صادق رعن نقل میکنند که مراد از اولو الباب را باب سرانند پس اعتبار ازین قصه و باب سر را داشته و خدای بگویم در آینه دل خیل ایشان
 روی نماید بیت ولی در باب سر معانی که روشن شد بنور جاودانی اما کات بیت قرآن حدیثا یفتوی ما سخی که برافته باشند و لیکن
 ولیکن بیت تصدیق الذی تصدیق آن خیر بدیده بین یدیه میش از او اکتب الی یعنی مصدق و موافق آن است درستی و درستی و تفصیل کل شی
 و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد و دین و دنیا و هدی و راه نماید و است مسالکا را و و جملة و بخش است لقوم یؤمنون هم گروهی را که مکر و
 توحید خداوند نبوت محمد مصطفی و سوره الرعد قلش و اسر عوف را در مکتب و صلی الله علیه و سلم و علی اله و محمد من

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحروف مقطعه مختصرا ذکر کلماتی که ولایت بر صفات الهی کنند چنانچه در المکفیه آمده که الحرف الایم دوست و لا ملطف فی قضا می او بسم که نزد او
 رامت بر کمال و و قولی است که بعضی از ان ولایت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المومنی آمده علم و آری قلمات این آیات اینست
 آیات قرآن است و الذین اتوا و ایخه فرو فرستاده شده است البک بسوی نومن و ربک ابر و در کار تو الحق درست و راست است جنک و ران
 و بدان عمل کن و لیکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان را ازل که لا یؤمنون ما بیان نمی آرند و نمیکند بدان جهت عدم تفکر و معانی آن الله خدای الهی
 و مع السموات آن است که برداشت آسمانها را یعنی بایزید و برداشته بغیر عمل بسوی که بران قائم باشد و تو و حکامی پسندید آسمانها را مرفوع پسندید
 و گفته اند برداشته است آسمانها را بسوی که تمامی پسندید پس لازم می آید که بسوی است و لیکن مرئی شما نیست و آن قدرت است که آسمان بدان مرفوع میباشد
 در فوائد السلوک آورده اند حضرت باری تعالی مقوف عالیه و سطوح مرفعه سموات را بی قائمه که او را کت توانید نمود و بر افراشت و بی ستونی که مشا هده توانید فرمود
 بلند برداشت یعنی ستونی است اما مخفی است و قائمه موجود است ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که بالعدل قامت السموات و الارض یعنی آسمان و زمین
 بعدل بر ما هستند نظم آسمان و زمین عدل بایست و حق زشاهان بغیر عدل نخواست که نباشد ستون خیمه بجای نکی بود خیمه میباید برایی تم است
 پس ضد کرد علی العرش با فریدن عرش یا مستولی باشد و با قداره نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود آن بحفظ و تدبیر و شمس و القمر و کرم



آفتاب و ماه و اجرام سماوی و حیوانات و اشیا بر روی زمین کل بر یکی از ایشان بر روی زمین می رود و حرکت میکند لاجل شمس تا وقتیکه نام
برو شده یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رساند با جریان دارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت یکدگر تا آنکه سیر می کند خدای کار ملکوت
خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اغزاز و احیاء و امات یَفْصِلُ الْآيَاتِ بیان میکند آیت های قرآنی مفصل بسیار و ما در موهبی با احداث و اذلال قدرت میکند
یکی بعد از دیگری لکن شما که شما بقاء و تکرار بر روی کار خود یعنی بدین خدای که خواهد داد و قیامت تَوْقُونَ بی گمان گردید و باینکه هر کجا
است بر زمین این شما قدرت دارد بر ماده و احیاء و هو الَّذِي مَلَكَ الْأَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد و بطول و عرض تا منقلب
حوانات باشد و جَعَلَ فِيهَا و بیافرید آن و وَأَسْبَغَ که همای میگردانید با اینکه منج زمین بود و وَأَنفَاذَ او پیدا کرد و زمین چو همای آب روان و من
كُلَّ الْمَرْآتِ و از همه سو با جَعَلَ فِيهَا بیافرید و زمین و وَجَعَلَ ایشان را وَجَعَلَ در صفت مثل اسب و زرد و سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش شیرین و چار و
بار و بجزی و بوسه و خشک و تر و امثال آن ایشان تا که زو جین است که ما بود با العرب فی کلامهم يُعْثِي النَّبْلَ النَّهَارَ می پوشاند و در کشتی
شب را بر روی ماهو بعد از آنکه روشن بوده تا ریک می شود و از اینجا در میان یافت نقشه روز تیر و شب تا ماهو بعد از تیر کی روشن کرد و از آن است أَنَّ فِي ذَلِكَ
بدستی که درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لایق بر آینه نشانی روشن است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ هر که می گردوی را که تفکر کند و در آن دانند که کون این جهان
و تخصیص این هر یک بجزی و دلیل است بر وجود صانع حکیم وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مِّنْجَاوِرَاتٍ بارها است پیوسته یکدیگر این تیر کی از دلاله
است که قطعه های زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است و برخی شوره زار و قدری ریخت آمیز و قطعه سنگستان و جبال و دیگر در زمین است و اینها
مِنْ أَعْنَابٍ از انگور بسیار وَفُزٍّ وَكُنُوزٍ و خرمایان و صنایع از یک اصل است و وَفِيهَا و در میان بلکه متفرق است
یعنی هر یک شاخ از یک پیوسته است وَأَجْدَابٍ داده می شوند این همه شجر و درخت و بیاب و وَفَصَلٌ بعضی از آن
از آن علی بعضی بر بعضی دیگر وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مِّنْجَاوِرَاتٍ در آن چه ذکر کرده شد لایق بر آینه دلاله است
و صحت است لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ هر که تفکر کند و تا مل نماید که اختلاف موهو با بر شجر یا آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود و الا با و تفاوت
مختار و در میان آورده که این مثل نبی است و اختلاف الوان و اشکال و هیأت و اصواب و اخلاق و اطباع با وجود آنکه در مواد همه یکی است و در مدارک گفته که
اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر ولی راضی و نتیجه ولی باشد موصوف با نگار و سنگار که قلوب هم منکره و هم مستکبر و نواز و زلی بود و آرمیده دیگر
برورد کار که وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مِّنْجَاوِرَاتٍ به بد تفاوت روزگار است تا بجا وَأَنَّ و اگر چه سیداری ای محمد از کار و دین کا فران بدلیل و حد
وَأَنَّ و اگر چه سیداری ای محمد از کار و دین کا فران بدلیل و حد
شده باشیم ایشان آیا کافی خلق جدید با شیم و آفرینش تو یعنی باز ما را زنده گردانید و محل تعجب آن است که ایشان خدای خالق آسمان و زمین میسر است و بعد
آنکه هیچ اثر از اینها نبود و هیچ فکری نمیکردند که هر که بر ابداء قادر باشد بر اعدا و نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کایش بود و زندگی دادن چه دشوارش بود
وَأَنَّ و اگر چه سیداری ای محمد از کار و دین کا فران بدلیل و حد
که غلبه فی اعناقهم و گردنهای ایشان است یعنی مقیدند با غلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند
کفار و روزگار این باشد وَأَنَّ و اگر چه سیداری ای محمد از کار و دین کا فران بدلیل و حد
رسالت بناه علیه الصلوة والسلام کفار را و عذاب کرد و تحریف و تحدید نمود و نظیرین حارث و شهابه و استعجال فدا بیکر و زبر سبیل است و از حق سجا نه میفرماید که
وَقَسَّ عَلَیْكَ و طلب تعجیل میکند از تو بِالسَّيِّئَةِ یعقوبی که خدای ایشان را سزا میفرموده قبل الحسنة پیش از عاقبت حق سجا نه عذاب اتصال از ایشان
صرف کرده و تعذیب کند با آن حضرت علیه السلام تا خیر فرموده و ما روز قیامت افکنده و آن تا خیر خسته است و این اتصال سیمه و کافران استعجال عذاب اتصال
سبک و قبل از احسان الکی بر ایشان تا خیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلند و وَقَدْ خَلَّتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِ و المثلث پیش از ایشان
عقوبتها بر کذبان چون خسف و جحفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکردند و برای خود مثل این میطلند و آن وَبَلَّغَ و بدستی که برورد کار تو لکن
مفصلی که آینه خداوند از مثل است لِلنَّاسِ برای و مان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق حق کنند خدا تعالی بایرزد ایشان را عَلَى ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که داشته
یعنی گفته ایمان با دم جرائم زمان کفر است و وَأَنَّا و بدستی که آفرید کار تو لکن عذاب بر آینه سخت عفو نیست بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب
و گفته اند و عفو است بر مؤمن نبویه و سلفه و سخت عفو نیست بر کافران با نگار و سنگار محققان بر آنکه تمسید قواعد خوف و جوار بر این است و غیره

که آه زنده است تا از رحمت او امید نشوند و عقوبت کند از سبب و این نباشد و در بیت آمده که اگر عفو خدای نه بودی عیش هیچ احدی کز او
نشدی و اگر عید حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرد و اعمال بازماندی بیت زحق میسر تا غافل نگویی نه مشو نمید تا بدل نکردی وَقُولِ
الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ چرا فرستاده نشود و عجله بر حجت آیه مَنْ قَاتَلَ نَفْسًا از پروردگار و یعنی معجزه که ما میطلبیم چون
حصای موسی و احیای میسر فلزی باشد حق تعالی میفرماید که ای محمد انما انت منذر جز این نیست که بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بود
و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و هر گروهی را راه نمایند است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد معجزه و صورت آنچه غالب بود بر قوم او
چون سحر در زمان موسی علیه السلام و طبر و وقت عیسی علیه السلام پس معجزه موسی و عیسی علیه السلام که شما میطلبید خصاص بزبان ایشان داشته و چون مضاحت بر شماست
است قوی ترین معجزه من قرآن است فَاتَّقُوا بسودن من مثله اللَّهُ يَعْصِي خدای مبداء ماصحیل آنچه میدارد و کمال انشی بر زنی از فرزندان نرگاده و
و سفید و خوب رشت و دراز و کوتاه و جز آن وَمَا تَعْصِي لا و حاکم و داند آنچه بجا بد جسم یعنی حق سبحانه بجا ماند و رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نباید
وَمَا تَزِدْ و آنچه زیادت سار یعنی خدای افزون گرداند و در حبه و لدا از اعضای زائده و گفته اند مرا از زیادت و کم عدد ولد است چه جسم مشتمل می باشد بر یک فرزند
تا چهار و نهایت اولاد و رحم چهار است نزد اعظم رح و در نواد از امام شافعی رح نقل میکند که درین زنی پنج بطن برادر و در هر بطن پنج فرزند و احد قادر و علی با شفاء با
مرا و مدت حمل است و اقل آن با اتفاق شش ماه است و اکثر تر و امام اعظم رح دو سال است و نزد امام شافعی رح چهار سال است و پیش امام مالک رح پنج سال
و کمال شیئی و بر خبری عند بمقدار و نزدیک او باندازه است که از آن کم و زیاده نشود عالم الغیب است و آمده پوشیده احسن و الشهادة
و اشکار یعنی حاضر بر عکس الکبیر بزرگ اشغال و بر تر از همه سوء فَتَنَكَّرَ بجان است از شما و پیش علم او مَنْ كَسَرَ الْقَوْلَ هر که بپوشد سخن را و نفس خود
وَمَنْ جَعَلَ به و هر که اشکار کند آن را بر و بگری و مَنْ هُوَ مُسْتَحْفٍ و هر که طلب خفا میکند و می پوشد عمل خود را بالیل شب و ساری بال النهار
و هر که ظاهر و اشکار میکند عمل خود را بر و زنی معنی مطهر هیچ چیز از قول فعل سر او علانیته بر پوشیده نیست که مر خدا راست معقبات ملائکه بی در پی با آن کس
که می پوشد و اشکار میکند قول فعل خود را فرشتگان اندر بی احوال و افعال او روز و شب مَنْ بَتَّنَ بدیده از پیش روی او وَمَنْ خَلَفَهُ و از پس او
يَحْفَظُونَهُ نگاه میدارند و از من امر الله بفرمان آن و آنچه از وصایای می شود می نویسند و ایشان را برده و کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان
و ملک اندر روز و شب و صبح و اشهر آن است که دو ملک اندر روز و شب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند
از مضار و مکاره روز و المیسر از کعب الاخبار نقل میکند که اگر خدای ملائکه را متوکل آسمان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بر و نذی از روی زمین و گفته اند ضمیر
بخطونه عاید است بخضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام یعنی مر خدا را فرشتگانند که محافظت انحضرت علیه الصلوة والسلام می کنند از مضار عادی و جنایه
از شر عامر بن طفیل و از بدین ربیع او را نگاه داشت و عنقریب قصه ایشان رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی ان الله بدستی که خدای لا یغیث و تغیر میکند
مَا يَقُومُ آنچه بگروهی باشد از عاقبت و نعمت حتی يَغْيَرُوا تا و قتی که اگر و تغیر دهند ما با نفسهم آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال
جمیل و را با خلاق روزی که سلی کو بد تغیر دهند باز از ذکر او و تغیر دهند و لها را از سر و فکر و ادبی که در ایا او است دارند و غفلت نورزند تا رفیع با ایشان
متصل بود شعر کرت بهواست که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و او آید الله و چون خواهد خدای يَقُومُ سوء بگروهی عذاب و عقوبت
و هَلَاكٌ فلا مود که عیب پس رو کرده شود و مر از این کسی نتواند که او را رو کند از خود یا از دیگری و وَمَا لَهُمْ نیست انقوم را من دُونَهُ بخدای من قال
کسی که متولی امور ایشان شود و در دفع عذاب یا یاری کند ایشان الَّذِي او است أَكْ يَوْمَ يَكْفُرُ به نماید بشمار برق را و آن معصیت سریع الزوال
که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانه باران باشد پس خدا تعالی برق را بر شما می نماید خوفا از برای ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند و طمئنا و برای طم
ستقیم و جمعی بیاران محتاج باشند و نیستی و در بار و در هوا السحاب الثقاب ابرها که آب کران بارند و يَسْبِغُ الوعد و تسبیح میگوید در حدیث بیان
طیلس کج خدای تعالی تسبیح را با تخم مققرن می سازد و در طکی است موهل برابر که سحاب را میراند و برق بازماند است و حقایق سلی از این بجا فی نقل
که رعد صعقه فرشتگان است و برق آه بر سوز و باران که بر ایشان و وَالْمَلَكَةُ و تسبیح میگویند مجموع فرشتگان با آنکه اعوان رعدان من خفیه
از ترس خدای و يُسِيلُ الصواعق و فر و میفرستد صاعق را از ابر فیصیب لها پس میرساند از من قشای هر گرامی خواهد که بدان ملک سازد
چون از بدین ربیع آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل از بدین ربیع از بدین فیض گفت که بدین محمد میر ویم چون من او را سخن مشغول کنم
تا رعب و بی در آئی و شمشیر مقلای زان چون مجلس در آن ند عامر بن طفیل انحضرت علیه السلام سخن مشغول گزید و بعد از مخالفت با گفت که ای محمد

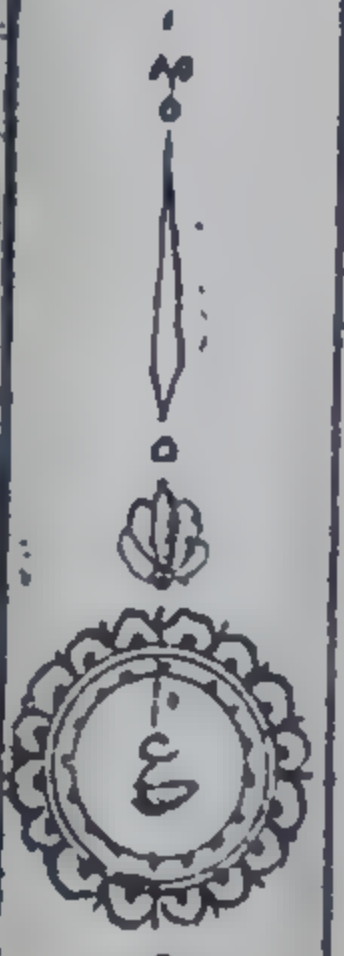


و لشکر بسیار از پیاده و سوار بر سر تو ایمن این گفت و با آید بیرون آمد حضرت علیه الصلوة و السلام فرمود که اللهم انما بنما شئت یسرا مرآه یه گفت که آن همه
وصیت کجا رفت و چرا تیغ تروی آید گفت که هرگاه اراده تیغ زدن میکردم تو میان من و او حال میدی الغصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بسیار بارید
سخت و غامق تر در آن راه بدترین صوری بود و گویند یهودی جناب نبوت ماب علیه الصلوة و السلام آمده گفت یا ابو القاسم خبر ده بار که خدای نوازه خیر است
باز مرد و از بافت یازد سرخ فی الحال از سحاب غصب آبی صاعقه ظاهر شد و او را بسخت و حق سبحان این آیت فرستاد که صاعقه هر که خواهد فرستد از کافران و هم
نخاد لون و ایشان جدا میکند فی الله در حق او که او از هر چیزی است یا جدال ایشان کذب بنمیر است در آنچه خدا را وصف میکند از کمال علم و قدرت و نفوذ و
و هو شدید الحال و خدای تعالی عقوبت است بر مجادلان که مر خدا را است دعوة الحق خواندن بخ که لا اله الا الله است با بر او استیغاری که
عبادت او خواند باور است دعوت مجابه یعنی چون بخواندش جابت کند و الدین بدعون و آنرا که میخواندند من دونه بخردی یعنی تا آنکه مشرکان منتهی
لا یستجیبون لهم اجابت میکنند ایشان را بشیخی بخیری از مرادات الایکبا سبط گفیه مگر چون اجابت کسی که بگشاده باشد بر دو کف خود را الی الماء
سوی آب یعنی نشسته که بر جایی رسد و با او دلو در سن نه بود و دست خود را سوی جابه بگشاید و بفرماید و زاری و دعا آب را میطلبید لیبلغ فاه نادین او برسد
و ما هو و نیست آب ببالغاء در سنده بهین وزیر که آب جاو است و انیت بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و به خلاف طبع غنیواند که اثر کر محیط
حرکت کند و اصنام نیز به نسبت و اعیان تمثیل و احوال دارند و مادعاء الکافرن و نیست خواندن کافران مرتب از الا فی ضلال مکر و کرامی و بطلان
و ناامیدی و ضایع بودن و لله یجزل و مر خدا را سجده کنند من فی السموات و الارض و هر که در زمین است طوعا از روی فرمان بر روی
مرا و نمونانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند و گویا از روی کرامت و ناخواسته کی مراد کافران اند که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده
و ظلالهم و سجده میکنند سا بهاء اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت خاص بالعدل و با دو سوی مغرب و الاصال و شبانگاه سوی شرق مراد است
و تخصیص و قفس جبت انکه امتداد ظل در ایشان ظاهر باشد این سجده دویم است از سجدهات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجده
قرآنی میکنند این را سجده و الظلال و سجده و العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدا را بدین خبر و سجده آورد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از
اسرار این آیه یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا انکه او سایه است و آن سایه ساجد است مر حق را و قائم است لعبادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد
و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او باطل خود در آن سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او در آن طاعت نامت مناسب او است و حقیقت آن است که طوع
و رغبت صفت نه است که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشاند و نفرت و کرامت و دل خاصیت آنرا که قهرم نزل تخم خدایان و در روعه نفس از آن
ایشان نشاند شعری بر آن خمی زندگان بی نیار است بران مرسم بدین دل نوار است قل یحیی محمد من رب السموات و الارض است
آفریدگار آسمانها و زمین یا یعنی از کافران پرس که خالق آسمان زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خدا است چه ایشان را جز این جوابی نیست
و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قل افا تخدق بگو آیا فکر میکنی دونه اولیاء بخردی معبودان که ایشان را دوست دارد یعنی چون
میدانید که آفریننده آسمان و زمین او است چرا غیر او را می پرستید و میگردید و ستان که ایشان لا یمیلکون معتقد اند و مالک نیستند لا تقسمهم بر می نفسهای خود
تفعاسودی و لا خستوا و نه زبانی یعنی برای خود خرفتی نمیتواند و برای دفع ضرر از خود قمار نیستند پس سودی بدیگری چگونه تواند رسانید و بگو نوع زبان
ماز تواند داشت قل هل یستوی الاعمی کما یارب رجبی باشد تا بینا که عابد منم است و البصیر و بینا که پرستنده خدای است ام هل یستوی
الظلمات ایا رب رجبی کند تاریکهای شرک و الحار و البارد و روشنی توحید و معرفت پروردگار ام جعلوا الله ایا کافران ساختند برای خدای شکرگاه
خلقوا انبارانی که بیا فرزند گنجینه مانند آفریدن خدای فلتشابه الخلق پس منشا به شد آفریده علیهم بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدام است
و آفریده شرکای کدام حاصل آنکه ایشان شرکبانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز بر آفریننده چنانچه
خدای می آفرید پس مستحق عبادت باشند چنانچه او است قل الله بگو خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزها است و شرکی ندارد و آفریدن تا
شرک او او باشد و پرستیدن و هو الواحد القهار و او است یگانه و الوهیت غالب بر همه غیر با انزل فرو فرستاد و من السماء اریس با بار
حانب آسمان ماء آبی افسالت اودیة پس رفت رودخانه از آن آب بقدر رها با اندازه خود یعنی پروای بمقدار خود بخردی و بر یکی و یکی و قوی
بروشت با اندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زبان کند فاحمل السیل پس بروشت این آب روان و قدا و آب کف بلند را یعنی زیر
آورد و قوی و قوت و بعضی از آنچه در کتب با نوا و اتمسایر فرزند و حفص بنعت میخواند یعنی مردمان می آفرزند علیه فی التا و بر و اشراف میگویند

از فلک چون زرقه و مس و آهن و غیر آن ابتغاء حلیه از برای طلب برابری او و آلات محاربت و ادوات محاربت و بدستگاه
کفی است مثل آن کس که بر روی آب است کذلک همچنان که ذکر کرده شد بضرورت الله مثل نیزه خدای الحق و الباطل حق و باطل را بشکست و بخی
در افاده و ثبات باقی که جهت منافع خلق را آسمان فرو داند و بفکری که برای مراد و امتعه مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطله را در قلمت و سرعت زوال بکفی که
بر روی آب است و بر زیر فکری باشد فاما الزبد اما کفی روی آب و خشت بالایی فلز قید هب جفا پس برود و حالیکه مطروح و ساقط باشد
و اما ما منفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب صافی یا فکری که آخته می کشند فیما کثرت فی الارض پس باند و زمین تا خلق را منتفع
شوند کذلک همچنان بضرورت الله الامثال نیزه خدای مثلها را برای تعقل و تامل دران و درین آیت علمای منزل و ارباب تاویل و الصایف بسیار
است بعضی بر آنند که ما و این آب قرآن است که حیات الی بیان است و ادویه و لهایی مومنانند که فراخ و استعداد خود از ان فیض میگیرند و در بعضی
نفسانی است و دوساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق است و اگر کسی را و اعیه طلایع بعضی از حقایق و وقایع این آیت باشد میگویند که در
مطالعه همین محل در جواب التفسیر بدان عافی فایده تواند بود و واقع الموفق للذین استیجابوا امرانرا که اجابت کنند و قسم مرفران برود و کار خود
لحسنی ما و انشیکوا است یا ما و از حسنیه است و الذین که یستجیبوا له و اما که اجابت نکردند خدای را و ان لم یحکم اگر باشد برایشان
ما فی الارض و زمین است جمیعاً همه آن زرقه و جنس و امتعه و صنایع و مثله و مانند اینها همه و بکرمه با آن باشد یعنی با فقر که نفوذ و قسم
و امتعه و نیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کا فران باشد و در رفاهت لا فتد و به هر آینه فاکند از انرا از عذاب بریند او انک
اگر و هم مرا ایشان را است سوء الحساب بدی شمار یعنی سختی حساب که حنات ایشان قبول نکند و سیئات ایشان نامرز و و ما و طعم
و بارگشت ایشان جهنم طرز باشد و بنس المهاد و به جایگاه است و وزخ اقمین یحکم آیا کسی میداند انما اتول اند و فرو و تباد و
النیک بوی تو من قبل از پروردگار تو الحق درست و راست است یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی کمن هو اعجمی و همچو کسی است که با شما
باشد بل و انکار قرآن کند یعنی اوجبل لغت شد انما یستدکم فخر این نیست که نپذیرد میثوند بقرآن اولوا الالباب خداوندان علمای صافی
شده از معارضه و مجادله و هم الذین یوفون انما که وفا میکنند بعهد الله به بیان خدا که در روز میثا کثرت اند و لا ینقضون الميثاق
و نمی شکنند آن پیمان را و الذین یصلون و اما که میوند میکنند ما امر الله به آنچه امر کرده است خدای با آن ان توصل انکه میوند کرده شود یعنی
و هم با ایمان بحسب کتب و رسل فی حلی میان ایشان و یخشون و یخشون و می ترسند از عذاب پروردگار خود و یخافون و خوف میکنند
سوء الحساب از سختی روز حساب و الذین صبروا و اما که صبر کردند بر کار دشوار نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد و ابتغاء وجه و طعم
از برای طلب رضای پروردگار خویش و اقاموا الصلوة و سبای و استند نماز مفروضه را و افقوا و نفقه کردند و زقنا هم بعضی از اینها
واده بودیم یعنی انکه واجب بود بر ایشان ستر اینها و علانیة و اشکارا و عیون و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی یعنی
و عیون بدی نیکویی کردند و گفته اند سقامت را بکلمه مقابله نمودند و محشر اسلام و منکر را بمعروف یا کما را دفع کردند بتوبه یا معصیت را به طاعت
چنانچه در حدیث آمده که اتبع الحسنة السیئة منها و بعضی را با تحقق فرموده اند که چون برایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند
و اگر کسی از ایشان بپرسد و پیوستند نظم کم ماسن از رحمت سایه فکن بهر که سنگت زدند و بخشش را از صدف یا و کبر تخمه حلم بهر که بر سرش کبر بخشش
اولئک انکرده که بدین صفات موصوف اند طعم مرا ایشان راست عقی الدار و سر انجام نیکویی خیر عمل در دنیا و در عاقبت آن چه جز است جنت
عدن بوستانها یا در که همیشه دران باشند بد خلقها و آیند دران و من صلی و در اند که شایسته باشد ایمان و طاعت پس انما هم از پدران
ایشان و از و اجمعه و زمان ایشان و ذریا طعم و فرزندان ایشان و الملكة بد خاؤون و فرشتگان و آیند علیهم برایشان من کل باب از برای
از و برای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شباهت روزی از دنیا است بوقت توبت از ایشان آیند و گویند سلام علیکم بشارت است بر شما بدوام سلامت
یعنی همیشه سالم خواهید بود و بما صبرتم با چه صبر کردید و در وقت القلوب آورده که شکایا بودید بر فقر و دنیا و فقر و دست ترین صفتی است نزد خدای چنانچه در اخبار
که حضرت سالت ناه علیه السلام طال را گفت جان کن که فقیر خدای رسی یعنی مصرع کا نجا فقر از همه محبوب ترند فتم عقی الدار پس نیک است
سر انجام آن ساری که ایشان یافتند و الذین ینقضون و اما که میکنند عهد الله پیمان خدا را که ایشان گرفته اند من بعباد میثاقه از پس حکم
کردن آن بعد از اعتراف قبول و یقطعون و اما که بریند ما امر الله به آنچه خدای فرموده است با آن چیزان توصل انکه میوند کنند یعنی صلح جمعی



انه يا ايمان بهي غير ان وكتبا وفسد فن في الارض وتباي در زين بكفر با ظلم و معصيت باقنه بخير اولئك انكروه لهم اللعنة مراتب
دوري از رحمت و لهم و مر اتيان راست سوء الدار بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله يسطر الرزق خدای کثاده میگرداند روزی را که نشانی
برای بر که میخواهد و تقدیر و تنگ سازد بر کسی که ارادت میکند و فرج او شده اند اهل که بالحیوة الدنیا زندگی دنیا و آخرت متاع او بدست
واده اند و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگی این برای فی الآخرة و جنب آن برای الامتاع مگر بر خوراری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی ندارد
مذروچون ادوات خانه و يقول الذين كفروا وكونوا انما نكروا وده اندكوا انزل جبر و فرستاده میشود علیه بر محمد آية من قبه آية ابرو در کار
او بران وجه که ما سواهم قل ان الله بكم يستیکه خدای یضیل من تشاء کراه میکند هر که خواهد مراد آنها اندک اقراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر
خواهد با وجودش و هزار آیه کراه سازد و طاعت الله و راه نماید بسوی خودی مشاهده آیه من افاب هر که باز کرد و بوی و آنها چه کسانی اند که
امنوا انما نکر ویدند و نظائرا و ارام می باید قلوبهم و لهای ایشان بدگر الله باید خدای یعنی چون ذکر خدای شوند بدان انس گیرند و ارام یابند یا دل ایشان به جود
او مطمئن است یا ذکر رحمت او بکلام او که قوی ترین معجزه است و در فضول از بن عیسی نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه علیه السلام است که و لهای مؤمنان بدو
ارام دارد و الا بدکیر الله باندیده ذکر خدای تطمئن القلوب و ارام می باید و لهای مؤمنان مجاهد فرمود که مراد اصحاب رسول علیه الصلوة والسلام رضایند پس
و حقایق آورده که ارام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و مطمئن دل خواص بصفات علی و ارام دل علمای ربانی بحقایق آسمانی حسی اما دل موحدان ارام نیاید الا بمشاهدة
لغاده هو المقصد الا حسی الذين امنوا انما نکر ویدند و عملوا الصالحات و بگردن علمای شایسته طوبی لهم زندگی خوش است مراتب از او حسن مراتب
و نیکو بارت طوبی بشارت است بشادی و خرمی و راحت و فرح و لغت و خوشحالی با نام بهشت است بخت جسته و شهر است که طوبی و ختمی است در بهشت عدن
که هیچ آن در منزل حضرت رسالت پناه علیه السلام و در هیچ غوفه و فقر نباشد که شاخی از طوبی نبود و دوجیمه سلسیل و کافران از آن منفر باشند که لک همچنان که در این
توفیر و عمر و سکنات فرستادیم ترا فی امة قد خلقت بسوی امی که گشته است من قبلها اتم پیش از ایشان امتان و دیگر لیتلو ما نوحی علیهم برای ایشان
الذی او حینا النیک ان چیز را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و هم یکفرون و حال آنکه ایشان نمیکردند بالرحمن بخدای که رحمن نام او است مراد مشرکان
اند که چون گفتند ایشان را که سجده کنید چمن را قالوا ما الرحمن و وصلح حدیثه نیز حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمود که بنویس
بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمر گفت ما ندیدی ما الرحمن قل هو ربی بکوی محمد رحمن او را کار من است لا اله الا هو هیچ معبودی برای پیش نیست که هر
او علیه بروند بر غیر او و گوشت توکل کردم و دریاری و اوان و در برابر شما غالب ساختن و اليه متاب و بسوی او است بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند
ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن که بهار از حوالی که بر دار تا زمین بر ما کثاده کرد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها دیدار و زراعت کنیم و فی
کتاب بازنده کردان تا پدران ما در باب تو با ما سخن گویند آیت مد و لو ان قرانا و اگر کتابی بودی درین عالم ستیوت به الجبال را زده شدی بوی که بهی
و وقت خواندن وی از موضع خود برفتی او قطعت به الارض یکم گفته شدی بدو زمین چون بروند خاندیدی او کلمه به الموت یا سبحان و بوندی بازگشت
آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت است و اعجاز و نهایت است در تذکر و انداز بل نه چنان است که کافران میگویند بقرآن تو بفرمان تو باید که اینها
واقع شود لله الامر جمیعاً مر خدایا است همه کارها یعنی قدرت بر همه چیزها دارد و هرگاه که خواهد این آیتها را هر که و اند آفامه یا نیش الذين امنوا یا مومنین
که کرده اند یعنی مؤمنان از ایمان ایشان یعنی مقرران آیات با آنکه دانسته اند ان لو تشاء الله اگر از آنکه خواهد خدای یلحدی التامین جمیعاً مر آینه راه نماید
همه مردمان را صاحب کشف گفته یاس و لغت نفع معنی علم است یعنی آیا دانسته اند مؤمنان که هدایت مشیت باز بسته است و لا يزال الذين كفروا و هم مشیت
تا فرزند نصیب هم برسد ایشان را میما صنفوا بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد و قارعة عذابی که بنده و داپس از دنیا و برگنده او و کل با فرود آلی تو که
محرمی قویاً بوضع نزدیک من دارهم از سرای ایشان یعنی موضع حدیثه مراد کفار که اندک بشامت تکذیب آن حضرت علیه الصلوة والسلام پیوسته در بلا و نوبی
و سرای آن حضرت علیه الصلوة والسلام کوی ایشان رفته اموال و مویشی ایشان غارت کردند پس حق سبحانه فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی
و تنبیه بایده وعد الله و عده خدای که موت است تا قیامت یا فتح ان الله بدستی که خدای لا یخلف الميعاد و خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آن
حضرت علیه السلام میگوید و لقد استخفرت و بدستی که استز کرده اند یوسل بهی غیر من من قبلک پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فاملئت
پس مهلت و آدم للذين كفروا امر آنرا که نکر ویدند و منی ایشان را بگذشتیم و راحت و تن آسانی تو اخذ لهم پس گرفت ایشان را بعقوبت فیکف کان
پس چگونه بود عقاب و عقوبت کردن من ایشان را این سخن بر سبیل نهید و نه ویل است آمنن هو آیا هر کسی که و باشد قائم علی کل نفس کاسبان بر برقی



یا ایا و اش و بنده چنان گشت بجز آن نفس ازینکی ویدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار بندگان است را بر نیست با آنکه
عاجز و ضعیف و ناتوان است یعنی بنان و جعل او فی سائر کافران لله مرید را شکرگاه اندازان یعنی اصنام را که می پرستند قاصد موهوم بگو نام بنده و
این شکر را با سواد صاحب لایق ایشان و بنکر بد که استحقاق شکر و المیت عبادت و ادوای می را دانست که حق راحی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم می شود
و اطلاق هیچک این اسماء بر اصنام نمی توان کرد اَمْ تَنْتَوْنَهُ بلکه خبر میدهد خدای را يَا لَيْلَا يَعْلَمُ آنچه میباید فی الاخری و در زمین یعنی شکر است خود را در الوه
نهی علم از برای انتقای معلوم است اَمْ يَظَاهِرُونَ الْقَوْلَ یا نام منهدینا از شرک باطنی یعنی محرم و نسبی لی اعتبار معنی چون نسبی نمی کافی و بل فتنه است
ان الذین کفروا برای آنکه مکر و مکره می کنند و کذب ایشان را و صدق و ادا و باز داشته اند عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و درین روایت وَمَنْ خُذَلِ اللهُ و بهر
فرموده خدای او را و ضلالت افکند فَمَا لَهُ مِنْ حَادٍ پس نیست در ان توفیق و بنده که راه نماید لَهُمْ مگر کافران است عَذَابٌ فِي الْحَبْوَةِ الذناب عذابی در روز قضا
و ناباقتل و اسیر و خطا و ساز مصائب و لعذاب الْآخِرَةِ اشق و برتر از عذاب نسبی سخت تر و دوزخ تر است بر ایشان و مَلَكُوتُ و نیست ایشان از مِنْ انتقام
خدای مِنْ و اق کاه دارنده که نگاه دارد تا معذب شود عَذَابُ الْجَنَّةِ التي از آنچه بر تو خوانده ایم صفات آن بهشت است که فرمای قیامت و عِدِ الْمُتَّقِينَ و عود
واده شده اند بر بنی کارن که بوی آیند بخیر می میرود و پیوسته مِنْ تحتها الْأَفْئِدَةُ از زیر دختان یا از تحت مساکین بهشتیان جو یا اکلها میجو بدیده آن بهشتیان
دائم همیشه باشد و بهرگز قطع نشود بخلاف میوای دنیا و حیوانات و همچنین سایه و منوخ کمر و چنانچه سایه دنیا بلکه مدد و باشد و امام قسری روح فرموده که اهل ایمان سرور و طر
رعایت اند و فراد و ظل حایت و عارفان بهینا عقی و ظل عنایت که پیوسته و ظل ظلیل اند بیت سایه دولت او در دوزخ و جهان جا و است نای خوش آن بنده
که این سایه قدر بر سر او فَلَاكَ آن بهشت موصوفه عَقَبِي الذین اتقوا آفة مال حال فتنه های کار آنان است که بر بنی کار می کرده اند و عقی الکافرین و دنیا
مهم کافران النَّارُ آنش و دوزخ است وَالَّذِينَ اتَّقَوْا الکتاب و انما که عطا کرده ایم کتاب را و مومنان اهل کتاب اند چون عبدالله بن سدام و بهی با و
از یهود و مشنادین از نصاری که حمل بخیرانی بودند و بهشت مینی و سی و در مجلس این جماعت يَفْرَحُونَ شاد میشوند يَا قَوْمِ با آنچه فرو فرستاده و می شود و تبار قرآن
وَمِنْ الْأَحْزَابِ و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفر اهل کتاب چون جی بن خطب و کنانه بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقبت و شیعیان ایشان از اهل
مَنْ يَكْفُرْ کسی است که کفر کند بعضی از آنکه مخالف شریعت ایشان است قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ بگو امر ایشان از که خبر این نیست که من مامور شده ام أَنْ أَعْبُدَ الله
با آنکه هر شکر را یا بیکای وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و شرک نیارم بوی چنانکه شما آورید و عزیز و مسیح علیه السلام را بخدای گرفتند الَّذِينَ بخدای نه بغیر او أَدْعُوا میخوانم خلق را
وَالَّذِينَ عاقبت و بسوی دست بازگشت من و کذب و بیجا که فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان اتم ایشان أَنْزَلْنَا و فرو فرستاده ایم تُورَتِ و انرا
حکما لِنُكَلِّمَ که سخن و تغییر بدان راه نیاید با حکم کننده میان حق و باطل يُوحِيَا میجویم بهر بلغت عرب تا ایشانرا حفظ و فهم وی آسان باشد وَلَنْ است و اگر کتاب
این لَوْ أَهْوَاءُ هم آرزوهای شرکاز که ترادین آباد دعوت میکنند با انی جهود از که تراجوع بقبله خود میخوانند بَعْدَ مَا جَاءَكَ پس از آنکه آمدستو من الْعِلْمُ از او
یعنی بعد از آنکه دانستی بَلَدَانِ کیش بت پرستان با نفع حکم عدله قبله بود اگر بی روا ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنْ الله از عذاب خدای معون و قیامت برپا می
که نفع رساند و لا و اق و نه نیکداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که یهود و سرزنش میکردند حضرت پیغمبر علیه السلام را و میگفتند بهت این روحه بام کجای مصر
مجموعه باز و واج و امتزاج با زمان مشغوف اگر او پیغمبر بودی بر آینه ام سوت او را از اشتغال با بنوان باز و شتی آیت آمد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا ویر آینه ما فرستادیم و
مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو و جَعَلْنَا لَهُمْ و بدویم مرایش را أَوْجَارًا و ذریه و فرزندان و ماکان و نباشد و نشاید لَوْ سُئِلَ مُرْسَلًا و
یعنی در وسع او نباشد آن يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ آنکه بیار و معجزه که از او اقراح کنند إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر با مر خدای یا به تقدیر او این جواب شرکان است که حکم طلب میجوید
میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند و در وقتیکه صلاح و اندک لِكُلِّ أَجَلٍ هر وقتی را کتاب حکمی است نوشته شده که چون
رسد حکم بطور آید یا هر اجلی را از اجال خلائق کتابی است نزد یک خدای که جزوی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد و بخود الله میجوید خدای ما يَشَاءُ آنچه میجوید حکم و
و اسباب میکند آنچه میجوید حکمت و عینک و نزدیک است أَمْ الْكِتَابِ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کابنی نباشد الا آنکه نوشته بود و روی از آنچه شده است
و بشود و خواهد شد تفصیل و شرح بعضی گفته اند که چون از اولان حفظ آنچه بهر زبان متعلق نباشد بگذارد غیر از انی چون حفظ و برده آنچه از بنده صادر شود و از توان انفعال
و احوال همه را بنویسد و آن دفتر را بموقف عرض رساند بنی سجان و قوی و فعلی که توانی و عقابی بدان بفرغ نیست میگویند و باقی را ثبت کرد و با اسباب ثابت محو نمائ
و بدان جنات ثبت کند با بعضی از احکام شرائع را بحسب صلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا میجوید تازی و قوت جوانی و اثبات کند نزدیکی و ضعف
سیری را علای وین بر آنند که میگویند آنچه خواهد الا شکر هر که رقم جوید بر آن رسد سعادت و سعادت و موت و حیات و زرق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیکی حق سبحانه و



عليه السلام وعاد وقيده عا وشمود و قوم مود و الذين من بعدهم واما انما بعد از ایشان بودند لا يعلمهم عند الله وایشان از بسیاری الا الله
 که خدای در میان آورده که خدای بسیار هم از عرب و عجم پاک کرده و انما ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالیم از این عباس
 نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن که شده و اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جاء قطم آوردند به بنیان و سلمهم پیغمبران ایشان
 بالنبیات بجهت های روشن که کتابی بود با معجزات ایشان فرود و آید قطم پس باز گردانند دستهای خود را فی اقوالهم در دستهای خود یعنی امتها
 و بسیاری خود را بدان گرفتند خشم رسل با دست بر زبان نهادند از روی غلبه با اصابع خود را بر دین نهادند که خاموش باشند و گفته اند که ای خدای
 بر او رسل نهادند که سخن گویند و قالوا انا کفرنا و گفتند که ما کرده ایم بما از سلمه و به آن چیزی که شما و شما و شده اند بر عزم خود و انا لفي شك و شک
 و در شکیم و آنگاه عونا از آنچه میخوانند ما را الیه سویی آن از توحید و ایمان موجب شک و رتبت افکنده یعنی با وجود شک رسولان از امتهم میشدند
 با غرض فاسده قالت و سلمهم گفتند رسولان ایشان که ما شمار خدای دعوت میکنیم فی الله شک آبا و وجود خدای شکست و حال آنکه از کثرت
 ادله بر وجود او شک را مجال نماده فاطو السموات و الارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینها است یدعواکم لیغفرکم میخواند شمار را بایمان
 مایا و شمارا چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آید و من ذنوبکم بعضی کسانان شمارا یعنی آنکه قبل الایمان بوده و یوخرکم و تا باریس و اردو عدا
 نکند بلکه مصلحت دهد شمارا الی اجل مسمى تا وقتیکه نام برده شده از آخر اعمال شما بوده قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا
 شتم و شکرنا کردی مثل در صورت و هیئت و هیچ ضلی نیست شمارا بر ما از روی ظاهر پس هر شما مخصوصید نبوت از میان ما قید و ن میخوانید ان
 قصد و نا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبدا از آنچه بودند که می پرستیدند با با و با دران ما از اصنام فاثونا بسلطان پس بارید
 حتی مبین روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت و مرتبت رسالت که با ایشان معجزه میدیدند و اعتباری نمودند و از روی الحاح و عدا
 اقترح و دیگر آیات میکردند و خواجه معاندان زمان پیغمبر علیه الصلوة و السلام قالت لهم و سلمهم گفتند مرا ایشان از پیغمبران ایشان ان نحن نیستیم
 الا بشر و شکرنا کردی مثل شری مثل شری ما یعنی مشارکت در خست مسلم میداریم و لکن الله بمن و لکن خدانت میدید به نعمت و کرامت سالت علی من نبی
 بر هر که سنجید من عباد از بندگان خود و ما کان لنا نیست ما را و نمی توینم ان فاتیکم بسلطان آنکه بایم برای شما حجتی یا معجزه که میطلبید
 الا باذن الله طرک بر فرمان خدای و مبشیت و یعنی ما از پیش خود اینجا است خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد و معنی نمیتوانیم ساخت نظم
 ما توانی و غیر لازم ماست قدرت و اختیار از ان خداست کار ما را بحکم راست کنند او توانا است هر چه خواست کند و علی الله و بر خدای
 فلیتوکل المؤمنون و باید که توکل کنند بر دکان و ما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم الا فتوکل و آنکه توکل نکنیم علی الله بر خدای و قد هت
 و حال آنکه راه نموده ما را سئلنا از مهابی راست یعنی راسی که بدان می شناسیم او را و میدانیم از همه امور دست قدرت او است و لخصین و بجا
 که صبر خواسیم کرد علی ما اذینموننا بر آنچه اید میسرسانید ما را تکذیب و مخالفت و علی الله و بر خدای فلیتوکل المؤمنون و باید که ثابت باشد توکل
 متوکلان و قال الذين کفروا و گفتند انما که کافر بودند لو سلمهم مر رسولان خود ان نحن حق که بر این پیرون کنیم شمارا من ارضنا از زمین و یا خود
 اولقودن با آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فی ملکنا در کش ما را و عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از ان قوم فادحی الیهم
 پس جی کرد پیغمبران و قطم برود کار ایشان رو کند با و فرمود که کنه لکن الظالمین و هر آینه پاک کردیم شما را از این کافران و گفتند که الا رض و هر آینه
 ساکن ساریم شمارا در زمین ایشان من بعدهم پس از پاک ایشان ذلک این امر مقرر و این وعده راست است لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از
 ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را و موقعی که حکم میکنم بر بندگان باز دارند و خاف و عید و برای کسی که ترسان گردد و از وعده من بعد
 و شفق او طلب فتح کرد پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر ملک دشمنان یا حکم میطلبیدند میان خود و اعدای یا انبیا و ائم طلب حکم کردند یعنی
 هر که از ما بر باطل است عذاب برود و آید خدای حکم فرمود و انبیا و مؤمنان نجات یافتند و خاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاصی کل جنبا و هر که گویی
 عینده سینه نه با حق یا معرض از طاعت او من و رانیه جهنم از بس او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و بران وجه که او را در
 افکند و یقنی و بیات من ماء صدید از آبی که غلط بایم و زرد و آب که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صید شیخو عه سنگلف و درختی
 حرمه بر عهده بخورند و لا یکا و یسغه و نمیتوانند که بخلور و بر دانه لجن و کنیکی و یاسیه الموت و می آید بدو الام و شد اید مرک من کل مکان
 از هر جایی باز بر جانی از اعضایی او و اما که از پنج مویا و انگشتها و ما هو محبت و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیا ساید و بر عین المعانی فرموده که روح او در حشر





تَحِيَّاتُهُمْ تَحْتَ مَلَائِكَةِ بَرِيَّتَانِ فِيهَا دَرَبُ بَشْتِ يَحْتِ اِيْتَانِ بَرِيكِي سَلَامٌ سَلَامٌ بَاشَدَ كَدَالِ سَتِ بَرِ سَلَامَتِي اَزَا فَا تَا لَمْ تَوَا يَا نَذِي خَطَا
 بَابِ مَسْحِي خَطَا سَتِ مِيفَرَا يَدِ كَدِيدِي وَنَدَانِ سَتِي اِي بِنْدَه مِيَا وَا نَا كَه بَرَايِ تَفْهِيْمِ مُؤْمِنَانِ شَا كَيْفَ خَسِرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا چَكُونَه زَوْ خَدَايِ مَثَلِي وَ كَرُونَد
 كَلِمَةُ حَبِيَّةٍ كَلِمَةً يَا كِيَزَه رَا كَه كَلِمَةُ تَوْحِيْدِ سَتِ يَا دَعْوَتِ سَلَامٌ كَشَجَرَةِ طَبِيَّةٍ مَانَدِ دَخْتِي يَا كَه اَن تَخْلُ سَتِ يَا شَجَرَه سَتِ دَر بَشْتِ اَصْلُهَا تَابِتٌ
 بِنَجْ اَو دَر زَمِيْنِ سَتَوَارِ وَ مَحْكَمٌ وَ فَرْعُهَا وَ شَاخِ اَن فِي السَّمَاءِ دَر بَنْدِي تَوْفِي اَكْلُهَا مِيَدِ مِيُوَه خُو دَر اَكْلِ جَنِيْنِ دَر هَر وَ قَتِي كَه خَدَايِ حَكْمِ كَرْدَه مِيُوَه دَن
 وَ بَدَانِ تَقْدِيْر كَه دَخْتِ خَرْمَا بَاشَدَ كَفَرَه اَن دَر جَنِيْنِ شَشِ مَاهَا سَتِ اَز وَ قَتِ شَكُو فَا وَ قَتِ نَخْتِه شَدَن وَ بَرِيْدِيْنِ بَعِيْنِي دَرِيْنِ مَدَتِ اَز لَبَرِ وَ رَطَبِ وَ تَرْفَعِ مِيَدِ
 يَا ذِيْنِ دِيْهَا بَارَادَه وَ نَكُوِيْنِ اَفْرِيْنْدَه خُو دَوِيْضُوْبُ اللّٰهُ اَلْاَمْثَالُ وَ مِيَزَدِ خَدَايِ مَثَلْمَا رَا بِيَانِ مِيَكُنَدِ لِلنَّاسِ بَرَايِ مَرُوْمَانِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ
 شَا يَدِ كَه اِيْتَانِ دَر يَابَنْدِ زِيْر كَه مَثَلِ تَصْوِيْرِ مَعَايِنِه سَتِ وَ اِيْنِه اَفْهَامِ وَ زَوِيْكِ مَكْرُوْمَانِ دِنِ مَعْقُوْلِ رَا بَحْسُوْسِ وَ مَثَلِ كَلِمَةِ حَبِيَّةٍ وَ مَثَلِ سَخْنِ يَا يَا كَه كَلِمَةُ
 يَا دَعْوَتِ عِبَادَتِ اَصْنَامِ كَشَجَرَةِ حَبِيَّةٍ نِ مَانَدِ دَخْتِي يَا يَا كَه سَتِ چُوْنِ حَظْلِ كَه تَلَحُّ سَتِ وَ نَا خُوْشِ بُوِي وَ مَكْرُوَه طَبَايِعِ سَلِيْمِه وَ بَا وَ جُوْدِ جَنَابَتِ كَرَامَتِ
 اِجْتِنَتِ جَنَابِ شَدَه وَ بَرِيْدِه وَ بَر كَنَدَه شَدَه مِنْ فَوْقِ الْاَدْوِيْضِ اَز رُوِي زَمِيْنِ مَالِهَا مِنْ قَوَادِرِ نِسْتِ اَو رَا ثَبَاتِ وَ اسْتِحْكَامِ بَعِيْنِي نَه سَخِي وَ اَرُوْرِيْنِ
 وَ نَه شَاخِي وَ رَهْبُوْا نَظْمِ كَه بِنَجِي كَرَانِ بَاشَدِ اَو رَا مَدَارِ نَه شَاخِي كَه كَرْدَه بَدَانِ سَايَه دَارِه كِيَا بِي سَتِ اَفَادَه بَر رُوِي خَاكِ يَرِيْشَانِ وَ بِيَا صِلِ وَ خَارَاكِ
 حَقِيْقَتِ جَا نَه وَ تَعَالَى تَشْبِيْهِ كَرْدَه دَخْتِ اِيْمَانِ رَا كَه اَصْلِ اَن دَر دَلِ مَوْسَمِ ثَابِتِ سَتِ اَعْمَالِ وَ بِيَا نَبِ اَعْلَى مَلَبِيْنِ مَرْفَعِ وَ ثَوَابِ اَو دَر هَر زَمَانِ بَدَوِ مَهْلِ حَيْثِ
 خَرْمَا كِي_Nَجِ اَوْ سَتَقَرَا سَتِ دَر مَسْنَبِ خُو دَوِيْضُوْبُ اَوْ مَسْجُوْبِ بِيَا نَبِ عِلْوِ وَ نَفْعِ اَو دَر هَر وَ قَتِ رَسْنَدَه مَخْلُوْقِ وَ تَمَثِيْلِ مَوْ دَكَلِمَةُ كَفَرِ وَ عِبَادَتِ اَصْنَامِ رَا كَه دَلِ كَا فَرِ
 بَحْتِ مَدَمِ حُجَّتِ وَ بَر بَاهَانِ بَر اَن ثَبَاتِي نَدَا دَوِيْضُوْبُ اَوْ مَسْجُوْبِ بِيَا نَبِ عِلْوِ وَ نَفْعِ اَو دَر هَر وَ قَتِ رَسْنَدَه مَخْلُوْقِ وَ تَمَثِيْلِ مَوْ دَكَلِمَةُ كَفَرِ وَ عِبَادَتِ اَصْنَامِ رَا كَه دَلِ كَا فَرِ
 نِهَالِ سَايَه وَ رِي شَعْرِ مِيُوَه دَارِدِ اِيْجَانِ لَطِيْفِ كَه مَسْجُوْبِ شَاخِ اِيْمَانِي نِسْتِ دَخْتِ زَنْدَقَه شَاخِ نِسْتِ خَشْكِ وَ بِيَا سَايَه يَكَه مَشِيْشِ بِيَا كَشِشِ سَبِيْعِ عَقَبَارِيْ مَسْتِ
 يَكُنِيْتُ اللّٰهُ ثَابِتِ مِيَكْرُوْدِ خَدَايِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنَّا زَا كَه اِيْمَانِ اَوْرُوْدِنْدَه وَ اسْتِحْكَامِ مِيَدِنِ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بِنَجْنِ اَسْتِ وَ مَحْكَمِ كَه بَحْتِ قَاطِعِ تَزَوَانِ
 ثَابِتِ شَدَه وَ دَر دَلِ بَاهِي اِيْتَانِ مَتَكُنِ كَشْتِه وَ كَفَرَه اَن دَقُوْلِ ثَابِتِ كَلِمَةُ طَلَبِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَسْتِ كَه خَدَايِ بَر اَن ثَابِتِ مِيَدَارِ دَر مَوْسَمِ اَن
 فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِيَزَدِ كَا نِي دُنْيَا مَادَرِ زَمَانِ اَبْتِلَا وَ اَفْتِنَانِ صَبُوْرِي دَر زَنْدَوَا رَجَا وَ مَسْقِيْمِه تَوْحِيْدِ نَفَرِ زُوْنِ زَكْرِيَا وَ يَكِيْ وَ شَمْعُوْنِ وَ مَثَالِ اِيْتَانِ اَز اِيْمَانِ
 عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ وَ كُوِيْنَدِ ثَبَاتِ وَ دَر دُنْيَا بَعِيْنِي زَوِيْكِ مَرَكِ نَا خَتْمِ حَيَاتِ اِيْتَانِ بَكَلِمَةُ بَاشَدَ فِي الْاٰخِرَةِ وَ ثَابِتِ اَو رَا اِيْتَانِ اَز اِيْمَانِ
 كَه مَثَلِ اَوَّلِ سَنَةِ مَنَازِلِ اَخُوْرِيَه تَا جَوَابِ مَسْكُوْبِ بِطَرِيْقِ ثَوَابِ بَارُوْدِنْدَه وَ كُوِيْنَدِ دَر دُنْيَا مَادَرِ قَبْرِ سَتِ وَ اَخِرَتِ مَوْقِفِ مَقَالِ وَ يَضِلُّ اللّٰهُ الظَّالِمِيْنَ
 وَ فَوْ كَدَارِ خَدَايِ ظَالِمَانِ اَزَا مَاجِكَلِ تَوْحِيْدِ رَا هِ نِيَا بِنْدَه دَر دُنْيَا وَ نَه وَ رُوْقَتِ اَوَّلِ قَبْرِ وَ يَفْعَلُ اللّٰهُ خَدَايِ مَا يَشَاؤُا وَ نَحْنُ مَحْمُوْدَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 جَمْعِي اَلَمْ تَوَا يَا نَذِي وَ نَحَا كَه مَكْرُوِي اِلَى الَّذِيْنَ سُبُوِي اَنَّا كَه بَدَلُوْا اَتَبَدِلُ كَرْدَنِ نِعْمَتِ اللّٰهِ كَفَرًا شَكَرْتُمْ خَدَايِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 يَابَدِلُ كَرْدَنِ نِعْمَتِ رَا بَكْفَرِ بَعِيْنِي چُوْنِ وَ نِعْمَتِ كَا فَرِ شَدَن اَن نِعْمَتِ اَز اِيْتَانِ مَسْلُوْبِ شَدَه وَ بَكْفَرِ بَشْتِ اِيْتَانِ خِيْرِي نَا مَدَامَا اَبَلِ مَكَه اَن دَكَه حَقِيْقَتِ جَا نَه اِيْتَانِ اِيْمَانِ
 حَرَمِ خُو دَوِيْضُوْبُ اَبْوَابِ رِزْقِ بَر اِيْتَانِ كَشَا وَ نِعْمَتِ وَ جُوْدِ حَضْرَتِ سَالَتِ پَنَاهِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ مَشْرُفِ سَاخْتِه وَ اِيْتَانِ نَا سِيَا سِي كَرْدَنِ وَ قَدَرِ اَن
 نَه اَسْتِنْدِ حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ اَزَا كَه مِيُوْنِ كَرْدَنِ اَجْرِ مَهْمَتِ سَالِ بَحْتِ مَحْطُوْر مَانَدَه خَوَارِ وَ مِيَقْدَارِ كَشْتِنْدَه وَ بَعْضِي اَز اِيْتَانِ دَر حَرْبِ
 مَقْتُوْلِ وَ مَغْلُوْبِ شَدَن وَ اَز عَمَلِ رُوْتِ وَ مَرْتَبَتِي عَلِي رَمَضَنِ مَقُوْلِ اَسْتِ كَه مَادَرِ اِيْنِ قَوْمِ دُو قَبِيْلَه اَن دَكَه فَا جَرِ تَرِيْنِ قَبَا لِ قُرَيْشِ بُوِيْدِنِ بَعِيْنِي مَبْنُوْمِغِيْرَه وَ بَنِي اَمِيِيَه
 نِعْمَتِ حَقِيْقَتِ رَا بَعِيْرِ دَا نَمِ وَ اَحْلَا قَوْمَهُمْ وَ فَرُوْدَا وَ رُوْدَقَوْمِ خُو دَا بَعِيْنِي اَتْبَاعِ وَ اَشْيَاعِ خُو دَا اَوَّلِ الْبَوَا وِهُ بَسْمِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 وَ رُوْحِ اَسْتِ يَصْلُوْهُ طَهَارَتِ بَدَانِ وَ بَشَرِ الْقَرَارِ مَهْمَتِ وَ دَقَرَارِ كَاهِي سَتِ دُوْرُخِ وَ جَعَلُوْا اَوْ فَا كَرَفْتَنَدِ لِلّٰهِ بَرَايِ خَدَايِ اَن دَا مَانَدِ اَعِيْنِي
 وَ عِبَادَتِ كَه پَرِشَتِشِ كَرْدَنِ يَا دَر تَسْمِيَه كَه اِيْتَانِ اَلْاَلَمِ نَامِ نِهَادِنْدِ لِيُضِلُّوْا اَنَّا كَه اَكْنَدِ مَرُوْمَانِ اَعِيْنِ سَبِيْلَه اَز رَا هِ خَدَايِ كَه طَرِيْقِ تَوْحِيْدِ اَسْتِ حَقِيْقَتِ
 مَكْرُوْمَانِ اَز رُوْمَانِي خُو دَا يَكْدَر اِيْنَدِ عَمَلِ اِعْبَادَتِ بَتَانِ اَمَرِ تَمِيْدِ بَشْتِ بَعِيْنِي دُو سَه رُوِي بِيْدِيْنِ نَوْعِ يَكْدَر اِيْنَدِ قَارِنِ مَصِيْبِ كَه بَشْتِ بِيْدِيْنِي كَه بَارِ كَشْتِ شَا
 اِلَى النَّارِ اَبْتِلَا وَ رُوْحِ اَسْتِ قُلْ كَوَا يِ مُحَمَّدِيْنِ اِمْرِكُنِ اِعْبَادِي الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَرَبُّدِ كَانِ اِيْمَانِ اَوْرُوْدَه اَن دَر بَرِيْنِ وَ جِهَه كَه نَا زَكْدَارِيْدَه وَ نَفَقَه كُنِيْدَه
 يَقِيْمُوْا الصَّلٰوةَ نَا اِيْتَانِ بَا مَر تُوْمَا زَكْدَارِيْدَه وَ يَنْفِقُوْا وَ نَفَقَه دِهِنْدِ مَادَرِ زَقْنَاهُمْ اَز اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 وَ عَلَانِيَةً وَ نَفَقَه اَشْكَارِ اَمَارُوْكَه اَسْتِ جِهَه دَر نَقْلِ اَخْطَا وَ دَر مَرْضِ اَطْمَارِ اَنْسَبِ بَاشَدِ مَخْضُوحِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ اِيْمَانِ
 اَن يَأْتِيْ بِشَرِّ اَنَّا كَه بِيَا يَدِ يَوْمِ لَا يَبِيْعُ فِيْهِ رُوْزِيَكَه وَ خَرِيْدِ وَ فَرْخَتِ نَبَاشَدِ مَقْصُوْرِ خِيْرِيَه كِه بَدَانِ مَادَرِ تَقْصِيْرِ تُوَانَدِ مَوْ دَوِ لَا خَلَلِ وَ دَر اَن

روز و سببی نرسید که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه غلب و دستان دشمن کردند الا خلاصه یوم شد بعضهم لبعض عدو الله خدای الذی
خلق است که بیا فید السموات و الارض آسمان و زمین را و انزل من السماء ماء و فرستاد از آسمان آبی را و باران است فَاخْرُجْ بِهِ
بِیْرُونَ آورده بدان آب من الثمرات از میوه باران و قال لکم روزی برای شما که بدان روز کارگرانند و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی
التجری فی البحر تا میرود بریا با مرده بفرمان او هر چه که میخواهید و سخر لکم الاطوار و سخر کرد در شمار لجهایی آب یعنی آماده ساخت برای نهضت
و تصرف شما و سخر لکم الشمس و القمر و سخر کرد برای استقاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را و اشیان در حالیکه مستمندان در میان خود با یکدیگر
در میان و نامرت خود میکوشند و فتور و مشهور در آن ندارند و سخر لکم الیل و النهار و رام کرد و ایند برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی
برای نوم و راحت و دیگری بر کسب و معیشت و انکم و بدو شمار من کل ماسا لکم و از هر چه که استید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود و خواسته شما
بشمار ازانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که شمار کنید نعمت الله نعمت خدای که بفضل و کرم بی نهایت شما داد و لا تحصوها شمار نتوانید کرد
ان را و طاقت احصای آن نیارید سلی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبر است علیه الصلوٰه و السلام که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیکتر
سبب خلق است و فی نفس الامر هر صفت کمال شرح انوار جلال و جمال آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام از خیر تصور و تجل بیرون و از اندازه تفکر و ملاحظه
شعر برزده مدارج قدر رفیع تو فی عقل او یا بدو فی فهم بی برد ان الانسان بدستی که آدمی لطلوّم ستمکار است گفتار و ناسیس که ظلم
بر نعمت که از شر آن غافل است و کفران می ورزد که بحقیقت منعم جاہل است یا ظلم است که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفار است که در نعمت غفل
ورزد و در خیر بخشاید و ان قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم ۲ و مناجات و رب جعل ای پروردگار من بگردان هذا البلد این شهر که را اینستا
این از مکاره و مخاوف و اجتنایی و دور کردن مرا و بیتی و فرزندان مرا ان کعبه الاصلیة از آنکه پرستیم بنا را این عینی فرموده که فرزندان اسمعیل
بجست و عای خلیل الرحمن علیه السلام بت پرستیدند بلکه ایشانرا سکی بود از او و ارام نهاد و آن کردید ندید و گفتندی خانه کعبه انجر است پس هر جا محرمی
نصب کنیم بمنزل خانه باشد و این قول عرب است و مخالف جمهور چه بی شبهه قریش از نسل اسماعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهور است و رب اظن ای افرو
من بدستی که بتان اضلکن که راه کردند گشتو آسپاری را یعنی سبب کراهی بسیار شد من الناس از آدمیان فمن یبغنی پس هر که پیروی کند
مرا و من من فانه منی پس او من است یعنی از اهل ملت من و من عصائی و هر که نافرمانی کند مرا و من شرک فانه غفوق پس بدستی که
تو آمرزنده و جیم مهربانی یا قادری که بیا مری ایشانرا و رحمت کنی بر ایشان بتوفیق تو به یا بعد از توبه و بتنا ای پروردگار ما ایتی اسکنت بدستی
من ساکن کردانیدم من ذی و بیتی بعضی از فرزندان خود را و اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولد او ازها جره در زمین شام ساره خاتون که زن
خلیل الرحمن عم بود و شک آمد و ابراهیم عم را فرمود که دل من چنان میخواهد که با جره و پسر او میری بموضع که در و آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام
متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه سارا میکوید چنان کن پس ابراهیم علیه السلام بر براق نشسته و با جره و اسمعیل علیه السلام را سوار کرده باندک
زمانی از شام بر زمین حرم آمد و وادی که ایشان را بی اینی و رفیق بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من اینا را ساکن ساختم یوا و خدیو دخی
و زرع برود خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که درو گشت و کار توان کرد و عند بلیات المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است درو
و قتال با جرم است نه و ان و تعرض بدو مراد موضع خانه صراح است که در زمان آدم علیه السلام بوده و اگر نه بوقت دعای ابراهیم علیه السلام خانه نبوده
پس نگارند فرموده که و بتنا ای افروید کار ما ایشان را درین مسکن ساکن کردانیدم لقیما الصلوٰه تا پای و از نماز او پرستش تو بجای می آرند فاجعل
پس بگردان افیکه من الناس و لمای بعضی از مردمان را بخشش محبت حقوی الیکسم بتانده بی ایشان حق سبحانه و دعاء آن حضرت علیه الصلوٰه
و السلام را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله علیه السلام باندک زمانی چشمه زمزم بر کف جبرئیل علیه السلام یا با ترقم اسمعیل عم پیدا آمد و قبیلہ جبریم بنی و اعجم
اقامت نمودند و وزیر و زشوق مردم بدان خانه در تزیینات محققان بر آنند که اگر من بغیض و من الناس نبود ی فارسی و روم و هند و ترک و یهود و نصاری
در حرم از و هام کردند و پروانه وار سوخته شعله جلال آن شمع شدیدی نظم آنرا که چنان جمال باشد که دل بر دلال باشد و انکس که راجحان
جمالی عاشق نشود و بال باشد و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود و ان فقطم و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوه با علمم
لیشکرون شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتاء ترا این دعا نیز شریف اجابت پیوسته با آنکه مک وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات درو
پیدا میشود و در تفسیر انوار مذکور است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بکمال توان یافت و چون تکرار دعا و نیل تضرع و نیاز است و کبر

بار فرمود و بتنا ای پروردگار ما آنک تَعْلَمُ بِدَرْسِی که تو میدانی مَا خَفِی آنچه پنهان میکنیم وَمَا نَعْلَمُ آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکارا تو میدانی
وَمَا خَفِی و پوشیده نیست عَلَی اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ بر خدای از هیچ چیزی فی الْأَرْضِ و در زمین وَلَا فِی السَّمَاءِ و نه در آسمان برای آنکه عالم است غانی و نسبت
آن علم همه معلومات یکسان است بیت آنچه میداد آنچه پنهان است به همه بادانش تو یکسان است الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَنَاوَسَاتِشَ آن خدای که در حق
فضل خود وَهَبَ لِي و به بخشید و عطا کرد و مرا عَلَی الْكِبَرِ بر سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه میروم و نا امید از فرزندان من بخشید و فرزند استماعیل
و اسحاق اسمعیل را دست و چهار سالگی در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود و سه سالگی یا صد و دوازده سالگی آن دینی بدستی که پروردگار من لِسَمِيعِ الدَّعَاءِ برای
شنودن حاجات کند و عاست درین کلمات شاعر است بآنکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته اند وَبِاجْعَلَنِي اِيَّاكَ فَرِيضَةً مِنْ مَرَكُوكِ مَقِيمِ الصَّلَاةِ بِإِذْنِكَ
نماز و من ذَرِیَّتِي و فرزندان مرا نیز مواظب ساز به نماز از ابن عباس رضی منقول است که همیشه از اولاد ابراهیم علیه السلام جمعی بظطرت بوده خواهند بود
تا قیامت و بتنا ای پروردگار ما کرم نای و تَقَبَّلْ دُعَاءِ و فرزند پیر یعنی اجابت کن و عای مرا و بتنا اَعْظِفْنِي اِي پروردگار ما بیا مزمزم را و لَوِ الدِّی
و مرید را و مرا چون یان آرد بتو دعای غفران مرا بشمار قبل از منی بود و هنوز یاس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند مرا و از والدین آدم و حوا علیه السلام
بِالْكَوْمَيْنِ و بیا مزمزم من را یعنی هر که بتو آید من کُومِ یَقُومُ الْحِسَابُ روزی که قایم شود حساب خلائق ابن عباس رضی فرموده که مرا و مومنان
از امت محمد رسول علیه الصلوة والسلام وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ و پندار ای محمد خدای را غافل از خبر عما یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت
باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشان است چه این الی شبه بدیشان خواهد رسید و اصل آن است که در امثال آن نوابی دانند که صورت خطاب متوجه
انحضرت علیه السلام است و مراد غیر او نیست اِنَّمَا یُؤْخَرُوهُمْ خَزَائِنِ مَنَیْتِ که تاخیر میکند عذاب ایشان را لَیَوْمَ یُخْصَصُ برای روزی که خیره شود فیهِ
الْأَبْصَارُ و آن دید باز مشاهده احوال مُخْطِئِینَ در حالتیکه خداوندان این دید باشند کان باشند بسوی استغفر فیله السلام که ایشان را
محشر خواهند مَقْنَعِی رُؤُوسِهِمْ بر دشتگان سرهای خود را ببالا یَقُولُ الْیَهُودُ بَارِئُکَ و بدیشان طوفانم چشمهای ایشان یعنی خیره بودند
مانده بروچی که نتوانند در خود تکرارین و أَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ و دلهای ایشان غالی بود از فهم و خرد بواسطه غلبه و هیبت و حیرت و آنذ و النَّاسِ
و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و تبرسان یَوْمَ یَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ آن روزیکه سیار بدیشان عذاب و آن روز مکر است یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا اِسْ كُونُوا بِنَا كَمَا كُنْتُمْ لَنَا كَذِبًا اِي پروردگار ما آخونا باز پس و از بعضی عذاب ما را تا خیر کن و ما را بدینا فرست و هیبت
ره الی اجل قریب از زمانی نزدیک تَحَبُّ دَعْوَتِكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی انکسی را که بتو خواند و یَتَّبِعِ الْوَسْلَ و پی روی کنیم و رسد و گاه
أَوَّلَهُ تَكُونُوا رِجَابِ اِیْشَانِ کونید فرشتگان آبا بنودیشما که از روی سبالغه اَقْتَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ سَوَکُنْدِی و بدیشان ازین و در دنیا که شما پانیده خواهید
بود مَا لَكُمْ مِنْ دَوْلٍ نباشد شمار هیچ زوالی مراد آن است که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بستی دیگر نقل خواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما
فِی مَسَاكِنِ الدِّیْنِ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود چون عادی و نمود و تَبَتُّنَ لَكُمْ و ظاهر شد شما را که کف
فَعَلْنَا بِهِمْ مِکْرَهُمْ کردیم بدیشان مکر را و در منازل ایشان اِنَّا رَزَوْنَا عَذَابَ رَاَوْضِهِمْ بِنَا لَكُمْ الْاَمْثَالَ و مثلها زدیم برای شما از آنچه
ایشان و قَدْ مَكَّرُوا مَكْرَهُمْ و بدستی که کوشش کردند و حیل کردی آنچه نهایت مکر ایشان بود و عِنْدَ اللَّهِ و نزد یک خدای است مَكْرَهُمْ مَجْرَاهِی مکر
و آن گاه مَكْرَهُمْ و بدستی که بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِقَوْلِکَ مَا زَجَّای برو و مِنِّهِ الْجِبَالُ از آن مکر کوهها و جبال مثل احکام
حضرت یحیی علیه السلام است یعنی کافران حیلها انجختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال اسیات است را نزل گردانند و این محال است بیت
هست با و مکر ایشان که بای نیکی تواند کرد و را بردن زجایی در معال از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت و قصه مرو و جبار است که چون
ابراهیم علیه السلام را آتش مشاهد کرده گفت بزرگ خدای دار و ابراهیم که او را آتش بر پا شد من بخواهم که بر آسمان روم و او را به سلیم شرف ملک گفت که
بغایت کرم است و برود رفتن بابا فی سیر غیب و فرمود و ما صرحی بساختند بدست سه سال بغایت بلند و چون برانجا رفت آسمان را چنان دید
که از زمین میدید و دیگر آن بنا سفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره خل هم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن خرد از بای و آمد و خلون
پلاک شد و نزد چشم گرفت و گفت با آسمان روم و با خدای ابراهیم که سواره مرا بسفید جنگ کنم پس چهار رکس را پرورش و اوقات تمام کردند و
چهار گوشه بساخت و در یکی خدای و دیگری تخانی و در است کرد و هر چهار طرف او چهار نیزه که زیر بالالتی شد تعبیه نمود پس کسان را چند روز کرسه
داشتند و چهار مراد بر سر نیزه ها کرده اطراف صندوق را برتن کسان بر بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده جانب مراد را بر دانه نمودند و صندوق را که سر

اسما بعبث یعنی آنچه قوام عیش شما بوی است از معاصم و ملاس و من لستم که و هم برای شما ساجده است که سبید شما را و ارباب قاین روزی و نبینان
یعنی خدام و محالیک و گفته اند انعام و در کلب و ان من شیء و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد الا عندنا کتوبا است یعنی در کتب فرمان ما
خویشا نه خرنه بای او یعنی ما قاوریم برای او و گویند این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار و تشبیه کرده است مقدور است خود را با بنیادی محکم و نه که
اخراج آن احتیاج بکلفت و حمت نیست و ما ننزله و فرود می آوریم آن را الا بقدر معلوم که با اندازه دانسته شده که کم از آن شاید و نه زیادت بر آن
باید و از سکنای الرياح و فرستادیم و بار الواحی که انسان را بر این برادران کان ابرار یا استن کنندگان و ختم را بهیوه فاقولنا من السماء پس فرستادیم
از آسمان مائ ابلی که آن باران است فاسقینا که موه که پس بخوانیدیم شمار از ان آب و تصرف دادیم در آن و ما انعم که و نیستید شما در آن آب فرو رفته
را بخوارین و نگاه دارندگان در جاه و عذیر و حیمه بلکه ما انعم امام ما زیدی روح در ناوالات فرموده که نیستید شما خدا را خرنه داران یعنی خزان او بر دست
شما نیست و آنچه شما در خزانه نهید همه از آن است و انما لنخن نخنی و بدستی که مانده میکردانیم اجسام فانیه را با یکجا حیات و او و نمیت و میمیریم
اجسام حیه را باز از حیات از آن در لطایف قشیری روح مذکور است که زنگ می رسیم و لها را با نور مشاهده و میمیریم نفوس را در مار مجاهده بازنده میساریم نفوس
طاعت و مرده میگردانیم متابعت شنوات صاحب بحر الحقایق روح فرموده که احیای قلوب اولیا میکنم تا نور لعالت جمال و امانت نفوس ایشان میساریم
بطوات نظرات جلال باموت و حیات میساریم بجمع و لبس و نحن الوارثون و ما وارثانیم یعنی باقی بقای قای غلابی چه میراث چه میراثی که بعد از مردن
بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق سبحانه موصوف است بصفت بقا و لقد علمنا المستقیدین و برانیم میانی که فکرا را منکر از شما و اسلام و لقد
علمنا المستاخونین و بدینیکه ما می دانیم و پس فدا و کار از ان یا می دانیم پیش از او پسینا از ان شما که او میان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم علیه السلام
تا این وقت و هر که خواهد مرد و ما قیامت یا هر که متولد شد از که شکان و هر که بخواد از او از انیدگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و می دانیم امت محمد علیه الصلوة و السلام
یا آنرا که مقدم است و وصف جهاد یاد برفت بطاعت و آنرا که مؤخر است از اینها و اسباب نزول آمده که نلی جمیله و عقب حضرت سالت پناه علیه الصلوة و السلام
نماز میکند و در صفوف سنای بعضی از جماعتیان در صفهای پیش می رفتند تا او را نه سفند و جمعی باز پس می آمدند تا وقت رکوع از زیر بغل خود تا شای او کنند
سجانه فرمود که مقدم و مؤخر از اهل صفوف می دانیم و من پوشیده نیست و ان ربک و بدستی که هر روز کار تو هو کجاست هم او جمع کند متقدمین و
متاخرین را و جزای هر یک را بد و رساند انما حکیم در سیکه او را سبک کار است علمه و انما ینان و اشکارا و لقد خلقنا الانسان و بدینیکه او را
انسان را یعنی آدم علیه السلام من صلصال از گل خشک که چون دست بروی زنند مانند سفال نخته آواز کند من حماء و آن گل کائن بود و از گل سیاه
روی گرفته بواسطه بسیار بودن و آب چون لای که رنگ عوض جوی باشد صاحب بنیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلام را از خاک آفرید بر آن وجه که آب لطف بر خاک
بارانید تا گل شد بدنی گذاشت تا خاک گشت پس آنرا با حسن تقویم تصویر کرد و مسنون یعنی مصور است که بگذشت تا خشک شد و بر تبه صلصال رسید و الحما
خلقناه و جان که بد پریشان است بیا فرماید و امن قبل پیش از آفریدن انسان من نای السموم ه از انش بی و دو که در مسام نفوذ می نماید و صورت
از ان آتش متکون میگرد و این سعود و من فرمود که سموم و نیا جزوی است از مضاف و جزو و سمومی که جان از ان آفریده شده و از ان قال و یا لکن انرا که
ربک الملئکه پروردگار تو فرستگار از که بخت خلافت زمین انی خالق من آفریننده ام بشر آدمی را من صلصال از گل خشک که کاین است
من حماء مسنون ان لای مصور فاذا استویته پس چنان است گنم صورت و هیئت او را و لفتت فیه و در آرم در وی من و وحی از روحی
که آفریده من است و او بدان زنده کرد و ففغو الیه پس بغیر او را سا جلدین ه سجده کنندگان فبجد الملئکه پس سجده کردند فرشتگان که هم چنین
همه ایشان تمام یکبار الا ابلیس مکر ابلیس که از روی استکبار ابلی آن یگونی سر باز زد و سر کشی کرد از انکه باشد مع الساجدین ه از سجده کنندگان
مر آدم علیه السلام قال یا ابلیس گفت خدای که ای ابلیس مالک چیست ترا عرض توجه بوده ان لا یگونی و انکه نبانی مع الساجدین ه با سجده کنندگان
قال گفتا ابلیس که ان لا یسجد فیتن من که سجده کنم لیست و خلقته مر آدمی را که آفریده او را من صلصال از گل خشک من حماء مسنون از لای سیاه
بویی تا که یعنی او را از احسن عناصر آفریدی که خاک است و در از اشرف آن که آتش است پس روحانی لطیف چه افغان بر چه بنانی که سفید را ابلیس نظر ظاهر را و آدم علیه السلام
و است مانع باطن او قافل بود و صورتش را و برانده و دید و دانست که کج اسرار درین خرابه مدفون است نظم کنجیت و رین خانه که در کون کجده ان کج خراب
از بی این کج بنان است نه فی الحقیقه آنکس که درین خانه رهی یافت نه سلطان زمین است سلیمان زمان است نه قال گفت خدای مرا ابلیس را بعد از آفریدن
او از سجده آدم علیه السلام که فاخرج پس بیرون روینما از آسمان باز بهشت باز زمره ملائکه باز صورت ملک با از مرتبه که ششی خرافات و جیم پس بدستی که تو





از کل حکم شده یا سبکی بر آن نوشته شده نام هر کس که نام زود بوده آن فی ذلک بدستی که در پاک کردن ماقوم لوط را لایات بر آینه نشان است برای عبرت
المؤمنین هر خداوندان فرستاده که بزرگی و کرمند و حقیقت شایسته است و این صفت مؤمنان است چنانچه در حدیث آمده که انقوا فرشته المؤمن
فانه بنظر نور آید و آمده اند که خواجه بزرگ قطب الاخبار خواجه عبدالحق عجدانی قدس سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد بصورت زاهدان
مرد و بر سجاده برکت در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرموده که انقوا فرشته المؤمن فانه بنظر نور آید
سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که نابری و ایمان آوری جوان گفت نفوذ باید منما که مراد از آن باشد خواجه اشارت فرمود
و خادم خرده از سر جوان برگشید زاری پیدا آمد جوان فی الحال زار میرید و ایمان آورد و خواجه فرمود که ای یاران بیایید تا بر موافقت این عهد که زنا را ظاهر میرید یا
نیز زنا را باطن را قطع کنیم خردوش از مجلسیان برآمد و در قدم خواجه افتاده و بگوید توبه کردند نظم تو چه باشد ایشان آمدن بر در حق مؤمنان آمدن عام را توبه زکا
بد بود و خاص را توبه زود بود و آنجا و بدستیکه شهرستانهای موفقه لبسبیل مقیم و برای دایم السلوک یعنی برای است که قافلها میروند و آثار از برای
بینند آن فی ذلک بدستی که در آنچه یاد کردیم لایة للمؤمنین بر آینه نشان است مکرر ویدگان را بر قدرت ربانی و آن گان و بدستی که بودند اصحاب
الایکة اصحاب آنکه یعنی قوم شعب علیه السلام لظالمین بر آینه سمکارانند بکفران و دختان بسیار و بهم گرفته را گویند و بلة ایشان را با اعتبار آنکه در میان پیشها
و مرغار با بود و ایکی میگفتند و شعب علیه السلام با اهل مدین و اهل یکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصبحه پلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت و صحاب
ایک تیرا فانی کردند فافقهمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان نشان بعد از بوم الظله و آن در سوره شعرا مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و آنجا و
که سدوم و ایکیه با ایکیه و مدین کیا مقام مقبیین برای روشن و بویا است که مردم میکندند و می بینند و لقد کذب و بدستی که تکذیب نمودند و اصحاب الحجر
اهل دیار حجر یعنی مشرکین و سادات گان بان یعنی صالح علیه السلام را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است و اینها هم و دادیم ما نمودر ایا نسا ابدا
کتاب ما برنی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اگر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ما از سنگ معجزه است
مشتمل بر بسیاری غایب چون بزرگی خلقت که هرگز تشری بعظمت او نبوده و زاد و بعد از خروج و بسیاری شهادت که همه قوم شود علیه السلام را کافی بوده و بکر
جاء آمدن آب در روز نوبت او و خوردن تمام آب را و بیکو بیت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به نمودادیم فکا فو اوس بودند عندها از ان آیات
مغرضین روی کرده اند گان و کافوا یخجون و بودند که می بریدند و میرشیدند من الجبال از کوهها میوفا خانها افینین و حالیکه این
بودند از اندام آن و لقب زدن و زدن بامی پیدا شدند که آن خانها حمایت خواهند کرد و ایشان را از عذاب دران خواهند بود و فاکخذ لهم الصلوة پس اگر
ایشان از صبح عذاب مضحکین صحرالیکه در آینه گان بودند بصبح یعنی اول روز یکشنبه بصبحه جبرئیل علیه السلام پلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فاما
اعنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان و کافوا بکسبون و آنچه بودند که کسب میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بنای بیوت و ما خلقنا
السموات و الارض و بنا فربهم و آسمانها و زمین را و ما فیها ما و آنچه میان ایشان است الا بالحق مکرر حکمت یا سبب ظهور حق یا برای بیان حق
و ان الساعة و بدستی که قیامت لایة بر آینه آینه است و خدای انتقام از کذبان خواهد کشید فاصف الصفح الجمیل پس در گذر گذشتن نیکو
یعنی عفو کردن حق خود را و در صد کافات خود مباحش بعضی بر آنند که این حکم بابت السیف منوخ است آن و بک بدستی که پروردگار تو هو الخلق
اوست آفریننده خلایق و اطلاق العظیم و انا بابل و فاق و نفاق در سبب نزول آمده که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام در اودعات هفت کاروان
ویدارنی قرینه و بنی نظیر که انواع طیب و جواهر متعه و جاهای فاخر باز داشتند و در تشریه آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بکه درآمدند با طعام
بسیار و طلبس شیار و بر هر تفرقه بری برخی از صحابه رض گفتند اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای نفقه میکردیم و صاحب قسیر میگوید که در خط
مسار که حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خطور فرموده و بسیار دشواری نمود که مؤمنان کرسنه و برهنه گذارند و مشرکان را از اینهمه مال باشد آینه آ
و لقد افیناک و بدستی که ما دادیم ترا مسبعا من المتانی هفت آیت از متانی که قرآن است و این هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد
هفت سوره است از اول قرآن که از سبع طوال گویند یا جو امیم سبعه که عریش قرآنند و قرآن را متانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص و روشنی
شده یعنی تکرار یافته و القرآن العظیم و دیگر دادیم ترا قرآنی عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قراءت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع
المتانی که فاتحه است یا سبع طوال یا جو امیم ارجیل عطف عام باشد بر خاص لا تمکن کمش و باز کن عینک بر چشم خود را الی ما امتنعنا
مبوسی اخیر که ما بر خور داری دادیم به یا بخیزی از و اجا صنفها را منهم از کفار رنی از رغبت است نه از نظر یعنی آنچه اصناف کفره را از یهود

و نصاری و مجوس و عبده اصنام و اودیم و ایل مشوک که آن بغایت حقیر و خوار و ذلیل و بی اعتبار است نسبت آنکه بتواری و داشته ایم از خصایل کمالات رمان
 پیش در بای قدر حرمت نه نه محیط فلک جهانی نیست نه داری آن سلطنت که در نظرت نه ملک کونین و حسابی نیست و لا تحرک و اندوختن و محو و خلق
 بر یاران خود بی توانی و درویشی و اخفض جناحک و تو را که مال خود را یعنی توانی کن للمؤمنین و مؤمنان را و رفیق نمایی با ایشان و کشف
 الاسرار گفته که خفض جناح کنایه است از خوش خونی و مقرر است که خلعت خلق عظیم خبر بالایی و الای حضرت علیه الصلوٰه والسلام راست نیاید و نظم
 ذات ترا و صف نکو خونی است نه خوی تو سرایه نیکوئی است نه روز ازل و دخته حکم قدیم نه بر قدر تو خلعت خلق عظیم و قل و بگو ای آن که از خود می
 که من یم کننده ام المؤمنین و یومید یعنی بر بیان و بر بیان یم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای غیبی شما و قسم کما اتوک امتان
 غیبی که فرستادیم علی المقسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن آنا که ساختند قرآن را عظیمین پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را بچندین
 وصف باز نمودند از سحر و شعو و کمانت و مقبری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری مثل را میگفت دیگری غلبه
 بخود تخصیص میداد و اینها از روی استهزا بوده و گویند غنمان دوازده تن بودند که ولید میخورد در موسم ایشان را بعبقات که فرستادی تا با هر قافله از حجاج که می
 کنند ایشان را از حضرت رسالت نیا علیه الصلوٰه والسلام تنفیذ داده گویند سحر و شعو و کمانت و مقبری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سوره بقره از آن من دیگری مثل را میگفت دیگری غلبه
 بخی پروردگار تو گفتند هم اجمعین که هر آینه همه ایشان را سؤال خواهیم کرد عما كانوا یعملون و از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکلیف
 نقل است که حضرت رسالت نیا علیه الصلوٰه والسلام بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل علیه السلام آمد و آیت آورد
 که فاصدع پس لشکرا کن و بظاہر قیام نمایی بجا تو فرما آنچه ترا فرموده اند از او مروی و اعرض روی بگردان عین المسترکین و از مشرکان و اهل
 کفر بدیشان آورده اند که هیچ تن از شرف قریش در ایذا و آزار رسید عالم علیه الصلوٰه والسلام بسیار کوشیدندی و هر جا که میرا و بدندی بفسوس و استهزا
 پیش آمدندی روزی آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل علیه السلام که این پنج تن آمدند و بدستور معهود امتحان گفته بطواف حرم محرم
 مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شرا نشانی از کفایت کنم پس شادت کرد و باقی ولید میخورد و بکف پای عاص بن علی
 و به پنی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یعوف و به چشم اسود بن مطلب و به پنج ایشان با نیک زمانی ملاک شدند و ولید بدکان تیر تراستی بگذشت و
 یکانی در دهن او و بخت از روی خطمت و کبر بر سر زبر مکرده که از جامه باز کنند آن پیکان ساق و پیرام جروح ساخت و رکن شرمانی از آن بریده گشت و بدو زخمت
 و خاری و رکف پای عاص خلیه پایش ورم کرد و بدن بر دواری حارث خون و قرح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یعوف روی خود را بجای خاشاک
 میزد و ملاک گشت و چشم اسود بن مطلب نایب شد از غضب سر بر زمین میزد و نا جاننش بر آمد و این آیت نازل شد که انا کفیناک المستعینین برستی که
 ما کفایت کردیم از تو سر استز کنندگان الذین یجعلون آنا که میسازند و مشرک میکنند مع الله با خدای حق اهلها اخو خدای دیگر با جمل فتن
 یعملون پس زدو باشد که بداند عاقبت کار و به بنید مکافات کرد و در خود را و لقد نعام و بدستی که ما میدانیم انک یضیق صدوک انکه ناک
 می شود سینه تو بما یقولون آنچه کافران میگویند از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشواری آید ترا گفتار که فارغی محمد و باک
 پس بتیج کن بتیجی مقدر بچند پروردگار تو یعنی بگوئی بجان الله و بجهده و کنی من الساجدین و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار
 فرموده که ما از تکلیفی تو آگاهیم و از آنچه تو میرساند از غصه بیکانگان خبر داریم تو بجز نور دل بنماز و رانی که میدان مشاهده است و با مشاهده دوست بار ملاک شدن
 آسان بود یکی از این طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکصد تازیانه زدند و آتشی بگرواندوی پریدم که ای جوان هر چندین خم خوردی و نمانیدی گفت
 شیخا معذوم و ما که معذوم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزدند از نظاره وی بالجم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ میزن و بگذارد ما من بدیل و نظاره
 میکنم آن چهره کارین را و اعتد زبک و بر شش کن پروردگار خود را حتی یا تیک الیقین و تا وقتی که سیاه بدستوم کرد و از یقین موفق است
 چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه ما و احمی که زنده عبادت او را فرامگذار و دست از پرستش او باز نداشت

و منی الخ و یاق و ثمان و عشرين ایه مکیت

بسم الله الرحمن الرحیم

ای آنکه نزدیک رسیده فرمان خدای قیام قیامت یا عذاب کفار فلا تستعجلوه پس طلب آن کنید ثبات تا وقت آید آورده اند که معاندان
 تعجیل می نمودند و آنچه پیغمبر علیه الصلوٰه والسلام ایشان را وعیدی فرمود از قیام ساعت یا عذاب دنیا آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل کنید گفتند





اگر آنچه تو میگوئی واقع شود و شریکان حق که بتانند ما را از آن خلاصی خواهند داد حق سبحانه و تعالی پاکست خدای و تعالی عما یشرکون و در سرت
از آنچه ایشان انبار میگردانند یعنی بزرگ تر است از آنکه او را بشریکی باشد که دفع مراد کند یعنی منع عذاب تواند کرد و یقول المذکوره و میفرستد فرشتگان را بالوح
بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوب است یا ملائکه را باروح میفرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت و تبیان می گوید که هیچ ملکی خود نیاید الا آنکه روح
با او است و رقیب بر و چنانچه بر آدمیان حفظ می باشد و بر هر تقدیر فرو آمدن ملائکه باشد من امره از فرمان خدای علی من یشاء و بر هر که خواهد من عباد
از بندگان خود که استحقاق نبوت او را ثابت بود و بزبان ملائکه منزل با انبیا گویم ان ائذ و اوله انما اعلام کنید و برسانید خلق را و آگاه سازید آنکه لا اله الا الله
نبوت خدای مستحق عبادت الا انا کرم من که آفریننده و روزی دهنده همه مخلوقات هستم فاقفون پس توبه ساز من و جرم بر پیش کنید بیت
مراسد کی کن که دارا منم تا از بندگانی و مولی منم خلق السموات والارض با فرید آسمان و زمین را بالحق یکم درست و راست با حکمت یا بجهت بیان
حق تعالی عما یشرکون و بزرگتر از آنچه انبار میگردانند برای وی خلق الانسان با فرید آدمی را من تطفة از آب منی که جمادی است با
حسن و فهم و هیولانی که صنع و شکل پذیرد پس او را عقل و فهم داد و فاذا هو پس انکاد او خصیصه مقبیل و جدل کننده استا شکار را یعنی مغا طره میکند و منجوا هم
که سخن خود را به حجت ثابت سازد و مراد ابی ابن خلف است که استخوان کهنه و ست شده را بحضرت پیغمبر علیه السلام آورده و گفت من یکی العظام و بی رسم حق سبحا
این آیت فرستاد که او را اول جمادی بود و ما او را حسن و نطق دادیم اکنون با ما محب و له میکند چرا استدلال نمی کند از ابداع عاده که هر که بران قادر بود هر آنکه برین قدرت
دارد و الا انعام و چهار یا یا از که اصناف ثمانیه اند خلقها لکم با فرید برای شما و گفته اند لکم متعلق با بعد است یعنی مرثا را فیهما دفع و ایشان را بکلی
کرم کننده یعنی جامه از شرم و موی که سوزان باز دارد و و متبایع و دیگر شمار او ایشان منفعتها است از تنجاش و شیر و گزایه و رکوب و تجارت و جران و منهنها
تا کلون و از ایشان میخورد یعنی شیر و روغن و میوه یا میخورد از ایشان آنچه توان خورد و چون و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید و بر و بحر کو یا غیر معتد به است
و لکم فیهما و شمار است در آن چهار پایان جمال زینتی و آرائشی است یعنی درهای خانه شمار وقت ایستادن بدین انعام زینت می باید چنین تو چون
هنگامی که بازمی آیند از چراگاه یا از امکا خویش یعنی آخر روز و حین شرجون و وقتی که بیرون میروند برای خود یعنی باید و تحمل اثقالکم و بر سید
بارهای کران یا ابدان شمار را الی بکد که تگوفوا بشهری که نباشد شما بالغبیه رسیده بدان به بارهای کران یا پیاده الا بشق النفس کبرج سختی
که به بدنه های شمار رسد اهل که را میگوید که با امتعه تجارت خود را بهیچ شهری از شام و من توانید رفت مگر مشقت تمام پس حق سبحانه شمار نعمت انعام فرمود
ان و تکتبه بحقیق که آفرید کار شما کو و ف هر آنکه مهربان است نعمت داد بی سابقه خدمت و حیم و بخشاینده است که با فریدن چهار پایان کار بر شما
کرد و الخیل و بیا فرید اسبان را و البغال و ستر از و الحبوب و غران را لکرتکوبوها تا بر نشیند بآنان و ذمینه و تا آرایش کند روزگار خود را بدان
آرایش کردنی و میخلق و بیا فرید چنانچه نیان را آفرید و الا تعلمون و آنچه نیز که شما نمی دانید از خشرات و هیوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند از هر نعم
بششی است یا ملائکه حافات و صفات یا مخلوقات مادی که قلوب و لباب آورده که سکرات از تفسیر آنچه حق سبحانه تعالی میفرماید که صلا تعلمون اولی است علی الله
و بر خدای است یعنی او است قصد التنبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل است بحق یا بر و است صراط مستقیم و تعبدل آن نه بر سبیل و جوب بلکه از روی فضل
و رحمت یا مراد است راه حق یعنی دین اسلام و منهنها و هست یعنی از آن راه که خلقان روند جائز و طایع و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و شرک یا هو و بدع و لو نشاء
و اگر خویشی خدای نایب قصد لکم اجمعین و هر آنکه راه نمودی همه شمارا و توفیق رفیق ساختی تا همه سائران بقصد السبیل رسیدند می هو الذی انزل اوست آنکه
فرستاد من السماء ماء از آسمان یا از سجاب یا از آسمان سجاب و از سجاب بر زمین آبی لکم منه شراب شمارا از او شامیدی و منه شجر و این
باران باشد درخت مراد کیا بی است که از زمین بروید نه بنایی که از اساق باشد فیه در آن نبات رسنه شیمون و میچرانید چهار پایان خود را بنیت لکم
میر و اینم ما و حصن بیا میخواند یعنی میر و باند خدای برای شما به الذرع باب باران کشت را مراد جوب غاذیه است که زراعت میکنند و التوتون و درخت
زینون را و الخیل و خرمانیا را و الا عتباب و تا کبارا و من کل الثمرات و بعضی از همه میوه ها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوه ها موجود نباشد الا درشت
ان فی ذلک بدیسی که درین رویانیدن جوب و شجر را لایه بر آینه دلیل است روشن بر قدرت حکمت الهی لقوم یتفکرون و هر که رویی را که تفکر کند و
تامل کند و آنکه در زمین افتد و آب درون نفوذ کرده متعفن گردد و اعلامی او منشق گشته ساقی از او در هوا تصاعد یابد و اسفل و بشکافته سخی از او در زمین منسج شود
و به نشو و نما ساعت بساعت زباده میگرد و تا وقتی که از بار و انوار و میوه ها برودید آید هر میوه را شکلی و لونی و فره و دیگر باشد معلوم است که اختلاف اشکال و الوان
و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم روضه جان بخش جهان آفرین با آنچه کون و مکان آفرین کرد و بر شاخ و کل و برگ و بار و جلوه او

ع

پس ایشان را می شناید اموات و ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غیرواحیاء نه زندگان یعنی بسان جمادات نمی شوند و میگویند و ما
نَشْعُرُونَ و نمی دانند ایا آن یَبْعَثُونَهُ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عیده ایشان پس چون وقت بعثت خود و غیر خود را ندانند چگونه خواهند
و او بر سر زندگان خود را و معبود باید که بخیر کمال زندگان خود را و او در ریهال جزا بدیشان توانا و میباید که روز قیامت بتان را برانگیزد
و ذات ارواح تا از عیده خود تبرکند اَلْهَکُمُ خُذِی ثَمَّ اِلَهُ وَاحِدَهُ خدای یگانه و یکتا است قَالَ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ پس آن کسانیکه
بِالْآخِرَةِ سَیَرِی و دیگر یعنی تصدیق بعثت میکنند قُلُوبُهُمْ مُنْکَرَةٌ و لهای ایشان ناشناخته است و رستی را ناپدید کرده و هم مستکون
و ایشان سرکشند از متابعت پیغمبر علیه الصلوة والسلام یا کردن کشتی میکنند از قبول میان لاجرم بر این دست و درست است اِنَّ اللهَ یَعْلَمُ
اَنْ خدای میداند مَا یَسْتَرْقُونَ آنچه پنهان می سازند از کار و حیل بر رسول خدای علیه الصلوة والسلام و مَا یَعْلَمُونَ و آنچه آشکارا میکنند از حرمت حق
با وی اِنَّه بدستی که خدایتعالی لَا یُحِبُّ الْمُشْکِبِینَ دوست ندارد و متکبران از توحید خدای و تصدیق پیغمبر علیه الصلوة والسلام سرکشی کنند و اِذَا قُلُوبُهُمْ
و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را بر سر ساز و ساء و سرفای که مَا ذَا اَنْتَ کَیْ فَرَسْتَ و بگو طر و در کار شما محمد بن سخن بر سبیل است و او حکم است
چه ایشان نزول قرآن مقرر نمودند اما چون کسی بپست بر سیدی که خدای چه فرستاده است قَالُوا کونید اساطیر الاولین که آن فرستاده شده سرکشند
ایشان است یعنی هیچ نفرستاده و آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را که راه ساختند و حق تعالی فرموده که این عمل کردند و بجا نیاوردند
اَوْ ذَا هُمْ بَارِکْنَا بَیْنَهُمْ اَوْ ذَا کَامِلَةٌ بِتَمَامِ یَوْمِ الْقِیَامَةِ طر و ز سرخیز و من اَوْ ذَا الَّذِینَ و بر و از بعضی نیز بکنایان آنکه یَصْلُوهُمْ
که راه ساختند ایشان را یعنی علم طبع به بدیشتی با مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عفو بت کفر خود خواهند کشید به تمام و هم حصه از عقوبت قومی که کجیل
و نادرانی ایشان را که کرده اند اَلَا مَسَاءٌ بَدِیْدٌ که بداری است مَا یُؤْذُونَ هَآءِ اِنَّ بَارِکَ اِیْشَانِ یَسْخَرُونَ الَّذِینَ بدستی که مکر کرده اند آنکه بودند من
قَالَ لَهُمْ مَنِ اِذَا بَلَکَ بَقِصَةٍ مَّکَذِبٍ اَمَّا عَلَیْهِ الصَّلَوةُ و السلام فَاَلَمْ یَا اَللهُ پس باید فرمان خدای بَدِیَا طَهُمُ بَانَ بَنَاهَا ی که بر او رفته بودند یعنی
امر خدا بتجاری انبیای ایشان صادر شد مِنْ الْفَوَاحِشِ ارجحه اساس عمدی که بنا بر آن موضع بود و حق تعالی عَلَیْهِمُ السَّقْفُ برایشان سقف نهاد
مِنْ فَوْقِهِمْ از بر ایشان یعنی اول بام برایشان فرو داد پس دیوارها و این سار است با بندهام کلی و ملاک ایشان و در آن بعضی بر آنند که مراد از این بناجر
فرو دست که ببال ساخته بود و ارتفاع آن خیمه را که بود و گویند و فرسخ طول و عرض دست که بر صد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده
با وی مقابل نماید بعد از تمام صبح با وی از محبست الهی بوزید و آن بنا را از پنج دنیا و بر کند و تفسیر تعلیمی آمده که سر آن بنا در دنیا افکند و باقی در خانه های فرو دنیا
اقبال و آوازی محبب از آن پدید آمد که زبان قوم بخلیل تدبیری هم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که کو نام و شته ببال است محمد جزیری
رح آورده که زبان همه مردم در زمان فرو و سرفائی بود و چون سقوط صره واقع زبانها را انلا و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند و هیچک زبان آن دیگری نیست
و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی فرو و اتباع او و ما تجاری بناهای ایشان حکم کردیم و اَللّٰهُ یَسْخَرُ
الْعَذَابُ و بیاید بدیشان عذاب مِنْ حَبِثٍ لَا یَشْعُرُونَ از آنجا که ندانستند که خدایتعالی فرو و را بتلاکرو اند یعنی وقتی که طبع ندانستند یا از جرمی که مکر
نبود و میباید که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر فرو و مسلط شد و در باب فرو و که خدای فرو و را بتلاکرو اند به پشته که در مینی او رفته و دام اللعنه جبه
گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در آنجا ماند و درین مدت پیوسته مطر و بر سر وی میزد و نافی الجده آرمی می یافت شیخ فرید الدین عطار در توحید منطبق بطریق
آورده نظم نیم پشته بر سر دشمن کما شت : در سر او چار صد سالش داشت : چون و ده کشتن ضعیفی را مدد : سببت خضم تو را بر کند : اَتَمَّ یَوْمَ الْقِیَمَةِ
پس روز قیامت بخن طهم رسوا کرد و ایشان را عذاب کند با تش خیا و در دنیا معذب کرد و اند با قاون صره و سبیلای لشکر بعوضه و یقول و گویند
خدای در آرزو این شو کمالی که از انبازان من که آنجا که میرود که شرکای منند الَّذِینَ کُنْتُمْ اَنَّا نَکَ بودید شما که از روی استناده و سببه تشاقون
خلاف میکردید یا ستم و مؤمنان فِیْهِمْ و ایشان قَالَ الَّذِینَ کونید اَنَّا کَ اَوْ تَوَالِعِلْمِ واده شده اند علم یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه با دانا یان که خلق را جبه
حق خوانده گویند اِنَّ الْخَرِیَ الْیَوْمَ بدستی که خدای و رسوایی درین روز و السوء و بدی یعنی عذاب علی الکافرین که بر کافران است الَّذِینَ اَنَّا کُنْتُمْ فِیْهِمْ
الْمَلَائِکَةُ و امیکند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان فخر کنند ظالمی اَنْفُسِهِمْ و در حالتیکه ایشان تمکین کنند بر نفسهای خود و بکفر و چون مرگ را معاق
و بدند فالقوا السکر پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بر بوبیت و حدایت حق یا کردن نهادند و گفتند مَا کُنَّا نَعْمَلُ بِنُوبِیْمَ مَا کَ عمل کنیم مِنْ سُوءٍ بَیْجِ بَدِی
از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق تعالی باین نیست چنین که شما میگویند یعنی کافر بودید و معصیت کردید اِنَّ اللهَ عَلِیْمٌ بدستی که خدا

با کبر و علویات و اعلیٰ جنت تعظیم ایشان است یا بسبب طاعت در سجده مؤید این قول است آنکه میگوید و هم لا یتکبرون و فرشتگان سرگشته
از عبادت او صاحب بنیان گفته که سجده و ذوق است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی بر سرش و آن سجده زوی العقول است و سجده
و خضوع و تسبیح و آن سجده غیر عقلا است درین آیت سجده باید کرد و این سجده سوم است از سجده بای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات
این را سجده عالم علی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند باید که بنده درین دو صفت موعیوف گشته خود را در
ساجدان کنایه و بدینجا فون و کسب می رسد بلکه از عذاب فرید کار خود که ناکاه فرشته من قوه هم اند بر ایشان و یفعلون و در سجده بطریق
و رغبت مایه مؤمنون و آنکه مرده شده اند بان از بر سرش و ذکر و قال الله و کف خدای لا یخذل و او را سبیل به الهین و همین و و خدای را بخدا
امین برای تاکید است اتمها هو خیرین بیت که خدای الله واحد معبودی است یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبه الوهیت مرتبت برتر
چنانچه باوله و آنچه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الموجد و متعلق بود بهیچ شیئی از اشیا بلکه اشیا از او ظاهر بود و او بی اشیا قائم باشد
بیت از همه و صفات و ذات جدا پس شیئی کمشله ابدان فایکای فارهبون پس از من بر سرید لطافت و رغبت تکلم ابلغ است درین
و تحریف و له و مر خدای است ما فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق ملک و دست و له الالدین و مر او را است
طاعت و اصبا لازم و واجب است ما دین پسندیده مر او را است باقی و ثابت با او را است جزای و ایم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی افعیو الله
ایا بدو حق اگر از کسی دیگر تقیون و برترید و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست و ما یکم و آنچه شمار نیست من فعمه از نعمتها چون صحت و غنا و حب
فمن احب پس از خدا است ثم اذا تمکم الضرب من بر سرید شمشیر من مرض و فقر و محله فالنحو جارون و پس بدو مینالید و تقوی و ناری
درگاه و میکنند ثم اذا بر من کشف البصر بر او آن خنی که از ان مینالید عنکم از شما اذ افوتی منکم همین که روی از شما یعنی کفار و کفر
بشیر کون و بخداوند خود شرک از محققان بر آنند که شرک بخدا ملاحظه سباب است یعنی از سبب غافل شده هر چیز را از وصول عطا و در بلا و بسی باز بزم
لیکفر و انما کفران و زندقه ائینا هم با آنچه ایشان را و ایم از نعمت و کشف محنت فتمتعوا پس بر خورید امر تمید است یعنی ای کافران نعمت و شرم
روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فتوف تعلمون پس نمودار شده که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین و عید است اهل کفر را
و یجعلون و میکنند کافران یعنی مقر می سازند لما لا یعلمون رای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنچه نمیدانند
از شفاعت صنم تعین میکنند بجهت ایشان فحسبنا بهره نما و زقنا هم از آنچه بدیشان داده ایم اگر شته و چهار با مان چنانچه فرمود و جعلوا
ما در امن الحرت و الا نعام فصیا الای و بیان این کلام در سوره انعام گذشت قال الله لئن لم یفکروا لکنتم لکفرا لئن لم یفکروا لکنتم لکفرا
قیامت عما کنتم ففتنون از آن چیز که بسندید که افر میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایان مانده و ما به نصیب زروع و انعام بدیشان تقریب کنیم
و یجعلون و میکنند و می سازند لله البناات م خدای را دختران خراجه و کثانه میکنند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنویس آن بود که حق تعالی با حق صابر
کرد و ملائکه متولد شدند سبحان الله پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد و طعم ما یشتهون و مر ایشان را است آنچه آرزو دارند
و بیان نازند یعنی پسران و اذ ابشروا چون خبر داده شود احد هم یکی از ایشان با لانی بولادت دختر یعنی چون کسی را از کافران خبر رسید که از خدای
متولد شده ظل و جبهه گرد روی او مشود سیاه و غم و اندوه شرمندگی در میان قوم و هو کظیم و او بر باشت از خشم بر زن خود که چرا دختر را
یتواری پنهان شود و خود را پوشد من القوم از گروه ایشان و خویشان من سوء از بدی و ناخوشی ما بشیریه آنچه او را خبر داده اند بان یعنی
از قوم خود پنهان دارد که مراد خدای را ندود و فرافند که آیمسکه آیا نگاه دارد آن مولود را علی هون بر خواری و ذلت ام یدکته یا پوشد او را
فی التراب و خاک یعنی زنده در کور کند چنانچه بنو نهم و بنو نظیر میکردند که آسماء بدانید که باست ما یحکمون و آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان
قد و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند للذین لا یؤمنون و آنرا که نمیکردند بالآخره بسیاری عقبی مثل السوء صفت بدست یعنی حاجت زن و فرزند
و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان و لله المثل الاعلی و مر خدای است صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق وجود شامل و تقدس و صفا
و ولد و هو العزیز و او غالب است و قادر بر ملک کفار الحکیم حکم کننده بهیلت ایشان تا وقت معلوم و لو یؤخذ الله الناس و اگر بکیر خدای مدد
یعنی کافران را بظلمت بنم یعنی بکفر ایشان ماثوک علیه که از روی زمین من کاتبه هیچ جنبه بدست نمی کفر و لکن یؤخروهم و لیکن باز پس دارند ایشان
و هیلت و بهیلت و اجل شمی تا وقتی نام برده شده برای همت یا عذاب ایشان فلذا جاء بر من بیا یا جلمهم وقت مفار ایشان برای عقوبت یا مر



و نعت پرستش حق است بیکانگی یا باطل آن چیزی است که حرام گرداند بحیره و سائبه و نعت آنچه خدای برایشان حلال گردانیده و گفته اند که باطل شیطان
و ایشان مدعی میگردند و نعت حضرت رسالت پناه علیه الصلوٰه و السلام است و بدو میگردند و یَعْبُدُونَ و میرسنند و دُونَ الله بدون خدای مالا
بِمِلَکِ طَسْمُ آنچه زیرا که مالک نیست یعنی توانائی ندارد برای ایشان و ذوقا روزی داوود مِنَ السَّمَوَاتِ از آسمانها یعنی باران و الا وَضِی و از زمین یعنی
نباتات طحس سخن آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی داوود شکینا چیزی را برستند کان خود از مطروحات و لَا یَسْتَطِيعُونَ
و هرگز نیز نمیتوانند که روزی دهند و مقرر است که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی داوود
نیست و این دو صفت خدای را ثابت است نه اصنام را فَلَاقِصْرِ بُوَابِیْسَ یعنی مسازید بِلِلَّهِ الْأَمْثَالِ برای خدای مثلها بر آن وجه که قیاس
بتماز بر و و شرکت و همد با و مصرع من لاله المثل لا تضرب له المثل اِنَّ اللهَ یَعْلَمُ بدستی که خدای میداند صدا و قول شمارا و اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
و شما نمیدانید و اگر دانید برین اشک جرات نکنید یا شمار برای او مثل بنیزید که او میداند چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه و مثل برادر کرده برای
خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود و ضَرْبَ الله مَثَلًا بَرُو خدای یعنی سید کرد و مثلی و آن کدام است عَبْدُ اَفْطَاهُ گمانده دم خدیجه غیر مکاتب و غیر
داوود که او لَا یَقْدِرُ و توانائی ندارد و علی شَیْءٍ بر هیچ چیز از رفع و ضرر و مَن و ذِقْنَاهُ و آنکه روزی داوود را و امثالاً از نزدیک و ذوقاً حَسَنًا روزی
نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در تصرف تواند کرد و فَلَاقِصْرِ بُوَابِیْسَ این مرزوق یُنْفِقُ مِنْهُ نَفَقَةً میکند از آن روزی سترا و جَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که
سینجا و خرج میکند و از کسی نمیشد هَلْ یَسْتَوُونَ آیا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس حق جل و علا
مالک قادر و متصرف بر بریت پس بتان که اعجز مخلوقا تند شرکت قادر علی الاطلاق چگونه تواند بود و نظم راه تو بنور لا یزال یزید شرک و شرک و
آن بنده که عاجز است و محتاج یکی راه برد صاحب تاج مَالِ التَّوَابِ و دُوبِ الْأَوْبَابِ صاحب کشف المحجوب آورده که روزی بخد متشیخ
ابوالعباس شافعی رح در آمد و میرویدیم که این آیت میخواند و میگردیدیم و نغمه میزدند و پند میزدیم که از دنیا بجا برد رفت کفتم ای شیخ این چه حالت است فرمود که از
سال میگذرد که در من این جابرسیده است و ازین جا نمیتوانم گذشت آری حدوث و رقوم تواند رسید و ممکن از گناه واجب خیر نتواند داد و بیت
نیست بایست چون زند بملوه قطره با بحر چون کند دعوی و گفته اند این ضرب المثل برای ثمن موقوف است و کافر محذول و مراد از مؤمن ابو بکر صدیق است
ص و از کافرا و ابو جهم لعین اَلْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدای را که مولای تمام نعمتها است مَلِ الْأَرْضَ هَمَّ لَمْ یَسْمَعْ شَرَّ کَانَ یعنی همه ایشان لَا یَعْلَمُونَ
نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافت نمینمایند پس مثلی دیگر بیان میکند و ضَرْبَ الله مَثَلًا و خدای مثلی و جلین دو مورد که اَحَدُهُمَا اَبْنُ کَمَلٍ از
ایشان لکن است و بی شبه لکن ما و زرا و کرا باشد نشود و و کویلا یَقْدِرُ و قدرت ندارد و علی شَیْءٍ بر هیچ چیز و تدبیر و هو کل و با اینکه کران است علی
مَوْلَاهُ بر کسی که متولی او باشد یعنی ولی او بر عایت حال او در مانده اینها یَوْجِبُهُ هَر جاکه فرستاد و امتوجه گردانندش بمبمی لایات بخیر طیار بناید بگوید
یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از مافی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابی که گویند و تواند یافت هَلْ یَسْتَوُونَ هُو آیا برابر باشند این اکرم و مَن یَأْمُرُ و کسی که میفرماید
بِالْعَدْلِ برستی یعنی سخن کوئی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفاتی است جامع جمیع صفات و مکارم و هو و او در
خود علی اصوات مستقیمه برای راست است و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بر مطلب که توجه نماید زد و بمقصد و مقصود برسد پس چنانچه اکرم
بجای صل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار انساب مساوات به حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مؤمن و کافر است مؤمن
سمره بن عبدالمطلب رض و کافرا بی بن خلف یا مؤمن عثمان و النورین است رض و کافر سید بن ابی العاص که مولای او بود و ذی النورین او را با سلام و الاکت
و اسد و برار اتفاق فی سبیل الله منع میکرد آورده اند که کفار قریش از روی استعجال و جوع قیامت میکردند ایتاد و لله و مر خدای را است عَن
السَّمَوَاتِ و الْأَرْضِ و الناس و بیالی آسمان و زمین یعنی او اندوایس آنچه نوشیده است از آن و شمار محسوس نمیشود و اید مطروحات است و مَا الْمَرْئِیَّةُ
و نیت کار قیامت یعنی قیام از روز با حیا می موبی و سرعت و سهولت اَلْکَلِمَ الْبَصِيرَ که مانند کرستین ششم یعنی کشتن او را اعلامی حدقه با سفل آن و ما
از چشم زون آویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را بازنده ساختن اموات را و آن روز آسان تر است از آنکه شما دیده بر هم زنید و هو ملک آن اقرب
نزویک تر است چه لم بصرو فعل است وضع جفن و رفع آن و البقاء قیامت یا حیا می موبی که فعل است پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان حرکت
اِنَّ اللهَ بدستی که خدای علی کل شَیْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قد یوه توانا است یعنی توانا از حیا می طلاق و فعه چنانچه قادر است بر احیای شان پس سبیل
پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد و اما از مبدء بر معا و استدلال کند و فرمود که و الله اَخْرَجَكُمْ و خدای بیرون آورد و شما را مَن یَطْوُونَ اَمْهَانِمْ اَرْشَمَ

نتیجه حسن شاد و مع است و فائده صلوات رحم الله انما یفیه فحشا و دین و دنیا است و مکرر گنجین اعدا حاصل یعنی محروم ماندن از نعمتی و فیصله عبد الوهاب
فرموده که عدل و محبت خدا و احسان و دوستی پیغمبر علیه الصلوة والسلام و فرستادن صلوة برو و ایامی ذی القربی بحسب ابل سبب است و دعا و عبادت و عبادت و عبادت
کنند که عدل و افعال و احسان و افعال پس باید کرد و مکرر صفت عدل بران صدق آید و نباید گفت که آنچه رسم حسان بر روی راست بود سلی خدس سره و حقایق آورد که
فحشا کذب و بهتان است و بهر شئی که در افعال بود و مکرر کتاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقایق آورد که عدل است که هر چه بتو داده اند از آن است
جسمانی و فوایدی و روحانی و علوم و اموال همه را در طلب ضایعی حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و حسان گفته هر نوع نیکی که توانی بخواه با خلق بجا آری و
ایمان ذی القربی که نزدیکان نیکی کنی و نزدیک تر از همه بچشم تو است و از افعال است و باز آری و فحشا چیزی است که ترا از خدای باز دارد و مکرر گفته عدل و عدل
صدی و مکرر نب بود و معنی سوء صفات نفسانی است و از انفعات ربانیت باید گشت تا قواعد سلوک رستی یا بدی که حکم عدلی عدل و کثرت بدترین و شتمنا
نفس است نعم ما قال تقسم این یک نفر شوم بدکاره که هم آغوش است همواره بدترین فساد است جهان ترا میخورد و مکرر استخوان ترا پیش از آن که ترا
به بند و حیت نه محکمش بد کن که شتمن است و باقی وجوه حقایق و نکات و قیاس این آیت در جواب التفسیر توان یافت و او خدا و وفا کنید بعهده الله به پیمان خدای
تعالی اذ انما هذ تقسم چون عهد بنشیند و عهد است با عودی که میان مردم معهود باشد و اصح است که نزول این آیت در شان جمعی است که با حضرت سالت
بنام علیه الصلوة والسلام در مکه عهد بستند و غلبه قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده خرج و مخطرات در ایشان دیدند و شیطان خواست که ایشان را بفریبد تا عقد
به پیغمبر علیه الصلوة والسلام کنند و حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منبج و فائزیت قدم گردانید و فرمود و بعد وفا کنید و لا تقضوا که ایمان و شکنند و کذب ایمانی
خود را که کرده بودند بعد فوکید ها بعد استواری آنها بسوگند و قد جعل الله و حال آنکه ساخته آید حضرت خدی را علی کفر به پیمانهای خود و کفایت
کواه ان الله بعلمه بدینی که خدی تعالی اند ما تفعلون و آنچه میکنند از فقر عهد و سوگند و لا تگو و ما میباشید و شکن عهد و موافق کالنی تقصرت
مانند آن زنی که شکافت و بازگشت و عن طهارت ایمانی رسته خود را من بعد قوه از بس قوت یعنی حکام آن آنکا تا پاره پاره یعنی از هم برگذغل خود را و حاکم
رشته تاب و او است یعنی حکم و قوی آورده اند که در عرب زنی بود نام او را ابیطه است و میاطی که یک خطیه نام داشت و لقب بود و بجای جعفر یا جروق و او را کشته
بودند آن زن از اهل باه و او تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کثیر از تیر رشتن میفرمود و بعد نصف النهار میفرمود و تا از رسنمای رشته تاب باز میداد
تا خراب و ضایع می شد بپوسته عادت وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن بفرماید که چنانچه از رسن حمقار سن تاب داده خود را ضایع
میکرد و شما عهد خود را ضایع کنید مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بشکست نقص پاره نکند تا بحکم و فوا بعد کم خدای و فایا بد بیت که خطاست که ولایت کردید
کجا بد سر رشته تا بکند و ان ايمانکم میکرد عهد و پیمان خود را دخل ايمانکم خیانت و مکر و غرور میان شما ان تكون امة بسبب آنکه پسند
کرده بی یعنی کفار هیچي ارجح من امة ایشان زیاده از گروهی دیگر و عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد است که قریش را مسلمانان بیشتر و مال ایشان از او افزون تر و بد
میخواهید که بغریب و حیل معاش کنید انما یسلوکم الله به جز این نیست که خدای تعالی می آرماید شما را بوفای عهد تا مردمان را معلوم شود که جنگ اعمام
و حیل و فاکه میزند و بعد خدای و بعیت پیغمبر علیه الصلوة والسلام که وفا میکند و ابلین لکم یوم القيمة و بر آنیم میداند برای شمار و رشتن شما گنیم و فیه آنچه
هستید که در ان تخلفون اختلاف میکنند در شان بعث و جزا و لو شاء الله لجعلکم و اگر خواستی خدا تعالی هر آنکه را میداند می شمارا الله و احکام کند که
منفق بر اسلام و لیکن فیصل و لیکن فرمود و صدقات من شاء هر که را خواهد و خدی و راه بنماید منفق من شاء هر که را خواهد و کشتن و بد
سؤال کرده خواهید شد و محشر عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل میکردید در دنیا و لا تتخذوا ایمانکم و فوا بعد کم خود را دخل غرور و مکر و تینکم مسلمان
فتزل قدم یس لغزو قدم از شارع اسلام بعد ثبوتها بعد استواری و قد وقوا النوع و بختید شما از دوزخ و دنیا بپا صحتی دتم بسبب آنکه باز شنیدید
عن سبیل الله اراه خدای تعالی یعنی از وفا بعد و لکم و مر شمار است در حرمت عذاب عظیم خدای بزرگ شد بد خطییر است مضعفای اهل اسلام را که انچه
از عهد پیغمبر علیه الصلوة والسلام برگردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اگر رجوع بدین ماکند ما برین وجه منافع شمارا سیم خدای را فایا بد و لا تتسوا و او محرم یعنی
کنید بعهده الله بعد خدای و پیغمبر و انما قلبی لا بهای اندک یعنی بخیر و از مال دنیا که قریش شمارا وعده میدادند انما عند الله بدینی که بخیر
خدا است برای وفاداران عهد از نعم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم ان تهرت شمارا از آنچه قریش وعده میدادند انکم تعملون اگر سبب که سبب است
ما عندکم که آنچه نزد یک شما است از اعراض و نبویه بقیه سیری شود و منفی کرد و ماکند الله و آنچه نزدیک خدا است از قرین رب باقی بسته است
و بی القراض یکی از اعراض در شرح کلشن را از نوشته که هر عین از اعیان موجوده فی الخارج را دوا اعتبار است یکی من حیث الحقیقه و آن عبارت است از ظهور نور حق و صبر

عليه السلام فكذا بؤنه پس كذب كردند او را فَاخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس ذرا گرفتایشان از عذاب يعني محذو ترس وَهُمْ ظَالِمُونَ و حال آنكه ایشان نیکوکارانند
بر نفس خود مسلک و كذب آورده اند از آن زمان فریش کسی را حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام فرستادند كه اگر مردان ما تا تو دشمنی كردند كناه زنمان و ده دكان
جیت كذا مردن نزدك ما از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام دستور می داد تا چندی از طعام بگه بردن آیت آمد فكلوا من ثمره يومئذ بعدكم و كذا
اگر چه آیت روز قیامت را و خدا تعالی شما را بر دست فرستاد و كذا بغير علم حلالا طیبای شب و یا كذا كونه خطاب بمؤمنان است ایشانرا میفرماید كه حلال خوردن
و انشكروا و اساس این كینه نعمت الله نعمت خدا را انكتم اياه اگر سینه كه خدا تعالی تعبدون می پرستید و فرمان می برد اینها خودم خیر نیست
كه خدی حرام كردنك كذا المیت بر شما مردار را و الذم و خون روان و لحم الخنزیر و گوشت خوك را و آنچه از آن توان خورد و ما اهل و آنچه آواز بر آورده
لغير الله از برای غیر خدای پناه بدین در وقت و بی آن یعنی بنام بنان بگشتن از خطری پس بر چه چاره شود و محتاج كردن بخوردن یکی از محرمات غیر باغ نه طاهر
لدن و لا عاده و كذا نه با ای سیری فان الله پس بدستی كه خدا تعالی عفو و آمرزنده است كناه مضطر را و حیم مهربان است در محض او و لا تقواوا و كذا
كه لما تصف السیتكم برای یكی كه وصف میكنند زبانهای شما یعنی بجز وصف زبان خود مگوئید الكذب دروغ را یعنی بر چه زبان شما كه در روز و دروغ مگوئید
و آن دروغ كه است اگر گفته هذا حلال این حلال است یعنی آنچه در شكیم و وسایه باشد حلال است بر مردان ما و هذا حرام و این حرام است یعنی همان كه مگو
شده ما و است بر زبان ما میگوئید كه این حلال است و این حرام لقیقوا و اما انكذب علی الله الكذب بر خدای تعالی دروغ را و كونه خدا تعالی ما را با این فرمود
ان الذين یفترون بدستی آنكه بر بند علی الله الكذب بر خدای تعالی دروغ را لا یفلحون در ستكاری نیابند از عذاب قیامت متاع قليل
آنچه برای او اقرار میكنند بر خورداری اندك است زود منقطع شود و در دنیا و طعم عذاب الیم و ما ایشانرا عذاب می مؤلم یعنی دایم باشد در آخرت و علی الذين
هاتوا و بر آنكه بدین بیودیت درآمدند حرام كردیم ما قصصنا عليك آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره
انعام و هو قوله تعالی و علی الذين هادوا حرمنا كل دنی ظفرا لایه و ما ظنناهم و ستم كردیم بر ایشان تحريم ان ولكن كانوا لیکن بودند
كه بوسه كشت كناه انفسهم یظلمون بر نفسهای خود ستم میگردند تا سختی عقوبت شدند ثم ان ربك پس بدستی كه پروردگار تو را از این عملها
كناز كه كناه كردند بحج الله بسبب غفلت و دانی و عدم تفكر و عواقب مورثه قابوا پس باز گشتند بخدای من بعد ذلك از پس آن عمل بد
و اصلحوا و اصلاح آوردند كار خود را ان ربك بدستی كه آفریدگار تو من بعد ها از پس توبه و حیم مهربان است كه قبول میكند توبه را از بندگان
ان ای اھیم بدستی كه ابراهیم كه خلیل جلیل است علیه الصلوة والسلام كان امة بود امتی یعنی جامع كمالات و فضایل بود كه یافته نشدی مجموعه
متفرق در سخا من بسیار شعر ليس من الله بمستنكر ان جمع العالم فی واحد جانا ترا یكانه ولی ذات تو هست مجموعه آثار كمالات
كه نیدیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نه بود پس و نه امتی بوده فاستفادنا من الله فرمان برادر مرخدا را و قائم بامر او حنیفا مایل از او
باطله بدین حق و كذا و بنو من المشركین از شرک آردگان چنانچه زعم قریش است و بود مشاكرا سیاس دارند كه لا تعجل من أمرهم خدای را
اجتنباه بر كزید خدای ما را به نبوت و هدیه و راه نمود و او را در دعوت بخدای تعالی الی صراط مستقیم ه راه راست كه طریق توحید است
و انك في الدنيا و ادیم ما و او را در دنیا حسنة نيكویی كه ذكر جمیل است یا و او را در ابرار یا محبت در دلبای خلق كه همه را باب ظل و او دست دارند
و بر و ثنا گویند یا انكه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از نسل اوست یا انكه صلوة برو مقرون بصلوة سید عالم است علیه الصلوة والسلام اللهم صل
علی محمد و علی المجد كما صلیت علی ابراهیم و علی الی اھیم و انه و بدستی كه ابراهیم فی الاخرة در آن سری لمن الصالحین در ایشانست
مرد جات عالیه را امام ما زیدی رح فرموده كه حسنه او را در دنیا كم نخواهد كرد و از حسنات او در آخرت ثم اوحینا اليك پس وحی كردیم بتوان آیتك انك بیروی كخی
توحیه ملة ابراهیم حنیفا ملت ابراهیم را كه مایل بود از همه كیشها بدان یا متاع او باشد در دعوت او بخی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد و لال كخی بعد از
و یكری و مجاوله با هر كس بقدر فهم او دعوت مینمود و زنجیران كن صاحب سیر آورده كه اتباع سلوك سبیل متبوع است پس اتباع حضرت علیه الصلوة والسلام را ابراهیم
علیه السلام را بسبب آن بود كه بعد از او مبعوث شده نه بجهت آنكه دون او بوده چه حكیم انا كرم الاولین و الاخرین علی الله مقرر است كه حضرت از همه افاضل
و اكمل است و نصیب او فضیلت از مجموع صفیا اخل و اشل بیت تو صلی و ما فی طفیل تواند تو شاهی و مجموع جیل اند و ما كان من المشركین
و بنود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آردگان تعزیز كفار قریش است كه می گفتند ما كیش پدر خود را ابراهیم علیه السلام داریم آورده اند كه حق سبحانه امر كرد موسی
علیه السلام را كه بنی اسرائیل را بگو تا در جمعه شغال همت بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اند كه قبول كردند و بسیار می گشتی

سُبْحَانَ الَّذِي يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مِائَةً وَاحِدَةً عَشْرًا يَكْبَهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي

ما که و بی عیسی آفر است که بخت کرامت اسیر می بچسبد و بر دنده خود را که محمد علیه الصلوة والسلام ست
 لیل شبی یعنی بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط حرم کعبه است باز خانه اعمانی حرم و حرم
 او همه مسجد اند الی المسجد الاقصی سبوی مسجد و در تر از ابل که یعنی بیت المقدس الذی بآرکنا آن مسجدی
 که برکت کردیم حواله برگردا کرد او که ارض شام است هم برکت دین که او را محطوحی و معبد انبیای علیه الصلوة والسلام
 ساختیم و هم برکت دنیا که او را محفوف گردانیدیم با شجار و انهار و بیازی میوه و فراخی محبت و از زانی پس بجا
 محمد علیه الصلوة والسلام را بر دیم لنویه تا بنایم او را من ایتنا از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی باز که بنام
 رفت و بیت المقدس را مشا به نمود و انبیای علیه الصلوة والسلام را دیده و قوف بر مقامات ایشان حاصل کرد
 و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علماء بر آنند که معراج در سال دوازدهم از هجرت بود و در ماه اوچده
 کرده اند که ربیع الاول است یا ربیع الآخر یا رمضان یا نوال و شهر شب بیت هفتم است از جب و رفتن حضرت
 علیه الصلوة والسلام از که بیت المقدس بخرن ثابت شده و منکر آن کافر است و عروج بر آسمانها و وصول
 بر مرتبه قرب با عجایب صحیح مشهوره که قریب است بحد تو از ثابت گشته و هر که لیکار آن کند ضال و مبتدع است
 فتوی شاه معراج بنی و افر است : هر که مقربت بدین کافر است : دست که سلطنت این خیال : نیست یا مردی
 خیل خیال : عقل چه داند چه مقام است این : عشق شناسد که چه دست این : مقصد اکثر اهل اسلام است
 که عروج آنحضرت بحد و روح بوده معاد و بیداری واقع شده و آنکه درین قصه ثقل جبر را مانع و انداز صعو
 ارباب بدعتند و منکر قدرت بیت آنکه سرشت منش از حقان بود : سیر و جش بن آسان بود : و در آن
 شب جبرئیل علیه الصلوة والسلام با جوفی از ملائکه علیه السلام آمده و آنحضرت را مسجد الحرام برده از حجره اعمانی حرم
 که بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته با نذک فرستی به بیت المقدس رسانید نظم
 شبی رخ تافته زین و بر فانی : بجلوت در سرای اعمانی : رسیدش جبرئیل از بیت محمود : براق برق سیر آورد از
 قوی پشت و کمران سیر و بک خیز : بر اندن دور بین وقت شدن تیز : روایت صحیح آنست که حضرت رسالت
 پناه علیه الصلوة والسلام در بیت المقدس انبیا و ملائکه علیه السلام را دیده ایشانرا امامت کرده از صخره معراج برآمد بر
 یا بر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم علیه السلام را و در دوم عیسی و یحیی و در سوم یوسف و در چهارم ادریس



و در پنجم بارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم علیه السلام را دیده و برایشان سلام کرد و جواب بروجه اگرام شنید و سدید
 و بیت المعمور و عرض کوثر و نه الرحمه نظری در آمد و جبرئیل علیه السلام نزد یک حجاب نور از مرافت وی باز ایستاد و
 لودنوت اعلا لا حترقت بیت چنان کرم در رتبه قربت برانده که در سدره جبرئیل زو باز ماند و از انجا تنه
 حجاب نور و ظلمت قطع کرده بجای رسید که بر او نیز از رفتار بازماند پس بر رفسه سوار گشته پایی عرش رسید و پیران
 از حضرت حق خطاب اند می شنید و هر نوبت آنحضرت علیه السلام را ترقی دیگر دست داد و تا قدم بر سر دلی نهاد و
 از انجا بر منظر فتلی جلوه کرد پس نخلوت خاص مکان قباب حسین او ادنی در آمد و اسرافا وحی الی عبده ما وحی السماع
 فرمود نظم کلام سرمدی بی نقل شنید : خداوند جهان را بی جهت دید : بدید آنچه از حد دیدن برون بود -
 میرس از ما کیفیت که چون بود : و بقل صبح ثابت شد که آنحضرت علیه الصلوه و السلام ثنای الی کلمات
 التحیات لله و الصلوات و الطیبات بجا آورد و بگرام السلام علیک ایها النبی و رحمته الله و بر کاتمه مخاطبت
 و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بیت
 چکرده و عدای لطف در گوش : نکرده است خود را فراموش : و در حین مراجعت نبوت و درجات آن و در نزوح و در
 آنرا نظری در آورند و بدید نماز برای امت هر چه پیش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمد و متوجه مکه معظمه شده کار
 بای فریش او بدید و بدی این سفر سه ساعت و بقول چهار ساعت بود نظم راه را ندانده برون رفت
 بی توان برو که چون رفته : عقل درین واقعه حاشا کند : عشق نه حاشا که متا شاکند : آورده اند که چون
 همین شب محقق معراج تقریر فرموده مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانی بی بیت المقدس
 رسیدند و آن مسجد و پیش نظر وی متمایل گشت از برجه طلبد نشان باز و او از کار و انبای خود خبر جستند بصریح
 بایشان گفت و آنرا که مدو توفیق رفیق نبود و انکار و تکذیب فرود القصه حق سبحانه آنحضرت علیه الصلوه و السلام
 بمعراج برد تا آیتهای ملک ملکوت بیند و خبر آن بعالیمان رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مفراط
 رد و منافق از موافق ممتاز شود و آنکه بدستیکه خدای هو السميع اوست شنوا سخنان کفار را و تکذیب البصیر
 بینا باحوال مؤمنان و تصدیق و بقول سميع بصیر یعنی شنواید محمد علیه السلام را کلام خود
 و بنمود او را آیات قدرت بر دوام خود و بعضی ضمیر را عایدان حضرت دارند و تفحات الانس مذکور است که
 بدستیکه محمد علیه السلام شنوا بود و خبر را که بدان خطا بخش کردند و بینا بود و مرا خبر را که بوی نمودند و در بحر الحقایق
 که نمودیم او را از آیاتی که مخصوص است بجلال و جمال ما آنه هو السميع بصیر بصیرنا نظم
 چه در مکتب بی نشانی رسید : چه گویم که انجا چه دید و شنید : ورق در نوشتند و کم شسبقت : شنیدن سخن بود و
 دیدن سخن : و چون بر آت الصفا فی معجزات المصطفی محقق معراج بر سبیل تنقضا آورده ایم و مکات و دقائق عروج
 و نزول و اوله فاطمه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استفا ذکر کرده انجا بساط الطناب خطوی ستاره
 رجوع نموده شد بتفسیر اقدس علم خیر و اقلینا و ادیم ما مؤمنی الکتاب موسی علیه السلام را تورت و جعلنا

و ساختیم کتاب باموسی بنی اسرائیل راه نمایند و فرزند یعقوب علیه السلام را و گفتیم ایشانرا الاتحدوا و آنکه فراموشی
بجز من و گیلگامه پروردگاری که همه خودی گذاردند ذوقیه من حملنا ای زیت انگی که بر دوشیم و او گشتی مع نوح با نوح ۴۰ سال است که آرام
علیه السلام که جد بنی اسرائیل است از سل او بوده یعنی نجات از طوفان که در آن شمار از زانی داشتیم باید کنید و شکر آن گذارد آیه کان برین
نوح علیه السلام بود عبدًا شکوًا بنده ساس دارنده که در همه حالات از تحمل شر و لبس و قیام و قعود و رکوب و شنی خدای را شکر گفتی این عیب
است مروت او را و اقتدای بد و در شکر گفت آبی که مودی بزیادت لین شکرتم لا زیدکم و قضینا و اعلام و اودم یعنی پیغام و ستاودیم الی بنی
اسرائیل بوی بنی اسرائیل فی الکتاب و تورات و بیان کردیم که بخدای که شما گفتید نبرآینه خدا میکند و بناهی ارشادید آید فی الارض
زمین شام و تین و دو بار فساد اول ایشان مخالفت احکام توبت بوده و نماندند امرار میا علیه السلام که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل نبی و صد
عسی علیه السلام حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما و توبت فساد و خوابید کرد و کتلین و بلند خوابید است علوا کثیرا و بلند شدی بزرگ یعنی هر کسی
خوابید کرد از طاعت من و تکبر خوابید نمود با فرید کاری من فاذا جاء برین یاید و عدا اولها و عده عقاب فساد اول زان هر دو و عنا برین
سلط کنیم علیکم بر شما عباد النا بنده کافی که ما برستند اضافت خلق است نه اضافت مدح چه مراد بخت نصرت بقول صح و گفته اند جالوتی
یا مخاریب یا کس عمالقه پس در صفت آنها میگوید اولی با پس شدید خداوند آن کارزار سخت و مساطی گفته که عیب باشد و از برای ایشان
چون بعد چشمای ایشان چون برف فجاسوا پس و ایند خلل الذی از میان سرهای شمارای قتل غارت و اسیر و کان و است این حکم و عدا مفعول
و عده کرده شده یعنی لابد است از آنکه شود و دود فاس باز کردیم لکم الکفر برای شما دولت را تا غلبه کنید علیکم بر ایشان که شمار قتل و غارت
مغلوب و مغرور سازند ایشانرا و امد ذ فا کم و در همه شمار با اموال بالبابی از هر نوع و بنین و بزیادی بران و جعلنا کم و سازیم شمار
الکفر بیشتر نصرت از روی عده یعنی زیاد سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده نماند با خصمان مقاومت نمودن ان احسنتم اگر بگوئی
کنید احسنتم لا فیکم نیکوئی کرده باشد با نفسهای خود چه ثواب آن شمار و ان اسام فلها و اگر بدی کنید پس و بال آن من نفس شما باشد
و در ارت از مرضی علی رض نفل میکند که من بر کربا کسی نیکوئی کرده ام و بدی نیز کسی زسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه پس میکند با خود میکند
بیت در جهان کر نیک و کر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام فاذا جاء برین باید و عدا الآخره و عده عقاب توبت دیگر یعنی فساد دوم
و بین الفسادین دو بیت و ده سال بوده حق سبحانه منفر باید که چون و عده عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را بشما یعنی طرطوس و می و قوم او را برگیریم
لین و ان فرستادین و بران بختن بد سازد و جوهکم رو سهای شمار یعنی آنرا نم و اندوه بر سره شما میداند و حفص جمع میخواند ان قوم و بهای شما
بد سازند و یدخلوا المسجد و تا آید به بیت المقدس کما دخلوه جناحه و آمدند روی اول مر اول یعنی همچنان که اول لشکر بخت نصر در آمد
و مسجد را غارت کردند و لشکر طرطوس نیز در آمد و ان بلاک کنند و یت سازند مع علوا انچه غالب شوند بر آن قتل گاه بلاک کردی در ین
قصه اختلاف بسیار است و هر مغیری نقلی که بد و رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر و مختار القصص غیر آن از کتبیکه از اخبار انبیای علیهم السلام نوشته از چنان
که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بعد یقه رسیده از اولاد سلما و امرویی ضعیف حال عرج بود و ملوک اطراف طمع و ولایت المیه به متوجه آن صوب
شدند اول بخاریب ملک مدین صل باید و متعاقب او سلما پادشاه از یاجان رسید و هر دو تلاش شهرست المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند و از قتل
میان ایشان اشتغال پذیرفت و در بای مبارزت از صرصر محاصمت بموجب درآمد نظم سپه داران سپردیم و حکمیدند و صلاهی ملک و عالم فکند
زیچکان عالمی را از او گرفت و خون روی زمین را لاله گرفت و عاقبت سطوت محبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهدم گشتند و غنایم ایشان
بدست بنی اسرائیل افتاد و دیگر پادشاه روم و ملک صفالیه و سلطان اندلس هر یک بالشکر جزا کردار همه بجزین و نیزه گذار بر دینت المقدس جمع شدند
و چون رتبه سلطنت شرکت برتبا بدیشان نیز آغاز ترع کرده بشکر آرائی و نبر و آرمایی قیام و اهتمام نمودند بیت در افتادند همچون شیر غان
بجز و نیزه و شمشیر بران بنی اسرائیل و عای اللهم اشغل الظلمین بالظالمین و اخو جنا بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و بجای
نکبت غبار او با بر دیده آن خاکساران باشد بهر بیت را غنیمت دانسته و لها بوزار قرار داده از یکدیگر گزیران شدند بیت نه جای قمار و نوبعی است
نماندند تا کام و در گزیرا اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیل افتاد و چون غنیمت خج لشکر عظیم در حوزه تصرف درآمد و حکم آن انسان لطیفی آن راه
سرخیل زکریا بن مصیان بر آورده و دست ثعلب بن سبته بن یحییان بیرون کرده حکم نورنت را بر طرف نهادند و هر چند از پیغمبر علیه الصلوه و السلام ایشانرا

وادو گفت از آنچه در نوبت مقرر شده و این فساد اول است کمند و خود را در معرض خطا می یابد نشاید حق سبحانه و تعالی بخت نصیبی را که کاتب سنجاریب بود و بعد از تو
 او بکرم وصیت ملک بوی رسید برایشان گذاشت تا بیاورد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و نورنت را بسوخت و بقتل هزار کس را زنی
 اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود بعد از آن کورش بعد از آنکه اسرائیل را خسته بود ازین حال خرابی مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سایر عمارت
 با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول یاز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل خوشوقت شده و اموال و اولاد ایشان روی باز و یاد
 نهادند باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر بر زد و یکی محصور علیه السلام را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید و طوطوسی دخی
 را ایشان غلبه کرده و دیگر باره مسجد را خراب کردند و دانه و خنهای ایشان را بغارت بردند و حق سبحانه و تعالی در نوبت بعد از وعده این و عقوبت بدیشان گفته بود عیسی
 و یحیی که برود و کار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تخفیف است آن تَوَخَّجْكُمْ اگر رحمت کند بر شما باز شما را منع سازد و آن عَذَّبْكُمْ اگر باز کردید و
 دیگر بنا فرمائی عذاب باز کردیم تا نوبت سوم عقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم و فرخ را لِلْكَافِرِينَ برای ماکر ویدکان حصیوا و زندانی که در کما
 باز و بسته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند و بنگر حضرت رسالت نهاد عقیقه الصلوة و السلام بقتل و جلا و جزید و خواری معاقب
كُتِبَ لَكَ هَذَا الْقُرْآنُ در سنی که این قرآن مهدی اه مایه للنی هی اقوم برای که آن رست است و پابنده تر از همه راههای یعنی طریق و امر و نواهی
وَيَتَّبِعُوا الْمُؤْمِنِينَ و مژده میدهند قرآن مکر و بدکاران الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّالِحِينَ آنرا که می کنند عملهای شایسته آن لَهُمْ با که مرا ایشان را است آنجا که بگذرد
 مژده بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ و بهم بشارت میدهند مؤمنان را با آنکه آنرا که لَا يُؤْمِنُونَ نمیکردند بِالْآخِرَةِ بسری آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم
 برای ایشان عذابا بِالْبَاطِلِ عذابی با الیم یعنی آتش و فرخ پس مؤمنان را و بشارت است تو با ایشان و عقاب عداوت ایشان و يَدْعُ الْإِنْسَانَ و دعا میکند
 آدمی و خدا را میخواند و وقت غضب بِالشَّيْءِ بدی بفرغ اهل مال خود وَدُعَاءُهُ بِالْخَيْرِ مثل خواندن او و بیکوئی مراد نصرت حارث است که عذاب از خدا بیجا
 بدعا میجو است که امطر علینا حجارة من السماء و کان الانسان و بست آدمی بخوگانه شایسته در دعای بی تا مل در عاقبت آن یا تعجیل دارد و در انقلاب
 از حال بجایی نه در سر مثل دارد و نه در خانه در کما شکسای است و نه در سر و وَجَعَلْنَا النَّارَ و وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را الْأَيَّامَ و دو علامت که در لایست
 بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَتَحَوَّنَا پس محروم آيَةُ الْكَيْلِ آئی را که شب است یعنی طلعت از محو ساختیم با شراق آفتاب وَجَعَلْنَا آيَةَ الْبَهَائِ
 و ساختیم آئی را که روز است مُبْصِرَةٌ روشن کردیم و همه چیز بنفید لِنُبَيِّنُوا ما طلب کنید در روشنی او فَضْلًا من و یکم افزونی در بهشت از هر روز و کار
 و گفته اند آیت روز آفتاب است و آیت شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدایت تا محاق در لباب از این عباس رض روایت میکند
 که پیش ازین آفتاب و ماه در نوبت مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب منازعه بود و حق سبحانه و تعالی علیه السلام از ستاد تا بر خود را بر روی ماه مالید و نو
 او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی این آیت بدین قول آن است که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن کردیم پس منازعه ستاد را از بی کتاب حاشی و بر روی
وَلْيَعْلَمُوا أَنَّمَا بَدَّلْنَا الْأَخْلَافَ و حرکات شمس تَسْعَةَ و التَّيْنِينَ شمار سالها و الْحِسَابِ و حساب آجال و موسم اعمال و کل شیئی و هر چیزی را
 که بدان محتاجید ارجاعات دینی و دنیوی فَتَحْلَلْنَا و بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و بویا ساخته ایم تقضیایه بیان کردی و كُلِّ انسان و بر آدمی را خواه
 مؤمن و خواه کافر الْوَعْدَ الزام کردیم او را طَائِفَةٌ یعنی تقدیر کرده اند در روز ازل و از کردار او لازم ساخته ایم فِي عَقِبِهِ در گردن او یعنی او را چاره نیست
 از آن و او لازم او است چنانچه طوق لازم عقی است و در زاد المسیر مجاهد نقل میکند که هر سوادوی را کتاب است از گردن او و آنچه دور آن جان نوشته که شقی آدم
 یا بعضی بر آنند که اعراب بر پریدن مرغ از دست یا چپ تقاوت میگردد اند که از جانب بین نشانه بین می گرفته اند و طرف شمال را نسبت بسامت میدادند
 پس اینجا استعاره کرده است طایر را با آنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طایر آن کتاب است که روز قیامت بر آن بران بدست بنده است
 و معنی فِي عَقِبِهِ است که عمل او در گردن او است و وَيُخْرِجُ که و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيَمَةِ روز قیامت کتابا نوشته که صحیفه عمل او است
يَلْقَاهُ منشو و آه به بیند آن کتاب را باز خوانده بدست در بیان آورده که چون آدمی در سکر است افتد نامه اعمال او در به پیچید و چون بچوشت شود باز
 گشوده بدست او دهند و گویند افرا كتابك بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود خطاب با هر یک خواهر
 که نامه که خود را ملا کرده بخوان کنی بِنَفْسِكَ ایوم ببلست نفس تو امر و ز علیک حَسِيبًا بر تو شمار کنند یعنی خود بین که چه کرده و مستحق چه پوچ بود
 عمر بن خطاب رض فرموده که حاسبوا قبل ان محاسبوا امر و ز و قرا اعمال خود و پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تذکر
 اعمال خود گوش که فردا محال تلفی نخواهد بود و ایوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل در کشف الاسرار فرموده که پدر می بهر خویش را گفت که امروز

هر چه بامردم کوئی و هر چه از ایشان شنیدی و هر عملی که کنی یا نماز شام یا من بگو و حرکات و سکات خویش همه با من عرض کن آن سپهر نماز شام کلفت تمام یک نوبت
کذا و گفتا و خوشتر باید بداد گفت و در روزی دیگر من حال از سپهر و خاست سپهر گفتی و در زینهار هر چه خواهی از پنج و کلفت بستم این صورت را بگذار که طاقت دارد
پدر گفت که من زار دین کار بندیدی و نام ناسیدار و هتیار باشی و از موافقت حساب غافل نباشی و شنیدی که ترا طاقت دادن حساب بگردانده تا بدین نیست حساب
عمر با حق تعالی و از خواهی داد نظم نویندانی حساب صبح و شام پس حساب عمر چون کوئی تمام زمین علمای بدین پنج صواب نیست خبر شمرند که وقت حساب
من اهتدی هر که راه یابد و بر راه راست رود و فائز باشد پس خیرین نیست که راه می یابد و نفسی برای نفس خود یعنی راه رفتن او و از انجات خواهد داد و
و من ضل و هر که راه شد فائز باشد پس خیرین نیست که راه می یابد و نفسی برای نفس خود یعنی راه رفتن او و از انجات خواهد داد و
پنج نفس بردارنده و ذوق اخوی کنه نفس بگردانده و غیره کافرا از میکفت متابعت من کنید من کنه شام از هر وارم حق سبحانه فرماید که هر نفسی با خود بر خوار است
نه بار و کیری و ماکنا محبت من و نیستیم با عذاب کند و قوی حتی بخت ماه خفته بر انکیریم و بفرستیم و سواد فرستاده بدیشان تا ایشان را از راه راست
خوار و حجت بر ایشان لازم کند و از آن فواید چون خواهیم آن خطای قوی که پاک کردیم اهل شهری یادی را آفرینا بسیار کرد و اندیم متوفیها متعلمان
موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بران بر داری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فقفوا پس ایشان از سخن رسول هرون روز و عمر کردند
فیهما و از آن شهر حق پس واجب شود علیهما القول بر اهل آن و به کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند فلما قرأها پس از
بنیاد کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تا آنکه میرا خراب گردنی و از بنیاد بر کنی و که اهل کنا و چه بسیار پاک کرده ایم من القرون از اهل قریه من بعد
توح از پس فوت نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قری صد و بیست سال است با چهل ایستاد و یادی که اعمار اهل عصر از آن در گذر و و کفی بوبک
و پسند است پروردگار تو بدین عباد که بکناه بندگان خود خیر و امان که ذنوب پنهان ایشان را و از بدین عباد میان که خطایات شکاری ایشان را
عجبند آورده اند که منافقان و غزوات با ثمنان هرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بودند و خلوص مجاهدت حق سبحانه فرمود که من کان بکم
باشد از روی خاست است یزید العاجله و ایدین جهان شایسته را یعنی بغت و لذت او را عجلنا که بستا بایم برای او فیهما در دنیا ما نشاء
ایچه ما خواهیم از نعمت ما یزید از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا که جعلنا که جهنم پس آمده کنیم برای او و فرخ را و از آخرت یصلها و اید
مذموم ما نگویید مذل خود را و از رحمت خدای و من اراد الاخره و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را و سعی لها و بستا برای آن یعنی
سعی کند با اعمال نیکو در طلب بهشت سعیها آنچه حق سعی باشد و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد ایمان خالی از ثابته شرک فاولئك پس انکره
که جامع شریوط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبات ایمان کان سعیهم بهشت است و ثابته ایشان مشکوره مقبول و پسندیده نزدیک
خدای کلایر بیک ازین و و کرده که طالبان دنیا و جویندگان عجبی اند محمد ادا کنیم و عطا و هم هو لاء انکره و را که بمقدار کفایت و هو لاء و انکره و را
بست یعنی بیکدام را محروم کرد و ایمان بکست مد کنیم من عطاء و بکست از عطای او و بکست از عطای او و بکست از عطای او و بکست از عطای او و بکست از عطای او
منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر را همین در دنیا انظر بکبریده اعتبار که از روی حکمت کف فصلنا چگونه افرونی ایم
بعضهم بعضی آدمیان را علی بعضی و کرا از ایشان در روزی که بعضی راست است و دران و جمعی را نه با تفصیل و ایم برخی را که طالب آخرت اند
بتوفیق برخی که جوینده دنیا اند و الاخره و هر آینه انسانی که بود و جات بزرگتر است از روی درجات و اکبر و تفصیل که و بزرگتر از جات تفصیل یعنی تقا
در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت درجات است و از درجه تا درجه برتر از و این زمین و آسمان مسافت باشد و تفاوت و فرخ درجات است
و از درجه تا درجه برتر از و همین مقدار بعد خواهد بود لا تجعل فاکیرای آدمی مع الله با خدای الهی الاخره خدای دیگر فتعکد پس نشینی در فرخ جاده
مذموم ما نگویید یعنی موصوف همه بدینا مذل و کاه فرو گشته یعنی محروم از همه نیکو بها و فضی و بکست و حکم کرد و بروردگار تو ای محمد بر کفای
الا تعبد و انا که میسر نیست الا ایاه که او را که خدای حق است چه عبادت غایت تعظیم است و شاید الا کسی را که در غایت عظم باشد و بالوالدین
و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانا نیکوئی کردنی عبادت خود را با احسان والدین مقرر ساخت زیرا که ایشان سبب قیام و وجود و تربیت
اولاد را میسلفین اگر رسد عندک الکیون و بکست تو بزرگ سالی و کبر سن احد هما یکی از ایشان او کلاهما یا پدر و ایشان یعنی بریند تا بشوند
و محتاج خدمت تو کردند فلا تقل لهما اف پس مگو مرا ایشان را اف و ان کلمه رجاست چون کسی از چیزی به تنگ آید یا بر و کرا آن آید یا بنا یا کی الود
شود این کلمه میگوید حق سبحانه فرمود که این کلمه مرا ایشان را مگوئی یعنی ایشان به تنگ میا و صحبت ایشان را کرا آن شمر و لا تنهرهما و انا بک بر ایشان مقرر

ایشان را جواب درست باز ده و قل لهم و کوی براسنا ز اقوالکم گنیا سخی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام خوان و گفته اند که ایشان
سخن کوئی که بنده کنکار عاقل را با خواجه حنناک درستی کوی و اخفص طمس و اگر برای ایشان جناح الذی بال تدلل و تواضع را یعنی با ایشان
نیکو و نیکو من بلکه دست و لطف من از من التوجه از طرف بخشش برایشان برای آنکه تو در و محتاج ایشان بودی و در سبب و ایشان امر و محتاج تو اند
و خدمت و دوست و قل و لب و حنما و کوی بر و در کار من به نجاتی برایشان گماشتی بچنانکه پروردگار صغیر او در حالتی که خود بود و حققت
و عارمت اوله و حق الدین است که اگر تو مندا ایشان را به دست رسان و اگر کار از راه نمای با سلام و ایمان خوشنودی حضرت الهی برضای والدین باز
است من رضی عنه و الله فاما عنه راض پس سوابق حقوق ایشان را با حق حقوق من نباید رفت مشغولی آنکه منت پاره از جان دست قطره از چشم
دوست بآب از دیده نهال برت شیر از خور و لبان برت زو شربت جفوت بود خوش خورانی چه مروت بود و یکم اعظم پروردگار شما و الله
بما فی نفوسکم با آنچه در نفسهای شما است از هر والدین و حقوق ایشان این مکنون و اصالحین اگر باشد شایسته کان یعنی نیکوئی کنندگان مباد و بد رفاه
کان پس بدستی که خدای است لا و این مژده از ان حقوق با رجوع کنند از اجرت و عفو و امر زنده و انت فی القلوب و بده خداوند خویشی را
حقه آنچه حق اوست از نفقه و حسن بعیت با او و نام اعظم فرموده که حق اقرار است که اگر در ویش و محتاج باشند برایشان نفقه کنی و گفته اند مراد از نفقه
اقرار حضرت رسول علیه الصلوة والسلام و حق ایشان عطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه بدیشان فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که امام علی ابن
حسین رضی الله عنهما را از اهل شام رسید که قرآن میخوانی گفت آری فرموده و سوره بنی اسرائیل بخوان که و انت ذی القربی همه در جواب داد که خوانده ام و کوی با
سائل آن و آیت که خدای امر کرده است با عطای حق شما امام فرمود که آری اهل آن آیت مایم و المسکین و بده در ویش و انت الذی السبیل و راه گذر را
حق ایشان از زکوة و لا تشک و اسراف کن یعنی بر آنکه مسا مال خود را در آنچه نشاید بشد بر آنکه ساقی مجاهد فرموده که اگر بر برگوه احد از در و
خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه و باطل خرج نماید اسراف باشد ان المبذون بدستی که اسراف کنندگان کافرا هستند اخوان الشیطان
برادران شیطان یعنی امثال ایشان در شرارت و اطلاق اموال عرب هر که الزام عادت نمی کند و متابعت امور ایشان نماید کویند موافق هم آورده اند که بخار که
اموال خود را بر او سمع خرج میکرد و ذو جت یک همان شران متعده میکشند حق تعالی ایشان را نکوش میکند و تفتیع اموال امثال و بوانند و کان الشیطان
دست یور که بر پروردگار خود را کفو و آه منکر یعنی جاه و نعمت او پس باید که کسی او را فرمان بود و خبر است که بلال سبب و خواب و برخی از فقرای صحابه رضی
از اوقات از حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام خبری طلبیدند که حاضر نبودی و حضرت علیه الصلوة والسلام از غایت شرم و آرم از ایشان اعراض فرمودی
آیت و اما تعرض عنهم و اگر ارض کنی از محبان صحابه رضی ابتغاء و حمة برای انتظار روزی که من و بیکت فوجوها از تو دیک پروردگار خود
چشم سداری او را فقل لهم پس بگو مرا ایشان را قوه کمین و آه سخی نرم و نیکو و با دعا کن برای ایشان با آسانی کشدن بار فاقه و فقر با عده ایشان را بیکو
آورده اند که بعد از نزول آیت چون از حضرت علیه الصلوة والسلام خبری طلبیدند و حاضر نبودی فرمودی قریبنا الله و ایاکم در اسباب نزول آمده که مسلم
با بود و بکر و بسند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از موسی کلیم سخی تراست و سخاوت موسی علیه السلام آن بود که سائل را و بیکر
بچیز که از او فضل بوده یا بسخی خوش او را خوشنودی ساخت القه از جهت از مالش شخصی و خبر خود را بجناب نبوت ماب فرستاد و حرکت آمد و گفت که یا رسول
ما در من از شما پیراهنی میطلب حضرت فرمود زمان تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آئی و حرکت بعد از زمانی باز آمد که ما در من آن پیراهنی میطلب که در بر شما است حضرت
بجگره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و در بر نهفت بلافاصله دست صلوه کشد و باران منتظر خروج از حضرت علیه الصلوة والسلام بودند و حضرت علیه الصلوة والسلام
بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت که و لا تجعل یدک و مساز دست خود را مغلوله الی عنقک بر بسته کردن خود تا بر بطن آن توانا باشی بر بسته
کنایت است از مساک و لا یسطها و کشای دست خود را کل البسط همه کشادن بسط به عبارت از غطا و کل البسط اشارت بر اسراف یعنی اسراف کن فقل
مکونما که به نشینی ملامت کرده شده محسود آه در ما و محتاج حق تعالی با عتدال سیر نماید و صفت سخا و از نظر منین او که فطیر و تنبیر است منع میکند
مجمع الجبرین از ابو قوسی طعه و معنی این آیت آمده و بی بده فلع مبنی از سر مساک دست در کردن که خصلتی است نگو سیده پیش از اینها مگر بجا
اسراف نیز چندان میل که هر چه بیت بیکم کنی ز دست رها چه در میان این پروردگار چندان تفاوت است که از آفات بسبب این احتیاط و سطر است و جمع
بدان دلیل که خیر الامور وسطها ان ربک بدستی که آفرید کار تو یسط التوزق کشاده میکرد از روزی را لمن کتبا برای بر که میخواهد و یقل و تنگ
می سازد و بر هر که ارادت و افتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت است و کسی زهره و اعراض دارد و آنکه کان بدستی که او هست عباد به مصالح بندگی

خو خیر بصیرا وانا وینا ولا تقبلوا وکشد اولاد که فرزندان خود را خشیه املاقی ناز ترس درونی سخن فرزند قلم مار و می بینم
ایشان را و ایا که و شمارا بر می غم زوی ایشان بخورید مصرع که بر کس که او جان و بدنان دهد ان قلم مار بدستی که کشتن ایشان بکن است
خطا کنوا خطای بزرگ به مثل است برقع تاسل و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک شود بدینا و کرد آن گردانده بدستی که زنا گان را خشیه
ست علی نشت و ساء سنبل که بر این است و قیس را بدی آورده که راه کبران و مغایر است ولا تقبلوا وکشد النفس التي ان نفس که جسم الله
حرام کرده است خدای قتل و روان اهل میاندومی و معا بدی ایشان را کشتن الا بالحق مگر حکم بدستی یعنی قصاص بر و لازم شود و مرد کرد و باز نکند بشر
احسان و من قتل و هر که کشته شود مظلوم را در حالیکه متم سیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود و فقد جعلنا پس بدستی که ما و اویم لولیه مر و ارتوا
که بعد از قتل منولی امر است سلطانا تسلطی و قوی که قصاص کند قاتل را بدست بتان فلا یسرف پس باید که ولی اسراف نکند فی القتل و کشتن آنکه قصاص
بر و لازم شد یعنی بعد از قتل او را مثله بخند یا غیر قاتل را نکند چه در جایت چون کسی کشته شدی و ارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد نموده قاتل را کروی خوشی
از آن نبی کرد باید که ولی غیر قاتل را نکند آنکه بدستیکه ولی کان منصو واه است یاری داده شده در قصاص معنوت امر و حکام ولا تقربوا و نزدیک
مال النیم و ان تم و در آن تصرف کنید الا بالاتی مگر آن طریق که شرعاً و عرفاً هیچ احسن آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل را بدی برای وی با
و یج او بصله معاش و نشیند و این معنی را الترام نماید حتی یبلغ آتشگاه و فیکه برسد یتیم بغایت قوت یعنی سلوغ رسد و انار زنده جوئی ظاهر با
و اقربوا بالعهد و وفا کنید بعد که بسته است خدای با شما را تکالیف شرعی یا بهیانی که باید بکری بنده این العهد بدستی که صاحبان ایمان کان
مستو که است سوال کرده شده یعنی او را رخصت آن دو فایده آن خواهند رسید علی روح آورده که خدای را حمد است بر جواج ادعی و ملازمت او اب
و بر نفس او با دای و ارض و بدل او خوف و خشیت و بر روح او با نگر از مقام قرب و دور نشود و بر سر او با نگر از شایده ما سوی نکند و او از هر عیدی خواهد رسید
مصرع تا کسی از عید این عید چون بدین د اوفوا الکیل و تمام به میاید کیل اذ اکتمه چون میاید برای دیگری و و فوا و سجی بالقسطن
الستقیم تر و دی اسب با بحیان ذلك این تمام میبودن و راست سجین خیر فاولا و نیکوتر است از جهت غایت ولا تقف واری و
مال لیس لك ان خیر که نیست زبیه علم مان خیر و انانی یعنی تقلید و حکمان از بی خبری مرو تا ندانی بگوئی و دستم تا ندیدی مگو که دیدم تا نشنوی مگو که شنیدم
مچین جعفری در معنی این آیت فرموده که گویای دروغ مدینه التبع بدستی که گوش و البصر و چشم و الفؤاد و دل کل اولئك بریک این با
کان عینه باشد از نفس خود مستو که برسد و شده یعنی از ایشان خواهند رسید که صاحب شما باشد معامله کرده باز سمع سوال کنند که چه شنیدی و چه شنیدی
و چشم را که بند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی ولا تمسرفی الارض و مر و در زمین متوجارفتن خداوند بکبر یعنی محرم چنانچه منکر
خرامند انک بدستی که تو کن تخرف الارض توانی شکایت من را بسای در وی کشیدن و لكن تبلیح الجبال و زری بگو بهایی طوکار زری درازی قات
یعنی کسی که زمین را نتواند دید و با که همسری نتواند کرد و اورانکبر و تعظم چو باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چه خاک
کل ذلك همه اینها که شمرده شده یعنی او امر و نواهی که از آیت و لا تجعل مع الله الما آخر این جا که مذکور شد و آن بازده امر و چهارده نبی است و این عباس بن
فرمود که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده کان سیدنا است بدی او یعنی آنچه منشی عنه از او است عند ربك نزد پروردگار تو مکتوب و هاهنا
ذلك آنچه مذکور شد از احکام و اما و حی از انجیری است که وی کرد الیک و تلك بسوی تو افرد کار تو من الحکمة از عملی که شایسته حق است لانه و دانستن
خیر العمل بر و لا تجعل مع الله و فرامی که با خدای الهی آخر خدای دیگر ترا این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام است لهذا و متفرع و مختص این امور بدستی
از شرک و در اول نتیجه که در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد و فقعه مذموم و لا در آخر عقوبتی که بر آن متفرع خواهد شد و عقوبتی ایراد فرموده که فقلی اگر بشری را
پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ مملو ما در حالیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملایکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند متذخروا در حالیکه رانده باشی و
مانده از رحمت خدای و بعد از این شرک عتاب میکند یا جمعی که گفتند الملائکه بنات الله و میگوید افاصفکم و بگویم اگر کردید شمارا پروردگار شما بالبنین پس
و انخذ و فرارفت برای خود من الملائکه انا انما از فرشتگان و دختران این خلاف است که عادت شما بران جاری شده که از دختران نکست میدارید و بدین
می نازید انکم لتقولون بدستی که شما میگوید قولا عجیبا و حتی بیک که اضافه بنات میکند تجسسانه و نفس خود را تفصیل می بیند برو که محبوب و مکره را بد
نسبت میدید و لقد صرفنا و بدستی که گزیدیم و مکرر ساختیم رایت خود را از ولد فی هذا القرآن و چند جایی از قرآن لیتن گزافا مانده و پند پذیر شو
و ناینید هم و می افزاید ایشان را از انرا این سخن الا تقو واه لمرسین و از حق دور شدن قل بجای محمد لو کان معاه الله اگر بوزیدی با خدای حق خدا

بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی واجتناب نزواتی که کثرت مال و بسیاری اتباع جنه ابراهیم علیه السلام را به غفلت و موسی علیه السلام را به استقامت
علیه السلام بمعراج و دویست و شصت و اقلیداد و دوادیم ما و او علیه السلام از بود کتاب زبور پس شرف او به آن کتاب است نه به شایسته
و زبور صد و پنجاه سوره است که در احکام حلال و حرام و حد و فراغ نیست بلکه به شایسته الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پیامی علیه الصلوٰه
و السلام و ستایش است و است و ذکر زبور تنبیه است بر فضیلت آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام چه در اینجا مسطور است که آن خاتم الانبیاء و امته خیر الاعمم و در
و لقد کتبنا فی الزبور ایماناً و بین مبین است بیت ای وصف تو در کتاب موسی و بی لغت تو در زبور داود و مقصود توئی از افراسیاب
باقی بطفیل است موجود نه آورده اند که قریش لفظ و غلام مبتلا شدند و حق تعالی بجهت ارام ایشان این بیت فرستاد که قل ادعوا الذین زعمتم
بکواهی محمد با کافران که بخوانند آن را که گمان بر دید که ایشان خدا یانند من و وفایه بجز خدای ثانی این بلا را شما بگردانید فلا یملکون پس
ایشان نمیتوانند کشف الخضر بر دشت یعنی خطا کنند که از شما و لا تخویلا و منی توانند تغییر دادن آن را یا برون از قبیل شما بقبایل دیگر آورده
اند که بنویسند ملائکه بنو فراعنه جن را می پرستیدند چنان خود ایمان آورده اند و ایشان بر کفر با نذر و آیت آمد که اولئک انکروا ملائکه و جن الذین
یدعون انما کنتم میخوانند کافران ایشان را می پرستیدند بلیغون ایشان بجهت ارام ایشان رسالت الوسیله برود کار خود دست آور می یعنی
تقرب میکنند بطاعت و عبادت بجهت او ایتم اقرب هر کدام نزدیک تر اند به عزت و مکان است یعنی آنها که مقربان درگاهند ملائکه و جن
توسل میکنند بجهت سجدات غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بجهت آن در طعن سخن آنکه معبودان شما محتاج معبود بجا اند و یوجون و حجت
و امید میدارند بخشش او را و یخافون عذاب الله و میترسند از عذاب او ایتم عذاب و یکتا بدستی که عذاب فرید کار تو گمان
محمد و داده سزاوارانکه از و حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در سیم و امید اند چون سایر زندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد
و ان من قویه و نیست هیچ دیوی و شهر الا نحن کما انک ما مصلکوها باک کننده اهل آئیم بمرک و فقا قبل یوم القیمه پیش از روز قیامت
او معذرت بخواهد یا عذاب کننده آئیم بقبل و خط و خزان عذاب باشد بدعا عذابی سخت یعنی اگر مومن صالح اند به موت و اگر کافر فاسق اند به عذاب
گان ذلك است این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطور و نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه هم مخیره طلبیدند
از آنجمله آنکه کوه صفار از رخالص گردانند و جبال که را می کنند تا زمین کشاده و صالح زراعت پیدا آید و جو بهار روان سازد و ما باغ و بوستان سازند
حق این آیتها بدیشان نه نمود و فرمود که و ما منعنا و باز نمیدار و ما را ان ترسل بالالیت از آنکه فرستیم معجزات مقهره قریش الا ان
کذب کر آنکه تکذیب کردند بها الاولون بآیات مقهره خویش پیشین یعنی اعم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنها
تکذیب کردند و ما ایشان را متناصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بطور آریم و میدانیم که ایشان نخواهند گردید و هر آینه عذاب استصال
بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را متناصل سازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد و اقلیداد و دوادیم محمود النبی
قوم شود و ناله با قراح ایشان مبصره پیدا و بویا یعنی از جمله پاک اعم بسبب تکذیب ایشان آن است که شود از صالح اعم مخیره طلب کردند و خدا تعالی
برای ایشان از سنگ ناله بیرون آورد و فظلموا پس کافرشند و بها بدان ناله و او را پی کردند و به تمامی پاک شدند و ما ترسل و منی فرستیم با الایا
معجزات مقهره را الا تخوفوا کما را می ترسیدند و حذر کردند از عذاب استصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راجع باشند هر آینه متناصل شوند و اذ قلنا
لک و با و کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اند و محو ارق و یکتا بدستی که برود کار تو یعنی عذاب او احاطه با الناس را خواهر گرفت و ما را
یعنی پاک خواهد گردانید قریش را بعبیه بلفظ ما فتی به تحقیق و تو عت و ما جعلنا و نکردانیدیم الوویا الی الی آویناک آن خواب را که تو نمودیم الا
قلنا للناس مکر فتنه را و میان را یعنی سبب زایش ایشان را و رویای عام حدیثیه که حضرت رسالت پناه هم در خواب دیده بود که عره که در و خانه را طواف
نموده سبی و خلق بجا آورد و صحابه رض توجه فرمودند و در آن سال عره بسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود
که تعبیر واقع شده آیه بطور رسد و قومی از غلامی درین قول تردد دارند چنانکه سوره کلی است و این همه مدعی مکر آنکه گویند که این خواب در که دیده باشند و در
حکایت کرده و گفته اند خدای که سبب فتنه او میان شد آن بود که حضرت رسالت پناه هم در واقع دید که قومی از بنی امیه بر منبر او دویدند و آنجا بر می جفتند همچون
بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد بعضی رویا را بعضی روایت دارند یعنی آنچه تو نمودیم در شب معراج و تو بدیدی سبب فتنان خلق شد
چه بعد از حدیث معراج بعضی از صفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار و را یکا رفتند و مومنان تصدیق فرمودند و الشیخ الملقب

وَمَكَرُوا بَيْنَهُمْ وَرَحْتَ لَعْنَتُ كَرَاهِيهِ الْقُرْآنُ وَفَرَّقَ كَرَاهِيهِ قَسَمُ مَرْدَمِ آوَرْدَهُ نَدَكُ چُونِ مُشْرِكَانِ ذَكَرُ دَرِخْتِ زَقُومِ شَفِيعُ نَدَكِ دُرُودِ زَخِ رَسْمِ
 مَعْجَبِ نَدَكِ مَقَالَ نَدَا شَجَرَةُ تَخْجُجُ فِي أَصْلِ الْحَجِّمِ بُوَجْهِلِ كُنْتُ كَمْ مَحْمُودِي كُوَيْدِ كَ آتَشِ دُرُودِ سَنَكِ رَامِ سُوْرُو دَوَارِ سِيكُوَيْدِ كِه دُرِخْتِ اَز دُرُودِ مِيرُو دِيْلِيْنِ بَغَايِشِ
 عَجَبِ اَز اِيْشَانِ بُوَدِ كِه اَز دُرِخْتِ سَبْزِ آتَشِ مَبْكُورُ شَدَ كَمَا قَالِ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا وَبِهِ فُكِّرُوا وَلَكِنْ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا تَحْسِبُونَ وَوَعِثَ نَدَكِ عَجَبِ كِه دُرِخْتِ
 وَرَآتَشِ بَرُوِيَا نَدَقَا دُرِي كِه بَرُوِيَا لِ سَمْدَرِ اَز آتَشِ اَز اَحْزَاقِ مَحَاطَتِ مِي كُنْدِ وَحَشَا بِي شَرْمِغِ رَا بُوَقْتِ فَرُو بَرُوْنِ جِهَاتِ آتَشِ اَز سُوخْتِنِ كَا هَمِيَا
 تَوَانَا اسْتِ بَر اَبْنَاتِ شَجَرِه دُرُودِ زَخِ زَقُومِ رَا شَجَرِه طَعُونِه كُفْتُ بَا عَتَبَارَا نَكِه خُورْدَه اَن كَا فَرَا نَدِ وَلَعْنَتِ مَوْجِه اِيْشَانِ اسْتِ بَا اَنَكِه طَعُونِه مَعْجَبِ مَكْرُوْمِه مَوْجِه
 بَاشَدِ چُونِ طَعَامِ طَعُونِ اِيْ سَمْدَرِ مَكْرُوْمِه وَبَعْضِي نَاوِيْلِ كُرْدَه اَنَدِ شَجَرِه رَا بَا بُوَجْهِلِ بَا حَكْمِ بِنِ عَاصِ كِه پَدَر مَرُوَانِ اسْتِ وَابْنِ الْبَحْرِ كُفْتُ اَن شَجَرِه بُوُوَا نَدِ وَخُفُوَا
 وَبِشَرَايِمِ كَا فَرَا نَدَا نَوَاعِ تَوَافُتِ چُونِ نَارِ سَمْدَرِ زَقُومِ وَامْثَالِ اَن فَمَا يَزِيْدُ هُمْ بَسْ بَنِي اَز اِيْدَانِ تَوَافُتِ اِيْشَانِ اَز اَلْطَغْيَا نَا كَبِيْرَا كَمْ سَرِ كَشِيْ زَرَكِ
 يَعْني كَرَا فِ كَارِي وَبَسْتِنِ زَا جَدِ نَجَا وَزُو چُونِ اِيْنِ تَجْمِيْر اِيْشَانِ رَا بَجِيْتِ وَسُوْسَه اَبْلِيْسِ اسْتِ اَز اسْتِكْبَارِ رُوِيِ مَتَعَا قَبِ اِيْنِ اَيْتِ خَبَرِ اَوَدِ كِه وَادِ قُلْنَا
 وَبَاوَدُ كُنْ چُونِ كُنْتُمْ لِلْإِنْسَانِ أَكْثَرُ شُكْرًا أَمْ فَرَشْنَا لَكَ أَسْجِدًا لِمَا يَدْعُونَ فَالْمَلَأْنَا مِنْ غُلَامٍ فَمَا يَرَ إِلَّا فِيهَا مَاءً فَتَطْغَى فَالْأَكْثَرُ كَافِرُونَ
 مَكْرِ اَبْلِيْسِ كِه سَجْدَه مَكْرُوْدِ چُونِ خُدَايِ كُفْتُ چَرَا سَجْدَه مَكْرُوْدِي قَالِ أَتَسْجُدُ لِمَا يَدْعُونَ كُنْمُ بَعْضِي كُنْمُ بَعْضِي كُنْمُ بَعْضِي كُنْمُ بَعْضِي كُنْمُ بَعْضِي كُنْمُ بَعْضِي كُنْمُ بَعْضِي
 بَسْ خُدَايِ تَعَالَى اَبْرُو لَعْنَتِ كُرْدِ وَاز دُر كَا هَمِيَا شَرْمِغِ بَرَا نَدِ قَالِ كُفْتُ اَبْلِيْسِ وَبَرَا رَه اَوَا تَمَكَّ جَبْرَه مَرَا كِه هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِفْرًا
 وَفَضْلِ دَاوِي اَبْرُو اَبْرِسْ چَرَا فَضْلِ دَاوِي وَاز دُر كَا اسْتِ وَفَضْلِ اَز آتَشِ لَيْثُنِ اَخُوْتِنِ وَاَكْرُو اَبِسِ دَارِي مَرَاو مَكْرُ اَتَا خِر كُنِي اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَارُو
 قِيَامَتِ اَلْاَحْتِكُفْ هَر اَيْنِه اِيْنِجِ بَر كُنْمُ ذَرِيَّتِه فَرَزْدَانِ اَوْرَا بَا غَوَايِ وَجَنَانِ كُنْمُ كِه بَعْدَابِ نُو مَسَا صِلِ شُوْنَدِ اَلْاَقْلِيْلَا مَكْرَانَدِ كِه نَه تَوَانُمُ اِيْشَانِ
 كُرَا هِ كُرْدِ بَسْبَبِ عَصَمَتِ وَحَايَتِ تَوَقَالَ اَذْهَبْ كُفْتُ خُدَايِ مَرَاوَا كِه بَرُوَا مَرَا هَاتِ اسْتِ وَابْعَا يَعْني اَوْرَا بَرَا نَدِ اَز دُر كَا هَمِيَا وَكُفْتُ
 بِي مَمِ خُوْبَرُو فَمَنْ يَتَّبِعْكَ يَسُرَّ لَكَ وَتُرَا مَتَابِعْتُ كُنْدِ وَفَرَا نِ تُو بَرُوْمَنَّهُمْ اَز دُرِيَه اَدَمِ قَالِ جَهَنَّمَ بَسْ بَدِيْسِي كِه دُرُودِ جَوَا نَكْمُ بَدِيْسِي
 يَعْني اَز اَن تُو وَا اِيْشَانِ تَغْلِيْبِ كُرْدَه اسْتِ مَخَاطَبِ اَبْرُو غَايِبِ يَعْني تَرَاوِ هَمِه مَتَابِعَانِ تَرَا جَرَاوِ سِيْمِ جَوَاءِ مَوْفُوْرَا جَزَايِ تَامِ يَعْني خُدَايِ بَرُو دَاوِ
 وَاسْتَغْفِرْنَ وَاز جَايِ بَحْبَانِ وَبَلْعَرَانِ مَنِ اسْتَطَعَتْ هَر كَرَا تَوَانِي لَعْرَانِدِنِ مِنْهُمْ اَز اِيْشَانِ بِصَوْقِكَ بَا وَاز دُرِ يَعْني خَوَانِدِنِ بَعَا
 وَكُوِيْنَدِ صَوْتِ شَيْطَانِ غَنَا وَفَرَا مَبْرُسْتِ اِمَامِ زَا هِي رَحِ اَز اَبْنِ عِبَاسِ مَن نَقَلَ مِي كُنْدِ كِه هَر اَوَا زِي كِه نَه دُرِخْدَايِ خُدَا اَز دِيَا نِ پَرُو نِ اَيْدَا وَاز شَيْطَانِ اَسْتِ
 وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ وَبَرَانِكِرَانِ بَرَا اِيْشَانِ بِجَبَلِكَ وَجَبَلِكَ سَوَارَانِ وَبِيَاوَا كَانِ خُوْرَا يَعْني دِيُوَانِي كِه مَعَاوَدِ تَوَانَدِ وَسُوْسَه وَغَوَايِمِه رَا جَعَلَ
 وَرَسُلًا بَرَا اِيْشَانِ بَرِضَلَالَتِ وَشَاوْ كُنْمُ وَشَرَكْتِ كُنْ بَا اِيْشَانِ فِي الْاَمْوَالِ وَرَا لَهَا مَا اَز حَرَامِ جَمْعِ كُنْدِ بَا رُوَا وَهِنْدِيَا وَرِ مَعْصِيَتِ صَرَفِ نَا يَنْدِ
 وَالْاَقْلَادِ وَوَرَزْدَانِ نِيْزِ شَرَكْتِ شُو تَا اَز نَا حَاصِلِ كُنْدِ بَا بَعْدِ الْعَرَىٰ بِاَبْعَدِ الشَّمْسِ وَامْثَالِ اَن تَسْمِيَه نَابِنْدِ وَعِدْ هُمْ وَوَرَزْدَانِ وَعَدَه وَه اِيْشَانِ
 بِمُوَا عِدِ بَا طَلَه چُونِ شَفَاعَتِ بَنَانِ بَا تَا خِيْرِ دُر تُو بِيَا رَا كَارِ بَعَثِ وَحَشَرِ وَبَشَتِ وَدُرُودِ وَمَا يَجِدُ هُمُ الشَّطْرَانِ وَوَعَدَه مَنِيْدِ بَا شَيْطَانِ اِيْشَانِ
 اَلْاَعْرُفُوْا كِرِ بَرِيْبِ يَعْني خَطَا رَا وَصُوْرَتِ صَوَابِ مِي اَرُوَانِ عِبَادِيْ بَدِيْسِي كِه بِنْدَكَا نِ خَالِصِ مَن كِه بِحَكْمِ هُوْءِ لَاءِ فِي الْجَنَّةِ بَرَايِ بَشَتِ اَفْرِيْدَه
 شَدَه اَنْدِ نَبَاتِ شَيْخِ عَطَا رَقْدِ سَه مِي فَرَا يَدِ بِيْتِ چُو تُو دُرِ بِنْدِ صَدِ چِيْرِي خُدَا رَا بِنْدَه چُونِ بَشِي نَكِه تُو دُرِ بِنْدِ خِيْرِي كِه مَسْتِي بِنْدَه اَنِي وَكُنِي
 بِيُوَيْكَتِ وَبِنْدَه اسْتِ وَوَاوَا كَارِ تُو وَكُنَا لَنْكِه اَرِ بِنْدَكَا نِ خُوْرَا اَز اَضْلَالِ اَبْلِيْسِ وَبِكَمْ بَرُو دَا رَشَا الَّذِي اُوَا نِ اسْتِ كِه بَعْدَرْتِ كَا مَلِيْ بُوِيْ
 مِيَزْدِ وَرُوَانِ مِي كُرْدَا اَلْكَمِ الْفَلَكَ بَرَايِ شَاكُشِي رَا فِي الْحَجْرِ دُرِ اِلَيْتِ تَعُوَا تَا بُوِيْدُ مَن فَضْلِه اَرْضِ اَضْلَالِ وَبَعْضِي رُوْرِي خُوِيْشَرِ اَو كُوِيْنَدِ فَضْلِ
 بَا مَتَعِه كِه بَدَانِ اَحْتِيَاجِ اَفْتَدِي عَمُوْرِ دِيَا بِيْتِ نِيَا دَانَه كَا نِ بَدِيْسِي كِه اَوِ هَسْتِ بِكَمْ وَحِيْمَا بَشَا مَهْرِيَا نِ كِه كَارِ بَايِ شَكْلِ اَبْرِ شَا اَسَانِ مِي كُرْدَانِدِ
 وَاسْبَابِ بَا اَحْتِيَاجِ شَا مَهْيَا مِي كُنْدِ وَادَا مَسْتَكْمُ وَالتَّضَرُّعُ چُونِ بَرِشْمَا رَا سَخِي يَعْني خُوفِ غَرَقِه شَدِنِ فِي الْبَحْرِ دُرِ اَضْلَالِ كِه شُو دُرِ وَاز خَا طَرِ بَايِ
 مَن تَدْعُوْنَ هَر كِه اَوْرَا مِي خُوَانِدِ وَبِيْ بَرِسْتِيْدِ اَلَا اَيَّاهُ مَكْرَاوَا كِه خُدَا وَنَدَا اسْتِ يَكَا نِه وَبِي كَا كِه دَر اَن مَحَلِ خَرَاوَا نِي خُوَانِدِ وَنَجَاتِ خَرَا خُسْرَتِ اَو مِي خُوَانِدِ
 فَلَمَّا مَجَّئَكُمْ لِسَٰنِكُمْ كَرِهِيَا بِنْدِ شَمَارَا اَز غَرَقِه شَدِنِ وَبَرِ سَا نِدِ اِلَى الْيُوسُفِ بَا يَا نِ اَعْمُرْ صُتْمُ كُرِشْتِيْدَا رُو حِيْدِ وَبَارُوِي بَرِشْتِيْ بَنَانِ اَوْرُو
 وَكَانَ الْاِنْسَانُ وَهَسْتِ اَوِي كُفُوَا ه نِيَكِ نَا سَبَاسِ مَغْنَمِ خُدَا وَنَدِ خُوْرَا اَفَا مَسْتَكْمُ اَبَا اِيْنِ شَدِيْدِ كِه اَز دُرِ اَبْصَحْ اَكْمِدِ يَعْني اِيْنِ مَسْ كُرْدِ
 اَن مَخِيفَ بِكَمْ اَز اَنِيْجِه خَرُوْرِ شَمَارَا جَانِبِ الْيُوسُفِ كَرَا نِه اَز دُرِ مَن يَعْني اَنَكِه قَاوِدِ هَسْتِ بَا اَنَكِه شَمَارَا وَاز اَبْ فَرُو دِ تَوَانَا اسْتِ بَرَا نَكِه وَرَخَاكِ نَبَانِ
 اَوِيُوْسِلَ عَلَيْكُمْ مَا فَرُو دِ بَرِشْمَا حَاصِبَا بَاوِي كِه سَنَكُ بَرِشْمَا اَفَكُنْدِ يَعْني قَاوِدِ اسْتِ كِه شَمَارَا سَنَكُ بَارَا نِ كُنْدِ تَهْ لَا تَجِدُ وَا بَرِشْمَا بِكَمْ

برای خود و کلامی که در آن ذکر شده که شمار از ان محافظت کند آنرا مستمرا باین شد بدان تعبد که آنرا که باز گرداند شمار او در آرد و در آرد و با قافه اخوی باری
و بکنی آرزوی در دل شما افکند تا دیگر باره در کشتی نشیند فیروز علیکم پس فرستد بر شما قافیه شکسته من الیچ از باد یعنی بادی برانکه اند که تنی
بشکند فیروز که پس غرق گرداند شمار شما که گفتم بسبب آنچه ناسی بر روی خود نهاد که لا یخجل و پس نیاید شما که برای خود علینا بر ماه بان غرقه کردن
تبعیا از پس و آینه که و آوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما و لقد کرمنا و هر آنکه ما را می کردیم بخی آدم فرزندان آدم و حملناهم و بر دایم نباشد
یعنی سوار کردانیدیم فی البور بیا بیا بر چهار پایان و الحیر و در دریا بختیما و زرقناهم و در دوزی و دایم نباشد امن الطبیات اطعمای
بیکه و فضلناهم و افزونی دایم ایشان را علی اکثر من خلقنا رسانی از آنچه آفریده ایم تقضیل آفرینی و ادنی علما و کرم انسان و فضل ایشان سخنان بسیار است
و درین ترجمه بقول جامع الکامیر و صاحب بحر الحقایق روح فرموده که کرامت انسانی دو قسم است جهانی و روحانی جهانی تمام انسان را بشمار من و کافرون
تخمیر طینت ایشان است سیدین و تصویر در رحم جن صورت مزاج فریب با عدال و رستی قامت فاخذ سیدین و اکل با صانع و زمین طبعی و ذواب و سیر
بعقل و افهام بطق و اشارت و خط و راه یافتن با سبب بعثت و مکن از حرف و صناعات و روحانی و دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است
در ان شریک چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم علیه السلام و سماع قول الست بر یکم و انطاق بحجاب بی و عهد بر عبودیت و زیانیدن بر خطرت
و ارسال سل بر ایشان و اترال کتب برای ایشان و ترغیب بمتوبات جنائی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما اگر
روحانیه خاصه آن است که انبیا علیه السلام و اولیای روح و مومنان را بدان کرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت ایمان و اسلام و ارشاد و اول
و خلاق و آداب سیر الی الله و فی الله و باند و عبودیت بر مقامات و ترقی از مضائق ناسوتی بحدیثات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کراماتی که در حد
حضرت یحیی بن کعب رح گفته که کرامت او میان بدان است که حضرت محمد رسول علیه الصلوٰه و السلام را ایشان است بیت
ای شرف داده آدم بتو : روشنی دیده : لم بتو : کیست در اینجا که خیل تو نیست : کیست برین خوان که طفیل تو نیست : از تو صلاهی با
نیست بهمانی است آمده : در حقایق سلی آورده که کرامی ساختیم او مبارک معرفت و توحید و برداشتم ایشان را و بر نفس و بجز قلب گفته اند بر آن است
که ظهور دارد از لغوت و صفات و بجز آنچه مستور است از حقایق ذات و تا ویلات کاشی مذکور است که بر عالم احیاء و بود و بجز عالم ارواح و بر دشت
و هر دو ترکیب ایشان است از هر دو دوزی و دایم ایشان را از طبیات علوم و معارف و تقضیل از زانی و دشتم بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشان را بعبود
ایشان بنیاد ساختیم و شتی بهجنس ملائکه اند یا خواص ایشان و علما را در تقضیل ملک و بشر مباحث و دور و از است اما آنچه جمود را بل سنت بر آنکه رسل
بنی آدم فاضل اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه فاضل اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریفتر اند از اولیای ملائکه و صلحای مومنان را فضل است
بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از خاق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنان اند چه کفار انص و من یهن الله فماله
من مکرم اگر مکرم هیچ نصیبی نیست و مکرم مومنان بدان است که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بسیار است و باطل ایشان را به تحقیق شایده منور ساخت چنانچه
کافر مومنان را مکرم عام از زانی و دشتم است حضرت سالت پناه علیه الصلوٰه و السلام را بنکر مکرم خاص خصاص و او از انجمله مرتبه خصاص رضا است که
رضی الله عنهم و رضوعنه و درجه محبت که بحیث هم و بجزونه و تشریف ذکر که فا ذکر و فی اذ کریم و علی الجمل من آیت دلیل فضیلت و جاحیت آنها
است که از همه مخلوقات مراتب صافی جهت انکاس صفات الهی همه است و بر چنانچه از مضمون این بیات حقایق سمات غم توان فرمود قشوی
آدم آینه جمله کون ولی : هیچ آینه کرده جلی : به نمودند در بوجه کمال : صورت ذوالجلال و الاضلال : زانکه بود این تفرق عدوی : مانع از
جامع احدی : کشت آدم جلای این مرات : شد عیان ذات و بجملة صفات : مطهری کشت کلی و جامع : سر ذات و صفات از ولا مع : شد
تفصیل کون را مجمل : بر مثال تعین اول : بوی این دایره مکمل شد : آخرین نقطه عین اول شد : یوم قد عوا یا دکن روزی که بخوانیم کل
انام بر روی را از مردمان یا مامیم بر پیشانی ایشان یعنی بنی که بدیشان مجوس بوده چنانچه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی یا کتابی که بر ایشان
منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدیمی که در مذہب متابعت و نمود و بوده باشند چنانچه ندانند که یا شفی یا شفی یا باری
و ملت باز خوانند چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوس و گفته اند اما جمیع است و داخل را با دوان باز خوانند جهت کرامت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن حسین
یا بر این انکه ولاد الزنار سوانشوند و در لباب از منقضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که در آن روز هر فوجی را بخوانند با مام زمان ایشان و کتاب منزل بر ایشان
و سنت پیش ایشان قوی است که تعلق انساب بریده کرده و نسبت اعمال با ندیس هر کوی را بکتاب عمل ایشان خوانند و گویند یا صاحب کتاب

کذا فَمَنْ أُوْفِيَ بِهِ كَرَامَتُهُ شَدِيدًا وَكَانَ مِنْهُ نَحْمٌ وَفَخْرٌ وَكَانَ مِنْهُ نَحْمٌ وَفَخْرٌ
 حجت ومرتبت نبوی بعد از نبوتی چه در آن نامه علمای بنکوی بنیت و لا یظلمون و تمجید و نشو و نما و خود فقیهانه بقدر فقیهانه روح که بین الاصبغین باشد
 بعضی تصور نباشد و ریاضات ایشان بکبر خیزی و این آیت وللت دار و بر آنکه بر کرامت برست چپ و دهن در خجالت و حیرت زبانش از خواندن در مانده و من
 کان و هر که هست فی هذه درین دنیا انھی انبیا یعنی دیده دلش راه صواب نه بدست فحقوق الاخره پس در آخرت انھی انبیا بود یعنی طریق نبوت نیاید
 و اصل سبیل او که راه ترازو نبینا تیر حجت و ال استداده و عدم فرصت محققان گویند که هر که انبیا بود و دنیا را طاعت انبیا بود و عیبی از او
 و هر که انبیا روی توبه نه پند آن جا حال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که و قد تیفف گفتند ای محمد میان بنیایم تو تا وقتیکه کیسال را بر بست پرستی بگذری این
 طائف را که آرمگاه ما است چون حرم که محرم حرم کردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از توبه سرسند که چرا چنین کردی که خدای من مرا این
 فرموده است آیت وَأَن كَادُوا أَن يَبْسُتَکَ خواستند تیفف لِفَتْنُواکَ آنکه بگردانند ترا عن الذی أَوْحَدْنَا الْمَلِکَ از انچه که چی کرده ام
 ما بولیت فتریحی تا فراموشی و بر بنیدی علیک اخیوه به ما خراجی و چی کرده ایم یعنی بگو که خدا را فرموده وَإِذَا الْأَشْجَادُ و آنگاه که توحش کنی و اگر بذر اخلیله
 دوست و گفته اند که قریش با حضرت علیه الصلوة والسلام گفتند که نمیکاریم ترا که اسلام حرج کنی تا وقتیکه مس کنی بنان ما را و اگر چه سبب انکشت باشد حضرت
 علیه السلام را از غایت شوق که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من این کار را هم از آیت فرو آورده ام که ایشان
 میخواهند که ترا بگردانند از چی ما و بدوستی که بزد و لَوْ أَن تَبَسَّکَ و اگر نه انست که ترا اثبات وادیم بر پرستی بد و عصمت خود لکن کتبت لکن
 برستی که نزدیک بود که میل کنی الیهم بسوی آن از روی ایشان مُسِئًا قَلِيلًا میل کردی اندک و نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست که سبب
 که معنی انست که تو در صد میل بودی اگر از انابت نمیکردانیدیم اما عصمت ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل این تصحیح است با آنکه میل نزدیک
 پس میل مطلق نبوده و رتبان گوید که حضرت علیه الصلوة والسلام معصوم بود اما برای تحریف مناسبت با سخن مشرکان میل نکنند این آیت که إِذَا الْأَشْجَادُ
 آنکه که میل کردی توبه بر آئینی چنانیدیم ترا ضَعُفَ الْحَبِوةُ عذاب زندگی یعنی در دنیا و ضَعُفَ الْمَمَاتِ و عذاب مرگ یعنی در آخرت تمام لا تجادل فی
 باقی تو لکن بر این خود علیک بار و دفع عذاب ما نصیر و یار که سبب اوزان باز بری امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت حضرت علیه الصلوة والسلام
 فرمود که لَا تَكُنْ إِلَى الْفِئَةِ طَرَفَ عَیْنٍ بیت الهی بر روزه خود دار ما را و می بالقفس نماند ما را و آورده اند که اهل مکه در اخرج حضرت علیه الصلوة والسلام
 شاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در شمی بجای اوطا نمایند که حضرت علیه الصلوة والسلام بالضرورة بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وَأَن
كَادُوا أَن يَبْسُتَکَ خواستند اهل مکه لِئَسْفَظُواکَ تا ترا بلغزاند بدشمنیها من الْأَوْصَ از زمین که لِئَسْفَظُواکَ منها تا ترا بیرون کنند از آن
وَإِذَا الْيَلْبُوتُونَ و آنگاه که چنان شود در ناکت بکشند خلفات پس از رفتن تو أَلَا قَلِيلًا کم زمانی اندک که آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقع
 بر روست و او و ملاک کشند و فوی است که بود از اقامت حضرت علیه الصلوة والسلام در مدینه حید آمد گفتند ای ابوالقاسم مقام انبیا می پیشین علیه الصلوة
 و السلام زمین بنام بوده و اگر تو غمخیزی و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و اینجا ساکن شوی و حضرت علیه الصلوة والسلام غم سفر شام مصمم فرمود و این
 فرموده که یهو میخواستند که ترا از زمین بیرون دور افکنند و اگر چنین باشد پس از تو چند فی نیاید حضرت علیه الصلوة والسلام فتح غنیمت نمود و اندک زمانی را بقا
 بهود و قبل و جلا معذب شدند پس مین قول این آیت مدنی باشد و بقول می پس میفرماید که سنت نهاده ایم مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ
 که فرستادیم قبلاک پیش از تو من وَسَلَّمْنَا از فرستادگان ما و آن سنت هَکَکَ امتان است بتکدی پیغمبران علیهم الصلوة والسلام و لا تجد
 نیایی وَلَسْتَ تَنَالُهَا حویله نیست مار تغییر و تبدیلی أَقِمِ الصَّلَاةَ بپا دار نماز إِذَا دُلُّوكَ الشَّمْسُ بعد از زوال آفتاب إِلَى غَسَقِ الْبَلِّ
 تا تاریکی شب بعد از زوال نماز میشین است و پسین و تا غسق البل نماز شام و خفتن و قرآن الفجر و پایی و نماز بار بار و نماز را قرآن گفت برای
 قرائت قرآن در وضو است آن قرآن الفجر پرستی که نماز بار بار و کان مشهود است دیده شده یعنی می بینند و اطلاق لیل نماز هر شب
 او را مشاء می کنند و در هر دو آن اعمال لیل ثبت نمایند و ملائکه روز و راجی بینند و افتتاح دیوان اعمال بنارید و میکنند و مِنْ الْبَلِّ بعضی شب
 فتنه چند پس بیدار شو به بقرآن یعنی نماز نافله لَكَ زیادتی در ترا بر صلوته مفروضه فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص تو عسی ان یغنیک
 و یک شاید البته چنین بوده که بار و خدای تو ترا مقاماً محموداً و مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در سستوده باشد بتا بشن مستانیدگان آن
 مقام شفاعت است که حضرت با التیاء علیه الصلوة والسلام را در آن مقام شایسته خلق اولین و آخرین و او بر همه شرف باشد و عذرا و المسیر آورده

